

حسین شناسی



محقق:

حجة الاسلام محمدتقی صرفی پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش.

یکی از نعمتهای بسیار بزرگ خداوند منان بر بندگانش، خلقت امام حسین علیه السلام بوده است. امام حسین علیه السلام شخصیت بی نظیر عالم خلقت است که در خداشناسی و در انسان شناسی خیلی روی بشریت تاثیر گذاشته اند و این تاثیر تا روز قیامت ادامه دارد.

امام حسین علیه السلام با حماسه عظیم خود در کربلا در سهای بزرگی به بشریت دادند و توانستند آموزگار بشریت بشوند.

امام حسین علیه السلام عده زیادی را هدایت کردند و هدایت می کنند. بسیاری از انقلابات علیه حکام بنی امیه و بنی عباس و دیگر پادشاهان ظالم حتی قیامهای مردم هندوستان علیه استعمار پیر انگلیس و کشورهای دیگر، برگرفته از قیام حسینی بوده است.

و همان گونه که پیامبر خدا ص فرمودند . حقیقتا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات هستند.

منزلکه عشاق دل آگاه حسین است.....بیراهه نرو ساده ترین راه حسین است

از مردم گمراه جهان راه مجوید.....نزدیکترین راه به الله حسین است

مردم ایران حقیقتا عاشق امام حسین علیه السلام و علمدارش حضرت قمر بنی هاشم و خواهر قهرمانش زینب کبری هستند. و در این مورد در بین ملت های مسلمان نمونه می باشند.

. بقول شاعر:

عالم همه قطره و دریاست حسین....خوبان همه بنده و مولا است حسین.

خانمی فرانسوی که صدسال قبل از ایران بازدید کرده نوشته که یکی از مهم ترین ویژگی های مردم ایران این است که برای امام حسین طوری عزاداری می کنند و اشک می ریزند گویا همین دیروز امام حسین را شهید کردند.

آری مردم ایران عاشق اهل بیت و عاشق امام حسین هستند و تا روز قیامت برای ان حضرت

عزاداری می کنند و اشک می ریزند و در این زمینه رتبه اول در میات ملت های دنیا را دارند. ما در این کتاب به چهارصد مطلب درباره امام حسین علیه السلام و حماسه حسینی اشاره نموده ایم و در انتهای کتاب به ذکر مصیبت ده شب بنابرنامگذاری شبها به نام هر شب یک شهید کربلا اشاره نموده ایم.،، امید است خوانندگان عزیز استفاده بفرمایند.

زمستان 95- کرمانشاه

1- فرزند رسول خدا فدائی امام حسین

ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و بران چپ حضرت فرزندش ابراهیم نشسته بود و بر پای دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام) نشسته بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک بار این را می‌بوسید و یک مرتبه او را؛ ناگاه جبرئیل نازل شد و چون جبرئیل رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: که جبرئیل از جانب پروردگار من آمد و گفت: ای محمد پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: که این دو تن که بر روی پای تو هستند یکی از آنها برای تو نمی‌ماند، پس یکی را فدای دیگری کن و خود تو انتخاب کن که کدامیک از آنها فوت نماید.

رسول خدا به سوی ابراهیم نظر کرد و گریست بعد بسوی سیدالشهداء علی (علیه السلام) نگاهی کرد و گریست سپس فرمود: اگر ابراهیم بمیرد بغیر از من کسی محزون و ناراحت نمی‌شود، ولی مادر حسین (علیه السلام) فاطمه علیها السلام است و پدرش علی (علیه السلام) است که پسر عم من و به منزله خود من و گوشت و خون من است و چون او بمیرد دخترم و پسر عمم هر دو اندوهناک و غصه‌دار می‌شوند من نیز بر او محزون و ناراحت می‌گردم، من انتخاب می‌کنم غم خود بر ناراحتی ایشان، آنگاه فرمود: ای جبرئیل! ابراهیم را فدای حسین کردم و به مرگ فرزندم رضایت دادم!!! پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت.

بعد از فوت ابراهیم هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام حسین (علیه السلام) را می‌دید او را به سینه خود می‌چسبانید و لبهای او را می‌مکید و می‌گفت: (فدای تو شوم، ای کسی که ابراهیم را فدای تو کردم). [منتهی الامال].

2- گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله

در روز هفتم ولادت حسین علیه السلام بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه کردند و سرش را تراشیده هم وزن موی سرش ، نقره صدقه دادند و سرش را با خلوق ، خوشبو نمودند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر دامنش نشاند و فرمود :

ای ابا عبدالله ! کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است .

اسماء گفت : پدر و مادرم به فدایت باد ! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید ؟

فرمود : برای این فرزند دلبندم می گریم که کافران بنی امیه او را به شهادت رسانند . شخصی او را می کشد که در دین من شکاف ایجاد می نماید و به خداوند کافر می شود !

سپس فرمود : خدایا ! از تو در حق این دو فرزندم ، آن را می خواهم که ابراهیم درباره ذریه خود خواست . خدایا ! این دو و دوستدار این دو را دوست بدار ! و دشمنان این دو را لعن نما ! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود .¹

3- حسین علیه السلام از انگشت پیامبر ص تغذیه کرد!

روایت است که : بعد از ولادت امام حسین (ع) فاطمه زهراء سلام الله علیها مریض شدند به این علت سینه اش خشک گردید لذا برای حسین (ع) دنبال دایه می گشتند ولی کسی پیدا نکردند.

پیامبر گرامی اسلام (ص) انگشت ابهام خود را در دهان حسن (ع) قرار داده و حسین علیه السلام انگشت جد خود را می مکید و غذای حسین ع را در انگشت پیامبر قرار داده بود و تا مدت 40 روز این معجزه ادامه داشت.

و بدین ترتیب حسین (ع) در دامن پر کرامت و برکت رسول خدا (ص) و فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی (ع) رشد و تربیت می یافت

در زیارتنامه جابر در اولین اربعین شهادت امام حسین علیه السلام آمده که : ای ابا عبدالله! تو از دست سرور

¹ ستارگان درخشان

پیامبران غذا خورده ای و در دامن تقوایندگان پرورش یافته ای و از سینه ایمان شیر نوشیده ای و با اسلام تو را از شیر گرفته اند

4- مرحوم سید علی قاضی عارف کامل فرمود:

محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید برسد. شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است. پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام است.^۱

5- پیامبر صلی الله علیه و آله، خطاب به امام حسین علیه السلام: تو سیدی! فرزند سیدی! پدر ساداتی! تو امامی! فرزند امامی! پدر امامان هستی! تو حجتی! فرزند حجتی! پدر حجتها هستی! و از صلب تو نه تن امام بوجود می آید که نُهَم آنها قائم آل محمد است.^۲

6- امام حسین علیه السلام لیه السلام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند. امام علیه السلام نماز را تمام کردند و به قنبر فرمودند: از مال حجاز چه قدر مانده است؟ گفت: پنج هزار درهم. امام علیه السلام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند. همچنین ذکر شده که وقتی معلم توانست سوره حمد را به فرزند امام بیاموزد امام دستور داد دهان معلم را پر از جواهر کردند و دهها لباس یمانی به او داد.^۳

7- زنده شدن مادر یک جوان

یحیی بن امّ الطویل می گوید: ما نزد حسین علیه السلام بودیم که جوانی گریان وارد شد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: «مادرم از دنیا رفت در حالی که وصیتی نکرده است و اموالی دارد که به من گفته است در این باره تا به شما اطلاع نداده ام، کاری انجام ندهم! امام علیه السلام فرمود: بلند شوید تا به خانه این زن برویم. ما با حضرت بلند شدیم و به طرف خانه مادر آن جوان رفتیم. وقتی به داخل خانه رفتیم، حضرت از خدا خواستند که این زن را زنده کند تا به آنچه می خواهد وصیت کند. ناگاه زن زنده شده و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد. سپس به حضرت نگاهی کرد و گفت: ای مولای من! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید به من بفرمائید. امام علیه السلام داخل اطاق شد و نشست و به آن زن فرمود: خدا تو را

^۱ سید علی قاضی و شاگردانش

^۲ مائه منقبه / 124.

^۳ ستارگان درخشان

رحمت کند وصیت کن . گفت : ای فرزند رسول خدا ، من مقداری ثروت دارم که در فلان مکان‌ها گذاشته‌ام و یک سومش را به شما واگذار می‌کنم تا به دوستان بدهی ، و دو سوم بقیه ، مال فرزندم است به شرط اینکه از دوستان شما باشد . ولی اگر مخالف شما اهل بیت علیهم السلام باشد ، دو سوم باقیمانده را هم شما برداری و او حقی ندارد و از امام درخواست نمود که بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگ او را انجام دهد . این سخنان را گفت و مرد^۱ .

8- نفرین امام

ابن وائل می‌گوید : در کربلا مردی آمد و خطاب به اصحاب امام حسین علیه السلام گفت : آیا حسین در میان شماست ؟ گفتند : آری ! وقتی که چشمش به حضرت افتاد خطاب به امام گفت : تو را به جهنم بشارت می‌دهم ! امام علیه السلام فرمود : من بشارت دارم به خدایی رحیم و شفاعت کننده اطاعت شده . تو کیستی ؟ گفت : من حویزه هستم . امام فرمود : « اللهم حُزْه الى النار ! » خدایا او را به جهنم بکش ! در این موقع اسبی که آن شخص بر او سوار بود رم کرد و آن مرد در حالی که پایش در رکاب بود از اسب افتاد و آنقدر آن حیوان او را به این طرف و آن طرف کشاند تا اینکه مُرد و چیزی از او باقی نماند^۲ .

9- خدایا او را تشنه نگهدار

روایت شده که : مردی به نام زرعۀ در کربلا حاضر بود و تیری به طرف حضرت انداخت تا اینکه به عمامه حضرت خورد و این در موقعی بود که امام می‌خواستند به طرف آب بروند ، ولی تیراندازی این شخص مانع شد . لذا حضرت او را نفرین کردند : خدایا او را تشنه نگه دار ! کسانی که بعدها شاهد مرگ زرعۀ بودند ، می‌گفتند او از حرارتی که در شکمش احساس می‌کرد و از سرمایی که در پشتش بود ناله می‌کرد . در مقابل او برف و یخ گذاشته بودند و در پشت سرش آتش برای گرم شدنش . وقتی که می‌گفت : آب به من بدهید که از تشنگی مُردم . برای او ظرف بزرگی آب و شیر می‌آوردند که اگر پنج نفر می‌خوردند سیراب می‌شدند ولی او می‌خورد و باز فریاد می‌زد . به من آب بیاشامید که از تشنگی مردم تا اینکه شکم او ترکید و مرد^۳ .

^۱ بحار الانوار : ج 44 ، ص 181 .

^۲ فضائل الخمسة عن الصحاح الستة .

^۳ فضائل الخمسة عن الصحاح الستة : ج 3 ، ص 370 .

معرفی و مجازات دزدان

روزی امام حسین علیه السلام غلامش را برای انجام کاری به محلی فرستاد و به آنها گفت: فلان روز نروید بلکه فلان روز بروید و اگر به سخن من عمل نکنید دزدان راه بر شما می‌بندند. آنان سخن حضرت را گوش ندادند و رفتند و دزدان سر راه بر آنها گرفته و آنها را کشتند و اموالشان را بردند. وقتی خبر را به حضرت دادند، فرمود: من به آنان اعلان خطر کردم ولی آنان قبول نکردند. سپس حضرت نزد حاکم مدینه رفتند و حاکم گفت: خبر کشته شدن غلامان شما به من رسیده است و من به شما تسلیت می‌گویم. امام علیه السلام فرمود: من دزدان را به شما نشان می‌دهم و شما باید آنان را مجازات کنی! حاکم با تعجب گفت: مگر آنها را می‌شناسی ای پسر رسول خدا؟ فرمود: آری و این یکی از آنهاست، اشاره کرد به مردی که در مقابل حاکم ایستاده بود! مرد گفت: «از کجا می‌دانی که من از دزدان بوده‌ام؟» امام فرمود: اگر من نشانی‌ها را بدهم حرف مرا تأیید می‌کنی؟ گفت: آری به خدا تصدیق می‌کنم. امام علیه السلام فرمود: تو با فلان اشخاص که چهار نفرشان از غلامان مدینه و بقیه از سربازان مدینه بودند. این کار را انجام دادید!

حاکم به آن مرد گفت: «قسم به خدای قبر و منبر پیامبر یا باید اعتراف کنی و یا با شلاق گوشت بدنت را می‌سوزانم! آن مرد گفت: به خدا سوگند حسین دروغ نمی‌گوید و مثل اینکه او هنگام دزدی و جنایت، ما را می‌دیده است با اعتراف او، حاکم بقیه را دستگیر کرده و همه را گردن زد»¹

11 - دستی که به خون امام آلوده شد

در عصر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام در گودال قتلگاه افتاده بود، مردی به نام ملاک بن یسر به طرف حضرت آمده و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت، و با شمشیر ضربتی به سر حضرت زد که کلاه خود حضرت شکافته شد و شمشیر به سرمقدسش رسید و خون جاری شد به حدی که کلاه از خون پر شد. حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود: با این دست نخوری و نیاشامی، و خداوند تو را با ظالمان محشور کند. مالک کلاه حضرت را برداشت، و پس از واقعه عاشورا به خانه خود برد، و خواست که خون آن را پاک کند، همسرش آگاه شد و صدا زد که در خانه من لباس غارت کرده از فرزند پیامبر را می‌آوری! از خانه من بیرون برو که خداوند قبرت را از آتش پر کند و آن ملعون همواره در فقر و بدحالی بود و از دعای حضرت هر دو دستش از کار

¹ بحار الانوار: ج 46، ص 182.

افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب ، خشک می گردید و در زمستان خون از آنها می چکید و به همین حالت بود تا اینکه به جهنم داخل شد «^۱

12 - عیادت از بیمار

امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که : شخصی مریض شده و تب او بسیار بالا رفته بود . امام حسین علیه السلام به عنوان عیادت به خانه او رفت . وقتی حضرت وارد خانه او شد . تب او قطع گردید . مریض گفت : به آنچه شما آوردید (ولایت و امامت) راضی شدم ، و شما کسی هستید که تب از شما فرار می کند !

امام علیه السلام فرمود : قسم به خدا که هیچ چیزی را خدا خلق نکرده مگر اینکه به او امر به اطاعت از ما نموده است «^۲

13- هدایت یک نفرل از مخالفین اهل بیت علیهم السلام

و در بعضی از کتب منقول است از عصام بن المصطلق شامی که گفت : داخل شدم در مدینه معظمه پس چون دیدم حسین بن علی علیهما السلام را پس تعجب آورد مرا، روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد مرا واداشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی را که در سینه داشتم از پدر او، پس نزدیک او شدم و گفتم توئی پسر ابو تراب ؟ . (مؤلف گوید: که اهل شام از امیرالمؤمنین علیه السلام به ابو تراب تعبیر می کردند و گمان می کردند که تنقیص آن جناب می کنند به این لفظ و حال آنکه هر وقت ابو تراب می گفتند گویا حلی و حلل به آن حضرت می پوشانیدند...).

بالجملة ؛ عصام گفت : گفتم به امام حسین علیه السلام توئی پسر ابو تراب ؟ فرمود: بلی .

قال فَبَالَغْتُ فِي شَتْمِهِ وَ شَتْمِ أَبِيهِ ؛ یعنی هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم .

فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةً عَاطِفٍ رَؤُوفٍ ؛ پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود:

(أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ أَلَا يَأْتِيهِ قَوْلُهُ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ).

¹ منتهی الامال : ج 1 ، ص 393 .

² بحار الانوار : ج 46 ، ص 183

و این آیات اشارت است به مکارم اخلاق که حق تعالی پیغمرش را به آن تاءدیب فرموده از جمله آنکه به میسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقع زیادترباشد و بد را به بدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد. ثُمَّ قَالَ: خَفُّضْ عَلَيْكَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ لِي وَلَكَ.

پس فرمود به من ، آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود ، طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خودت ، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنم و اگر عطا طلب کنی ترا عطا کنم و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنم . عصام گفت : من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا فرمود: (لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).^۱

و این آیه شریفه از زبان حضرت یوسف پیغمبر است به برادران خود که در مقام عفو از آنها فرمود که عتاب و ملامتی نیست بر شما، بیامرزد خداوند شماها را و اوست ارحم الراحمین .

پس آن جناب فرمود به من که از اهل شامی تو؟ گفتم : بلی . فرمود: شِنْشَنَّهُ اِعْرِفُهَا مِنْ اَخَزَمٍ و این مثلی است که حضرت به آن تمثیل جُست : حاصل اینکه این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوئست در اهل شام که معاویه در میان آنهاست کرده پس فرمود: حَيَانَا اللَّهُ وَ اَيَاكَ هَر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده روئی حاجت خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد افضل ظن خود به من ان شاء الله تعالی . عصام گفت : از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سرزد و چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم ، لا جرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که پناه به مردم می بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش .^۲

14- هیبت امیرالمومنین را دارد

و سید شریف زاهد ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن ابن عبد الرحمن علوی حسینی در کتاب (تغازی) روایت کرده از ابو حازم اعرج که گفت : حضرت امام حسن علیه السلام تعظیم می کرد امام حسین علیه السلام را چنانکه گویا آن حضرت بزرگتر است از امام حسن علیه السلام .

و از ابن عباس روایت کرده که گفت : سبب آن را پرسیدم از امام حسن علیه السلام ؟ فرمود که از امام حسین علیه

^۱ یوسف 92

^۲ منتهی الامال

السلام هیبت می برم مانند هیبت امیرالمؤمنین علیه السلام، و ابن عباس گفته که امام حسن علیه السلام با ما در مجلس نشسته بود هرگاه که امام حسین علیه السلام می آمد در آن مجلس حالش را تغییر می داد به جهت احترام امام حسین علیه السلام.

-15

شجاعت حسینی

و در مناقب ابن شهر آشوب و دیگر کتب روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام حسنین علیهما السلام را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و عرض کرد: یا رسول الله این دو فرزند را عطائی و میرائی بذل فرما، فرمود: هیبت و سیادت خود را به حسن گذاشتم و شجاعت وجود خود را به حسین عطا کردم، عرض کرد راضی شدم.^۱

16- گهواره حسین علیه السلام بوسیله جبرئیل گردانیده می شد

و در احادیث معتبره از طریق خاصه و عامه روایت شده است که بسیار بود که حضرت فاطمه علیها السلام در خواب بود و حضرت امام حسین علیه السلام در گهواره می گریست و جبرئیل گهواره آن حضرت را می جنبانید و با او سخن می گفت و او را ساکت می گردانید، چون فاطمه علیها السلام بیدار می شد می دید که گهواره حسین علیه السلام می جنبد و کسی با او سخن می گوید و لکن شخصی نمایان نیست چون از حضرت رسالت می پرسید می فرمود: او جبرئیل است.^۲

17- راز کشته نشدن بعضی از دشمنان امام حسین علیه السلام توسط امام حسین (ع)

امام سجاد (ع) می گوید: در روز عاشورا پدرم را دیدم که به دشمن حمله می کرد و آنها را می کشت ولی در آن درگیری بعضی از افراد دشمن را با اینکه زیر شمشیر او قرار می گرفتند، پدرم رد می کرد و آنها را نمی کشت با اینکه می توانست آنها را بکشد.

^۱ منتهی الامال

^۲ منتهی الامال

راز این موضوع را نمی دانستم هنگامی که به مقام امامت رسیدم فهمیدم آن کسانی را که پدرم نمی کشت در نسل آنها شخصی که ما اهل بیت را دوست بدارد وجود داشت ، پدرم برای حفظ آن دوست ما در صلب پدرش ، پدر را نمی کشت^۱.

18- خنده غلام ترک

امام حسین علیه السلام غلامی داشت که ترک بود او را با نام اسلم صدا می زدند از ویژگیهای او اینکه قاری قرآن بود و آیات قرآن را با صدای دلنشین می خواند.

اسلم آماده جنگ شد و پس از اجازه گرفتن از امام (ع) به سوی میدان رفت و آنچنان با دشمن جنگید که به نقل بعضی هفتاد نفر از دشمن را کشت تا آنکه بر اثر ضربات دشمن از پای درآمد و به زمین افتاد.

امام حسین علیه السلام به بالین او آمد و صورت خود را روی صورت خون آلود غلامش نهاد و گریه کرد، در این هنگام اسلم چشم خود را گشود و یک لحظه سیمای نورانی امام حسین علیه السلام را دید و از خوشحالی خندید و همانند به شهادت رسید، زبان حالش این بود.

گردست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم^۲.

19-

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزِرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَكَانَ تَارِكًا حَقًّا مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ ع فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ

اگر یکی از شما تمام عمرش را احرام حج ببندد اما امام حسین (علیه السلام) را زیارت نکند حقی از حقوق رسول خدا (ص) را ترک کرده است چرا که حق حسین (ع) فریضه الهی و بر هر مسلمانی واجب و لازم است^۳.

20- چرا مومنین را به طرف بهشت می کشانند؟

^۱ معالی السبطين ، ج 2، ص 31

^۲ داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام
وسائل الشیعه ج 14، ص 428 ، ج 19524 - تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان) ج 6 ، ص 42^۳

حضرت آیت الله شیخ بشیر نجفی از مراجع تقلید نجف اشرف در جمع طلاب حوزه علمیه نجف با ذکر نکته ای زیبا از اثرات محبت اهل بیت (ع) گفت: چند سالی بود که معنی و تفسیر آیه 73 سوره زمر، «وَسَيَقِ الْذِّينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» یعنی مومنان را به سمت بهشت می کشند، مرا به خود مشغول کرده بود.

وی افزود: از خود پرسیدم در این آیه چرا گفته شده به سمت بهشت می کشند. تمام کتب و تفاسیر مختلف را دیدم و نتیجه ای حاصل نشد تا اینکه به روایتی از امام صادق (ع) در بحار الانوار برخورد کردم که می فرمایند «مومنان و دوستان سید الشهدا (ع) در روز حساب از خدا می خواهند قبل از ورود به بهشت مولایشان حسین را ملاقات کنند.»

این مرجع تقلید تصریح کرد: در ادامه این روایت آمده است که «امام به دیدار محبان می آید، این ملاقات بسیار طولانی می شود». امام صادق می فرمایند که هر دو طرف غرق تماشا هستند و هیچکدام چشم بر نمی دارند نه امام، محبان خود را رها می کند نه دوستان، سیدالشهدا (ع) از مولای خود دل می برند.

حضرت آیت الله نجفی گفت: در این روایت بود که تفسیر آیه 73 سوره زمر را متوجه شدم. ملاقات میان امام حسین (ع) و محبانش آنقدر طولانی می شود که خداوند به ماموران بهشت می فرماید این مومنان و دوستان حسینیم (ع) را به طرف بهشت بکشید تا ملاقات پایان یابد. و این نشان از زیبایی محبت امام حسین (ع) در قلوب محبان آن حضرت است¹

21- زیارت امام حسین از دور

سُدیِر صیرفی می گوید:

امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای سُدیر! برای تو چه زحمتی دارد که مرقد مطهر حسینی را در هفته پنج بار و یا روزی یک بار زیارت کنی؟» من گفتم: «فدایت کردم میان محل سکونت ما و مرقد آن حضرت فرسنگ های بسیاری فاصله است.»

امام صادق فرمود: «بالای بام خانه ات برو و نخست بر راست و چپ خود بنگر سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کن، آنگاه به مرقد مطهر حسین علیه السلام توجه کن و چنین بگو:

«السلام علیک یا ابا عبد الله، السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته»

«ای ابا عبد الله سلام بر تو باد، درود و رحمت و برکت های خدا بر تو باد.»

با این کار برای تو یک زیارت نوشته می شود و زیارت معادل یک حج و یک عمره است.» سُدیر می گوید:

پس از آن چه بسا اتفاق می افتاد که هر روز بیش از بیست بار این گونه زیارت می کردم²

¹ <http://vista.ir/news/22386496>

² جامع الاخبار، ص 83- کامل الزیارات، ص 287

22- صاحب مجمع البیان از امام صادق علیه اسلام روایت می کند: «عن أبي عبد الله (ع) قال اقرأوا سورة الفجر في فرائضكم و نوافلكم فإنها سورة الحسين بن علي (ع) من

قرأها كان مع الحسين بن علي (ع) يوم القيامة في درجته من الجنة»¹؛ سورة فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره حسین بن علی (ع) است، هر کس آن را

بخواند با حسین بن علی (ع) در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود.

علامه مجلسی نیز از آن امام بزرگوار چنین روایت می کند: روزی امام صادق علیه السلام فرمود: سوره «فجر» را در نمازهای واجب و نافله خود بخوانید که سوره امام حسین بن

علی علیه السلام است و او به آن علاقمند بوده است. ابواسامه پرسید: این سوره چگونه مخصوص حسین علیه السلام لیه السلام است؟ امام فرمود: مگر در این سوره، آیه یا اینها

النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه...؟² را نشنیده ای؟ منظور از «نفس مطمئنه» حسین بن علی علیه السلام است. او دارای نفس مطمئن و راضی و مرضی خداست و

اصحاب او از آل محمد صلی الله علیه وآله، در روز قیامت از خدا خشنود و راضی هستند، خداوند هم از ایشان راضی است. کسی که همواره سوره «فجر» را قرائت کند، در

بهشت با حسین بن علی علیه السلام در یک مرتبه قرار می گیرد.³

23- شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار می کردی؟

فردی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام خدمت امام رسیدند و حضرت فرمودند: شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار

می کردی؟ عرض کرد خواب بودم. مگر خبری بود؟ حضرت فرمودند: خوب این شبها، شب بیداری و عبادت است. عرض

کرد من خواب بودم. حضرت فرمودند نه تو یک کاری کردی که از همه برتر بود. گفت یادم نیست. فرمودند: تشنه بودی و از

خواب بیدار شدی. ظرف آب را که برداشتی یاد تشنگی امام حسین علیه السلام لیه السلام افتادی. یک قطره اشک از چشمت

چکید. آن یک قطره اشکی که از سر اخلاص تمام و بی هیچ چشمداشتی از چشمانت چکید از تمام اعمالی که آن شب دیگران

انجام دادند، برتر بود

24-

آیت_الله_مجتهدی (ره) فرمود:

نظام رشدی رو خواب دیدن

پرسیدن: چی به درد عالم آخرت میخوره؟

گفت:

¹ جلد 10 صفحه 481

² فجر: 27 - 30

³ بحار الانوار، جلد 44، صفحه 218

آدم اهل بیتی بشه حسینی بشه

پرسیدن: چه طوره حالت؟

یه شعری خوندم تو خواب، گفت:

شکر خدا را که در پناه حسینم

گیتی از این خوب تر پناه ندارد

-25

بوی سیب از حرم حسینی استشمام می شود.

گفته میشود کسانی که صبح زود به زیارت حرم امام حسین بروند بوی سیب بهشتی استشمام می کنند، این سخن ریشه حدیثی دارد .

در کتاب مناقب آمده است جبرئیل از آسمان سیب، به و اناری را از بهشت می آورد که پیامبر و حضرت فاطمه (س) و امیرمؤمنان (ع) و امام حسن و امام حسین (ع) از آن می خورند و آن میوه ها به حالت اول خود باز می گردد، تا وقتی حضرت فاطمه زهرا (س) از دنیا می روند میوه انار از بین می رود و پس از فوت امیرمؤمنان (ع) میوه به ناپدید می شود و میوه سیب موجود بوده است و امام حسین (ع) می فرماید: «میوه سیب نزد بردارم بود تا هنگامی که بر اثر سم از دنیا رفت، پس از آن نزد من بود تا هنگامی که در کربلا آب بر روی ما بسته شد و من هنگام عطش آن را می بوئیدم و از شدت عطش من کاسته می شد و هنگامی که عطش بر من شدید شد آن را خوردم و یقین به شهادت کردم، امام زین العابدین (ع) می فرماید من این سخنان را ساعاتی قبل از شهادت آن حضرت شنیدم و هنگامی که آن حضرت شهید شد بوی آن سیب را در محل شهادت آن حضرت استشمام نمودم. پس آن را جستجو نمودم و اثری از آن نیافتم و بوی آن همچنان پس از شهادت آن حضرت باقی بود و من قبر آن حضرت را زیارت می نمودم و بوی آن را می یافتم، پس هر کس از شیعیان ما که زائر آن قبر است و می خواهد بوی آن را استشمام کند، پس وقت سحر آن را جستجو کند، پس اگر از مخلصان باشد آن را وجدان خواهد نمود¹.

¹ ابن شهر آشوب، المناقب، ج3، ص 391

-26

ایت الله العظمی مکارم شیرازی می فرماید:

"اهمیت زیارت امام حسین در روز اربعین به سبب الحاق سرهای شهدا در این روز توسط امام سجاد زیارت آن قبور پاک توسط امام و کاروان حرم حسینی در اربعین است"¹

-27

ایا ثارالله یعنی خون خدا؟

این اشتباه بزرگی است که بعضی ثار را خون معنی کرده اند زیرا ثار هیچ گاه در لغت عرب به معنی خون نیامده است بلکه به معنای خون بها است.

بنابراین ثار الله یعنی ای کسی که خونبهای تو متعلق به خدا است و او خونبهای تورا میگیرد یعنی تو متعلق به یک خانواده نیستی که خونبهای تورا رئیس خانواده بگیرد و نیز متعلق به یک قبیله نیستی که خونبهای تورا رئیس قبیله بگیرد تو متعلق به جهان انسانیت و بشریت میباشی تو متعلق به عالم هستی و ذات پاک خدایی بنابراین خونبهای تورا او باید بگیرد"²

-28- سینه زنی در کلیسا!

دکتر غلامعلی افروز نقل می کند: در سفری که به همراه دوستان به یکی از کشورهای اروپائی داشتم، روز یکشنبه به کلیسایی که در آن نزدیکی بود، رفتیم، مراسم دعا و موعظه به پایان رسید. سپس، کشیش جوانی شروع به خواندن مطالبی شبیه روضه های ما شیعیان کرد، و مردم هم مشغول سینه زدن شدند. من از این عمل آنها بسیار تعجب کردم، زیرا سینه زدن جزء آیین شیعیان است، پس چگونه است که این رسم سر از کلیسا در آورده است؟

¹ عاشورا، ریشه ها، ...ص 634

² تفسیر نمونه، ج 4 ص 229

پس از پایان عزاداری به دیدن آن کشیش رفتم، بعد از معرفی خود از چگونگی پیدایش این گونه عزاداری سؤال کردم، وی گفت: من مدت‌ها بود که احساس می‌کردم مراسم کلیسا تکراری و بی‌روح شده است، به همین دلیل به دنبال راهی برای ایجاد جذابیت در برنامه‌های کلیسا بودم تا اینکه به ایران رفتم و دو سال در تهران در روز عاشورا مراسم عزاداری شیعیان را از نزدیک دیدم، سپس به لبنان و سوریه رفتم و شبیه این مراسم را در آنجا دیدم، بنابراین از مراسم عزاداری آنان در عزاداری برای حضرت عیسی علیه السلام الگوگیری کردم.

چند کلیسای دیگر نیز این روش را از ما تقلید کردند و جالب است بدانید که حضور جوانان در کلیساهایی که از این نوع عزاداری الگو برداری کرده‌اند چندین برابر شده و همچنین فساد در آن مناطق به گونه چشم‌گیری کاهش پیدا کرده است.^۱

-29

آیت الله بهجت ره فرمود:

استادم سیدعلی را در خواب دیدم

به او گفتم چه چیزی حسرت شما در

دنیاست که انجام نداده‌اید؟

فرمود :

حسرت می‌خورم که

چرا در دنیا روزی فقط یکبار

زیارت عاشورا می‌خواندم

30- عوامل جاودانگی واقعه عاشورا به اختصار عبارتند از:

۱. اولین عامل شهادت طلبی بی‌نظیر امام حسین علیه السلام

¹ مجله زمزم، دی و بهمن 1381

و هفتاد و دوتن یاران فداکارش می باشد... انان انچنان شهادت طلب بودند که در میدان رفتن و شهید شدن از هم سبقت می گرفتند و حتی قاسم سیزده ساله مرگ را از عسل شیرین تر می دانست. در تاریخ اینگونه شهادت طلبی بی نظیر بوده است. و این شهادت امام و یارانش تبدیل به بزرگترین مصیبت در آسمانها و زمین گردید.

۲. نقش مهم امام سجاد و زینب کبری در رساندن پیام قیام حسینی به بشریت نقش بی نظیری بوده است. خطبه زینب کبری برای مردم کوفه و خطبه امام سجاد در مسجد شام، تمام تبلیغات دروغین یزیدیان را نقش بر آب کرد و مردم متوجه حقانیت قیام حسینی و بطلان یزیدیان شدند و بر اثر آن قیامهایی بوقوع پیوست همانند قیام توابین و قیام مختار و قیام زید شهید و شهید فخر و... .

۳. مرثیه سرایی و مجالس عزاداری در طول تاریخ بعد از قیام حسینی

بی‌تردید مرثیه‌سرایی و سرودن اشعار در عزای اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از جایگاه ویژه‌ای برای تبیین و شناساندن حقیقت قیام عاشورا برخوردار است. قالب شعر به جهت برخورداری از وزن و آهنگ و بُعد عاطفی، بسیار مؤثرتر و ماندگارتر از کلام غیر منظوم بوده و از اثربخشی مضاعفی نسبت به آن برخوردار است. همین ویژگی‌ها و امتیازات کلام منظوم بر کلام منثور موجب شده بود تا زنان اهل بیت

(علیه السلام) از آن همچون سلاحی مؤثر و کارآمد در دفاع از حق و ستایش راستی به کار گیرند.

آنان پس از واقعه عاشورا به خصوص پس از بازگشت به مدینه با سرودن اشعار سوزناک در رثای عزیزان از دست رفته و شهدای مظلوم اهل بیت (علیه السلام)، یاد آنان را زنده و به اهداف بلند و نقش سازنده فردی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قیام عاشورا جلوه ویژه ای می دادند. برپایی مجالس سوگواری:

برکاتی که امروزه از مجالس سوگواری آن حضرت (علیه السلام) نصیب امت اسلام شده و می شود، بر کسی پوشیده نیست. آثار فرهنگی و تربیتی و آموزشی این سنت ماندگار ائمه اطهار (علیه السلام)، آن قدر زیاد است که قسمت اعظم فرهنگ شیعی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از آن متأثر است. ائمه معصومان (علیه السلام) مجالس سوگواری بسیاری را در سوگ امام حسین (علیه السلام) بر پا نموده اند که از جمله این مجالس می توان به مجلس سوگواری ای که توسط امام صادق (علیه السلام) بر پا گردید، اشاره کرد.

-4

توجه دادن مردم به رفتن زیارت کربلا

از دیگر اقدامات ائمه اطهار (علیه السلام) در جهت زنده نگه داشتن یاد و نام شهدای کربلا، تشویق و ترغیب شیعیان و بیان پاداشهای عظیم برای زیارت آن برای رفتن به کربلا حضرت (علیه السلام) است. روایات بسیاری از ائمه معصومان شریف امام [قبر](#) در ترغیب شیعیان به زیارت (علیه السلام)

حسین (علیه السلام) در کتب و منابع روایی روایت شده است

حدیثی از امام باقر ←

در یکی از این احادیث به نقل از امام باقر (علیه السلام) آمده: «مروا شیعتنا بزیاره قبر الحسین (علیه السلام) فان اتیانہ مفترض علی کل مؤمن یقر للحسین (علیه السلام) بالامامة من الله عزوجل؛ شیعیان ما را به زیارت قبر حسین (علیه السلام) امر کنید؛ زیرا زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حسین (علیه السلام) از سوی خدای عزیز و جلیل دارد، لازم است پس از آغاز غیبت، علمای شیعه با تأسی از ائمه [[مع صومان (علیهم السلام)]] و بهره‌مندی از روایات ایشان در تبلیغ و اعتلای نام سید و سالار شهیدان (علیه السلام) همت گماشتند. به مدد مجاهدت‌های علمای شیعه نام و یاد امام حسین (علیه السلام) و هدف مقدسش بیش از پیش در جامعه نهادینه گردید و کم‌کم مظاهر عزای آن امام شهید (علیه السلام) در سراسر بلاد اسلامی آشکار شد. این مظاهر که در طی سال‌ها و قرون متمادی پربارتر و عظیم‌تر شد، امروزه به بزرگترین اجتماعات مذهبی در جهان تبدیل شده است.

5. الگودهی قیام

قیام عاشورا سرمشقی برای بسیاری از انسان‌ها شد که در پی یافتن راه صحیح زندگی با عزت و گریز از ذلت در جستجو و

کاوش بودند این قیام از همان آغاز الگویی برای دیگران شد الگویی قابل پیروی و عمل.

در واقع نهضت عاشورا و ایثارگری در آن تفسیر متعالی از زندگی و هستی ارائه می داد و برای بسیاری از آدمیان که در پی یافتن راه صحیح زندگی و گریز از ذلت در جست وجوی حق هستند، اسوه ای جدید شد، به بیان دیگر همین الگودهی قیام عاشورا در ماندگاری عاشورا مؤثر افتاد و هر روز عده ای در پی شناخت بهتر آن برآمده و زوایایی از آن را گشودند تا بتوانند بهتر و بیشتر طبق آن عمل کنند.

6. حق محوری و حق طلبی

از ویژگی های قیام عاشورا که در جاودانه شدن این قیام نقش مؤثری داشت. حق محوری و حق طلبی این قیام بود که در لحظه لحظه آن موج می زد.

مکتب امام حسین علیه السلام مکتبی است استوار بر محور حق و حق جویی معیار هر حرکت و اقدامی. بنابراین وقتی حق طلبی معیار شد، خداترس میزان می شود و ترس از غیر خدا بی معنا و از آنجا که جاء الحق و زهق الباطل و حق همیشه ماندنی است و ظلم و ستم ناپایداری نهضت عاشورا نیز یکی از جاودانه قیامت های بشری شد.

-31

اهمیت شرکت در مجالس عزاداری

در مکاشفه ای حبيب بن مظاهر را دیدند که با وجود آنقدر مقامات معنوی میفرماید:

ای کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتم::

و از ایشان پرسیدند که: شما برای چه می خواهید به دنیا برگردید::

فرمود: برای سه کار

۱: شرکت در مجلس عزای امام حسین علیه السلام لیه السلام،:

آب دادن به مردم

۲: و صلوات بفرستم¹.

-32

امام صادق علیه السلام فرمودند :

چهار هزار فرشته ژولیده و غبار آلود نزد قبر امام حسین علیه السلام تا روز قیامت بر آن حضرت

میگریند، که رئیس آن ها فرشته ای است که به او منصور میگویند،

و هیچ زائری آن بزرگوار را زیارت نمیکند، جز این که آن فرشتگان به استقبالش می آیند

و هیچ زائری با آن حضرت وداع نمیکند، جز این که آن فرشتگان او را بدرقه مینمایند،

و هیچ زائری نمی میرد، جز این که آن ملائکه بر جنازه اش نماز میخوانند و برای او بعد از مرگش آمرزش

میتطلبند².

33- در زمان ناصرالدین شاه، در تبریز، یکی از مأمورین دولت از یک مغازه دار مالیات طلب کرده و مغازه دار

امروز و فردا می کند، مأمور یک روز صبح زود، درب مغازه آمده و می گوید:

امروز تا مالیات را از تو نگیرم از این جا نمی روم، مرد کاسب می گوید :

تو را به حضرت ابوالفضل مرا معاف دار، مأمور گستاخ می گوید: اگر ابوالفضل قدرت دارد شر مرا از تو کم

کند ! کاسب آهی می کشد و می گوید:

¹ روزنه هایی از عالم غیب، ص 187

² کامل الزیارات

باب ۴۱، ص ۲۶۷، ح ۱

یا ابا الفضل العباس علیه السلام! به دادم برس! در این هنگام اسب مأمور، سرکشی می کند و آن قدر بالا و پایین می رود که مأمور را به زمین می زند. بعد از آن نیز با دست و پایش شروع به کوبیدن بر سینه مأمور کرده و مأمور نیز مانند صدای سگ عو عو می کند، وقتی می آیند می بینند فک بالای وی پایین آمده و فک پائینش جلو رفته است و وضع بسیار بدی پیدا کرده، دیری نگذشت که با این وضع اسف بار به درک واصل شد¹.

34- سر امام حسین علیه السلام قرآن تلاوت می کرد

از علمای شیعه نیز شیخ مفید چنین نقل می کند:

«زید بن ارقم می گوید آن روز من در حجره خود نشسته بودم که سر بریده امام حسین که بر فراز نیزه بود را که در مقابلم بود عبور دادند و شنیدم ایه ای از سوره کهف را قرائت نمود (کهف 9) به خدا سوگند به محض شنیدن این ایه از سر بریده مو بر تنم راست شد و گفتم به خدا سوگند سر بریده ی شما ای فرزند رسول خدا شگفت آور تر از واقعه اصحاب کهف است²»

35-

امام سجاد فرمود :

«خداوند متعال بیست و چهار هزار سال قبل از این که زمین کعبه را خلق کند و آنرا حرم قرار دهد، زمین کربلا را آفرید و آنرا حرم امن و مبارک گردانید، و هرگاه خداوند بخواهد کره زمین را لرزانده و حرکتش دهد (شاید کنایه از قیامت باشد) زمین کربلا را همراه تربتش در حالی که نورانی و شفاف هست بالا برده و آنرا در برترین باغهای بهشت قرار داده و بهترین جای سکونت قرار می دهد و در آن جا کسی غیر از انبیای مرسل یا پیامبران اولوالعزم سکونت نکنند. این زمین در میان باغهای بهشت می درخشد همان گونه که ستاره درخشانده بین ستارگان نورافشانی می نماید، نور این زمین چشم های اهل بهشت را تار می کند و با صدایی بلند می گوید: من زمین مقدس و طیب و پاکیزه و مبارکی هستم که سید الشهداء و سرور جوانان اهل بهشت را در خود دارم.»

¹ کرامات العباسیة صفحه ۱۱۶

² الارشاد ج 2 ص 117

زمین کعبه در مقام فخر بر مکان‌های دیگر گفت: کدام زمین مانند من است، در حالی که خداوند خانه‌اش را بر پشت من بنا کرده و مردم از هر راه دوری متوجه من می‌شوند، و حرم خدا و سرزمین امن قرار داده شده‌ام؟ خداوند متعال به سویش وحی کرد و فرمود: بس کن و آرام بگیر به عزّت و جلال خودم قسم آنچه را که تو برای خود فضیلت می‌دانی در قیاس با فضیلتی که به زمین کربلا بخشیده‌ام، همچون قطره‌ای است نسبت به آب دریا که سوزنی را در آن فرو برند و آن قطره را با خود بردارد، و اساساً اگر خاک کربلا نبود این فضیلت برای تو نبود و نیز اگر نبود آنچه که این خاک آن را در بردارد تو را نمی‌آفریدم و خانه‌ای را که تو به آن افتخار می‌کنی خلق نمی‌کردم. بنابراین، آرام بگیر و ساکت باش و متواضع و خوار و نرم باش و نسبت به زمین کربلا، غرور و خودبزرگ‌بینی و سرکشی از خود نشان مده و اگر چنین کنی تو را فرو برده و در آتش جهنم قرار می‌دهم^۱

-36

ارزوی فرشته‌ها

قال ابو عبدالله عليه السلام: ليس من ملك في السموات والارض الا يسألون الله تبارك و تعالى ان يؤذن لهم في زيارة الحسين عليه السلام ففوج ينزل و فوج

يعرج .

امام صادق عليه السلام فرمود: هیچ فرشته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر این که می‌خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه

السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگر عروج کنند و از آنجا اوج گیرند^۲.

-37

نجات مختار از جهنم

سماعه می‌گوید: از امام جعفر صادق ع علیه السلام شنیدم می‌فرمود :

موقعی که روز قیامت فرا می‌رسد پیامبر اسلام و امیر المؤمنین و حسن و حسین صلی الله علیهم اجمعین از نزدیک جهنم عبور خواهند کرد .

^۱ کامل الزیارات ص 268

^۲ مستدرک الوسائل ج 10، ص 244 ، ح 11938

شخصی که در جهنم است سه مرتبه فریاد می‌زند: یا رسول الله بفریادم برس! ولی پیغمبر خدا جوابی به او نخواهد داد.

سه مرتبه فریاد می‌زند: یا امیر المؤمنین بفریادم برس! آن حضرت هم جوابی به او نخواهد داد.

سپس سه مرتبه فریاد می‌زند: یا حسین بفریادم برس، من قاتل دشمنان تو می‌باشم.

پیامبر خدا به امام حسین می‌فرماید: وی بر تو اتمام حجت نمود. امام حسین علیه السلام لیه السلام پس از این

جریان نظیر عقاب شکاری بفریادش میرسد و او را از آتش نجات می‌دهد.

راوی می‌گوید: من به امام صادق گفتم: فدایت شوم آن شخص که در آتش است کیست؟

فرمود: مختار است.

گفتم: برای چه در آتش معذب خواهد شد در صورتی که قاتلین امام حسین را کشت؟!

فرمود: برای این که اندکی از محبت آن دو نفر را در قلب خود داشت.

قسم به حق آن خدائی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مبعوث کرد اگر در قلب جبرئیل

و میکائیل هم چیزی از (محبت آنان) باشد خدا ایشان را از ناحیه صورت داخل آتش جهنم خواهد کرد¹.

-38-

محرم ماهی است که خداوند آن را فرصتی برای نزدیک شدن به خودش قرار داده است. در این ماه با شرکت در عزاداری و مجالس حسینی می‌توان به خدا نزدیکتر شد و معرفت بیشتری بدست آورد. لذا باید ازین فرصت نهایت استفاده را ببریم. مخصوصاً جوانهای عزیز بدانند که اگر حسین شناس شدند عباس شناس شدند زینب شناس شدند دیگه در مسیر درست قرار گرفتند. مسیر امام حسین، مسیر خداست.

همه پیامبران وقتی به نبوت می‌رسیدند اولین حرفهای اونها درباره امام حسین بوده است حتی خضر و موسی.

ابراهیم پیامبر و...

39-برکات عظیم زیارت کربلا

زیارت کربلا یکی از نعمتهای الهی است که به بشریت داده شده و آثار خیلی خوبی برای زائر قبر حسین علیه السلام دارد که به تعدادی اشاره می شود:

یک- آرامش بخشیدن به زائر

قبل از آنکه به آثار و برکاتی که برگرفته از روایات اسلامی است اشاره کنیم ، این نکته لازم به ذکر است که زیارت مرقد شریف امام حسین (ع) مانند سایر ائمه ، به مردمان و زیارت کنندگانش ، نوعی آرامش و اطمینان می بخشد . در این عصر که انسان را موجودی مضطرب می نامند، و پیوسته دست به گریبان با پدیده‌هایی چون تردید، ناکامی، تشویش، ترس و ناسازگاری با محیط و زندگی ماشینی و محرومیت و جنگ و حتی کنار نیامدن خود است، و هر روز شاهد کاهشها و فرسایشها است و نمی تواند از اضطراب در امان بماند ، این زیارت مرقد مردان خدا و پیشوایان دین است که به انسان آرامش خاطر می دهد.

در زیارت يك نوع کشش و نیاز الزام آوری انسان را وا می‌دارد که فشارها و فریادهای درونی را از راهی خارج کند . زائر آن مرقد شریف در پرتو دعا و گفتگو با پاکان و استمداد از ارواح پاک مقربان درگاه الهی، نیرو گرفته و نابسامانیها را با توسل بدانها برخورد هموار می سازند ، و خستگی‌ها و فشارهای وارد بر روان ، و نیز اضطرابها و یأسها را از خودمی زدایند و به آرامش و اطمینانی برای ادامه زندگی دست می‌یابند.

دو- در امان خدا بودن

به امام صادق (ع) عرض کردند: کمترین اثری که برای زائر قبر امام حسین (ع) چیست؟ فرمود: «کمترین تأثیرش این است که خداوند متعال، او و خانواده و مالش را حفظ می کند تا به سوی اهل خویش برگردد ، و چون روز قیامت

فرا رسد، خداوند حافظ او خواهد بود».¹

سه- زائر خدا محسوب شدن

زید بن شحام گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: برای زائر قبر امام حسین (ع) چه می‌باشد؟ فرمود: «همانند کسی است که خدا را در عرش دیدار نموده باشد». گفتم: برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چه می‌باشد؟ فرمود:

«همانند کسی است که رسول خدا (ص) را زیارت نموده است».²

چهار- برآورده شدن حاجات و دفع پریشانی

امام صادق (ع) فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی‌آید مگر آنکه خداوند از او دفع پریشانی نماید و حاجتش را برآورد».³

و نیز به ابوصباح کنانی فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی‌رود مگر آنکه خداوند از او پریشانی را دفع نموده و حاجتش را برآورده می‌نماید، و همانا نزد او چهار هزار فرشته هستند که از هنگام شهادتش آشفته و غم‌آلود تا روز قیامت بر او می‌گیرند. هر کس او را زیارت کند، وی را تا خانه‌اش بدرقه می‌کنند، و هر که مریض شود به عیادتش می‌روند، و هر که بمیرد جنازه‌اش را تشییع می‌کنند».⁴

پنج- زیادتی در عمر و رزق

¹ ثواب الاعمال شیخ صدوق، ص 116

² منتخب کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 281

³ منتخب کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 337

⁴ همان مأخذ.

امام باقر (ع) فرموده است : «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین (ع) امر کنید ، زیرا زیارت او موجب فزونی در رزق و طول عمر و دفع بلایا و ناگواریها می‌شود» .¹

شش- آمرزش گناهان

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس حسین (ع) را زیارت کند در حالیکه عارف به حق او بوده و به امامتش اقرار داشته باشد خدای سبحان ، گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد» .²

و جابر جعفری در ضمن يك حدیث طولانی از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: «چون از نزد قبر حسین (ع) بازگشتی ، ندا کننده‌ای تو را ندا می‌دهد که اگر آن را می‌شنیدی ، تمام عمر را نزد قبر شریف حسین (ع) اقامت می‌گزیدی. آن منادی گوید: خوشا به حال تو ای بنده خدا که سود فراوان بردی و به سلامت (در دین) دست یافتی. عمل از سربگیر که گناهان گذشته‌ات آموزیده شد» .³

هفت- محسوب نشدن ایام زیارت از عمر زائر

امام صادق (ع) فرمود: «همانا ایام زیارت زائران حسین بن علی (ع) از عمرشان محسوب نگشته و جزء حیاتشان به شمار می‌آید» .⁴

هشت- حفاظت زائر در دنیا و آخرت

عبدالله بن هلال به امام صادق (ع) عرض کرد: فدایت شوم، کمترین نصیبی که زائر امام حسین (ع) دارد، چیست ؟ فرمود: «ای عبد الله، کمترین چیزی که برای او می‌باشد، این است که خداوند او و خانواده‌اش را حفظ می‌کند

¹ همان مأخذ ، ص 289

² کافی ، مرحوم کلینی ، ج 4 ص 582

³ منتخب کامل الزیارات ، ابن قولویه ، ص 295

⁴ وسائل الشیعه ، شیخ حر عاملی ، ج 10 ص 322

تا وی را به سوی خانواده‌اش باز گردانند، و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حافظ او می‌باشد».¹

نه- عنایت و توجه سیدالشهدا (ع)

امام صادق (ع) فرمود: «حسین در نزد پروردگارش ... به زائرانش نظر می‌کند . او نگاه می‌کند که چه کسی برای آن حضرت گریه می‌کند، پس برای او طلب آمرزش کرده و پدرانیش را می‌خواند تا برای آن زائر دعا کرده و طلب آمرزش و مغفرت نمایند. سپس امام (حسین) می‌فرماید: اگر زائر من می‌دانست که خدا چه چیزی برای او عطا می‌فرماید شادی او بیشتر از جزع و بی‌تابی وی می‌گردد».²

و امام حسین (ع) فرمود: «هر کس مرا در زندگانی‌ش زیارت کند، پس از مرگش بازپیش‌خواهم کرد».³

ده- خیر و برکت زیاد

امام صادق (ع) فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که چقدر خیر و برکت در زیارت امام حسین (ع) وجود دارد ، برای زیارت کردنش با یکدیگر مقاتله می‌کردند، و هر آینه اموالشان را برای رفتن به زیارتش می‌فروختند»⁴

و امام باقر (ع) فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که زیارت قبر شریف حسین (ع) چه مقدار فضیلت و برکت دارد، از شوق زیارت جان می‌سپردند و نفس‌هایشان از شدت حسرت بند می‌آمد»⁵

یازده- برابری زیارت قبر حسین (ع) با حج

¹ منتخب کامل الزیارات ، ابن قولویه ، ص 247

² امالی شیخ طوسی ، ص 55

³ بحارالانوار ، علامه مجلسی ، ج 101 ص 16

⁴ منتخب کامل الزیارات ، ابن قولویه ، ص 87

⁵ سفینه البحار، محدث قمی ، ج 1 ص 565

عبدالله بن عبيد انباری گوید: به امام صادق (ع) عرضه داشتم : فدایت شوم ، همه ساله وسایل تشریف به حج براریم فراهم نمی‌شود. فرمود: «چون قصد حج نمودی و اسباب برایت فراهم نگشت ، به زیارت قبر حسین (ع) برو، که يك حج برایت نوشته می شود و چون قصد عمره نمودی و وسایل مهیا نشد ، عزم زیارت قبر حسین (ع) نما، که يك عمره برایت منظور می شود»¹

دوازده - نام زائر در اعلی علیین ثبت می‌شود

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین (ع) برود در حالی که عارف به حق او باشد، خداوند نام او را در اعلی علیین می‌نویسد» .²

سیزده- غرق شدن در رحمت الهی

از امام صادق (ع) پرسیدند: ثواب کسی که قبر امام حسین (ع) را زیارت کند، در حالی که کبر و غرور نداشته باشد چیست ؟ فرمود: «برایش هزار عمره و حج مقبول نوشته می شود . اگر شفی باشد، سعید نوشته می‌گردد، و پیوسته در رحمت الهی غوطه‌ور خواهد بود» .³

چهارده- دعای معصومین برای زائر

معاویة بن وهب از امام صادق (ع) نقل نموده که فرمود: «ای معاویه، زیارت قبر حسین (ع) را از روی ترس وامگذار ، زیرا هر که آن را ترك کند ، چنان دچار حسرت می‌شود که آرزو نماید قبرش نزد او باشد . آیا دوست نداری که خداوند تو را در زمره کسانی به حساب آورد که رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و امامان معصوم (ع) برایش دعا

¹ منتخب کامل الزیارات ، ابن قولویه ، ص 306

² وسائل الشیعه ، شیخ حر عاملی ، ج 10 ص 324

³ منتخب کامل الزیارات ، ابن قولویه ، ص 328

می‌کنند؟»¹

و نیز فرمود: «همانا فاطمه (س) دختر محمد (ص) نزد زائران قبر فرزندش حسین (ع) حضور یافته و برای گناهانشان طلب آمرزش می‌کند».²

پانزده- تجلی خدا

امام صادق (ع) فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، قبل از اهل عرفات، برای زائران قبر حسین (ع) تجلی می‌نماید، حوایج آنان را بر آورده می‌کند، گناهانشان را آمرزیده و درخواستهایشان را به اجابت مقرون می‌سازد، و سپس متوجه اهل عرفات شده و در مورد آنان نیز اینگونه عمل می‌کند».³

شانزده- سعادت

امام صادق (ع) به عبدالملک خنعمی فرمود: «زیارت حسین بن علی (ع) را ترك مکن و دوستانت را نیز به آن فرمان بده، تا خداوند بر عمرت افزوده و روزیت را زیاد گرداند. خداوند سبحان زندگانی تو را در سعادت قرار خواهد داد، و نمی‌میری مگر سعادتمند، و تو را در سلك سعادت‌مندان خواهند نوشت».⁴

هفده- تأثیر زیارت در روز عاشورا

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین را در روز عاشورا زیارت کند، همانند کسی است که در برابر او به خون خود غلطیده باشد».⁵

¹ منتخب کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 199

² منتخب کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 204

³ منتخب کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 346

⁴ منتخب کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 292

⁵ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 10 ص 331

هیجده- قرار گرفتن در جوار پیامبر و علی و فاطمه (ع)

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس می‌خواهد در جوار پیامبر (ص) و علی و فاطمه (ع) باشد، نباید زیارت حسین بن علی (ع) را ترك کند»¹

نوزده- تأثیر زیارت در روز قیامت

امام صادق (ع) فرمود: «هیچ کس در روز قیامت نیست مگر آنکه آرزو می‌کند که ای کاش از زائرین امام حسین (ع) می‌بود زیرا مشاهده می‌نماید که با زائران حسین (ع) به واسطه مقامی که در نزد پروردگار دارند، چگونه عمل می‌شود».²

و نیز فرمود: «هر کس دوست دارد در روز قیامت بر سر سفره‌هایی از نور بنشیند پس باید از زائرین حسین بن علی (ع) باشد».³

و زرارۃ بن اعین گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «زائرین حسین يك برتری نسبت به سایر مردم دارند» پرسیدم: برتری‌شان چیست؟ فرمود: «چهل سال قبل از مردم وارد بهشت می‌شوند در حالی که دیگران هنوز در حال حساب هستند».⁴

بیست- رهایی از شداید قیامت

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «من تعهد می‌کنم که در روز قیامت هنگامه رستاخیز، ضمن ملاقات با زائر حسین (ع)، دستش را بگیرم و از مراحل هول‌انگیز و سختی‌های قیامت نجاتش بخشیده و او را به بهشت وارد

¹ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 10 ص 230

² وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 10 ص 330

³ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 10 ص 331

⁴ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 44 ص 235

کنم».¹

بیست و یک- نجات از آتش جهنم

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین (ع) را به خاطر خداوند و در راه خدا زیارت نماید، خداوند او را از آتش دوزخ آزاد می‌سازد، و روز ترس بزرگ (قیامت) او را ایمن می‌دارد. از خداوند نیز هیچ حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را طلب نمی‌کند مگر آنکه به او عطا می‌نماید».²

این آثار و آثار دیگری که به خاطر اجتناب از طولانی شدن مطلب ذکر نکردیم، همگی به برکت وجود حضرت سیدالشهدا (ع) است که امیدوارم هر چه زودتر توفیق زیارت مرقد مطهرش نصیب تمام عاشقان گردد.

40-

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: این عنایاتی است که به برکت امام حسین علیه السلام به دوستان آن حضرت می‌رسد، پس خود آن بزرگوار چه

مقام و منزلتی دارند؟

فرمود:

خدای متعال، امام حسین علیه السلام را به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ملحق نمود، آن حضرت به همراه جدبزرگوارش و در درجه و منزلت پیامبر خدا

صلی الله علیه وآله وسلم است.

آن گاه امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»³...

«و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان آوردند، فرزندانشان را به آنان ملحق می‌کنیم».⁴

¹ منتخب کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 278

² وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 10 ص 324

³ سوره طور، آیه 21.

⁴ اصول کافی

-41

ایه الله نجابت می فرمودند: همین که نزدیک می شد ماه محرم، مرحوم آیت الله سید علی قاضی دیگر قرار نداشتند، همه می دانستند آن جذبه ربّ الارباب، آن عنایات حضرت ابا عبد الله الحسین (ع)، این آتش عشق به خداوند و ائمه این بزرگوار را از خود بی خود می کرد، لذا مقداری نان و خوراکی تهیه می کردند اهل منزل و این بزرگوار از منزل خارج می شدند و پیوسته محزون و گریان بودند.^۱

-42

از امام زمان (علیه السلام) نقل شده که

درباره ی مصیبت امام حسین (علیه السلام) می فرماید:

«بکت السماء و سگانها و الجنان و خزائنها و الهضاب و اقطارها، و البحار و حیتانها، و الجنان و ولدانها و البيت و المقام، و المشعر الحرام، و الحلّ و الحرام.

:آسمان و ساکنانش، و بهشت و خزینه دارانش،

و کوه های گسترده بر روی زمین و کرانه هایش،

و دریاها و ماهیان، و جنیان و فرزندان،

و خانه ی خدا و مقام ابراهیم، و مشعر الحرام،

و حلّ و احرام، بر او گریستند:»

کاری که امام حسین (علیه السلام) انجام داد

دوست و دشمن را به گریه درآورده و به تحسین واداشت

و نه تنها موجودات ذی شعور بلکه تمام موجودات عالم و ذرات آن بر آن حضرت گریه کردند.^۲

^۱ سید علی قاضی و شاگردانش

^۲

-43

ایه الله مجتهدی: این را یادگاری از من داشته باشید::

:اقامه که می گوید

:قبل از گفتن الله اکبر

:یک سلام به امام حسین بدهید

:این نمازتان عالی می شود

44- ثواب زیارت امام حسین علیه السلام در بیان امام زمان عج

علی بغدادی می گوید: در تشریف خود به حضرت صاحب الامر علیه السلام عرض کردم: ای سرور ما! مسأله ای دارم؟ فرمود: بپرس. گفتم: روضه خوان های امام حسین علیه السلام لیه السلام، می خوانند که سلیمان اعمش، نزد شخصی آمد و از زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام پرسید، آن شخص گفت: بدعت است. شب آن شخص در عالم رؤیا، هودجی را میان زمین و آسمان دید، سؤال کرد: در آن هودج کیست؟ گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری. گفت: به کجا می روند؟ گفتند: امشب شب جمعه، برای زیارت امام حسین علیه السلام لیه السلام می روند. همچنین دید رقعه هایی از هودج می ریزد و در آنها نوشته است: «امان من النار؛ لزوار الحسین فی لیلة الجمعة امان من النار يوم القيامة؛ این برگ امانی است در روز قیامت برای زوار امام حسین علیه السلام لیه السلام در شب های جمعه». آیا این حدیث، صحیح است؟ فرمودند: آری! راست و درست است. گفتم: سیدنا! صحیح است که می گویند: هر کس امام حسین علیه السلام لیه السلام را در شب جمعه زیارت کند، این زیارت برگ امان از آتش است؟ فرمود: آری والله؛ و اشک از چشمانش جاری شد و گریست¹...

-45

سرباز سرفراز اسلام

وقتی «قیس بن مصهر» به کوفه رسید تا نامه امام حسین علیه السلام را به کوفیان برساند «حصین بن نمیر» خواست او را تفتیش کند.

جناب قیس نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و جوید.

حصین بن نمیر او را به نزد عبیدالله بن زیاد برد، وقتی نزد آن ملعون رسید پرسید، تو کیستی؟ فرمود: من از

شیعیان امیرالمؤمنین و پسرش حسین بن علی هستم.

ابن زیاد گفت: چرا کاغذ را جویدی؟ در جواب گفت: به خاطر آن که تو نفهمی که در آنچه نوشته شده است

ابن زیاد: از چه کسی و برای چه کسی نوشته شده بود؟ قیس: از سوی حسین بن علی علیهما السلام به سوی اهل

کوفه نوشته شده بود که اسامی آنها را نمی دانم.

ابن زیاد خشمگین شد و گفت: واللّه! از تو دست بر نخواهم داشت تا مرا به اسامی آنها آگاه سازی و یا بر روی

منبر روی و حسین بن علی و پدرش را مورد لعنت قرار دهی و گرنه تو را پاره پاره می کنم.

قیس به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی بر پیامبر و اظهار ارادت و محبت به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام

حسین علیهما السلام، عبیدالله بن زیاد و پدر و مادرش و طغیانگران بنی امیه را مورد لعنت قرار داد، آن گاه

فرمود: ای مردم! من فرستاده حسین بن علی به سوی شما هستم که در فلان مکان هست، او را اجابت کنید.

در این هنگام ابن زیاد امر کرد او را از منبر پایین آوردند و از بالای قصر با دست بسته به زیر انداختند که

استخوان های بدنش در هم شکست و تا رمقی در بدن داشت سر از بدنش جدا کردند.^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

کسی که خداوند محبت ائمه از اهل بیت مرا روزی او گردانیده است به خیر دنیا و آخرت دست یافته است.^۲

-46-

شخص ساعت ساز و کبوترانی که به امام حسین علیه السلام لیه السلام پناه برده بودند...

^۱ منتخب التواریخ، ص 295

^۲ مشکوٰۃ الانوار، ص 81

نتیجه العلماء الاعلام حاج میرزا اسماعیل بن الحاج میرزا لطفعلی بن میرزا احمد مجتهد تبریزی فرمود: یکی از رفقای اهل تبریز که برادر مشهدی حسین ساعت ساز تبریزی که در صحن و سرای حایر آقا ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود و در یکی از حجرات آن ساعت سازی میکرد و از اعتبار خوبی هم در این باب برخوردار بود، اتفاقی مبتلا به فلج شد و مدتی هم معالجه کرد ولی نتیجه ای نگرفت دیگر به دکترها مراجعه نکرد و از عافیت مایوس گردید مردم او را سرزنش کردند که چرا معالجه نمی کنی با اینکه این مرض قابل معالجه است و امید بهبودی هست.

گفت من از شفا ماء یوسم . سبب یاءس را پرسیدند؟ گفت: من در این حجره ساعت سازی میکردم و این کبوترها خیلی به حجره می آمدند و اسباب و اثاثیه مرا می شکستند و مرا اذیت می کردند. یک روز باخود خیال کردم که این کبوترها بلا صاحب و صحرایی هستند و صید کردن آنها جایز است، روزی یک جفت از آنها می گرفتم و با عیال و اهل بیت می خوردیم، و این کار دو سود داشت یکی اینکه گوشت رایگان خورده ایم دوم اینکه اذیت آنها کمتر می شود، پس دامی برای آنها پهن کرده و آنها را صید کردم و به این ترتیب روزی دوتا کبوتر صید می نمودم مدتها از این کار گذشت. یک شب در عالم خواب آقا سیدالشهداء ع را زیارت نمودم که ناراحت به من نگاه کرده و فرمود این کبوترها از تو شکایت دارند، آنها را اذیت مکن، تا این حرف را شنیدم ترسیدم و هراسان از خواب برخاستم و از کرده خود پشیمان و تائب گردیدم مدتی این کار را رها کردم تا آنکه نفس مرا اغواء نمود که به خواب اعتباری نیست و در این باب شرعا جایز است باز شروع به صید کبوترها نمودم و می خوردیم تا آنکه باز یک شب دیگر عزیز زهرا آقا سید الشهداء علیهما السلام را در خواب دیدم که تندتر از دفعه قبل به من نظر می کند و فرمود این کبوترها به من پناه آورده اند مگر نگفتم آنها را اذیت مکن و الا تو را اذیت می کنم باز ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم نادم و تائب شدم. دوباره پس از مدتی باز نفس اماره در مقام وسوسه برآمد که این خواب بوده و معلوم نیست صحیح باشد و ما هم مجاورین در خانه آن حضرت هستیم و پناه به او آورده ایم و چطور می شود که کبوتر صحرایی را از ما منع نمایند و ما را به جهت آنها اذیت کنند باز به عمل سابق برگشتم دامی گذاشتم و دوباره مشغول صید شدم و این ناخوشی عارضم شد که جزای آن کار است¹.

¹ کرامات الحسینیه

-47

■ شخصی از امام صادق (ع) پرسید :

آقا جان! جدتان امام حسین (ع) الان کجاست؟

حضرت فرمودند: چقدر جثه تو کوچک است و چقدر سوال تو بزرگ است !

بدن مبارک امام حسین (ع) در قبر است اما روح بزرگشان سمت راست عرش خدا نزد جد و پدر و مادرشان

است و نظر مبارک امام حسین (ع) به دو مکان و موضع است:

1. به زوار قبرش

2. به مجالس عزایش

آنگاه حضرت فرمودند: امام حسین (ع) از جد و پدر و مادر و برادرش خواهش می کنند که برای عزادارانش

استغفار نمایند تا خدا آنان را بیامرزد.

.

در روایتی دیگر امام حسین (ع) فرمودند :

اگر گریه کننده بر من می دانست که چه اجری نزد خداوند دارد

شادی اش از اندوهش بیشتر می گردید¹.

-48

شفاعت تمامی انبیاء؛ با دستان بریده حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

فردای قیامت تمامی انبیاء در حل مشکلات امت خود، عاجز می مانند و همگی ایشان، به خدمت نبی مکرم (صلی

¹ چشمه سار عشق، ص 10

قصص الحسینیة، ص 72

الله علیه و آله) می رسند و نبی مکرم هم می آید پیش «حضرت زهرا» و می فرماید که زهرا جان انبیاء درب خانه ما آمده اند؛ برای امروز چه تهیه کرده ای؟

تعبیری که ایشان در روایت آورده، این است که حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) عرضه می دارد که:

«**كفانا لاجل هذا المقام، الیدان المَقْطُوعَتان مِن ابْنی العباس**»

برای این مسئله، دو دست بریده فرزندم عباس، ما را کفایت می کند.¹

49-

بشیر دُهان نقل می کند:

زمانیکه امام صادق علیه السلام در حیره نزول اجلال فرموده و جماعتی از شیعه محضر مبارکش بودند حضرت روی مبارکش را به من نموده و فرمودند:

ای بشیر امسال به حج رفتی؟

عرض کردم: فدایت شوم، خیر، ولی در روز عرفه به زیارت قبر حسین بن علی علیهما السلام رفتم.²

حضرت فرمودند:

ای بشیر به خدا قسم آنچه از اجر و ثواب برای اصحاب مگه (حاجی ها) در مگه می باشد از تو فوت نشده.

عرض کردم: یعنی در این زیارت من، اجر و ثواب وقوف به عرفات بوده؟

برایم فرموده خود را تفسیر بفرمائید:

حضرت فرمودند:

ای بشیر وقتی یک نفر از شما کنار فرات غسل نمود و سپس به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام رفت در حالی که به حق آن حضرت عارف و مطلع باشد البتّه خداوند متعال به هر قدمی که وی از زمین بلند می کند و سپس آن را بر زمین می نهد اجر صد حج و صد عمره قبول شده می دهد و اجر صد جنگ که وی در معیت نبی مرسل با دشمنان خدا و رسول او نموده را برایش منظور می فرماید.

ای بشیر: بشنو و به کسانی که قلبشان ظرفیت پذیرش آن را دارد برسان و بگو: کسی که امام حسین علیه السلام

¹ معالی السبطين، ج 1، ص 452

را در روز عرفہ زیارت کند مانند کسی است کہ خدا را در عرش زیارت نموده¹.

50- محبت حضرت ابراہیم ع بہ امام حسین علیہ السلام لیہ السلام

امام رضا علیہ السلام در حدیث می فرماید:

«وقت می کہ خداوند ب ۵ ابراہیم فرمان قربان می کردن فرزندش را داد، او آرزو کرد اے کاش قوچ نم می آمد تا و می شایست ۵ عال می ترین

در جاث «صاحبان پاداش بر مصایب» می شد.

:: در این هنگام، خدا وحی کرد: «اے ابراہیم! محبوبترین خلق نزد تو کیس ۵؟»

ابراہیم پاسخ داد: «پروردگارا! خلق می را نیافرید می کہ در نزد من محبوبتر از حبیب تو، محمد صل می اللہ علی ۵ و آل ۵ وسلم باشد.

:: خدا فرمود: «محمد یا فرزند محمد صل می اللہ علی ۵ و آل ۵ وسلم را بیشتر دوس ۵ دار می یا خود و فرزند ۵ را؟»

ابراہیم پاسخ داد: «محمد و فرزند او را.»

:: خدا فرمود: «ذبح و کشت ۵ شدن فرزند محمد صل می اللہ علی ۵ و آل ۵ وسلم ب دس ۵ دشمنانش از رو می ظلم دردناکتر اس ۵، یا قربان می

کردن فرزند ۵ ب دس ۵ خود برای اطاعت از فرمان من؟»

ابراہیم پاسخ داد: «ذبح فرزند محمد صل می اللہ علی ۵ و آل ۵ وسلم دردناکتر اس ۵.»

:: خداوند فرمود: «اے ابراہیم! ب ۵ زود می جمعیت می از رو می ظلم فرزند آن حضرت را ذبح می کنند و در نتیج ۵، آن جمعی ۵ مورد غضب من واقع

می شوند.»

:: پس ابراہیم گری ۵ کرد و خداوند ب ۵ او فرمود: «اے ابراہیم! گری ۵ تو برای فرزند محمد صل می اللہ علی ۵ و آل ۵ وسلم (امام حسین علیہ السلام لی ۵

السلام) را ب ۵ جامی گری ۵ تو بر فرزند ۵ ب ۵ فرض قربان می کردن و گری ۵ کردن بر او - قرار دادم و عال می ترین در جاث پاداش «صاحبان پاداش

برای مصایب» را ب ۵ تو عنای ۵ کردم.»

51- آیت اللہ میلانی کاری عجیب کرد

خطیب مشہور حاج آقای باقری کہ از شاگردان مرحوم آیت اللہ میلانی (ره) بودند می گفتند:

یکبار کہ در خدمت استادم بودم ایشان فرمودند:

فلانی! منبر کہ می روی ۴۰ نفر از این جوانان پای منبرت را بیاور کارشان دارم!

¹ کامل الزیارات، ص 172

منکه از این دستور استاد تعجب کرده بودم اطاعت امر کرده و ۴۰ نفر از جوانان را آوردم.

آقا فرمودند: یکی یکی بیایند داخل اتاق؛

ما اصلاً نفهمیدیم که چه کار دارد.

فقط هر جوانی وارد می شد پس از چند لحظه با چشم گریان بیرون می آمد و اصلاً حرف نمی زد؛

حدوداً ۲۰ نفر وارد شدند تا اینکه من بیتابی کردم و داخل رفتم ببینم حکایت چیست؟!

وقتی وارد اتاق شدم آقا نشسته بودند و کفنش هم کنارش بود و هر جوانی داخل می شد از او سوال می کرد که:

تو امام حسین(ع) را دوست داری؟!

آنها جواب می دادند: بله

آقا می فرمود: خیلی؟

جواب می دادند: ان شاءالله که همین طور است،

به محض اینکه اشک از دیده جوانان جاری می شد، آقای میلانی سریع کفن خود را به اشک آنها می مالید.

با دیدن این صحنه جوانان بیشتر متقلب می شدند و گریه می کردند و از اتاق بیرون می آمدند.

بعداً از ایشان سوال کردم:

آقا شما که مرجع هستید و اجازه اجتهاد خیلی از مراجع را شما داده اید، و دیگر به این مسائل احتیاج ندارید.

آقا فرمودند: اگر چیزی به دردم بخورد همین توسل به حسین زهراست.^۱

52- امام رضا علیه السلام فرمودند:

به همان علتی که خدای تعالی ذبح را از حضرت اسماعیل دفع نمود، به همان علت نیز ذبح و قربانی شدن را از

حضرت عبدالله

(پدر رسول خدا) برداشت؛

¹ کرامات معنوی، ص ۴۷ و ۴۸

و آن علت عبارت از این است که: رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام از صلب این دو نفر می‌باشند. و به واسطه یمن و برکت وجود این حضرات معصومین علیهم السلام بود که خداوند این مسأله را از آنها دفع نمود، [2] و بنابراین دیگر سنت بر ذبح اولاد از سایر افراد جاری نشد.¹

-53

مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت ؛

حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

گویا می بینم که فرشتگان با مؤمنین بر سر قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام ازدحام کرده اند.

راوی می گوید ؛ عرضه داشتم ؛ آیا مؤمنین فرشته ای را می بینند ؟

حضرت فرمودند :

هرگز ، هرگز ، آنها به خدا قسم ملازم و همراه مؤمنین بودند حتی با دست هایشان به صورتهای آنها مسح می کشند.

سپس امام علیه السلام فرمودند :

خداوند منان هر صبح و شام از طعام بهشت بر زوآر امام حسین علیه السلام لیه السلام نازل می فرماید و خدمتکاران ایشان فرشتگانند.

هیچ بنده ای از بندگان خداوند حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند متعال درخواست نمی کنند مگر آنکه خدا به او اعطاء می فرماید.

راوی می گوید ؛ عرض کردم ؛ به خدا قسم این کرامت می باشد.

امام علیه السلام به من فرمودند:

ای مفضل: برایت بیشتر بگویم ؟

عرضه کردم ؛ بلی سرور من.

حضرت فرمودند:

گویا می بینم تختی از نور را که گذارده اند و بر روی آن قبه ای از یاقوت سرخ زده شده که با جواهرات آن را

¹ اسرار ملکوت، ج 1، ص 257

زینت نموده اند و حضرت امام حسین علیه السلام لیه السلام بر روی آن تخت نشسته اند و اطراف آن حضرت نود هزار قبه سبز زده اند و مومنین آن حضرت را زیارت کرده و بر آن جناب سلام می دهند.

پس خداوند متعال به ایشان می فرماید:

ای دوستانم از من سؤال کنید و بخواهید پس زیاد اذیت شدید و خوار و مقهور گردیدید؛

امروز ، روزی است که حاجتی از حاجات دنیا و آخرتتان را از من درخواست نکرده مگر آنرا روا می نمایم، پس خوردن و آشامیدنشان در بهشت می باشد.

پس به خدا قسم کرامت و احسانی که زوال نداشته و انتهای آن را نمی توان درک کرد همین است¹.

54- ثواب جا مانده ی از زیارت حسین علیه السلام لیه السلام

هشام بن سالم: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کسی که خودش به واسطه بیماری یا مشکلی نتواند به زیارت امام حسین علیه السلام لیه السلام برود و در عوض شخصی دیگر را روانه کند(هزینه هایش را بدهد)، چه اجری دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمودند:

1. به ازای هر درهمی که خرج کند، خداوند همانند کوه احد برایش حسنه می نویسد.

2. چندین برابر آنچه هزینه کرده را در همین دنیا به او برمی گرداند!

3. بلاهایی را که فرود آمده تا به او برسد، از او می گرداند و از وی دور می کند و مالش حفظ می شود.

هشام بن سالم عن أبي عبد الله ع... قُلْتُ: فَمَا لِمَنْ يَجْهَزُ إِلَيْهِ وَلَمْ يَخْرُجْ لَعَلَّهُ تُصِيبُهُ لِقَلَّةُ نَصِيْبِهِ قَالَ: يَعْطِيهِ اللَّهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَنْفَقَهُ - مِثْلَ أَحَدٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَيَخْلِفُ عَلَيْهِ أَضْعَافَ مَا أَنْفَقَهُ وَيَصْرِفُ عَنْهُ مِنَ الْبَلَاءِ مِمَّا قَدْ نَزَلَ لِيَصِيبَهُ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ وَيَحْفَظُ فِي مَالِهِ. [1]

پس اگر جا مانده از قافله عشق حسینی در پیاده روی زیارت حسین به هر علتی توفیق نشد. بی نصیب نمی مانیم.

چرا که امام صادق علیه السلام بشارت داده است. به شرطی که در مسیر حسین قدم برداریم و برای زائر حسین

¹ کامل_الزیارات باب 50 ح 3 ص 443

هزینه کنیم. گرچه به یک درهم و دینار، باشد^۱

-55

عالم ربانی مرحوم آخوند ملا علی معصومی همدانی می فرمود:

وقت بای خود معصیتی انجام دادی، بارفتن به مسجد و مجالس حسین علیه السلام، گناه آن را جبران کن. اگر با چشم خود گناهی کردی با قرآن خواندن و گریه از خوف الهی و یا گریه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام لیهم السلام، آن گناه را جبران کن.

اگر با گوش خود گناهی کردی، با شنیدن فضائل ائمه اطهار مخصوصا فضائل امیرالمومنین علیهم السلام گناه آن را جبران کن.

-56

یکی از بهترین ذخیره ها برای آخرتمان گریه و نوکری در خانه اباعبدالله است. یکی از آقایان بازاری نقل می کرد که من یک خانمی داشتم خیلی مومن بود. یکی از کارهایش این بود که می رفت در مجلسه روضه امام حسین خدمت می کرد. مثلا کفشها را جفت می کرد چایی می رخت و جارو می کرد. می گفت: این خانم از دنیا رفت بعد از مدتی خانمم را در خواب دیدم که جایش خیلی خوب است در باغی از باغهای بهشت است. گفتم: خانم از این عالم برای من بگو چه خبر؟ گفت: حاجی واجبات خیلی مهم است من هم انجام می دادم ولی مهم ترین چیزی که من را نجات داد نوکری در خانه امام حسین علیه السلام لیه السلام بود. یادت است که من در مجالس امام حسین علیه السلام لیه السلام خدمت می کردم. آقا اباعبدالله علیه السلام درم مردن به بالین من آمد. روزی که جنازه من را می بردند باران می آمد. مردم هم خیلی تند می بردید. دیدم آقا آمده کنار جنازه من به مردم فرمود: این مردم این نوکر من است جنازه اش را آرام ببرید که اذیت نشود. روزی که من را در قبر گذاشتید همه رفتید. دیدم قبر وسیع شد آقا تشریف آوردند فرمود: ناراحتنباش من مواظب شما هستم. و این باغی که می بینی مرحمتی آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام لیه السلام است.^۲

^۱ کامل الزیارت، ص 129

^۲ داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین ع نویسنده: علی میرخلف زاده

57- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده: اگر مردم می دانستند، زیارت امام حسین علیه السلام چقدر فضیلت و ثواب دارد،

بدرستیکه از شوق می مردند و نفسهایشان از روی حسرت بند می آمد. گفتم: چقدر فضیلت دارد، حضرت فرمودند: هر کس امام حسین علیه السلام را زیارت کند از روی اشتیاقی که به او دارد، خدا برایش هزار حج مقبول و هزار عمره مبروره و اجر هزار شهید از شهداء بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه قبول شده و ثواب هزار بنده آزاد کردن که مراد از آن رضای خدا باشد، می نویسد.¹

58- داوود رقی می گوید نزد امام صادق علیه السلام بودم، تا اینکه طلب آب نمود هنگامی که از آن نوشید دیدم ایشان را که اشک ریخت و دیدگانش غرق در اشک شد، پس فرمودند: ای داوود خداوند قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کند هیچ بنده ای نیست که آب بنوشد و امام حسین علیه السلام را یاد کند و قاتلش را لعنت کند مگر اینکه خداوند برای او حسنه می نویسد و صد هزار گناه را از او می ریزد و از برای او صد هزار درجه رفیع می گرداند و کانه صد هزار برده آزاد کرده و خداوند او را با دلی آرام وارد محشر می کند.²

59-

داستان مردی که به زیارت امام حسین علیه السلام می رفت

شخصی از بزرگان هند به قصد مجاورت کربلای معلی به این شهر آمد و مدت شش ماه در آنجا ساکن شد و در این مدت داخل حرم مطهر نشده بود و هر [] وقت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را اراده می کرد، بر بام منزل خود رفته، به آن حضرت سلام می کرد و او را زیارت می نمود؛ تا این که سرگذشت او را به «سید مرتضی» که از بزرگان آن عصر و مرسوم به «نقیب الاشراف» بود رساندند.

سید مرتضی به منزل او رفت و در این خصوص او را سرزنش نمود و گفت: «از آداب زیارت در مذهب اهل بیت علیه السلام این است که داخل حرم شوی و عقبه و ضریح را ببوسی. این روشی را که تو داری، برای کسانی است که در شهرهای دور می باشند و دستشان به حرم مطهر نمی رسد».

آن مرد چون این سخن را شنید گفت: «ای نقیب الاشراف» از مال دنیا هر چه بخواهی از من بگیر و مرا از رفتن معذور دار.

هنگامی که سید مرتضی سخن او را شنید بسیار ناراحت شد و گفت: «من که برای مال دنیا این سخن را نگفتم؛ بلکه این روش را بدعت و زشت می دانم و نهی از منکر واجب است».

¹ وسائل الشیعه/ ج 14/ ص 453

² الکافی : 6 / 391

وقتی آن مرد این سخن را شنید، آه سردی از جگر پر دردش کشید. سپس از جا برخاست و غسل زیارت کرد و بهترین لباسش را پوشید و پا برهنه و با وقار از خانه خارج شد و با خشوع و خضوع تمام، نالان و گریان متوجه حرم حسینی گردید تا این که به در صحن مطهر رسید.

نخست سجده شکر کرد و عتبه صحن شریف را بوسید. سپس برخاست و لرزان، مانند جوجه گنجشکی که آن را در هوای سرد در آب انداخته باشند، بر خود می لرزید و با رنگ و روی زرد، همانند کسی که یک سوم روحش خارج گشته باشد، حرکت می کرد تا این که وارد کفش کن شد. دوباره سجده شکر به جا آورد و زمین را بوسید و برخاست و مانند کسی که در حال احتضار باشد داخل ایوان مقدس گردید و با سختی تمام خود را به در رواق رسانید.

چون چشمش به قبر مطهر افتاد، نفسی اندوهناک بر آورد و مانند زن بچه مرده، ناله جانسوزی کشید. سپس به آوازی دلگداز گفت: «أَهَذَا مَصْرَعٌ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ؟ أَهَذَا مَقْتُلُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ؟؛ آیا اینجا جای افتادن امام حسین علیه السلام لیه السلام است؟ آیا اینجا جای کشته شدن حضرت سیدالشهداء است؟»

پس فریاد کشید و نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به شهیدان راه حق پیوست.¹

60- امام هادی ع شخصی را کربلا فرستاد تا برایش دعا کند

ابو هاشم جعفری گفت: بر حضرت ابی الحسن علی بن محمد «سلام الله علیهما» وارد شدم در حال که حضرت تبار و بیمار بودند به من فرمودند: ای ابا هاشم شخصی از دوستان ما را به حائر بفرست تا برایم دعاء کند، از نزد آن حضرت بیرون آمدم در این هنگام با علی بن بلال مواجه شدم فرموده حضرت را برایش گفتم و از وی راجع به شخصی که حضرت فرموده اند درخواست کرده و جويا شدم. علی بن بلال گفت: شنیدم و اطاعت می کنم ولی می گویم: حضرت خودشان از حائر افضل و برتر هستند زیرا ایشان به منزله کسی است که در حائر می باشد (یعنی حضرت سید الشهداء) و دعای آن جناب برای خودشان افضل و برتر است از دعای من برای ایشان در حائر. من محضر امام «علیه السلام» مشرف شده و گفته ی علی بن بلال را خدمتش عرض کردم، حضرت به من فرمودند: به او بگو: رسول خدا از بیت و حجر الاسود افضل بودند ولی در عین حال دور بیت

¹ داستان های علوی، ج 4، ص 210/ دارالسلام عراقی، ص 301.

طواف می کرده و حجر را استلام می فرمودند، خداوند متعال بقاع و مواضعی دارد که می خواهد در آن جاها خوانده شود تا دعای، دعاکننده را مستجاب فرماید و حائر از جمله این مواضع می باشد.

-61

عمرو، پسر امام حسن مجتبی (علیه السلام)، کودکی بیش نبود که در حادثه کربلا حضور داشت و سپس همراه کاروان اسیران اهل بیت (علیه السلام) وارد شام شد.

در یکی از مجالس شام، یزید به آن کودک گفت می توانی با پسر من کشتی بگیری؟
عمرو در پاسخ گفت من حال کشتی گرفتن ندارم.

اگر می خواهی زور بازوی پسر را بدانی، به او شمشیری بده و به من هم شمشیری تا در حضور تو بجنگیم.

یا او مرا می کشد که در این صورت به جدم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) می پیوندم،
یا من او را می کشم و او به جدش ابوسفیان و معاویه می پیوندد.

یزید از زبان گویا و قوت قلب عمرو تعجب کرد و شعری خواند که معنایش این است:
این برگ از آن شاخه درخت نبوت است که چنین شجاع و پر جرأت است.

منبع: منهاج الدموع، صفحه ۳۸۳

-62

داستان_اسحاق_یهودی

شیخ عباس می گوید: در عراق مرسوم است که شیعیان در روز اربعین خود را به شهر کربلا می رسانند، تا در آیین سوگواری آل الله شرکت کنند.

حدود 45 سال پیش در بازار بغداد کاروان سرایی بود به نام «کاروانسرای مرغی» حجره داران آن کاروانسرا نیز یک به یک روانه کربلا شدند فقط دو حجره دار ماندند یکی فردی شیعه به نام «محمد حسین» و دیگری حجره داری به نام «اسحاق».

محمد حسین نیز قصد کربلا می کند برای خداحافظی نزد اسحاق می آید و می گوید: «من راهی کربلایم» اسحاق

می گوید: «من هم می آیم.»»

محمد حسین نگران از شناسایی اسحاق یهودی و برانگیخته شدن عواطف مردم می گوید: تو که یهودی هستی در آنجا کاری نداری تازه ممکن است تو را بشناسند و برانند یا حادثه ای پیش آید.»

اسحاق می گوید: «لباس عربی می پوشم و با عشایر بصره همراه می شوم، در آن صورت کسی مرا نخواهد شناخت»، گفت و گوی آن دو به پایان می رسد، محمد حسین راهی کربلا می شود و روزی پس از اربعین به بغداد باز می گردد.

شبانگاه در خواب می بیند که به زیارت مرقد مطهر امام حسین (ع) مشغول است. امام حسین (ع) از حرم بیرون می آیند. حضرت ابوالفضل (ع)، علی اکبر (ع)، قاسم بن حسن (ع) و حبیب بن مظاهر همراهان حضرت اند، امام از حبیب می خواهد تا نام زائران را بنویسد، حبیب نام ها را نوشته و به امام تقدیم می کند، پس امام از حضرت ابوالفضل (ع) می خواهند که بررسی کنند، مبدا نامی از قلم افتاده باشد.

حضرت ابوالفضل می فرمایند: «نام فردی یهودی به نام اسحاق از قلم افتاده است.»

حضرت امام حسین (ع) می فرمایند: همان که در سوگواری ما شرکت داشت، نام ایشان را هم بنویسید. صبح، محمد حسین از خواب برمی خیزد، شگفت زده از ماجرای که در رویا دیده، به حجره می رود تا قصه را با اسحاق باز گوید. به حجره که می رسد، اسحاق را می بیند که خانواده اش برگرد او جمع اند. پس از آن که محمد حسن چیزی بگوید، اسحاق لب می گشاید که «لازم نیست شما چیزی بگویید آن چه شما در خواب دیدید، من نیز در خواب دیدم.»

در پی این ماجرا که نشان از عنایت حضرت ابا عبدالله دارد اسحاق یهودی نزد آیت الله العظمی (محمد علی هبه الدین) شهرستانی مرجع بزرگ زمان می رود و ضمن تشرف به اسلام، خواستار اجازه نامه ای می شود که با استناد به آن رخصت یابد تا در کربلای معلی سکونت گزیند.

اسحاق با خانواده اش به کربلا می آیند و در خیابان عباس (شارع عباس) ساکن می شوند. جمعیت آنها اکنون به هفتصد تا هفتصد و پنجاه نفر می رسد و در آن محله کوچه ای به نام آنهاست و حمام و مغازه ها و خانه ها.¹

¹ مسافر نگاه سرخ- میرحمید میرمعصوم نژاد

در ارتباط با ثواب زیارت امام حسین (ع) از امام باقر (ع) چنین نقل شده است:

اگر مردم می‌دانستند که در زیارت قبر حسین بن علی (ع) چه اجر و ثوابی است، حتماً از شوق و ذوق قالب تهی می‌کردند و به خاطر حسرت‌ها نفس‌هایشان به شماره افتاده و قطع خواهد شد.

راوی می‌گوید گفتم: در زیارت آن حضرت چه اجر و ثوابی است؟! حضرت فرمودند: کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت آن حضرت رود خداوند متعال هزار حج و هزار عمره قبول شده برایش می‌نویسد، اجر و ثواب هزار شهید از شهدای بدر، اجر هزار روزه‌دار، ثواب هزار صدقه قبول شده، ثواب آزاد نمودن هزار بنده که در راه خدا آزاد شده باشند برایش منظور می‌شود و پیوسته در طول ایام سال از هر آفتی که کمترین آن شیطان باشد محفوظ مانده و خداوند متعال فرشته کریمی را بر او موکل کرده که وی را از جلو و پشت سر و راست و چپ و بالا و زیر قدم، نگهدارش باشد. اگر در اثناء سال فوت کرد فرشتگان رحمت الهی بر سرش حاضر شده و او را غسل داده، کفن نموده، برایش استغفار و طلب آمرزش کرده، تا قبرش مشایعتش نموده و به مقدار طول شعاع چشم در قبرش وسعت و گشایش ایجاد کرده و از فشار قبر در امانش قرار داده و از خوف و ترس دو فرشته منکر و نکیر بر حذرش می‌دارند و برایش دری به بهشت می‌گشایند و کتابش را به دست راستش می‌دهند و در روز قیامت نوری به وی داده می‌شود که بین مغرب و مشرق از پرتو آن روشن می‌گردد و منادی نداء می‌کند:

این کسی است که از روی شوق و ذوق امام حسین (ع) را زیارت کرده، و پس از این نداء، احدی در قیامت باقی نمی‌ماند مگر آن که تمنا و آرزو می‌کند که کاش از زوآر حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) می‌بود.¹

[1] ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، محقق، مصحح، امینی، عبد الحسین، ص ۱۴۲-۱۴۳، نجف اشرف، دار

المرتضویه، چاپ اول، ۱۳۵۶ش؛ کامل الزیارات، ترجمه، ذهنی تهرانی، محمد جواد، ص ۴۶۹، تهران، پیام حق، چاپ اول،

64- مقدس اردبیلی وقتی به کربلا می رفت در آنجا نجاست و مدفوع خود را در مشکی جمع کرده سپس به خارج چهارفرسخی رفته دفن می نمود. علت را پرسیدند گفت چهارفرسخ در چهارفرسخ حرم حسین است من حاضر نیستم که در این مکان مقدس نجاست وارد کنم.^۱

65- ملا محسن فیض کاشانی و مسلمان کردن مرد رومی

گویند: در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی، پیکری را به همراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد و درخواست کرده بود که دستور بدهید علمای شما با فرستاده ما در امر دین و مذهب مناظره کنند که اگر مغلوب شدند، به دین ما بگریند!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هر که چیزی در دست می گرفت، او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد و قرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفراستد و شما را که بی دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده است؟ او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید! اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را در مشت خود پنهان کرد. آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد. ملا محسن فیض گفت چرا جواب نمی دهی؟ گفت طبق تخص خود می بینم که در دست تو قطعه ای خاک بهش است. تفکر من در این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ ملا محسن فیض گفت: راست گفتم، در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبر مطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده می باشد. و از این مطلب بطلان دین شما و حقانیت دین ما روشن شد. در این موقع آن شخص مسلمان شد.^۲

66- اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من (فرزند ایه الله العظمی شاه ابادی) به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند و می گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

^۱ داستانهایی از زندگی علماء

^۲ همان

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورارا بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.^۱

67- حجه الاسلام شیخ عباس عاشوری گفت: سی سال قبل دچار سرطان حنجره شدم و من دیگر قادر به صحبت کردن نبودم. پزشکان گفتند که مرض تو قابل معالجه نیست.

ایام محرم رسید و من که هر سال محرم، منبر می رفتم و حال محروم شده ام نذر ام البنین کردم که روز شنبه روزه بگیرم و خطاب به آن بانو گفتم: ما هر سال شبهای محرم گریه کرده و منبر می رفتیم ولی امسال محروم شده ایم. شب اول نماز مغرب وعشا را خواندم. گویا به من الهام شد که به مسجد برو. به مسجد رفتم. عزاداری برقرار بود ولی منبری نداشتند. مردم با دیدن من به گریه افتادند. من بی اراده به طرف منبر رفتم و از پله های آن بالا رفتم. پس از قرار گرفتن بر منبر، یک دفعه شروع به سخنرانی کردم. بسم الله الرحمن الرحیم.. و 1/5 ساعت صحبت کردم. چه مجلسی شد. همه ناله و گریه می کردند و ضجه می زدند. منم متوجه شدم که مریضی ام برطرف شده. از آن موقع تا کنون دیگر کسالتی ندارم.^۲

68- شفا از جناب حربن یزید ریاحی

آقای قندهاری یکی از علمای مشهد است که مرد مقدسی است فرموده بودند: من در زمان طلبگی «تب لازم» داشتم. این تب انسان را رها نمی کرد. خیلی اوقات هم کسی را می کشته است. ضعف روی ضعف پدید می آمد تا منجر به فوت می شد. منم مرگم نزدیک شده بود. رفقای خواستند به زیارت حربن بروند. من هم حوصله ام سر رفته بدو به آنها گفتم مرا هم ببرید. گفتند نمی شود. گفتم هرطوری هست مرا ببری. اگر شده روی دوش شما باشم.

طلبه ها این کار را کردند. مرا بر دوش گرفتند و بردند. طلبه ها زیارتشان را که کردند، مرا گوشه حرم گذاشتند و رفقا دنبال تفریح رفتند. و منم زیارت را کردم. یک وقت دیدم که یک زن عربی با یک بچه فلج و ناتوان و عجب مانده آمد. او را کنار ضریح حضرت حر گذاشت و یک شبکه را گرفت و گفت: یا کاشف الكرب عن وجه الحسین! کشف کربی بحق مولاک الحسین. یعنی ای کسیکه غم و غصه را از حسین برطرف می نمودی! غم و غصه مرا هم بحق حسین برطرف کن!

عارف کامل^۱

^۲ چهره درخشان قمر بنی هاشم ع

آن زن شبکه دوم را گرفت و این جمله را گفت. شبکه سوم را گرفت و این جمله را گفت ناگاه بچه ایستاد و آمد دامن مادرش را گرفت و گفت مادرا!

آری بچه خوب شد. فهمیدم که این نوع معجزات رای این زن تازگی نداشته واثالش را بسیار دیده بود. این زن یک تعظیم و تشکری کرد و از حرم حضرت حرّ بیرون رفت.

من فکر کردم که این زن این حاجت را گرفت! من که یک واعظ و طلبه هستم و مروط به اهل بیتم چرا من حاجت نگیرم؟ می توانست بلند شوم. لذا افتان و خیزان تا پای ضریح آمدم و شبکه را گرفتم و گفتم: یا کاشف الکرب عن وجه الحسین! کشف کربی بحقّ مولا ک

سپس همانند آن زن، شبکه دوم را گرفتم و همین جمله را گفتم. بعد شبکه سوم را هم گرفتم و این دعا را کردم. ناگاه دیدم مل آب که روی آتش بریزند بدن گرم من، سرد شد. دیدم قدرت دارم. بلند شدم و ایستادم. دیدم می توانم راه بروم. بنا کردم به راه رفتن. حتی دیدم می توانم بدوم! بنا کردم به دویدن! آمدم نزد طلبه ها و گفتم بیائید! خوب شدم.^۱

69- دامنه کوه الوند

یکی از علما با عده ای از همراهان شب به دامنه کوه الوند می رسند و تصمیم می گیرند که شب را در آنجا اقامت کنند. سپس متوجه پیرمردی می شوند که در دامنه کوه زندگی می کند. نزد او می روند و از او علت کوه نشین شدنش را می پرسند. او می گوید که مدتی است میل به عبادت در بیابان و کوه را پیدا کرده لذا چند سال است که در اینجا به عبادت مشغول است. از خاطرات او در این مدت می پرسند او جواب می دهد که شبی مشغول نماز بودم که ناگاه صدای حیوانات درنده و وحشی را شنیدم. وقتی نگاه کردم دیدم عده ای از حیوانات وحشی و اهلی بطرف من می آیند. من نماز را تمام کردم و دچار وحشت شدم. ناگاه دیدم که آنها دور مرا گرفتند و سرهای خود را به زمین می کوبیدند و ناله می کردند. من از عمل اینها تعجب کردم ولی بیادم آمد که امشب شب عاشورا است و طبق روایات حیوانات هم برای امام حسین (ع) عزاداری می نمایند. من عمامه ام را برداشتم و شروع کردم به سر و سینه زدن و حسین حسین کردن. ناگاه آنها هم با من هم آواز شدند و چند ساعتی به این حالت بود تا کم کم پراکنده شدند.^۲

70- مستشرق آلمانی از عزاداری بر حسین (ع) تعجب می کند

^۱ داستانهای از علماء- نویسنده: علی میرخلف زاده

^۲ داستانهای شگفت

مستشرق آلمانی می نویسد: در اقیانوس کبیر در کشتی نشسته بودم عبورم به اتاقی افتاد دیدم یک مرد به تنهایی روی صندلی نشسته و چیزی با خود می خواند و اشک می ریزد حس انسان دوستی مرا واداشت که از او علت گریه اش را سؤال کنم مبادا بر او ظلمی شده باشد که در این حین دیدم حلوائی پخته را در ظروف متعدد به مسافری کشتی هدیه می نماید. گفتم: تو کیستی و این حالات چیست؟ گفت: من از شیعیان آل محمد (ص) هستم و چون امام ما در این روز به شمشیر ستم به خون آغشته و یاران و اولاد و اصحاب او را هم کشتند من به یاد آن روز اشک می ریزم و این غذا را به نذر به پاس قیام خدا پسندانه او هدیه می کنم.

پرسیدم نام او کیست و کجا بود؟

گفت: حسین بن علی (ع) در کربلا شهید شده است.

آنگاه آن مستشرق تحقیقاتی کرده و رساله ای در نهضت و قیام حسین (ع) نوشته است.¹

71- در آداب زیارت حرم حسینی

و آن بسیار است و در اینجا به چند چیز اکتفا می شود اول غسل پیش از بیرون رفتن برای سفر زیارت دوم ترک کلام بیهوده و لغو و مخاصمه و مجادله در راه سیم غسل برای زیارت هر امامی چهارم طهارت از حدث کبری و صغری پنجم پوشیدن جامه های پاک و پاکیزه و نوشتم در وقت رفتن به روضه مقدسه گامها را کوتاه برداشتن و به آرامی و وقار سیر نمودن و خاضع و خاشع بودن و سر به زیر انداختن و به بالا و اطراف خود التفات نمودن هفتم خوشبو نمودن خود را در غیر زیارت امام حسین {برای مردان} هشتم در وقت رفتن به حرم مطهر زبان را به ذکر تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و تمجید مشغول کردن و به صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد: دهان را معطر نمودن نهم بر در حرم شریف ایستادن و اذن دخول طلبیدن و سعی در تحصیل رقت قلب و خضوع و شکستگی خاطر نمودن به تصور و فکر در عظمت و جلالت قدر صاحب آن مرقد منور و اینکه می بیند ایستادن او را و می شنود کلام او را و جواب می دهد سلام او را چنانچه به همه اینها شهادت می دهد در وقت خواندن اذن دخول و تدبیر در محبت و لطفی که به شیعیان و زائران خود دارند و تأمل در خرابیهای حال خود و خلافتها که به آن بزرگواران کرده و فرموده های بی حد که

¹ <http://sarallah.valiasr-aj.com/include/VIEW.php?bankname=LIBLIST&RADIF=0000003546>

از ایشان نشینده و آزارها و اذیتها که از او به ایشان یا به خاصان و دوستان ایشان رسیده که برگشتن آن به آزدن ایشان است و اگر برآستی در خود نگردد قدمهایش از رفتن باز ایستد و قلبش هراسان و چشمش گریان شود و این روح تمام آداب است دهم بوسیدن عتبه عالیه و آستانه مبارکه است بود یازدهم مقدم داشتن پای راست در وقت داخل شدن و مقدم داشتن پای چپ در وقت بیرون آمدن مانند مساجد دوازدهم رفتن به نزد ضریح مطهر بنحوی که بتواند خود را به آن بچسباند و توهم آنکه دورایستادن ادبست و هم است زیرا که وارد شده تکیه کردن بر ضریح و بوسیدن آن سیزدهم در وقت زیارت پشت به قبله و رو به قبرمنور ایستادن چهاردهم ایستادن در وقت خواندن زیارت اگر عذری ندارد از ضعف و درد کمر و درد پا و غیرها پانزدهم گفتن تکبیر در نزد دیدن قبر مطهر پیش از شروع در خواندن زیارت هفدهم بجا آوردن نماز زیارت و اقل آن دو رکعتست شیخ شهید فرموده که اگر زیارت برای پیغمبر است نماز را در روضه مطهره بجا آورد و اگر در حرم یکی از ائمه است در بالای سر بجا آورد و اگر بجا آورد آن دو رکعت را در مسجد مکان یعنی مسجد حرم جایز است هیجدهم خواندن سوره یس در رکعت اول و سوره الرحمن در رکعت دوم نوزدهم شیخ شهید؛ فرموده که کسی که داخل حرم مطهر شود و ببیند که نماز جماعت منعقد شده است ابتدا به نماز کند پیش از آنکه زیارت کند و همچنین ترک کند زیارت را و داخل نماز شود اگر وقت نماز شده نماز بیستم از جمله آداب زیارت شمرده تلاوت کردن قرآن نزد ضرایح مطهره و هدیه کردن آنرا به روح مقدس مزور بیست و یکم ترک نمودن سخنان ناشایسته و کلمات لغو و بیهوده و اشتغال به صحبت‌های دنیوی که همیشه در هر جا مذموم و قبیح و مانع رز و جالب قساوت قلب است خصوص در این بقاع مطهره و قباب س'امیه که خدای تعالی خبر می‌دهد از بزرگی و جلالت آنها در سوره نور بیست و سیم وداع کردن امام ع را در وقت بیرون رفتن از بلد آن حضرت به مأثور یا به غیر آن بیست و چهارم توبه و استغفار نمودن به جهت گناهان و بهتر کردن حال و کردار و گفتار خود را بعد از فراغ از زیارت از آنچه دارا بود پیش از زیارت بیست و پنجم انفاق کردن به قدر میسر بر خادمان آستانه شریفه بیست و ششم انفاق و احسان بر فقراء مجاورین و مساکین متعففین بلد امام ع بیست و هفتم که از جمله آداب تعجیل کردن در بیرون رفتن است

بیست و هشتم در سفر کربلا غذای لذیذ و خوشمزه نخورد مخصوصاً قبل از واررد شدن به حرم.

72- چه کسی اولین بار لقب سیدالشهداء را به امام حسین (علیه السلام) داد؟

در تاریخ اسلام دو شخصیت بزرگ با لقب سیدالشهداء شناخته می شوند :

یکی حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر و یکی حسین بن علی (علیه السلام)

این لقب به معنای برتری و فضیلت یک شهید بر سایر شهیدان است. چنانکه در برخی روایات در کنار

سیدالشهداء، افضل الشهداء نیز درباره امام حسین (علیه السلام) آمده است.

طبق پاره‌ای از روایات، لقب سیدالشهداء برای امام حسین (علیه السلام) نخستین بار از سوی جبرئیل و از طرف

خداوند به کار برده شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را که از

فرشتگان مقرب الهی دریافت کرده بود، برای مردم به ویژه خواص و یاران نزدیک و برخی خویشان بیان کرده

بود .

ضمن یکی از این روایات، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طرف خداوند حسین بن علی (علیهما السلام) را

سیدالشهداء معرفی کرد و فرمود :

انه سیدُ الشهداء من الاولین و الاخرین فی الدنیا و الاخره، و سید شبابِ اهلِ الجنة من الخلقِ اجمعین

او (حسین) سرور شهیدان از نخستین تا آخرین آنها در دنیا و آخرت است و سرور جوانان همه اهل بهشت

است¹.

73-

حائر حسینی

■ محدوده قبر مطهر امام حسین (ع) را «حائر» گویند و علت این نام گذاری را برخی چنین گفته‌اند: متوکل عباسی

¹ شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۲؛ طبری،

تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۴؛

شیخ مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۳

در نیمه اول قرن سوم، برای تخریب قبر مطهر امام حسین (ع) دستور داد آن منطقه را آب بستند. چون آب به محل قبر رسید، از رفتن بازماند و همانند دژی استوار، گرد قبر متوقف شد. محدوده قبر همچنان خشک باقی ماند و آب متحیر گرد قبر ایستاد و نتوانست به داخل آن نفوذ نماید؛ لذا محدوده قبر آن حضرت را «حائر» گویند¹.

-74

ایه الله شیخ محمد تقی املی فرمودند: «در حدود چهل سالی سن داشتم که رفتم قم. روز عاشورا بود و در صحن مطهر حضرت معصومه (س) روضه می خواندند. خیلی متأثر شدم و زیاد گریه کردم. بعد از آن، آمدم قبرستان شیخان و زیارت اهل قبور: «السلام علی اهل لا اله الا الله...» را خواندم.

در این هنگام دیدم: تمام ارواح، روی قبرهایشان نشسته اند و همگی گفتند: علیک السلام. شنیدم زمزمه ای داشتند. مثل این که درباره امام حسین علیه السلام و عاشورا بود.»^(۲)

75- ایه الله العظمی سید احمد خوانساری وقتی می خواستند نماز یومیه بخوانند بعد از اذان واقامه و قبل از تکبیره الاحرام می فرمودند:

السلام علیک یا ابا عبدالله

سپس تکبیره الاحرام می فرمودند. از ایشان علت این عمل سوال شد فرمود: زیرا ما این نماز را از امام حسین علیه السلام داریم. این منبر و مسجد را از امام حسین علیه السلام داریم.^۳

-76

حضرت امام رض درباره قیام حسینی می فرمایند:

«اسلام را تا حالایی که شما می بینید اینجا ما نشسته ایم، سیدالشهداء علیه السلام زنده نگه داشته است.»^۴

«سیدالشهداء کشته شد، مکتبش محفوظ بود، بلکه مکتب را زنده کرد. با این کشته شدن مکتب

¹ شیخ بهائی، جامع عباسی، ص ۲۳۳ و نگاهی نو به جریان عاشورا، ص ۴۰۲

² <http://www.sayyedrazishirazi.ir/mohammadtaghiamoli.aspx>

³ <http://maarefedini.persianblog.ir/post/65>

⁴ صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۵

را زنده کرد¹.

«شهادت سید مظلومان و هواخواهان قرآن در عاشورا، سرآغاز زندگی جاوید اسلام و حیات ابدی قرآن کریم بود.²

«سیدالشهدا - سلام الله - علیه مذهب را بیمه کرد. با عمل خودش اسلام را بیمه کرد.³

«گمان نکنید که اگر این مجالس عزا نبود و اگر این دستجات سینه زنی، و نوحه سرایی نبود، 15 خرداد پیش می آمد. هیچ قدرتی نمی توانست 15 خرداد را آن طور کند مگر قدرت خون سیدالشهداء و هیچ قدرتی نمی تواند این ملتی را که از همه جوانب به او هجوم شده است و از همه قدرت های بزرگ برای او توطئه چیده اند، این توطئه ها را خنثی کند، الا همین مجالس عزا.⁴

حضرت امام(ره) فرمود: مکتبی که پایش هیاهو نباشد. به سر و سینه زدن نباشد، نمی ماند می میرد.⁵

77- از ابوالفرج نقل شده ندیمه متوکل عباسی که از دشمنان سرسخت امام حسین علیه السلام بود، مدتی نبود. بعد که امد متوکل پرسید کجا بودی؟ گفت مکه. گفت که الان فصل حج نیست. راستش رو بگو؟ گفت کربلا بودم. به زیارت قبر حسین علیه السلام رفته بودم. متوکل آتش گرفت از این سخن. که چرا ندیمه مخصوص او هم به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رود. فوری صاحب او را احضار کرد و تمامی اموالش را ضبط نمود و خودش را به زندان انداخت و دستور داد قبر امام حسین علیه السلام لیه السلام و کلیه خانه های موجود را خراب کنند و زمین

¹ همان، ج 7، ص 230.

² همان، ص 263.

³ همان، ج 10، ص 216

⁴ همان

⁵ صحیفه امام، ج 8، ص 527

آنها را زراعت نمایند.

ابوالفرج می افزاید این عمل غیرانسانی در سال 233 هجری در شعبان به وقوع پیوست و مسلمان ها اقدام نکردند، ناچار ابراهیم دیزج یهودی را مامور کرد. وی جمعی از یهودیان را برای اجرای این منظور به کربلا آورد و آنان مباشر این عمل گشتند. و دیزج حسب دستور متوکل به ویرانی قبر و خانه ها کفایت نکرد، زمین آنها را زراعت نمود و پاسبانان دور تا دور نینوا برای منع زوار گماشت و هر که را می گرفتند یا می کشتند یا به زندان می فرستادند.¹

78- امام زمان عج جواب سوال بحرالعلوم را داد

سید بحرالعلوم به قصد تشرف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه راجع به این مسأله، که چرا گریه بر امام حسین (علیه السلام) گناهان را می آمرزد، فکر می کرد. همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد. بعد پرسید: جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته ای؟ اگر مسأله ای علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟!؟

سید بحرالعلوم عرض کرد :

در این باره فکر می کنم که چطور می شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه کنندگان بر حضرت سید الشهداء علیه السلام می دهد؛ مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت بر می دارند، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملشان نوشته می شود

و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره شان آمرزیده می شود؟!؟

آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن !

من برای شما مثالی می آورم تا مشکل حل شود. سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می رفت. در شکارگاه از لشگریانش دور شد و به سختی فوق العاده ای افتاد و بسیار گرسنه شد .

¹ مقاتل الطالبيين: ص203؛ تاریخ کربلا: ص 193-194.

خیمه ای را دید و وارد آن خیمه شد در آن سیاه چادر، پیرزنی را با پسرش دید. آنان در گوشه خیمه عنبره ای داشتند (بز شیرده) و از راه مصرف شیر این بز، زندگی خود را می گرداندند . وقتی سلطان وارد شد، او را نشناختند؛ ولی به خاطر پذیرایی از مهمان، آن بز را سر بریده و کباب کردند؛ زیرا چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند .

سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد، از ایشان جدا شد و به هر طوری که بود خود را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل کرد .

در نهایت از ایشان سوال کرد:

اگر من بخواهم پاداش میهمان نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم، چه عملی باید انجام بدهم؟ یکی از حضار گفت :

به او صد گوسفند بدهید. دیگری که از وزرا بود، گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید. یکی دیگر گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید. سلطان گفت :

هر چه بدهم کم است؛ زیرا اگر سلطنت و تاج و تخت را هم بدهم آن وقت، مقابله به مثل کرده ام. چون آنها هر چه را که داشتند به من دادند.

من هم باید هر چه را که دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عرب به سید فرمود :

حالا جناب بحر العلوم، حضرت سید الشهداء (علیه السلام) هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد

پس اگر خداوند به زائرین و گریه کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود؛ چون خدا که خداییش را نمی تواند به سید الشهداء (علیه السلام) بدهد؛

پس هر کاری که می تواند، آن را انجام می دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین (علیه السلام)

به زوار و گریه کنندگان آن حضرت، درجاتی عنایت می کند.

در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی داند. چون شخص عرب این

مطالب را فرمود، از نظر سید بحر العلوم غایب شد.^۱

79- اولین کسی که به عزاداران یک شهید خدمت کرد و برای خانواده عزادار، غذا درست کرد، شخص رسول خدا(ص) است که بعد از شهادت جعفر طیار به خانه او رفت و فرمود: باید برای کسی مثل جعفر طیار، گریه کرد^۲ و به اهل بیتش دستور داد غذا تهیه کنند و به عزاداران بدهند.^۳

80- نظر میرزا جواد آقا ملکی تبریزی درباره اربعین

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که بارها با پای پیاده از عتبه علویه، رهسپار عتبه حسینی شده بود، درباره مراقبه و بزرگداشت روز اربعین حسینی چنین می گوید: «به هر روی بر مراقبه کننده لازم است که بیستم صفر(اربعین) را برای خود روز حزن و ماتم قرار داده بکوشد که امام شهید را در مزار حضرتش(ع) زیارت کند، هر چند تنها یک بار در تمام عمرش باشد.^۴

81- تارک زیارت امام حسین (ع) عاق رسول خدا (ص) است

♦ تارک زیارت امام حسین (ع) عاق رسول خدا (ص) و اهل بیت محسوب می شود

عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِيمَنْ تَرَكَ زِيَارَتَهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ قَالَ أَقُولُ إِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ عَقَّنَا وَ اسْتَخَفَّ بِأَمْرِ هُوَ لَهُ.^۵

حلبی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در ضمن حدیث طویلی نقل کرده، وی گفت :

محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتیم: فدایت شوم! درباره کسی که با داشتن قدرت، زیارت آن حضرت را ترک می کند، چه می فرمائید؟ حضرت فرمودند: می گویم: این شخص عاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عاق ما اهل بیت می باشد و امری که به نفع او است را سبک شمرده است.

-82

^۱ العبقری الحسان، ج 1، ص 119.

^۲ (الاستیعاب/ 313/1).

^۳ انساب الاشراف/ 43/2.

^۴ ترجمه المراقبات، کریم فیضی، صفحه ۸۵.

^۵ سمو المعنی، ص 104.

سه اثر زیارت امام حسین در دنیا (ع)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع فَإِنَّ إِيَّانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَيَمُدُّ فِي الْعُمُرِ وَيُدْفَعُ مَدَافِعَ السَّوْءِ.¹

امام باقر علیه السلام فرمود :

شیعیان ما را به زیارت امام حسین علیه السلام لیه السلام امر کنید. پس همانا آمدن به (زیارت امام حسین علیه السلام لیه السلام) روزی را زیاد می کند و عمر را طولانی می نماید و حوادث بد را دور می کند.

-83

-بزرگواری حتی با دشمن

در آستانه محاصره اقتصادی در کربلا، شمر در مجلس ابن زیاد برخاست و گفت : فرزندان ام البنین از قبیله ما می باشند برای آنان امان نامه تنظیم کن. ابن زیاد برای حضرت ابوالفضل العباس و عبدالله و جعفر و عثمان امان نامه نوشت. شمر آن را برداشته نزدیکی خیام اباعبدالله (ع) آمد و با صدای بلند فرزندان ام البنین را فراخواند اما کسی جواب نداد. امام اظهار داشت : جواب شمر را اگر چه فاسق است بگوئید؛ زیرا از قبیله مادر شما است.

حضرت عباس (ع) پیش رفت و پرسید: چه می گویی ؟

شمر گفت : برای شما امان نامه آورده ام ، دست از حسین بردارید که همه شما در امانید!

حضرت عباس پاسخ داد: نفرین بر تو ای شمر! خدا تو و ابن زیاد نویسنده را لعنت کند، ای دشمن خدا! آیا به ما دستور می دهی از یاری برادرمان حسین علیه السلام دست برداریم و از دشمنان خدا اطاعت کنیم ؟²

-84

85- مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگامی که در جنگ صفین به سرزمین کربلا رسیدند، به اصحابشان

فرمودند: اگر میدانستید اینجا کجاست، از این سرزمین عبور نمی کردید مگر اینکه مثل من گریه کنید.

فبکی طویلا...

سپس گریستند؛ به حدی که محاسن مبارک آن حضرت خیس، و اشک بر سینه مبارک ایشان جاری شد و

¹ ویژگی های امام حسین، ص 95.

² اعلام الوری : ج 1 ص 455، فیض العلام: ص 143، بحار الانوار : ج 44 ص 361.

فرمودند:

آه! آه! مالی و لال ابی سفیان و لال حرب...

مرا با آل ابوسفیان چه کار؟! مرا با آل حرب چه کار؟! آنها که گروه شیطان و اولیاء کفرند .

صبرا یا اباعبدالله...

صبر کن ای اباعبدالله چرا که آنچه تو از این امت کشیدی، پدرت نیز کشیده است.

اینجا محل جان دادن آنها و محل کشته شدن ایشان است. اینجا کربلاست که در آن گروهی کشته می شوند که

بدون حساب وارد بهشت خواهند شد. اینجا خون آنها ریخته خواهد شد. خوشا به حالت ای تربتی که خون

دوستان (خدا) بر روی تو ریخته خواهد شد! نه شهدای قبلی و نه شهدای بعدی، هیچ کدام به مقام اینها نخواهند

رسید.

سپس فرمودند: در خواب دیدم مردانی از آسمان فرود آمدند که پرچمهای سفیدی همراه داشتند و شمشیرهای

خود را که سفید و درخشنده بود حمایل کرده بودند، آنگاه در اطراف این زمین خطی کشیدند.

سپس گویا، دیدم این نخلها شاخه های خود را به زمین میزدند و این زمین غرق خون تازه شد!

آنگاه حسین - فرزند و پاره تن و عصاره وجود - را دیدم که در میان دریای خون غرق شده و هر چه استغاثه

میکند کسی به فریادش نمیرسد!

پس از این ماجرا دیدم مردانی که سفید و نورانی بودند از آسمان نازل شدند و گفتند: ای آل رسول! صبور

باشید! زیرا شما به دست بدترین مردمان کشته خواهید شد. یا ابا عبدالله! این بهشت است که مشتاق شماست.

آنگاه آن مردان به من تعزیت داده، میگفتند: یا ابا الحسن! مژده باد تو را، زیرا در آن روزی که مردم در محضر

عدل خدا قیام میکنند خدا چشم تو را به وسیله این حسین روشن خواهد کرد¹.

86- راز عزاداری حسینی از اول ماه محرم از زبان امام_صادق علیه السلام

قیل للصادق علیه السلام؛

سیدی جعلت فداک! ان المیت یجلسون بالنیاحه بعد موته او قتله، و اراکم تجلسون انتم و شیعتکم من اول شهر

¹ بحارالانوار ج 41 ص 286 و ج 41 ص 295 و ج 44 ص 252 و ج 98 ص 116

بالمأتم و العزا للحسين عليه السلام ليه السلام.

فقال: ما هذا... إذا هل هلال محرم نشرت الملائكة ثوب الحسين و هو مخرق من ضرب السيوف و ملطخ بالدماء
فنراه نحن و شيعتنا بالبصيره و لا بالبصر فإذا تنفجر دموعنا..

به امام صادق عليه السلام عرض شد: آقای من به فدایتان شوم!...وقتی کسی می میرد یا کشته می شود جلسه نوحه
ای برای او می گیرند. و من مشاهده می کنم که شما و شیعیانان از اول ماه محرم اقامه جلسه عزا می کنید.
حضرت فرمودند: این چه حرفی است! هنگامی که هلال ماه محرم دمیده می شود ملائکه پیراهن امام حسین را
آویزان می کنند در حالیکه پاره پاره شده از ضربه های شمشیر و آغشته به خون است؛

ما و شیعیانمان این پیراهن را با چشم دل (و نه با چشم ظاهری) می بینیم پس اشک های ما سرازیر می شود¹.
-87-

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ^۲

این بلاء و مصیبت بسیار بزرگ بود مصیبت سیدالشهداء در روز عاشورا خیلی عظیم بود سراغ ندارید برای
مصیبتی در عالم امکان که آسمانها و زمین عزادار او گردند به طوری که در زیارت می خوانید

لقد عظمت الرزية و جلت و عظمت المصيبة بك علينا و على جميع اهل الاسلام

نه تنها این مصیبت بر اهل اسلام سنگین بود که مصیبت بر آسمانها سنگین بود و جلت و عظمت مصیبتك في
السموات على جميع اهل السماوات

سؤال: مگر این مصیبت چگونه بود ؟

1- در جنگهای تاریخ بشریت حتی دوران جاهلیت عرب رسم بود اگر به گروهی حمله می کردند و زن و
بچه اش همراه بودند دیگر کاری به زن و بچه او نداشتند فقط او را می کشتند و جنگ خاتمه میافت در صورتی
که در کربلا طوری دیگر رفتار شد و کشته شدن امام حسین اول گرفتاری اهل بیت او بود پسان هذا لهوالبلاء

المبین

¹ خصائص الزینبیه ص 49 ، ثمرات الاعواد ص 36

² سوره صافات آیه 106)

=====

2- در جنگهای تاریخ بشر حتی دوران جاهلیت عرب وقتی با گروهی جنگ داشتند کاری به آب و غذای او نداشتند با خود او می جنگیدند آب مسأله مورد جنگ نبود موضوع آب را وارد جنگ نمی کردند با خود او می جنگیدند تا کارش تمام بشود .

اول کسی که این بدعت و این کار زشت را انجام داد معاویه بود در جنگ صفین. عمروعاص به او گفت اگر می خواهی بر حسین پیروز شوی آب را ببند معاویه در جواب گفت این کار رسم نیست مخصوصاً رسم عرب نیست که کاری به آب داشته باشد . عمروعاص گفت اگر می خواهی پیروز شوی باید کاری به رسم نداشته باشی و آب را ببندی .

آنقدر معاویه را وسوسه کرد تا معاویه مجبور به این کار شد و بستن آب به تحریک آن یهودی زاده و به دست پسر ابوسفیان در جنگ صفین انجام شد و آب را بستند تا یاران علی علیه السلام نتوانند آب بنوشند اما اینکار بالاخره پایان یافت و آب آزاد شد و همه آب نوشیدند

اما در کربلا این آب را بستند و آب هم تا آخر آزاد نشد و همگی تشنه جان دادند ان هذا لهو البلاء المبین

=====

3- در جنگهای بشریت و حتی جاهلیت رسم بر این بود وقتی کسی را می کشتند دیگر کاری لباسهای او نداشتند لباسهای شخصی او که زیر زره او بود را متعرض نمی شدند اما در کربلا لباسهای شخصی امام حسین را از تن او خارج کردند و بدن برهنه او را سه روز زیر آفتاب کربلا گذاشتند ان هذا لهو البلاء المبین

=====

4- در جنگهای بشریت و حتی جاهلیت رسم بود که وسایل رئیس و فرمانده جنگها را کاری نداشتند یعنی فرمانده مقداری احترام داشت و وسایل او را غارت نمی کردند

حتی امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بر عمروبن عبدود غلبه کرد وسایل او خیلی قیمتی بود بالاخره باید یک شجاع وسایل جنگش پیشرفته تر و محکم تر و آبدیده تر از سربازان دیگر باشد شمشیر او مخصوص و گران قیمت بود زره او مخصوص و سفارش و گران بود کلاهخود او بسیار گران بود سپرش قیمتی بود این شخص وقتی روی زمین افتاد و امام آمدند و کارش را تمام کردند اصحاب عرض کردند وسایل او را بر نمی دارید حضرت به این

مضامین فرمودند بزرگ و شجاع قومش هست احترام دارد او را تحقیر نکنیم لذا به وسایل او دست نزدند لذا وقتی خواهر عمرو بر سر جنازه عمر آمد و دید که وسایل و لباس عمرو دست نخورده با اینکه قیمتی و گرانبها بوده سؤال کرد کدام جوانمرد برادر مرا کشته که وسایل او را دست نزده ؟ در پاسخ او گفتند علی ابن ابیطالب علیه السلام . نشست بر سر جنازه عمرو و به برادرش خطاب کرد و گفت اگر غیر از علی جوانمرد کسی دیگر تو را کشته بود تا آخر عمرم برای می سوختم و اشک میرختم اما دیگر گریه نمی کنم و اشک نمی ریزم اما در کربلا تمام وسایل حسین علیه السلام لیه السلام را غارت کردند و احترامی به این بزرگ قوم نگذاشتند ان هذا لهو البلاء المبين .

=====

5- در تمام جنگها رسم بود وقتی با شخصی یا گروهی می جنگیدند دیگر کاری به اطفال او نداشتند اما در کربلا اطفال امام حسین علیه السلام لیهم السلام از بعد شهادت کتک خوردند تا وقتی می خواستند به مدینه برگردند بیش از یکماه ضرب و شتم و شکنجه از کربلا تا شام ... ان هذا لهو البلاء المبين

=====

6- در همه جنگها رسم بود اگر با طایفه ای می جنگیدند بدن های کشته شدگان را به خانواده او نشان نمی دادند حتی پیامبر اکرم در مورد عبور صفیه از کنار بدن کشته های جنگ شخص خاصی را توبیخ فرمود که چرا از وسط میدان او را آوردید مگر رحم ندارید

اما در کربلا برای اینکه بیشتر دل بچه های حسین علیه السلام لیه السلام را بسوزانند عمداً آنها را از میان بدن های پاره پاره عبور دادند ان هذا لهو البلاء المبين

=====

7- در همه جنگهای بشریت و حتی جاهلیت که مردانه و جوانمردانه می جنگیدند رسم بود اگر کسی را می کشتند و پیروز می شدند دیگر زن و بچه او را به حال خود رها می کردند و می رفتند چون به مقصود خود رسیده بودن

د اما در کربلا بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام خانواده او را به اسارت بردند

ان هذا لهو البلاء المبين

=====

8- در همه جنگهای بشریت و حتی جاهلیت بنا به آزار کودکان و اطفال نبود فقط دست پیدا کردن به رقیبان و سپاه مقابل قصدشان بود اما در کربلا کودکان را هم شکنجه روحی دادند هم شکنجه جسمی . اما شکنجه جسمی : از لحظه شهادت سیدالشهداء شکنجه ها شروع شد خردسالانی که سر به بیابان گذاشته بودند را دنبال می کردند و می زدند و مجروح می کردند و سپس به غارت مختصر جواهرات کودکان می پرداختند گوشها پاره شد صورتها سیلی خورد لباسها آتش گرفت از بس در بیابان کربلا بر روی خارهای بیابان دویدند برای فرار از دست جلادان ، پاها مجروح شد . اما شکنجه روحی کودکان : در بین همه ما رسم است که آثار والدین از دست رفته کودکان را از مقابل چشمان آنان دور کنیم لباس یا کفش یا عکس را با کودک داغ دیده نشان ندهیم که داغ او تازه می شود و از نظر روحی آسیب می بیند اما در کربلا برای شکنجه روحی به بزرگ و کوچک از اهل بیت امام حسین چهل منزل سر بریده آقا را بالای نیزه و مقابل هر کجاوه و محمل قرار دادند ببینید چه گذشته است بر زینب و بچه های خردسال حسین علیه السلام لیه السلام .

ان هذا لهو البلاء المبين

=====

9- در همه جنگهای بشریت و جاهلیت رسم بود اگر کسی را می کشتند حال با نیزه یا تیر یا بریدن سر، دیگر سر را بالای نیزه نمی زدند اول کسی که در تاریخ اسلام سر را برید و بالای نیزه زد معاویه بود وقتی سر عمرو بن حمق خزاعی آن قاری و حافظ قرآن و صحابه رسول اکرم به جرم محبت امیرالمؤمنین علیه السلام برید آنرا بالای نیزه زد

اما در کربلا وقتی امام و یارانش را به شهادت رساندند برای نشان دادن دشمنی و کینه بیشتر خود به خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام سر فرزند پیامبر و اصحابش را بالای نیزه زدند ان هذا لهو البلاء المبين

=====

10- در همه جنگهای بشریت و حتی جاهلیت رسم بود که اگر کسی را می کشتند دیگر کاری به اعضای بدن او نداشتند یعنی بدن او را قطعه قطعه نمی کردند بدن را رها می کردند تا اقوامش آنرا ببرند و دفن کنند حتی وقتی

ابوسفیان رسید کنار بدن حمزه سیدالشهداء ، متوجه نشد که شکافتن بدن حمزه کار همسر خبیثه اوست لذا با تعجب به آن بدن نگاه کرد و خطاب به رسول اکرم کرد آهای محمد ما این کار را نکردیم نکنند خودتان این کار را کردید و می خواهید به گردن ما بیندازید . بد می دانستند قطعه قطعه کردن بدن را .

اما در کربلا بدن فرزند پیامبر را قطعه قطعه کردند اول سر را بریدند سپس اشیاء و لوازم جنگی او را غارت کردند بعد اشیاء شخصی را غارت کردند و به بهانه غارت اشیائی مثل انگشتر از قطع کردن انگشت مبارک هم نگذشتند . ان هذا لهو البلاء المبين

11-رسم نبود اسب بر بدن بتازند ولی ..

12-رسم نبود مهمان را بکشند ولی ..

13-رسم نبود پیمان بشکنند ولی ..

و...

جابر بن عبدالله به حضرت سجاد «سلام الله علیه» عرض کرد:هنوز وقت آن نشده که گریه های خود را کم کنید؟ چرا اینقدر گریه و بی تابی میکنید؟

فرمودند:

«يعقوب نبی پیامبر بود و فرزند پیامبر و دوازده پسر داشت، خداوند یکی را گرفت و غایب شد و میدانست یوسف زنده است. موی سر و صورتش سفید شد و قدش خمید و از شدت غصه دید گانش را از دست داد، و(این حالات) همه در حالی بود که می دانست پسرش زنده است؛ ولی من، پدر و برادرانم و هفده نفر از خانواده ام را از دست دادم. عصر عاشورا از گودال قتلگاه عبور کردیم، دیدم همه ی این ها به خاک و خون غلطیده اند؛ هر گاه آب میخورم، یاد لب تشنه ی اباعبدالله «سلام الله علیه» می افتم. هر وقت میبینم قصابی گوسفندی را ذبح می کند، به یاد این می افتم که پدرن را با لب تشنه کشتند؛ هر وقت بچه ای میبینم، یاد علی اصغر «سلام الله علیه» می افتم؛ هر وقت جوانی را میبینم یاد علی اکبر و عباس «سلام الله علیهما» میکنم.

چگونه گریه ها را تمام و کم کنم؟¹»

-88

زید شحام می- گوید همراه جماعتی از اهل کوفه در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم یکی از شعرای عرب به نام جعفر بن عفان وارد شد آن حضرت او را احترام نموده و در نزدیک خود جای داد، آن گاه فرمود: ای جعفر! او عرض کرد: لبیک، حضرت فرمود: به من گفته- اند تو اشعار نیکی درباره امام حسین علیه السلام. سروده ای؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: اشعارت را بخوان. او شعر می-خواند و امام و اطرافیان می-گریستند به گونه-ای که قطرات اشک بر صورت و محاسن آن حضرت جاری بود سپس امام فرمود:

«یا جعفر والله لقد شهدت ملائكة الله المقربين هاهنا يسمعون قولك في الحسين و لقد بكوا كما بكينا او اكثر....»

«ای جعفر فرشتگانی الهی در این مجلس حاضر شدند و شعرت را شنیدند و گریه کردند همان گونه که ما گریه کردیم بلکه بیش از ما گریستند»²....

89- در روایتی دارد وقتی وارد حائر حسینی می شوید و می خواهید زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) بروید اول سه مرتبه صورتتان را روی قبر علی اکبر (علیه السلام) بگذارید سپس خدمت اباعبدالله (علیه السلام) بروید. علی اکبر باب الحسین است، تا نزد ابا عبدالله (علیه السلام) واسطه شود و امام (علیه السلام) شما را بپذیرد. سؤال شد: چرا سه مرتبه؟ امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

روز عاشورا ابا عبدالله وقتی جوانش را غرق در خون دید سه مرتبه صورت روی صورت علی اکبر (علیه السلام) گذاشت. آمد کنار بدن و صورت گذاشت... عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا³

. علی جان! دیگر بعد از تو دنیا را نمی خواهم. مرتبه دوم صورت گذاشت لَقَدْ اسْتَرَحْتُ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا . تو رفتی و از هم و غم دنیا راحت شدی. ای پدران شهدا! این جمله را برای شما می

¹ عوالم العلوم، ج ۱۸ ص ۱۵۶-۱۵۸

² بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۲۸۲.

³ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۴

گویم و بَقِيَ أَبُوكَ وَحِيدَةً فَرِيدَةً^۱؛ تو رفتی پدرت را تنها گذاشتی، وحید و فرید گذاشتی. مرتبه سوم نفرین کرد. ای عمر سعد! خدا رَحِمَت را قطع کند که این طور فرزندم را به شهادت رساندی. امام مرتبه سوم صورت از صورت علی اکبر برنداشت. خدا چه شد؟ نکند حسین، جان داده است؟ نکند داغ علی اکبر (علیه السلام) این گونه در ابا عبدالله (علیه السلام) اثر کرده؟ یک وقت عمه جانش زینب از خیمه خارج شد مرتب صدا می زند: یا أَخِيَّاهُ وَبْنَ أَخِيَّاهُ خودش را رساند، دست به شانه برادر نهاد: برادرم بلند شو خدا صبرت بدهد. فَأَكْبَتْ عَلَيْهِ^۲؛

خودش را انداخت روی بدن علی. خواهر ناله می زند. مصیبت مصیبت است و صبر برای خداست اما گریه یک امر طبیعی است رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْبُكَاءِ با صدای بلند کنار بدن علی ناله می زند^۳

90- مجلس عزاقبه‌ی حضرت حسین (ع) است

در کتاب خصائص الحسينیه آمده است: مجلس عزاقبه‌ی حضرت حسین (ع) است زیرا که قبه‌ی آنجناب تنها همان بنیان مخصوص نیست بلکه قبه‌ی او عبارتست از خضوع و خشوع. پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع و خشوع خصوصا از برای ذکر آنجناب، همان قبه آن حضرت است و اجابت دعا در آن خواهد بود. بالاتر از عرش

ابتدا به ذکر روایتی از امام رضا (ع) می‌پردازیم که در جلد ۲ صفحه ۱۲۸ کتاب شریف باب السلام از جناب محدث نوری -استاد شیخ عباس قمی- آمده است. حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه می‌فرمایند: «یا بن شیب ان هذه المجالس افضل من روضه المبارک و الحرم مطهر» با توجه به روایاتی که در مورد فضائل کربلا و زیارت کربلا و خاک کربلا و... آمده، این روایت قدری عجیب به نظر می‌رسد. می‌فرماید مجالسی که در آن

^۱ منتهی الآمال، ص ۵۱۵ و ۵۱۴

^۲ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ اعلام الوری، ص ۲۴۶

^۳ سوگنامه آل محمد، ص ۲۷۷.

ذکر فضایل حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه و حضرات معصوم سلام الله علیهم اجمعین می شود، «افضل من روضه مبارکه و الحرم مطهر». اگر واقعا مجلس، مجلس توسل باشد شرافت آن از عرش هم بالاتر است.

هشت خصلت مجالس اهل بیت (ع)

در کتاب خصائص الحسنيه نیز شیخ جعفر شوشتری به این موضوع اشاره‌هایی داشته است. ایشان در خواص مجالس گریه بر حضرت سیدالشهداء هشت عنوان را ذکر می‌فرماید:

اول اینکه در آن احیاء امر ایشان است، و در خبر است که هر کس بنشیند در مجلسی که در آن احیای امر ائمه است نمیرد دل او روزی که دلها می‌میرند. دوم در آن حال ثواب تسبیح دارد. سوم آن مجالس محبوب حضرت صادق است به مقتضای روایات، پس محبوب خدا و رسول است. چهارم محل نظر حضرت حسین (ع) است زیرا که آن جناب در یمین عرش است و نظر می‌کند به سوی کربلا و به زوار و گریه‌کنندگان. پنجم آنکه ملائکه مقربین در آن مجالس حاضر می‌شوند، چنانکه روایت شده است که روزی جعفر بن عفان، به خدمت حضرت صادق (ع) مشرف شد، پس حضرت او را به نزدیک خود نشانید، و فرمود: ای جعفر شنیده‌ام که در مرثیه حسین (ع) شعر می‌گویی، و خوب می‌گویی، عرض کرد: بلی فدایت شوم، فرمود: بخوان پس خواند و آن حضرت با اصحاب گریستند تا اینکه اشک بر صورت و محاسن شریفش جاری گردید، پس فرمود: ای جعفر، والله ملائکه مقربین در اینجا حاضرند و شنیدند اشعار تو را، و گریه کردند چنانکه ما گریستیم، بلکه بیشتر، و خداوند واجب نمود از برای تو الان تمام بهشت را، و گناهان تو را آمرزید، ای جعفر آیا بیشتر بگویم؟ عرض کرد: بلی، بلی سید من، فرمود: هیچکس نیست که ذکر کند حسین (ع) را پس گریه کند یا بگریاند، مگر اینکه بهشت از برایش واجب گردد، و گناهانش آمرزیده شود. ششم مجلس عزای قبه‌ی حضرت حسین علیه السلام لیه السلام است زیرا که قبه‌ی آنجناب تنها همان بنیان مخصوص نیست بلکه قبه‌ی او عبارتست از خضوع و خشوع. پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع و خشوع خصوصا از برای ذکر آنجناب، همان قبه آن حضرت است و اجابت دعا در آن خواهد بود. هفتم معراج گریه‌کنندگان است، زیرا که محل نزول صلوات و رحمت مخصوص الهی است به غفران ذنوب و رفع درجات ایشان، بلکه اگر از برای یک نفر متحقق شود بکا یا تباکی، امید هست که رحمت تمام اهل مجلس ما را شامل شود. هشتم اینکه آن نظیر مجالسی است که اشرف و اقدم و

اجل همه‌ی مجالس بوده اند.^۱

91- ذکر و یاد چند نفر از اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام لیه السلام

حبیب ابن مظاهر (مُظَهَّر) اسدی: وی از اشراف، شجاعان و چهره‌های سرشناس کوفه از قبله بنی اسد است. رنگ رخسارش سرخ و سفید بود وی صحابی رسول خدا (صل الله علیه و آله) بوده و در زمان حکومت امام علی (علیه السلام) مقیم کوفه شد. در سه جنگ صفین و جمل و نهروان شرکت داشت. حبیب از اصحاب سرّ امیرالمومنین (علیه السلام) و از حاملان علم آن حضرت است و از واقعه کربلا مثل میثم تمار و رشید هجری باخبر بود. حبیب و مسلم ابن عوسجه روزها مخفی می شدند و شبها حرکت می کردند تا خود را به کربلا رساندند. حبیب در کربلا از امام (علیه السلام) خواست تا اجازه دهد طایفه بنی اسد را به کمک بطلبد. امام پذیرفت. 90 نفر به حبیب لبیک گفتند اما در راه کربلا با سپاه 400 نفره ازرق درگیر شدند، تعدادی از آنان شهید شدند و بقیه گریختند پس حبیب به تنهایی بسوی امام (علیه السلام) برگشت. حبیب در شب عاشورا بسیار شادمان بود و می گفت: به خدا قسم اگر فرمان امام نبود همین امشب به آنها حمله می کردم تا نفس را پاک و چشم را روشن می کردم. در شب عاشوراء حبیب و یاران امام (علیه السلام) برای تصلی دل زینب کبری (علیها السلام) در بختیمه جمع شدند و گفتند: ای حریم رسول الله! این شمشیرهای جوانان شماس است که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواهان شما را بزنند... زنان گریه کردند و گفتند: ای پاکان! از دختران رسول خدا (صل الله علیه و آله) و امیرالمومنین (علیه السلام) حمایت کنید. پس همگی گریستند گویا زمین با آنان می گریست. حبیب فرمانده چپ سپاه امام (علیه السلام) بود.

حبیب در میدان نبرد چنین رجز می خواند: من حبیبم و پدرم مظاهر پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله ور گرچه گروه شما از ما فزونتر است اما ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم. و اگر شما خائن به عهد خود هستید ولی ما وفادارتر از شما و شکیاتریم.

حبیب ابن مظاهر 62 نفر را کشت و سرانجام به دست بُدیل ابن صُریم به شهادت رسید. امام (علیه السلام) بالای سر او آمد و فرمود: خود و اصحابم را در نزد خدا احتساب می کنم و مرتب می فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. و سپس فرمود: «لله درک یا حبیب لقد کنت فاضلا تختم القرآن فی ليله واحده» یعنی آفرین بر تو ای حبیب تو مرد فاضلی بودی که یک شب قرآن را ختم می نمودی.

¹ اشک روان بر امیر کاروان ص ۲۵۶

92- زهیر عثمانی، حسینی می شود

زهیر بن قین با کاروانی از بستگان خویش در سال 60 هجری به مکه مشرف شد، او از طرفداران سرسخت عثمان بود، برگشت او از خانه خدا مصادف شد با حرکت حسین (ع) از مکه به سوی کوفه، او در مسیر حرکت نمی خواست با حسین (ع) روبرو شود، به همین جهت هر جا حسین (ع) منزل کرد، او سعی می کرد دورتر از آن حضرت قرار گیرد، در یکی از منزل ها وضعیّت جغرافیایی باعث شد که چادرها در کنار هم قرار گیرند، امام حسین (ع) متوجّه شده بود که مس وجود زهیر قابلیت تبدیل شدن به طلای ناب را دارد، فقط نیاز به کیمیای محبّت حسین (ع) دارد، لذا شخصی را به دنبال او فرستاد، قاصد حسین بعد از سلام گفت: «ای زهیر بن قین ابا عبدالله الحسین مرا فرستاده که بگویم: نزد او آیی» از شنیدن این خبر بخود لرزید، و لقمه از دستش افتاد، و در دریایی از فکر فرو رفت، «کأنّ علی رؤسهم الطیر؛ گویا پرنده بر سر او نشسته بود» (6) خدایا از آن چیزی که فرار می کردم گرفتارش شدم، ناگهان صدای همسر او (دیلیم دختر عمر) رشته فکر او را گسست و او را به خود آورد، زهیر؟ سبحان الله پسر پیغمبر تو را خواسته و تو جواب مثبت نمی گوئی؟ چه می شود اگر محضر او بروی و سخنان او را بشنوی؟ سخنان همسرش همچون پتک بر مغز زهیر اثر گذاشت، لذا از جا برخاست و نزد مولای خود امام حسین (ع) رفت، این که امام چه فرمود و زهیر چه گفت در تاریخ بیان نشده، فقط این مقدار نوشته اند که زهیر وقتی از نزد حسین (ع) بیرون آمد چشمانش اشک آلود و 180 درجه عوض شده بود، همان زهیری که نمی خواست امام حسین را ببیند یک باره اعلام کرد همسر! یاران من، خدا حافظ من رستم کربلا، حتی مهریه همسرش را پرداخت و او را به بستگانش سپرد و خود راهی کربلا شد. آن بانوی مؤمنه، در آخرین لحظات وداع به او گفت: خداوند یار و یاور تو باشد و تو را به خوشبختی برساند، ولی از تو تمنا دارم که روز قیامت نزد جدّ حسین (ع) مرا (شفاعت کنی) فراموش نکنی. زهیر عثمانی، حسینی شد، آنچنان اکسیر محبّت حسین او را عوض کرد، که به مرحله بسیار بالایی از عرفان رسید، تا آنجا که جمله را بزبان جاری کرد که علی (ع) بارها می فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً؛ اگر همه پرده ها کنار رود (و همه غیب ها مشهود شود) بر آگاهی و باور من افزوده نمی شود (چرا که همه آنها را پیشاپیش باور داشتم)». جمله بسیار بلندی است خدا یا عشق حسین چه کرده که راه صد ساله را یک شبه طی کرده، و به قلّه عرفان رسیده است، کار به همین جا ختم نمی شود، شعله محبّت زهیر لحظه به لحظه شعله ورتر می شد، تا شب عاشورا فرا رسید، حسین (ع) خطبه معروف خویش را ایراد فرمود، آنگاه چراغ را خاموش کرد که هر کس می خواهد برود آزاد است، بعد از روشن شدن چراغ و اظهار وفاداری از سوی عباس و خویشاوندان زهیر عرض کرد: «سوگند به خدا دوست دارم کشته شوم سپس زنده گردم، دوباره کشته شوم تا هزار بار و خدا به وسیله کشته شدن من از کشته

شدن تو و جوانانی از خاندانت جلوگیری نماید.» آری زهیر تازه لذت محبت و عشق حسین (ع) را چشیده، ممکن نیست او را رها کند، لذا تا آخرین لحظه ماند و شجاعانه در روز عاشورا جنگید و مس وجود خویش را با عشق و شهادت در راه حسین به طلای ناب تبدیل کرد، هنگام شهادت حسین (ع) کنار او آمد و در حق او دعا نمود

93- وهب مسیحی و عشق حسین

کاروان حسینی وقتی به صحرای ثعلبیه رسید، ناگهان چشمش به خیمه سیاه و محقری افتاد، حضرت نزدیک آن رفت، دید پیرزنی به نام قمر و هانیه زن جوان در درون آن زندگی می کنند، حضرت از حال و روزگار آنها پرسید، گفتند ما در مضیقه کم آبی هستیم، حضرت بانیزه خود سنگی را از جا کند، آب خوشگوار از زیر آن بیرون آمد، پیرزن بسیار شادمان شد و از حضرت تشکر کرد، حضرت هنگام خداحافظی فرمود: «به پسر و وهب بگو به کاروان ما به پیوند و ما را در راه دفاع از حق و مبارزه با ظلم کمک کند» هنگام برگشت وهب، مادر ماجرای آب و پیغام حضرت را به او رساند. هر سه شیفته آن حضرت شدند و به دنبال کاروان حضرت به راه افتادند، تا به کربلا رسیدند، در حالی که درست 9 روز از عروسی وهب با هانیه گذشته بود بعد از تشرّف به اسلام ایام دهه محرم را در کنار حسین (ع) و خاندان او به سر بردند. روز عاشورا وهب عاشقانه به میدان تاخت با این که تازه داماد بود عشق به همسر، کمند او نگشت چرا که در درون جان او عشق حسین جا گرفته بود، مردانه و شجاعانه جنگید عده ای از نامردان را به جهنم فرستاد. آنچنان که عمر سعد به او گفت: «ما اشدّ صولتک؛ چقدر صولت و رشادت سختی داری» سرانجام دستان او قطع شد، عمر سعد دستور داد گردن او را زدند، و سر بریده اش را به سمت لشکر حسین (ع) انداختند. مادرش سر بریده را در آغوش کشید و گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که با شهادت تو روی مرا سفید کرد». و آنگاه سر بریده را به سوی دشمن انداخت.¹

94- داستان هدایت شدن بانوی مسیحی به سبب گریه بر ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) یکی از داستان های زیبا و شنیدنی است داستان شگفت انگیز این دختر مسیحی را مرحوم حاج میرزا حسین نوری از حاج میرزا خلیل طهرانی از یکی از شاگردان مرحوم آیت الله وحید بهبهانی چنین نقل می کند:

روزی در صحن شریف حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) پای درس مرحوم آیت الله بهبهانی نشسته بودیم، ناگاه مرد زائر غریبی که لباس اهل آذربایجان را به تن داشت، سراغ آیت الله بهبهانی آمد و سلام کرد و دست ایشان را بوسید و سپس کیسه ای که در آن مقدار زیادی از زیور آلات زنانه بود به ایشان داد و گفت: به هر صورت که می دانید، مصرف نمایید

¹ سخنان امام حسین ع از مدینه تا کربلا

آیت الله وحید بهبهانی از ایشان سؤال کردند: این ها چیست و کجا بوده؟ آن مرد حکایت عجیبی را درباره این جواهرات برای ایشان نقل کرد آن حکایت چنین است:

من اهل شیروان (یا دربند یا، جایی نزدیک آنجا) (64)) هستم چندین سال پیش برای تجارت به بعضی از بلاد روسیه (روسیه قدیم) سفر کردم مال زیادی هم داشتم روزی به دختری زیبا برخورد کردم که دلم را برد و به خاطر او آرامشم را از دست دادم، کم کم اختیار از دستم خارج شد به سراغ خانواده آن دختر رفتم. خانواده او از سرشناسان و اشراف نصاری بودند اما، به هر حال از دختر آنها خواستگاری کردم، جواب آنها این بود که از نظر ما، تو عیبی نداری جز آنکه هم مذهب ما نیستی، اگر حاضر باشی مسیحی شوی دخترمان را به عقد تو در خواهیم آورد. ناراحت و غمزده از منزل آنها بیرون آمدم، چون برای من شرطی گذاشته بودند که نمی توانستم به آن عمل کنم.

هر چه می گذشت، عشق و محبت من به آن دختر بیشتر می شد به گونه ای که از کار و زندگی باز مانده بودم، چون دیدم کارم به آشفته گی کشیده شده و راهی جز بهم ریختگی زندگی و هلاکت ندارم، راه دو روئی و نفاق و اظهار شرک را در پیش گرفتم، تصمیم گرفتم این کار زشت را انجام دهم. به سراغ آنها رفتم و به ظاهر از اسلام اظهار برائت کردم و رسماً، مسیحی شدم آنها هم دختر خود را به عقد من در آوردند.

مدتی گذشت آتش محبت و عشق من فرو کش کرد و بر کار مذموم خود که می دانستم سرانجامی جز آتش جهنم ندارد، سخت پشیمان شدم دائماً خود را بر این کار ملامت می کردم و در اندیشه عالم پس از مرگ بودم، نه راهی برای بازگشت به وطن خود داشتم و نه اقامت در آنجا و عمل به آئین مسیحیت برایم آسان بود تکالیف دینی اسلام را کنار گذاشته ام بودم دائماً مصائب امام حسین علیه السلام را بیاد می آوردم و گریه می کردم همسرم خیلی شگفت زده بود، چون علت گریه های مرا نمی دانست، از علت این گریه ها می پرسید اما، نمی توانستم به او جوابی بدهم

سرانجام روزی با توکل به خدا، تصمیم گرفتم حقیقت را برای او بیان کنم به او گفتم: من به مذهب اسلام، همچنان پای بندم و تنها برای وصال تو، تظاهر به نصرانیت کردم و علت گریه هایم را به او گفتم: وقتی همسرم نام امام حسین (علیه السلام) را شنید بر قلب او نورانیتی ظاهر شد، گویا نام شریف امام حسین (علیه السلام) شیاطین را سوزاند و بلافاصله، اسلام را پذیرفت و مسلمان شد و در گریه بر امام حسین (علیه السلام) با من همراهی می کرد و سیرت او هم مانند صورتش، دل آرا و باطنش مثل ظاهرش پاک گردید روزی به او گفتم: بیا و وسائلمان را جمع کنیم و مخفیانه به کربلا برویم تا به آسانی بتوانیم به تکالیف دینی خود (اسلام) عمل کنیم و در آنجا ساکن شویم او پیشنهاد مرا پسندید، قرار شد به کربلا بیائیم، با هم به کربلا آمدم و مجاور حرم شریف اباعبدالله (علیه

السلام) شدیم اما چیزی نگذشت که همسرم به بیماری شدیدی مبتلا شد و از دنیا رفت، خانواده از مرگ فرزندشان آگاه شدند و آمدند او را بردند و به شیوه نصاری تجهیز و او را طبق آئین خود با همه زیور آلاتش در قبرستان نصاری دفن کردند.

غم فراق او خیلی مرا افسرده کرده بود تمام وجودم از غم او آغشته بود، تصمیم گرفتم جنازه او را از قبر در آورم در پاک ترین شهر مسلمانان دفن کنم، نیمه های شب به قبرستان نصاری رفتم قبر همسرم را شکافتم اما در قبر او مردی ریش تراشیده و با شاربهای بلند دیدم خیلی برایم عجیب بود، این کیست که در قبر همسرم دفن شده؟! در فکر بودم که بدن همسرم چه شده است؟ در همان حال خواب بر چشمانم غلبه کرد در عالم رویا به من گفتند: دل پاک دار و ناراحت مباش فرشتگان خدا جسد همسرت را به کربلا بردند و در صحن شریف اباعبدالله (علیه السلام) پائین پا، نزدیک مناره بلند سبز رنگ، دفن کردند فرشتگان، زحمت انتقال جنازه او را از تو برداشتند.

خوشحال و شادمان از خواب بیدار شدم و فوراً تصمیم گرفتم به کربلا برگردم خدای متعال به من توفیق عنایت فرمود که بار دیگر به زیارت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بیایم محل قبر را در صحن مطهر پیدا کردم و سراغ مسئولین صحن مبارک رفتم و پرسیدم چه کسی اینجا دفن شده است؟ گفتند: یکی از مأموران مالیات حکومت را در اینجا دفن کرده اند خواب خود را برای آنها گفتم آنها قبر را شکافتند داخل قبر شدم و همانطور که در خواب به من گفته بودند جنازه همسرم را در آنجا دیدم، زیور آلات او را از او جدا کردم و این همان زیور آلات است که به شما می دهم

آیت الله وحید بهبهانی زیور آلات را قبول کردند و آن ها را صرف فقرای آن بلاد نمودند.¹

¹ اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت (جلد دوم) نویسنده: میرزا حسن ابوترابی

95- یکی دیگر از کسانی که به سبب گریه برای امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت اهل بیت (علیه السلام)

قرار گرفت مردی از اهل تسنن بود که زائر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به تمسخر می گرفت :

در نزدیکی نجف اشرف در محل تلاقی دو رودخانه دجله و فرات آبادی ای است بنام مسیب مردی شیعه برای زیارت مولای متقیان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از آنجا عبور می کرد و مردی از اهل سنت بر سر راه او خانه داشت آن مرد سنی که می دانست این مرد شیعه، هر روز به زیارت حضرت علی (علیه السلام) می رود او را مسخره می کرد یکبار هم حتی به ساحت مقدس آقا امیر مؤمنان (علیه السلام) جسارت کرد مرد شیعه خیلی ناراحت شد وقتی، به حرم امیر المؤمنین (علیه السلام) مشرف شد خیلی بی تابی کرد و ناله زد که تو می دانی این مخالف چه می کند پس چرا؟! آن شب آقا امیر المؤمنین را در خواب دید و شکایت کرد آقا فرمودند: او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی توانیم او را کیفر دهیم مرد شیعه می گوید: عرض کردم آری، لابد به خاطر جسارت هایی که او می کند بر شما حق پیدا کرده است؟! حضرت فرمودند: نه او روزی در محل تلاقی دجله و فرات نشسته بود و به فرات نگاه می کرد ناگهان جریان کربلا و منع آب از حضرت سید الشهداء به یادش افتاد با ناراحتی به خود گفت: عمر سعد کار خوبی نکرد، که اینها را کشت کاش به آنها آب می داد و بعد همه را می کشت و سپس قطره ای اشک از چشم او ریخت از این جهت بر ما حقی پیدا کرده است که نمی توانیم او را مجازات کنیم آن مرد شیعه می گوید: به محل برگشتم سر راه، آن سنی با من برخورد کرد با تمسخر گفت: آقایت را دیدی و پیغام ما را به او رساندی؟ مرد شیعه گفت: آری پیام را رساندم و از او هم پیامی دارم آن مرد سنی خندید و گفت: بگو پیامت چیست؟! مرد شیعه جریان را تعریف کرد وقتی رسید به فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) که روزی این مرد به آب نگاه می کرد و به یاد کربلا افتاد....، مرد سنی سر به زیر افکند و کمی به فکر فرو رفت و با خود گفت: خدایا در آن زمان هیچ کس در آنجا نبود و آن را به کسی نگفته بودم آقا از کجا فهمید؟! و بعد از آن سر برداشت و بلافاصله گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر المومنین ولی الله و وصی رسول الله با این سخنان، این دشمن اهل بیت از دوستان امیر مؤمنان (علیه السلام) و از شیعیان شد.^۱

یکی از داستان هایی که آثار پر برکت قبر امام حسین (علیه السلام) را در حسن عاقبت نشان می دهد داستان «خلیعی شاعر» است

ابوالحسن جمال الدین علی ابن عبد العزیز ابن ابی محمد الخلیعی «یا، خلیعی یکی از شاعران برجسته و مدیحه سرایان مخلص اهل بیت علیهم السلام صمت و طهارت (علیه السلام) است که در ابتدا خود و پدر و مادرش ناصبی و از دشمنان اهل بیت (علیه السلام) بودند اما، با عنایت ویژه خاندان اهل بیت راه حق را شناخت و از کرده های بد گذشته خویش توبه کرد. جریان هدایت او را مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدیر چنین بیان فرموده است

خلیعی اهل «موصل» و ساکن «حله» بود، پدر و مادرش ناصبی بودند. مادرش نذر کرد که اگر خدا به او فرزند پسری عنایت فرماید، او را برای راهزنی و آزار و اذیت و کشتن زائران امام حسین (علیه السلام) سر راه کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) بفرستد. خدای متعال به او فرزند پسری داد. این پسر بزرگ شد و به سنی رسید که آن زن می توانست به نذرش ادا کند. موضوع را با فرزندش مطرح کرد و هم خواست مادر را پذیرفت. به بیابانهای منطقه «مسیب» رفت و در کمین زائران امام حسین (علیه السلام) مدتی منتظر ماند تا وقتی کاروانی از زائران امام حسین (علیه السلام) از راه می رسد به آنها حمله کند و نذر مادر را ادا نماید. هنوز کاروان از راه نرسیده بود که خواب بر چشمان او غلبه کرد. قافله زائران امام حسین (علیه السلام) از راه رسیدند اما علیرغم سر و صدای کاروان و گرد و غباری که از آمدن آنها به پا شده بود از خواب بیدار نشد. گرد و غبار کاروان لباس و بدن او را هم فرا گرفت. در همان حال «خلیعی» در خواب دید: صحنه قیامت بر پا شده است. فرمان رسید که او را به آتش بیاندازند، او را به میان آتش انداختند اما، گرد و غباری بر بدن و لباس او وجود داشت که او را از سوختن و گرمای آتش، در امان نگه می داشت. در عالم خواب متوجه شد که این گرد و غبار، گرد و غبار کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) است که بر بدن و لباس او نشسته است و به برکت آن، او از آتش عذاب الهی در امان مانده است

از خواب بیدار شد. فهمید که اشتباهی بزرگ کرده است. از کرده خود پشیمان شد و از قصد خود بازگشت و همانجا توبه کرد و تصمیم گرفت برای عرض پوزش به کربلا برود. با دلی پر از اضطراب و نگرانی به کربلا رفت و به حرم مقدس امام حسین (علیه السلام) وارد شد و عرض ادب نمود و به خاطر قصد گذشته خود، از درگاه آن حضرت پوزش طلبید و دو بیت سرود که آن دو بیت را یکی از شعرای حله چنین تخمیس کرده است:

¹ اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت - میرزا حسن ابوترابی

أرى بحيرة ملائكتك رينا - و شتتک الهوی بینا فینا
 فطب نفسا و قر بالله عینا - اذا شئت النجاة فزر حسینا
 لکی تلقی الاله قریر عین
 اذا علم الملائک منک عزما - تروم مزاره کتبوک رسما
 و حرمت الجحیم علیک حتما - فان النار لیس تمس جسما
 علیه غبار زوار الحسین
 ترا حیران می بینم و شک ترا فرا گرفته - و هوای نفس ترا آشفته و بینابین قرار داده
 پس دلت را پاک کن و چشم را به خدا روشن دار - اگر نجات خواهی، حسین را زیارت کن
 تا خدا را با روشنی چشم دیدار کنی
 اگر فرشتگان بدانند که تصمیم گرفته ای - او را زیارت کنی نام تو را می نویسند
 و آتش دوزخ بر تو، قطعاً، حرام می شود - چونکه آتش نمی رسد به جسمی
 که بر آن غبار زائران حسین است
 آری، بدین ترتیب او از دوستان خالص و پاک اهل بیت رسالت شد و مورد عنایت و الطاف ویژه آن خاندان
 گرامی (علیهم السلام) قرار گرفت^۱.

-97

یعقوب لیث آرزوی یاری امام حسین (علیه السلام)، منشأ سعادت

آرزوی یاری امام حسین (علیه السلام) نشانی از باطن پاک و محبت به اهل بیت علیهم السلام صمت و
 طهارت (علیهم السلام) است از این رو، یعقوب لیث با ریختن اشکی برای امام حسین (علیه السلام) و آرزوی
 یاری آن حضرت، سعادت خود را تأمین می کند.

یعقوب لیث، پسر رویگری سیستانی، و اهل یکی از روستاهای سیستان به نام «قرنین» بود وی، ابتدا با
 برادرانشان به شغل پدر پرداخت اما. روح و همت بلند و شجاعت فوق العاده اش او را تا پادشاهی خراسان و
 سیستان به پیش برد و در صدد بود که حکومت خود را گسترش دهد که أجل به او مهلت نداد.

¹ اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت - میرزا حسن ابوترابی

یکی از نشانه های روح بلند او، این است که در اوج قدرت به یاد مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) بود و آرزو کرد که با این قدرتش می توانست امام حسین (علیه السلام) را یاری کند و همین آرزو، سعادت ابدی را برای او به دنبال داشت. جریان او را چنین نقل کرده اند:

روزی یعقوب لیث از سفر بر می گشت: لشکریان او با صد گرز طلا که هر گرز نشان هزار سرباز بود برای استقبال او آمده بودند، هنگامی که از این لشکر در حال سان دیدن بود، قدرت خود را نظاره می کرد، پرسید: امروز چه روزیست؟ گفتند: امروز «عاشورا» است، یعقوب به یاد مصائب امام حسین (علیه السلام) به گریه افتاد و گفت: ای کاش با این لشکر کربلا بودم و امام حسین (علیه السلام) را یاری می کردم. بعد از مرگ یعقوب، وی را در خواب دیدند که در قصریست، با او گفتند: این رتبه و مقام را از کجا آوردی؟ گفت: این مقام و جایگاه را به واسطه آن آرزو به من داده اند.¹

-98

افتخار الدوله هندی (آثار عزاداری برای سید الشهداء (علیه السلام))

یکی دیگر از کسانی که به خاطر برگزاری مجلس عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت و نه تنها از بیماری سخت خود شفا یافت بلکه عاقبت به خیر هم شد شخصی به نام افتخار الدوله از اهالی هند بود داستان او را صاحب کتاب وقایع الایام به نقل از اسرار الشهاده مرحوم دربندی، چنین نقل کرده است:

در این زمان مرد عظیم الشانی به نام افتخار الدوله است که از اهالی شهرهای هند است این مرد که در دولت خود منصب مستوفی الممالکی را داشت ابتدا مشرکی از طوایف هند بود اما در همان ایام کفرش اموال زیادی را در هر سال خرج برپایی مجلس عزاداری سید الشهداء (روحی له الفداء) می کرد در یکی از سالها که دو برابر سال های گذشته از اموال خود برای برپایی مجلس سید الشهداء داد و به بیماری سختی مبتلا گردید به گونه ای که در شرف مرگ قرار گرفت و در حالتی مانند احتضار به اغماء (بیهوشی) رفت و اما بصورت ناگهانی سلامت او به او برگشت و از جای خود برخاست و بلافاصله به دین اسلام مشرف شد از او

¹ اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت - میرزا حسن ابوترابی

پرسیدند: چه شده که ناگاه سالم شدی و اسلام آوردی؟! گفت در آن حال حضرت سید الشهداء (علیه السلام) برای من مجسم شدند و به من فرمودند: برخیز خدای متعال به برکت اینکه مجلس عزای برای من برپا کردی ترا شفا داد پس از آن این مرد به یادگیری احکام اسلام و آشنایی با حلال و حرام مشغول شد و با اهل و عیال خود که آنها هم به برکت او به اسلام مشرف خود را به آستان (مبارکه) امام حسین (علیه السلام) اهداء نمود که آنها را در قبه منور آن حضرت آویزان کرده اند و او امروز از عابدترین و زاهدترین مردم اهل عتبات مطهره است و سال گذشته به زیارت سرزمین اقدس رضوی (علیه آلاف الصلوٰه و السلام) مشرف شد و به تازگی برگشته است¹

99-

مقبل اصفهانی (از تمسخر عزاداران تا مرثیه گویی برای اهل بیت (علیه السلام))

یکی از کسانی که گذشته خوبی نداشت اما با عنایت اهل بیت (علیه السلام) توانست گذشته خود را جبران کند یکی از شعرای زبر دست کربلای سیدالشهداء به نام مقبل اصفهانی است جریان بازگشت او به درگاه اهل بیت (علیه السلام) را چنین آورده است:

منقول است که مقبل در عهد شباب جوانی بود ظریف و در ظرافت به غایط لطیف اتفاقاً ایام محرم به جمعی رسید که سینه زنان و گریان در عزای شاه شهیدان مشغول بودند به طریق استهزاء چیزی خواند که جمع عزاداران را متألم و نالان نمود.

پس از چندی، به مرض جذام مبتلا گردید به حدی که مردم از وی تنفر جسته در گلخن حمام مقام گرفت اتفاقاً سال دیگر شد روزی در زاویه خرابه با دل شکسته نشسته بود که ناگاه جمعی از شیعیان سینه زنان و یا حسین گویان می خواندند:

چه کربلاست امروز - چه پر بلاست امروز

سر حسین مظلوم - از تن جداست امروز

¹ اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت - میرزا حسن ابوترابی

مقبل را آتش در نهاد افتاد و به نظر حسرت در ایشان نگریست و گریست و گفت:

روز عزاست امروز - جان در بلاست امروز

فغان و شور و محشر - در کربلاست امروز

در همان شب، حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب دید وی را نوازش فرمود و از تقصیرش گذشت و گویند که مسمی به محمد شیخا بود و جناب ختم الرسل (صلی الله علیه و آله) او را ملقب به مقبل نمود این بود که شروع نمود به ذکر واقعات و شرح حکایات سید الشهداء (علیه السلام) گوید: که چون واقعه شهادت را تمام نمودم شب جمعه بود چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر غنودم در عالم خواب خود را در روضه عرش درجه فرزند ابوتراب دیدم و در حرم محترم، نبوی گذارده بودند، صاحب محراب و منبر یعنی جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیز تشریف داشت.

در آن اثنا (پیامبر (صلی الله علیه و آله)) امر نمود تا محتشم را حاضر کردند فرمود امشب شب جمعه است بر منبر برو و چیزی در مصیبت فرزندانم بخوان محتشم به امر آن سید محترم بر منبر رفت، خواست در اول درجه بنشیند حضرت فرمود: بالا برو، چون به پله دوم رفت فرمود: بالا برو و هم چنین تا به عرش منبر نشست و خواند

برحربگاه چون، ره آن کاروان فتاد - شور نشور واهمه را در کمان فتاد

هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید - هر جا که بود طایری، از آشیان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند - هم گریه بر ملائک آسمان فتاد

شد وحشتی که روز قیامت بگرد رفت - چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر - پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره ی هذا حسین از او - سر زد چنانچه آتش از او، در جهان فتاد

پس با زبان پر گله، آن بعضه البتول - رو در مدینه که، یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین تست - وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی - دود از زمین رسانده بگردون حسین تست

این ماهی فتاده به دریای خون، - زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین تست

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین - شاه شهید نا شده مدفون حسین تست

مقبل گوید: پس از فراغ از تعزیه داری و سوگواری، جناب سید امم خلعتی به محتشم عطا نمود من به خیال آنکه البته اشعار من قبول ابرار نگشته زیرا که به من التفاتی ننمود و امر بخواندم نفرمود: ناگاه، حوریه ای به خدمت سید دو سرا عرض کرد که انیسه حوراء جناب فاطمه زهرا (علیه السلام) می گوید: که مقرر بفرما مقبل واقعه ای در مرثیه سید الشهداء (علیه السلام) بخواند پس حضرت مرا امر فرمود بر منبر رفتم و بر پله اول ایستادم و خواندم:

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان - فتاد از حرکت ذوالجناح و از جولان

نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت - نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت

کشید پا زرکاب، آن خلاصه ایجاد - به رنگ پر تو خورشید بر زمین افتاد

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد - اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

ناگاه کسی اشاره نمود که فرود بیا، دختر سید دو سرا بیهوش گشته پس، من فرود آمدم و منتظر عطای خیر البریا بودم که دیدم ضریح منور سبط خیر البشر باز شد و شخص جلیل القدری بر آمد اما زخم سینه اش از ستاره افزون و جراحات بدنش از حد و حصر بیرون خلعت فاخری بمن عطاء نمود، عرض کردم فدایت گردم تو کیستی؟ فرمود:

حسینم که دوش نبی بوده جایم - فرستاده خلعت خدا از برایم¹

-100

رسول ترک آزاد شده امام حسین علیه السلام لیه السلام

یکی از علاقه مندان اباعبدالله (علیه السلام) و یکی از پایندگان به عزاداری برای مصائب آن حضرت که سابقه خوبی نداشت اما به سبب علاقه مندیش به امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت قرار گرفت و به راه حق قدم گذاشت شخصی به نام رسول ترک بود

رسول ترک، نام مشهور یکی از دلدادگان عاشق و دیوانگان امام حسین (علیه السلام) است که نام اصلی او رسول داده خواه خیابانی تبریزی است. وی، زمانی یکی از بی بند و بارهای شناخته شده تهران بود در آن دوران یکی از نقاط روشنی که در دلش باقی مانده بود محبت حضرت سید الشهداء و اهل بیت طاهرینش (علیه السلام) بود و همین نقطه نورانی حقایقی را برای او روشن ساخت و ماهیت واقعی اش را که تشکیل یافته از اعمال زشت و گناهانش بود و در عین حال محبت امام حسین (علیه السلام) را با خود همراه داشت به او نشان داد آگاه شدن او از ماهیت باطنیش او را از خواب غفلت بیدار کرد و یکباره دگرگونش ساخت و نه تنها محبتش را به امام حسین (علیه السلام) به عشق تبدیل کرد بلکه او را عاشق بی پروا و شیفته دلسوخته خدای امام حسین (علیه السلام) نمود. رسول ترک با نهیبی به درگاه الهی بازگشت و معرفتی بی سابقه و کم نظیر پیدا کرد و از همه کارهای زشت خود به کلی دست برداشت و یک شبه راه صد ساله را پیمود و به مقاماتی رسید که مورد غبطه دیگر پرهیزکاران قرار گرفت به گونه ای که با گذشت حدود 50 سال از زمان رحلتش، همچنان یاد خوش حیات تازه او در دل و زبان دلدادگان اهل بیت (علیه السلام) زنده است و مزارش (در قبرستان نو در قم)، زیارتگاه عزاداران امام حسین (علیه السلام) قرار گرفته است

سالها عشاق قبرم را زیارتگه کنند - ز آنکه من روزی طواف کوی جانان کرده ام

رسول ترک چگونه متحول شد؟

بیش از اینکه داستان تحول او را آغاز کنیم لازم است یادآور شویم که رسول ترک در عین بی بند و باری دست از مجالس عزاداری امام حسین (علیه السلام) برنمی داشت به ویژه در ایام محرم سر بزیر و شرمنده

¹ اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت - میرزا حسن ابوترابی

وارد مجلس امام حسین (علیه السلام) می شد به همراه دیگر عزاداران به سر و سینه می زد و در روضه اباعبدالحسین (علیه السلام) و اصحاب و یاران مظلومش گریه می کرد او برای اینکه احترام امام حسین (علیه السلام) را رعایت کرده باشد همیشه قبل از ورود به مجلس امام حسین (علیه السلام) دهانش را آب می کشید تا به خاطر بعضی از آلودگی های ویژه ای که به آن عادت داشت وقتی، نام امام حسین (علیه السلام) را بر زبان جاری می کند اهانتی به آن حضرت نکرده باشد داستان تحول او اینگونه آغاز شد:

شبى از شب های ماه محرم مثل شب های قبل از آن رسول ترک وارد مجلس عزاداری امام حسین (علیه السلام) شد طبیعى بود که مردم و دست ندرکاران مجلس و هیأت های عزاداری که معمولاً انسان های مذهبی و پای بند به احکام دینی هستند از دیدن او کراحت داشته باشند آن شب هم آمدن او به مجلس عزاداری موجب ناراحتی دست اندرکاران مجلس شد اما این بار تصمیم گرفتند به نحوی او را از مجلس بیرون کنند گفتگوهای آهسته متولیان مجلس و دست اندرکاران هیأت، در گوشه ای از مجلس حاکی از، مذاکره آنها برای برخورد جدی با رسول ترک بود سرانجام تصمیم گرفته شد که فردی به عنوان نماینده مسئول هیأت عزاداری به سوی رسول ترک برود و از او بخواهد که مجلس را ترک کند و پس از آن هم دیگر به این مجلس نیاید اجرای این تصمیم خیلی هم آسان نبود چون رسول فردی خشن تند خو و خطرناک بود و معلوم نبود که عکس العمل او چه باشد و چه بلایی بر سر پیغام آور بیاید.

سرانجام جوانی شجاع این مأموریت را پذیرفت و به سراغ رسول ترک رفت دیگران هم از دور صحنه را نظاره می کردند که چه اتفاقی خواهد افتاد این جوان سراغ رسول ترک آمد در اولین برخورد روی خوش و لبخند رسول ترک را دیدند اما، بتدریج با ادامه صحبت این جوان با رسول ترک چهره خندان رسول اندوهناک و خشن شد آثار خشم و ناراحتی در چهره او کاملاً هویدا بود اما بدون هیچ عکس العملی به صحبت های این جوان به خوبی گوش می داد جوان پیغام خود را به صورت کامل به رسول ابلاغ کرد: باید همین الان بدون هیچ درنگی مجلس را ترک کنی و از این به بعد هم هیچگاه حق نداری به این مجلس وارد شوی. بر خلاف انتظار دیدند رسول ترک به علتی نامعلوم خشم خود را کاملاً کنترل کرد و برای مدتی به فکر فرو رفت و سپس بدون هیچ گونه پاسخ و عکس العملی سر را به زیر انداخت و از مجلس خارج و یکسره راهی خانه خود شد.

معلوم نبود در درون رسول ترک چه اتفاقی افتاده است و آن شب را او چگونه به سر آورده و با خود چه می گفت؟ چرا که در این باره هیچگاه با کسی سخن نگفت.

فردای آن روز در همان ساعت اول صبح و در همان دقایق اول، کسی در خانه رسول ترک را کوید و رسول ترک را از بستر بیرون آورد راستی چه کسی می توانست باشد و در این ساعت چه کاری دارد؟! آری کسی که در می زد، کسی نبود جز همان کسی که دیشب دستور داده بود رسول ترک را از مجلس امام حسین (علیه السلام) بیرون کنند راستی او باز چه پیغامی آورده است و چه تصمیمی گرفته است دیدن چهره این فرد برای رسول ترک مایه تعجب بود چه کرده ام؟ من که به حرفشان گوش کردم مجلسشان را ترک کردم چیزی هم نگفتم و با آنها برخوردی هم نکردم. بهر حال رسول منتظر بود که این بار این فرد چه می خواهد بگوید؟

اما برخورد مسئول هیأت با رسول حاکی از اتفاقی عجیب بود، چون که بر خلاف انتظار تا در باز شد او رسول ترک را در آغوش گرفت و شروع به عذر خواهی نمود و از او خواست که از این به بعد هر شب در مجلس عزاداری آنها شرکت کند این رفتار مایه شگفتی بسیار رسول ترک شد پرسید مگر چه شده است؟ آن رفتار دیشب و این رفتار امروزت! مگر اتفاقی افتاده است؟! اما آن مسئول هیأت مایل نبود توضیحی بدهد می خواست خدا حافظی کند و برود اما رسول ترک نگذاشت باید بگویی که چه شده است؟! اما آن بیچاره نگران بود که نقل واقعیت موجب خشم او شود چون واقعیت این بود که مسئول هیأت درباره رسول ترک در عالم رویا چیزی دیده بود که هر چند بخشی از آن حاکی از محبت او به امام حسین (علیه السلام) بود اما بخشی دیگر آن اهانتی به رسول ترک به حساب می آمد پافشاری زیاد رسول او را ناچار ساخت که واقعیت را برای او به صورت کامل بگوید آری آن واقعیت خوابی پر رمز و راز بود که مسئول هیأت آن شب برای رسول ترک دیده بود اما همچنان نگران بود که رسول ترک با شنیدن این خواب چه عکس العملی نشان خواهد داد بالاخره شروع کرد:

دیشب در عالم رؤیا دیدم که صحرای کربلا برپاست و روز عاشور است در یک سو لشکریان و اصحاب و یاران امام حسین (علیه السلام) مستقر شده اند و از سوی دیگر، لشکریان یزید و عمر سعد. خیمه های امام حسین، هر لحظه در معرض خطر حمله دشمنانی بود که از اطراف آن را محاصره کرده اند. گاهی، کسی،

قصده تعرض به خیمه ها می کرد اما، سگی که خود را نگهبان خیمه های امام حسین (علیه السلام) می دانست، اجازه نزدیک شدن هیچ غریبه ای را نمی داد. من هم تصمیم گرفتم به طرف خیمه های امام حسین (علیه السلام) بروم با احتیاط، چند قدمی به سوی خیمه های اباعبدالله برداشتم اما با حمله و پارس کردن آن سگ مواجه شدم. برخورد این سگ با من، مثل برخورد با دیگر غریبه هایی بود که قصد تعرض به حریم اهل بیت را داشتند. بالاخره با هر زحمت و ترسی که بود خود را به نزدیکی خیمه ها رساندم اما این سگ برای حمله به من نزدیک شد وقتی خوب به چهره آن سگ، نگاه کردم دیدم که، سر این سگ، سر تو و بدن آن بدن یک سگ است. آری، رسول! این سگ تو بودی که محافظ خیمه های امام حسین (علیه السلام) بودی...!

رسول، سخنان مسئول هیات را خوب گوش کرد و پس از لحظه هایی، سکوت و فکر ناگاه صدای ناله و فریاد و گریه اش بلند شد و پرسید: آیا، حقیقتاً، راست می گویی؟! آن سگ نگهبان خیمه های امام حسین (علیه السلام) من بودم؟ راست می گویی؟! پس، از این لحظه به بعد من سگ امام حسین (علیه السلام) خواهم بود؟! رسول این ها را گفت. نگرانی و اندوه از این واقعیت، سراسر وجودش را فرا گرفت و با وجدی آمیخته به اندوه و پشیمانی با گریه و اشک و فریاد، شروع به درآوردن صدای سگ کرد و گفت: مرا به سگی پذیرفتند؟!!

آری، رسول ترک، هر دو پیام این خواب را خوب دریافت کرد و آتشی به جانش انداخت که همه آلودگی ها را از او زدود و بدنال آن توبه ای نصوح، ماهیت او را به انسانی نورانی تبدیل کرد و عشق او را به امام حسین (علیه السلام) با معرفی توأم با عمل، همراه شد، به گونه ای که در باقیمانده عمرش، نه تنها، همه گذشته اش را جبران کرد، بلکه دارای کرامت ها و مکاشفاتی شد و بدینگونه او به مقامی رسید که همچنان مورد غبطه عاشقان و دلدادگان اهل بیت قرار است.

آنانکه با نظر خاک کیمیا کنند - آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

در میان جلوه های پاکی وجود رسول، جلوه های عشق و دلدادگی به امام حسین، جلوه ای ویژه پیدا کرد و

این چنین، رسول ترک به عابدی زاهد و عارفی بی ادعا تبدیل شد¹

-101

زن فرانسوی در کنار بارگاه ملکوتی حضرت رقیه (سلام الله علیها) جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره، در کتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه 161، چاپ پنجم چنین می نویسد:

یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن و خطابه و گویندگی از مشاهیر است، و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین (سلام الله علیها) به شام رفته است، روی منبر نقل می کرد:

در حرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) زن فرانسوی را دیدند که دو قالیچه گران قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است

مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که یک زن نا مسلمان به این جا آمده و هدیه قیمتی آورده است

چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود.

روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت:

همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم.

اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه شنیدم.

چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد، پرسیدم این گریه و صدا از کجاست؟ در جواب گفتند:

این گریه ها از جوار قبر یک دختری است که در این نزدیکی مدفون شده است.

من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است

که پدر و مادر و سایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند.

ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد.

¹ اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت - میرزا حسن ابوترابی

برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند؟

بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد، او دختر امام حسین (سلام الله علیها) است ...

که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندان او را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده اند و این دختر در همین جا از فراق پدر جان سپرده و مدفون گشته است .

بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم. مردم زهر سو عاشقانه می آیند و نذر می کنند و هدیه می آورند و متوسل میشوند .

محبت او چنان دردم را کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم .

پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند .

پس از معاینه به من گفتند کودک شما غیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچار از عمل جراحی هستیم .

همین که نام عمل جراحی را شنیدم ، دانستم که دردها و مرگ قرار گرفته ام . خدایا چه کنم، خدایا ناراحتم ، گرفتارم چه کنم، چاره چیست؟

واندیشیدم که، چاره ای بجز توسل ندارم، و باید متوسل شوم

به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم، خدایا، به حق این دختری که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش،

که امام برحق و نماینده رسولت بوده است و او را از طریق ظلم کشته اند قسم می دهم

مرا از این ورطه هلاکت نجات بده ...

آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار داده و گفتم، اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم 2 قالیچه قیمتی به آستانهات هدیه می کنم .

خدا شاهد است پس از نذر کردن و متوسل شدن، طولی نکشید برخلاف انتظار اطبا و متصدیان زایمان، ناگهان فرزند به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت نجات یافتم .

اینکه نیز به عهد و نذر وفا کرده و قالیچه ها را تقدیم می کنم

نَفْسُ الْمَهْمُومِ لُظْلِمْنَا تَسِيحٌ وَهُمْ لَنَا عِبَادَةٌ^۱

نفس مهموم و اندوهگین برای ظلم و ستمی که بما روی آورده تسبیح و اندوه او برای ماعبادت محسوب می شود .

103- توصیه های بزرگان در مورد مجلس روضه و اشک بر امام حسین علیه السلام لیه السلام

آیت الله قاضی رحمه الله علیه: در عزاداری و زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام مسامحه ننمایید ، روضه

هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر هفتگی هم نشد دهه اول محرم ترک نشود.

آیت اله بهجت رحمه الله علیه: گریه بر سید الشهداء علیه السلام از نماز شب بالاتر است.

آیت الله علامه طباطبایی رحمه الله علیه: برای رسیدن به عرفان کامل دو راه و دو مکان بیشتر وجود ندارد ؛ یا در

حرم ابا عبدالله یا در مجلس ابا عبدالله ...

شیخ جعفر شوشتری رحمه الله علیه: کسانی که نام این بزرگوار را می شنوند و تغییر حالی در خود نمی بینند،

جداً نگران ایمان خود باشند! نام آقا امام حسین علیه السلام محک ایمان است.

آیت الله آشیخ عبدالکریم حائری رحمه الله علیه: روضه خوانی و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام عمل مستحبی

است که هزار واجب در آن است.

«

-104

یکی از بزرگان می فرمود: مرحوم آیه الله حاج حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان روضه خوان

امام حسین علیه السلام لیه السلام را در خواب دیدم که در غرفه ای از غرفه های بهشت دور یکدیگر جمع بودند. از آیه الله خادمی

احوالپرسی کردم و گفتم: با هم بودن شما یک آیه الله و آقای حاج شیخ عباس قمی یک محدث و حاج شیخ عبدالجواد روضه

خوان، چه مناسبتی دارد که با یکدیگر یک جا قرار گرفته اید؟

جواب دادند: ما همگی مداومت به زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا مثل هم بودیم^۲

^۱ بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۴»

^۲ کرامات الحسینیه، علی میر خلف زاده، ج ۲

105- آقای ... می نویسد دوبار با مشکلات دشواری مواجه شدم که با خواندن زیارت عاشورا همه مشکلاتم حل شد.

اولین توسل:

با سه مشکل مهم رو به رو شدم ، و به شدت از آنها متأثر شدم.

1. برای خرید منزل دویست هزار تومان مقروض بودم و در طی نه سال قادر به ادای قرض نبودم.

2. با مشکل سخت دیگری مواجه شدم که قادر به گفتن آن نیستم.

3. از لحاظ رزق و روزی در مضیقه بودم.

این مشکلات به من بسیار فشار می آوردند و برای حل آنها از همه چیز نا امید شدم ، به حضرت فاطمه معصومه علیها السلام متوسل شدن و به ذهنم خطور کرد که زیارت عاشورا به مدت چهل روز بخوانم ، و ثوابش را به حضرت نرجس خاتون اهدا کنم ، و با شفاعت این خاتون نزد فرزندش امام زمان همه این مشکلات حل شود.

توسل را به این ترتیب آغاز کردم:

هر روز بعد از نماز صبح زیارت امین الله را به قصد زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خواندم و سپس زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام می خواندم و سجده زیارت را به جای می آوردم ، و دو رکعت نماز زیارت را می خواندم پس از آن دعای معروف به دعای علقمه را می خواندم ، در روز بیست و هشتم و به طریقه ای شگفت مشکل دوم من حل شد.

در روز سی و هشتم یکی از دوستانم که به قرض منزلم آگاه بود آمد و حالم را پرسید، سپس مبلغ دویست هزار تومان به من داد و گفت: این مبلغ برای قرض منزل توست.

بعد از چهل روز وضع اقتصادی من نیز بهتر شد، و پس از آن با مشکل اقتصادی مواجه نشدم.

دومین توسل:

پس از گذشت یک سال از اولین توسل ، با مشکل دیگری مواجه شدم: یکی از تجار تهران نزد من آمد و گفت: ما کالاهای بسیاری برای شما می

فرستیم تا بفروشی و مبالغ آن را ارسال کنی. با بعضی از دوستان و تجار در این باره مشورت کردم گفتند: مبلغ هفتصد هزار تومان به عنوان پیش

پرداخت برای او بفرست تا رضایت او را جلب کنی ، من نیز مبلغ یکصد هزار تومان از قرض الحسنه تهیه کردم و یکی از دوستان پانصد هزار تومان به

من داد، به هر حال برای او مبالغ را جور کردم و فرستادم و به مدت سه روز منتظر ماندم تا اجناس برسد، اما متأسفانه برایمان آشکار شد که تاجر از

حقه بازان بوده ، و پس از گرفتن پولها از بانک متواری شده و بدهی بسیاری دارد که بالغ بر هفتاد میلیون تومان می شود... مدت سه ماه دنبال او

جستجو کردیم ولی اثری از او نیافتیم تا ما را به او برساند.

با استفاده از اولین تجربه ام که آن را از خواندن زیارت عاشورا به دست آورده بودم، این بار نیز با همان نیت و با همان سبک متوسل شدم، پس از بیست روز این تاجر با من تلفنی تماس گرفت و مبلغ را پس داد، بعد از چند روز او را بازداشت کردند و به تهمت حقه بازی و مال مردم خوری به زندان انداختند، و هیچ طلبی به دیگران مسترد نشد.

مايلم متذكر شوم كه در هر دو بار با قلبی اندوهگین و با قطع امید از همه به وسیله این زیارت به سرور شهیدان متوسل شدم¹

106- توسل به زیارت عاشورا و آسان شدن مسأله ازدواج

یکی از خطبا و وعاظ می نویسد:

قبل از چند سال يك دوست جوان و مؤمن نزد من آمد و حاجت حل نشده ای را مطرح كرد، او گفت: چندی قبل قصد ازدواج كردم، لیكن هر بار با مشكلات و سختیهای مواجه شدم. به او گفتم: چون شما نزد كسانی رفته ای كه در شأن و مقام نیستند. گفت: چنین نیست، و اگر باور نمی كنید شما برایم پا پیش گذار و از يك خانواده در شأن و مقام من برایم خواستگاری كن. نزد دوستم رفتم كه مطمئن بودم به من پاسخ مثبت می دهد، از او دخترش را برای این جوان مؤمن خواستم، در ابتدا موافقت كرد، و بعد از مدتی گفت: می خواهم استخاره كنم، و متأسفانه پاسخ منفی داد. این ماجرا مرا بسیار اندوهگین كرد، و دوستم به من گفت: دیدی حق با من بود؟ به او گفتم: خودت را ناراحت نكن، برای برطرف شدن مشكلات بعد از ادای نماز صبح و تعقیبات آن زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام بخوان. شروع به خواندن زیارت كرد، در روز بیست و هفتم خوشحال نزد من آمد و گفت: نزد یکی از خانواده ها رفتم، و موافقت كردند. آنها و من در نهایت رضایت به سر می بریم و امروز عصر مراسم خواستگاری برگزار می شود، می خواهم شما یکی از شاهدان آن باشید. به او گفتم: پس سیزده روز باقی مانده را فراموش نكن، شما زندگی مشترك خود را به برکت زیارت عاشورا آغاز كردی، و در هر زمانی كه با مشكلی در زندگی مواجه شدی برای برطرف شدن آن به زیارت عاشورا متوسل شو، انشاءالله حاجت تو بر آورده شود².

107- برطرف شدن اندوه و شیرین شدن دوباره زندگی توسط زیارت عاشورا

یکی از بانوان محترم از رانده شدگان عراقی می نویسد: من با مشكل بزرگی مواجه شدم كه زندگی مرا تهدید می كرد و برای آن مشكل راه حلی نیافتم و حقیقتاً امیدم از هر چیزی قطع شده بود و به همه دعاها یی كه در كتابهای ((مفاتیح الجنان)) و ((التحفة الرضویة)) و ((المخازن)) و... یافت می شد متوسل شدم. این دعاها را در نیمه شب و زیر آسمان می خواندم و بالاخره به كمك زیارت عاشورا و به شكل شگفت انگیزی به حاجت خود رسیدم، مشروح این داستان بدین قرار است:

من همسر محترمی داشتم، او دارای شخصیت متمایز، منحصر به فرد و دارای کمالات معنوی، خلق و خویی بلند مرتبه بود. وی در احترام به زن و

داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهداء علیه السلام- نویسنده: حیدر قنبری¹

فرزندان و نزدیکانش مرد نمونه ای بود، روزی با برادران و نزدیکانم مشاجره کرد به طوری که به من گفت: حتماً باید روابط خود را با نزدیکان قطع کنی، همسر من در گفتارش جدی و مصمم بود به طوری که امکان مخالفت با گفته هایش نبود.

من متحیر و سرگردان ماندم، چگونه رابطه ام را با نزدیکان و خویشاوندانم قطع کنم؟! در حالی که همسر من گفت: تا انتقامم را از آنها نگیرم ساکت نمی مانم.

مرا به قم منتقل نمود، و از قم به ... و همیشه می گفت: انتقام می گیرم، من نمی دانستم هدفش چیست، و چه می خواهد بکند، بعد از آن بدون آنکه به کسی خبر دهد ما را ترک کرد و به خارج مسافرت کرد، بعداً مطلع شدیم می خواهد درخواست پناهندگی از آلمان و یا فرانسه کند، سپس پیغام داد که دیگر باز نخواهد گشت و سوگند یاد کرد زندگی مشترک ما منتهی شده، هر کس از دوستان و نزدیکانش آنجا درباره بازگشتش با او سخن گفت پاسخش منفی بود. می گفت: همسر من هر کاری می خواهد بکند!!

اما من همه دعاها و توسلهایی که دوستان و نزدیکانم به من می گفتند می خواندم، مانده بودم با فرزندانم چه کنم؟

وقتی خبر فوت آیت الله حاج سید مرتضی موحد ابطحی پدر مؤلف در تاریخ جمعه هشتم جمادی آخر سال 1413 منتشر شد در مراسم تشییع او شرکت کردم و در نزدیکی قبر آن مرحوم، آیت الله سید محمد باقر موحد ابطحی فرزند ارشد ایشان گفت: در دهان متوفی قدری خاص از تربت امام حسین علیه السلام را که از فاصله یک متری آرامگاه شریف سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام در سال ... برداشته شده قرار دادیم، و در روز دهم محرم الحرام این تربت چون خون سرخ رنگ به نظر می رسد. بنا بر این هر کس حاجتی مهم دارد نذر کند زیارت عاشورا را ختم کند، انشاءالله حاجتش بر آورده می شود.

بدون آنکه بدانم اشکهایم جاری بود، و در طی این مدت همیشه در خواب می دیدم مشغول خواندن زیارت عاشورا هستم، و هنگام سجده از خواب بر می خواستم.

از شدت ناراحتی و تأثر بعضی از روزها زیارت عاشورا را دوبار می خواندم، در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی مجلس عزای امام حسین علیه السلام بر پا شده و من در آن شرکت جسته ام، از میهمانان با حلوا پذیرایی می کردند، یکی از آنها را برداشتم و آن را گشودم، نامه ای یافتم که در آن شعری بود و اکنون آن را به خاطر نمی آوردم دستمالی سرخ رنگ و قدحی به شکل تقویم در آن بود که بر آن نوشته شده بود: جمادی اول، جمادی دوم.

از خواب برخاستم و خوابم را تلفنی برای یکی از مفسران خواب گفتم، خواب را چنین برایم تفسیر کرد: شما برای حاجت مهمی مشغول به توسل شده اید، و آنچه را که می خواهید در ماه جمادی اول یا جمادی دوم به دست می آید.

سپس خواندن زیارت عاشورا را ادامه دادم در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی از حمام خارج شده ام لیکن قسمتی کوچک از کمرم تمیز

نشده مانده بود، من مجدداً به حمام بازگشتم و آن را خوب شستم تا تمیز شد.

خوابم را برای مفسر خواب گفتم. او گفت: همه اعمال تو پذیرفته شد، و معنی غسل دوم که آن را ذکر کردی این است: از مشکلی که گرفتار شده ای خلاصی می یابی، دعاها و توسل‌های انجام شده توسط شما به صورت آشکاری اثر نموده.

با خود گفتم: توسل خود را با زیارت عاشورا به پایان رساندم، و به حاجتم می رسم، در روز بیستم، بعد از خواندن دوباره زیارت عاشورا و دعای علقمه، نماز خواندم و آرامگاه مرحوم آیت الله سید مرتضی موحد ابطحی را زیارت کردم مبلغی نیز به خادم او دادم و از او خواستم روضه ای بخواند و ثواب آن را نثار روح مرحوم کند، پس از آن به منزل بازگشتم، در آن شب در خواب دیدم گویی در خیابان اسیر گشته ام، و من به شکل زیبا و به شخصیتی عجیب بودم و حجایی کامل داشتم و به دستم تسیحی بلند و سبزرنگ بود، در برابرم سید محترمی بود، رو به من کرد و با لبخندی به من فرمود: خداوند تو را به آنچه می خواهی می رساند.

سپس همراه او سوار ماشین شدم.

این خواب را برای کسی تعریف نکردم در روز جمعه شب ساعت هشت و نیم زنگ تلفن به صدا در آمد، وقتی گوشی را برداشتم صدایی را شنیدم که آشنا بود، ولی نمی توانستم آن را تشخیص دهم. او گفت: من فلائم (شوهرت هستم) من گفتم: چه می گویی؟! تو کجایی؟ گفت: من اکنون در شهر اصفهان هستم. گفتم: چرا به خانه نمی آیی؟ گفت: می آیم اما ابتدا خواستم خبر دهم تا غافلگیر نشوید. گفتم: خوش آمدی در این لحظه که این سطرها را می نویسم به یاد لحظه ای می افتم که زنگ تلفن به صدا در آمد و بدنم را لرزش فرا گرفت و حالتی غیر طبیعی به من دست داد، آن شدت خوشحالی را قادر به توصیف نیستم.

وقتی همسرم به منزل آمد، ابتدا به منزل فرزندان آن مرحوم که در نزدیکی منزل ماست رفتیم و داستان را برای وی بازگو کردم سپس خواستم به زیارت قبر سید بروم از او تشکر کنم لیکن تا کنون موفق نشده ام، و خدا را شکر که با یکدیگر زندگی می کنیم و چیزی صفا و صمیمیت زندگی ما را تیره و تار ننموده.

شایان ذکر است، من به همسرم گفتم: آنچه از تو می دانم این است که مردی قاطع و در حرف و عمل جدی می باشی بارها گفتمی به اصفهان باز نمی گردم چه چیز تو را واداشت نظرت را تغییر دهی و نزد ما باز گردی؟

او گفت: در ابتدا بسیار تحت تأثیر قرار گرفته بودم به طوری که یک بار هم فکر بازگشت به اصفهان به ذهنم خطور نکرد، ولی از تاریخ ... (نزدیک همان روزهایی که شروع به خواندن زیارت عاشورا کردم) تحت فشار قرار گرفتم و اعصابم به هم ریخته شده بود، هر چه برای خروج از این بن بستی که در آن به سر می بردم فکر می کردم به راه حلی نمی رسیدم، به نظرم رسید به فرانسه مسافرت کنم ولی بیشتر احساس ناراحتی می کردم، سپس به فکر مسافرت به ترکیه افتادم ولی از این فکر نیز احساس راحتی به من دست نمی داد، لیکن وقتی فکر بازگشت به اصفهان را می کردم احساس راحتی

و آسودگی خیال به من دست می داد، برای همین بازگشتم.

و نکته بسیار مهم: بازگشت همسر مصادف با روزهای جمادی اول و جمادی دوم بود، همان روزهایی که در عالم خواب ذکر شده بودند، به همین دلیل به طور مستمر زیارت عاشورا را می خوانم.

من همه مردان و زنان مؤمن را سفارش می کنم که اگر در زندگی با مشکلی رو به رو شدند از رحمت خداوند و عنایت اهل بیت نا امید نشوند و با

دعا و توسل به این گوهر نایاب و گرانمایه و این اکسیر بسیار بزرگ قادر خواهند بود لطف و عنایت باری تعالی را کسب کنند.^۱

108- یکی از شهدای کربلا: نصر ابن ابی نضر حبشی مدنی: وی غلام امام علی (علیه السلام) است. ابی نضر از نوادگان

پادشاهان عجم بوده که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هدیه شد و پس از رسول خدا در خدمت علی (علیه السلام) مشغول به کشاورزی بود. ابی نضر مردی بلند قامت و خوش سیما بود. گویند ابی نضر از فرزندان نجاشی پادشاه حبشه بوده و از دوران کودکی به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درآمد. بعد از رحلت نجاشی آمدند تا تنها بازمانده او را جهت پادشاهی برگردانند اما او گفت: یک ساعت در خدمت رسول خدا بودن برای من از یک عمر پادشاهی حبشه برتر است. فرزندش نصر نیز همچون پدر از یاران امام علی (علیه السلام) بود. او از مدینه تا کربلا امام حسین (علیه السلام) را همراهی کرد. امام (علیه السلام) به او اجازه بازگشت داد ولی او گفت: هرگز هرگز... اگر رفتنی بودیم به اینجا نمی آمدیم (یعنی اگر عافیت طلب بودیم آنگاه که برای پادشاهی ما را فراخواندن به حبشه برمی گشتیم).^۲

109- عمرو ابن جُناده: مادر او بحرّیه بنت مسعود خزرجی است. وی در کربلا یازده سال بیشتر نداشته و پس از شهادت پدرش اذن

میدان گرفت. امام فرمود: حالا که پدرت شهید شده شاید مادرت راضی نباشد. عمرو در جواب امام گفت: مادرم مرا فرستاده... عمرو وارد میدان شد و اینچنین رجز خواند:

امیری حسین و نعم الامیر سرور فواد البشیر النذیر

علی و فاطمه والداه و هل له تعلمون من نظیر

پس از شهادت عمرو دشمن سر جدا شده او را بسوی امام (علیه السلام) پرتاب کرد. مادرش سر او را برداشت، خون از آن برگرفت و

داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهداء علیه السلام-نویسنده: حیدر قنبری^۱

^۲ یاران شیدای حسین ابن علی، تالیف استاد مرتضی آقا تهرانى

سپس بسوی دشمن پرت کرد. سر به یکی از دشمنان اصابت کرد و او را کشت سپس برگشت و ستون خیمه را کند و بسوی دشمن حمله ور شد در حالی که اینچنین رجز می خواند:

انی عجوز فی النساء ضعیفه خاویه بالیه نحیفه

اضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه

من در بین زنان، ضعیف، خرد شده، پوسیده و لاغرم. اما شما را در راه حمایت از فرزندان عزیز فاطمه ضربتی سخت می زنم.

پس تیرک خیمه را بسوی دو نفر پرتاب کرد و آنان را زخمی نمود. پس امام (علیه السلام) او را به خیمه برگرداند.^۱

110- یکی دیگر از شهدای کربلا: ابوالشعثا کندی: او تیرانداز ماهری بود. در کنار امام (علیه السلام) به زانو نشست و 100

تیر را شلیک کرد. 95 تیر به هدف نشست و حضرت چنین دعا کردند: «اللهم سدّ رميته و اجعل ثوابه الجنة» یعنی خدایا پرتاب او را محکم کن و پاداش آن را بهشت قرار بده. او با ابن سعد به کربلا آمد ولی وقتی ابن سعد شرایط امام (علیه السلام) را نپذیرفت به امام ملحق شد. او بعد از تیراندازی 9 نفر دیگر را کشت و به شهادت رسید.^۲

111- یکی از شهدا کربلا: سعید ابن عبدالله حنفی: سعید اهل کوفه، شجاع و عابد بود. او نامه های کوفیان را از کوفه به مکه

برد و امام با جواب او را بسوی کوفه فرستاد. پس مسلم ابن عقیل توسط او نامه ای برای امام فرستاد. او نامه را در کربلا به دست امام رساند. روز عاشورا سعید به امام عرض کرد: اگر هفتاد بار کشته شوم و خاکسترم را به باد دهند باز هم دست از شما برنمی دارم و حال این که کشته شدن یکبار بیش نیست ولی کرامت آن بی نهایت است. سعید و زهیر روبروی امام (علیه السلام) ایستادند تا نماز امام (علیه السلام) تمام شود آنان به قدری تیرها را بجان خریدند که با سلام نماز امام (علیه السلام) هر دو به شهادت رسیدند. سعید گفت: «اوفیت یابن رسول الله؟» وفا کردم؟ امام (علیه السلام) فرمود: «نعم انت امامی فی الجنة» بله تو در بهشت با من هستی. امام زمان (عج) بعد از اینکه در ناحیه مقدسه به سعید سلام داده آرزو نموده که خداوند او را با شهدای کربلا محشور گرداند و از مقامات آنان برخوردار گرداند.

112- یکی از شهدا کربلا: بُریر ابن خُضیر همدانی کوفی: از بزرگان و قاریان و پرهیزگاران مسجد کوفه است. وی چهل سال

نماز صبح خود را با وضو نماز عشاءش به جا می آورد و هر شب یک ختم قرآن می نمود. در زمان او کسی عابدتر از او نبود. وقتی خبر

¹ یاران شیدای حسین ابن علی، تالیف استاد مرتضی، آقا تهرانی.

² یاران شیدای حسین ابن علی، تالیف استاد مرتضی، آقا تهرانی.

حرکت امام (علیه السلام) از مدینه به مکه را شنید خود را در مکه به امام رساند. شب عاشورا بریر با عبدالرحمن شوخی می کرد و می گفت: قوم و تبار من می دانند که من حتی در جوانی بذله گو نبوده ام اما من واقفم بر آنچه که بزودی ملاقاتش خواهم نمود. به خدا سوگند تنها فاصله ما و بهشت حمله این قوم با شمشیرهایشان است چقدر مایلیم که آن حمله هم اکنون باشد. بریر صبح عاشورا با کوفیان سخن گفت و مزد رسالت و کار زشت کوفیان را در بستن آب به رخشان کشید. اما کوفیان گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گویی! و بریر را تیرباران کردند.

یزید ابن معقل بریر را گمراه خواند بریر او را به مباحله دعوت نمود آنها یکدیگر را لعن کردند پس به هم حمله نمودند و بریر مغز او را متلاشی کرد. پس کعب از پشت او را با نیزه زد و به شهادت رساند. نوار همسر کعب با کعب برخورد تندی کرد و او را به قتل سید القراء سرزنش نمود.^۱

113- یکی از شهدا کربلا: عابس ابن ابی شیب شاکری: امیر المومنین (علیه السلام) در جنگ صفین قبیله بنی شاکر را چنین ستود: اگر تعداد شما به هزار می رسید خداوند آنگونه که سزاوار بود پرستش می شد. او مردی اهل کمال، زهد و ورع بود. بسیار زنده دل و شب زنده دار بود. هنگامی که مسلم نامه امام (علیه السلام) را خواند عابس گفت: من نمی دانم در دل دیگران چه می گذرد و وعده فریبده نمی دهم اما اگر دعوتم کنید اجابت می کنم و با دشمنان شما می جنگم. روز عاشورا در برابر امام (علیه السلام) ایستاد و گفت: نزد من کسی عزیزتر از تو نیست. اگر قدرت داشته باشم که ظلم را با چیزی عزیزتر از جان و خونم دور کنم چنین خواهم کرد. سلام بر تو ای ابا عبدالله من شهادت می دهم بر هدایت شما و پدرتان استوارم. پس به میدان آمد و می گفت: الا رجل الا رجل: آیا مرد رزم نیست. کسی جرات میدان او را نداشت پس به دستور ابن سعد او را سنگباران کردند. پس عابس زره از تن بیرون آورد و حمله نمود پس 200 نفر را بکشت. دیگر طاقتی برای او نمانده بود. محاصره اش نمودند و سر از تنش جدا نمودند. همه می گفتند من او را کشتم پس ابن سعد برای خواباندن نزاع گفت: او را یک نفر نکشته است. پس سر او را بسوی خیمه امام (علیه السلام) پرتاب کردند.^۲

114- شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

قمر بنی هاشم (ع) در روز عاشوراء، مکرر به خدمت امام حسین (ع) شرفیاب می شد و اجازه میدان رفتن می خواست ولی بمناسبت شهامت و شجاعت

^۱ یاران شیدای حسین ابن علی، تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی.

^۲ یاران شیدای حسین ابن علی، تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی.

و پرچمداری وی، امام به او اجازه نمی داد و هر بار از تصمیمش، منصرف می ساخت و می فرمود: انت صاحب لوائی! تو پرچمدار من هستی!

اما وقتی همه یاران امام بشهادت رسیدند، ابوالفضل (ع) برای چندمین بار از امام اجازه خواست. امام هم موافقت کرد و فرمود: حال که تصمیم به جنگ گرفته ای، مقداری آب تهیه - منتهی الامال نما!

عباس (ع) حرکت نمود و پس از درهم ریختن صفوف دشمن، وارد فرات شد. وقتی مشک را پُر کرد و خواست خود نیز یاشامد، مشتش را پُر از آب کرد و به نزدیک لبان خشک شده اش رساند. اما بلافاصله آب را به فرات ریخت و این چنین خود را مورد خطاب قرار داد:

يَانْفَسْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي وَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي

هذا الحسين وارد المنون و تشرين بارد العين

تالله ما هذا فعال دینی یعنی: «ای نفس! بعد از حسین (ع) ذلت بر تو باد! و پس از وی زنده نباشی اگر چه حیات را خواهانی!

اینک حسین (ع) وارد میدان جنگ شده و آنوقت تو آب گوارامی نوشی؟ بخدا سوگند! دین من همچو اجازه ای بمن نمی دهد.»

وقتی بامشک پُر بسوی خیمه ها بر می گشت و خود را در مقابل سیل خروشان دشمن دید فرمود:

لَا رَهْبَ الْمَوْتِ إِذَا الْمَوْتُ ذَقَا حَتَّىٰ أَوَارِي فِي الْمَصَالِبِ لَقِي

نَفْسِي لَسِبْتُ الْمُصْطَفَىٰ الطَّهْرُوقِي أَنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُو بِالسَّقَا

و لا اخاف الشرّ يوم الملتقى یعنی: «آنگاه که صدای مرگ بگوשמ رسد، از مرگ نمی هراسم! تا آنجا که بدنم در میدان جنگ زیر شمشیرها پنهان شود.

جان من فدای فرزند پاک مصطفی ' باد! منم عباس که این مشک را بسوی

خیمه ها می برم.

و در این روز جنگ، ترسی از مرگ ندارم.»

عبّاس در حال برگشت به خیمه ها بود که ناگهان بطور ناگوارانه مورد حمله زید بن رقاد که در پشت نخلی کمین کرده بود، واقع شد و در این حمله، دست راست حضرت جدا شد. اما فرزند حیدر کرّار چون از دست راست مأیوس شد، چنین رجز خواند:

والله ان قطعتم یمینی انی اُحامي ابدًا عن دینی

وعن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین

یعنی: «بخدا قسم! اگر دست راستم را قطع نمودید، ولی من دست از حمایت دینم بر نمی دارم.

و از امام که در ایمانش صادق است، و فرزند پیامبر امین است، حمایت می کنم.»

در این هنگام شخص دیگری بنام حکیم بن طفیل، از کمینگاه بیرون آمد و با حمله ای، دست چپ حضرت را قطع نمود.

از طرف دشمن تیرها مانند باران بسوی آن حضرت سرازیر شد. تیری به مشک و تیری هم به سینه عباس، اصابت کرد.

یکی دیگر از افراد دشمن، عمود آهنین بفرقش کویید که از اسب بر زمین افتاد.

طبق نقلی در این موقع، ابوالفضل (ع) صدا زد: یا اخواه! ادرک اخاک! برادر! برادرت را دریاب!

امام خود را بر بالین او رساند و چون بدن بدون دست و خونین عباس را مشاهده کرد، دستهایش را بر کمر گرفت و فرمود:

الان انکسر ظهري وانقطع رجائي وقلّت حيلتي!

الان کمر شکست! و امیدم ناامید شد! و راه نجات بسته گردید! «1»

115- قوزش از بین رفت!

در قندهار پسری بنام عبدالرئوف بود که در پشت و سینه او قوز وجود داشت. مادرش زنی متدین بود. شب عاشورائی این پسر را که پدر و مادرش آرزوی مرگش را داشتند، به حسینیه آوردند و پس از پایان مراسم عزاداری، گردنش را به منبر بستند و گفتند: ای حسین! از خدا بخواه که این بچه را تا فردا یا شفا دهد یا مرگ! بعد در همانجا خوابیدند.

ناگهان از فریاد بچه بیدار شدند و دیدند که بدن بچه می لرزد و بلند می شود و می افتد و نعره می زند. مادرش او را بخانه برد که اگر مرد در خانه بمیرد. اما پسر نمی میرد ولی لرزشش تا سه چهار روز ادامه می یابد که در این مدت گوشتهای زیادی بدنش بتدریج آب شده و بعد از این مدت سینه و پشت او صاف گردید.¹

116-

فتح باب سالکین با توسل به امام حسین علیه السلام

مرحوم قاضی رضوان الله علیه می فرمود: من در وجب به وجب صحن حضرت سید الشهداء علیه السلام شبها را تا به صبح بیتوته کرده ام .

و هم از ایشان منقولست که: توسل به سید الشهداء علیه السلام جهت فتح باب سالکین إلى الله و کشف حجب تأثیری عجیب دارد و بدون توسل به سید الشهداء علیه السلام فتح باب نمی شود.²

117-

سیدالشهدا (ع) هنگام شهادت 57 سال سن داشتند. پس از شهادت آن حضرت در روز عاشورا 33 زخم نیزه و 34 ضربه شمشیر،

¹ داستانهای شگفت شهید دستغیب

² اسرار ملکوت، ج2، ص205

غیر از زخم های تیر بر بدن آن حضرت مشاهده شده و 10 نفر بر پیکر مطهر امام حسین (ع) اسب تاختند.

امام حسین (ع) بر بالین هفت نفر از شهدا یعنی 'مسلم بن عوسجه'، 'حر'، 'واضح رومی'، 'جون'، 'عباس'، 'علی اکبر (ع)' و 'قاسم' پیاده رفتند.

در روز عاشورا 'علی اکبر (ع)'، 'عباس (ع)' و 'عبدالرحمن بن عمیر' را قطعه قطعه کردند و سر سه شهید را به جانب امام حسین (ع) انداختند که این سه نفر عبارتند بودند از: 'عبدالله بن عمیر کلبی'، 'عمرو بن جناده' و 'عابس بن ابی شیب شاکری'.

مادر 9 نفر از شهدای کربلا در روز عاشورا حضور داشتند و شاهد شهادت پسران خود بودند.

اسامی این مادران عبارت است از: 'رباب' مادر 'علی اصغر (ع)'، حضرت زینب (س) مادر 'محمد' و 'عون'، 'رمله' مادر 'قاسم بن حسن'، 'بنت شلیل جلیه' مادر 'عبدالله بن حسن'، 'رقیه' دختر امیرالمومنین (ع) و مادر 'عبدالله بن مسلم' و مادران 'محمد بن ابی سعید بن عقیل'، 'عمرو بن جناده'، 'عبدالله بن وهب کلبی' بنا به روایتی که ثابت نیست 'لیلا' مادر 'علی اکبر (ع)'.

پنج کودک به نام های 'علی اصغر علیه السلام' (عبدالله) شیرخوار امام حسین (ع)، 'عبدالله بن حسن'، 'محمد بن ابی سعید بن عقیل'، 'قاسم بن حسن' و 'عمرو بن جناده انصاری' در کربلا شهید شدند.

پنج نفر از شهدای کربلا به نام های 'انس بن حرث کاهلی'، 'حبیب بن مظاهر'، 'مسلم بن عوسجه'، 'هانی بن عروه' و 'عبدالله بن بقطر عمیری' از اصحاب رسول خدا (ص) بودند.

همچنین در رکاب سیدالشهدا (ع) 15 غلام شهید شدند که این افراد عبارت بودند از 'نصر' و 'سعد' از غلامان امام علی (ع)، 'منجج' غلام امام مجتبی (ع)، 'اسلم' و 'قارب' غلامان امام حسین (ع)، 'حرث' غلام حمزه، 'جون' غلام ابوذر غفاری، 'رافع' غلام مسلم ازدی، 'سعد' غلام عمر صیداوی، 'سالم' غلام بنی المدینه، 'سالم' غلام عبدی، 'شودب' غلام شاکر، 'شیب' غلام حرث جابری، 'واضح'

غلام حرث سلمانی.

بر این تعداد، 'سلمان' غلام امام حسین(ع)، که در 'بصره' به شهادت رسید نیز باید اضافه شود.

'سواربن منعم' و 'موقع بن ثمامه صیداوی' دو نفر از یاران امام حسین(ع) بودند که در روز عاشورا اسیر و شهید شدند.

چهار نفر از یاران امام حسین(ع) نیز در کربلا پس از شهادت آن حضرت به شهادت رسیدند که اینان 'سعد بن حرث' و 'برادرش ابوالحتوف'، 'سوید بن ابی مطاع' (که مجروح بود) و 'محمد بن ابی سعیدبن عقیل' بودند.

هفت نفر شامل علی اکبر(ع)، 'عبدالله بن حسین'، 'عمرو بن جناده'، 'عبدالله بن یزید'، 'عبیدالله بن یزید'، 'مجمع بن عائذ' و 'عبدالرحمن بن مسعود' در حضور پدر خود شهید شدند.

برخی زنانی که در کربلا حضور داشتند از دختران حضرت علی(ع) به نام های 'زینب'، 'ام کلثوم'، 'فاطمه'، 'صفیه'، 'رقه' و 'ام هانی' بودند و 'فاطمه' و 'سکینه' نیز دختران سیدالشهدا(ع) از حاضران در کربلا بودند و بقیه زن ها به نام های 'رباب'، 'عاتکه'، 'مادر محسن بن حسن'، 'دختر مسلم بن عقیل'، 'فضه نویه'، 'کنیز خاص امام حسین(ع) و مادر 'وهب بن عبدالله' در روز عاشورا در کربلا بودند.

پنج نفر از زنان خیام حسینی که به طرف دشمن بیرون آمده و حمله یا اعتراض کردند عبارتند بودند از: 'کنیز مسلم بن عوسجه'، 'ام وهب' زن 'عبدالله کلبی'، مادر عبدالله کلبی، زینب کبری(س) و مادر عمرو بن جناده بودند.

و تنها زنی که در کربلا شهید شد ام وهب همسر عبدالله بن عمیر کلبی بود¹.

118- فضیلت کربلا

¹ برگرفته از: کتاب فرهنگ عاشورا نوشته حجت الاسلام جواد محدثی

کربلا سرزمین بافضیلتی است که درباره ارزشها و خویهای آن از اهل بیت علیهم السلام مطالب زیادی نقل شده که به تعدادی اشاره می شود.

حدیث اول :حریم پاک

ن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال :

..و هی اطهر بقاع الأرض و اعظمها حرمة و انها لمن بطحاء الجنة .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیث بلندی می فرماید: کربلا پاکترین بقعه روی زمین و از نظر

احترام بزرگترین بقعه ها است و الحق که کربلا از بساطهای بهشت است.^۱

حدیث دوم:سرزمین نجات

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم :

یقبر ابني بأرض يقال لها كربلا هي البقعة التي كانت فيها قبة الاسلام نجا الله التي عليها المؤمنین الذين امنوا مع نوح فی الطوفان .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسر من حسین در سرزمینی به خاک سپرده می شود که به آن کربلا

گویند، زمین ممتازی که همواره گنبد اسلام بوده است، چنانکه خدا، یاران مؤمن حضرت نوح را در همانجا از

طوفان نجات داد.^۲

119- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهند خداوند متعال

به آنان رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام لیه السلام مشرف شوند، چنین است که گروهی به کربلا

فرود آیند و گروهی از آنجا عروج کنند.^۳

حدیث نهم: کربلا، مطاف فرشتگان

قال ابو عبد الله علیه السلام :

¹ بحار الانوار، ج 98، ص 115 و نیز کامل الزیارات، ص 264

² کامل الزیارات، ص 269، باب 88، ح 8

³ مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات، ص 111

ليس من ملك في السموات والأرض الا يسألون الله تبارك و تعالى أن يؤذن لهم في زيارة الحسين (عليه السلام)،
ففوج ينزل و فوج يعرج .

امام صادق عليه السلام فرمود:

هیچ فرشته ای در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام لیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگر عروج کنند و از آنجا اوج گیرند.^۱

120- تولدی تازه

عن حمران قال: زرت قبر الحسين عليه السلام فلما قدمت جاءني ابو جعفر محمد بن علي عليه السلام... فقال عليه السلام:

ابشر يا حمران فمن زار قبور شهداء آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم يريده الله بذلك وصلته نبيه حرج من ذنوبه
كيوم ولدته امه .

حمران می گوید: هنگامی که از سفر زیارت امام حسین علیه السلام لیه السلام برگشتم، امام باقر علیه السلام به دیدارم آمد و فرمود: ای حمران! به تو مژده می دهم که هر کس قبور شهیدان آل محمد (ص) را زیارت کند و مرادش از این کار رضایت خدا و تقرب به پیامبر (ص) باشد، از گناهانش بیرون می آید چون روزی که مادرش او را زاد.^۲

121- نشان شیعه بودن

قال الصادق عليه السلام:

من لم يأت قبر الحسين عليه السلام و هو يزعم انه لنا شيعة حتى يموت فليس هو لنا شيعة، و ان كان من اهل الجنة فهو من ضيفان اهل الجنة .

¹ مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات ص 114

² امالی شیخ طوسی، ج 2، ص 28، چاپ نجف بحار، ج 98، ص 20.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به زیارت قبر امام حسین نرود و خیال کند که شیعه ما است و با این حال و خیال بمیرد، او شیعه ما نیست، و اگر هم از اهل بهشت باشد، از میهمانان اهل بهشت خواهد بود.^۱

122- رواق منظر یار

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

الا وان الاجابة تحت قبته، و الشفاء في تربته، و الأئمة (عليهم السلام) من ولده

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بدانید که اجابت دعا، زیر گنبد حرم او و شفاء در تربت او، و امامان علیهم السلام از فرزندان اوست.^۲

123- بزرگترین دارو

قال ابو عبد الله عليه السلام:

في طين قبر الحسين (عليه السلام)، الشفاء من كل داء، و هو الدواء الاكبر.

امام صادق علیه السلام فرمود: شفای هر دردی در تربت قبر حسین علیه السلام لیه السلام است و همان است که بزرگترین داروست.^۳

124- حضرت عباس (ع)؛ وفاداری و ایثار

یکی از شخصتهای بی نظیر از جهت وفاداری و شجاع و فضیلتهای دیگر قمر بنی هاشم حضرت عباس بن علی ع است.

شخصیت معنوی:

به تعبیر دین اسلام، شخصیت انسان ها به تزکیه و تعلیم و سازندگی دو نیروی جاذبه و دافعه است.

اگر این دو نیرو متوقف شود، انسان در سراسیمی سقوط قرار می گیرد چرا که تعالی و تکامل انسان به این دو نیرو وابسته است.

¹ کامل الزیارات، ص 193، بحار الانوار، ج 98، ص 4.

² مستدرک الوسائل، ج 10، ص 335.

³ کامل الزیارات، ص 275 و وسائل الشیعه، ج 10، ص 410.

- دفع عوامل و زمینه های سقوط مانند خودداری از ارتکاب به گناهان

- جذب فضایل و ارزش های اخلاقی مانند علم، عمل صالح و آراسته شدن به خصلت های نیکو

انسان ها با نیروی تقوا، روح پاک خود را از موانع رسیدن به کمال یعنی گناهان دور کرده و آن را با فضیلت های اخلاقی زینت می دهند تا نور الهی و

ملکوتی در همه وجودشان متجلی شده و هر چه بیشتر به هدف اصلی خلقت که همان بندگی خدا و دستیابی به تکامل است برسند.

بنابراین روشن می شود که کمالات و ابعاد وجودی حضرت عباس (ع) ناشی از برخورداری از ارزش های والای انسانی و دوری از گناه و مملو از عبودیت

خالصانه در پیشگاه خدا و تواضع در برابر بندگان خاص الهی مانند امیرالمؤمنین (ع) و برادرانش امام حسن و حسین (علیهم السلام) است.

این ابعاد وجودی یعنی: فداکاری و ایثار، شجاعت و دلاوری، رشادت جسمی و روحی، تقوای الهی، جوانمردی که همه و همه به خاطر شایستگی آن

حضرت بود و به همین دلیل وجود مبارکش سرشار از القاب و کنیه های پسندیده است که هر کدام بیانگر بخشی از ابعاد درخشان شخصیت اوست.

کنیه ها

- ابوالفضل

مشهورترین کنیه حضرت عباس (ع)، ابوالفضل است که نشان از فضیلت های بی شمار او در عرصه های مختلف زندگیش دارد.

مورخان نقل کرده اند: نامیده شدن او به ابوالفضل، به دو علت بوده است:

- داشتن پسری به نام فضل

- زندگی سرشار از فضیلت آن حضرت، زیرا ابوالفضل یعنی پدر فضیلت ها

که به نظرمی رسد که علت دوم، مناسب تر باشد.

- ابوالقاسم

جابر بن عبدالله انصاری در زیارت اربعین، خطاب به حضرت عباس (ع) گفته است: «السلام علیک یا ابالقاسم! السلام علیک یا عباس بن علی!»¹

- ابوالقربه

یکی دیگر از این کنیه ها، که دلاوری و مردانگی در آن جلوه گر است ابوالقربه می باشد که حکایت از شکافتن سینه سپاه دشمن در رسیدن به آب شریعه

برای سیراب کردن کام تشنگان دارد.

¹ مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، زیارت اربعین منسوب به جابر بن عبدالله انصاری

القاب

-قمر بنی هاشم

حضرت عباس(ع) از زیبایی ویژه ای برخوردار بود و به خاطر صورت و سیرت زیبا و قامت رعنا و رشیدش او را « ماه خاندان بنی هاشم و قمر بنی هاشم» می خواندند.

- باب الحوائج

این مقام و لقب «باب الحوائج» را خداوند به حضرت عطا فرمود و وجود عظیم او را شایسته این لقب دانست.

توسل به حضرت نیز موجب روا شدن حاجات است؛ زیرا پذیرش شفاعتش در درگاه خداوند، قطعی است. او وسیله ای است برای تقرب به درگاه الهی و سالیان طولانی، شیعه و سنی و مسلمان و غیر مسلمان دست دعا و چشم امید به سوی او داشته، از کرامات او گفتنی های فراوان دارند. نویسندگان، عالمان و محققان بسیاری، در این باره کتاب ها نوشته اند.^۱

- طیار

«طیار» لقبی است که امام سجاد(ع)، عموی خود را بدان ستود و جلوه ای دیگر از حضرت ابوالفضل(ع) را آشکار کرد.

۴- سقا

منصب سقای و آب رسانی به تشنگان، یکی از زیباترین برنامه ها و خدمات اسلامی، انسانی است.

یکی از کارهای مهم حضرت عباس(ع) سقای بود. حضرت ابوالفضل(ع) این لقب را از پدرش علی(ع) و در جنگ بدر به دست آورد زمانی که با شجاعت به کنار چاهی که نزدیک دشمن بود، رفت و از آن برای مسلمانان آب آورد.^۲

وی در واقعه کربلا از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا، مسئول آب رسانی به کاروان امام حسین(ع) و حیوانات آنها بود.

با توجه به اینکه همراهان امام حسین(ع) در آغاز، بیشتر از هزار نفر بودند، با افزودن حیواناتشان، می بینیم که تأمین آب برای آنها کار بسیار مهمی بوده که حضرت انجام می داده است.

-علمدار

این نشان پر افتخار، به دارنده پرچم و بیرق لشکر داده می شود که نمایانگر انسجام سپاه و استمرار مبارزه علیه دشمن داشت. و این مهم به عهده ابوالفضل

^۱ خصائص العباسیه، آیت الله کلباسی نجفی؛ زندگانی پرچمدار کربلا، معارف مظفری

^۲ اعلام الوری، ص ۱۹۲

العباس (ع) بود.

- الشَّهيد

حضرت ابوالفضل (ع) به راستی، شایسته عنوان عمیق شهید و شهادت است چرا که به تمام امتیازات شهادت نائل شد.

امام سجاد (ع) وقتی به کنار پیکر مطهر ابوالفضل (ع) آمد، خطاب به او فرمود: «و عليك مَنى السَّلام من شهيدٍ مُحْتَسِبٍ؛ ای شهید مخلص راه خدا، سلام من بر تو باد»!

- عبد صالح

این لقب به معنی بنده نیکو کار خداوند از زیارتنامه حضرت عباس (ع) و از زبان امام صادق (ع) گرفته شده است.

- حامی الضَّعِيفَة

«ضَعِيفَة» به معنی هودج است، یعنی حامی بانوان. کنایه از اینکه حضرت ابوالفضل (ع) حامی بانوان هودج نشین در سفر کربلا بوده است. در این سفر،

حضرت از آنها نگهداری می کرد و آنان در پناه چنین نگهبان نیرومند و شجاعی، هیچ گونه نگرانی نداشتند.^۱

- المستجار

المستجار، یعنی پناهگاه. یکی از القاب حضرت ابوالفضل (ع) این است که پناهی برای پناهندگان بود.

القاب دیگری که به حق به حضرت عباس (ع) نسبت داده شده عبارتند از:

- ظهَرُ الْوَلَايَةِ (پشتیان ولایت و امامت)

- مُؤَثِّرُ الْإِثَارِ (گر)

- مُوَاسِي (مواسات و برادری)

- وَاقِي (نگهبان)

- سَاعِي (تلاشگر)

- بَابُ الْحُسَيْنِ (ع)

- سَرْدَار و پِشْتاز

- الْبَطْلُ الْعَلْقَمِي (قهرمان نهر علقمه)

^۱ پرچمدار نینوا، محمدی اشتهاردی، ص ۷۶ و ۷۷

-فرمانده لشکر

-صدیق (بسیار راستگو)

-حامل اللوا (پرچمدار)

-صابر، کسی که در تحمل همه سختی ها راه تا شهادت، شکیا بود و احساساتش بر صبرش غلبه نکرد.

نکته مهم این که بیشتر القاب آن حضرت، متأثر از شخصیت مقتدا و رهبرش امام حسین (ع) و به دلیل همراهی، پشتیبانی و یاری رساند به او در طول زندگی به خصوص در واقعه کربلاست.

این مسئله به دو جهت قابل تأمل است:

- قدرت رهبری امام، که توانست استعدادهای حضرت عباس (ع) را به ظهور رسانده و نتیجه تربیت و تعلیم امام علی (ع) را تجلی بخشد.

- تأثیر آموزش های مؤثر از سوی امام حسین (ع)، که از کودکی وی را همراهی نموده است به طوری که تسلیم او در برابر اراده امام، تصدیق بر ولایت امام و وفاداری اش نسبت به امام، همگی تشکیل دهنده نمادی بی نظیر از مرید بودن اوست.

او به جز حسین (ع) نمی شناخت و توحیدش را نیز در ارادت به حسین (ع) می یافت

وفاداری؛ ویژگی ممتاز

وفاداری حضرت عباس (ع) او را برای همیشه در «تاریخ جوانمردان» ممتاز کرده است.

نقل شده است که: وقتی حضرت ابوالفضل (ع)، سردار رشید دشت کربلا برای بار دوم به شریعه فرات وارد می شود تا برای تشنگان آب ببرد، در میان نهر

آب که قرار گرفت «این واقعه عموماً به این شکل نقل شده است» هنگام برداشتن آب، تشنگی زیاد باعث شد که حضرت میل به خوردن آب کند. به همین

علت، آب را با دست به دهان نزدیک کرد که بیاشامد؛ ولی یکباره به خاطر آورد که بچه های امام حسین (ع) تشنه اند و با خود گفت: این، خلاف جوانمردی

است که آنان تشنه باشند و من سیراب، و آب را از دستان خود به زمین ریخت. اسب ایشان نیز از خوردن آب تا قبل از این اقدام حضرت، خودداری نمود.^۱

ولی آیا این تعریف در مورد جوانمردی و وفاداری آن حضرت صحیح است؟ آیا ممکن است عباس که سقایی را از کودکی تمرین کرده، اکنون

دچار غفلت شده و دلیل مأموریتش را؛ حتی برای چند لحظه فراموش کند؟

باید دقت کنیم، به یقین، انگیزه آب نخوردن ابوالفضل (ع) خیلی لطیف تر از آن است که تاکنون شنیده ایم.

تاریخ می گوید که: حضرت عباس (ع) وقتی وارد شریعه فرات شد، اسبش هم با همه تشنگی که داشت، ابتدا از خوردن آب خودداری می کرد. اسب، با

هوش است و این حیوان خوب می فهمید که راکبش آب نمی خورد و فضا، فضای جنگ است؛ کشتار و شهادت را می دید و بر سیاق ذات هوشی اش

^۱ منتهی الامال، ص ۴۵۵ و نفس المهموم، ص ۳۳۷

حوادث رایش بینی می کرد و می فهمید.

بنابراین رغبتی به خوردن آب از خود نشان نمی داد و در واقع، نوعی تعهد و احترام به راکب را از خود بروز می داد!

اسب می فهمید که نباید غفلت کند، حضرت باب الحوائج (ع) از سر وفاداری اش، نه تنها غافلانه و از سر سهو، بلکه از سر جوانمردی وقتی دید حیوانش، حرمت گرفته و تشنگی را تحمل کرده، دست به زیر آب برد و آب را دست نزدیک دهان خود نمود تا حیوان فریب این حرکت را بخورد و درآسودگی آب بیاشامد.

و این، نکته سنجی حضرت ابوالفضل (ع) است که در تمامی زوایای حوادث، غفلت نکرده و در حساس ترین لحظات جای خالی و ناتمام باقی نگذاشته است. تنها در این صورت است که راز وفاداری حضرت عباس (ع) به عنوان بارزترین خصلت او آشکار شده و وجود مقدسش را برای همیشه عالم الگو قرار می دهد.^۱

گفتار ائمه معصومین علیهم السلام

-امام علی (ع) در شأن فرزندش حضرت ابوالفضل (ع)، در آن هنگام که در بستر شهادت بود و او را طلبید و به سینه اش چسبانید، فرمود: «به زودی در روز قیامت، چشمم به وسیله وجود تو روشن می گردد!»^۲

-پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: به حضرت زهرا (ع) بگو؛ برای شفاعت و نجات امت چه داری؟ حضرت علی (ع) بعد از ابلاغ این پیام به حضرت زهرا (ع) چنین پاسخ می شنود: «ای امیرمؤمنان! دو دست بریده پسر عباس (ع) برای ما در مورد مقام شفاعت، کافی است.»^۳

-امام حسین (علیه السلام) در شأن حضرت عباس (ع) گفتارهای متعددی دارد از جمله در عصر تاسوعا، امام به ابوالفضل (ع) فرمود: «برادرم! جانم به قربانت! سوار بر اسب شو و نزد دشمن برو و از آنها پیرس برای چه به اینجا آمده اند...»^۴

در این عبارت، امام حسین (ع) با عالی ترین تعبیر؛ یعنی «فدایت شوم»، محبت خود را به حضرت عباس (ع) ابراز می دارد که بیانگر اوج عظمت مقام حضرت

^۱ مروری بر سیره شخصیت حضرت ابوالفضل العباس (ع)، نشریه آزاد

^۲ معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۵۴

^۳ همان، ص ۴۵۲

^۴ ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۲

عباس (ع) است.

- امام سجاد علیه السلام وقتی که روز سیزدهم محرم، همراه بنی اسد برای دفن پیکرهای مطهر شهیدان به کربلا آمد و در کنار بدن بی دست عمویش

حضرت ابوالفضل (ع) قرار گرفت، در حالی که آن را می بوسید، فرمود: «ای ماه بنی هاشم! بعد از تو، خاک بر سر دنیا!»^۱

- امام صادق علیه السلام

فرازهای مهمی از زیارت نامه حضرت عباس (ع) از زبان امام صادق (ع) نقل شده است که ما به فراز آخر آن اشاره می کنیم:

«گواهی می دهم که تو ای عباس! در امر دینت هیچ گونه سستی نکردی و در برابر دشمن از مقاومت، باز نایستادی و به راستی با کمال بصیرت و آگاهی به

صالحان نمودی و از پیامبران پیروی کردی.»^۲

- امام هادی علیه السلام

در فرازی از زیارت نامه امام هادی (ع)، از زبان آن حضرت خطاب هایی با این مضامین به حضرت عباس (ع) آمده است:

السلام علی ابی الفضل العباس ابن امیر المؤمنین... سلام بر ابوالفضل العباس پسر امیرمؤمنان علیه السلام:

آنکه با کمال مواسات، ایثار و برادری، جاننش را نثار برادرش حسین (ع) کرد، آنکه دنیا را وسیله آخرت قرار داد،

خود را فداکارانه فدای برادر نمود، نگهبان دین و سپاه حسین (ع) بود، تلاشش بسیار برای آب رسانی به سوی لب تشنگان بود، آنکه دو دستش در راه

خداوند متعال قطع شد.»^۳

غروب ماه بنی هاشم

در هفتمین روز محرم، یزیدیان آب را بر سپاه امام حسین (ع) بستند و با نگاه پرمعنای امام به عباس، مأموریت تهیه آب برای خیمه ها به ابوالفضل (ع)

واگذار شد. او به سمت نهر علقمه حرکت کرد و سران سپاه اموی را کنار زد. عمرو بن حجاج با ترفندی شیطانی قصد سیراب سازی سقای تشنه لب حسین را

داشت؛ اما شور حماسه ابوالفضل (ع) و عهد و پیمان او با امام (ع)، تمام حيله های دشمنان را خنثی کرد.

^۱ معالي السبطین، ج ۲، ص ۶۹

^۲ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص ۲۷۷

^۳ همان، ج ۴۵، ص ۶۶

با همراهان و سپاهیان وارد شریعه شده و مشک های آب را به سوی امام حرکت داد. تمام تشنگان از دست سقای لب تشنه سیراب شدند.^۱

علامه مجلسی (ره) ماجرای شهادت حضرت ابوالفضل العباس (ع) را اینگونه نقل می کند:

عباس (ع) به طرف شریعه فرات روانه شد و در برابر جمعیت دشمن ایستاد، آنها را موعظه کرد و هشدار داد؛ ولی در دل سیاه آن کوردلان اثر نکرد.

عباس (ع) نزد برادرش بازگشت و موضوع را گزارش داد. در این هنگام فریاد العطش کودکان را شنید.

حضرت سوار بر اسب شد، نیزه و مشک را برداشت و به طرف فرات حرکت کرد.

چهار هزار نفر نگهبان شریعه فرات، سر راه آن حضرت را بسته و آن حضرت را تیرباران کردند، حضرت عباس (ع) با شجاعتی کم نظیر بر آنها حمله کرد؛ به

طوری که هشتاد نفر را کشت. بقیه پراکنده شده و عباس (ع) خود را به شریعه فرات رسانید.

حضرت، مشک را پر از آب کرد و بر شانه راستش نهاد و به سوی خیمه ها روانه شد، به امید آنکه آب را به لب تشنگان برساند. در راه بازگشت، شروع به

رجزخوانی در میدان نبرد نمود که هر فرازی از آنها بیانگر عالی ترین درس های شجاعت، ایثار، وفاداری و اخلاص است.

نگهبانان شریعه به حضرت عباس (ع) حمله کردند. او نیز به آنها حمله و همچنان رجزخوانی کرد. در این هنگام، شمشیر بر دست راست عباس (ع) فرود

آمد و آن را قطع نمود. حضرت عباس (ع) شمشیر به دست چپ گرفت و در این حال رجزهایی خواند و به جنگ ادامه داد.

در این میان شمشیر را بر دست چپ آن حضرت فرود آوردند که دست چپش نیز قطع شد. عجب اینکه، حضرت عباس (ع) همانند عمویش جعفر طیار، پرچم

را به سینه اش چسباند و با بازوان قطع شده آن را نگه داشت. در آن هنگام عمودی آهنین بر سرش زدند که آن حضرت از پشت اسب بر زمین افتاد.^۲

با عرض عذر و تقصیر به پیشگاه حضرت ولیعصر (عج) و ساحت مقدس حضرت عباس (ع)، از درگاه خداوند متعال می خواهیم که به همه ما آگاهی کامل

و توفیق عطا فرماید تا از رشادت ها و پایداری حضرت ابوالفضل العباس (ع) و اخلاص او پیروی نموده و با الگو قرار دادن تقوا، انسانیت و معنویت حضرت

عباس (ع)، عاقبت به خیری و سعادت دنیا و آخرت را به دست آوریم.

همواره برای رفع حاجات خود، وجود مقدس حضرت ابوالفضل (ع) را شفیع به درگاه خداوند قرار می دهیم، که بی تردید «شفاعت او» رد نخواهد شد و باب

الحوائج است.

همسر حضرت عباس (ع) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند و آنها در کربلا بودند؟ چگونه از دنیا رفتند؟

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و روحی فداه، با دختری به نام «لبابه» ازدواج نمود.

لبابه، دختر «عبیدالله بن عباس»، پسر عموی پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) بود. مادر لبابه، «ام حکیم

^۱ انساب الأشراف، ج ۱

^۲ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰

جویری» نام داشت که «دختر خالد بن قرظ کنانی» بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز از با تربیتی که در خانه والدین و سپس خانهای حضرت عباس (ع) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می آمد.

ظاهراً آن حضرت در سن بیست سالگی با خانم لبابه ازدواج کردند. حاصل این ازدواج دو پسر به نامهای «عبیدالله و فضل» بود و البته در برخی تواریخ از دو فرزند دیگر به نامهای «محمد و قاسم» نیز نام برده اند. و اسنادی دال بر شهادت محمد در کربلا وجود دارد. و برخی اقوال دیگر تأکید دارند که فرزندان ایشان هیچ کدام در کربلا حضور نداشتند. هیچ سندی دال بر این که همسر ایشان در کربلا حضور داشته باشد نیز وجود ندارد، مضافاً بر این که نام ایشان جزء اسرای کربلا نیز ثبت نگردیده است.

بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سالها پس از شهادت همسرش، به عقد فرزند امام حسن علیه السلام به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نفیسه» به دنیا آمد و برخی اقوال فرزندی به نام «حسن» را حاصل دیگر این ازدواج می دانند و معتقدند «حسن بن زید» فرزند حضرت عباس (ع) نیست، بلکه نوهی امام حسن علیه السلام است.

در هر حال در اقوال مستند تاریخی آمده است: عبیدالله فرزند عباس که کنیه اش ابومحمد بود، شخصیتی با کمال، ورع، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می رسد. و ملاقات ایشان با امام سجاد علیه السلام نیز دلیل دیگری بر زنده بودن این فرزند پس از واقعهی کربلا دارد.

یکی از فرزندان عبیدالله، ابو محمد حسن اکبر می باشد که از علما و محدثان بزرگ اسلام است. او دارای 8 پسر بود که پراکنده شدن آنها در سرزمین مختلف اسلامی چون: حجاز، مصر، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و یمن، سبب گردید تا اولاد و نسل آن حضرت در کشورهای مختلف گسترش یابد و بسیاری از آنان نیز از شخصیت های برجستهی علمی، سیاسی، قضایی و ... بوده اند.

بر اساس اسناد تاریخی، عبیدالله در سن 55 سالگی از دنیا رفت، اما از تاریخ رحلت خانم لبابه، اطلاع دقیقی نداریم.

125- حضرت آیه الله مرعشی نجفی قدس سره فرمود: یکی از علمای نجف اشرف که مدتی به قم آمده بود،

برای من نقل کرد: برای رفع مشکلی که داشتم، به مسجد مقدس جمکران رفتم. درد دلم را در عالم معنا به حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - عرض کردم و از او خواستم که وساطت کرده، از درگاه خدا شفاعت کند تا مشکل من حل شود. برای این منظور، به طور مکرر به مسجد جمکران رفتم؛ ولی نتیجه ای نگرفتم تا اینکه روزی در آن مسجد در هنگام نماز، دلم شکست و خطاب به امام زمان (ع) عرض کردم: مولا جان! آیا جایز است که در محضر شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من هستید! آیا زشت نیست با وجود امام، حتی به علمدار کربلا قمر بنی هاشم متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟ از شدت ناراحتی بین خواب و بیداری بودم؛ ناگهان با چهره نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - رو به رو شدم. بی درنگ سلام کردم. حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: «نه تنها زشت نیست و ناراحت نمی شوم که به علمدار کربلا متویل شوی؛ بلکه شما را راهنمایی نیز می کنم که هنگام توسل به علمدار کربلا چه بگویی؟! هنگامی که برای روای حاجت به آن حضرت متوسل شدی، بگو: یا ابا الغوث ادرکنی؛ ای پدر پناه دهندگان! به فریادم برس و به من پناه ده!»^۱

126- در جنگ صفین، حضرت عباس ع دلاوری خود را نشان اد، سنّ حضرت عباس (ع) را در این جنگ حدود هفده سال تخمین زده اند، مقابل لشکر معاویه آمد و با نهیبی آتشین مبارز خواست. معاویه به «ابوشعثاء» که جنگجویی قوی در لشکرش بود، رو کرد و به او دستور داد تا با وی مبارزه کند. ابوشعثاء با تندی به معاویه پاسخ گفت: مردم شام مرا با هزار سواره نظام برابر می دانند [اما تو می خواهی مرا به جنگ نوجوانی بفرستی؟] آن گاه به یکی از فرزندان خود دستور داد تا به جنگ حضرت برود. پس از لحظاتی نبرد، عباس علیه السلام او را در خون خود غلطاند. گرد و غبار جنگ که فرو نشست، ابوشعثاء با نهایت تعجب دید که فرزندش در خاک و خون می غلطد. او هفت فرزند داشت. فرزند دیگر خود را روانه کرد، اما نتیجه تغییری ننمود تا جایی که همگی فرزندان خود را به نوبت به جنگ با او می فرستاد، اما آن نوجوان دلیر همگی آنان را به هلاکت می رساند. در پایان ابوشعثاء که آبروی خود و پیشینه جنگاوری خانواده اش را بر باد رفته می دید، به جنگ با او شتافت، اما حضرت او را نیز به هلاکت رساند، به گونه ای که دیگر کسی جرأت بر مبارزه با او به خود نمی داد و تعجب و

^۱ انساب الأشراف، ج ۱؛ ب ۱؛ العباس، سید عبدالرزاق مفرم، ص ۱۶۴-۱۶۱.

شگفتی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برانگیخته شده بود. هنگامی که به لشکرگاه خود بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام نقاب از چهره فرزند رشیدش برداشت و غبار از چهره او سترد. حجت الاسلام اسدی افزود: زمانی که امام علی (ع) به ایشان فرمود از جنگ برگردد، حضرت عباس برگشت و ولایت مداری را به زیباترین تعریف، به نمایش گذاشت، چرا که به فرمان ولی، برگشت و جنگ را ادامه نداد.^۱

-127

دعای امام عصر (عج) برای عزاداران حسینی:
عالم ربانی، آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی (قدس سره) [صاحب کتاب شریف مکیال المکارم] میفرماید:
صاحب مکیال المکارم می گوید:

- یکی از دوستان صالحم برایم نقل کرد که مولایمان حضرت حجت علیه السلام را در خواب دیدار کرده بود
- و حضرتش سخنی فرموده بود که مضمونش این است: «انی لادعوا لمؤمن یدکر مصیبه جدی الشهید، ثم یدعو لی بتعجیل الفرج و التایید؛ همانا من برای هر شیعه ای که مصیبت جد شهیدم را یاد کند و سپس برای تعجیل فرج و تایید [امر من] دعا کند، من [نیز] برای او دعا خواهم کرد»^۲

-128

علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) فرمود:
«در دوازده سالی که نجف بودم، به جز عاشورا، هیچ روزی درس را تعطیل نکردم. یک سال عاشورا درس را تعطیل نکرده بودم که به چشم درد شدیدی گرفتار شدم! طوری که نزدیک بود کور شوم. از عظمت امام حسین (ع) ترسیدم و از آن پس تصمیم گرفتم روز عاشورا را تعطیل کنم»^۳.

^۱ چهره درخشان قمر بنی هاشم-خلخال

^۲ مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم (عج)، ج ۲، ص ۴۶

^۳ خاطرات فقیه اخلاقی، احمدی میانجی، ص ۱۴۶

مقدس اردبیلی می فرماید: آمدم کربلا زیارت اربعین بود از بسکه دیدم زائر آمده و شلوغ است، گفتم: داخل حرم نروم با این طلبه ها مزاحم زوار از راه دور آمده نشویم. گفتم: همین گوشه صحن می ایستم زیارت می خوانم، طلبه ها را دور خودم جمع کردم یک وقت گفتم: طلبه ها این آقا طلبه ای که در راه برای ما روضه می خواند کجا است، گفتند: آقا در بین این جمعیت نمی دانیم کجا رفته است.

در این اثناء دیدم یک عربی مردم را می شکافت و بطرف من آمد و صدا زد ملا احمد مقدس اردبیلی می خواهی چه کنی؟ گفتم می خواهم زیارت اربعین بخوانم، فرمود: بلندتر بخوان من هم گوش کنم. زیارت را بلندتر خواندم یکی دو جا توجه ام را به نکاتی ادبی داد وقتی که زیارت تمام شد به طلبه ها، گفتم: این آقا طلبه پیدایش نشد؟ گفتند: آقا نمی دانیم کجا رفته است یک وقت این عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی چه می خواهی، گفتم: یکی از این طلبه ها در راه برای ما گاهی روضه می خواند، نمی دانم کجا رفته، می خواستم اینجا بیاید و برای ما روضه بخواند.

آقای عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی می خواهی من برایت روضه بخوانم؟ گفتم: آری آیا به روضه خواندن واردی؟ فرمود: آری که در این اثناء دیدم عرب رویش را به طرف ضریح اباعبدالله الحسین (ع) کرد و از همان طرز نگاه کردن ما را منقلب کرد یکوقت صدا زد یا اباعبدالله نه من و نه این مقدس اردبیلی و نه این طلبه ها هیچ کدام یادمان نمی رود از آن ساعتی که می خواستی از خواهرت زینب (علیها السلام) جدا شوی. بعد غایب شد.

در این هنگام دیدم کسی نیست فهمیدم این عرب مهدی زهرا (علیها السلام) بوده واقعا ساعت عجیبی بود.¹

-130-

ابوحمزه ثمالی به امام باقر (علیه السلام) عرض می کند: ای فرزند پیغمبر آیا شما قائم نیستید؟ حق را به پا نمی دارید؟ پس چرا تنها ولی عصر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را قائم می خوانند. امام محمد باقر (علیه السلام) می فرمایند: چون جدم امام حسین (علیه السلام) کشته شد، فرشتگان صدا به گریه و ناله بلند و عرض کردند پرورد گارا! آیا قاتلان بهترین بند گانت و برترین اشرف برگزید گانت را رها می کنید و خداوند فرمود: ای فرشتگان من ناراحت نباشید، به عزت و جلالم سوگند از آنها انتقام خواهم گرفت. هر چند بعد از گذشت

¹ ترجمه کامل الزیارات ص 416.

زمان‌ها باشد.

آن لحظه خداوند حجاب را از مقابل دیدگان فرشتگان برداشت و امامان از فرزندان امام حسین (علیه السلام) را یکی پس از دیگری به آنها نشان داد، فرشتگان وقتی دیدند، جریان ولایت و امامت امام حسین (علیه السلام) بعد از شهادتشان ادامه دارد شاد شدند، دیدند یکی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) ایستاده مشغول نماز است، خداوند فرمود با این قائم یعنی همین شخص ایستاده، از قاتلان امام حسین (علیه السلام) انتقام خواهیم گرفت، این روایت در بحارالانوار، دلائل الامامه و... بسیاری از کتب آمده است، از این رو می‌بینیم در روایات آمده است که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قائم و انتقام گیرنده خون حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) است.¹

-131

درباره علی اصغر

مادرش حضرت رباب دختر امرء القیس بود.

روزی امیر مومنان علی بن ابی طالب (ع) با امرء القیس گفت و گو می‌کردند که وی به امام فرمود: یا اباالحسن، من سه دختر دارم. محیاء را به شما تزویج می‌کنم، و سلمی را به حسن، و رباب را به حسین.

این رباب مادر حضرت سکینه و علی اصغر می‌باشد.²

هشام کلبی گوید: «رباب از بهترین و فاضل ترین زنان بود.

و پدر رباب از اشراف و از خانواده بزرگ عرب بود، که نزد امام منزلتی بسزا و مکانتی لایق داشت.³

ابن اثیر نقل می‌کند؛ بعد از شهادت امام (ع)، رباب را همراه اسرا به شام بردند چون به مدینه برگشت، عده ای از

اشراف قریش از او خواستگاری کردند، او قبول نکرد و فرمود: «بعد از رسول خدا (ص) پدر شوهری نگیرم.»

سبط ابن جوزی گوید: رباب بعد از امام حسین (ع) یکسال زنده بود، زیر سقف نمی‌رفت و در آفتاب می‌ماند،

سپس از غصه فوت نمود.⁴

¹ دلائل الامامه ، محمد بن جریر طبری، 452

² قمقام زخار: 653/2، نفس المهموم/527

³ قمقام زخار: 654/2

⁴ فرسان الهیجاء/270؛ نفس المهموم/528

-132

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف:

فَلَنْ أُخَرَّتْنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمُقَدُّورُ، وَلَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا، وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَا نَدْبَنَكَ صَبَاحًا وَمَسَاءً، وَلَا بَكِينَ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ، وَ تَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ، وَ غُصَّةِ الْاِكْتِيَابِ،

اگرچه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مُقَدَّرَاتِ الهی مرا از یاریِ تو بازداشت، و نبودم تابا آنانکه باتو جنگیدند
بجنگم، و با کسانیکه با تو اظهار دشمنی کردند خصومتِ نمایم، در عوضِ صبح و شام بر تو مویه میکنم، و به جای
اشک برای تو خون گریه میکنم، از روی حسرت و تأسّف و افسوس بر مصیبتِ هائی که بر تو وارد شد، تاجائی
که از فرطِ اندوهِ مصیبت، و غم و غصّه شدّتِ حزنِ جان سپارم.

133- امام زمان عج در مصیبتِ جدش در زیارت ناحیه مقدسه

چنین می فرماید:

فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،

پس پیکِ مرگِ نزدِ قبرِ جدّتِ رسولِ خدا «که رحمتِ خدا بر او و آلِ او باد» ایستاد،

فَتَنَاجَى إِلَيْهِ بِالذَّمْعِ الْهَطُولِ،

و با اشکِ ریزانِ خبرِ مرگِ تو را به وی داد،

قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قُتِلَ سَبْطُكَ وَ فَتَاكَ، وَ اسْتَبِيحَ أَهْلُكَ وَ حِمَاكَ،

و گفت: ای رسولِ خدا! دخترزاده جوانمردت شهید شد، خاندان و حریمتِ مُباحِ گردید،

وَ سَبَّيْتُ بَعْدَكَ ذُرَارِيكَ، وَ وَقَعَ الْمَحْدُورُ بِعَتْرَتِكَ وَ ذَوِيكَ،

پس از تو فرزندانِ به اسیری رفتند، و وقایعِ ناگواری به عترت و خانواده ات وارد شد،

فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ، وَ بَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ،

پس (از شنیدنِ این خبر) رسولِ خدا پریشان گردید، و قلبش مضطرب بگریست،

وَعَزَاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ، وَفُجِعَتْ بِكَ أُمُّكَ الرَّهْرَاءُ،
 وفرشتگان وانبیاء او را تعزیت گفتند، و مادرت زهراء (از مصیبت تو) اندوهناک شد،
 وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، تُعَزِّي أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،
 و دسته های ملائکه مقربین در آمدوشد بودند، پدرت امیرمؤمنان را تعزیت میگفتند،
 وَأُقِيمَتْ لَكَ الْمَآئِمَةُ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ،
 مجالس ماتم و سوگواری برای تو در اعلاعلیین برپا شد،
 وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعِينُ،
 و حورالعین به جهت تو به سر و صورت زدند،
 وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ سَكَانُهَا، وَ الْجَنَانُ وَ خَزَائِنُهَا، وَ الْهَضَابُ وَ أَقْطَارُهَا،
 (در عزای تو) آسمان و ساکنانش، بهشت ها و نگهبانانش، کوه ها و کوهپایه ها،
 وَ الْبَحَارُ وَ حَيْثَانُهَا، وَ الْجَنَانُ وَ وَلْدَانُهَا،
 دریا ها و ماهیان، فردوس ها و جوانانش،
 وَ الْبَيْتُ وَ الْمَقَامُ، وَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ، وَ الْحِلُّ وَ الْأَحْرَامُ،
 کعبه و مقام ابراهیم، و مشعرالحرام، و حلّ و حرّم جملگی گریستند،

-134

■ امام سجاد (علیه السلام) به نعمان بن منذر مدائنی فرمودند :

در شام، هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود.
 [۱]ستمگران در شام، اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه ها احاطه کردند و بر ما حمله نمودند و کعب نیزه به
 ما می زدند.

[۲]سرهای شهدا را در میان هودج های زن های ما قرار دادند، سر پدرم و سر عمویم عباس (ع) را در برابر چشم
 عمه هایم زینب (س) و ام کلثوم (س) نگه داشتند و سر برادرم علی اکبر (ع) و پسر عمویم قاسم (ع) را در برابر
 چشم سکینه و فاطمه (س) (خواهرانم) می آوردند و با سرها بازی می کردند و گاهی سرها به زمین می افتاد و

زیر سم ستوران قرار می گرفت.

[?] زن های شامی از بالای بام ها، آب و آتش بر سر ما می ریختند، آتش به عمامه ام افتاد، چون دست هایم را به گردن بسته بودند، نتوانستم آن را خاموش کنم، عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید. [?] از طلوع خورشید تا نزدیک غروب در کوچه و بازار با ساز و آواز ما را در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند :

ای مردم بکشید آن ها را که در اسلام هیچ گونه احترامی ندارند.

[?] ما را به یک ریسمان بستند و با این حال ما را از در خانه ی یهود و نصاری عبور دادند.

[?] ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آنها مقدور نساخت.

[?] ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت و روزها از گرما و شب ها از سرما آرامش نداشتیم و از تشنگی و گرسنگی و خوف کشته شدن همواره در وحشت و اضطراب به سر می بردیم¹.

-135-

احتجاج های امام حسین علیه السلام لیه السلام در برابر سپاه کوفه

الأمالی صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور از امام صادق از پدرش امام باقر از جدش امام زین العابدین علیهم السلام در یاد کردِ حوادثِ روز عاشورا :-

حسین علیه السلام با تکیه دادن بر شمشیرش برخاست و با بلندترین صدایش ندا داد و گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مرا می شناسید؟».

گفتند: آری، تو فرزند پیامبر خدا و نوه او هستی.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جدّ من، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست؟»!

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادر من، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله نیست؟».

¹ تذکره الشهداء، ص 412

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا پدر من، علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؟».»!

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مادر بزرگم، خدیجه، دختر خُوَیلد، نخستین زن مسلمان این اُمّت

نیست؟».»!

گفتند: آری به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا سید الشهداء حمزه عموی پدرم نیست؟».»!

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا جعفر پرواز کننده [با دو بال] در بهشت، عموی من نیست؟».»!

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که بر خود آویخته

ام؟».»!

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این عمامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که من پوشیده

ام؟».»!

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا علی علیه السلام نخستین آنان (مسلمانان) در اسلام آوردن و داناترین

و بُردبارترین آنها و ولی هر مرد و زن مسلمان نیست؟».»!

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «پس به سبب چه چیزی خونم را حلال می‌شمُرید، در حالی که پدرم فردای قیامت کسانی را از حوض [

کوثر] می‌راند؛ همان گونه که شتر تشنه را از آب می‌رانند و پرچم ستایش روز قیامت در دستان جدّم

است؟».»!

گفتند: ما همه اینها را می‌دانیم؛ اما تو را آسوده نمی‌گذاریم تا تشنه بمیری.

حسین علیه السلام - که در آن وقت، ۵۷ ساله بود - محاسنش را در دست گرفت و آن گاه فرمود: «خشم خدا بر یهود بالا گرفت، هنگامی که گفتند: عَزِیر، فرزند خداست. خشم خدا بر مسیحیان بالا گرفت، هنگامی که گفتند: مسیح، فرزند خداست. خشم خدا بر مجوس بالا گرفت، هنگامی که آتش را به جای خدا پرستیدند. خشم خدا بر قومی که پیامبرشان را کُشتند، بالا گرفت. نیز خشم خدا بر این دسته که اراده کُشتن فرزند پیامبرشان را دارند، بالا گرفته است.^۱

-136

گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام:

عالم ربانی سید حسین یعقوبی نقل می کند: برای دیدن یکی از دوستانم به نام آقای مصطفوی به یکی از روستاهای قائن رفته بودم .

بعد از ورود به خانه ایشان، متوجه شدم که صاحب خانه خواب بوده و به خاطر من، او را بیدار کرده اند . وقتی آمد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: چرا مرا از خواب بیدار کردید؟! الان در عالم رویا مولایم امام حسین علیه السلام لیه السلام را با بدنی پر از زخم و جراحت دیدم، وقتی چشمم به آن حضرت افتاد، گریه ام گرفت و هر چه بیشتر گریه می کردم، زخمهای بدن آن بزرگوار التیام پیدا می کرد؛ از این رو گریه ام را ادامه دادم .

با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی است و گریه من در بهبود آن تأثیر نمی کند .

در این وقت به من گفته شد: هر اندازه هم گریه کنی این دو زخم التیام پیدا نمی کند .

عرض کردم: آقا جان! مگر این دو زخم چه خصوصیتی دارد؟ فرمودند: یکی از این زخم ها داغ برادرم عباس علیه السلام و دیگری داغ شهادت فرزندم علی اکبر علیه السلام است.^۲

^۱ الأمالی صدوق: ص ۲۲۲ ح ۲۳۹ الملهوف: ص ۱۴۵ - ۱۵۸

^۲ طوبای کر بلا - ناشر: انتشارات هنارس

137- حجه الاسلام اعتمادیان نقل می کند:

مرحوم حسام الواعظین از مداحان معروف اهل بیت علیهم السلام لیه السلام بیماری داشت که باید برای درمان آن هر روز دارویی را مصرف می کرد، اتفاقاً یکی دو روز آن دارو به دستش نرسید، پس به حضرت سیدالشهدا علیه السلام توسل پیدا کرد ولی اثری ندید
یک شب که فشار ناشی از بیماری او را سخت عصبانی می کند به حرم سیدالشهدا علیه السلام رو می کند و چنین گستاخانه می گوید :

تو که نمی توانی نوکر نگه داری، پس چرا نوکر قبول می کنی؟! اتفاقاً در همان شب حاج شیخ محمدعلی که خود از بزرگان روزگار است، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را می بیند،
حضرت به او می گوید :

برو نزد حسام و ما را با او آشتی بده. او با هیجان از خواب بلند می شود .
وقتی به ساعت نگاه می کند می بیند دیر وقت است، دوباره به خواب می رود [۱] باز همان خواب را می بیند و بیدار می شود، اما به علت دیر وقت بودن می خوابد. برای بار سوم حضرت به او تندی می کند که باید [۲] هر چه زودتر نزد حسام بروی.

به ناچار از بستر بلند می شود و به سرعت به سوی منزل حسام می رود.

در راه یکی از دوستانش را می بیند که به او می گوید:

اگر حسام را دیدی این پاکت را به او بده.

او که از بیماری حسام خبری نداشته، آن پاکت را می گیرد و به خانه حسام می آورد و با عذرخواهی فراوان پیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام را به او ابلاغ می کند .

ناگهان حسام سخت منقلب می شود. در همان هنگام پاکت آن فرد را به دست حسام می دهد. وقتی پاکت را باز می کند می بیند داروی دردش در همان پاکت است، پس به گریه می افتد .

او از آن مقدار داروی فرستاده شده تا پایان عمر استفاده کرد به صورتی که دیگر از خریدن آن دارو بی نیاز شد¹.

¹ کرامات امام حسین (ع)

138- شفاعت امام حسین به خاطر مادر

در نجف اشرف، مرحوم شیخ محمد حسین قمشه‌ای که از شاگردان سید مرتضی کشمیری بود، در 18 سالگی در قمشه به مرض حصه مبتلا می‌شود،

او در فصل انگور از آن استفاده می‌کند و بیماری‌اش شدت پیدا می‌کند و به علت شدت مرض، فوت می‌کند. مادرش گفت: به جنازه‌ی فرزندم دست نزنید تا من برگردم.

سپس قرآن را برداشت و گریه کنان به پشت بام رفت و ابا عبدالله علیه السلام را شفیع قرار داد و گفت: دست از شما بر نمی‌دارم تا بچه ام زنده شود.

چند دقیقه بعد نگذشت که شیخ محمد حسین زنده شد و گفت: بروید به مادرم بگویید که شفاعت امام حسین علیه السلام پذیرفته شد.

او می‌گوید: وقتی مرگم نزدیک شد، دو شخص نورانی و سفید پوش را دیدم، آن‌ها به من گفتند: مریضی ات چیست؟

گفتم: اعضايم درد می‌کنند. یکی از آن دو نفر به پایم دست کشید و راحت شدم، ناگهان دیدم اهل خانه گریانند؛ ولی هرچه خواستم بگویم که راحت شدم نتوانستم تا این که دو نفر من را به طرف بالا حرکت دادند. در بین راه شخصی نورانی را دیدم که به آن دو نفر فرمود: ما سی سال عمر به او عطا کردیم، او را به مادرش برگردانید. یکبارہ دیدم همه گریان هستند.

اکثر بزرگان نجف اشرف می‌گفتند: او تا سی سال دیگر زندگی کرد¹.

139- حاضرم هر چه تا به حال از مباحث علمی، تفسیر، فلسفه و ... داشتم، همه را بدهم به من بگویند:

روضه‌خوان

علامه طباطبائی (اعلی الله مقامه الشریف) در آخر عمر، چون خیلی باصفا بود، فرمود: حاضرم هر چه تا به حال از مباحث علمی، تفسیر، فلسفه و ... داشتم، همه را بدهم به من بگویند: روضه‌خوان ابی عبدالله (علیه الصلوٰه و السلام). شرافت روضه‌خوانی برتر از

¹ راهنمای زائرین کربلا، ص 148

این-هاست. بعضی فکر می-کنند روضه بخوانند مثلاً از مرجعیت و آیت-الله و ... می-افتند. روضه، خیلی خوب است، به ما صفا می-دهد و به زندگی مان و حَبَّان برکت می-دهد.¹

140- نزول ملائکه مقرب در محرم، برای جمع نمودن اشکهای عزاداران"

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

در ضمن حدیث مفصلی فرمودند: إِنْ اللَّهُ يَأْمُرُ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ أَنْ يَتَلَقَّوْا دُمُوعَهُمُ الْمَصُوبَةَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ إِلَى

الْخَزَائِنِ فِي الْجَنَّةِ، فَيَمِزُ جَوْنَهَا بِمَاءِ الْحَيَوَانِ، فَتَزِيدُ عَذُوبَتَهَا وَطَيِّبُهَا أَلْفَ ضِعْفِهَا

خدا امر می فرماید فرشتگان مقربین خود را که اشک های مصیبت زدگان حضرت امام حسین صلوات الله علیه

را گرفته و در نزد خزینه داران بهشت ببرند تا با آب حیات بهشتی ممزوج کنند .

و بعد از آن گوارائی و خوش بوئی آن هزاران برابر زیاد می شود.²

141-

مقتل حضرت رقیه سلام الله علیها

رقیه (سلام الله علیها)

لحظه ای بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) پدر را از یاد نبرد تا آنکه شبی در خرابه شام پدر را در خواب

دید...

ویدار شد و ناله و گریه سر داد و بهانه ی پدر را گرفت به او گفتند:

پدرت در سفر است.

کامل بهایی از کتاب حاویه نقل کرده است زنان خاندان نبوت شهادت پدران را از فرزندان خردسال پنهان

میداشتند و میگفتند: پدرتان در سفر است.

¹ شرح دعای روز هجدهم ماه مبارک رمضان/ حضرت آیت الله قزوهی، (مدظله العالی) 93/04/25

² بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۰۴

اهلیت (علیه السلام) هر چه رقیه سلام الله علیها را نوازش کردند تا آرام گیرد اما دختر چنان با سوز گریه میکرد که همگی به گریه افتادند و ناله سردادند و بصورتشان میزدند و خاک به سر خود میریختند...

یزید ملعون صدای گریه را شنید و گفت :

چه خبر است جریان را به او گفتند که دختر حسین (علیه السلام) بهانه پدرش را گرفته است

یزید دستور داد سر پدرش را برای او ببرند و جلوی او بگذارند تا آرام شود.

سر مقدس را در طشتی گذاشتند و دستمالی به روی آن افکندند و به خرابه آوردند هر چه حضرت زینب (سلام

الله علیها) فریاد زد نیاورید

اعتنایی نکردند و سر را مقابل دختر گذاشتند رقیه گفت :

این چیست؟

من پدرم را میخواهم من که غذا نمیخواهم گفتند :

پدر تو همین جاست رقیه پارچه را برداشت ..

ناگهان سر بریده پدرش را دید چشمهای دختر گرد شد ..

سر را برداشت و به سینه اش چسباند و گریه کرد و با سر پدر شروع به سخن گفتن کرد.^۱

یا ابتاه من ذالذی خضبک بدمائك ؟

پدر جان چه کسی باخونهایت چهره ات را رنگین کرده ؟

یا ابتاه من ذالذی قطع وریدک ؟

پدر جان چه کسی رگهای گردنت را بریده ؟

یا ابتاه من ذالذی ایتمنی فی صغرسنی ؟

پدر جان چه کسی مراد خرد سالی یتیم کرده است ؟

بابا کاش خاک را بالش زیر سرم قرار میدادم ولی محاسن تو را رنگین به خونت نمیدیدم.^۲

یا ابتاه من للنساء الحاسرات ، یا ابتاه من للارامل المسبیات

^۱ نفس المهموم

^۲ معالی السبطین

ای پدر این زنان داغ دیده به چه کسی پناه ببرند و این زنان بی سرپرست را چه کسی سرپرستی کند
 سر را نوازش میکرد برپیشانی و لب های پدر بوسه میزد و آه و ناله میکرد تا اینکه بیهوش شد
 و هر چه صدایش کردند دیگر صدایی نشنیدند و وقتی زینب بالای سر رقیه آمد دید از دنیا رفته است¹..
 هنگامی که رقیه (سلام الله) از دنیا رفت زن غساله ای را آوردند که بدن را غسل دهد که ناگهان دست از غسل کشید
 و گفت:

سرپرست شما چه کسی است؟

همه اهل خرابه نگاه به زینب (سلام الله علیها) کردند..

زینب (سلام الله علیها) فرمود:

چه میخواهی زن غساله؟

گفت: چرا بدن این طفل کبود است تا به من دلیل آنرا نگویند که این طفل چه بیماری داشته که از دنیا رفته
 است بدنش را غسل نمیدهم..

با این حرف زینب (سلام الله علیها) شروع به گریه نمود و به سر خود زد و فرمود: ای زن او بیمار نبوده است
 این کبودی ها آثار تازیانه و ضربه های دشمن (زجر ملعون) است که اینگونه کبود گردیده.²

مهم نیست آن دختر سه ساله نامش رقیه است یا نامی دیگر دارد!

مهم نیست 5 صفر دق مرگ شده است یا وقتی دیگر به دیدار پدر شتافته است!

مهم نیست در کتابهای قدیم نامی از او برده نشده است!

مهم آن است که اینک خرابه قصر شده است و قصر خرابه!

مهم آن است که ساکن قصر، جغد خرابه گشته است و ساکن خرابه، گنج آن!

مهم آن است که بدانیم جهان صاحب دارد و صاحبش بیناست و چشمه همه قدرتهاست!

عزیزان شیعه! شیعیان عزیز! شما آنقدر تربیتتان رشد یافته هست که بدانید خداوند چگونه تفکر ناب شیعه را توسط دشمنانش حفظ

نموده است:

¹ نفس المهموم، ریاحین الشریعة

² شیخ عباس قمی به نقل از محدث قمی، وقایع الحوادث و کامل بهایی

آنها که حسین را کشتند و سرش را بر نیزه بالا بردند، او را برای همیشه زنده نمودند و بلند آوازه اش ساختند!

آنها که خانواده اش را به اسیری به شام بردند، شام را قبلگاه شیعه نمودند!

آنها که راه فریب را پیش گرفتند، برای نابودی خویش نقشه ریختند زیرا که خداوند بجز از نقشه خود آنها، نقشه ای دیگر برای

سقوطشان اجراء نمیکند و این را اولیاء خداوند بخوبی می دانند لذا صبوری می کنند تا نقشه دشمن به خوبی اجراء شود! تا بشود

آنچه بهترین است!

وقتی حلقه بلا تنگ شود، فرج از گرد را می رسد و وقتی رقیه به ندای پدر در رؤیای قشنگش لبیک گفت و سر بر زمین گذاشت

وقتی که سر را بر دامنش گذاشت، از فردای آن روز فرج از گرد راه رسید و اولین حلقه های عزا در شوم ترین سرزمین تشکیل

شد!

و این درس بزرگ تاریخ است!

142- شیخ مفید به سند خود از امام صادق (علیه السلام) این نکته را نقل کرده است:

زمانی که امام حسین (علیه السلام) از مدینه حرکت کرد، گروهی از ملائکه برای پیشنهاد کمک خدمت آن

حضرت آمدند و گروه هایی از مسلمانان و شیعیان جن برای کمک آمدند، اما حضرت در پاسخ جنیان فرمود:

"خدا به شما جزای خیر دهد من مسئول کار خود هستم و محل و زمان قتل من نیز مشخص است. جنیان گفتند:

اگر امر شما نبود همه دشمنان شما را می کشتیم.

حضرت در پاسخ فرمود:

ما بر این کار از شما توانا تریم، اما چنین نمی کنیم تا آنها که گمراه می شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه

حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.^۱

143-

امام باقر (ع) می فرماید:

«بکت الانس و الجن و الطیر و الوحوش علی الحسین بن علی حتی ذرفت دموعها»

¹ بحار_الانوار (بیروت) ج ۴۴؛ ص ۳۳۱

(تمام انسانها و اجنه و پرندگان و حیوانات وحشی به گونه‌ای برای امام حسین (ع) گریه کردند که اشک از چشمان آنها سرازیر شد.^۱)

144- دریاها به جوش و خروش آمدند

ابن قولویه به سند معتبر از زُرارهِ روایت کرده است که حضرت صادق (ع) فرمود:
ای زُرارهِ! به درستی که آسمان گریست بر حسین (ع) چهل صباح به سرخی و کسوف و کوه‌ها پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها به جوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آن حضرت گریستند و زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن بر خود نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا آنکه سر عبیدالله بن زیاد را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه‌ایم از برای آن حضرت و جدّم علی بن الحسین؛ چون پدر بزرگوار خود را یاد می‌کرد آن قدر می‌گریست که محاسن مبارکش از آب دیده‌اش تر می‌شد و هر که آن حضرت را بر آن حال می‌دید از گریه او می‌گریست، و ملائکه‌ای که نزد قبر آن امام شهیدند برای او گریه می‌کنند و به گریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و آسمان است از ملائکه، گریان شوند.
در روایت دیگری وارد شده:

لما قتل الحسين بن علي (ع) امطرت السماء ترابا احمر.

زمانی که امام حسین (ع) به شهادت رسید از آسمان خاک قرمز بارید.^۲

145- زمانی که برگشت، ژولیده و غبار آلود بود،

ام سلمه می‌گوید:

شبی پیامبر از نزد ما غائب شد و زمانی که برگشت، ژولیده و غبار آلود بود، گفتم یا رسول الله این چه حالتی است؟ فرمود: مرا به کربلا بردند و مقتل حسین (ع) را به من نشان دادند و مقداری از خاک آنجا را که قرمز رنگ بود به من دادند.

ام سلمه می‌گوید: پیامبر این خاک را که درون شیشه‌ای قرار داشت به من داد و من آن را نگه داشتم، زمانی که

^۱ کامل الزیارات، ص 79.

^۲ همان، ص 90.

امام حسین (ع) در روز عاشورا به شهادت رسید از آن خاک خون تازه جاری شد¹.

-146

گریه امام زمان (علیه السلام) بر اسیری زینب

حاج ملا سلطانه‌لی، که از جمله عابدان و زاهدان بود، می گوید:

در خواب به محضر مبارک امام زمان (علیه السلام) مشرف شدم، عرض کردم: مولای من! آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که ((فلان‌بنک صباحا و مساء و لایکین عینک بدل الدموع دماء)) صحیح است؟ فرمود: آری!

گفتم: آن مصیبتی که در سوگ آن، به جای اشک خون گریه می کنید، کدام است؟ آن مصیبت علی اکبر است؟ فرمود: نه! اگر علی اکبر زنده بود، او هم در این مصیبت، خون گریه می کرد!

گفتم: آیا مقصود مصیبت حضرت عباس (علیه السلام) است؟ فرمود: نه! بلکه آن حضرت عباس هم در حیات بود، او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد!

عرض کردم: آیا مصیبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است؟ فرمود: نه! اگر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) هم بود، در این مصیبت خون گریه می کرد!

پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟ فرمود: مصیبت اسیر عمه ام زینب (سلام الله علیها) است.²

-147

پس از شهادت امام حسین علیه السلام لیه السلام در کربلا چه گذشت؟

دشمنان اهل بیت پس از شهادت جان سوز امام حسین علیه السلام لیه السلام و یارانش، دست از جنایات خویش برنداشتند، بلکه در این روز غم آلود جنایت‌های دیگری مرتکب شدند که به اختصار بیان می کنیم:

1- غارت خیمه هاسپاه عمر بن سعد، به ویژه دسته نابکار شمر، پس از شهادت امام حسین علیه السلام لیه السلام

¹ الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 130؛

² شیفتگان حضرت مهدی (عج) ج 1 ص 145

به خیمه های آن حضرت یورش برده و خیمه ها را غارت کردند و چهارپایان ، لباس ها، صندوق ها، اسلحه ها و خوراکی ها را به یغما بردند. آنان ، حتی حریم اهل بیت علیهم السلام لیه السلام را مراعات نکردند و زیور و لباس های زنان را از آن ها ستاندند، به طوری که زنان اهل بیت علیهم السلام لیه السلام به عمر بن سعد پناهنده شده و از شدت جنایت کاری شمر و گروه نابکارش شکایت کردند و عمر بن سعد به ظاهر، دستور داد که از غارت خیمه ها دست بردارند.^۱

از حمید بن مسلم روایت شد: به اتفاق شمر بن ذی الجوشن و گروهی از پیادگان ، از خیمه ها گذشتیم تا به علی بن الحسین علیه السلام لیه السلام رسیدیم که از شدت بیماری از هوش رفته بود. همراهان شمر گفتند: که این بیمار را هم بکشیم؟ من گفتم: سبحان الله چه بی رحم مردمید شما. آیا این کودک ناتوان را هم می خواهید بکشید؟ همین بیماری که بر او عارض شده ، او را کافی است . به هر طریقی بود آنان را از کشتن علی بن الحسین علیه السلام لیه السلام بازداشتیم ، ولی آن بی رحم ها پوستی را که آن حضرت بر آن خفته بود بکشیدند و به یغما بردند.^۲

2- آتش زدن خیمه ها شمنان پس از غارت خیمه ها و به یغما بردن دارایی ها و اشیای موجود بازماندگان ، خیمه ها را به آتش کشیدند. در این هنگام ، کودکان و زنان بی سرپرست ، از خیمه ها بیرون آمده و به بیابان های اطراف گریختند. راوی گفت: پس از غارت خیمه ها، آن ها را آتش زدند و بانوان مکرمات با سر و پای برهنه در حالی که لباس های ایشان را ربوده بودند، از خیمه ها بیرون ریختند و صدا به شیون و گریه بلند نمودند و در حال خواری به اسیری رفتند.^۳

3- تاختن اسب بر پیکر شهیدان عمر بن سعد خطاب به سپاه خود گفت: چه کسانی آمادگی تاختن اسب بر کشتگان را دارند؟ ده نفر از آنان اعلام آمادگی کردند که از آن جمله بودند: اسحاق بن حیاة حضرمی ، احبش بن مرثد و اسید بن مالک. این عده پس از نعل بندی اسبان خویش بر پیکر شهیدان کربلا، از جمله اباعبدالله

^۱ الارشاد، ص 468

^۲ منتهی الامال، ج 1، ص 399

^۳ لهوف سید بن طاووس، ص 150

الحسین علیه السلام لیه السلام اسب تاختند و پیکرهای پر از جراحت و بی سر شهیدان را در هم شکستند.^۱ این گروه نابکار وقتی برگشتند، در نزد عبیدالله بن زیاد برای گرفتن جایزه خیانت و جنایت خویش، از کار خود چنین تعریف کردند: نحن رضنا الصدر بعد الظهر بكل یعوب شدید الاسر؛ ما کسانیم که بر بدن حسین و یارانش اسب رانندیم به حدی که استخوانهای سینه آنان را در زیر سم ستوران چون آرد نرم کردیم! عبیدالله بن زیاد، اعتنایی به آن ها نکرد و دستور داد که جایزه اندکی به آنها بدهند. این عده پس از قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی (در سال 66 ه. ق. در کوفه به سزای اعمالشان رسیدند. به دستور مختار دست و پای آنان را با میخ های آهنین بر زمین کوبیدند و بر بدنشان آن قدر اسب دوانیدند که پیش از هلاکت شدنشان اعضا و اجزای بدنشان از هم جدا شد.^۲

4- ارسال سر مقدس امام حسین علیه السلام لیه السلام به کوفه عمر بن سعد در عصر عاشورا برای خوش خدمتی بیش تر و اعلام وفاداری به عبیدالله بن زیاد و خاندان بنی امیه، دستور داد سر بریده امام حسین علیه السلام لیه السلام را با شتاب به کوفه ببرند و عبیدالله بن زیاد را از پایان یافتن غائله کربلا با خبر گردانند. ماموریت رساندن سر مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام لیه السلام با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم بود. آنان شب به کوفه رسیدند. در آن هنگام دارالاماره نیز بسته بود. به همین جهت شب را در خانه خویش گذرانده و بامداد روز یازدهم سر مقدس امام حسین علیه السلام لیه السلام را نزد عبیدالله بردند. سرهای دیگر شهیدان را پس از بریدن و شست و شو دادن، میان سرکردگان جنایت کار تقسیم کردند تا نزد عبیدالله برده و پاداش بگیرند و بدین وسیله به وی نزدیک شوند.^۳

-148

حضرت آیت الله بهجت رحمه الله علیه :

^۱ الارشاد، ص 469 و معالم المدرستین، ج 3، ص 169/

^۲ ماهیت قیام مختار، ص 456/

^۳ الارشاد، ص 470؛ معالم المدرستین، ج 3، ص 173 و منتهی الامال، ج 1، ص 401/

وقتی که می‌خواهید به روضه بروید، اگر سؤال کردند که کجا می‌روید، نگویید می‌رویم روضه، بگویید می‌خواهیم برویم کربلا

-149-

بوی سیب سرخ

یکی از دوستان شیخ رجبعلی خیاط نقل می‌کند:

همراه ایشان به کاشان رفتیم. عادت شیخ این بود که هر جا وارد می‌شد به زیارت اهل قبور می‌رفت. هنگامی که وارد قبرستان کاشان شدیم شیخ گفت: «السلام علیک یا ابا عبدالله علیه

السلام»

چند قدم جلوتر رفتیم، فرمودند: «بویی به مشامتان نمی‌رسد؟»

گفتیم: چه بویی؟ فرمود: «بوی سیب سرخ استشمام نمی‌کنید؟»

قدری جلوتر آمدیم، به مسئول قبرستان رسیدیم، شیخ از او پرسید: امروز کسی را این جا دفن کرده‌اند؟

او پاسخ داد: پیش پای شما فردی را دفن کرده‌اند. آن گاه ما را سر قبر آن مرد برد و ما در آن جا بوی سیب سرخ را استشمام کردیم.

پرسیدیم: این چه بویی است؟

شیخ فرمود:

وقتی این بنده خدا را در این جا دفن کردند، وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام به اینجا تشریف آوردند و به واسطه این شخص، عذاب از اهل قبرستان برداشته شد.¹

-150-

چرا قبر حضرت ابو الفضل علیه السلام کوچک است؟!

¹ طوبای کربلا - ناشر: انتشارات هنارس

در کتاب «سوگنامه ی آل محمد» به نقل از کتاب «معالی السبطين» آمده است که:

در زمان علامه ی بحرالعلوم گوشه هایی از مرقد مطهر حضرت بالفضل العباس (علیه السلام) ویران شد و نیاز به تعمیر و نوسازی پیدا کرد. این جریان را به علامه ی بحرالعلوم خبر دادند و بنا شد که وی با معماری در روز معینی برای دیدار قبر مقدس و تعیین مقدار تعمیر بر سر مرقد مطهر بروند.

آن روز فرا رسید و آن دو با هم وارد سرداب گردیدند و از نزدیک بنای قبر را دیدند، در این بین معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه کرد و پرسید: آقا اجازه می فرمایی سؤال کنم؟

علامه فرمود: بپرس. معمار گفت: ما تا کنون خوانده و شنیده بودیم که حضرت ابا الفضل العباس (علیه السلام) قامتی بلند داشته اند، به طوری که هر گاه سوار بر اسب می شدند زانوان ایشان برابر گوشهای اسب می رسیده است. بنابراین باید قبر آن حضرت طول بیشتری داشته باشد، ولی من می بینم صورت قبر کوچک است، آیا شنیده های من دروغ است، یا کوچکی قبر علت دارد؟

علامه به جای پاسخ، سر به دیوار نهاد و به شدت شروع به گریستن کرد. گریه ی طولانی او معمار را نگران ساخت و عرض کرد:

آقای من، چرا منقلب و گریان شدی، مگر من چه گفتم؟

علامه فرمود: شنیده های تو درست است و همان گونه که گفתי حضرت عباس (علیه السلام) قامتی بلند و رشید داشته است، ولی سؤال تو مرا به یاد مصائب جانکاه حضرت عباس (علیه السلام) انداخت، زیرا به قدری شمشیر و تیر و نیزه بر وی وارد شد که بدنش را قطعه قطعه نمود و آن قامت بلند به قطعاتی کوچک تبدیل یافت.

آیا توان انتظار داری بدن قمر بنی هاشم (علیه السلام) که قطعات آن توسط امام سجّاد زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) جمع آوری و دفن شده، قبری بزرگتر از این قبر داشته باشد؟!

هر یک از شهیدان، هنگامی که هدف تیر قرار می گرفتند، با دستهای خود تیر را از بدن بیرون می آوردند یا ممکن بود بیرون آورند، ولی آن کس که دستهایش را قطع کرده اند و در برابر چهار هزار تیر انداز قرار گرفته چه حالی خواهد داشت؟!

هر سوارکاری وقتی می خواهد از اسب پیاده شود، یک دست خود را بر روی بلندی زین، و دست دیگرش را بر دهانه ی اسب می گذارد تا پیاده گردد، اما کسی که دست ندارد چگونه پیاده می شود؟!

و نیز هر سوارکاری که از پشت اسب بر زمین می افتد، در هنگام سقوط، دستهایش را جلوتر بر زمین می نهد که بدنش آسیب نبیند، ولی آن کسی که دست ندارد چه حالتی خواهد داشت؟! کسی که قامتی بلند دارد و بدنش مثل خارپشت پر از تیر شده است، هنگامی که از پشت اسب بر زمین می افتد تیرها بر بدنش فرو می روند.

ای قمر بنی هاشم، هنگامی که تو از پشت اسب بر زمین افتادی، تیرها که بر سینه و پهلوی و سایر اعضای تو نشسته بودند در اعماق بدن نازنین تو فرو رفتند و أمعاء و احشای تو را پاره پاره ساختند، آه آه.

-151-

ناپدید شدن ذوالجناح اسب ابا عبدالله علیه السلام

در منتخب طریحی آمده است :

وقتی امام حسین علیه السلام از ذوالجناح بر زمین افتاد، ذوالجناح شروع کرد به فریاد زدن و از روی جسدها می گذشت .

وقتی عمر بن سعد او را دید فریاد زد که این اسب را بگیرید و نزد من بیاورید؛

زیرا او از اسب های مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

آن گاه یاران عمر سعد در جایی کمین کردند

و ذوالجناح به آنها نزدیک شد، سپس بر او حمله ور شدند، ذوالجناح با دست و پا و دندان از خود دفاع کرد و

آنها را از خودش دور کرد و گروهی را بر زمین افکند،

بالاخره نتوانستند او را بگیرند، عمر سعد هم چنان فریاد می زد:

رهایش کنید تا ببینم چه می خواهد بکند!

اطرافیان او را رها کردند و به طرف دیگری رفتند. هنگامی که اسب خودش را آزاد دید،

آمد و کشته ها را یکی یکی نظاره کرد تا به پیکر امام حسین علیه السلام رسید،

ذوالجناح وقتی صاحب خودش را دید، شروع کرد به بوسیدن آن حضرت و با دهان او را می بوسید و پیشانی

خود را بر بدن آقا می مالید و شیهه می کشید

و فریاد می‌زد و اشک از چشمان او می‌ریخت .

در این هنگام حاضران از دیدن چنین منظره‌ای تعجب کردند .

عبدالله بن قیس گفت:

آن اسب را دیدم که تمام مردم از دور او پراکنده شدند و او به سرعت به طرف خیمه ها رفت

و کسی قادر نبود به او نزدیک شود و سپس آهنگ فرات کرد و به سرعت خود را به وسط فرات رسانید

و در آب فرو رفت و تا امروز، کسی نمی‌داند او کجا رفته و چه شده است¹.

152- انسان می‌تواند خودش به تنهایی بنشیند گریه کند.

استاد سید محمد مهدی میرباقری:

بُکا بر سیدالشهدا(ع) مجلس عظیمی نمی‌خواهد! انسان می‌تواند خودش به تنهایی بنشیند گریه کند .

بزرگی شنیده بود که مرحوم ملا آقا دربندی نماز شب‌های عجیبی می‌خواند. یک شب ایشان را دعوت کرد و تا دیروقت نگه داشت. دیروقت که شد، گفتند: آقا همین جا استراحت کنید! ایشان استراحت کرد. هنگام نماز شب مشاهده کردند که چند ساعت به اذان برخاست و در بسترش نشست و گفت: "السلام علیک یا ابا عبدالله، حسین جان تو را کشتند..." این را گفت و شروع کرد به گریه کردن و متصل گریه کرد. رفت وضو گرفت؛ گریه کرد.

آمد و نشست؛ گریه کرد. همینطور گریه کرد تا اینکه اذان گفتند و بعد برخاست و نماز صبحش را خواند .

نه اینکه ما همیشه باید همین کار را بکنیم؛ بلکه هم باید نماز شب خواند و هم برای سیدالشهدا(ع) گریه کرد .

اما اینگونه گریه کردن احتیاجی به مجلس روضه ندارد .

اگر بتوانیم در منزلمان مجالس روضه برگزار کنیم، بهتر است؛ چرا که این روضه‌های هفتگی منزل و خانواده انسان را بیمه کرده و

دست شیطان را از منزل ما قطع می‌کند؛ اما اگر نشد، خودمان بنشینیم و برای امام حسین(ع) گریه کنیم

-153

¹ اسرار الشهادة، ص 436 و منتخب طریحی

نقل است روزی علی اکبر علیه السلام به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبر سؤال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سؤال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، «ما یُریدُ أبوک؟» پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر علیه السلام نزد اباعبدالله الحسین سلام الله علیه برد، ایشان فرمود: والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم¹.

-154

ذکرے نافع در حاجات و مصائب و امور مهم و بزرگ و سخت
قطب راوندی در کتاب «دعوات» از زین العابدین (ع) روایت کرده است که: پدرم در آن روز خونین که کشته شد، مرا به سینه چسباند و می گفت: اے فرزند از من این دعا فراگیر که فاطمه س به من آموخت و او از رسول خدا (ص) و او از جبرئیل فرا گرفته بود، در هر حاجت و مهم و مصائب که پیش آید و امر عظیم دشوار، بگو: «بحق یس و القرآن الحکیم و بحق طه و القرآن العظیم یا من یقدر علی حوائج السائلین یا من یعلم ما فی الضمیر یا منفسا عن المکروبین یا مفرجا عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر یا رازق الطفل الصغیر یا من لا یتحتاج الی التفسیر صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا»²...

-156

اولین کسی که بعد از ظهور رجعت می کند ، کیست ؟
امام صادق علیه السلام می فرماید :
« اولین کسی که قبر او شکافته می شود و به سوی دنیا باز می گردد ، حسین بن علی علیه السلام است .»
و در جای دیگر می فرماید :

¹ مقاتل الطالبین-ابوالفرج اصفهانی

² دمع السجوم، علامه شعرانی-ترجمه نفس المهموم، شیخ عباس قمی

«نخستین فردی که به دنیا باز می گردد، حسین بن علی علیه السلام است پس حکومت می کند تا وقتی که در اثر پیری ابروان او بر چشمانش می افتد.» که اشاره به طولانی بودن حکومت امام حسین در عصر رجعت است. جابر نیز از امام باقر علیه السلام نقل می کند که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، پیش از شهادتش، به تفصیل در مورد رجعت خود و یاران خود سخن گفت:

«بشارت باد شما را، به خدا قسم اگر این قوم ما را بکشند، ما نخستین کسانی هستیم که نزد پیامبران باز می گردیم و تا مدتی که خدا بخواهد توقف خواهیم کرد، آن گاه من اولین کسی هستم که قبرش شکافته می شود و ناگهان از قبر خارج می شوم در حالی که امیرالمؤمنین نیز از قبرش خارج شده و مهدی ما نیز قیام نموده است.»

در این روایت، رجعت امام حسین و امیرالمؤمنین علیهما السلام همزمان با قیام حضرت مهدی (عج) بیان شده است.

در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید :

«امام حسین علیه السلام همراه با شهدای کربلا و هفتاد پیامبر، بازگشت می نماید .

رو می آورد به سوی دنیا امام حسین همراه با کسانی که با وی به قتل رسیده بودند و همراهی می کنند او را هفتاد پیامبری که با موسی بن عمران مبعوث شدند. آن وقت حضرت قائم انگشترش را به او می سپارد¹».

157- علی اکبر علیه السلام پسر بزرگ سیدالشهداء

پدر گرامی حضرت علی اکبر (ع)، امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی، دختر ابو مرّة بن عروّه بن مسعود ثقفی است.²

او از طایفه خوش نام و شریف بنی هاشم بود، که به پیامبر اسلام (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س)، امیر مؤمنان

¹ میزان الحکمه، ج 4، ص 58، ش 6932، محمدی ری شهری، چاپ مکتب الاعلام، 1362 هـ. ش.

² طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج 5، ص 446، دار التراث، بیروت، چاپ دوم، 1967/1387؛ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 246 و 247، دار صادر، بیروت، بی تا

علی بن ابی طالب (ع) و امام حسین (ع) نسبت دارد.

علی اکبر (ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسین (ع) بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد. وی نخستین شهید بنی هاشم و آل ابی طالب در روز عاشورا بود.^۱

در باره این که حضرت علی اکبر (ع) همسر و فرزندی داشته یا خیر، دو نظر وجود دارد

اول. برخی گفته اند که ایشان دارای فرزند نبود. اینان در باره همسر وی سخنی نگفته اند.^۲

دوم. بر اساس دلایلی که وجود دارد، گروهی دیگر وجود زن و فرزند را برای آن جناب ثابت کرده اند. برخی از این دلایل عبارت اند از

1- در زیارتی که ابو حمزه ثمالی از امام صادق (ع) درباره حضرت علی اکبر (ع) نقل کرده، عباراتی وجود دارد که نشان دهنده این است که علی اکبر (ع) دارای فرزند بوده است؛ مانند این فراز: «...صلی الله علیک یا ابا الحسن ثلاثا...»^۳ و یا: «صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و أبنائک و أمهاتک الأخیار الأبرار الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»؛ که در این زمینه باید گفت: گرچه فراز اول را به تنهایی نمی توان دلیل قانع کننده ای برای اثبات وجود فرزندی برای ایشان دانست، اما فراز دوم قطعاً نشانگر آن است که حضرت علی اکبر (ع) دارای خانواده و فرزندی بوده است؛ زیرا کلمه «ابنائک» جمع است و نیز کلمه «عترتک» که عترت هر کسی ذریه و فرزندان او محسوب می شود

2. بزنتی می گوید: از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم: آیا کسی می تواند با زن و با کنیزی که از پدرش فرزند دار شده، ازدواج کند؟ آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد. گفتم: از پدرت شنیدم که فرمود امام سجاد (ع) علاوه بر ازدواج با دختر امام حسن (ع) با ام ولد (کنیز صاحب فرزند) ایشان نیز ازدواج کرد... امام در پاسخ فرمود: این طور که گفتم نیست؛ امام سجاد (ع) با دختر امام حسن (ع) ازدواج کرد و نیز با ام ولد (کنیز صاحب فرزند) برادرش علی بن الحسین که در کربلا کشته شد، نیز ازدواج نمود.^۴

^۱ الاعلام، ج 4، ص 277؛ بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ج 3، ص 200، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417ق

^۲ الطبقات الکبری، ج 5، ص 163، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، 1410ق

^۳ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص 240، انتشارات مرتضویه، نجف، 1356ق

^۴ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 46، ص 163 و 164، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404ق

از جهت سندی، شخصیت های موجود در سند این روایت ثقه هستند و از لحاظ محتوا این روایت نشانگر آن است که حضرت علی اکبر (ع) فرزندی از یک کنیز داشته است

پس، طبق بیان فوق، حضرت علی اکبر (ع) دارای همسر و فرزند بوده، اما با تحقیقی که انجام شد به نام و مشخصات دقیق همسر آن حضرت دست نیافتیم.

میخواست اولین قربانی باشد و پدرش نیز می خواست اولین قربانی، جانش، علی، باشد. ولی دیگران شرم داشتند زنده باشند و پسران خورشید، سر بر افق بگذارند !

و علی صبوری کرد تا همه ی غیر بنی هاشم وظیفه پاسداری به اوج رساندند .

بنی هاشم نیز احترام بزرگان خود را داشتند. اول فرزندان عقیل و بعد جعفر به میدان رفتند و بعد فرزندان امام علی و بعد فرزندان حسن و بعد فرزندان حسین و در آخر حسین. ولی شوق قربان امام شدن، علی را واداشت تا این احترام را نپذیرد و پس از آخرین از غیر بنی هاشم از محضر امام اذن رفتن بگیرد.

و امام که اجازه ها را بخاطر کرامتی که داشت با تائی و مکث می داد، اجازه علی را سریع تر از هر کس داد که نباید در دادن جان، مکثی کرد و تأملی داشت: نبی از حسین بود و حسین از نبی و علی شبیه نبی بود، پس علی جان حسین بود.

و حسین آنچنان پرسوز نفرین کرد که دود سوزش تا قیام قیامت دنیای دنیاداران را پر التهاب نمود :

«بارالها! گواه باش که به جانب ایشان نوجوانی رهسپار است که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به پیامبر تو بود و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم، به چهره او می نگرستیم. خدایا برکات زمین را از ایشان بازدار و در بهره مندی چند روزه (دنیا) میانشان تفرقه افکن و هر یک را به راهی جدا وادار و فرمانروایان را از ایشان راضی مگردان. زیرا این گروه ما را دعوت کردند که یاریمان کنند ولی به دشمنی و جنگ با ما

برخواستند.» سپس بر سر عمر سعد فریاد زد :

«چته؟! خدا خویشاوندی ات را قطع کند و کار تو را خجسته نسازد و کسی را بر تو چیره کند که در بستر، سرت را ببرد، همچنان که خویشاوندی مرا بریدی و پیوند مرا با رسول خدا رعایت نکردی.»

و علی رفت و حسین نگاهش را به دنبالش دوخت و وقتی کامش را از کام خشکیده اش سیراب نمود و دوباره راهیش نمود، اینبار حسین فقط منتظر بود و منتظر باز هم منتظر ... ناگاه صدایی که باید می آمد، آمد :

«خدا حافظ پدرم!» و سرش بر یال اسب افتاد. و پلکان اسب با خون علی سنگین شد و علی را برد میان کینه توزان خورشید و آنها هرچه نفرت از روشنی داشتند بر تن بی جان علی کوفتند و وقتی حسین رسید دید شبیه ترین به نبی، شبیه ترین به خود او شده است در گودال عروج! اربا اربا قطعه قطعه .

دیگر دو دست پرلرز و دو پای سست و کمری که به سختی راست می شد نمی توانست علی را بردارد و خوب بود جوانان بین هاشم بودند که علی را بر در خیمه رسانند .

ولی وقتی نوبت به خورشید رسید تا سر بر افق بگذارد، و وقتی بدنش را در آن گودال با شمشیر و نیزه و تیر و سنگ و اسب کوفتند و کوفتند و باز کوفتند دیگر نبود جز بیمار کربلا که سه روز بعد تکه های بدن را در قبر بچیند .

و علی را پایین پای پدر گذاشت تا مشتاق ترین پروانه، خفته ترین باشد در اشکهای یخ زده شمع در اوج ظلمت بیداد. تا قبر چهار گوش حسین، شش گوش شود که دو گوشه ان مال علی اکبر بماند.

-158

ماجرای قربانی دادن حضرت ابراهیم (علیه السلام) و گریه برای امام حسین (علیه السلام)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند هنگامی که حق تعالی، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را امر فرمود که به جای فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام)، بره ای را که برایش فرستاده بود قربانی نماید، حضرت ابراهیم (ع) غمگین شد و به درگاه خداوند عرضه داشت بار پروردگارا، ای کاش فرزندم اسماعیل (ع) را به عنوان قربانی از من قبول می نمودی تا هدیه ای ناقابل در محضر حضرتت تقدیم کرده بودم و به سبب صبر در مصیبت از دست دادن فرزند در نزد تو مقرب تر می گشتم.

پس خداوند به سوی حضرت ابراهیم (ع) وحی فرستاد که ای ابراهیم (ع)، از میان مخلوقاتم چه کسی را بیشتر دوست داری؟

حضرت ابراهیم (ع) عرض کرد پروردگارا، احدی را بیشتر از حبيب تو حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست تر ندارم.

پس به سویش وحی شد آیا محمد (ص) را بیشتر دوست داری یا خودت را؟

حضرت ابراهیم (ع) عرضه داشت او را از خودم هم بیشتر دوست دارم.

وحی شد آیا فرزند محمد (ص) را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟

حضرت ابراهیم (ع) عرضه داشت بلکه فرزند او را.

پس به سویش وحی شد آیا قربانی شدن فرزند او به دست دشمنانش از روی ظلم تو را بیشتر ناراحت می سازد یا قربانی شدن فرزند خود به دست خودت در راه اطاعت امر من؟

حضرت ابراهیم (ع) گفت بلکه قربانی شدن فرزند محمد (ص) بر دست دشمنان، دلم را بیشتر به درد می آورد.

پس حق تعالی فرمود بدان ای ابراهیم (ع)، در آینده می آیند گروهی که ظاهراً از امت محمد (ص) هستند و ظالمانه و نامردانه فرزند او، حسین بن علی (علیه السلام) را مظلومانه همچون برّه ای سر می برند و به این کارشان خوشحالی نمایند.

وقتی حضرت ابراهیم (ع) این قضیه را شنید، ناله ای زد و فریاد او بلند شد و دل او به درد آمد و شروع کرد به گریه کردن.

پس از جانب حق تعالی خطاب رسید ای ابراهیم (ع)، به خاطر این ناله و گریه ای که بر حسین (علیه السلام) زدی، پاداشی همچون بریدن سر اسماعیل (ع) به تو عطا می کنم و مقامی بالاتر از مقامی را که در راه از دست دادن او صبر بر مصائب او به تو می رسید برایت در نظر می گیرم و ای ابراهیم (ع)، بدان به خاطر این گریه ای که بر مصیبت قتل حسین بن علی (علیه السلام) نمودی، بر ذات خودم واجب نمودم که تو را به بلندترین درجات کسانی که به آنها ثواب داده ام برسانم.

و این است معنی قول خدای عظیم الشان در سوره صافات آیه ۱۰۷:

«و فدیناه بذبح عظیم» و فدا نمودیم و بخشیدیم سر بریدن اسماعیل را بر ابراهیم به خاطر ذبحی عظیم تر^۱

-159-

شک در واقعه عاشورا

شیطان در روز عاشورا چه گفت؟

حضرت زینب سلام الله علیها از امیرالمومنین علیه السلام روایت می کنند که در هنگام احتضار از وقائع عاشورا

صحبت فرموده و سپس فرمودند

^۱ عیون اخبار الرضا، جلد ۱، صفحه ۱۵۱

«...إِنَّ إبليس في ذلك اليوم يطير فرحاً فيحول الأرض كلها في شياطينه و عفاريتها فيقول: يامعشر الشياطين! قد أدركنا من ذرية آدم الطلبه و بلغنا في هلاكهم الغايه و أورثنا هم السوء إلا من اعتصم بهذه العصابه فاجعلوا شغلکم بتشكيك الناس فيهم»...

به درستی که ابلیس در این روز (بعد از واقعه کربلا) حول زمین پرواز می کند در حالی که شادمان است و تمامی شیاطین و اجنه خبیث را جمع می کند و می گوید: ای گروه شیاطین! همانا که ما انتقام و طلب خود را از ذریه آدم گرفتیم و مردم را اهل جهنم کردیم مگر کسی که در این مصیبت گریه کند و به دوستی آل محمد پایدار باشد. پس تا می توانید مردم را به شک اندازید و از این مصیبت باز دارید، تا زحمت من به هدر نرود». تا جایی که فرمود: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به این حدیث خبر می داد، فرمود: یا علی! در آن روز، ابلیس با شیاطین خود، از شدت شادکامی در سرتاسر زمین پرواز می کند و به شیاطین و هوادارانش می گوید:

ای جماعت شیاطین! شاد باشید که انتقام خود را از فرزندان آدم گرفتم، برترین بدبختی را برای آنها فراهم کردم، جهنم را به آنها به میراث دادم، مگر جماعتی که دست به دامن این خانواده شوند و از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاری جویند.

ای شیاطین! بر شما باد کوشش در راه ایجاد بدبینی به این خانواده، کاری کنید که به این خانواده و دوستان آنها دشمنی ورزند تا کفر و گمراهی در مردم استوار شود و یک نفر از آنها رستگار نگردد. بعد از آن، حضرت علی علیه السلام به زینب فرمود: بی گمان ابلیس در این سخن راست گفت: با این که کار او همیشه دروغ گفتن است؛ زیرا می داند هیچ عمل صالحی با داشتن دشمنی با شما فایده ای ندارد، هیچ گناهی با داشتن دوستی شما ضرر و زیانی به انسان نمی رساند.

و دشمنان شما، به واسطه دشمنی و عداوتی که با شما دارند، اگر مانند جن و انس خدا را بپرستند، عبادات آنان

سودی به حالشان نخواهد داشت.¹

160- گریه بر اباعبدالله علامت ایمان

رسول الله صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام لیه السلام نگاه کردند، در حالیکه سیدالشهدا علیه السلام به سمت ایشان میرفتند،

پس ایشان، امام حسین علیه السلام لیه السلام را در دامن خود نشانید، و فرمودند:

از قتل پسر من حسین علیه السلام لیه السلام آتش-عشقی - در دلهای مومنین به پا میشود، که تا قیامت سرد نخواهد شد.

سپس فرمودند: پدرم فدای کشته اشکها باد.

پس سوال شد: چرا او را کشته اشکها نام نهادند؟

حضرت فرمود: چون هیچ مومنی، حسین علیه السلام لیه السلام را یاد نمیکند الا اینکه گریه خواهد کرد - و گریه، علامت ایمان است.²

161- بگو نامش را حسین بگذارد

طی نامه ای در تاریخ دوم جمادی الثانی 1418 هجری قمری

دو کرامت به دفتر انتشارات مکتب الحسین (سلام الله علیها) ارسال شده و صاحبان نامه مرقوم داشته اند :

روزی وارد حرم حضرت رقیه سلام الله علیها شدم،

دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج

نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت :

خانه های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند .

یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود، به هیچ وجه حاضر نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد .

¹ تذکره الشهداء: ج 2 ص 347

² مستدرک الوسائل 313/10

خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند، ولی وی حاضر به فروش نشد.

بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده و نزدیک وضع حمل وی می شود .

او را نزد پزشک معالج می برند، بعد از معاینه می گوید :

بچه و مادر، هر دو در معرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد، قبول کردند، تا درد زایمان شروع شد .

صاحب خانه می گوید : همسر مرا به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) و به ایشان متوسل شدم و گفتم، اگر همسر و فرزندم رانجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم .

مدتی مشغول توسل بودم، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسر من روی تخت تشسته و بچه در بغلش سالم است .

همسر من گفت : کجا رفتی ؟

گفتم رفتم جایی کاری داشتم .

گفت : نه، رفتی متوسل به دختر امام حسین (سلام الله علیها) شدی !

گفتم از کجا می دانی؟

زن جواب داد: من، در همان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد

و به من گفت : ناراحت مباش، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم، فرزند شما هم پسر است، سلام مرا به شوهرت برسان

و بگو نامش را حسین بگذارد !

گفتم: شما کی هستید؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین (سلام الله علیها) هستم.

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور سوال کردم این داستان را از که نقل می کنی ؟

در جواب گفت: از خادم حرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) نقل می کنم، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین (سلام الله علیها) را دارد

و پدرش نیز از خادمین حرم حضرت رقیه سلام الله علیها بوده است¹.

¹ زینب (س) اسوه فضائل

162- ملاقات ام البنین با زینب (سلام الله علیها)

روایت شده: وقتی که اهل بیت (علیه السلام) وارد مدینه شدند، ام البنین مادر حضرت عباس (علیه السلام) در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه واله) با زینب (سلام الله علیها) ملاقات کرد.

ام البنین گفت: ((ای دختر امیر مؤمنان! از پسرانم چه خبر؟))

زینب: همه کشته شدند.

ام البنین: جان همه به فدای حسین! بگو از حسین چه خبر؟

زینب: حسین را با لب تشنه کشتند.

ام البنین تا این سخن را شنید، دستهای خود را بر سرش زد و با صدای بلند و گریان می گفت: ای وای حسین جان.

زینب: ای ام البنین! از پسر عباس یادگاری آورده ام.

ام البنین گفت: آن چیست؟ زینب (سلام الله علیها) سپر خون آلود عباس (علیه السلام) را از زیر چادر بیرون آورد. ام البنین تا آن را دید، چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند، از شدت ناراحتی بی هوش شده و به زمین افتاد.¹

یاد جانسوز زینب (سلام الله علیها) در مدینه از رقیه

روایت شده است که وقتی حضرت زینب (سلام الله علیها) با همراهان به مدینه بازگشتند زنهای مدینه برای عرض تسلیت، به حضور زینب (سلام الله علیها) آمدند آن حضرت حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد و آنها گریه می کردند، تا اینکه به یاد حضرت رقیه (سلام الله علیها) افتاد و فرمود: ((اما مصیبت وفات رقیه در خرابه شام، کمرم را خم کرد و مویم را سفید نمود))

زنهای وقتی این سخن را شنیدند، صدایشان با شور و ناله به گریه بلند شد و آن روز به یاد رنجهای جانگداز رقیه

¹ فروغ تابان کوثر، ص 277 و 278.

(سلام الله علیها) بسیار گریستند.^۱

زینب (سلام الله علیها) کنار قبر برادر در اربعین

روایت شده است:

هنگامی که حضرت زینب (سلام الله علیها) و همراهان در روز اربعین به کربلا آمدند، زینب (سلام الله علیها) در کنار قبر برادر، درد دلها کرد و گفتار جانسوزی گفت؛ از جمله به یاد رقیه (سلام الله علیها) افتاد و زبان حالش این بود:

برادر جان! همه کودکانی را که به من سپرده بودی، به همراه خود آوردم، مگر رقیه ات را که او را در شهر شام با دل غمبار به خاک سپرده ام.^۲

-163

ازدواج شهربانو با امام حسین علیه السلام

طبق نظر مشهور شهر بانو دختر یزگرد آخرین پادشاه ساسانی همسر امام حسین و مادر امام زین العابدین است.^۳

در چگونگی ازدواج شهر بانو با امام حسین گفته اند:

او پس از شکست سپاه ایران به اسارت مسلمین در آمد. او پس از اسارت آزاد شد و امام حسین با او ازدواج کرد. تاریخ اسارت را برخی منابع در دوران عمر و برخی در زمان خلافت عثمان دانسته

^۱ ناسخ التواریخ ص 507

^۲ حضرت رقیه، علی فلسی، ص 47

^۳ المناقب ج 3 ص 208-تاریخ الایمه ص 24-الکافی ج 1 ص 466-اثباه الوصیه ص 168-التهذیب

ج 6 ص 77

اند.^۱

164- تعطیلی مجلس روضه

آیت الله حاج آقا موسی شیرازی زنجانی نقل کردند که:

مرحوم آقای خویی فرمودند: ما در نجف اشرف در خانه 20 الی 30 متری زندگی می کردیم. خانمم روضه می گرفت و مزاحم مطالعه من بود، من به ایشان گفتم: روضه خوانی در منزل مزاحم مطالعه من است، روضه تعطیل شد ولی چشم من مبتلا به دردی شد که هرچه مراجعه کردم ، خوب نشد و دکترها از معالجه آن مایوس شدند. متوسل شدیم، در عالم خواب به من گفته شد:

بنا بود شما کور شوی، ولی حالا که متوسل شدید با تربت استشفای کنید. با تربت استشفای کردم و چشمم خوب شد.^۲

165-

امام حسین (علیه السلام) به امام حسن مجتبی (علیه السلام) عرضه داشتند؛

فَقَالَ (علیه السلام)؛ وَ أَنْتَ أَخَاهُ يَا حَسَنَ (علیه السلام)؟
 قَالَ (علیه السلام)؛ أَنَا أَحْرَمُ عَلَى دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا مَعِيَ.

^۱ دانشنامه امام حسین، ری شهری، ج 1 ص 259

^۲ روزه هایی از عالم غیب، ص 392

شرح حدیث؛

امام حسین علیه السلام عرضه داشتند؛

ای برادر! ای حسن (علیه السلام)، شما برای گریه کنان من چه ارمغان دارید؟

امام حسن (علیه السلام) فرمودند؛

بر من حرام ست وارد بهشت شوم، مگر آنکه گریه کنان شما همراه من باشند¹.

-166-

تسلیمت خدای متعال در شهادت علی اصغر (علیه السلام)

روایت است که امام حسین (علیه السلام) متوجه شد که فرزند کوچکش از تشنگی بی-تاب و گریان شده و به

همین دلیل او را در مقابل سپاه دشمن بر فراز دستان خود گرفته و فرمود :

ای مردم اگر به من رحم نمی-کنید، دلتان برای این طفل بسوزد!

در این هنگام یکی از افراد سپاه دشمن، با تیری این کودک را هدف قرار داده و او را به شهادت رساند. امام با

دیدن این صحنه، گریان شده و به پروردگار عرضه داشت :

خدایا! تو خود بین ما و این گروه که با وعده یاری و کمک، ما را دعوت کرده و اکنون ما را می-کشند،

قضاوت کن!

بعد از این سخنان، ندایی از غیب رسید که ای حسین !

دَعُهُ يَا حُسَيْنَ، فَإِنَّ لَهُ مُرْضِعَةً فِي الْجَنَّةِ

ای حسین! به فکر کودکیت نباش که اکنون دایه-ای در بهشت در اختیار او بوده و به او شیر خواهد داد².

¹ ریاض المصائب، ص ۲۷۹-الموسوعة الكبرى، ج ۶، ص ۳۱

² تذكرة الخواص ابن جوزی: ص ۲۲۷

167- در ملاقاتی که امام حسین علیه السلام با عمر سعد کردند حضرت هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، از جای برخاست در حالی که می‌فرمود: تو را چه می‌شود؟ خداوند جانت را در بستر بگیرد و تو را در قیامت نیامرزد.

به خدا سوگند! من می‌دانم که از گندم عراق نخواهی خورد!

ابن سعد با تمسخر گفت: جو ما را بس است.

و همانطور که امام فرموده بود حکومت ری را به عمر سعد ندادند و او خسرالدنیا و الاخره شد.¹

-168

مقایسه انفاق در "حج" و انفاق در "مسیر کربلا"

عبدالله بن سنان می‌گوید:

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم پدرت درباره انفاق در راه حج می‌فرمودند به هر درهمی که در این راه خرج کنی، برای آن هزار درهم حساب می‌شود.

کسی که در مسیر زیارت امام حسین (علیه السلام) انفاق می‌کند برای او چیست؟

حضرت فرمودند:

به هر درهمی که در این مسیر صرف می‌کند:

هزار هزار هزار (تا ده مرتبه هزار را تکرار کردند) برای او حساب می‌شود و علاوه بر این رضایت و خشنودی خداوند و دعای خیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) برای اوست²...

¹ کشف الغمه، ج 2، ص 47-بحار الانوار، ج 44، ص 388-ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 82

² مکیال المکارم، ج 2، ص 414

169- آیت الله حق شناس که در جهرم به سر میبردند ، سراسیمه از خواب بیدار شدند...

آیت الله سید احمد نجفی حفظه الله تعالی :

یک شب در ایام محرم ، آیت الله حق شناس که در جهرم به سر میبردند ، سراسیمه از خواب بیدار شدند و

اطرافیان را بیدار کردند و سراغ شخصی به نام داش منصور را می گیرند!

اطرافیان میگویند:

آقا این شخصی که شما سراغ او را میگیرید وجهه خوبی ندارد و به فسق و فجور معروف است.

آیت الله حق شناس میفرماید هر که هست و هر چه هست او را بیاورید ؛ صبح روز بعد اطرافیان درب خانه داش

منصور میروند و خانواده اش میگویند که به لار رفته و به این زودی ها برنمیگردد ، به لار میروند و بعد از مدتی

او را پیدا میکنند و به محضر آقای حق شناس میاورند.

داش منصور تا آقا را می بیند عرضه میکند:

بخدا من خلافی نکرده ام چون در اینجا آبرو نداشتم تصمیم گرفتم ایام محرم به لار بروم و آنجا عزاداری کنم.

آیت الله حق شناس او را در بغل میگیرد و ابراز محبت میکند و میفرماید:

چه کرده ای که آزاد شده امام حسین علیه السلام لیه السلام شده ای؟

متوجه منظور آقا نمیشود تا ایشان خوابی را تعریف میکنند و منصور میگوید قبل از رفتن به لار به سراغ برادر

همسرم رفتم که خانواده ام را به او بسپارم که گفتند به منزل حاج بُنکدار رفته ، رفتم و دیدم عده ای جمع شده

اند تا آتش زیر دیگ (نذری) را که خاموش شده بود روشن کنند که من رسیدم از من کبریت خواستند و من

آتش زیر دیگ را روشن کردم! گفتم یا امام حسین منم بخر خسته شدم از گناه .

آیت الله حق شناس او را از قبل نمی شناخت اما در عالم رویا دیده بود بواسطه روشن کردن یک کبریت او را از

آتش دوزخ نجات داده اند و بعدها داش منصور عبدی مطیع در برابر مولای خود میشود¹.

-170

مشایعت زائر توسط ملائک مقرب

¹ کیمیای نظر

صفوان بن مهران جمال از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، وی گفت ؛ حضرت امام_صادق علیه السلام فرمودند:

کسی که امام_حسین علیه السلام لیه السلام را زیارت کرده و قصدش خداوند عزوجل باشد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را مشایعت نموده تا به منزلش وارد گردد¹.

-171

فضائل قمر بنی هاشم در بیان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام :

رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ قَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لَجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنَزِلَةً يَغِطُّهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمودند :

خدا حضرت عباس را رحمت کند! حقا که امام حسین را بر خویشتن مقدم داشت و جان خود را فدای آن حضرت نمود تا اینکه دستهای مبارکش قطع شد. خدای مهربان در عوض دستهای عباس علیه السلام دو بال به وی عطا کرد تا بوسیله آنها در بهشت با ملائکه پرواز نماید. کما اینکه این نعمت را نیز به جعفر بن ابی طالب عطا کرد.

و برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که در قیامت همه شهداء اولین و آخرین به او غبطه می خورند².

ایمان حضرت ابوالفضل علیه السلام...

قال الصادق علیه السلام:

كان عمنا العباس نافذ البصيرة، صلب الايمان، جاهد مع أبي عبدالله الحسين عليه السلام و أبلى بلاءا حسنا و مضى شهيدا

¹ کامل_الزیارات باب 57 ح 4 ص 475

² امالی (شیخ صدوق)، ص 362 و 363

امام صادق علیه السلام در باره ی حضرت عباس علیه السلام فرمودند:

عباس علیه السلام در دین بصیرت کامل داشت

و در ایمانش بسیار سخت بود به همراه حسین علیه السلام لیه السلام جهاد کرد و خویش را به بلایا مبتلا ساخت و شهید شد.^۱

-172-

سلام به امام حسین علیه السلام بعد از اذان واقامه

مرحوم سید عبدالهادی شیرازی رحمت الله، وقتی اقامه می گفت، قد قامت الصلوة، الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، وقتی میخواست الله اکبر نماز را بگوید، می گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ» بعد هم می گفت: «یا مُحْسِنُ قَدْ آتَاكَ الْمُسَىءُ» ای محسن، ای خدای محسن، گنهار پیش تو آمده است.

* به آسید عبدالهادی می گویند: شما چرا به امام حسین علیه السلام لیه السلام، سلام می دهید؟

ایشان می فرمایند که: ما نماز را از امام حسین علیه السلام لیه السلام داریم، اگر امام حسین علیه السلام لیه السلام شهید نشده بودند، نماز از بین رفته بود. این نماز را مایه برکت امام حسین علیه السلام لیه السلام داریم.^۲

-173-

قلب_تهی_کردن در اثر مصیبت امام حسین علیه السلام لیه السلام

در روایت صحیحہ کامل الزیارات وارد شده است که حضرت اباذر نقل فرمودند:

إِنَّكُمْ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا يُدْخِلُ عَلَى أَهْلِ الْبَحَارِ وَ سَكَّانِ الْجِبَالِ فِي الْغِيَاضِ وَالْأَكَامِ وَ أَهْلِ السَّمَاءِ مِنْ قَتْلِهِ لَبَكَيْتُمْ وَاللَّهِ حَتَّى تَزْهَقَ أَنْفُسُكُمْ^۱

اگر شما می دانستید که از مصیبت امام حسین، چه چیز بر اهل دریاها و ساکنین کوه ها در جنگل ها و تپه ها وارد

^۱ نفس المهموم، / 332

^۲ بدیع_الحکمة حکمت ۲۰ از مواعظ آیت الله مجتهدی تهرانی(ره)

خواهد شود، والله آنقدر می گریستید که جان هایتان از سینه بیرون می آمد¹.

-174

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا أَتَى إِلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا، وَذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا رَكِبْنَا بِهِ، فَهُوَ شَرِيكٌ مَنْ أَتَى إِلَيْنَا فِيمَا وَلَيْنَا بِهِ

کسی که بر آن ستم‌هایی که به ما آل_الله (علیهم السلام) تحمیل شده،

از آن حقوقی که از ما غصب و غارت شده،

و مصائبی که بر ما وارد آمده است،

آگاه و مطلع نبوده و با بی تفاوتی از کنار اینگونه فجایع درگذرد،

با کسی که این جنایات را در حق ما روا داشته است، شریک خواهد بود².

-175

عاشورا، عظیم ترین مصیبت....

عبدالله بن فضل هاشمی می گوید:

محضر مولا و رهبر ماحضرت امام جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما عرضه داشتم:

ای فرزند رسول خدا چگونه روز عاشوراء روز مصیبت و حزن و جزع و گریه گردید

نه روزی که در آن حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله قبض روح شده

یا روزی که حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آن از دنیا رفتند

یا روزی که در آن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به شهادت رسیده

و یا روزی که امام حسن صلوات الله علیه در آن به وسیله سم شهید گردیدند؟

¹ کامل الزیارات: ۷۳- بحار الأنوار: ۲۱۹/۴۵

² بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۵

امام صلوات الله علیه فرمودند :

روز حضرت امام حسین صلوات الله علیه از تمام ایام مصیبتش عظیم تر است، زیرا اصحاب کساء که کریم ترین مخلوقات و شریف ترین آنها نزد خداوند بوده پنج تن می باشند، پس وقتی حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله از بین ایشان رفتند امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم باقی ماندند پس مردم ایشان را تعزیت و تسلیت می دادند و وقتی فاطمه صلوات الله علیها از بینشان رفتند مردم امیرالمؤمنین و حسن و حسین صلوات الله علیهم را تعزیت و تسلیت می دادند و وقتی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رفتند مردم حسنین صلوات الله علیهما را تعزیت و تسلیت می دادند و وقتی امام حسن صلوات الله علیه از دنیا رفتند مردم امام حسین صلوات الله علیه را تعزیت و تسلیت می گفتند و وقتی ایشان شهید شدند در اصحاب کساء احدی باقی نمانده بود که مردم به او تعزیت و تسلیت بگویند، پس رفتن امام حسین صلوات الله علیه از دنیا مانند این بود که تمام اصحاب کساء از دنیا رفته اند چنانچه بقاء آن حضرت همچون بقاء جمیع آنها بود، لذا روز شهادت آن حضرت از نظر مصیبت از تمام ایام #عظیم تر است¹...

176- تمام سپاه مقابل اباعبدالله علیه السلام از زنزادگان بودند...

امام زمان علیه السلام فرمود:

السلام علی قتیل الادعیاء

سلام بر آن کسی که به دست زنزادگان شهید گردید².

-177

¹ علل الشرائع، ج 1، ص: 225

² زیارت ناحیه مقدسه، فراز 43

ساریان ، انگشت و انگشتی امام حسین علیه السلام لیه السلام....

روزی در مراسم حجّ و طواف کعبه الهی، زنی چون دیگر مسلمانها مشغول #طواف کردن بود، در حالتی که دستش از آستین لباسش بیرون و نمایان بود، که ناگاه مرد بوالهوسی - که او نیز مشغول طواف کعبه الهی بود - چشمش به آن زن افتاد و دید که دستش نمایان است، نزدیک او آمد و دست خود را بر روی مُچ دست زن کشید...

در این لحظه به قدرت خداوند متعال دست مرد - هوس باز - به دست آن زن - بی مبالا - چسبیده شد؛ و هر چه تلاش کردند نتوانستند دست خود را از یکدیگر جدا سازند.

افرادی که در حال طواف بودند،

اطراف این زن و مرد جمع شدند و هر کس به نوعی فعالیت کرد تا شاید دست های این دو نفر را از یکدیگر جدا کنند،

ولی سودی نبخشید؛

و در اثر ازدحام جمعیت، طواف قطع گردید .

و بعد از آنکه ناامید گشتند، فقهاء و قضات آمدند و هر یک به شکلی نظریه ای صادر کرد:

بعضی گفتند :

باید دست زن قطع شود؛ چون دستش را ظاهر گردانیده و سبب فساد و گناه شده است و

برخی گفتند:

بلکه مرد مقصّر است؛ و باید دست او قطع گردد.

چون بین آنها اختلاف نظر پیدا شد و نتوانستند این مشکل را حل نمایند،

به ناچار در جستجوی اهل بیت و فرزندان رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین بر آمدند؛

و سؤال کردند که کدام یک از ایشان در مراسم حجّ مشارکت کرده است؟

گفته شد :

حضرت ابا_عبدالله_الحسین علیه السلام لیه السلام شب گذشته وارد مکه شده است؛

و تنها او می تواند مشکل گشا باشد،

پس شخصی را فرستادند تا امام حسین علیه السلام لیه السلام را در آن جمع بیاورد.

وقتی حضرت ابا عبدالله علیه السلام در آن جمع حضور یافت،

امیر مکه خطاب به حضرت کرد و گفت :

یا بن رسول الله!

نظر شما درباره این مرد و زن چیست؟

حضرت رو به جانب کعبه الهی نمود و دست های خود را به سمت آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود؛

و چون دعای حضرت خاتمه یافت دست مرد از زن جدا شد.

- امیر مکه پرسید:

اکنون آن ها را چگونه مجازات کنیم؟

امام حسین (علیه السلام) فرمودند :

دیگر مجازاتی بر آن ها نیست،

زیرا خداوند توانا آن ها را مجازات نمود.

آنچه که جانسوز است اینست که آن شخص سلیم_بن_کلب_کوفی نام داشت و پس از این واقعه به پای

حضرت افتاد و گفت از خدا می خواهم عمری به من دهد که بتوانم جبران کنم...

سال ها بعد در غروب واقعه عاشورا زمانی که جسم عریان ابا عبدالله علیه السلام در گودال قتلگاه رها شده بود

سلیم ساربان بود که از آنجا عبورش افتاد و انگشت حضرت چشمانش را گرفت و چون هرچه سعی کرد موفق

به درآوردن آن نشد دست به خنجر برد و انگشت را با انگشت ربهود¹...

-178-

نتیجه سیاه پوشیدن برای آقا امام حسین علیه السلام لیه السلام

یکی از نمایندگان حضرت آیت الله ابوالقاسم خوئی رحمت الله علیه می گوید:

¹ تهذیب الاحکام: ج ۵، ص ۴۷۰، ح ۲۹۳، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۵۱

یک سالی در ایام محرم و صفر در نجف اشرف خدمت ایشان رسیدم و در آن گرمای شدید ایشان را درحالی دیدم که از سرتاپایشان سیاه پوش بود، حتی جوراب های ایشان نیز سیاه بود.

من درحالی که تعجب کرده بودم و نگران حال ایشان بودم از آقا سوال کردم :

فکر نمیکنید با این وضعیت سرتاپا سیاه پوش در این هوا، ممکن است مریض و یا گرمازده شوید؟؟!

ایشان در پاسخ فرمودند: فلائی من هر چه دارم از سیاه پوشی سرتاپا برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارم.

پرسیدم: چطور؟

فرمود: بنشین تا برایت تعریف کنم:

پدر من مرحوم حاج سیدعلی اکبر خوئی از وعاظ و منبری های معروف زمان خود بود. همسرش که مادر من

باشد هرچه از ایشان باردار میشد پس از دو سه ماه بارداری بچه اش سقط میشد و خلاصه بچه دار نمیشدند.

روزی پدرم بالای منبر این جمله را به مردم می گوید:.... که ایها الناس دستتان را از دست امام حسین و اهل بیت

علیهم السلام رها نکنید که اینها خاندان کرامت و بخشش اند، و هر حاجت یا مشکل بزرگی که دارید جز درب

خانه ی ایشان جای دیگری نروید که این خانواده حلال مشکلات اند....

پس از آنکه پدرم از منبر پائین می آید زنی به او میگوید آسیدعلی اکبر شما که به ما سفارش میکنید چرا

خودتان متوسل نمیشوید تا بچه دار شوید؟

پدرم این حرف را به مادرم بازگو میکند،

مادرم می گوید خب راست گفته، چرا خودت چیزی نذر امام حسین علیه السلام لیه السلام نمی کنی تا حضرت

عنایتی فرموده و ما نیز بچه دار شویم؟

پدرم میگوید: ما که چیزی نداریم تا نذر کنیم؟

مادرم در جواب می گوید حتما لازم نیست چیزی داشته باشیم تا نذر کنیم، اصلا شما نذر کن که امسال تمام 2

ماه محرم و صفر را برای امام حسین علیه السلام لیه السلام از سر تا پا، حتی جوراب و کفشتان هم سیاه باشد و

سیاه بپوشید.

در آن سال پدرم به این نذر عمل کرد و از اول محرم تا پایان ماه صفر سرتاپا سیاه پوش شد. در همان سال هم

مادرم باردار میشود و 7 ماه نیز از بارداری اش میگذرد و بچه اش سقط نمی شود.

یک شبی یکی از طلبه ها که از شاگردان پدرم بوده در آخر شب درب منزل ایشان می آید.
وقتی پدرم درب را باز می کند پس از سلام و احوال پرسی عرض می کند که من یک سوال دارم.
پدرم می گوید بپرس.

طلبه می پرسد آیا همسر شما باردار است؟

ایشان با تعجب می گوید بله، تو از کجا می دانی؟

ناگهان آن طلبه شروع به گریه کردن میکند و می گوید: آسیدعلی اکبر من الان خواب بودم، در خواب وجود مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را زیارت کردم.

حضرت فرمودند: برو و به آسیدعلی اکبر خوئی بگو که بخاطر آن نذری که برای فرزندم حسین کردی و 2 ماه از سرتاپا سیاه پوشیدی این بچه ای را که 7 ماه است همسرت در رحم دارد را ما حفظ میکنیم و او سالم میماند و ما او را بزرگ میکنیم و او را فقیه و عالم در دین میگردانیم و به او شهرت میدهیم.
و او را به نام من "ابوالقاسم" نام بگذار...

حالا فهمیدی که من هرچه دارم از سیاه پوشی سرتاپایی دارم؟¹.....

-179

قال الحسين (عليه السلام) لابنه الأسجد (عليه السلام)

یا ولدی یا علی والله لا یسکن دمی حتی یبعث الله المهدی فیقتل علی دمی من المنافقین الکفرۃ الفسقۃ سبعین ألفا
امام حسین (علیه السلام) به فرزندش امام سجاد (علیه السلام) فرمود:
"فرزندم! علی جان!

به خدا سوگند خون من آرام نخواهد گرفت تا آنگاه که خداوند مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مبعوث کند و او هفتاد هزار تن از منافقین و فاسق را به قتل برساند"².

¹ <http://shohadayekan.ir/post/tag>

² بحار الانوار / ۴۵ / ۸۹

180- روضه در روز قیامت...

إذا كان يوم القيامة نصب لفاطمه قبة من نور و أقبل الحسين عليه السلام. رأسه في يده فإذا رآته شهقت شهقه لا يبقى في الجمع ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا عبد مؤمن إلا بكى ...

چون روز قیامت شود برای فاطمه (سلام الله علیها) قبه ای از نور نصب می شود.

امام حسین علیه السلام در حالی که سر خود را به روی دست گرفته است می آید .

پس هنگامی که فاطمه (سلام الله علیها) او را می بیند چنان شیون و شهقه ای می زند که در اثر ناله او هیچ فرشته مقرب و هیچ نبی مرسل و هیچ بنده مؤمنی باقی نمی ماند مگر آن که می_گردد¹.

-181

-182

امام صادق علیه السلام:

میان قبر پاک امام حسین علیه السلام تا آسمان هفتم محل رفت و آمد فرشتگان است.²

-183

امام صادق علیه السلام:

هر کس دوست دارد روز قیامت، بر سر سفره های نور بنشیند باید از زائران امام حسین (سلام الله علیه) باشد.³

¹ ثواب الاعمال: ۲۱۷-الملهوف: ۱۳۹

² المحججه البيضاء جلد 4 صفحه 46

³ بحار الانوار جلد 101 صفحه 238

-184

اشکهای ارزشمند

قال الصادق علیه السلام:

..رحم الله دمعك، اما انك من الذين يعدون من اهل الجزع لنا و الذين يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا، اما انك ستري عند موتك حضور آبائي لك...

امام صادق علیه السلام به «مسمع» که از سوگواران و گریه کنندگان بر عزای حسینی بود، فرمود: خدای، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد. آگاه باش، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می آیند، و از آنانی که با شادی ما شاد می شوند و با اندوه ما غمگین می گردند. آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود.^۱

-185

سه شبانه روز تاریکی...

عَنْ أُمِّ حَيَّانَ قَالَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَظْلَمَتْ عَلَيْنَا ثَلَاثًا وَلَمْ يَمَسَّ أَحَدٌ مِنْ زَعْفَرَانِهِمْ شَيْئًا فَجَعَلَهُ عَلَى وَجْهِهِ إِلَّا احْتَرَقَ وَلَمْ يُقَلِّبْ حَجَرًا بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا أَصِيبَ تَحْتَهُ دَمًا عَبِيطًا
از ام حیان نقل است که گفت :

روز شهادت حسین آسمان سه_شبانه_روز تاریک شد و هر کس دست به زعفران می زد دستش می_سوخت و زیر هر سنگی در بیت المقدس خون دیده می شد.^۲

-186

^۱ .وسائل الشیعه، ج 10، ص 397.

^۲ تهذیب الکمال، المزی، ج 6، ص 434 -و تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج 14، ص 229

روایت "حسین منی و أنا من حسین" در منابع اهل سنت.

این حدیث از «یعلی ابن مره» یکی از اصحاب پیامبر (ص) نقل شده است. او می گوید:

روزی با پیامبر (ص) به یک میهمانی دعوت شده بودیم؛ در حالی که در کوچه می رفتیم، حسین (ع) را در حال بازی دیدیم. پیامبر (ص) از همراهانش جلوتر رفت و دستانش را گشود تا او را بگیرد؛ اما حسین (ع) فرار کرد و این طرف و آن طرف می رفت و پیامبر (ص) به او می خندید، تا این که او را گرفت؛ پس یکی از دستانش را زیر چانه و دیگری را پشت سرش قرار داد و او را می بوسید و میگفت :

حسین از من است و من از حسینم؛ کسی که حسین را دوست بدارد، خداوند او را دوست دارد.¹

-187

دیدن صحنه دلخراش

زینب (سلام الله علیها) از کجاوه روی آورده سر برادرش را دید و به سختی پیشانی خود را به چوب جلو کجاوه زد، تا اینکه دیدم خون از زیر مقنعه و روسری او بیرون می شد، و تکه پارچه ای را به آن خون اشاره نمود، یعنی تکه پارچه ای روی آن زخم نهاد.

ناگفته نماند: علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) با آن همه صبر و شکیبایی که داشت چگونه و چرا با دیدن سر و مطهر برادر پیشانی اش را به چوب کجاوه زد، طوری که از آن خون جاری و روان گشت؟ می توان گفت: از بسیاری مصایب و اندوه ها و صبر و شکیبایی و خودداری نمودن خون در قلب و همه جای بدن او فشار آورد که حتماً بایستی حجامت (بادکش کردن و خون گرفتن از بدن به وسیله مکیدن با شاخ و جز آن و تیغ زدن به پوست بدن) یا فصد (رگ زدن) نمود، تا خون از فشار باز ایستد و پیشامدی روی ندهد، و چون وسیله حجامت و فصد نبود، به اشاره سر بریده امام (علیه السلام) سرش را به سختی به چوب کجاوه زده تا خون گرفته شده از فشار باز ایستد،

¹ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 51، ح: 144-سنن ترمذی، ج 5، ص 324، ح 3864-مسند احمد بن حنبل، ج 4

ص 172-کامل الزیارات، ص 117-جامع احادیث الشیعه ج 21 ص 417

و می توان ((فنطحت جبینها)) به صیغه مجهول خواند، یعنی علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) چون روی آورد و سرش را از کجاوه بیرون نمود و سر برادرش را دید پیشانی به چوب جلو کجاوه زده شد، و اینکه به جای ((نطح))، ((نطحت)) گفته، برای آن است که جبین برای مذکر و مؤنث استعمال شده و و به کار رفته مگر اینکه گفته شود: این سخن درست نیست برای اینکه جبین که برای مذکر و مؤنث استعمال می شود به معنی جبان و ترسو است نه به معنی پیشانی، ((والله العالم)).

خلاصه علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) در آن هنگام آغاز نموده و فرمود:

1- ای هلال و ماه نو (ماه شب اول ماه قمری) که چون به حد و پایان کمال و آراستگی رسید (ماه شب چهارده شد)، پس خسوف و ماه گرفتن آن فرا گرفت و غروب و ناپدید شدن را آشکار ساخت. (اینکه علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) سر برادر را تشبیه به هلال و ماه نو نموده، شاید برای آن بوده که اهل کوفه با دست هاشان به یکدیگر اشاره به سر مقدس اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می کرده و می گفتند: این است سر امام حسین (علیه السلام) چنان که مردم هنگام استهلال و جست و جوی ماه نو کردن، به ویژه در شب اول ماه رمضان و شب اول ماه شوال و ذی الحجه، با دست هاشان به یکدیگر هلال و ماه نو را که به شکل کمان دیده می شود، اشاره نموده، نشان می دهند.

2- ای پاره دل من! (این پیشامدها) گمان نمی بردم، این کار تقدیر و نوشته شده بود (خدای تعالی حکم نموده و فرمان داده و خواسته است).

3- ای برادر! با فاطمه خردسال سخن بگو که محققا نزدیک است دل او (از فراق و جدایی) گداخته شود.

4- ای برادر! دل تو بر ما مهربان بود، چه شده است آن را که سخت و استوار گردیده (چرا به ما التفات نداشته و روی نمی آوری)؟

5- ای برادر! کاش (زین العابدین) علی (بن الحسین) را هنگام اسیری و دستگیری و یتیمی و بی پدری می

دیدی که به جا آوردن واجبات را به نحو کامل طاقت و توانایی ندارد و (و در برخی از نسخ و نوشته ((لا یطیق جوابا)) نوشته شده، یعنی جواب و پاسخ دادن را طاقت ندارد و این انسب و شایسته تر است).

6- هر گاه او را به زدن (با تازیانه و جز آن) به درد آورند با ذلت و خواری تو را صدا زند، در حالی که اشک

ریزان (از چشمانش) جاری و روان سازد.

7- ای برادر! او را به خود بچسبان و نزدیک گردان و دل ترسانش را تسکین داده و آرام نما.

8- چه بسیار یتیم و پدر مرده ذلیل و خواست است، هنگامی که پدرش را فریاد نموده و بخواند و پاسخ دهنده

ای او را نبیند.¹

توجه به سر برادر

حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) توجه به سر برادر نمود، حضرت به او فرمود: ((یا اختاه اصبری فان الله

معنا))؛ خواهر جان، صبر کن که خدا با ماست.

منهال گفت: سوگند به خدا، دیدم سر امام حسین (علیه السلام) در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود: ((لا

حول ولا قوة الا بالله)).²

-188

پس از ارسال سر بریده عمر سعد و ابن زیاد نزد امام سجاد علیه السلام، ایشان در حق مختار فرمودند:

حمد و ستایش، خدایی را که انتقام ما را از دشمنانم گرفت و خداوند به مختار، پاداش و جزای خیر عطا فرماید.³

ابوالحکم فرزند مختار به امام عرض کرد:

مردم درباره پدرم حرف‌های زیادی می‌زنند و چیزهایی می‌گویند؛ اما حق همان است که شما بفرمائید؛ امام

پرسید: چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند کذاب؛ امام با شگفتی فرمود:

سبحان الله؛ مگر او نبود که خانه‌های خراب ما را از نو ساخت؟ مگر او قاتل قاتلین ما نیست؟ مگر او خون خواه

ما نبود، خدا رحمتش کند.

آنگاه امام باقر علیه السلام رو به فرزند مختار کرده فرمودند:

¹ زینب کبری، ص 159 و 160.

² سخن گفتن امام حسین (علیه السلام) در یکصد و بیست محل، ص 52

³ جامع الرواة، ج 1، ص 22-مجمع الرجال، ج 6، ص 7

خدا پدرت را رحمت کند، خدا پدرت را رحمت کند او حق ما را گرفت و قاتلین ما را کشت و به خون خواهی ما قیام کرد¹.

نزد امام باقر علیه السلام سخن از مختار به میان آمد: عده‌ای به وی ناسزا می‌گفتند، حضرت فرمودند: به مختار ناسزا نگوئید، زیرا او بود که قاتلین شهدای ما را کشت و انتقام خون، را از (دشمنان) گرفت².

-189-

داستان کریم سیاه و عنایت امام حسین علیه السلام لیه السلام
آیة الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مشهور به صاحب عروه (1253 - 1337 ق) برای صله ارحام عازم یزد بود، یک قطعه کفن برای خودش خریده در حرم امیرمؤمنان علیه السلام که قرآن را بر آن نوشته، سپس در حرم امام حسین علیه السلام زیارت عاشورا را با تربت بر اطراف آن نوشته بود، در این سفر این کفن را با خودش به یزد می‌برد، در شب اول ورودش به یزد، در منزل یکی از دخترانش استراحت می‌کند، حضرت سیدالشهداء علیه السلام به خوابش آمده می‌فرماید:

یکی از دوستان ما فوت کرده، در مزار یزد منتظر کفن است، ما دوست داریم این کفن به او اهداء شود.
بیدار می‌شود و می‌خوابد، دوبار دیگر این رؤیا تکرار می‌شود، لباس پوشیده به قبرستان یزد می‌رود و می‌بیند شخصی به نام «کریم سیاه» فوت کرده، او را غسل داده روی سنگ نهاده منتظر کفن هستند.
تا ایشان می‌رسد، می‌گویند: کفن را آوردند.

مرحوم یزدی از آن‌ها می‌پرسد: شما کی هستید؟ می‌گویند: همان آقای که به شما امر فرموده کفن بیاورید، به ما نیز امر فرموده که برای تجهیز و دفن ایشان به این جا بیاییم.

¹ محمد بن عمر، رجال کشی، ص 125-رجال ابن داود، پیشین، ص 513

² بحارالانوار، ج 45، ص 343-معجم رجال الحديث، ج 19، ص 102

مرحوم یزدی می پرسد: این شخص کیست؟ می گویند: او شخصی به نام «کریم سیاه» است، یک فرد معمولی، ولی عاشق امام حسین علیه السلام بود، در هر کجا مجلسی به نام امام حسین علیه السلام برگزار می شد، او بدون هیچ تکلفی حاضر می شد¹.

-190

مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی

نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرای را نقل می کند که مؤید قضیه فوق است و می نویسد: روی پشت بام خوابیده بودیم که مار دست یکی از خویشاوندان ما را گزید وی مدتی مداوا کرد ولی سودی نبخشید. آخر الامر جوانی به نام سید عبد الحسین نزد ما آمد و گفت کجای دست او را مار گزیده است؟ چون محل مارگزیدگی را به او نشان داد بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد سپس گفت من نه داعی دارم و نه دوايي فقط کرامتی است که از اجداد ما رسیده است، هر سمی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود. این است که جد ما در شام موقعی که قبر شریف حضرت رقیه سلام الله علیها را تعمیر می کردند جد من بدن مطهره ی این مخدره را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند و از آنجا این اثر در خود و اولادش نسل بعد از نسل مانده است.²

191- شیهه ذوالجناح

اسب حضرت بنام ذوالجناح، وقتی صاحب خود را کشته دید، سر خود را به خون امام رنگین کرد و شیهه کشان بطرف خیمه هارفت در حالیکه همه می کرد و بازبان بی زبانی می گفت: وای بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند!

چون زنها و دخترها، صدای ذوالجناح را شنیدند، سر و پای برهنه از خیمه

¹ جرحه ای از کرامات امام حسین، ص 97.

² ستاره ی درخشان شام ص 13 به نقل از کرامات و معجزات خراسانی ص 9

بیرون دویدند و چون چشمشان به اسب بدون سوار افتاد، فریاد
وا حسینه! و اماماه! بلند کردند.

امّ کلثوم دست بر سر می زد و ندبه می کرد و می گفت: و امحمداه! اینک
حسین تو، بی عمامه و عبا و شهید در صحرای کربلا افتاده است!
زینب می گفت: و امحمداه! این حسین، فرزند گرامی توست که در خاک
و خون غلطیده است و اعضایش از یکدیگر جدا شده اند! و امحمداه! این
حسین توست که عریان در صحرای کربلا افتاده است!... «1»
راوی گفت: وقتی حسین (ع) کشته شد، لشگریان عمر سعد برای غارت لباس
و اسلحه حضرت هجوم آوردند! عمامه حضرت را اخنس برد! نعلین را
اسود بن خالد برد! بجذل انگشتر را با انگشت مبارک، قطع نمود! زره را مالک
بن یسر برد! شمشیر را (غیر از ذوالفقار) اسود بن حنظله برد! «2»

-192

بهترین دارو و درمان

محمد بن مسلم در ضمن حدیثی حکایت کند:

روزی در مدینه بیمار بودم، امام محمد باقر علیه السلام توسط غلامش ظرفی که در آن شربتی مخصوص قرار داشت و در پارچه ای

پیچیده بود، برایم فرستاد.

وقتی غلام آن شربت را به من داد، گفتم: مولا و سرورم فرموده است: باید برای درمان و علاج بیماری خود، آن را بنوشی.

هنگامی که خواستم آن را بنوشم، متوجه شدم که آن شربت بسیار خوشبو و خنک است.

و چون شربت را نوشیدم، غلام گفت: مولایم فرموده است: پس از آن که شربت را نوشیدی، حرکت کن و نزد ما بیا.

من در فکر فرو رفتم که چگونه به این سرعت خوب شدم!؟

و این شربت چه دارویی بود؟ چون تا قبل از نوشیدن شربت قادر به حرکت و ایستادن نبودم.

به هر حال حرکت کردم و به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم؛ و دست و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسیدم؛ و چون گریه می

کردم حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟

عرض کردم: ای مولایم! بر غریبی و دوری مسافت خانه ام از شما و همچنین بر ناتوانی خویش گریه می کنم از این که نمی توانم مرتب

به خدمت شما برسم و کسب فیض نمایم.

حضرت فرمود: و اما در رابطه با ناتوانی و ضعف جسمانیت، متوجه باش که اولیاء و دوستان ما در این دنیا به انواع بلا و مصائب گرفتار

می شوند، و مؤمن در این دنیا هر کجا و در هر وضعیتی که باشد غریب خواهد بود تا آن که به سرای باقی رحلت کند.

اما این که گفتی در مسافت دوری هستی، پس به جای دیدار با ما، به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برو؛ و بدان آنچه را که در قلب

خود داری و معتقد به آن باشی با همان محشور خواهی شد.

سپس حضرت فرمود: آن شربت را چگونه یافتی؟

عرض کردم: شهادت می دهم بر این که شما اهل بیت رحمت هستید، من قدرت و توان حرکت نداشتم؛ ولیکن به محض این که آن

شربت را نوشیدم، ناراحتیم برطرف شد و خوب شدم.

حضرت فرمود: آن شربت دارویی بر گرفته شده از تربت قبر مطهر امام حسین علیه السلام است، که اگر با اعتقاد و معرفت استفاده شود

شفاء و درمان هر دردی خواهد بود¹

193- چرا مصیبت امام حسین علیه السلام بزرگترین مصیبت است؟

مادر موارد مختلفی از زیارات و کلمات ائمه معصومین (ع) برمی خوریم به اینکه از حادثه کربلا، بعنوان بزرگترین مصیبت در عالم

هستی از بدو خلقت تا روز قیامت، نام برده اند.

باتوجه باینکه حوادث فاجعه باری، بارها و بارها برای مسلمین و شیعیان پیش آمده است که در ظاهر بعضی از آنها از

حادثه کربلا، مصیبت بارتر بوده است، سؤال اینست که چرا مصیبت سالار شهیدان رابه این عنوان ذکر کرده اند؟

شاید جواب سؤال این باشد که اگر ما در ماهیت و کیفیت این حادثه دقت کنیم، جواب سؤال را پیدا نمایم.

خصوصیات حادثه کربلا وقتی همه در کنار هم جمع می شوند، واقعاً در نوع خود از جهت مظلومیت و مصیبت بار بودن، بی نظیر است.

ما می توانیم چند تا از این خصوصیات را ذکر کنیم:

1- در کربلا حجت خدا و پسر پیامبر (ص) را شهید کردند. 2- شهادت او بدست کسانی بود که او را دعوت نمودند تا اورایاری نمایند!

3- پسران و برادران و دیگر اقوام و یارانش را قبل از او بشهادت رساندند! 4- کسانی او را شهید کردند که در ظاهر مسلمان بودند و نماز می خواندند و خود را پیرو جدّ حسین (ع) می دانستند! 5- مردمی او را شهید کردند که کاملاً او را می شناختند و از مقام و منزلت او آگاهی داشتند! 6- با اینکه در کنار آب فرات بود ولی او را تشنه شهید نمودند و آب را بر کودکان و اهل حرّمش، بستند! 7- بعد از کشتنش، اموال او را حقیّی¹ و سایل شخصی او از قبیل انگشتر و نعلین و عمامه اش را غارت نمودند! 8- خیمه ها را آتش زدند و اهل بیتش را ترساند و آزار رساندند! 9- اهل بیت او را که منسوب به پیامبرشان بود، به اسیری بردند! 10- سر مقدّسش را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند! 11- بر بدن نازنینش، اسب راندند! 12- سه روز بدنش بر روی خاک افتاده بود و کسی نبود تا او را دفن کند تا عاقبت اهل روستاها آمدند و او را دفن نمودند! 13- کسی دستور کشتن او را داد (یزید) که جدّ و پدرش آزاد کرده جدّ حسین (ع) بودند! 14- او را بدون جرم و گناهی کشتند! 15- کسانی او را تشنه شهید کردند که گروهی از آنها چند روز قبل بوسیله همین حسین (ع) از تشنگی نجات یافتند! (لشکر حرّ) 16- بخاطر تبلیغات سوء، مردم شام شهادت او را جشن گرفتند! 17- همه موجودات حقیّی ماهیان دریا و درختان برای او اشک ریختند! 18- تا سه روز هر سنگی که بر می داشتند زیر آن خون جاری بود. 19- آسمان تا چهل روز در عزای او گریست. 20- سر بریده او در چند جا تکلم نمود. 21- خون او و خون علی اصغر و خون علی اکبر که به آسمان پخش شد برنگشت 22- بدترین فرد {شمر} بر روی سینه بهترین فرد {امام حسین علیه السلام} نشسته بود و...

194- امام رضا (ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین (ع) گریه کردی که اشک بر گونه ات جاری شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می آمرزد.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در حالی با خدا ملاقات کنی که گناهی بر گردنت نباشد، حسین (ع) را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در اطاقهای بهشت، با پیامبر (ص) باشی، قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی بگو: «یالیتی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش من هم با آنها بودم و به این رستگاری عظیم میرسیدم.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، در اندوه ما، غمگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش و همیشه با ولایت ما همراه باش که اگر شخصی سنگی را هم دوست بدارد، خدا او را با آن سنگ محشور می نماید.¹

195- وقتی جبرئیل نام حسین را برای آدم ذکر کرد. آدم دچار غم و اندوه شد. پرسید جبرئیل! این شخص کیست که تا نام او

¹ شیخ حر عاملی. وسائل الشیعه، ج 14: 502-504.

را بردی دلم غمگین شد در اینجا بود که روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم(ع) خوانده شد.

همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند

:السلام علیک ایها الاقمر الازهر^۱

196-

ای غفار الذنوب، ائمه اطهار، ای محمد(ص) و علی(ع)، فاطمه(س)، حسن(ع) و حسین(ع)، بارها در خانه شما آمدم و شما را شفیع قرار دادم. نمی دانم که قبول کردید مرا یا نه. اما می دانم که اگر شهادت نصیبم شود، شما در خانه را به روی بنده گنه کار و سیاه باز کردید.. ای حسین جان، نمی توانم مقدار محبتم را نسبت به شما و اهل بیت روی کاغذ بیاورم، اما همین را می گویم که دوست » دارم بارها جانم را قربانی شما عزیزان کنم
(محصل شهید مسعود طعان پور از: تهران)

197-

. من اراد ان یکون فی جوار نبیه و جوار علی و فاطمه فلا یدع زیارة الحسین علیهم السلام
کسی که می خواهد در همسایگی پیامبر (ص) و در کنار علی (ع) و فاطمه (س) باشد زیارت امام حسین (ع) را ترک نکند.^۲

198- مرحوم فلسفی نقل می کرد که قبل از انقلاب در زاهدان تبعید بودم. متوجه شدم که جوانهای سنی مشکلات اخلاقی زیادی دارند. روزی تعدادی از علمای آنها را به خانه ام دعوت کردم و در ابتدا من شروع به صحبت کردم و گفتم چرا نهی از منکر نمی کنید؟ چرا برای آنها سخنرانی نمی نمائید؟ چرا بی تفاوتید؟
بعد از صحبت های من، یکی از آنها گفت: جناب آقای فلسفی! علت آن است که ما حسین نداریم. شما که حسین را دارید یک یا حسین می گوئید وعده ای بدور شما جمع می شوند. اما ما از این امر محروم هستیم!^۳

¹ مجالس المومنین- شوشتری

وسائل الشیعه ج 14، ص 425، ح 19514²

³ عشق حسینی

199- آنتوان بارا (مسیحی): اگر حسین از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او بیرقی برمی افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و مردم را با نام حسین به مسیحیت فرا می خواندیم.¹

-200

نگاهی به شخصیت امام حسین علیه السلام لیه السلام

امام حسین (ع) در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه، در حالیکه شش ماه بیشتر در شکم مادرش زهراء (س) نبود، متولد شد. در 45 سالگی به امامت رسید و در 55 سالگی در محرم سال 61 هجری قمری شهادت نائل آمد.

نام او را بدستور خدا، حسین معادل شبیر نام پسر دوم هارون (ع) جانشین موسی (ع) گذاشتند. گفته اند که قبل از اسلام نام حسن و حسین سابقه نداشته است.

در وقت ولادتش، گروهی از فرشتگان به سرپرستی جبرئیل در حالیکه فطرس ملک را به همراه داشتند، برای عرض تبریک الهی بر پیامبر نازل شدند. جبرئیل بعد از ادای مأموریت، به رسول خدا عرضه داشت که فطرس مورد غضب الهی است، شما شفاعت کنید تا خدا از او راضی شود.

پیامبر فرمود که خود را به قنذاقه حسین (ع) بمالد! چون چنین کرد خدا او را بخاطر حسین (ع) بخشید. در هنگام صعود فطرس به آسمان، این فرشته عرضه داشت که در مقابل این محبت حسین (ع)، منم سلام زائرینش را در هر کجای زمین که باشند، به او می رسانم.

گریه رسول خدا (ص)

در روز هفتم ولادت حسین (ع) بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه کردند و سرش را تراشیده هم وزن موی سرش، نقره صدقه دادند و سرش را با خلو، خوشبو نمودند، رسول خدا (ص) او را بردامنش نشاند و فرمود: ای اباعبدالله! کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است.

اسماء گفت: پدر و مادرم به فدایت باد! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید؟

¹ درسی که حسین به انسانها آموخت، شهید هاشمی نژاد، ص 447

فرمود: برای این فرزند دلبندم می‌گیریم که کافران بنی امیه او را به شهادت می‌رسانند. شخصی او را می‌کشد که در

دین من شکاف ایجاد می‌نماید و به خداوند کافر می‌شود!

سپس فرمود: خدایا! از تو در حق این دو فرزندم آن را می‌خواهم که ابراهیم دربارهٔ ذریهٔ خود خواست. خدایا! این دو

و دوستدار این دو را دوست بدار! و دشمنان این دو را لعن نما! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود.

القاب و کنیه‌ها

سید الشهداء، سید شباب اهل الجنة، ثار الله، مظلوم، شهید، قاتل العبرات «کشته

اشکها»، و تر الله، العابد، الزاهد، الصديق، الطهر، الطاهر، الطيب، المبارک،

الرضی، المرضی، التقی، الهادی، المهدي، الذائد «دفاع کننده»، المجاهد، العالم، امام الهدی، سبط الرسول، قره عین

البتول، صفوة الله «برگزیده خدا»، خالصة الله و...

و کنیه حضرت اباعبدالله و ابوالشهداء بوده است.¹

-201

روز عاشورا به صد جوش و خروش
فاسم آمد نزد پیر می فروش

گفت جامی از می نابم بده
تشنه آبم عمو آبم بده

ای می قالوا بلی را جرعه نوش
جرعه ای زان باده هم بر من بنوش

طالب جام الستم ای عمو
کن ز جام عشق مستم ای عمو

آمدم تا اذان میدانم دهی
افتخار دادن جانم دهی

آمدم کز ناله خاموشم کنی
بهر جنگیدن کفن پوشم کنی

سیزده سالم اندر روزگار
می کشم بهر شهادت انتظار

همچو اکبر خود کن مرا
پیش مرگ اصغر خود کن مرا

ای عمو هنگام شیدایی بود
چون نبرد من تمناشایی بود

اذن جنم ده تماشا کن مرا
مرحبا بر گو و شیدا کن مرا

¹ ستارگان درخشان

جان زهرا کربلائی کن مرا
در ره قرآن فدائی کن مرا
ای عم و حق علی بت شکن
دست رد بر سینه قاسم من
شاعر: یاسر

-202

عنایت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام لیه السلام به مرحوم کافی

حجة الاسلام حاج محسن کافی (آقازاده مرحوم حاج شیخ احمد کافی) نقل می کند:

یک روز با دوستان به دیدار مرحوم کافی می رفتیم.

در راه یکی از دوستان پرسید: حاج آقا! آقای کافی که مجتهد نیست، چطور شده همه مردم او را دوست دارند و پای منبر او می آیند؟

گفتم: الان به دیدارش می رویم و از او می پرسیم. مرحوم کافی بعد از منبر داخل اتاقی می نشستند و علما به دیدار ایشان می آمدند. بعد از احوال پرسی گفتم: حاج آقا کافی! مردم می گویند شما که مجتهد و عالم نیستید، پس چرا این قدر معروف هستید؟

مرحوم کافی فرمود: آری! همین طور است.

روزی رژیم شاه ملعون مرا به کرمانشاه تبعید کرد. یک شب مرا در خرابه ای گذاشتند و من از وحشت، قلبم درد گرفت. بعد از چند روز به تهران آمدم، آقای فلسفی را دیدم، ایشان حال بنده را پرسیدند، گفتم: قلبم درد می کند. گفت: اگر می خواهی شناسنامه ات را بده تا رفقا برایت ویزا بگیرند، برو خارج عمل کن تا قلبت خوب شود.

گفتم: اگر می خواهی ویزای خارج بگیری و مرا بفرستی زیر دست یک مشت دکترهای بی دین و یهودی و کافر و بعد هم معلوم نیست خوب شوم، بیا یک ویزا بگیر و برویم کربلا پیش طبیب اصلی و ارباب کل آقا سید الشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام لیه السلام تا شفایم را از آقا و ولی نعمتم بگیرم.

ویزا گرفته شد، در کربلا پیش کلیددار حرم آقا امام حسین علیه السلام لیه السلام رفتم و گفتم: آقا جان! حرم را در چه روزی

می شویید؟ گفتیم: در فلان شب. گفتیم: آقا جان! عطر یا گلایی نیاز هست که با خود بیاورم؟ گفت: نه! نیاز نیست.
 من رفتم و آن شب بر گشتم، وارد حرم شدم و همان طوری که داشتم حرم را می شستم منقلب شدم و فهمیدم آقا میخواهد به
 بنده عنایت و لطفی کنند. فهمیدم یک چیزهایی میخواهند به من بدهند، پریدم ضریح را گرفتم و دادند آنچه را که میخواستند
 بدهند و از آن شب به بعد معروف شدم.¹

-203

خدایا، هر موقع که واقعه کربلا را به یاد می آورم، چشمانم پراز اشک می شود و به یاد رگ های پاره پاره حسین (ع) می افتادم که زین العابدین (ع) بر آن بوسه می زند؛ به «
 یاد رقیه می افتادم که وقتی سرپدرش را می بیند، جان می دهد؛ به یاد بدن حسین می افتادم که چیزی از او شناخته نمی شود؛ و به یاد علی اکبر حسین می افتادم. خدایا، ما چنین
 رهبرانی داشتیم؛ چطور می شود که راه ایشان را فراموش کنیم و چطور می شود عاشق نباشیم؟ خدایا، من عاشق کربلای حسینم، می خواهم در راه کربلا به شهادت برسم؛
 «کمکم کن! خدایا، تو را طلب کردم تو را یافتم و شناختم. خدایا، دوست می دارم و به تو عشق می ورزم. پس به عهدت وفا کن و مرا به سوی خود بخوان
 (محصل شهید مهدی نظری از: تهران)

-204

اگر بناست همه چیز دنیا با مرگ پایان یابد، چه بهتر که شهادت پرافتخار، آخرین قفس زندگی انسان باشد. باید دوستان و خویشان و نیز پدر و مادر شاد باشند و موقع تشییع «
 جنازه من، عروسی ام را در نظر آورند و شادی کنند که فرزندشان را در راه خدا قربانی کرده اند. در سختی های جنگ، درس ایثار را از ابوالفضل و درس شهادت و شجاعت
 «را از علی اکبر و درس شهادت را از حسین (ع) آموختم، تا در آن دانشگاه فارغ التحصیل شوم
 (بسجی شهید اسماعیل برازنده از: خمین)

-205

عزاداری عجیب سلیمان طباطبایی نائینی

در حالات او نقل شده که: چون ایام عاشورا می رسید، لباس سیاه پوشیده و از لذات و تمتعات اجتناب
 کرده و شب و روز می گریست و به مؤمنین غذا می داد و شخصاً به عزادارها خدمت می کرد و
 مانند عزادارها عمامه را از سر بر می داشت و آستینها را بالا می زد و دگمه هارا باز می کرد و هنگامی که بالای

¹ طوبای کربلا - ناشر: انتشارات هنارس

منبر قرار می گرفت و مشغول موعظه می شد و به روضه می رسید، زیاد گریه می کرد بطوری که از شدت گریه غش می کرد و از منبر می افتاد.^۱

-206

شخصی به نام شیخ جعفر بود که همیشه بعد از نماز امام خمینی (رض) در مسجد شیخ انصاری در نجف چند جمله ای ذکر می گفت و روضه می خواند. حاضران چندان اعتنایی نداشتند و کم کم متفرق می شدند و می رفتند و تنها کسیکه مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد مرحوم حاج آقامصطفی فرزند حضرت امام بود که گاهی می شد که فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه شیخ جعفر گوش می داد و می گریست.^۲

-207- ملاّ آقا دربندی

درباره ملاّ آقا دربندی آمده است که در اقامه مصیبت ابا عبدالله (ع) بسیار مواظب و راسخ بود، بطوریکه در بالای منبر از شدت گریه، غش می کرد و در روز عاشوراء، لباس خود را درآورده و لنگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گل به بدن می مالید و به همان صورت بر بالای منبر می رفت

-208

بیهوش شدن سیدمیرحامد حسین صاحب «عبارات الانوار»

سید حسین یزدی گفته است: من شنیده بودم که میرحامد حسین، توان و طاقت شنیدن مصیبت های دردناک جدش امام حسین (ع) و اهل بیت او را ندارد. از این رو، مصیبت در حضورش خوانده نمی شد. از قضا، روزی در

^۱ داستانهای از زندگی علماء

^۲ همان

«لکهنو» در حالی که بر فراز منبر بودم، داخل حسینیه شد، ولی من متوجه حضورش نشدم و طبق معمول مصیبتی را خواندم. ناگهان دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند: بس است! بس است! دیگر نخوان! تعجب کردم و پس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر مصیبت من، سید از هوش رفته است و مدهوش گشته است.^۱

-209

-210

خدایا، شهادت را نصیب من کن، زیرا من مشتاق دیدار حسینم»
خوشحالم که جانم را نثار اسلام و مکتب رسول خدا، محمد (ص) و اهل بیت او کنم، تنها و تنها شهادت است که می تواند گلوی تشنه مراسیراب کند.» (پاسدار شهید محمد رضا تیغ بند از: تهران^۲)

211- سخنان دانشمندان جهان درباره حماسه حسینی

ادوارد براون (مستشرق معروف انگلیسی): آیا قلبی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخن می شنود، آغشته با حزن و الم نگردد؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی را که در این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند.

علامه طنطاوی (دانشمند و فیلسوف مصری): (داستان حسین) عشق آزادگان را به فداکاری در راه خدا بر می انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمار می آورد، چندانکه برای شتاب به قربانگاه، بر یکدیگر پیشی جویند.

عبد الرحمان شرقاوی (نویسنده مصری): حسین «ع»، شهید راه دین و آزادی است. نه تنها شیعه باید به نام حسین

^۱ داستانهایی از زندگی علماء

^۲ دفتر تحقیق و پژوهش بنیاد شهید انقلاب اسلامی

بیابد، بلکه تمام آزاد مردان دنیا باید به این نام شریف افتخار کنند.

سرپرسی سایکس (خاورشناس انگلیسی): حقیقتاً آن شجاعت و دلاوری که این عده قلیل از خود بروز دادند، به درجه‌ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هرکسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. این یک مشت مردم دلیر غیرتمند، مانند مدافعان ترموپیل، نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا ابد باقی گذاشتند.

جرج جرداق (دانشمند و ادیب مسیحی): وقتی یزید، مردم را تشویق به قتل حسین و مامور به خونریزی می‌کرد، آنها می‌گفتند: «چه مبلغ می‌دهی؟» اما انصار حسین به او گفتند: ما با تو هستیم. اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می‌خواهیم در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم.

گیبون (مورخ انگلیسی): با آنکه مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه هم وطن نیستیم، مع ذلک مشقات و مشکلاتی که حضرت حسین «ع» تحمل نموده، احساسات سنگین دل‌ترین خواننده را بر می‌انگیزد، چندانکه یک نوع عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می‌یابد.

عباس محمود عقاد (نویسنده و ادیب مصری): جنبش حسین، یکی از بی نظیرترین جنبشهای تاریخی است که تاکنون در زمینه دعوت‌های دینی یا نهضت‌های سیاسی پدیدار گشته است... دولت اموی پس از این جنبش، به قدر عمر یک انسان طبیعی دوام نکرد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت.

موریس دوکبری: در مجالس عزاداری حسین گفته می‌شود که حسین، برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت وزیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده، از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم.

واشنگتن ایروینگ (مورخ مشهور آمریکایی): برای امام حسین «ع» ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسؤولیت پیشوا و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را بعنوان خلافت بشناسد. او بزودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگهای تفتیده عربستان، روح حسین فنا ناپذیر است. ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من، ای حسین

فردریک جمس: درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می رساند که هر گاه کسی برای این صفات مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.

ماربین آلمانی (خاور شناس): حسین «ع» با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت. این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چه ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت.¹

-212

سلطنت امام حسین علیه السلام لیه السلام در عالم دیگر

آقای سید محمد تقی گلستانی نقل می کند:

در اوایل جوانی، چند نفر هم سال، هم دل و یک جهت بودیم. دوره ای داشتیم، هر شب در منزل یکی از دوستان می رفتیم و با هم بودیم. یکی از آنان پدرش حسینی بود؛ یعنی به حضرت سید الشهداء علیه السلام سخت علاقه مند بود تا جایی که شبی که نوبت میهمانی پسرش بود می گفت: من راضی نیستم به منزل من بیایید، مگر این که روضه خوانی هم بیایید و ذکر از حضرت سید الشهداء علیه السلام خوانده

¹ درسی که حسین به انسانها آموخت، شهید هاشمی نژاد، ص 447

شود؛ از این رو هر شب که نوبت آن رفیق بود، مجلس ما به روضه و تعزیه تمام می شد.

پس از چندی، آن پیرمرد محترم مرحوم شد و مرگش همه ما را سخت ناراحت کرد تا اینکه شبی او را در عالم رؤیا دیدم و می دانستم که مرده است و هر کس انگشت ابهام (شست) مرده را بگیرد هر چه از او بپرسد جواب می گوید؛

از این رو انگشت ابهام او را گرفتم و گفتم: تو را رها نمی کنم تا حالات خود را برایم نقل کنی.

ترس و لرز شدیدی به او دست داد و گفت: نپرس که گفتی نیست.

وقتی از گفتن حالاتش مأیوس شدم گفتم: پس چیزی را که در این عالم فهمیدی برایم بگو تا من هم بدانم.

گفت: ما با اینکه امام حسین علیه السلام لیه السلام را در دنیا یاد می کردیم شناختیم، اینجا که آمدم

مقام و سلطنت و عزت او را مشاهده کردم، که آن را هم نمی توانم به تو بفهمانم جز این که خودت

بیایی و ببینی.¹

-213

قبر امام حسین علیه السلام لیه السلام قبله حقیقی

حاج عبدالعلی معمار نقل می کند:

روزی در صحن مقدس امام حسین علیه السلام لیه السلام نشسته بودم، یک نفر هم نزدیک من نشسته بود.

اسم او را پرسیدم، گفت: فلان خراسانی.

از شغل او پرسیدم، گفت: بنا هستم.

¹ طویای کر بلا - ناشر: انتشارات هنارس

دیدم با من هم شغل است. پرسیدم: زوار هستی یا مجاور؟
گفت: سالهاست که در این مکان شریف سرگرم بنایی هستم.
گفتم: در این مدت اگر چیز عجیبی دیده ای برای من نقل کن.
گفت: متصل به صحن شریف سمت قبله، قبری است مشهور به قبر «دده» و چون نزدیک بود خراب شود چند نفر حاضر شدند آن را تعمیر کنند و به من مراجعه کردند.
من اقدام کردم و برای محکم شدن شالوده به کارگرها دستور دادم اطراف قبر را بکنند. قسمتی که نزدیک قبر بود هنگام کندن، فرو ریخت و جسد آشکار شد.
به من خبر دادند. وقتی مشاهده کردم دیدم جسد تازه است؛ اما به سمت چپ خوابیده است؛ یعنی صورتش به طرف قبر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و پشتش به طرف قبله است. من هم به همان حالت قبر را تعمیر کردم.

حاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه در کتاب دارالسلام چنین نقل کرده است که :
استاد ما علامه بزرگوار شیخ عبدالحسین تهرانی - ره برای توسعه سمت غربی صحن مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام خانه هایی خرید و به صحن شریف متصل کرد.
نزدیک به شصت سرداب برای دفن اموات د ر همان قسمت قرارداد و روی آنها را طاق زدند و مردم مردگان خود را در آن سرداب ها دفن می کردند.
چون مدتی گذشت دیدند که طاق سرداب ها بر اثر زیاد شدن عبور مردم، ممکن است فرو ریزد و سبب زحمت و هلاکت شود؛ از این رو شیخ امر فرمود که طاق را بردارند و از نو، با استحکام بیشتری بنا کنند و چون جماعت بسیاری در سرداب ها دفن شده بودند امر فرمود سردابی را خراب و بنا کنند و هر سردابی را خراب می کردند یک نفر پایین میرفت و خاک بر جسد مرده می ریخت، به مقداری که کشف نشود و هتک حرمت اموات نشود.
پس مشغول شدند تا رسیدند به سردابی که مقابل ضریح مقدس بود. وقتی برای پوشاندن جسدها پایین رفتند دیدند؛ تمام جسدها سرشان به جای پای شان رو به قبر شریف قرار گرفته و پاها به سمت غرب است.
مردم خبر شدند جماعت بی شماری می آمدند و این منظره عجیب را مشاهده می کردند.

یکی از آنها، جسد آقا میرزا اسماعیل اصفهانی نقاش بود که در صحن مقدس نقاشی می کرد. وقتی پسرش جسد پدر را می بیند گواهی می دهند که من هنگام دفن پدرم حاضر بودم و بدن پدرم را که دفن کردم پاهایش رو به ضریح مقدس بود. خلاصه بر مردم آشکار شد که این تغییر وضع جسد، تأدییی از طرف خداوند است که راه ادب و طریقه معاشرت با ائمه علیه السلام را بشناسند.

در همان روز، فاضل صالح مقتضی حاج ملا ابوالحسن مازندرانی برای من نقل کرد: مدتی پیش از ظهور این معجزه خوابی دیدم که در تعبیر آن حیران بودم و امروز تعبیرش برایم آشکار شد و آن خواب این بود: وقتی تقیه صالحه، خاله فرزندم فوت شد او را در همین قسمت از صحن شریف دفن کردم. شبی او را در خواب دیدم و از آنچه برایش پیش آمده بود پرسیدم. گفت: خوب و سلامت هستم غیر از این که تو مرا در مکان تنگی دفن کردی که نمی توانم پایم را دراز کنم و همیشه باید سرم را به زانو گذارم. وقتی بیدار شدم جهت آن را ندانستم تا این که الان دانستم دراز کردن پا به سمت قبر مطهر، بی ادبی به ساحت مقدس امام علیه السلام است. این معجزه در ماه صفر 1276 هجری قمری رخ داده است.¹

-214

آیت الله مرعشی و عنایت امام حسین علیه السلام

مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی نقل می کنند:

در سال 1339 هجری قمری (یک سال پس از درگذشت پدرشان) در مدرسه قوام نجف اشرف طلبه بودم.

در آن هنگام کتاب حاشیه ملا عبدالله یزدی را تدریس می کردم. زندگی ام به سختی و مشقت اداره می

¹ همان

شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم.

هجوم ناراحتی ها و رنج ها بر قلبم سنگینی می کرد؛ از جمله: اخلاق ناپسند برخی از روحانیان و کم شدن بینایی چشم هایم.

احساس نوعی بیماری روحی دایمی می کردم؛ از طرفی از خداوند می خواستم که دوستی دنیا را از قلب و جان من دور سازد، همچنین امید داشتم که خداوند سفر بیت الله الحرام را نصیبم کند، به شرط آن که در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از آن دو شهر دفن شوم و نیز از خداوند؛ توفیق علم و عمل صالح را با همه گستره اش درخواست می کردم.

این مشکلات و آرزو ها لحظه ای مرا آرام نمی گذاشت؛ از این رو به فکر توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام لیه السلام افتادم و به کربلا رفتم، در حالی که فقط یک روپیه بیشتر نداشتم که آن را هم بابت خرید دو قرص نان و کوزه ای آب خرج کردم و بعد از غسل کردن به حرم مشرف شدم.

پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه خادم حرم سید عبدالحسین که از دوستان پدرم بود رفتم؛ از او اجازه خواستم که یک شب در حجره او بمانم در حالی که ممنوع بود؛ اما ایشان موافقت کرد و من آن شب را در حرم ماندم.

پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم و فکر کردم که در کدام قسمت از حرم شریف بنشینم. معمول بود که مردم در طرف بالای سر می نشستند؛ ولی من فکر کردم که امام در حیات ظاهری خود متوجه فرزند خود علی اکبر علیه السلام بوده است و به طور قطع پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر دارد؛ از این رو در قسمت پایین پای آن حضرت در کنار قبر علی اکبر علیه السلام نشستم.

اندکی نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه مقدسه شنیدم، به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و سیزده رحل قرآن نیز کنار وی بود.

در جلوی او نیز رحلی بود که قرآنی روی آن بود و قرائت می کرد.

نزد وی رفتم و دست ایشان را بوسیدم.

پرسیدم: در اینجا چه می کنید؟ جواب داد: ما چهارده نفر هستیم که در اینجا قرآن مجید تلاوت می کنیم.

پرسیدم: آنها کجا هستند؟

فرمود: به خارج حرم رفته اند، سپس با اشاره به رحل ها، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از: علامه میرزا محمد تقی شیرازی، علامه زین العابدین مرندي، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی دیگر را گفت که به خاطر من مانده است .

سپس پدرم از من پرسید: در حالی که ایام درس است برای چه کاری به اینجا آمده ای؟

علت آمدنم را برایش شرح دادم، پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام خویش در میان بگذارم.

پرسیدم: امام کجا است؟

گفت: بالای ضریح است تعجیل کن؛ زیرا قصد عیادت زائری را دارد که بین راه بیمار شده است.

بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم؛ اما برایم ممکن نبود که به صورت ایشان نگاه کنم؛ زیرا چهره مبارک آن حضرت در هاله ای از نور پنهان شده بود.

به حضرت سلام کردم، جوابم را داد و فرمود: بیا بالای ضریح؛ عرض کردم: من شایستگی ندارم که نزد شما بیایم. بار دیگر امر کرد؛ اما بار دیگر شرم و حیا مانع شد که نزد آن حضرت بروم. پس به من اجازه فرمود در مکانی که ایستاده بودم بمانم.

بار دیگر به آن حضرت نگاه کردم، در این هنگام تبسم زیبایی بر لبهای ایشان نقش بست و از من پرسید: چه می خواهی؟ من این شعر فارسی را خواندم:

آن را که عیان است / چه حاجت به بیان است

آن حضرت قطعه ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو مهمان مایی، سپس فرمود: چه چیز از بندگان خدا دیده ای که به آنها سوء ظن پیدا کرده ای؟

با این سؤال یک دگرگونی در من پیدا شد؛ احساس کردم به کسی سوءظن ندارم و با همه مردم ارتباط و نزدیکی دارم.

صبح موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می خواند اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بد گمانی در من نبود.

حضرت فرمود: به درس خود پرداز؛ زیرا آن که مانع تو می شد دیگر نمی تواند کاری کند.

وقتی به نجف اشرف بازگشتم همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می شد خودش به دیدنم آمد و گفت: من فکر کردم که تو جز تدریس راه دیگری نداری،

همچنین حضرت مرا شفا داد و بینایی ام قوی تر شد؛ سپس قلمی به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس. پس از آن ناراحتی قلبم بر طرف شد و برایم دعا کرد که در عقیده ام ثابت قدم بمانم. دیگر حاجتم نیز بر آورده شد، غیر از مسئله حج که اصلاً معترض آن نشد.

با آن حضرت وداع کردم و نزد پدرم بازگشتم. از پدرم پرسیدم: آیا با من امری داری یا خیر؟ گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود بیشتر کوشش کن و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش و دین اندکی را که به عبدالرضا بقال بهبانی دارم پرداخت کن. پس از آن به نجف بازگشتم، در حالی که همه آن ناراحتی ها و سوء ظن ها از بین رفته بود.^۱

-215

حضرت قمر بنی هاشم- ع

مرحوم کربلایی احمد طهرانی می فرماید:

در همان مدتی که در کربلا زندگی می کردم، چندین موقعیت گناه برایم فراهم شد؛ ولی من از آنها سر باز زدم؛ زیرا مطمئن بودم که اینها امتحان و فتنه های الهی است و هر گونه لغزشی در آنها کار آدم را می سازد.

در یکی از آن روزها چند بار شرایط معصیت فراهم شد؛ ولی هر بار از آنها رو بر گرداندم. دیگر از خود بی خود شده بودم، به حرم قمر بنی هاشم علیه السلام پناه بردم.

¹ همان

در آنجا به حضرت عرض کردم: بنده به خاطر تقرب به شما، از لذت معصیت چشم پوشی کردم. حضرت در جواب فرمودند: گمان نکن که تو با دست خود کاری انجام داده ای! ما تو را نگه داشته ایم و به تو اراده دوری از گناه را داده ایم؛ و گرنه تو به خودی خود، هیچ نیستی. ایشان در تکمیل این موضوع فرمود: دست ولایت است که ورشکسته هایی مثل ما را نگه داشته است. اگر ما را به خودمان واگذارند، عاقبت، همه ما طلحه و زبیر از کار در می آییم.¹

-216

آقا! به تو پناه آورده ام

از پدر شیخ بهایی نقل می کنند که فرمود: شبی به حرم سیدالشهدا علیه السلام مشرف شدم. وقت سحر شد؛ دیدم دو نفر به صورت های مهیب و عجیبی آمدند، در حالی که زنجیری از آتش به دست آنها بود، سپس سر قبری رفتند که صاحبش را در همان روز دفن کرده بودند، نعشی را از آن قبر بیرون آوردند و آن زنجیر آتشین را به گردنش انداختند و گفتند: ای بدبخت! تو لیاقت این زمین را نداری. خواستند او را بیرون ببرند که رو کرد به قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام و عرض کرد: «آقا! من مهمان تو هستم، به تو پناه آورده ام.» ناگهان دیدم در ضریح باز شد و آقا سید الشهداء علیه السلام بیرون آمدند و به آن دو نفر فرمودند: «او را رها کنید؛ زیرا به من پناه آورده است»؛ پس غل زنجیر آتشین را از گردنش برداشتند و رفتند.²

¹ همان² همان

توسل به حضرت سید الشهدا علیه السلام

آیت الله نجابت شیرازی می فرماید:

طلبه ای که دوره ی سطح را در مشهد مقدس به پایان رسانیده بود عازم نجف اشرف شد تا در جوار مرقد مطهر مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحصیلات عالیه خویش را ادامه دهد.

پس از مدتی یک روز به درس یکی از اساتید مشهور حوزه علمیه نجف اشرف حاضر شد و چون به روش درسی آن استاد آشنا نبود از همان ابتدا شروع کرد به پرسیدن سؤال و طرح اشکال، استاد که اشکالات او را ناوارد می دید اول با توضیحات مختصری سعی کرد او را مجاب کند؛ اما پس از اینکه متوجه شد او درس را نفهمیده و بدون جهت سؤال می کند به اون گفت: دیگر سر درس من حاضر نشو.

طلبه که از این جریان بسیار ناراحت شده بود در سر خود نقشه ای کشید تا تلافی کند و در صدد بود که این اهانت را جبران کند.

شب هنگام که استاد راهی منزل خویش بود او جلو رفت و استاد را مورد عقاب قرار داد که چرا شما در سر درس به من اهانت کردید؟

استاد او را به خانه خویش دعوت کرد و گفت: اگر به منزل من بیایی علت این امر را برایت بازگو می کنم. آن طلبه با وجودی که از قبول کردن دعوت استاد اکراه داشت، اما چون میخواست علت این اهانت را بداند دعوت او را پذیرفت.

استاد پس از آوردن چای و میوه و پذیرایی از میهمان خویش گفت:

چندین سال پیش یک سید طلبه ای که او نیز تازه به درس من آمده بود مثل تو شروع کرد به سؤال پرسیدن و اشکال گرفتن، به طوری که من در پایان عصبانی شدم و او را از جلسه درس خویش بیرون کردم؛ اما آنروز پس

از پایان درس، ناراحت بودم و خویش را سرزنش می کردم که چرا این سید اولاد پیغمبر را از درس خویش بیرون کردم.

مدت ها در صدد بودم که او را ببینم و از او معذرت بخواهم و به او بگویم که دوباره به کلاس درس بیاید؛ اما او را نمی دیدم تا اینکه پس از گذشت حدود شش ماه که دیگر من همه چیز را فراموش کرده بودم روزی او را در حرم مطهر حضرت دیدم.

بسیار خوشحال شدم و پس از معذرت خواهی از او خواستم که دوباره به درس من بیاید. اونیز پذیرفت و روز بعد سر درس من حاضر شد.

این بار نیز همچون بار قبل چیزی از درس نگذشته بود که شروع کرد به ایراد گرفتن و سؤال پرسیدن؛ اما این دفعه اشکالات او کاملاً درست و بجا بود و به طوری که نتوانستم جواب برخی از سؤالات او را بدهم. در پایان درس به شاگردان خود گفتم: مثل اینکه من دیشب خوب مطالعه نکرده ام. ان شاء الله همین درس را در جلسه فردا به صورت شسته رفته برایتان بازگو خواهم کرد.

آن گاه سید را صدا زدم و گفتم: لطفاً شما بمانید، من با شما قدری کار دارم. پس از اینکه همه طلبه ها شبهه ها و اشکالات خویش را پرسیدند و رفتند من رو کردم به آن آقا سید طلبه و گفتم:

شما پس از درس من سر درس چه کسی رفته اید که این قدر مسلط شده اید و من نتوانستم شبهات شما را پاسخ بدهم؟

سید گفت: استاد! پس از آن جریان به کربلای معلی رفتم و به جدم حضرت سید الشهداء علیه السلام متوسل شدم و از او خواستم که شما را به سزای عمل خویش برساند؛ اما در همان شب اول امام را در خواب دیدم، ایشان به من فرمودند: فرزندم! درست نیست که در صدد انتقام باشی، این تقاضای غلطی است؛ بهتر است چیزی از من بخواهی تا دعایت را به اجابت برسانم، چیزی که که نزد تو از همه چیز با ارزش تر باشد.

من که قبلاً شنیده بودم علوم پیامبران و اوصیای آنها از طرف خداوند متعال است و به اصطلاح علم آنها لدنی است، به حضرت سیدالشهدا علیه السلام عرض کردم: من علم لدنی می خواهم، حضرت فرمودند: علم لدنی مخصوص انبیاء و اولیای خاص خدا است، چیز دیگری بخواه.

از خواب بیدار شدم و از دیدن این خواب بسیار در سرور و شغف بودم و تا پایان روز با خود فکر می کردم که

چه بخواهم و از این لطف و عنایتی که حضرت به من فرموده اند چگونه استفاده کنم.

شب بعد دوباره حضرت را در خواب دیدم و اصرار کردم که من همان علم لدنی را می خواهم. حضرت باز همان مطلب شب پیش را تکرار فرمودند؛ اما من باز هم قانع نشدم تا اینکه در شب سوم، حضرت در خواب به من فرمودند: فرزندم علم لدنی نمی شود؛ اما من به تو چیز با ارزشی می دهم که برای همیشه از آن بهره ببری. حضرت با اینکه در خواب به من فرمودند آن چیز چیست، اما پس از آن خواب، تمام چیزهایی را که از کوچکی یاد گرفته بودم به یاد آوردم و نسبت به هر مطلبی که می خواستم بفهمم با اولین بار که می خواندم یا می شنیدم، آن را می فهمیدم و حفظ می شدم و هیچ گاه دچار نسیان نشدم و خلاصه حضور ذهن عجیبی نسبت همه دانستنی هایم پیدا کردم.

استاد رو کرد به آن طلبه جوان و گفت: اگر من در جلسه درس به تو پرخاش کردم هدفم این بود که تو هم منتبه شوی، فکر نمی کردم که در صدد تلافی برآیی.

آن طلبه که از عمل خویش شرمنده و خجل شده بود ایستاد، عذرخواهی کرد و رفت¹

-218

اعمال شب و روز عاشورا

صدر رکعت نماز که در هر رکعت پس از سوره حمد سه مرتبه سوره توحید خوانده، و بعد از پایان صد رکعت

هفتاد مرتبه بگوید: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**

و در فضیلت احیا این شب روایت کرده: مانند آن است که عبادت کرده باشد به عبادت جمیع فرشتگان، و عبادت در آن،

برابر هفتاد سال عبادت است، و اگر کسی را توفیق دست دهد، در چنین شبی در کربلا باشد، و امام حسین علیه السلام را

زیارت کند و نزد آن حضرت تا صبح بی‌توته کند، خدا او را آغشته به خون امام حسین علیه السلام در زمره شهدا با آن

حضرت محشور فرماید

روز شهادت اَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ 7 و روز مصیبت و حزن ائمه اطهار: شیعیان ایشان است و شایسته است که شیعیان

در این روز مشغول کاری از کارهای دنیا نگردند و از برای خانه خود چیزی ذخیره نکنند و مشغول گریه و نوحه

¹ همان

و مصیبت باشند و تعزیت حضرت امام حسین 7 را اقامه نمایند و به ماتم اشتغال نمایند به نحوی که در ماتم عزیزترین اولاد و اقارب خود اشتغال می نمایند و زیارت کنند آن حضرت را به زیارت عاشوراء که بعد از این بیاید انشاء الله تعالی و سعی کنند در نفرین و لعن بر قاتلان آن حضرت و یکدیگر را تعزیت گویند در مصیبت آن جناب و بگویند:

أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا وَأَجُورَكُمْ بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجَعَلَنَا وَأَيَّاكُمْ

مِنْ الطَّالِبِينَ بِنَارِهِ، مَعَ وَلِيِّهِ الْأَ □ إِمَامِ الْمُهَدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.)) یعنی ((بزرگ گرداند خدا پاداش ما و شما را در سوگواریمان برای حسین علیه السلام و قرار دهد خداوند ما و شما را از خون خواهانش به همراه و لیش امام مهدی از خاندان محمد علیهم السلام))

و شایسته است در این روز مقتل بخوانند و یکدیگر را

و نیز شایسته است که شیعیان در این روز امساك کنند از خوردن و آشامیدن بی آنکه قصد روزه کنند و در آخر

روز بعد از عصر افطار کنند به غذایی که اهل مصیبت می خورند مثل ماست یا شیر و امثال آنها نه مثل غذاهای

لذیذ و آنکه جامه‌های پاکیزه بپوشند و بندها را بکشانند و آستین‌ها را بالا کنند به هیئت صاحبان مصیبت

و علامه مجلسی در زادالمعاد فرموده و بهتر آنست که روز نهم و دهم را روزه ندارند زیرا که بنی امیه این دو روز

را برای برگت و شماتت بر قتل آن حضرت روزه می‌داشتند

باید که در روز عاشورا آدمی مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول گریه و نوحه و مصیبت باشد و امر

کند اهل خانه خود را که تعزیه آن حضرت را بدارند و مشغول ماتم باشند چنانکه در ماتم عزیزترین اولاد و

اقارب خود می‌باشند و در آن روز امساک کند از خوردن و آشامیدن بی‌آنکه قصد روزه کند و در آخر روز بعد

از عصر افطار کند اگر چه به شربت آبی باشد و روزه تمام ندارد مگر آنکه در خصوص آن روز روزه واجب

داشته باشد که به نذر یا مثل آن بر او واجب شده باشد که آن روز را روزه باید بگیرد و در آن روز آذوقه در خانه

ذخیره نکند و نخندد و مشغول لهو و لعب نگردد و هزار مرتبه برقاتلان آن حضرت لعنت کند و بگوید اَللّٰهُمَّ

الْعَنْ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ (ع)

آیت الله مجاهدی و عنایت حضرت ابا عبدالله علیه السلام

مؤلف کتاب در محضر لاهوتیان می نویسد:

مرحوم پدرم در روزهای پایانی عمر پربرکت خود، حالات روحانی عجیبی داشتند و طوری که اغلب کادر پزشکی بیمارستان، جذب ایشان شده بودند و روزی یک ساعت در اتاق پدرم جمع می شدند و از مطالب نصیحت آمیزشان بهره می بردند.

من و آشنایان بعد از ظهر هر روز اجازه داشتیم از ایشان عیادت کنیم و مادرم شب ها در بیمارستان می ماندند. روزی از روزها که به بیمارستان رفتم، دیدم مادرم بسیار متألم و ناراحت هستند و برای پدرم اظهار نگرانی می کنند.

وقتی علت را جویا شدم گفتند: دیشب طبق معمول، پرستار آمد و شیشه خون را به یک دست و سرم غذا را به دست دیگر آقا وصل کرد و رفت.

معمولاً سه ساعت طول میکشید تا خون و سرم تزریقی تمام شود، حدود یک ساعت گذشت و من مشغول تلاوت قرآن بودم، ناگهان تغییر حال عجیبی در آقا پیدا شد، به سرعت از جا برخاستند و در حالی که از دست ایشان خون جاری بود به نقطه ای از اتاق خیره شدند و به پهنای صورت اشک می ریختند و می گفتند: «السلام علیک یا ابا عبدالله! بابی انت و امی یا سیدی و مولای!»

من که از دیدن این وضع شوکه شده بودم و نگران حال آقا بودم پیش رفتم و سعی کردم ایشان را روی تخت بخوابانم؛ ولی ایشان با دست اشاره کردند که کاری به کار ایشان نداشته باشم و من به ناچار رفتم و پرستار را صدا کردم تا بیاید و جلوی خونریزی را بگیرد.

ساعتی گذشت و حال ایشان به حال عادی برگشت و به من گفتند: دیگر در این مواقع مزاحم حال من نشوید! وقتی حضرت سیدالشهدا روحی و ارواح العالمین له الفدا برای عیادت من قدم رنجه می کنند من که نمی توانم مراتب ادب را به جا نیاورم.

این حالات اختیاری نیست و ممکن است از این به بعد هم تکرار شود، سعی کنید از این پس آرامش خود را حفظ کنید و نگران حال من نباشید.

روزی من و جمعی از بستگان، اطرفا تخت مرحوم آقا حلقه زده بودیم. ایشان آن روز مرتب حمد و سوره می

خواندند و به سمت خاصی می دمیدند و می فرمودند: بیش از این مزاحمت ایجاد نکنید، از دست من برای شما کاری ساخته نیست، رهایم کنید! ؟

پرسیدم آقا! چه کسانی مزاحم شما هستند؟ فرمودند: من سه دایی داشتم که از مالکان مقتدر منطقه در آذربایجان بودند، مادرم پیش از فوت خودش شش دانگ منطقه زراعی وسیعی را که متعلق به او بود طی دست نوشته ای به من بخشید؛ ولی بعد از درگذشت مادرم، سه برادر او که در دستگاه حکومتی آن روز نفوذ داشتند، آن منطقه زارعی را به ناحق تصاحب کردند و حق مسلم مرا نادیده گرفتند و این شد که من یک عمر با فقر و فاقه دست و پنجه نرم کنم، حالا که می بینند روزهای پایانی عمر من است ارواح آنان با حضور در این اتاق از من می خواهند که آنها را ببخشم و من هر چه برای آنان حمد و سوره می خوانم و طلب مغفرت می کنم می گویند که اینها برای ما فایده ای ندارد و شما باید قلباً از ما راضی باشید و رضایت قلبی من از آنان بعد از چهل سال خون جگر خوردن و ساختن و سوختن امکان پذیر نیست و آن حالی که لازم این رضایت است در من پیدا نمیشود.^۱

220- ولایت‌مداری حضرت عباس

امام سجاد (ع) در این ارتباط می‌فرماید: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ يَغْنِي ابْنُ عَلِيٍّ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ يَنْفُسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَنْزِلَةً يَغِيْطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲؛
خدا عباس بن علی را رحمت کند که برادرش را بر خود مقدم داشت. برای او جانفشانی کرد و خود را قربان او کرد تا دو دستش جدا شد و خدا به عوض آنها دو بال به او داد که با آنها همراه فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند. چنانچه با جعفر بن ابی‌طالب هم چنین کرده بود. برای عباس نزد خدا

^۱ همان

^۲ شیخ صدوق، خصال، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، ج ۱، ص ۶۸، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲ش

مقامی است که تمام شهیدان در روز قیامت آرزوی آن را می‌کنند

221- روضه های شیخ عباس قمی

آقای محدث زاده می گویند

در وقتی که مرحوم والد در مشهد مقدس بودند، مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی، دهه عاشورا مجلس روضه مفصلی داشت. تمام حیاط بزرگ خانه ایشان و حتی قسمتی از پشت بام از جمعیت پر می شد

از اول صبح، تمام منبری های درجه یک آن وقت و روضه خوان های آمدند و منبر می رفتند، بعد از نماز ظهر تازه مرحوم والد منبر می رفت. کسبه در آن موقع دست از کار می کشیدند و خود را برای منبر ایشان آماده می کردند. منبر ایشان اغلب تا یک و نیم و دو بعد از ظهر طول می کشید. تمام صحن حیاط و اتاقها و پشت بام پر از جمعیت می شد

:مرحوم آیه الله آقای شیخ کاظم دامغانی از علمای بزرگ مشهد می فرمودند

مردم توجه ویژه ای به منبر محدث قمی داشتند و هر کس در جایی بود، در وقت منبر ایشان خودش را به منزل آیه الله قمی اعلی الله مقامه الشریف می رسانید. وقتی هم پای منبر می نشستند، تمام حواس آن ها به ایشان بود که چه می گویند. منبر ایشان جز اخبار و احادیث و تاریخ، چیز دیگری نبود. روضه را هم خیلی ساده می خواندند، اما چون با حال می خواندند و خودشان هم منقلب می شدند، مردم را فوق العاده منقلب می کرد

در یکی از سال ها روز تاسوعا در منزل مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی، از صبح همه منبری ها منبر رفتند و هر چه در باره حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه بود گفتند. بعد از همه آن ها مرحوم حاج شیخ عباس منبر رفتند. وقتی وارد روضه شدند شروع کردند اشعار جناب ام البنین «لا تدعونی ویک ام البنین» را تا آخر خواندند. من از شدت گریه از حال رفتم. وقتی مرا به حال آوردند، دیدم یازده نفر در اطراف من هنوز در حال بی هوشی هستند. خود ایشان هم حال عجیبی داشتند و گریه می کردند

:آقای محدث زاده اضافه کردند

روضه مرحوم آیه الله قمی فقط دهه اول محرم بود و تا بعد از ظهر ادامه داشت. روزی مرحوم والد در باره رباخواری سخن گفت و آیات و روایات آن را خواند و در نکوهش آن بحث کرد. زرگری که اهل ربا بود با شنیدن سخنان نافذ او طوری منقلب شد و تکان خورد که از کثرت وحشت دیوانه شد

.آن مرحوم را آقایان نجف در دهه اول محرم دعوت کردند تا صبحگاهان در مسجد هندی منبر بروند

ایشان اوایل طلوع آفتاب تابستان در مسجد هندی بر فراز منبر که حدود 12 پله داشت می رفتند. درست سه ساعت تمام منبر بودند

این جلسه کلیه مجالس نجف را تحت تاثیر قرار داده بود. تمام مسجد مملو از جمعیت بود. بیشتر حضار، مراجع و مجتهدین و روحانیون بودند زیادی جمعیت، به ویژه حضور علما و روحانیون چنان بود که تصور می شد تمامی اهالی نجف در مجلس حاضرند. خداشاهد است در تمام عمرم و در چهل سال اقامت عراق و سی ساله اقامت ایران چنان مجلسی را از حیث اهمیت و جمعیت ندیده و نشنیده ام، آن مرحوم وقتی شروع می کرد به سوگواری و تحقیقات مسلمة - نه روایات مرسله اهل مقاتل - از ورود خامس آل عباس (ع) به زمین کربلا، تا زمانی که از منبر فرود می آمد به قدر اغلب شنوندگان بارانی از اشک از دو چشم مبارک می ریخت. می توان به لفظ جلاله قسم «یاد کرد که یک ساعت از سه ساعت منبر گریه آن خلدآشیان بود.

.منبر ایشان هم حکم درس را داشت که در ساعت معینی می آمدند

مجلس صاحبی نداشت که معلوم باشد بانی کیست. همه علما و بزرگان حتی مرجع عالی قدر مرحوم آیه الله اصفهانی اعلی الله مقامه که شخصیت بی نظیری بودند، همچنین مراجع دیگر کنونی و گذشته نجف شرکت می فرمودند

مجلسی فوق العاده بود هم از نظر جمعیت و هم از نظر محتوا. ومنبر مرحوم والد یک ساعت، گاه یک ساعت و ربع و گاهی هم یک ساعت و نیم، و روز عاشورا دو ساعت طول می کشید. حتی در شب عاشورا اگر آقایان علما به کربلا می رفتند عموماً زود برمی گشتند، و گرنه رفتن به کربلا را به روز عاشورا می انداختند

(وقتی مجلس پدرم در مسجد هندی تمام می شد، می رفتند به زیارت حضرت سیدالشهدا (ع)

:مجلس عاشورای ایشان واقعا عجیب بود. روز عاشورا وقتی ایشان روی منبر می نشستند، اول می فرمودند

(«عظم الله اجورنا بمصابنا الحسین (ع)»

و بعد شروع می کردند به بیان وقایع روز عاشورا، و مقتل می خواندند. مطالب را به گونه ای بیان می کردند که جریان عاشورا مجسم می شد، و حالت عجیبی به مردم دست می داد.^۱

222- عبادت امام حسین(ع)

«به امام سجاد(ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟ فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند.»

«وقتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین(ع) را شنید، گفت:

بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می گذراند.^۲

223- شجاعت امام حسین(ع)

وقتیکه امام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی بشهادت رسیدند، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی شد بلکه صورت مبارکش برافروخته تر و شاداب تر می شد.

امام بود و چند هزار نفر لشکر دشمن. ولی وقتیکه امام حمله می کرد دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می کردند از مقابل امام می گریختند. و هنگامیکه نتوانستند در جنگ تن بدن و جنگ با شمشیر بر امام پیروز شوند، صدای عمر سعد که فرمانده دشمن بود، بلند شد که می دانید این مرد کیست؟ او فرزند شیر خدا، علی(ع) است. باید او را سنگباران کنید و هجوم یک دفعه ای بر او ببرید! و تنها با حمله نا جوانمردانه نتوانستند امام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند.^۳

224-

خصائص الحسینیه:

امتیازاتی مربوط به امام حسین(ع) است که در کسی دیگری نیست از جمله:

پاییز 1378، شماره 23 پیام حوزه - مجله^۱

^۲ اهل البیت ص 270

^۳ لهوف-منتهی الامال و..

- 1- روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم(ع) خوانده شد.
- 2- همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند.
- 3- چهار فرسخ در چهار فرسخ جزء کربلا می باشد
خوردن خاک حرام است ولی خوردن تربت و خاک این قسمت، شفا می باشد.
- مقدس اردبیلی وقتی به کربلا میرفت، مشگی با خود داشت که مدفوع خود را در آن می کرد و در خارج از چهار فرسخی تخلیه می نمود.
- 4- چهار فرشته شبانه روز در حرم حضرت به عزاداری مشغول هستند.
- 5- سفر پر خطر، حرام است ولی سفر کربلا هر چه خطرش بیشتر، ثوابش عظیم تر است.
- 6- سفر کربلا جزء عمر حساب نمی شود.
- 7- در رجعت، اولین امامی که زنده می شود و همو بدن امام مهدی(ع) را بعد از شهادتش غسل می دهد، امام حسین(ع) است.
- 8- او شش ماهه متولد شد و بر شهادتش آسمان و زمین گریست.
- 9- مصیبت شهادت او، بزرگترین مصیبت می باشد.
- 10- او لقب ثارالله را دارد.
- 11- امام سجاد بیست سال در عزای حسین گریه کرد.
- 12- بعد از شهادتش هر سنگی را که بلند می کردند زیر آن خون دیده می شد.¹

225- حکومت فاسد یزید

یزید بن معاویه از قاتلان اصلی امام حسین علیه السلام است. او پسر معاویه بن ابی سفیان است. تولد یزید، سال بیست و ششم (ه.ق) بود و در سن سی و هشت سالگی به هلاکت رسید. آغاز حکومت او سال شصت (ه.ق) و مدت حکومتش سه سال و

¹ خصائص الحسینیه- شوشتری

اندي بود.

يزيد بدني چاق و ستبر و س ر و روي پرمويي داشت، نام مادر او «ميسون» دختر «بجدل کلبيه» است. از نسابه کلبی نقل شده که بجدل پدر ميسون، غلامي داشت به نام سفاح که با ميسون رابطه‌ي نامشروع داشت، وقتي ميسون را که بيابان نشين بود در وادي حوارين، نزد معاويه آوردند، از آن غلام باردار بود ولي حملش ظاهر نبود و پس از زايمان معاويه آن را از خود پنداشت. مدت خلافتش سه سال و هشت ماه بود و سال 64 (ه. ق) به هلاکت رسيد.

معاويه در سالهاي آخر زندگي، همهي تلاش خود را بر انجام اين مهم صرف کرده بود که از همه براي يزيد بيعت بگيرد، مي‌دانست تا حسين بن علي عليه السلام در مدینه بيعت نکند ديگر رجال و بزرگان جهان اسلام نيز حکومت يزيد را قانوني نمي‌دانند. از اين رو معاويه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسي بسيار جالب ترتيب داد و بزرگان بني‌هاشم و حضرت اباعبدالله عليه السلام را براي شرکت در آن مجلس فراخواند. وقتي امام عليه السلام وارد شد، معاويه نهايت احترام را کرد و جاي خوبي براي آن حضرت در نظر گرفت، و از حال فرزندان امام مجتبي عليه السلام پرسيد. آنگاه پيرامون بيعت با يزيد سخن به ميان آورد و مقداري درباره‌ي يزيد صحبت کرد. ابن‌عباس خواست برخيزد و سخن بگويد که حضرت اباعبدالله عليه السلام با اشاره او را ساکت

کرد و تذکر داد که هدف معاویه، من هستم، آنگاه خود برخاست و فرمود: «پس از ستایش پروردگار! ای معاویه، هیچ گوینده ای هر چند طولانی بگوید نمی‌تواند از تمام جوانب ارزشها و فضایل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری نیز بیان دارد. و همانا متوجه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلاش کردی تا برای بدست آوردن حکومت، خود را خوب جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی، اما هرگز! هرگز! ای معاویه ما فریب نمی‌خوریم که در صبحگاهان سیاهی زغال رسوا شد، و نور خورشید روشنایی ضعیف چراغها را خیره کرد.

تو در تعریف خود و یزید آنقدر زیاده گفتی که دچار تندروی شده ای و دیگران را از بخششها آنقدر بازداشتی که به انسان بخیلی تبدیل گشتی، و آنقدر نیش زبان زدی تا فردی متجاوز نام گرفتی. تو هرگز همه ی حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آنکه شیطان بیشترین بهره را از تو برد، و سهم خود را کامل گرفت.

امروز دانستیم آنچه را که درباره ی یزید گفتی، از کمال روحی و سیاست او نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تلاش دارای ذهن مردم را درباره ی یزید به انحراف کشانی، گویا فردی ناشناسی را تعریف می‌کنی، یا صفات فرد پنهان شده ای را بیان می‌داری، یا چیزهایی از یزید می‌دانی که مردم نمی‌دانند، نه یزید خود را به همه شناساند، و افکارش را آشکارا بیان داشت.

پس بگو که یزید با سگهای تحریک شده بازی می‌کند، و کبوتر باز است و با کبوتران مسابقه می‌دهد با زنان معروف به فساد سرگرم است، و به انواع لهو و لعب بازیهای حرام خوش می‌گذراند، او را می‌بینی که در اینگونه از کارها نیرومند است، معاویه رها کن اینگونه دگرگونیها را که به وجود می‌آوری. معاویه از آنهمه ستمکاریها که بر این مردم روا داشتی تو را کافی نیست که می‌خواهی با آن خدا را ملاقات کنی؟

پس سوگند به خدا! تو بیش از این نمی‌توانی در رفتن راه باطل و ستم به پیش تازی، و در تجاوز و ظلم به بندگان خدا زیاده روی کنی، زیرا کاسه‌ها لبریز شد و بین تو و مرگ فاصله‌ای جز چشم بر هم زدن نمانده است. پس اقدام کردی بر کاری که در روزی آشکار برای همه روشن شده است. معاویه! تو را می‌نگریم که پس از آن قرارداد صلح بر ما ستم روا می‌داری، و ما را از میراث پدرانمان باز می‌داری، در حالیکه سوگند به خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را از لحظه‌های پس از ولادت به آن کرامتها گرامی داشت. اما شما از همان اولین لحظه‌های وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دشمنی و مباحثه روی آوردید و در امانت ما اهل بیت شک و تردید روا داشتید، و در ایمان خود خلل ایجاد کردید، و تحولات سختی پدید آوردید، و هر چه خواستید انجام دادید. و گفتید: چنان بود و چنین خواهد شد تا آنکه ای معاویه، با تلاش و کوشش دیگران

حکومت به دست تو رسید. پس در اینجا باید عبرت گیرندها
عبرت گیرند.

تو در این مجلس از عمروعاص نام بردی که در زمان رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم قدرتی داشت و آن را به حساب
فضیلت او آوردید که هم صحبت پیامبر بود و با او بیعت
کرد. در حالیکه در همان زمان بد رفتاری داشت و مردم از
او کراهت داشتند و با او دشمنی کردند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم برای آرام کردن مردم فرمود:
«ای جمعیت مهاجرین از این پس تنها خودم به شما دستور
می‌دهم نه دیگران.»

کسی که در آن روز او را بر کنار کردند چگونه امروز
می‌تواند در حساسترین لحظه‌ها در امت اسلامی و کشورهای
اسلامی، درست رفتار کند؟ معاویه تو چگونه مورد اعتمادی
که پیرامون تو را انسانهایی گرفته‌اند که مورد اعتماد ما
نیستند، و در دین آنها و خویشاوندیشان اطمینانی نیست؟
تو مردم را نسبت به یزید اسراف کننده در فساد و فریب
خورده، به انحراف کشاندی، و قصد داری مردم را همچنان در
باقیمانده‌ی عمرشان در اشتباه و انحراف نگه داری؟ که به
سبب آن در روز قیامت بدترین مردم باشی؟ همانا این
زیانکاری آشکار است، و من از پروردگار خودم و شما، طلب
آمزش می‌کنم.

مسعودی، مورخ شهیر اسلام، در کتاب معتبر «مروج الذهب»
می‌گوید: «... و کان یزید، صاحب طرب و جوارح و کلاب و

قروود و فهور و منادمة علي الشراب و جلس ذات يوم علي
 شرابه و عن يمينه ابن زياد و ذلك بعد قتل الحسين
 عليه السلام». ابن كثير مي نويسد: يزید، مردی عیاش، خوش
 گذران و داراي مجموعه اي از حيوانات شکاری همانند باز،
 عقاب، سگ، میمون و پلنگ بود. و شراب خوار قهاري بود. و
 بارها نماز او به خاطر مستي اش فوت مي شد.
 پس از شهادت امام حسين عليه السلام در حالي که ابن زياد را
 در کنار خود نشانده بود بر سر سفره ي شراب نشسته، به
 ساقی خود مي گفت: جام شراب ده، تا نفسي تازه کنم و جامي
 ديگر هم به اين فاسق ابن زياد بده آن محرم راز و
 امانت دارم و صاحب پيروي و پيکارم.
 يزید، در میان حيوانات گوناگون که براي سرگرمي خود
 نگهداري مي کرد، میموني داشت که به آن خیلی علاقه مند بود
 و اين میمون را «ابوقیس» نام نهاده بود. او اين میمون
 را در کنار تخت مي نشاند و تخت و متکايي مخصوص براي
 قرار مي داد. او اين میمون را سوار بر یک الاغ وحشي، که
 به همین منظور تربیت شده بود، مي کرد. و اين مرکب سوار
 مخصوص میمون داراي زين و افسار و تشریفات بود. و در
 روزهاي جشن در مسابقات شرکت داده مي شد. براي ابوقیس،
 پيراهني از حریر سرخ و زرد که حاشیه و کناره اش دوخته
 بود آویزان بود و بر سرش کلاهی از حریر رنگارنگ بود.
 مهمترین جنایات يزید از اين قرار است:
 - واقعه حره یا قتل عام مدینه:

در تمام تواریخ معتبر اسلامی، مانند تاریخ طبری، یعقوبی، ابن‌اثیر، مسعودی و... این جنایات را ثبت کرده‌اند که به طور فشرده از «مروج الذهب» مسعودی به آن اشاره می‌کنیم.

مسعودی گوید: «چون دامنه‌ی ظلم و جنایت و فسق و فجور یزید به همه جا کشیده شد، مردم به پا خاستند. در مدینه (مرکز وحی و پایگاه پیامبر) که هنوز تعداد کثیری از مهاجرین و انصار در قید حیات بودند، بیشتر نسبت به جنایات یزید حساسیت نشان می‌دادند، خصوصاً کشتن امام حسین علیه‌السلام فرزند دختر پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم و یارانش، و فسق و فجور و شرابخواری و حکومت فرعون‌ی یزید و به خاطر آن، مردم سر به شورش زدند. آتش خشم و اعتراض در حجاز شعله‌ور شد. مردم شورش کردند و فرماندار یزید به نام «عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان» را از شهر بیرون کردند، و به رهبری تنی چند از بزرگان مهاجر و انصار و تابعین، حکومت خودمختار تشکیل دادند. مدینه موضع سازش ناپذیری داشت و جز قیام علیه نظام اموی، راه دیگر نمی‌شناخت، و با تشکیل مجمعی در مسجد رسماً از حکومت یزید سرپیچی و او را از خلافت خلع کردند. بارزترین چهره‌ی رهبری این حرکت چهره‌ی «عبدالله»، فرزند «حنظله غسیل الملائکه» است و مردم به طور موقت تا روشن شدن اوضاع با او بیعت کردند. آنان عناصر کاخ نشین اموی را که در منزل بزرگشان «مروان حکم» جمع شده بودند، از مدینه بیرون کردند، و بدین ترتیب پایتخت اولیه اسلام از نفوذ امویان

خارج شد، به محض رسیدن این خبر به مرکز، یزید یکی از خطرناکترین و پستترین یارانش یعنی «مسلم بن عقبه» را با لشکری جرار (حدود پنج هزار نفر) برای سرکوبی مردم مدینه فرستاد، او و نیروهایش به مدینه رسیدند و در بیابانی به نام «حره» اردو زدند. مردم مدینه، به سرکردگی «عبدالله بن حنظله» و «عبدالله بن مطیع» به دفاع پرداختند، اما مردم بی‌دفاع در مقابل یورش مغول‌وار لشکر یزید، شکست خوردند و آنان وارد شهر شدند. و از کثرت خون ریزی، حمام خون به راه انداختند و مردم به شکل فجیعی قتل‌عام گردیدند و تعداد کثیری از بنی‌هاشم و قریش و سایر مردم، مظلومانه به دست عمال یزید کشته شدند. آمادگی مدینه برای رویارویی با سپاه نیرومند و سازمان یافته دشمن بسنده نبود، بدین جهت آرزوی استقلال طلبانه‌ی آنها با شکست در جنگ «حره» و هتک حرمت آنها خاتمه یافت. مورخین می‌نویسند: آنان با اسب و سلاح و کفش، وارد حرم پیامبر شدند و مسجد پیامبر را آلوده کردند و بیش از هزار نفر از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عام شدند، بطوری که از «بدریون» کسی زنده نماند. و حدود 900 دختر باکره، توسط سربازان یزید هتک حرمت شدند و یزید به «مسلم بن عقبه» فرماندهی نیروهایش دستور داده بود، که پس از پیروزی بر مدینه، سه روز جان و مال و ناموس مردم بر تو و سربازانت حلال است. و آنان هر آنچه می‌خواستند کردند. در تاریخ فخری، گوید: پس از واقعه‌ی حره، مردم

مدینه هنگامی که دختر خود را شوهر می‌دادند، بکارت او را تضمین نمی‌کردند. بعضی گفته‌اند: در این قتل عام بیش از چهار هزار نفر کشته شدند، و سپس عامل یزید مردم را جمع کرد و گفت: باید به عنوان «برده‌ی یزید» بیعت کنید و آنان را بردگان می‌خواند. آری این واقعه، در سال شصت و سوم ه.ق، به وقوع پیوست و از آنجایی که لشکر یزید، در ریگزاری (اطراف مدینه) به نام «حره» اردو زدند و از آن پایگاه به شهر حمله‌ور شدند، در تاریخ، آن را به نام «واقعه حره» ثبت کردند.

-حمله به مسجدالحرام:

یزید، پس از قتل عام مردم مدینه و غارت و انهدام شهر، باز به مسلم بن عقبه فرمان داد تا با نیروهای خود به طرف مکه برای سرکوبی نهضت «ابن‌زبیر» حرکت کند. تاریخ به دلیل جنایات فجیع این شخص، نامش را از «مسلم» به «مصرف یا مجرم» تغییر داد و خداوند بخاطر کثرت جنایاتش او را مهلت نداد و در بین راه مدینه و مکه در جایی، به نام «قدید» مرض سختی گرفت و با آن به درک واصل شد که لعنت خدا بر او باد. نیروهای سرکوبگر یزید، پس از مرگ فرمانده‌شان، تحت فرماندهی جنایتکار دیگری به نام «حصین بن نمیر» که از جانیان معروف بود و در کربلا در قتل امام حسین علیه‌السلام شرکت فعال داشت، قرار گرفتند. «حصین»، نیروهایش را به طرف مکه حرکت داد و تمام نقاط سوق الجیشی شهر را سنگربندی نمود. «عبدالله زبیر» که خود را

حاکم مسلمین می‌دانست، احساس کرد نمی‌تواند در مقابل لشکر جرار شام، به سرکردگی «حصین» مقاومت کند، خود را به مسجدالحرام رساند و به کعبه پناهنده شد و آنجا را پناهگاه خود قرار داد. «حصین» و لشکر شام، مسجد را محاصره کردند و در بلندی اطراف مسجد، موضع گرفتند و منجنیق‌های پرتاب سنگ و عراده‌ها را دور تا دور کعبه مستقر کردند. اگر قوای اموی توانسته بودند موضع مدینه را درهم شکنند، ولی موضع مکه سخت بود و «ابن‌زبیر» دامنه‌ی جنبش را به حجاز و عراق و مصر گسترش می‌داد. «ابن‌زبیر» در کعبه متحصن شد و دروازه‌های شهر را بست، فراریان جنگ «حره» و گروهی از خوارج نجدی و «ازارقه» و مختار ثقفی، که بسان شخصیت نیرومند سیاسی، در آمده بود به یاری ابن‌زبیر شتافتند. عبدالله بن زبیر و تعدادی از یارانش از جمله کسانی بودند که مسجدالحرام را پایگاه خود قرار داده بودند. «حصین بن نمیر» فرمان حمله را برای کشتن و دستگیری ابن‌زبیر و یارانش، به مسجدالحرام صادر کرد. سنگهای بزرگ، بوسیله منجنیق‌ها به سوی کعبه پرتاب شد و عراده‌ها بوسیله‌ی سنگهایی که با پارچه‌های آغاشته به مواد اشتغال‌زا، در حالی که شعله‌ور بود، خانه کعبه را گلوله باران کردند. کعبه ویران گردید و بناهای اطراف آن به آتش کشیده شد. مسعودی اضافه می‌کند که: در اثر این جنایت، صاعقه‌ای از آسمان بر لشکر شام فرود آمد و جمعی از آنان را به هلاکتر ساند و این واقعه در روز

شنبه، سوم ربیع الاول، در سال شصت و سه ه.ق، به وقوع پیوست. یازده روز پس از این جنایت یزید بن معاویه به هلاکت رسید.

اهل مدینه پس از شهادت امام حسین علیه السلام عده‌ای را برای تحقیق در مورد یزید به شام فرستادند. یزید، آنها را احترام کرد و جوایز ارزنده‌ای به آنها داد، آنها کارهای یزید را مشاهده کردند اما در در بازگشت از شام شروع به بدگویی یزید نمودند و گفتند ما از نزد مردی می‌آییم که اصلاً دین ندارد، شراب می‌خورد، طنبور می‌نوازد و با سگها بازی می‌کند. منذر بن زبیر - یکی از فرستادگان به نزد یزید - در بازگشت از شام گفت: همانا یزید یکصد هزار سکه به من جایزه داد ولی این مانع آن نمی‌شود که راجع به او سخن نگویم، به خدا سوگند او مست می‌شود بگونه‌ای که نماز را ترک می‌کند.

وقتی امام حسین علیه السلام متوجه شد که معاویه با روشهای گوناگون سعی در مطرح کردن یزید را دارد و برخلاف قراردادنامه‌ی صلح، حکومت را می‌خواهد به گونه‌ای موروثی در بنی‌امیه نگه دارد و پس از خود به یزید واگذارد، با سخنرانی‌های حساب شده، با فرستادن نامه‌های افشاگرانه و هشدار دهنده سعی داشت تا مردم را بیدار کرده، دماغ دشمن مغرور را به خاک بمالد. از این رو امام علیه السلام فرمود: «ای معاویه! پسرت را جانشین خود قرار دادی، او نوجوانی است که شراب می‌خورد، و با سگها بازی می‌کند، به

امانت الهی خیانت کردی، و مردم را آلوده ساختی، و پندهای پروردگارت را نپذیرفتی، چگونه ممکن است رهبری امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کسی برعهده گیرد که شراب می‌خورد؟ و با فاسقهای زمان و شرور، مست کننده می‌نوشد، شرابخوار بر یک درهم پول امین نمی‌باشد، چگونه رهبر امت اسلامی خواهد شد؟ معاویه! بزودی با اعمال خود وارد قیامت خواهی شد که دیگر دفترهای توبه بسته خواهد بود¹».

226- شعرای مرثیه خوان

شعرگویی و شعرخوانی در رثای سیدالشهداء (ع)، درس‌ها و پیام‌های بزرگ و سازنده‌ای دارد؛ درس عزت، شجاعت، ایثار، آزادی، غیرت دینی، شهادت طلبی، اصلاح طلبی، امر به معروف، نهی از منکر، اخلاص، جهاد و هجرت. این درس‌ها، مسئولیت شیعه بودن را یادآوری می‌کند و باید با شعر شاعران عاشورا زنده و پایدار بماند و همواره راهنمای بشریت باشد.

گریستن از روی آگاهی و شعور دینی همراه با سرودن و خواندن و شنیدن شعر حسینی، اظهار هماهنگی قلب و عقل انسان با روح و ماهیت حماسه حسینی است. گریه بر مصائب اهل بیت : و به ویژه گریه بر مصائب بی نظیر کربلا، نشانه آمادگی روحی پیروان امامان برای ایثار و فداکاری است. گریه روزانه بر سالار شهیدان، روح مبارزه و انقلاب را در حسینیان بیدار می‌کند. اشک ریختن با یاد مصائب اهل بیت: عامل رهایی از غفلت و دلیل هوشیاری، استواری و پایداری رهروان راه کربلا و عاشورای حسینی است.

از امام صادق (ع) بیش از هر امامی حدیث در پاداش گریه به همراه شعرگویی و شعرخوانی بر امام حسین (ع) نقل شده است. در این احادیث، بالاترین پاداش الهی، که تضمین ورود به بهشت است، برای شعرسرایی و شعرخوانی درباره مصائب سالار شهیدان و اهل بیت : و یاران فداکارش ذکر شده است.

(الف. شعرگویی جعفر طائی در حضور امام صادق (ع))

جعفر . فرمودند: به من خبر رسیده است که تو درباره امام حسین (ع) شعر می‌گویی و خوب شعر می‌سرایی جعفر بن عقیل طائی می‌گوید: امام صادق (ع) به زید شحّام امام بر صورت و عرض کرد: آری. سپس شعرش را خواند و امام صادق (ع) و کسانی که در اطراف آن حضرت بودند، گریستند، به گونه‌ای که اشک‌های طائی

¹ «مروج الذهب» مسعودی

محاسن ایشان جاری شد. بعد امام به وی فرمودند: ای جعفر، به خدا سوگند! فرشتگان مقرب خدا در اینجا تو را مشاهده کردند و شერთ را درباره امام حسین (ع) شنیدند گفت: جعفر و همانند ما و بیش از آن گریستند و خداوند برایت در همین ساعت، بهشت را واجب گرداند و تو را آمرزید. آن گاه امام (ع) پرسیدند: آیا بیشتر برایت بگویم؟ آری، سرور من. امام صادق (ع) فرمودند: هیچ کس نیست که درباره امام حسین (ع) شعری بگوید و با آن بگیرد و بگریاند، مگر اینکه خداوند بهشت را برایش واجب می گرداند و او را می آمرزد.^۱

مطابق این حدیث، شعرگویی در مصائب امام حسین (ع) و گریستن و گریاندن وسیله آمرزش گناهان و عامل بهشتی شدن شاعر است. گریستن امام صادق (ع) با شنیدن شعر در مصیبت امام حسین (ع)، اهمیت گریستن بر مصائب ابا عبدالله (ع) را آشکار می سازد. حضور فرشتگان مقرب الهی در مجلس شعرگویی در رثای امام حسین (ع) و اشک ریختن و گریستن فرشتگان اهمیت و اعتبار شعرگویی شاعران در مصیبت امام حسین (ع) و مجلس شعرخوانی را اثبات می نماید.

ب. انشاد شعر مکفوف در مجلس امام صادق (ع)

نقل کرده است که امام صادق (ع) به من فرمودند: درباره امام حسین (ع) برایم شعر بخوان. من هم شعری خواندم. فرمودند: همان /بوهارون مکفوف از صالح بن عقبه /بوهارون، هر کس درباره امام حسین (ع) شعری بخواند، پس گونه که به رقت شعر می خوانید برایم شعر بخوان! پس شعر خواندم. آن گاه امام صادق (ع) فرمود: ای بگیرد و ده تن را بگریاند، برای آنان بهشت نوشته می شود و هر کس در ارتباط با امام حسین (ع) شعری بخواند و خود بگیرد و پنج تن را بگریاند، برای آنان بهشت نوشته شود و هر کس در رثای امام حسین (ع) شعری انشاد نماید و پس بگیرد و یک تن را بگریاند برای هر دو (خواننده و شنونده شعر) بهشت نوشته می شود و هر کس نزدش امام حسین (ع) یاد شود و از چشمش به قدر بال مگسی اشک بیاید پاداشش بر خداست و خداوند به کمتر از بهشت برای او راضی نمی شود. براساس این حدیث، شعرسوزناک حسینی، که شاعرش آن را با رقت قلب بخواند، خود بگیرد و دیگران را بگریاند، عامل رشد و تکامل معنوی شاعر و شنونده و سرانجام آن بهشت است. گریه شاعری که در رثای امام حسین (ع) شعر بگوید و گریه شنونده ای که آن را بشنود نمایانگر جهت گیری فکری و اهداف رفتاری حسینی در آنان است. شاعر عارف گریان بر مصائب امام حسین (ع) سعی می کند هرگز گناه نکند و فرهنگ عاشورایی حسینی او را از گناه بازمی دارد و در نهایت، با شعر حسینی به بهشت خواهد رفت.^۲

ج. شعرخوانی ابوعماره در محضر امام صادق علیه السلام

علی بن مغیره می گوید: ابوعماره منشد گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: در رثای حسین بن علی (ع) برایم شعر بخوان. من هم شعری خواندم. آن حضرت گریست.

^۱ محمدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۴.

^۲ محمدبن علی صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ۱۴۰۰، ص ۱۹۰ / ابن قولویه، کامل الزیارات، ۱۳۸۱، ص ۳۳۷ / محمدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۵۵.

دوباره شعر خواندم، آن حضرت گریست. پیوسته شعر می خواندم و آن حضرت می گریست، تا جایی که صدای گریه از خانه به گوشم رسید. آن گاه امام صادق (ع) به من فرمودند: ای ابوعماره، کسی که در مصیبت امام حسین (ع) شعری بخواند، پس پنجاه تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در رثای امام حسین (ع) شعری بخواند و چهل تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در ارتباط با امام حسین (ع) شعری بخواند و سی تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در رثای امام حسین (ع) شعری بخواند و بیست تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در رثای امام حسین (ع) شعری بخواند و ده تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که درباره امام حسین (ع) شعری بخواند و یک تن بگرید بهشت برای اوست، و کسی که برای امام حسین (ع) شعری بخواند و خود اشک بریزد بهشت برای اوست، و کسی که درباره امام حسین (ع) شعری بخواند و خود را به هیأت گریه درآورد، بهشت برای اوست.^۱

-227

در اجر و ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام

اجر و مزد گریه برای آن حضرت بسیار عظیم و بزرگ است و خداوند خود ضامن آن می باشد .

گریه برای آن حضرت سختی های زمان احتضار را از بین می برد زیرا امام صادق علیه السلام به مسمع بن عبدالملک فرمودند: آیا

مصائب آن جناب (امام حسین علیه السلام) را یاد می کنی؟

عرض کرد: بلی والله مصائب ایشان را یاد کرده و گریه می کنم .

حضرت فرمودند: آگاه باش که خواهی دید در وقت مردن پدران مرا که به ملک الموت وصیت تو را می کنند که سبب روشنی

چشم تو باشد .

همچنین فرمودند: ای مسمع گریه بر احوالات حسین (علیه السلام) سبب می شود که ملک الموت بر تو مهربان تر از مادر گردد .

گریه بر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) باعث راحتی در قبر، فرحناک و شادان شدن مرده، شادان و پوشیده بودن او در

هنگام خروج از قبر است در حالی که او مسرور است فرشتگان الهی به او بشارت بهشت و ثواب الهی را می دهند .

اجر و مزد هر قطره آن این است که شخص همیشه در بهشت منزل کند.^۲

^۱ محمد بن علی صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص 19 و 192 / ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 339 و 340 / محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 10، ص 465 و 466.

^۲ بحارالانوار، ج 44، ص 289 و کامل الزیارات باب 32، ص 101

گریه کننده بر امام حسین علیه السلام در بهشت با ایشان و هم درجه ایشان خواهد بود.^۱

شیخ جلیل جعفر بن قولویه در کامل از ابن خارجه روایت کرده است :

روزی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم و امام حسین علیه السلام را یاد کرده و از او نام بردیم. حضرت صادق علیه السلام بسیار گریستند و ما نیز به تبع ایشان گریستیم. پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند که امام حسین علیه السلام می فرمود من کشته گریه و زاری (اشکم) هستم نام من در نزد هیچ مؤمنی برده نمی شود مگر آن که محزون و گریان می شود .

در روایت آمده است هیچ روزی نبود که اسم امام حسین علیه السلام در نزد امام صادق علیه السلام برده شود و آن امام در آن روز تبسمی بر لب بیاورند. آن حضرت در تمام روز گریان و محزون بودند و می فرمودند: امام حسین علیه السلام سبب گریه هر مؤمن است .

شیخ طوسی و شیخ مفید از ابان بن تغلب روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: نفس کسی که برای مظلومیت ما محزون است تسبیح است و اندوه و ماتم او عبادت خدا و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان جهاد در راه خداست.^۲

شیخ کشی (ره) از زید شحام روایت کرده است که: من با جماعتی از کوفیان در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، جعفر بن عفان وارد شد . حضرت او را اکرام کردند و نزدیک خود نشاندند و فرمودند یا جعفر !

جعفر عرض کرد: جانم، خدا مرا فدای تو کند .

حضرت فرمودند: به من گفته اند تو در مرثیه و عزای حسین (علیه السلام) شعر می گوئی .

جعفر عرض کرد: بله، فدای تو شوم .

حضرت فرمودند: پس بخوان .

جعفر شروع به خواندن مرثیه نمود، حضرت امام صادق علیه السلام و حاضرین مجلس گریستند .

حضرت آنقدر گریست که اشک چشم مبارکش بر محاسن شریفش جاری شد .

پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند، که ملائکه مقرب در اینجا حاضر شدند و مرثیه تو را که در مصائب

حسین (علیه السلام) خواندی شنیدند و بیشتر از ما گریستند و حق تعالی در همین ساعت بهشت را با تمام نعمت های آن برای تو

واجب گردانید و گناهان تو را آمرزید .

^۱ بحارالانوار / 44/278/ امالی صدوق مجلسی 17/ ص 68

^۲ منتهی الآمال ، ج 1، ص 538

پس امام فرمودند: ای جعفر می‌خواهی که زیادتر بگویم؟

جعفر عرض کرد: بله، ای سید من .

حضرت فرمود: هر که در مرثیه حسین (علیه السلام) شعری بگوید و بگرید و بگریاند، حق تعالی او را بیامرزد و بهشت را برای او واجب می‌گرداند.^۱

شیخ صدوق (ره) در امالی از ابراهیم بن ابی‌المحمود روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمودند: ماه محرم ماهی بود که اهالی جاهلیت، جنگ و قتال را در آن ماه حرام می‌دانستند، ولی این امت جفاکار خون‌های ما را در آن ماه حلال دانستند و حرمت ما را هتک کرده و زنان و فرزندان ما را در آن ماه اسیر کردند. آتش در خیمه‌های ما افروخته و اموال ما را غارت کردند. حرمت حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) را در حق ما رعایت نکردند .

همانا مصیبت شهادت حسین (علیه السلام) دیده‌های ما را مجروح گردانید و اشک ما را جاری کرده . عزیز ما را ذلیل گردانیده است و زمین کربلا مورث کرب و بلاء ما گردید .

پس باید بر حسین بگریند، همانا گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد .

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: پدرم چون ماه محرم داخل می‌شد کسی آن حضرت را خندان نمی‌دید. و اندوه و حزن پیوسته بر او غالب می‌شد تا روز عاشورا. آن روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می‌فرمود: امروز روزی است که حسین (علیه السلام) شهید شده است .

و همچنین شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده: هر که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه گریه او باشد حق تعالی روز قیامت را برای او روز شادی و سرور گرداند و دیده‌گانش در بهشت به نور ما روشن شود.^۲

از ریان بن شیب روایت شده است که گفته روز اول محرم به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم حضرت فرمودند: ... ای پسر شیب اگر بر حسین (علیه السلام) گریه کنی و آب دیده‌گان تو بر روی تو جاری شود حق تعالی جمیع گناهان صغیره و کبیره تو را می‌آمرزد خواه اندک باشد و خواه بسیار .

ای پسر شیب: اگر می‌خواهی خدا را ملاقات کنی در حالی که هیچ گناهی نداشته باشی حسین (علیه السلام) را زیارت کن .

^۱ منتهی الآمال ، ج ۱، ص ۵۳۹

^۲ منتهی الآمال ، ج ۱، ص ۵۴۰

ای پسر شیب اگر می خواهی که در غرفه ای از بهشت با رسول خدا و ائمه طاهرين محشور شوی قاتلان حسین (علیه السلام) را لعنت کن .

ای پسر شیب اگر بخوای مانند شهدای کربلا باشی و ثواب آنها را داشته باشی هر گاه مصیبت آن حضرت را یاد کردی بگو: یا کَیْتی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا؛ ای کاش من با ایشان بودم و رستگاری عظیمی می یافتم .

ای پسر شیب اگر می خواهی در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک باش و در شادی ما شاد. بر تو باد ولایت و محبت ما که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد حق تعالی او را در قیامت با آن محشور می گرداند.^۱

ابن قولیه با سند معتبر روایت کرده از ابی هارون مکنوف که گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم آن حضرت فرمودند. که برای من مرثیه حسین (علیه السلام) بخوان. من نیز شروع کردم به خواندن .

امام فرمود: به این صورت بخوان به همان سبک و سیاقی که نزد خودتان متعارف است و نزد قبر حسین (علیه السلام) می خوانید بخوان. پس من خواندم .

حضرت گریستند و من ساکت شدم .

فرمود: بخوان، من خواندم تا آن اشعار تمام شد .

حضرت فرمود: باز هم برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم به خواندن این اشعار: یا مَرِیمُ قَوْمِی فَاَنْدُبِیْ مَوْلَاکِ وَ عَلَی الْحُسَیْنِ فَاسْعَدِیْ بِیُّکَاکِ

پس حضرت بگریست و زن ها هم گریستند و شیون نمودند و هنگامی که از گریه آرام شدند فرمودند: ای اباهارون هر کس برای

حسین (علیه السلام) مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند بهشت بر او واجب می شود. و سپس فرمودند: هر کس امام حسین علیه

السلام را یاد کند و بر او گریه کند بهشت بر او واجب می شود.^۲

به سند معتبر از عبدالله بن بکر روایت کرده اند که گفت: روزی از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که یابن رسول الله اگر قبر

حضرت امام حسین علیه السلام را بشکافند آیا در قبر آن حضرت چیزی خواهند دید؟

حضرت فرمود: ای پسر بکر چه بسیار عظیم است سؤال تو به درستی که حسین بن علی علیهما السلام با پدر و مادر و برادر خود در

منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند و با آن حضرت روزی خورده و شادمانی می کنند .

^۱ منتهی الآمال ، ج ۱، ص ۵۴۱

^۲ منتهی الآمال ، ج ۱، ص ۵۴۲

گاهی بر جانب راست عرش آویخته و می‌گوید پروردگارا وفا کن به عهده‌ی که با من بسته‌ای و نظر می‌کند بر زیارت کنندگان خود، ایشان را با نام‌هایشان و نام پدرانشان می‌شناسند. و نظر می‌کنند به سوی آنهایی که بر او گریه می‌کنند و برایشان طلب آمرزش کرده و از پدرانشان می‌خواهند که برای آنها استغفار کنند و می‌گویند :

ای گریه‌کننده بر من اگر بدانی خدا چه چیزی برای تو مهیا کرده از ثواب‌ها، هر آینه شادی تو زیادتر از اندوه تو خواهد شد .

آن بزرگوار از حق تعالی درخواست می‌کند که هر گناه و خطا که گریه‌کننده بر او کرده است بپامرد.^۱

ارزش قطره اشک برای امام حسین علیه السلام

قطره‌ای از آن اگر در جهنم بیفتد آتش و حرارت آن را خاموش می‌کند .

ملائکه خود آن اشکها را گرفته و در شیشه‌ای ضبط می‌کنند.

برای هر عملی ثواب محدودی است جز ثواب آن اشک که اجر آن محدودیتی و یا اتمامی ندارد .

چشم‌گریان در عزای امام حسین علیه السلام و ارزش آن

اگر اشک بر امام حسین علیه السلام دارای این همه اعتبار است یقیناً چشمی که در عزای او گریان باشد نیز خواص و ویژگی‌های مربوط به خود را دارد .

خواص چشم‌گریان در عزای امام حسین علیه السلام

آن چشم در نزد خداوند از تمام چشم‌ها محبوب‌تر است.

همه چشم‌ها در روز قیامت گریانند مگر چشمی که بر امام حسین علیه السلام گریه کرده باشد.

آن چشم روشن شود به نور کوثر و نظر به آن.

آن چشم را ملائکه تبرک می‌کنند و اشک را خود از آن پاک می‌کنند.

خواص گریه برای امام حسین علیه السلام

هر کسی که تا به حال خداوند این مرحمت را در حق او نموده باشد و توانسته باشد قطره اشکی در عزای آن حضرت از دیدگان

جاری سازد به خوبی آثار و برکات نورانی و حالات معنوی وصف ناشدنی آن را در یافته اما گریه برای آن حضرت خواصی

¹ منتهی الآمال ، ج 1، ص 543

مربوط به خود را دارد که ما اجمالاً بعضی از آن را ذکر می‌کنیم: صله حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.^۱

مساعادت و یاری حضرت زهرا سلام الله علیها است زیرا آن مکرمه هر روز در عزای فرزندش می‌گرید.^۲

اداء حق پیامبر صلی الله علیه و آله، خدا و ائمه هدی علیهم السّلام است.

گریه برای آن حضرت تأسی به انبیاء، ملائکه و عباد الصالحین خداوند است .

اداء مزد رسالت پیامبر است زیرا در قرآن آمده که مزد رسالت پیامبر مودّت ذی القربی (دوستی با خاندان رسول خدا) است. ترک

آن جفا به آن حضرت است.^۳

تسلی دهنده دل از جمیع گریه‌ها و اندوه‌ها است.^۴

خواص مجالس ذکر مصائب امام حسین علیه السّلام

کسانی که در مجالس ذکر او شرکت می‌کنند به خوبی حال و هوای آنجا را درک کرده و ارتباط معنوی عمیقی با حضرتش برقرار

می‌سازند، اما بر طبق احادیث و روایات متعدد مجالس آن حضرت دارای ویژگی‌هایی است :

1- هر کس بنشیند در مجالسی که در آن به امر ائمه علیهم السّلام پرداخته شده و ذکر مصائب آنان است دل او نمی‌میرد در آن

روزی که دل‌ها می‌میرند.^۵

2- اینگونه مجالس محبوب خدا، رسول او و ائمه علیهم السّلام می‌باشد.^۶

3- نفّس فرد عزادار در آن مجلس تسبیح خداوند است.^۷

4- این مجالس محل نظر حضرت امام حسین علیه السّلام است. زیرا آن جناب در عرش است و از آنجا به سوی سرزمین کربلا و

¹ بحارالانوار /45/207، کامل الزیارات باب 26 ص81

² بحارالانوار /45/208/209، کامل الزیارات باب ص82

³ بحارالانوار ، ج 45، ص 205 وکامل الزیارات ، باب 26، ص 79

⁴ ترجمه خصائص الحسینیة ، ص 257

⁵ بحارالانوار /44/278، امالی صدوق مجلسی 17 ص68

⁶ بحارالانوار /42/282، قرب الاسناد (ص 18

⁷ بحارالانوار /44/278، امالی صدوق ، مجلس 17، ص 68

زوار و گریه کنندگان خود نظاره می کنند.^۱

5- ملائکه مقرب خداوند در آن مجلسی حاضر می شوند .

6- مجلس عزای امام حسین علیه السلام هر جا بر پا شود آنجا قبه و بارگاه اوست .

7- معراج گریه کنندگان است زیرا که محل نزول صلوات و رحمت الهی و غفران ذنوب و ... است .

8- این مجالس از دیگر مجالس اشرف و افضل است.^۲

228- حماسه عاشورا در کلام شهیدان

معمولا شهدای دفاع مقدس در وصیتنامه های خود به حماسه حسینی و اظهار اراد و عشق آنها به سیدالشهداء و فرزندان و برادران و یارانش را ابراز نموده اند. که به بعضی اشاره می شود:

از مصائب سالار شهیدان یاد کنید و برای امام حسین و خانواده اش گریه کنید که امام صادق (ع) می فرماید: « هر کس بر امام حسین (ع) گریه کند بهشت بر او واجب می شود. » (شهید رضا سیدارونقی از: خوی)

اگر جنازه شهیدتان سر در بدن ندارد ناراحت نشوید و مگویید که سر جوان ما کجاست. زیرا سر مرا همراه « کاروان سرهای شهیدان کربلا بر نیزه کرده و در شهر می گردانند تا نشانی بر مظلومیت شهیدان راه حق باشند، اگر مدتی جنازه ام بی دست و پا در بیابان بماند باید به یاد علمدار شهیدان کربلا باشید که پیکرش بدون دست و پا در (بیابان افتاده بود. » (شهید ناصر چهارلنگ از: اندیمشک)

اکنون شماهایی که مانده اید باید این خط سرخ و خونین که همان خط سرخ حسین بن علی (ع) است را ادامه « دهید.

(شهید فردین میرزاغفاری از: اصفهان)

توصیه دارم که همواره رهرو این پیر روشن ضمیر باشید. زیرا راه او راه حسین (ع) و راه حسین (ع) راه ا... .. راه ... « است. با خدا پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم

(شهید قاسم علی محمدی از: مازندران)

^۱ بحار الانوار / 44/292، کامل زیارات باب 32 ص 103

^۲ ترجمه خصائص الحسینیة ، ص 256

آری همانطور که زینب (ع) آن قهرمان کربلا در برابر این نعمت عظیم الهی خدا را شکرگزاری می کند ... «
 «ماهم باید او را شکر کنیم

(شهید رسول سیدین از: خمین)

«خدایا دوست دارم اگر شهید شدم بی سر باشم که در مقابل امام حسین (ع) روسفید باشم»

(شهید سلطانعلی دمبرچلی از: تهران)

هنگامیکه زینب بر بالین غرقه به خون برادرش در گودی قتلگاه رسید و دستها را به سوی آسمان بلند و فریاد «
 برآورد که خدایا! این قربانی را از من بپذیر، تونیز همچون زینب مقاوم و استوار باش و همواره در این فکر باش
 «.که پیام خون شهیدت را به تمامی عالم برسانی

(شهید محمد زارعی از: قم)

نبرد ما یک نبردی است که نشأت گرفته از عاشورای حسینی است عرصه نبرد عرصه مقدسی است که ... «
 «...بایستی ارتباط با دنیا را قطع و ارتباط با خدا را برقرار ساخت

(شهید محمد محبوبی از: سمنان)

سلام بر حضرت سیدالشهدا (ع) که در روز عاشورا راه و رسم آزادگی، شجاعت، شهادت و ایثار را به ما ... «
 «.آموخت

(شهید علی نوری از: خوی)

به حسین (ع) بگو خورش هنوز در رگها می جوشد و نامش در لاله های خونین میهنم در چهره سرخ رنگ «
 شفق، ... ای حسین اگر فریاد هل من ناصر ینصرنی تو را در آن زمان نمی رسید بدان که اکنون تمام رزمندگان
 «.عشق شهادت یا زیارت تو را دارند

(شهید علی اکبر پالویی از: نکا)

خدایا تورا شکر می کنم که حسین را آفریدی، ای خدای حسین تورا شکر می کنم که راه پر افتخار ... «
 «...شهادت را در جلوی پای رزمندگان حق و حقیقت گذاشتی

(شهید عباس علی باطبی از: بهشهر)

دوست دارم که جسدم تکه تکه شود و سرم از بدن جدا شود و همانطور که حضرت زینب (س) نتوانست ... «
 «.جسد برادرش را تشخیص دهد، شوم که در مقابل آنها در روز محشر خجل نباشم

(شهید سعید کاکویی از: ساری)

اگر به زیارت رفتید به امام حسین (ع) بگویید که من هم جوانی داشتم و آرزویش این بود که در زمان شما و «در رکاب شما باشد ولی امروز این سعادت را پیدا کرده و به یاری شما آمده

(شهید مجتبی ذکریاپور)

اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت الهی شما می کاهد بر زبان نیاورید، همیشه سعی کنید سخنان حسین بن علی (ع) را در نظر داشته و برای «.خود الگو قرار دهید

(شهید علی اکبر آذری نظر)

به میدان آزمایشی می روی که در یک طرف کفر است با تمام امکانات و در طرف دیگر جوانان سلحشور ...» و با ایمان که برای حق مبارزه می کنند، برای هدفشان و مکتبشان و وقتی این چنین می اندیشی خود را در کنار همه آنها و جزو یارانشان احساس می کنی گویی در کنار حسین (ع) و فریاد هل من ناصر ینصرنی اش را پاسخ گفته ای و دیگر برایت مرگ مفهومی ندارد

«چه زیبا و با شکوه است اینگونه بودن، اینگونه زیستن و اینگونه مردن

(شهید بهروز ابو حمزه)

ما وارثان خون حسین (ع) هستیم. و ما را در مبارزه کردن با کفار هیچ ترس و وا همه ای نیست.» (شهید «

(عبدالحسین رضایی

باید کلمه عشق را در صحنه عاشورا یافت. چگونگی پیوستن و برگشتن عاشق به حضور معشوق عشقی که دل «(را روانه باری تعالی کرده و فکر دنیوی را سلب می کند. حسین (ع)

«این عاشق بزرگ و مظهر عشق، چگونگی این امر را به ما رهروان حق آموخت

(شهید سیف ... روستازاده)

ما از امام حسین (ع) بالاتر نیستیم، که هستی خود را در راه خدا و دین فدا کرد ما باید پیروان راه حسین بن علی «(ع) باشیم، او که با خون خود اسلام را زنده کرد

(شهید مهدی آقاعباسی)

آری لحظه وصل لحظه شورانگیز است، لحظه نشاط آوری است. آری، لحظه وصل لحظه ای است که دل و « جان آدمی به نور حق روشن و دیدن جمال حق جان می گیرد و چه لذتی بالاتر از اینکه انسان دل و جانش به جلوه های حق روشن شود.

برای من کمال افتخار است که جان خود را فدای این چنین راهی کنم، راهی که حسین بن علی (ع) امام عاشقان «فدای آن شده است

(شهید محمد مصطفی درخشان راد)

پدرم بدان که ما سالهای سال حسین حسین می گفتیم. الان موقع عمل است باید بانثار خون خود به ندای «مظلومانه امام امت لیک بگویم

(شهید جعفر بیات)

درو بر عاشقان زیارت کربلای تو یا حسین، که عاشقانه در راه تو جان می سپارند، و به عشق اینکه بر خاک «زیر پایت بوسه زنند جان خود را برای زیارت تو و معبودشان هدیه می کنند

(شهید سلیمان عبدی)

من رفتم به آن راهی که برای رسیدن به آن مشقات زیادی را کشیدم. من رفتم به آن راهی که آرزویش را «داشتم، من می روم که دنباله رو خط سرخ اباعبدالله الحسین باشم

(شهید علیرضا زارع بجستانی)

یا حسین، یا حسین، یا حسین، آنقدر فریاد هل من ناصر ینصرنی ات نافذ بود و آنچنان تنهایی ات در آن تفتیده «شت برهوت دلمان را به آتش کشید که اکنون در لیک به تو ای وارث رسولان همه سختیها را با لذت ایثار بر «دوش خواهیم کشید

(شهید مجتبی طیرانی)

اما همه باید سعی کنیم راه شهیدان را که همان راه سالار شهیدان حسین بن علی (ع) است ادامه دهیم و در این «راه از دل و جان و مال خود دریغ نکنیم و حسین و در این راه ثابت قدم بمانیم

(شهید عبدا... درباباری)

حسین جان همچنان که در روز عاشورا یک یک یاران و عزیزانت را در آغوش می گرفتی، از تو می خواهم «که به هنگام شهادت سرم را بر بالینت بگذاری و مرا از عشق به خود و خدایت سیراب گردانی

(شهید غلامرضا لاسجودی)

امام حسین (ع) فرمود اگر آیین پیامبر جز با کشتن من باقی نمی ماند پس ای شمشیرها مرا در آغوش گیرید. «
 «اگر ریشه کوچکی از درخت اسلام با خون این حقیر آبیاری می شود پس بیارید ای توپها و تانکها بر سرم

(شهید سیدشکرا... دریاباری)

ای حسین، اکنون شهیدان بر ما شاهدند، و تو ای سید شهیدان قافله سالار این کاروان هستی، مرا، راه عشق نما «
 و به این کاروان متصل فرما. ای بزرگ آموزگار شهادت، و ای سوخته شعله های سرکش عشق، به تو اقتدا کردم
 و تو شاهد باش که همچون یاران تو به یاری ات برخاستم و ندای پر صلابت هل من ناصرینصرنی تو را لیبیک
 ».گفتم

(شهید زین العابدین عابدنیا)

خدایا، در روز رستاخیز هر کس در پشت سر امام خویش محشور می گردد»

خدایا، مرا به دنبال امام خمینی کبیر و به دنبال جدش حسین (ع) محشور فرما. و مرا از شفاعت پیامبر (ص) و حسین
 «. (ع) و امام خمینی بی نصیب مگردان

(شهید سعید زینال زاده)

حسین جان، همچنان که در روز عاشورا یکایک یاران و عزیزان را در آغوش می گرفتی از تو می خواهم در «
 «. هنگام شهادت، سرم را بر روی زانویت قرار دهی و مرا از عشق به خود و خدایت سیراب کنی

(شهید حسین آقایی)

هر زمان خواستی گریه کنی بر امام حسین (ع) و فرزندان و اصحابش گریه کن، که این عزیزان خدا که بهتر و «
 باوفا تر از آنان خلق نشده، چگونه غریبانه تحت عنوان خارجی کشته شدند و بدنهای پاکشان سه روز و دو شب
 (روی زمین گرم کربلا ماند). (شهید مسعود رستگار

باید این را دانست که من این راه حسینی، راه الله و شهید شدن را خودم آگاهانه و با بینش اسلامی انتخاب «
 کرده ام.

و هیچ زور و اجباری در این راه نیست بلکه یک انتخاب آگاهانه است که شخص خودانتخاب می کند و من این راه را که همان راه حسین و یارانش است خودم انتخاب کرده ام می دانم سعادت دنیا و آخرت در همین راه است.»

(شهید حسین نافله زاده)

حسین جان، ای معنی انسانیت در زمین و زمان، ای که به ما درس دادی، درس خوب زیستن و خوب مردن، ای نور، ای روشنی، ای چراغ فروزان برمناره تاریخ در همه عصرها و همه نسلها، امت تو و شاگردان مکتب تو از نزدیک به تو لبیک می گویند مگر نه این است که تو بودی که با راه حرکت کمالی خود درس انسان بودن و «انسان زیستن و انسان مردن آموختی

(شهید محمد دوست محمدی)

ای امام حسین (ع)، اگر چه در کربلا نبوده ام که به ندای هل من ناصر ینصرنی ات جواب دهم ولی بین که به «ندای حق طلبانه فرزندان خمینی لبیک گفته و در کربلای خوزستان جان فشانی می کنم

(شهید حمید کریمی)

اینک ما می گوئیم حسین جان، اگر در آن فضای داغ و خونین کسی به فریادت نرسید و ندای تو را لبیک نگفت، ما پیروانت در فضای گرم و خونین ایران زمین دست مردانگی مشت کرده ، و به ندای غریبی و تنهائیت «لبیک می گوئیم

(شهید محمد رستگاری مقدم)

پدرم مگر شما نمی گوئید کاش من به جای حسین بن علی (ع) داغ از دست دادن فرزندان خود را تحمل می کردم. ای مادر مگر شما نمی گوئید کاش من به جای زینب بودم و عزیزانم به شهادت می رسیدند و من به جای او سوار بر شتر عریان به اسارت می رفتم. حال مگر خمینی فرزند حسین نیست و مگر جبهه های ما کربلا نیست ، مگر ابرقدرتها همچون یزید دستور قتل عام مسلمانان را نمی دهند، مگر اینان همچون مزدوران یزید خیمه ها و خانه های مسلمین را به آتش نمی کشند. مگر فرزندان خردسال ما از رقیه حسین علیه السلام زیرتر هستند؟

«مگر جوانان ما از جوانان حسین علیه السلام زیرتر هستند؟ آری دوباره کربلا فرا رسیده است

(شهید علی اصغر قریشی)

«اشک بریزید ، لیکن برای امام حسین (ع) و فرزندان و دیگر ائمه اطهار که مظلومانه شهید شدند»

229- حماسه حسینی در بیان دانشمندان جهان (2)

محمد علی جناح (قاعدا اعظم پاکستان): هیچ نمونه‌ای از شجاعت، بهتر از آنکه امام حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کرد پیروی نمایند.

چارلز دیکنز (نویسنده معروف انگلیسی): اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته‌های دنیایی بود، من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط بخاطر اسلام، فداکاری خویش را انجام داد.

توماس کارلایل (فیلسوف و مورخ انگلیسی): بهترین درسی که از تراژدی کربلا می‌گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شکستی من است.

ل.م. بوید: در طی قرون، افراد بشر همیشه جرات و پردلی و عظمت روح، بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در همین‌هاست که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود. این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین. و من مسرورم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثامی گویند شرکت کرده‌ام، هر چند که 1300 سال از تاریخ آن گذشته است.

!

توماس ماساریک: گرچه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم را متأثر می‌سازند، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین «ع» یافت می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب حسین «ع» مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر.

بنت الشاطی: زینب، خواهر حسین بن علی «ع» لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات

¹ <http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/89/3398/15695>

زهر ریخت، در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا، همچون قیام مختار و عبد الله بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع، زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزنده داشت.

لیاقت علی خان (نخستین نخست وزیر پاکستان): این روز محرم، برای مسلمانان سراسر جهان معنی بزرگی دارد. در این روز، یکی از حزن آورترین و تراژدیکترین وقایع اسلام اتفاق افتاد، شهادت حضرت امام حسین «ع» در عین حزن، نشانه فتح نهایی روح واقعی اسلامی بود، زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می‌رفت. این درس به ما می‌آموزد که مشکلات و خطرها هر چه باشد، نبایستی ما پروا کنیم و از راه حق و عدالت منحرف شویم.

احمد محمود صبحی: اگر چه حسین بن علی «ع» در میدان نظامی یا سیاسی شکست خورد، اما تاریخ، هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین «ع» به نفع شکست خوردگان تمام شده باشد. خون حسین، انقلاب پسر زبیر و خروج مختار و نهضت‌های دیگر را در پی داشت، تا آنجا که حکومت اموی ساقط شد و ندای خونخواهی حسین، فریادی شد که آن تخت‌ها و حکومت‌ها را به لرزه درآورد.

نیکلسون (خاورشناس معروف): بنی امیه، سرکش و مستبد بودند، قوانین اسلامی را نادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند... و چون تاریخ را بررسی کنیم، گوید:

دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری ایستادگی نمود. بنابر این، تاریخ از روی انصاف حکم می‌کند که خون حسین «ع» به گردن بنی امیه است.

تاملاس توندون (هندو، رئیس سابق کنگره ملی هندوستان): این فداکاری‌های عالی از قبیل شهادت امام حسین «ع»، سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

محمد زغلول پاشا (در مصر، در تکیه ایرانیان): حسین «ع» در این کار، به واجب دینی و سیاسی خود قیام کرده و اینگونه مجالس عزاداری، روح شهادت را در مردم پرورش می‌دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می‌گردد.

طه حسین (دانشمند و ادیب مصری): حسین «ع» برای به دست آوردن فرصت و از سر گرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش

رها کرده بود، در آتش شوق می سوخت. او زبان را درباره معاویه و عمالش آزاد کرد، تا به حدی که معاویه تهدیدش نمود. اما حسین، حزب خود را وادار کرد که در طرفداری حق سختگیر باشند.

عبد الحمید جودۃ السحار (نویسنده مصری): حسین «ع» نمی توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن بدهد، زیرا در آن صورت، بر فسق و فجور، صحنه می گذاشت و ارکان ظلم و طغیان را محکم می کرد و بر فرمانروایی باطل تمکین می نمود. امام حسین به این کارها راضی نمی شد، گرچه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود و یارانش کشته شوند.

العبدی (مفتی موصل): فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره ای است، همچنان که مسبین آن نیز نادره اند... حسین بن علی «ع» سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن به زبان پیمبر اکرم و وظیفه خویش دید و از اقدام به آن تسامحی نورزید. هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزد پروردگار، «سرور شهیدان» محسوب شد و در تاریخ ایام، «پیشوای اصلاح طلبان»

به شمار رفت. آری، به آنچه خواسته بود و بلکه برتر از آن، کامیاب گردید.¹

230- چرا امام حسین (ع) با اینکه از شهادت خود خبر داشت، زن و بچه خود را با خود برد؟

زیرا قیام حضرت یک قیام همه گانی بود. فقط یک قیام مردانه نبود. بلکه قیامی بود که در آن از خود حضرت تا یارانش و کودکان شش ماهه اش و پسر 23 ساله اش و برادرزاده 13 ساله و برادر رشید 34 ساله اش و خلاصه مهمترین اعضای خانواده در آن حضور داشتند و هر کدام الگویی برای هم سنها خود شدند بطوری که بسیجیان و شهدا و جانبازان این انقلاب، الگوی خود را جوانان و نوجوانان نهضت عظیم کربلا می دانند. همچنین دختران و زنان قهرمان ایرانی، الگوی خود را زینب و ام کلثوم و دیگر زنان قهرمان کربلا می دانند. مادران شهدای این انقلاب، الگوی خود را مادران شهدای کربلا می دانند. و از طرفی نهضت امام حسین (ع) منحصر در صحرای کربلا نبود بلکه باید ادامه آندر شهرهای کوفه و دمشق و مدینه تداوم یابد و اهداف کربلائیان برای جهانیان بازگو شود.

¹ درسی که حسین به انسانها آموخت، «شهید هاشمی نژاد، ص 447

در این قسمت، حوادثی را که در ارتباط با نهضت عاشورا در شام، مدینه، کوفه، مکه، کربلا و... به ترتیب زمانی اتفاق افتاده است، می‌آوریم:

- 15 رجب 60 هجری: مرگ معاویه در شام و نشستن یزید به جای پدر.
- 28 رجب 60: رسیدن نامه یزید به والی مدینه مبنی بر بیعت گرفتن از حسین «ع» و دیگران.
- 29 رجب 60: فرستادن ولید، کسی را سراغ سید الشهدا و دعوت به آمدن برای بیعت، دیدار امام حسین «ع» از قبر پیامبر و خدا حافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم.
- 3 شعبان 60: فرستادن ولید، کسی را سراغ سید الشهدا و دعوت به آمدن برای بیعت، دیدار امام حسین «ع» از قبر پیامبر و خدا حافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم.
- ورود امام حسین «ع» به مکه و ملاقاتهای وی با مردم.
- 10 رمضان 60: رسیدن نامه‌ای از کوفیان به دست امام، توسط دو نفر از شیعیان کوفه.
- 15 رمضان 60: رسیدن هزاران نامه دعوت به دست امام، سپس فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه برای بررسی اوضاع.
- 5 شوال 60: ورود مسلم بن عقیل به کوفه، استقبال مردم از وی و شروع آنان به بیعت.
- 11 ذی قعدة 60: نامه نوشتن مسلم بن عقیل از کوفه به امام حسین و فراخوانی به آمدن به کوفه.
- 8 ذی حجه 60: خروج مسلم بن عقیل در کوفه با چهار هزار نفر، سپس پراکندگی آنان از دور مسلم و تنها ماندن او و مخفی شدن در خانه طوعه. تبدیل کردن امام حسین «ع»
- حج را به عمره در مکه، ایراد خطبه برای مردم و خروج از مکه همراه با 82 نفر از افراد خانواده و یاران به طرف کوفه. دستگیری هانی، سپس شهادت او.
- 9 ذی حجه 60: درگیری مسلم با کوفیان، سپس دستگیری او و شهادتش بر بام دارالاماره کوفه، دیدار امام حسین با فرزندان در بیرون مکه.
- ذی حجه 60: بر خورد امام حسین «ع» با حر و سپاه او در منزل «شراف».
- ذی حجه 60: دریافت مجدد خبر شهادت مسلم بن عقیل و قیس بن مسهر در منزل «عذیب الهجانات».
- 2 محرم 61: ورود امام حسین «ع» به سرزمین کربلا و فرود آمدن در آنجا.

3 محرم 61: ورود عمر سعد به کربلا، همراه چهار هزار نفر از سپاه کوفه و آغاز گفتگوی وی با امام برای وادار کردن آن حضرت به بیعت و تسلیم شدن.

5 محرم 61: ورود شبت بن ربیع با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا.

7 محرم 61: رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت سپاه امام از آب، ماموریت پانصد سوار دشمن بر شریعه فرات به فرماندهی عمرو بن حجاج.

9 محرم 61: ورود شمر با چهار هزار نفر به کربلا، همراه با نامه ابن زیاد به عمر سعد، مبنی بر جنگیدن با حسین «ع» و کشتن او، و آوردن امان نامه برای حضرت عباس «ع» و حمله مقدماتی سپاه عمر سعد به اردوگاه امام و مهلت خواهی امام برای نماز و نیایش در شب عاشورا.

10 محرم 61: درگیری یاران امام با سپاه کوفه، شهادت امام و اصحاب، غارت خیمه‌ها، فرستادن سر مطهر امام به کوفه، توسط خولی.

11 محرم 61: حرکت سپاه عمر سعد و نیز اسرای اهل بیت از کربلا به کوفه، پس از آنکه عمر سعد بر کشته‌های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد و اهل بیت را برشترها سوار کرده به کوفه برد.

1 صفر 61: ورود اسرای اهل بیت «ع» از کربلا به دمشق.

20 صفر: بازگشت اهل بیت «ع» از سفر شام به مدینه

232- شعارهای عاشورا

برخی از کلمات سید الشهدا «ع» چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهام بخش برای جهاد و کرامت است. این سخنان یا در ضمن خطبه‌ها آمده است، یا رجزها و اشعار آن حضرت، و حالت شعاری به خود گرفته است. می‌توان هدف حسینی و اندیشه‌ها و روحیه‌های عاشورایی را از آنها دریافت و آن فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست. برخی از این شعارها چنین است:

1- «علی الاسلام السلام، اذ بلیت الامة براع مثل یزید» با اسلام باید خدا حافظی کرد زمانی که یزید قدرت را در دست گرفته است. (این را در پاسخ مروان در مدینه فرمود، که از آن حضرت می‌خواست تا با یزید بیعت کند).

2- «والله لو لم یکن ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه» اگر هیچ پناهمگاهی نداشته باشم باز هم با یزید بیعت نخواهم کرد. (در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود).

3- «انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاء مع الظالمین الا برما» شهادت در نزد من سعادت است و زندگی در کنار ستمکاران برایم خسارت است (خطاب به یارانش در کربلا).

4- «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون» مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانیشان است اما در هنگام امتحان، دینداران کم می شوند! (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).

5- «الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه؟ فلیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقا..» آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و دست از باطل نمی کشند؟ پس در این موقع مومن باید بدنیاال ملاقات با خدایش باشد. (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).

6- «خط الموت علی ولد آدم مخط الفلادۃ علی جید الفتاء» مرگ بر آدمی اویخته شده همانند اویخته شدن گردنبند بر گردن دختران (از سخنرانی امام حسین ع) در مکه پیش از خروج به سوی کوفه، در میان جمعی از خانواده، یاران و شیعیان خویش).

7- «من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یمکن علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله» هر که ببیند سلطان ظالمی حرام خدا را حلال کرده و عهد الهی را شکسته و با سنت پیامبر خدا مخالفت کرده و در بین مردم با ظلم و گناه عمل می کند و انسان در این موقع مقابله با این ظالم با زبان و افعالش نکند بر خدا واجب است او را به جهنم بیاورد. (در منزلگاه بیضه، در مسیر کوفه، خطاب به سپاه حر).

8- «ما الامام، الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله» امام شخصیتی است که به کتاب خدا عمل می کند و بدنیاال عدالت است و به حق عمل می کند و خودش را وقف خدا می نماید. (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه های کوفیان نوشت و توسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).

9- «سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما» من خواهم رفت و مرگ برای جوان عار نیست زمانی که نیتش حق باشد و درحالی که مسلمان است جهاد نماید. (شعر از دیگری است، اما امام حسین ع آن را در پاسخ به تهدیدهای حر، در مسیر کوفه خواند).

10- «رضی الله رضا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرين رضایت خدا رضایت ما اهل بیت است. بر بلایش صبر می کنیم و خدا پاداش صابرین را بما خواهد داد. (در خطبه ای که هنگام خروج از مکه ایراد نمود، خطاب به اصحاب و یاران فرمود).

12- «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امۃ جدی» من برای اصلاح در امت جدم قیام کرده ام. (در وصیت نامه سید الشهدا ع) به برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت).

13- «لا اعطیکم بیدی اعطاء الدلیل و لا اقر اقرار العبید [لا افر فرار العبید]» هرگز مانند افراد ذلیل دست بیعت نخواهم داد و مانند غلامان اقرار نخواهم نمود. (در سخنرانی صبح عاشورا، خطاب به نیروهای دشمن فرمود، که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).

14- «هیهات منا الذلة، یا بى الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون...» دوریاد از ما ذلت که خدا و رسول و مومنین از اینکه تحقیر شویم امتناع دارند. (در خطاب به

سپاه دشمن فرمود، پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت محیر دید).

15- «فهل هو الا الموت؟ فمرحبا به» ایا راهی جز شهادت نیست پس شهادت خوش آمد. (در پاسخ عمر سعد، که نامه‌ای به آن حضرت فرستاد و

خواستار تسلیم شدن بود).

16- «صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبرکم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعة و النعیم الدائمة» ای فرزندان

گرامی! صبورى کنید که مرگ فقط پلی است که شما را از سختی های دنیا به بهشت های وسیع و نعمت های دائمی می رساند.

(خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا، پس از آنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).

(که روز عاشورا هنگام پیکار با سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم، ترجیح می داد).

18- «موت فى عز خیر من حیاة فى ذل» مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت. (که مرگ سرخ، به از زندگی ننگین است).

19- «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فى دنیاکم» اگر دین ندارید و از آخرت نمی ترسید لاف ازاد مرد باشید! در

آخرین لحظات پیش از شهادت، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه های حرم او حمله کرده اند، خطاب به پیروان ابو سفیان چنان

فرمود).

20- «هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟» «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟» ایا کسی است که ذریه اهل بیت پاک را یاری نماید؟ ایا شخصی هست از

حرم رسول خدا دفاع کند؟ (وقتی سید الشهدا «ع» این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران و بستگانش شهید شده بودند).¹

-233-

امام رضاع فرمود:

مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ بَشَطِ الْقُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ

کسی که قبر امام حسین (علیه السلام) را در کرانه فرات زیارت کند، مثل کسی

است که خدا را زیارت کرده است.²

¹ موسوعه کلمات الامام الحسین

234-همسران امام حسین علیه السلام :

مورخان در مورد همسران امام نوشته‌اند: حضرت چند همسر داشت، بدین شرح:

1- لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی، مادر حضرت علی اکبر، شهید کربلا،

2- شهربانو (شاه زنان) دختر کسری یزدگرد سوم، پادشاه ایران، مادر امام سجاد(ع)،

3- رباب دختر امریء القیس بن عدی، مادر حضرت سکینه و عبدالله رضیع (علی اصغر)،

4- ام اسحاق دختر طلحه بن عبدالله، مادر فاطمه بنت الحسین.

5- قضاعه، که از او فرزندی به نام جعفر داشت.¹

اولی از قبیله ثقیف (طایفه ای در طائف)، دومی ایرانی، سومی از قبیله کلیبه و چهارمی از تیم بود.²

در مورد این که شهربانو جزء همسران امام بوده، اختلاف است.³

در مورد این که همسران در کربلا بودند، یا نه، برخی از مورخان نوشته‌اند: تنها رباب در کربلا حضور داشت. او به همراه دیگر زنان و فرزندان به کوفه و سپس به شام به عنوان اسیر برده شد و بعداً به همراه کاروان به مدینه بازگشتند.

وی پس از شهادت امام حسین(ع) وقتی به مدینه آمد، بزرگان مدینه از او خواستگاری و درخواست ازدواج کردند اما در پاسخ آنان فرمود: «بعد از آن که افتخار وصلت با خاندان پیامبر نصیبم شد، با فرد دیگری وصلت نخواهم کرد». در مدینه یک سال

کامل الزیارات ص 147

¹ ارشاد مفید، ج 2، ص 135؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 389

² سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 2، ص 389

³ استاد مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص 131-132

عزاداری کرد و در این مدت روزها زیر سقفی نمی‌رفت و مدام در مظلومیت حسین(ع) می‌گریست تا جان به جان آفرین تسلیم نمود.¹

در مورد شهربانو افسانه‌های نقل شده که صحت ندارد. از جمله این که پس از عاشورا از دست دشمن فرار کرد و چون دشمن در تعقیب او بود، در بین راه به کوه معروف بی بی شهربانو رسید و کوه شکافته شد و او را در خود جای داد. کسانی که نام یکی از همسران امام را شهربانو و دختر یزدگرد ثبت کرده اند، اذعان دارند پس از تولد امام سجاد با فاصله اندکی از دنیا رفت.²

فرزندان: طبق نقل شیخ مفید، امام حسین(ع) شش فرزند داشت به نام‌های:

1. علی بن الحسین الاکبر یا امام سجاد(ع) که کنیه اش ابومحمد و نام مادرش شهربانو یا شاه زنان - دختر یزدگرد پادشاه ساسانی - می‌باشد؛³
2. علی بن الحسین الاصغر، مادرش لیلا - دختری مرثیه بن عروه بن مسعود ثقفی - است. او براساس گفته‌ی شیخ مفید در ارشاد، دو سال پس از وفات جدش علی(ع) در روز عاشورای سال 42 هـ.ق، متولد شد و اولین فرد از بنی هاشم بود که به میدان رفت، وقتی اذن میدان خواست، امام(ع) به او اذن میدان داد و نگاه نومیدانه‌ای به او کرد و اشکش سرازیر شد و گریست و فرمود: «خدایا! گواه باش جوانی را به میدان می‌فرستم که شبیه‌ترین مردم به پیغمبر تو، در خلقت و اخلاق، گفتار است، ما هر وقت مشتاق دیدار پیغمبرت می‌شدیم، به روی او نگاه می‌کردیم.»⁴
3. جعفر، مادر او قضاچه بود. جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت.
4. عبدالله، در مدینه متولد شده است و مادرش رباب، - دختر امرء القیس - می‌باشد. امرء القیس در مدینه سه دخترش را به ازدواج امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) درآورد که داستانش مشهور است. رباب به همسری امام حسین(ع) درآمد و سکینه و عبدالله، فرزندان حسین(ع) از رباب می‌باشند.
5. سکینه، مادر او نیز رباب است. سکینه روز پنجم ماه ربیع الاول سال 117 هـ.ق وفات کرد؛ وفات خواهرش فاطمه نیز همان سال است.⁵
6. فاطمه: مادرش ام‌اسحاق بوده است.

¹ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 88؛ ابن جوزی، المنتظم، ج 6، ص 9

² زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی، ص 11.

³ بحارالانوار، ج 45، ص 329.

⁴ اشهد أنه قد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک، و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه.

⁵ نفس المهموم، ص 308.

⁶ نفس المهموم، ص 530.

علی بن عیسی الاربلی در «کشف الغمّة» گفته: اولاد حسین (ع) ده تن بودند؛ شش پسر و چهار دختر. سه تن از پسران وی علی نام داشته‌اند و محمد و عبدالله و جعفر. علی اکبر در کربلا در برابر پدر جنگید و شهید شد و علی اصغر صغیر را تیر زدند؛ همچنین گفته‌اند که عبدالله نیز با پدر کشته شد. دختران او زینب و سکینه و فاطمه بودند. نسل امام حسین (ع) از علی اوسط، یعنی زین العابدین (ع) است؛¹ البته قول قوی و قریب به صحت و نظر شیخ مفید است. پس در خاتمه می‌توان گفت غیر از امام سجّاد (ع) و جعفر بن الحسین (ع) تمام فرزندان ذکور امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسیدند.

235- محتشم کاشانی

شمس الشعراء، محتشم کاشانی، شاعر اوایل عهد صفوی که بیشتر به سرودن مدایح و مرثیاتی اهل بیت پیامبر می‌پرداخت، وی در سال 996 هجری بدرود حیات گفت. از آثار برجسته و معروف وی، ترکیب بند پر سوز و محتوای اوست که در ایام عزاداری سید الشهدا² «ع»، مساجد، تکایا و مجالس سوگواری را با کتیبه‌هایی که این اشعار، بر روی آنها نقش بسته است، سیاهپوش می‌کنند. شهرت محتشم، بیشتر به خاطر همین ترکیب بند او درباره حادثه عاشورا است که در دوازده بند، سروده شده و بارها به صورتهای مختلف چاپ شده است. دیگران هم به تبعیت از او، به سرودن ترکیب بندهایی درباره حماسه کربلا پرداخته‌اند. بند اول از ترکیب بند محتشم چنین است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است

کز زمین، بی نفخ صور

برخاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب، آفتاب

¹ کشف الغمّة، ص 214، بحار الانوار، ج 45، ص 331.

² معارف و معاریف، ج 4، ص 1990.

کاشوب در تمامی ذرات عالم است
 گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
 جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است
 خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین
 پرورده کنار رسول خدا حسین^۱

236- شفای چشم از خاک زائر کربلا!

«پدرخانم آیه الله گلپایگانی با اینکه پیر بود ولی چشم جوانی داشت. من دیدم که در مسجدِ بالاسرِ آن زمان که تاریک بود، در سن نودسالگی بدون عینک قرآن می خواند.» ایشان تعریف کرد که من به همراه آیه الله گلپایگانی در اربعین به کربلا رفتیم. ما از بصره سوار قطار شدیم. قطارها صندلی نداشت و یک اتاقی بود که من و آقای گلپایگانی در آن نشسته بودیم. ناگهان عربهای بادیه نشین ریختند در قطار و قطار پر شد و حرکت کرد. یکی از عربها پایش را توی دامن من دراز کرده بود. من اول ناراحت شدم ولی بعد گفتم زوَّار حسین (ع) است.

به این فکر افتادم که این زوَّار حسین (ع) است. لذا همه اش تبرک است. پای پیاده آمده بود ولای انگشتان پایش گل بود. بدون اینکه آن عرب بفهمد، یک مقدار از آن گل را گرفتم و به پشت چشمم مالیدم و ناگهان دیدم که عینک نمی خواهم. نزدیک را می بینم. دور رامی بینم. وضع بینایی ام عالی است.^۲

237-

خوابی که تعبیر شد!

^۱ گلوآژه، ج 2، ص 131، منتخب التواریخ، ص 333

^۲ منبع: www.almazaheri.ir

من (فرزند شاه آبادی بزرگ) من از ایامی که در نجف در خدمت امام خمینی «رض» بودم، خاطره جالی دارم. قبل از تشریف فرمائی امام به نجف، شبی خواب دیدم که در ایران آشوب و جنگ است. بخصوص در خوزستان. سرتامی نخلهای خرما یا قطع شده بود و یا سوخته بود. در این جنگ یکی از نزدیکانم شهید شده بود. - که البته برادرم حاج آقا مهدی در جنگ شهید شد. - جنگ که خیلی طولانی شده بود با پیروزی ایران تمام شد. در تمام مدت جنگ من چنین تصور می کردم که جنگ میان حضرت سید الشهداء (ع) و دشمنانش است. وقتی جنگ تمام شد، پرسیدم: آقا امام حسین (ع) کجا هستند؟ طبقه بالای ساختمانی را بمن نشان دادند که دواطاق داشت. یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ بود. من به آنجا رتم و خدمت حضرت سید الشهداء (ع) مشرف شدم و عرض ادب کردم. در همین حین از خواب بیدار شدم. پس از تشریف فرمائی امام به نجف این خواب را برای ایشان تعریف کردم. ایشان تبسمی کرده فرمودند: این جریانها واقع خواهد شد. پرسیدم: چطور آقا؟ فرمود: بالاخره معلوم می شود این بساط! من دوباره اصرار کردم و سرانجام ایشان فرمودند: من یک نکته بتو بگویم ولی باید تا زمانی که زنده هستم جائی نگوئی! زمانیکه در قم خدمت مرحوم والدت بودم، بسیار با ایشان علاقه داشتم بطوریکه تقریباً نزدیکترین فرد به ایشان بودم. و ایشان هم مرانا محرم نسبت به اسرار نمی دانستند. روزی برای من مسیر حرکت و کار را بیان کردند. حالا البته زود است. و تا آن زمان که این مسیر شروع شود، زود است. امامی رسد.¹

238- داستان حاج عبدالرحیم آبگوشی

در محله یهودیها

در شیراز مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی معروف به آبگوشی زندگی می کرد که هر روز زیارت عاشورا می خواند و شب پس از نماز جماعت یک یا دو نفر روضه خوان می آورد که روضه می خواند و بعد سفره آبگوشی را پهن می کردند. هر که می خواست با خود می برد و هر که می خواست سر سفره غذا می خورد.

پسرش می گوید که: پدرم مریض شد و بما گفت که مرا به مسجد ببرید. دوست دارم در مسجد بمیرم. ما هم او را به مسجد بردیم. شبی حالش خیلی بد شد و چون احتمال مردنش را دادیم، او را بخانه برگرداندیم. او در حال مردن بود و ما هم گوشه ای ایستاده و گریه می کردیم و دوباره کفن و دفن و کارهای بعد از آن مذاکره می نمودیم. سحر که شد ناگاه مارا صدا زد. وقتی نزدش رفتیم دیدیم که عرق زیادی کرده است و گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید که من نمی میرم و خوب می شوم.

¹ عارف کامل

بعدها تعریف کرد که در حال مردن خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی بد آنها در اذیت بودم. من ناراحت شده و به درگاه خدا نالیدم. ندا آمد که اینجا محل ترک کنندگان حج است! گفتم: پس تو سلات و خدمات من به امام حسین (ع) چه میشود؟ ناگاه آن منظره هول‌انگیز رفت و تبدیل بجای فرح بخشی شد. و گفتند که: خدمات تو پذیرفته شد و به شفاعت حضرت، ده سال بر عمرت افزوده شد تا حج واجب را بجا آوری.^۱

239- ایه الله مظاهری فرمودند:

رسوخ حرارت محبت امام حسین (ع) در دل مؤمنین

اولین امتیازی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گوشزد کرده‌اند و تا روز قیامت نیز باقیست، این است که علاقه خاصی راجع به امام حسین (سلام الله علیه) در دل همگان وجود دارد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: عشق و حرارتی در دل مردم و مؤمنین راجع به امام حسین (سلام الله علیه) هست که خاموش شدنی نیست

[إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا]^۲

از نظر فضیلت، همه چهارده معصوم مانند یکدیگر هستند. از نظر علم، قدرت، شجاعت و.... و همچنین از نظر اینکه هر کدام وظیفه خود را به درستی شناخته و صد در صد به آن عمل نمودند، همه مثل هم هستند، چنانکه در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْشَهُ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّا عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ»^۳

همه شما مثل هم هستید و همگی نورهایی در عرش خداوند بودید و خداوند متعال بر ما منت گذاشت و آن انوار مقدس را به عالم ناسوت و در ابدان مطهر شما قرار داد. ابدانی که قرآن کریم درباره‌اش می‌فرماید: «فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ»^۴

اما محبت و عشق و علاقه مردم به امام حسین (سلام الله علیه)، امتیازی برای ایشان به شمار می‌رود. حرارت محبت امام حسین (سلام الله علیه) در دل‌ها به اندازه‌ای است که راجع به امیرالمؤمنین علی (سلام الله علیه)، و امام حسن مجتبی (سلام الله علیه) یا حتی شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست. نام مبارک امام حسین (سلام الله علیه)، دل‌های مردم، خصوصاً شیعیان را دگرگون می‌کند. به همین علت، در میان مردم، علاقه خاصی نسبت به زیارت ابی عبدالله الحسین (سلام الله علیه)، وجود دارد

نقل شده است: متوکل عباسی، که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در نهج البلاغه پیش‌گویی می‌کنند و از او به عنوان شقی‌ترین افراد در بنی‌العباس نام می‌برند، دستور داد هر که می‌خواهد به زیارت امام حسین (سلام الله علیه) برود، باید دست راستش را بدهد. با این وجود، شیعه فوج فوج برای زیارت می‌آمدند و در مقابل جلاد دست خود را دراز می‌کردند تا قطع کند و آنگاه به زیارت

^۱ داستانهای شگفت شهید دستغیب

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸

^۳ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳

^۴ نور: ۳۶

می‌رفتند. یک کسی آمد و دست چپش را جلو آورد. جلاد گفت: باید دست راست را بدهی. آن شخص پاسخ داد: دست راستم را سال گذشته در راه امام حسین «سلام‌الله‌علیه» دادم و الان می‌خواهم دست چپم را بدهم تا به زیارت بروم.^۱

240- ایه الله مظاهری:

ترت امام حسین «ع»، شفای دردها

امتیاز دومی که امام حسین «سلام‌الله‌علیه» دارند، ترت ایشان است. این امتیاز نیز خاص آن امام بزرگوار است، چنان که هیچ کس حق ندارد از روی قبور مطهر ائمه بقیع، خاک بردارد. حتی کسی اجازه ندارد خاک قبر منور امیرالمؤمنین «سلام‌الله‌علیه» را بردارد یا بخورد، اما برداشتن و یا خوردن کمی از ترت امام حسین «سلام‌الله‌علیه»، به عنوان شفا و استشفاء، خوب است و در روایات مختلفی وارد شده است که معصومین «سلام‌الله‌علیهم» فرمودند: «وَالشَّفاءُ فِی تُرتِهِ»^۲

این مطلب، از امتیازات خاص امام حسین «سلام‌الله‌علیه» است که در خاک کربلا، چهار فرسخ در چهار فرسخ، ترت و مایه شفا قرار داده شده است. علاوه بر اینکه در روایت وارد شده که ترت امام حسین «سلام‌الله‌علیه» موجب شفاست، به تجربه نیز اثبات شده است که ترت اباعبدالله الحسین «سلام‌الله‌علیه»، دردهای بی درمان را شفا می‌دهد. بزرگی می‌گفت: یک زالو در گلوی کسی رفته بود و نزدیک بود خفه شود، من مقداری ترت در حلق او ریختم، ناگهان آن زالو بیرون آمد.^۳

241- ایه الله مظاهری:

«مطلوبیت همیشگی عزاداری امام حسین «ع»

ویژگی خاص دیگری که در مورد امام حسین «سلام‌الله‌علیه» منحصر بفرد است، سفارش مؤکد و فراوان به عزاداری و زیارت ایشان است. عزاداری و گریه کردن در روز شهادت و عزای اهل بیت «سلام‌الله‌علیهم»، لازم و شایسته است. عزاداری در سالروز رحلت پیغمبر اکرم و شهادت امیرالمؤمنین و شهادت حضرت زهرا «سلام‌الله‌علیهم»، بسیار به جا و نیکوست. اما برای هیچ کدام از معصومین «سلام‌الله‌علیهم» به اندازه عزاداری برای امام حسین «سلام‌الله‌علیه» سفارش نشده است

در زمان امام صادق «سلام‌الله‌علیه» نمی‌گذاشتند کسی عزاداری کند، ولی امام صادق «سلام‌الله‌علیه» مقید بودند که اگر یک مداحی پیدا کنند، جلسه عزای برپا نمایند. در همان محل پرده می‌کشیدند و زن‌ها این طرف و مردها آن طرف قرار می‌گرفتند و مداح شروع

¹ www.almazaheri.ir

² الأملی للطوسی، ص 317

³ www.almazaheri.ir

به روضه خوانی می کرد و امام صادق «سلام الله علیه»، بلند بلند گریه می کردند. اگر مداح می خواست عزاداری را تمام کند، امام «سلام الله علیه» از او می خواستند که مقداری بیشتر بخواند. [1]

همه ائمه طاهرين «سلام الله عليهم» به امثال این عزاداری ها مقید بودند. نه تنها اهل بیت «سلام الله عليهم» برای امام حسین «سلام الله علیه» عزاداری می کردند، بلکه خداوند متعال و جبرئیل برای حضرت آدم و حضرت موسی «سلام الله علیهما» مصیبت امام حسین «سلام الله علیه» را خوانده اند و آن دو پیامبر و بسیاری از انبیای دیگر برای امام حسین «سلام الله علیه»، گریه کرده اند.^۲

ثواب عزاداری امام حسین «سلام الله علیه» نیز شگفت آور است. راوی می گوید: خدمت امام صادق «سلام الله علیه» رفتم. حضرت فرمودند: جلسه عزا و ذکر مصائب ما را برپا می کنید؟ گفتم: بله. امام فرمودند: این کار احیای امر ولایت است و به این جلسات اهمیت دهید. سپس تأکید کردند: هرکسی، در نزد او از ما یاد شود و به قدر بال مگسی گریه کند و اشک از چشمانش خارج شود، بهشت برای او واجب می شود. [3]

نظیر این روایت، فراوان است. البته به قول امام صادق «سلام الله علیه»، این جلسات «احیای امر ولایت» است. امام حسین «سلام الله علیه» اسلام را زنده کردند و اسارت خانواده ایشان، آن را سرتاسری کرد و ابقاء خون امام حسین «سلام الله علیه»، به وسیله عزاداری هاست. عزاداری برای همه ائمه طاهرين «سلام الله عليهم» ثواب دارد و باید برقرار باشد؛ اما راجع به عزاداری امام حسین «سلام الله علیه»، باید اهمیت فوق العاده ای بدهیم؛ همان گونه که ائمه طاهرين «سلام الله عليهم» نیز در ماه محرم و مخصوصاً در دهه اول آن تبسم نداشتند، سیاه پوش بودند و عزاداری می کردند، ما نیز باید در مواقع مختلف، جلسات عزاداری و روضه خوانی برپا نماییم.^۴

242- ایه الله مظاهری:

«ضرورت تأسی به امام حسین» ع *

امام صادق «سلام الله علیه» در شعری که منسوب به ایشان است، می فرماید:

تَعْصِي الْإِلَهِ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حَبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ
[لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ]

حضرت می فرماید: گناه می کنی و اظهار محبت می کنی؟! اگر کسی به راستی محبت به کسی دارد، باید مطیع او باشد. این مطلب را امام صادق «سلام الله علیه» راجع به خداوند فرموده است، ولی راجع به اهل بیت «سلام الله عليهم» نیز قضیه به همین صورت است.

¹ ثواب الأعمال، ص 84

² بحار الأنوار، ج 44، صص 242-245؛ جامع الأخبار، ص 23 و...

³ اللهوف، ص 24

⁴ www.almazaheri.ir

بارها به همگان، مخصوصاً به جوان‌ها گفته‌ام و اکنون تکرار می‌کنم که شیعیان الحمدلله تاسرحدّ عشق، اهل بیت «سلام‌الله‌علیهم» را دوست دارند و این عالی است و باید شکرگزار این نعمت خود باشند، اما متأسفانه در اطاعت و متابعت از امام حسین «سلام‌الله‌علیه» و اهل بیت «سلام‌الله‌علیهم» کمبود و کاستی فراوانی وجود دارد

امام حسین «سلام‌الله‌علیه» در ظهر روز عاشورا نماز جماعت خوانده‌اند، ما هم برای تأسی به ایشان باید به نماز اول وقت و جماعت اهمیت دهیم. کسی نمی‌تواند مدّعی شود من حسینیم، اما راجع به نماز بی تفاوت باشد

در روز عاشورا وقتی به ایشان گفتند ظهر شده و وقت نماز است، امام حسین «سلام‌الله‌علیه» تبسم کردند و به آن فرد فرمودند: خداوند تو را از نمازگزاران حساب کند. امام حسین «سلام‌الله‌علیه» نماز عجیبی در جبهه و در وسط میدان که تیر مثل باران می‌بارید، خواندند. معنای این حرکت امام «سلام‌الله‌علیه» این است که ما نیز باید نمازخوان باشیم و به نماز در همه حالات اهمیت بدهیم. همه زائران امام حسین «سلام‌الله‌علیه» و کسانی که زیارت حضرت را می‌خوانند، در زیارت ایشان می‌گویند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ [وَأَتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ]»

شهادت می‌دهیم که شما نماز خواندید، نماز را زنده کردید، اهل خدمت به خلق خدا بودید و امر به معروف و نهی از منکر کردید

امام حسین «سلام‌الله‌علیه» همه چیز، حتی فرزند شیرخواره خود را برای احیای دین و حفظ آن فدا کردند، ما نیز باید با ایثار و گذشت و فداکاری راجع به دین، در تقویت و زنده‌نگه داشتن آن گام برداریم. باید راجع به سایر مسلمان‌ها، به هر اندازه که می‌توانیم کمک و مساعدت کنیم. در عمل باید همگی مطیع امام حسین «سلام‌الله‌علیه» باشیم و امر به معروف و نهی از منکر کنیم مسلمانان و مخصوصاً شیعیان باید با هم آشتی باشند و با صلح و صفا و صمیمیت زندگی کنند. باید قهر و بی‌اعتنایی، غیبت، تهمت، شایعه پراکنی و ... در بین آنان وجود نداشته باشد

امام حسین «سلام‌الله‌علیه» با وجود مشکلات و خطرات فراوان به کربلا آمدند تا عفت و عصمت را زنده کنند، ما نیز باید فضائل مهم حیا، عفت و غیرت را در خانه و اجتماع و مخصوصاً برای زن و فرزندان خود زنده کنیم. همه باید به حجاب و عفاف و مخصوصاً به چادر اهمیت بدهند. فساد اخلاقی، بی‌حجابی، بی‌عفتی و بی‌غیرتی باید در جامعه ارادتمند به امام حسین «سلام‌الله‌علیه» نباشد. معنا ندارد کسی خود را مرید امام حسین «سلام‌الله‌علیه» بداند و به ایشان اظهار ارادت کند، اما زن و فرزندان او بدحجاب و یا بی‌حجاب باشند!

زنان و دخترانی که تا سرحدّ عشق، حضرت زهرا «سلام‌الله‌علیها» را دوست دارند، اما چادر سر کردن را سخت می‌دانند، حتی آن را بی‌ارزش و خرافه قلمداد می‌کنند، چگونه می‌توانند ادّعا کنند که محبّت حقیقی حضرت فاطمه «سلام‌الله‌علیها» هستند؟ کار به جایی رسیده که گاهی دخترها از ازدواج با یک مرد باغیرت که زن چادری می‌خواهد منصرف می‌شوند، مبدا چادری شوند! یعنی بین ازدواج و بی‌چادری، بی‌چادری را انتخاب می‌کنند.^۱

شخصیت زینب کبری

این بانوی قهرمان در سال 5 هجری در مدینه از مادری چون زهراء س و پدری چون علی ع متولد شد. پیغمبر اکرم ص نام او را از طرف خداوند، زینب نهاد. بعد فرمود:

«حاضرین به غائبین برسانند که حرمت این دختر را نگه دارند. زیرا او همانند خدیجه کبری است.»

هنگامی که سلمان برای تبریک ولادت زینب به خانه علی ع رفت، دید که علی ع ساکت و ناراحت است. وقتی علت را پرسید، علی ع داستان کربلا را برای او تعریف نمود.

آمده است که در هنگام گریه زینب در طفولیت، فقط در آغوش حسین ع آرام می گرفت. زهراء این قضیه را برای رسول خدا ص تعریف کرد. حضرت آهی کشید و به گریه افتاد و ماجرای کربلا را برای فاطمه س بیان نمود.

در سنین ازدواج با عبدالله بن جعفر ازدواج نمود و شرط کرد که هرگاه حسین ع به سفر برود، او حق داشته باشد که همسفر برادرش باشد.

زینب حضور هفت معصوم را درک کرد و خود «مادر شهید و عمه شهید و خواهر شهید و فرزند شهید» بود. عبادت:

او آنچنان اهل عبادت بود «که حسین به او فرمود: مرا در نماز شبت فراموش نکن» و «امام سجاد فرمود: در اسارت، عمه ام نمازهای واجب و مستحب را ترک نکرد و گاهی از گرسنگی نماز را نشسته می خواند.» صبر:

او زنی بسیار صبور بود «وقتی در گودال قتلگاه گمشده خود را می بیند، می گوید: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ» بار الها این قربانی را از ما قبول بفرما.

تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول

در مقتل کشتگان چو فرمود نزول

شکرانه سرود کای خداوند جلیل

قربانی ما به پیشگاه تو قبول

«در مقابل ابن زیاد که به زینب گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ فرمود: ما رأیتُ الا جمیلاً من فقط زیبائی و لطف خدا را

دیدم».

ای به یکروز مادر دو شهید

وی فدای دو نازنین پسرت

ای که در طول کمتر از یک روز

ماند هفتاد داغ بر جگرت

آبروی حسین بودی تو

بخدا شد حسین مفتخرت

«سهمیه آب خود را در کربلا به کودکان می داد. و در طول راه کوفه و شام، سهمیه غذای خود را به دیگران می داد.»

حجاب و عفت:

زینب کبری عفت خویش را حتی در سخت ترین شرایط به نمایش گذاشت. او در دوران اسارت و در حرکت از کربلا تا شام سخت بر عفت خویش پای می فشرد. مورخین نوشته اند: «و هی تستر وجهها بکفها، لان قناعها قد اخذ منها (جزائری، الخصائص الزینیه، ص 345)؛ او صورت خود را با دستش می پوشاند چون روسریش از او گرفته شده بود.»

شاعر عرب به همین قضیه اشاره کرده و می گوید :

ورثت زینب من امها

کل الذی جری علیها وصار

زادت ابنه علی امها

تهدی من دارها الی شر دار

تستر بالیمنی وجهها فان

اعوزها الستر تمد الیسار

« زینب تمامی آن چه را بر مادر گذشت به ارث برد، منتهی دختر سهم اضافه ای برداشت که از خانه اش به بد

ترین خانه حرکت کرد (به اسارت رفت)

صورت را [در اسارت] با دست راست می پوشاند و اگر نیاز می شد، از دست چپ هم بهره می برد . »

و آن بانوی بزرگوار بود که برای پاسداری از مرزهای حیا و عفاف بر سر یزید فریاد می آورد که «امن العدل یا ابن الطلقاء تحذیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبايا؟ قد هتکت ستورهن و ابدیت وجوههن^۱؛ ای پسر آزاد شده‌های [جدمان پیامبر اسلام] آیا این از عدالت است که زنان و کنیزکان خویش را پشت پرده نشانی، و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشی؟ نقاب آنان را دریدی و صورت‌های آنان را آشکار ساختی

مهمتر در چند مورد، زینب علیها السلام از جان امام سجاد علیه السلام دفاع کرد و تا پای جان از او حمایت نمود.

الف- در روز عاشورا؛ هنگامی که امام حسین علیه السلام لیه السلام برای اتمام حجت، درخواست یاری نمود، فرزند بیمارش امام زین العابدین علیه السلام روانه میدان شد. زینب با سرعت حرکت کرد تا او را از رفتن به میدان نبرد باز دارد، امام حسین علیه السلام لیه السلام به خواهرش فرمود: او را باز گردان، اگر او کشته شود نسل پیامبر در روی زمین قطع می گردد.^۲

ب- بعد از عاشورا در لحظه هجوم دشمنان به خیمه‌ها شمر تصمیم گرفت امام سجاد علیه السلام را به شهادت برساند، ولی زینب علیها السلام فریاد زد: تا من زنده هستم نمی گذارم جان زین العابدین در خطر افتد. اگر می خواهید او را بکشید، اول مرا بکشید، دشمن با دیدن این وضع، از قتل امام علیه السلام صرف نظر کرد.^۳

ج- زمانی که ابن زیاد فرمان قتل امام سجاد علیه السلام را صادر کرد، زینب علیها السلام آن حضرت را در آغوش کشید و با خشم فریاد زد: ای پسر زیاد! خون ریزی بس است. دست از کشتن خاندان ما بردار. و ادامه داد: «والله لا افارقة فان قتلتها فاقتلنی معه؛ به خدا قسم هرگز او را رها نخواهم کرد؛ اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز با او بکش.»

^۱ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، (بیروت، دار احیاء التراث العربی)، ج ۴۵، ص ۱۳۴

^۲ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶

^۳ همان، ج ۴۵، ص ۶۱

ابن زیاد به زینب نگریست و گفت: شگفتا از این پیوند خویشاوندی، که دوست دارد من او را با علی بن الحسین بکشم. او را واگذارید
علم و دانش:

زینب که در دامان علم ناب و خالص الهی تربیت شده بود، عالمه و فهیمه و کنیه اش «عقیله بنی هاشم» و «صاحب الشوری» بود. وقتی در دروازه کوفه سخنرانی می کرد، راوی می گوید گویا علی ع بود که خطابه می خواند. در این هنگام امام سجاد ع به او فرمود: عمه آرام بگیر! تو عالمه هستی بدون اینکه درس خوانده باشی و فهمیده هستی بدون اینکه از کسی یاد گرفته باشی. وقتی نیزه دار در حالی که سرمقدس امام را بر نیزه زده بود، رجز می خواند که: منم صاحب قاتل کسیکه نیزه دراز داشت! منم قاتل کسیکه زینب بر او فریاد زد و فرمود: اینهارانگو! بلکه بگو: منم کشنده کسیکه در گهواره جبرئیل رشد کرد! منم قاتل کسیکه میکائیل و اسرافیل، خادم او بودند! منم قاتل کسیکه از شهادتش، عرش رحمن به لرزه درآمد!...»
«ابن عباس از زینب حدیث نقل می کرد و می گفت: حَدَّثَنِي عَقِيلَةُ بِنْتُ عَلِيٍّ.

صبر

. در زیارتنامه آن حضرت می خوانیم: «لقد عجبت من صبرك ملائكة السماء؛ ملائكة آسمان از صبر تو به شگفت آمدند.» مخصوصا در ماجرای کربلا آن چنان صبر و رضا و تسلیم از خود نشان داد، که صبر از روی او خجل است

سلام بر تو ای کسی که صبر شد حقیر تو

ندیده بعد فاطمه جهان زنی نظیر تو

در مجلس ابن زیاد؛ آن گاه که آن ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب می پاشد و برای آزردن او می گوید: «کیف رایت صنع الله باخیک و اهل بیتک؟ کار خدا را با برادر و خانواده ات چگونه یافتی؟» او در واقع با تعریض می خواهد بگوید که دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟ زینب علیها السلام در پاسخ درنگ نمی کند، با آرامشی که از صبر و رضای قلبی او حکایت داشت فرمود: «ما رایت الا جمیلا^(۲) جز زیبایی ندیدم.»

¹ بحار الانوار، ج 45، صص 115-116

همان، ص 116².

ابن زیاد از پاسخ یک زن اسیر در شگفت می ماند، و از این همه صبر و استقامت و تسلیم او در مقابل مصیبت ها متعجب می شود و قدرت محاجه را از دست می دهد .

ای زینبی که محنت عالم کشیده ای
غیر از بلا و درد به عالم چه دیده ای؟

یارب زنی و این همه استواری و علو
چون زینب صبور مگر آفریده ای؟

ایثار زینب

زینب مجلله در این صفت نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده است. او برای حفظ جان دیگران، خطر را به جان می خرد و در تمام صحنه ها، دیگران را بر خود مقدم می دارد .
او در ماجرای کربلا حتی از سهمیه آب خویش استفاده نمی کرد و آن را نیز به کودکان می داد. در بین راه کوفه و شام، با این که خود گرسنه و تشنه بود، ایثار را به بند کشیده و آن را شرمنده ساخت. امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «انها کانت تقسم ما یصیبها من الطعام علی الاطفال لان القوم کانوا یدفعون لکل واحد منا رغیفاً من الخبز فی الیوم واللیلہ (۱)؛ عمه ام زینب [در مدت اسارت]، غذایی را که به عنوان سهمیه و جیره می دادند، بین بچه ها تقسیم می کرد، چون در هر شبانه روز به هر یک از ما یک قرص نان می دادند
او سختی ها و تازیانه ها را به جان خود می خرید و نمی گذاشت بر بازوی کودکان اصابت کند.

برای حفظ جان کودکان در بر دشمن

به پیش تازیانه بازوی خود را سپر کردم

شجاعت زینب

زینب که خود چنین دیدی دارد، و در خانواده شجاع تربیت شده است، از شجاعت حیدری بهره مند است. او به «لبوه الهاشمیه (۲)؛ شیر زن هاشمی» لقب گرفته است و چون مردان بر سر دشمن فریاد می زند، توبیخشان می کند،

ریاحین الشریعه، ج 3، ص 62¹.

زیارت نامه حضرت زینب علیها السلام²

تحقیرشان می‌کند، و از کسی هراسی به دل ندارد. او از برق شمشیر خون چکان آدمکشان واهمه ندارد، در آن روز فراموش نشدنی، در میان آن همه شمشیر و آن همه کشته فریاد می‌زند که آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟ در مجلس ابن زیاد، بدون توجه به قدرت ظاهری او گوشه‌ای می‌نشیند و با بی‌اعتنایی به سؤالات او تحقیرش می‌کند، او را «فاسق» و «فاجر» معرفی می‌کند و می‌گوید:

« الحمد لله الذی اکرمنا بنبيه محمد صلى الله عليه وآله وطهرنا من الرجس تطهيراً وانما يفتضح الفاسق ويكذب الفاجر وهو غيرنا ^(۱)؛ سپاس خدای را که ما را با نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت، و از پلیدی‌ها پاک نمود. همانا فقط فاسق رسوا می‌شود، و بدکار دروغ می‌گوید، و او غیر ما می‌باشد ».

و همچنین در مقابل یزید و دهن کجی‌ها و بد زبانی‌های او، شجاعت حیدری را به نمایش گذارده، چنین می‌گوید: «لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک واستکبر توییخک (32)؛ اگر فشارهای روزگار مرا به سخن گفتن با تو واداشته [بدان که] قدر و ارزش تو در نزد من ناچیز است، ولیکن سرزنش تو را بزرگ شمرده و توییخ کردن تو را بزرگ می‌دانم ».

صدای زنده علی به صوت دلپذیر تو

اسیر شام بودی و یزید شد اسیر تو

فصاحت و بلاغت

هر خطیبی بخواهد فصیح و بلیغ سخن بگوید، علاوه بر استعداد ذاتی، باید بارها تمرین عملی انجام دهد، همچنین در حین خطابه لازم است از نظر روانی و جسمانی کاملاً آماده باشد تا بتواند خطبه‌ای فصیح و بلیغ ادا کند. و مستمعین باید با او هماهنگ باشند والا یارای سخن گفتن نخواهد داشت تا چه رسد به این که فصیح و بلیغ بگوید.

زینب بدون آن که دوره دیده و یا تمرین خطابه کرده باشد و در حال تشنگی، گرسنگی، خستگی اسارت، و از نظر روانی داغ دار، آواره و تحقیر شده با کسانی سخن می گوید که نه تنها با او هماهنگ نیستند بلکه حتی سنگ و خاکروبه بر سر او ریخته اند، با این حال صدای زینب بلند می شود که: «ای مردم کوفه! ای نیرنگ بازان و بی وفایان ...» سخنان زینب علیها السلام چنان بود که وجدان خفته مردم را بیدار کرد و صدای گریه از زن و مرد و پیر و جوان و خردسال بلند شد .

خزیم اسدی می گوید: متوجه زینب شدم، به خدا سوگند زنی را که سر تا پا شرم و حیا باشد، سخنران تر از او ندیدم، گویی زینب از زبان علی علیه السلام سخن می گفت .
و همو می گوید: پیر مردی را در کنار خود دیدم که بر اثر گریه محاسنش غرق اشک شده بود و می گفت: پدر و مادرم فدای شما باد، پیرمردان شما بهترین پیرمردها، جوانان شما برترین جوانان و زنان شما نیکوترین زنان هستند. نسل شما بهترین نسلی است که نه خوار می گردد و نه شکست می پذیرد.
شیخ جعفر نقدی (ره) می نویسد:

((می گویم: و این حذلم بن کثیر (راوی این خبر) از فصحاء و سخنوران و نیکو گفتاران عرب است که از فصاحت و زبان آوری و نیکو گفتاری و از بلاغت و رسایی سخن و مطابق اقتضای مقام و مناسب حال مخاطب سخن گفتن زینب تعجب نموده و به شگفت آمده، و از براعت و برتری فضل و کمال و علم و دانش و شجاعت ادبیه و دلاوری پسندیده آن مخدره، حیرت و سرگردانی او را فرا گرفته، به طوری که نتوانسته او را (به کسی) تشبیه و مانند نماید، مگر به پدرش سید و مهتر هر بلیغ و فصیحی .

پس (از این رو) گفته: ((کانه تفرع عن لسان امیر المؤمنین))؛ یعنی گویا علیا حضرت زینب (س) (سخنانش را در کوفه) از زبان امیر المؤمنین (ع) قصد و آهنگ می نمود، و هر که درباره کربلا و در احوال و سرگذشت های حسین (ع) کتابی نوشته، این خطبه و سخنرانی را نقل نموده است .

و جاحظ در کتاب خود ((البیان و التبیین)) آن را از خزیمه الاسدی روایت نموده که خزیمه گفته: ((زنان کوفه را در آن روز دیدم به پا ایستاده (برکشته شدگان در کربلا) ندبه و زاری و شیون می نمودند، در حالی که گریبان ها (شان را) می دریدند

رحلت:

بعد از حادثه کربلا، او در مجالس و محافل، سخنرانی می کرد و علیه حکومت وقت افشاگری می نمود. خبر به یزید رسید و او دستور تبعید زینب س را به شام (و طبق روایتی به مصر) صادر کرد. زینب بعد از یکسال از حادثه کربلا، در سن 56 سالگی درگذشت.

درباره کیفیت رحلت زینب کبری آمده که سر ظهر زینب س پیراهن خونین امام حسین علیه السلام را بر سینه می فشرد و زیر افتاب می گفت: حسین حسین . حسین. تا اینکه رحلت نمود.

حضرت زینب(س) چگونه و در کجا چشم از جهان فرو بست؟

در مورد محل دفن حضرت زینب(س) سه قول هست:

1. حضرت زینب(س) به مدینه آمد و پس از ورود به مدینه پیوسته عزادار و گریان بود تا این که پس از یک سال و نیم در همان مدینه از دنیا رفت و در همان جا دفن شد. اکنون از قبر آن بانوی محترمه، اثری در دست نیست. این قول را علامه سید محسن امین اختیار کرده و از اقوال دیگر معتبرتر می داند.

2. حضرت زینب(س) پس از ورود به مدینه، در مجالس و محافل سخن می گفت و مظالم و جنایات یزیدیان را بازگو می کرد. فرماندار مدینه ماجرا را به یزید نوشت و او دستور داد زینب را مخیر سازند تا هر شهری که می خواهد (غیر از مکه و مدینه) برود. حضرت زینب به شام رفت و در آن جا اقامت کرد و پس از چندی در همان جا از دنیا رفت. البته برخی احتمال داده اند قبری که در شام است، قبر زینب صغری (ام کلثوم) است، نه قبر زینب کبری.

3. زینب (س) به علت افشاگری علیه دستگاه بنی امیه، مجبور شد که مدینه را ترک کند. از این رو مصر را انتخاب کرد و در آن جا رحل اقامت افکند و همان جا از دنیا رفت. سیده زینب در شهر قاهره هم اکنون زیارتگاه مجلل و باشکوهی است و...¹

بنابراین نمی توان به صورت یقینی گفت که قبر حضرت زینب(س) در شام است و اگر مسلم باشد که آنان در شام دفن شده اند در این صورت می توان پرسید که آیا آنان دوباره به شام برگشته اند؟ در این مورد برخی از مورخان نوشته اند که حضرت زینب کبری(س) در اثر قحطی در مدینه و یا واقعه ی «حرّه» به همراه شوهرش عبدالله به شام آمد و در آن جا وفات یافت و واقعه «حرّه»

¹ زندگانی حضرت فاطمه(س) و دختر آن حضرت، سید هاشم رسولی محلاتی

این است که در سال 62 هجری قمری مردم مدینه یزید را از حکومت خلع و حاکم اموی مدینه را عزل کردند. این خبر به یزید رسید. یزید، مسلم بن عقبه را با 12 هزار نفر به سوی مدینه فرستاد. نیروهای مسلم بن عقبه در شرق مدینه در مکانی به نام حرّه مستقر شدند و از آن جا به شهر حمله و شهر را قتل و غارت کردند.¹

آن چه باید در این گونه موارد مورد توجه واقع شود این است که دشمن همواره تلاش می کرد تا اقلیت شیعه را که پیرو امامان معصوم بودند، از بین ببرد و برای همین در کربلا همه را کشتند و در واقعه «حرّه» بسیاری از علویان را کشتند و به این کشتار در طول تاریخ ادامه دادند. با وجود این گونه دشمنان چطور می توان در باب ولادت، وفات، محل دفن و تاریخ زندگی این شخصیت ها سخن قاطعانه گفت؟!

نکته دیگری که توجه به آن خوب است این است که آنچه مهم است انجام زیارت و ارتباط معنوی با اولیای خدا است لذا ما در، هر سه مورد حضرت زینت سلام الله علیها را زیارت می کنیم و هیچ گونه مشکلی ندارد و در، هر صورت این بارگاهها مرکز عبادت و توسل به حضرات معصومین و زینب کبری است و دشمن شکن هم هست.

زینب، خواهر حسین نبود! حسین، برادر زینب نبود! حسین امام زینب بود و زینب شیعه حسین!

شیعه تا شنید امامش شعری زمزمه می کند که هنگامه رفتن نزدیک است ...

مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيلِ چقدر قرار کوچ نزدیک است! ...

از خود بی خود شد و بر زمین افتاد و امامش او را بهوش آورد و سرش را بر دامنش گذاشت و شیعه اشک می ریخت و امام اشکهایش را با انگشتش می رفت. و زینب می گفت:

«ای کاش پیش از این مرده بودم! امشب مادرم مرد و جدم و پدرم و برادرم! تو زندگی بودی حال که می روی نبود همه نبودنها را

بیکباره احساس می کنم! وای از این مصیبت! باور کن که بزرگترین مصیبت رفتن توست ای پنجمین و آخرین ...» همچنان شیعه

می نالید و ندبه می کرد و می گریست و امام اشک می روفت !

حسین گفت:

«زینم! جدم از من بهتر بود. پدرم از من بهتر بود. مادرم از من بهتر بود؛ و برادرم از من بهتر بود و همه مرگ را چشیدند و خاک

¹ تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص 63 و منتخب التواریخ، ص 66

آنها را دربر گرفت «!»

بعد از آن، دست زینب را گرفت بلند نمود، او را نزد سجاد آورد و نشاند و سر پسرش را بر دامن او گذاشت و...

بعد از امامی، از امامی دیگر حمایت کن! یکی که تنها شد و رفت، نگذار دیگری تنها شود و برود. بیش از آن که فکر کنی باید

سرت را بر دامانش بگذاری، سرش بر دامانت بگذار!

و شیعه کتک خورد و تحقیر شد و گرسنگی کشید ولی هر جا که رفت، آنچنان از امام گفت و فطرتها را بر سپاه تاریکی شوراند که

مسیر یازده روز، چهل منزل شد! و شام را شوم ابلیس کرد و دشمن مجبور به تکریم و بدرقه شد و...

زینب که از مدینه می رفت غزالی بود و حال زالی شده بود که شوهرش او را نشناخت و زینب گفت :

«منم زینب همسرت «!»

و سجاد که از بیماری رهایی یافت سر از دامانش که برداشت، زینب رفت که رفت!

(يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ * كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ * وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلٍ * مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيلِ

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ

ای روزگار، اف بر دوستی تو * چه بامدادان و شبانگاهان

که یاران و دنیا جویان را کشته‌ای * و روزگار عوض نمی‌پذیرد

و همه زندگان راه مرا می‌پیمایند * چقدر قرار کوچ نزدیک است!

فرمان به دست پروردگار جلیل است

244- روضه وداع حسین(ع) با قبر پیامبر ص :

امام حسین(ع) قبل از حرکت بطرف مکه سپس کربلا، برای وداع با رسول خدا(ص) بر سر مرقد شریف حضرت رفت و گفت :السلام

علیک یا رسول الله! من حسین فرزند تو و فرزند زاده توهستم. من سبط توهستم که مرا در میان مسلمین، برای هدایت جانشین

قراردادی ای پیامبر خدا! اینک آنها مراضعیف شمردند و مقام و حق مرا رعایت نکردند! من این شکایت را بشما می‌کنم تا زمانی که

شمارا ملاقات نمایم.

شب بعد نیز امام به زیارت قبر جدش رفت و فرمود: خدا یا! این قبر پیامبرت، محمد(ص) است. و من فرزند دختر پیامبرت هستم. برای من

حوادثی پیش آمده است که تو خود به انها دانائی! خدا یا امن معروف را دوست دارم و از منکر بی زارم. ای خدای ذوالجلال و صاحب کرامت! به حقّ این قبر و آنکه در آن است، از تو می خواهم که راهی در پیش روی من قرار دهی که مورد رضا و خوشنودی تو و رسول تو باشد.¹»

امام در جواب اُم سلمه که خواستار منصرف شدن از سفر به عراق بود، فرمود: ای مادر! من می دانم که از روی ظلم شهید می شوم و سرم از تنم جدا می شود. به تحقیق که خداوند عزّ و جلّ مقدر کرده است که اهل بیتم آواره و فرزندانم شهید شده و یا به زنجیر اسارت کشیده شوند و آنها طلب کمک می کنند ولی کمک و فریادرسی پیدا نمی نمایند.¹

245- شهادت مسلم بن عقیل (ع)

مردم کوفه بعد از آن همه استقبال از سفیر امام حسین (ع)، با تهدیدهای ابن زیاد، از اطراف مسلم پراکنده شده و او را تنها گذاشتند! بطوریکه شبی بعد از نماز مغرب و عشاء، او جایی رانداشت که برود. لذا تنها و غریب، خسته و تشنه در کوچه های کوفه، به سکوی در خانه ای تکیه زده بود. صاحب خانه زنی بنام طوعه بود که در انتظار مراجعت پسرش بود. او وقتی مسلم را شناخت، او را به خانه برد و مسلم را اکرام نمود. اما وقتی پسر طوعه آمد و متوجه حضور مسلم در خانه شان شد، این مطلب را به مأمورین خبر داد و ناگاه خانه طوعه به محاصره مأمورین ابن زیاد درآمد.

حضرت مسلم (ع) شمشیر خود را برداشت و از خانه بیرون آمد و به مأمورین حمله نمود. عده ای از آنها بدست او کشته شدند و به هر طرف حمله می نمود، از مقابلش می گریختند.

اما وقتی از مقابله با مسلم عاجز شدند، نامردانه از بالای بامها، سنگ و چوب و آتش بر حضرت می انداختند.

مدتی وضع به این منوال بود تا اینکه ابن اشعث، به مسلم امان داد و گفت: من تو را سالم به نزد ابن زیاد می برم و او قصد کشتن تو را ندارد! چون ضعف و خستگی و تشنگی بر مسلم غلبه کرده بود، بناچار این امان را قبول کرد و خود را تسلیم نمود و آنان او را بنزد حاکم کوفه بردند. مسلم را مقداری بر در دارالاماره نگه داشتند تا اینکه فرمود: ای منافقان بی وفا! جرعه آبی به من بدهید! یکنفر بنام مسلم بن عمرو، جواب داد: یک قطره آب بتو نمی دهیم تا از آب حمیم جهنّم بیاشامی!

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! تو سزاوارتری از من به اینکه از آب حمیم جهنّم بیاشامی! در این موقع مسلم از شدّت ضعف و تشنگی به دیوار تکیه داد.

¹ سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

در این هنگام عمرو بن حریث به غلام خود گفت که ظرف آبی برای مسلم ببرد.

وقتی ظرف آب را بدست او دادند و خواست بیاشامد، ظرف از خون دهان حضرت پُر شد. آبرا ریخت. ظرف آب دیگری

را آوردند. این بار دندانهای مبارکش در ظرف افتاد. برای بار سوم

آب آوردند، این دفعه نیز، ظرف پُر از خون گردید. مسلم فرمود:

الحمد لله. گویا مقدر نشده که از دنیا آب بیاشامم.

اورا نزد ابن زیاد بردند. وقتی وارد شد، سلام نکرد. ابن زیاد گفت: چرا سلام نکردی؟ چه سلام بکنی و چه نکنی تو را خواهم

گشت! سپس شروع به اهانت کردن به اهل بیت (ع) نمود و مسلم هم جواب اورا می داد. تا اینکه ابن زیاد دستور قتل مسلم را صادر کرد.

بکربن عمرو، مسلم را در حالیکه زبانش به حمد و ثناء و تقدیس و تهلیل الهی مشغول بود، به بالای دارالاماره برد. در بالای قصر، سر

مسلم را جدا کرد و از پشت بام به پایین انداخت و خود لرزان و هراسان به نزد ابن زیاد بازگشت! ابن زیاد علت اضطراب و هراس اورا

سؤال کرد. او جواب داد: هنگامیکه سر مسلم را از بدن جدا می کردم، مرد سیاه ترسناکی را دیدم که در برابر من ایستاده بود

و انگشتهای خود را به دندان می گزید!

سپس ابن زیاد دستور دستگیری و قتل هانی بن عروه را صادر کرد. اورا هم کشتند و جسدش را در بازار گرداندند و سر آن دوبرگوار

را به شام برای یزید فرستادند.^۱

246- شهادت دوفرنزد مسلم

ابراهیم و محمد، دوفرنزد مسلم (ع) توانستند از زندانی که یکسال در آن بودند، بگریزند. در راه کربلا به خانه پیرزنی پناهنده شدند. بعد

از خوردن غذا، چند رکعت نماز خواندند و خوابیدند. داماد پیرزن بنام حارث، که شخص فاسقی بود و در حادثه کربلا جزء لشکریان

عمر سعد بود و با مأمورین ابن زیاد همکاری داشت، شب به خانه پیرزن آمد و گفت: دو کودک زندانی فرار کرده اند و برای دستگیری

آنها هزار درهم جایزه تعیین کرده اند. او شام را خورد و خوابید. ولی نیمه های شب متوجه حضور آن دو کودک شد. بالای سر آند و

آمد و آنها را بیدار کرد و گفت: شما کیستید؟ جواب دادند: اگر راست بگوئیم، در امانیم؟ گفت: آری! گفتند: امان خدا و رسول خدا و ذمه

¹ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۵، به نقل از میرزا خلیل کمره ای، عنصر شجاعت، ج ۴، ص ۷۷۳.

خدا و رسول خدا؟ گفت: آری! گفتند: محمد بن عبدالله گواه باشد؟

گفت: آری! گفتند: خدا بر آنچه می گوئیم، وکیل باشد؟ گفت: آری! گفتند: ما از خاندان پیامبرت محمدیم و از زندان عیدالله بن زیاد فرار کرده ایم! گفت: از مرگ فرار کرده اید و به مرگ گرفتار شده اید! در این موقع برخاست و آندو را بست! آن دو کودک مظلوم شب را باکت بسته خوابیدند.

صبح که شد، حارث به غلامش دستور داد که آن دو کودک را ببرد و در کنار فرات گردن بزند و سرشان را بیاورد! غلام، شمشیر را برداشت و آنها را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای سیاه! تو مانند بلال مؤذن رسول خدائی! غلام گفت: آقا، بمن دستور داده گردن شمارا بزنم. شما کیستید؟ گفتند: ما از عترت پیامبرت محمدیم! از زندان ابن زیاد، از ترس کشته شدن، فرار کرده ایم و این پیرزن مارا مهمان کرد. ولی آقا، تو می خواهی مارا بکشد! در این هنگام غلام به پای آنها افتاد و بوسید و گفت: جانم قربان شما! ورویم سپر شما ای عترت محمد مصطفی! سپس شمشیر را بطرفی انداخت و خود را به فرات انداخت!

اربابش وقتی این صحنه را دید، پسرش را خواست و شمشیر را به پسرش داد و گفت: تو سر ایندو را جدا نما! آن جوان، دو کودک را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای جوان! من از آتش جهنم بر جوانی تو می ترسم! گفت: شما کیستید؟ گفتند: از عترت پیامبر توایم! آن جوان هم شمشیر را انداخت و برپاهای آنان افتاد و بوسید. سپس خود را به فرات افکند.

حارث با دیدن این صحنه ها، گفت: جز خودم شخصی آنها را نکشد. شمشیر بدست گرفت و آنان را به کنار فرات برد.

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد، چشمانشان پُر از اشک شد و گفتند: ای مرد! مارا به بازار ببر و بفروش! و نخواه

که دز قیامت، محمد (ص) دشمن تو باشد! گفت: نمی شود و من باید سر شمارا برای ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم! گفتند: پس مارا نزد ابن زیاد ببر تا خودش در باره ما حکم کند! گفت: من راهی ندارم جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم! گفتند: ای مرد! به کودکی ما رحم نمی کنی؟ گفت: خدا در دل من رحم نیافریده است! گفتند: اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم! گفت: اگر نماز برای شما سودی دارد، هر چه می خواهید نماز بخوانید!

کودکان چهار رکعت نماز خواندند و چشم به آسمان گشودند و صدا زدند: یا حی! یا حکیم! یا احکم الحاکمین! میان ما و او به حق حکم کن!

آن ظالم برخاست و ابتدا سر برادر بزرگتر را جدا نمود و در توبره انداخت! برادر کوچکتر در خون برادرش غلطید و گفت: می خواهم آغشته بخون برادرم، با رسول خدا ملاقات کنم. مرد گفت: باکی نیست! تو را هم به او ملحق می نمایم! او را هم کشت و سرش را در

توبره گذاشت و بدنهایشان را در فرات انداخت و سرها را برای ابن زیاد برد.^۱

247- خواب امام حسین (ع) در راه کربلا

عقبه بن سمعان می گوید: وقتی کاروان امام حسین (ع) از منطقه

بنی مقاتل به طرف کربلا رهسپار بود، من پشت سر امام بودم. امام در پشت اسب خود چرتی زد و بیدار شد و فرمود: اَنَّا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و دوسه بار این جمله را فرمود. علی اکبر عرض کرد: چه شد که کلمه استرجاع را بر زبان جاری فرمودید؟ امام فرمود: فرزندم! بر بالای اسب، خوابم برد. دیدم که سواری ظاهر شد و گفت: این گروهی که می روند، مرگ بسوی آنان می آید! فهمیدم که آن شخص روح ماست که خبر از شهادت ماداد. «علی اکبر فرمود؟ آیا ما بر حق نیستیم؟ امام فرمود چرا هستیم فرزندم. علی اکبر عرض کرد: در این صورت از مرگ هراسی نداریم.^۲

248-

ورود به کربلا

وقتی کاروان امام حسین (ع) به منطقه کربلا رسید، اسب امام بنام جواد ایستاد و هر چه امام خواست اسبش را حرکت دهد، اسب جلو نرفت. امام اسبش را عوض نمود ولی آن هم حرکت نکرد. شش اسب عوض شد ولی هیچکدام حرکت نمی کردند.

حضرت سؤال کرد: این منطقه چه نام دارد؟ عرض کردند: غاضریات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟ عرض کردند: آری! نینوا! فرمود: غیر از این دو اسم، نام دیگری هم دارد؟ عرض کردند: شاطی الفرات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟

عرض کردند: بلی! کربلا هم می نامند! همینکه حضرت نام کربلا را شنید، فرمود: «هی واللّٰه ارض کرب

وبلاء! اقفلوا ولا تبرحوا! هیهنا واللّٰه مناخ رکابنا! هیهنا واللّٰه محشرنا ومنشرنا! هیهنا واللّٰه

مسفک دماننا! هیهنا واللّٰه تقتل رجالنا و هیهنا واللّٰه محل قبورنا! و هیهنا واللّٰه ما وعدنی رسول الله (ص) ولا خلف

^۱ عشق حسینی

^۲ سخنان امام حسین ع از مدینه تا کربلا

لقوله ثم نزل عن فرسه.»»

یعنی: بخدا قسم! زمین غم و اندوه است! اینجا محلی است که باید رحل اقامت بیا فکنیم! اینجا محلّ فرود آمدن و محلّ محشور شدن ماست! اینجا محلّ ریخته شدن خون ماست! اینجا محلّ شهادت مردان ماست! اینجا جایگاه قبور ماست!

و این مکان همان مکانی است که رسول خدا (ص) بمن وعده داده است! سپس امام از اسبش پایین آمد.^۱

گریه حضرت علی (ع) در کربلا

از شعبی نقل شده است که هنگام عزیمت امام علی (ع) به صفین، در کنار فرات به کربلا رسید. در اینجا سؤال کرد: این زمین چه نام دارد؟ جواب دادند: کربلا! امام به گریه افتاد بطوریکه زمین از اشکش تر شد. بعد فرمود: روزی خدمت رسول خدا رفتم و حضرت را گریان دیدم. سؤال کردم: یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود: اکنون جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد که فرزندان حسین در زمینی کنار فرات، بنام کربلا کشته می شود. بعد مشتی از خاک او را آورد و من بوئیدم و گریان شدم.^۲

249- شب عاشوراء

راوی گفت: غروب روز تاسوعاء حسین (ع) در حالیکه بر زمین نشسته بود، بخواب رفت. وقتی بیدار شد، فرمود: خواهرم! همین الان جدم، محمد و پدرم، علی و مادرم، فاطمه و برادرم، حسن را در خواب دیدم که همگی می گفتند: ای حسین! به همین زودی (در بعضی روایات فردا) نزد ما خواهی آمد. زینب چون این سخن را شنید، سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد. حسین (ع) به او فرمود: آرام بگیر و دشمن را ملامت گوی ما نکن!

وقتی شب عاشوراء فرا رسید، امام یارانش را جمع کرد و برای آنان سخن گفت. ابتدا خدا را حمد نمود. سپس به آنان فرمود: اما بعد! حقیقتاً من یارانی نیکوتر از شما و خاندانی بهتر از خاندان خودم سراغ ندارم. خداوند به همه شما پاداش نیک عطا فرماید. اینک تاریکی شب شمارا فرا گرفت است! شبانه هر کدام از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و در تاریکی شب حرکت کرده و بروید که اینها جز بامن، با احدی کار ندارند.^۱

^۱ عشق حسینی

^۲ فوائد المشاهد 2- در کربلا چه گذشت؟

در این موقع، حضرت ابوالفضل (ع) لب به سخن گشود و فرمود:

لا ارانا الله ذلک ابداً! خدا چنین روزی را نیاورد که ما شمارا تنها رها کنیم و خود بسوی شهرمان برویم!

سپس سایر بنی هاشم، هر کدام در ابراز وفاداری به امام، سخنانی گفتند.

در اینجا امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و فرمود: شهادت مسلم برای شما بس است. من به شما اجازه دادم که بروید.

آنان در پاسخ گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرا دست از مولا و امام خود کشیدید، چه بگوئیم؟ نه، بخدا قسم! هیچگاه

چنین کاری را انجام نمی دهیم! بلکه مال و جان و فرزندانمان را فدای تو کرده و تا آخرین مرحله، در رکاب شمامی جنگیم.

مسلم بن عوسجه از یاران امام گفت: ما چگونه دست از یاری شما برداریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا، چه عذری خواهیم

داشت؟ بخدا قسم! من از تو جدا نمی شوم تا با نیزه خود، سینه دشمنانت را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان می جنگم

و اگر هیچ سلاحی نداشتم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم، تا جان به جان آفرین تسلیم کنم!

سعد بن عبدالله به امام عرض کرد: بخدا قسم! اما دست از یاری

تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حق پیامبر را در باره تو مراعات نمودیم! بخدا قسم! اگر بدانم که هفتاد بار کشته می

شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می نمایند، باز هم هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم و پس از هربار زنده شدن، به یاریت

می شتابم. در صورتی که می دانم، مرگ بیش از یکبار نیست و پس از آن نعمتهای بی پایان خداوند است.

زهیر بن قین چنین گفت: یا بن رسول الله! بخدا قسم! دوست دارم که در راه حمایت، هزار بار کشته باز زنده و دوباره کشته بشوم و باز

آرزو دارم که با کشته شدن من، شما یا یکی از این جوانان بنی هاشم، از مرگ نجات می یافتید!

امام در جواب آنها فرمود: جزا کم الله خیراً! انی غداً اقتل و کلکم تقتلون! خدا به شما پاداش خیر دهد! من فردا شهید می شوم و همه شما

نیز کشته می شوید!

طبق نقل امام سجاد (ع) در این موقع، قاسم بن حسن عرض کرد: منهم جزء شهداء هستیم؟ امام بر او رقت کرد و فرمود: پسر جانم! مرگ

در نظر تو چگونه است؟ گفت: از غسل شیرینتر!

امام فرمود: آری! بخدا قسم! عمومیت به قربانت! تو هم یکی از آن مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتار شوی، به شهادت می

رسی.^۱

^۱ سخنان امام حسین ع از مدینه تا کربلا

250- شب عاشوراء، امام با چند نفر در خیمه نشسته بود. غلام امام مشغول پاک کردن شمشیر حضرت بود. در این موقع امام

ابیات و اشعاری را در زیر لب زمزمه می کرد که مضمونش این بوده است: ای دنیا! ف بر دوستی تو! که صبحگاهان

و عصرگاهان، چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی! ولی باز هم قناعت نمی ورزی! همانا کارها به خدای بزرگ محول

است و هر زنده ای سالک این راه می باشد.

امام سجاد (ع) می گوید: من از این اشعار به هدف پدرم که اعلان خبر مرگ و شهادت خود بود، پی بردم و چشمانم پر از

اشک شد. ولی از گریه خودداری کردم. اما عمه ام زینب (س) که در کنار بستر من نشسته بود، با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران

امام، خود را به خیمه، آن حضرت رساند و گفت: وای بر من! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم. ای یادگار گذشتگانم! ای

پناه بازماندگانم! گویا همه عزیزانم را امروز از دست داده ام و این پیشامد، مصیبت پدرم علی (ع) و مادرم زهراء (س) و برادرم

حسن (ع) را زنده کرد.

امام حسین (ع) او را دلداری داد و به صبر و شکیبایی دعوت نمود و چنین فرمود: خواهر! راه صبر و شکیبایی را در پیش بگیر و بدان که همه

می میرند و آنان که در آسمانها هستند نیز زنده نمی مانند. همه موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت

خویش آفریده است و همه مردم را در قیامت، زنده خواهد نمود. و اوست خدای یکتا! پدر و مادرم و برادرم حسن (ع) بهتر از من بودند

ولی همه به سرای باقی شتافتند و من و همه مسلمانها باید از رسول خدا (ص) پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت.

سپس فرمود: خواهرم ام کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من، گریبان چاک نکنید و سیلی بصورت نزنید و سخنی که شایسته

نیست، بر زبان جاری ننمائید. «سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا»

در شب عاشوراء، از خیمه امام حسین (ع) صدایی مانند صدای زنبور عسل، بگوش می رسید. عده ای در رکوع وعده ای در سجود وعده

ای در حال قرائت قرآن وعده ای هم به استغفار و دعا و مناجات، مشغول بودند.

در هنگام سحر، امام سر ببالین نهاد و چرتی زد و بیدار شد و فرمود: می دانید اکنون چه در خواب دیدم؟ عرض کردند: یا بن رسول الله! چه

خوابی دیدید؟ فرمود: خواب دیدم که سگهایی بر من حمله کردند و می خواستند مرا بدرند! سگ ابلیس در میان آنها بود که بیشتر از بقیه

بر من حمله می نمود! سپس جدّم رسول خدا (ص) را با جمعی از اصحابش دیدم که بمن فرمود:

پسر جانم! تو شهید آل محمدی! و اهل آسمانها و ملاّ اعلیٰ بتو

مژده می جویند و باید امشب افطار، نزد ما باشی! بشتاب و تأخیر مکن!...

این را در خواب دیدم و کار من آماده شده است و کوچ من از این دنیا، نزدیک است و شکی در آن نیست.^۱

-251

شهادت علی اکبر (ع)

علی اکبر خدمت حضرت آمد و اجازه میدان رفتن خواست. امام به او اجازه داد. علی اکبر بطرف میدان حرکت کرد. در این هنگام امام نگاه مایوسانه ای به او کرد و به گریه افتاد. و محاسن شریفش را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! گواه باش! که بر این قوم، شخصی به مبارزه آنان می رود، که در شکل و اخلاق و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول تو بود. و ماهر و قوت بدیدار پیامبرت، مشتاق می شدیم، بصورت این جوان نگاه می کردیم. خدایا! برکات زمین را از این قوم بگیر و آنان را متفرق و پراکنده ساز و حُکام را از اینان هرگز راضی مگردان! زیرا اینان ما را دعوت کردند که ما را یاری کنند، ولی وقتی ما اجابت کردیم، با ما دشمنی کردند و بر روی ما شمشیر کشیده اند! سپس امام بر عمر سعد صیحه زد و فرمود: خداوند نسل تو را قطع کند، و امر تو را مبارک نکند و بعد از من، شخصی را بر تو مسلط کند که تو را در بستر بکشد! زیرا رحم مرا قطع کردی و قربابت مرا با رسول الله رعایت ننمودی! سپس این آیه را تلاوت نمود: *ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين*. ذریه بعضها من بعض والله سمیعٌ علیمٌ. «آل عمران 33» یعنی: خداوند برگزید، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر اهل عالم بعضی از اینها از نسل بعضی دیگر هستند. و خدا شنوا و بسیار دانا است.

علی اکبر بر صفوف دشمن حمله می کرد و از آنان می کشت بطوریکه صدای ضجه و شیون از آنان بلند شد! رجز علی اکبر این بود:

انا علی بن الحسین بن علی نحن ویت الله اولی بالنبی
اضربکم بالسيف حتى یثتی ضرب غلام هاشمی علوی
ولا یزال الیوم احمی عن ابی تالله لایحکم فینا ابن الدعی یعنی: منم علی، پسر حسین بن علی و سوگند به کعبه! ما اولی به پیامبر هستیم.
و این شمشیر را آنچنان بر شما می زنم، تا درهم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی!
و همیشه حامی پدرم هستم و بخدا قسم! نباید فرزند این فرومایه بر ما حکومت کند.
اما حرارت آفتاب و سنگینی اسلحه و تشنگی، علی اکبر را ناراحت کرده بود. لذا بسوی امام برگشت و عرض کرد: ای پدر! تشنگی مرا کُشت! و سنگینی اسلحه مرا اذیت می کند! آیا ممکن است با مقداری آب مرا سیراب کنی تا در جنگ قوت یابم؟

¹ در کربلا چه گذشت؟

امام در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود، فرمود: ای پسر کم! زیانت را در دهان من بگذار! سپس انگشتر خود را به او داد و فرمود: این را در دهانت قرار بده و به جهاد با دشمنان برگرد که من امیدوارم که عصر نشده از دست جدّت رسول الله (ص) با آبی سیراب شوی که بعد از آن تشنگی نخواهد بود!

علی اکبر برگشت و خود را به صفوف دشمن زد و از آنان می گشت. تا اینکه مُرّه بن منقذ، ضربتی بر فرق علی اکبر زد که فرقی شکافته شد. علی اکبر دست در گردن اسب کرد و عنان را رها نمود. اسب او را میان لشکر دشمن از این سو به آن سوی برد! و هر شخصی که به علی اکبر برمی خورد، ضربتی بر او وارد می نمود. تا اینکه بدنش پاره پاره شد. وقتی از اسب بر زمین افتاد، صدا زد: یا/بتاه/هنا/جدی رسول الله! قدس قانی بکأسه الاوفی شریّه

لاظماً بعدها ابدأ وهو يقول: العجل العجل! فان لك كأساً مذخورة حتى تشربها الساعة! یعنی: ای پدر این جدّم رسول خدا است که مرا با شربتی که بعد از آن تشنگی نیست، سیراب نمود و می فرماید! ای حسین! عجله نما! عجله نما! که ظرف شربتی برای ت آماده نموده ام که در این ساعت بنوشی.

امام حسین (ع) با شنیدن صدای علی اکبر، حرکت کرد و خود را بر بالین او رساند. وقتی نگاهش به بدن پاره پاره او افتاد، خم شد و صورت بر صورت او گذاشت و فرمود: خدا بکشد مردمی را که تو را گشتند! چقدر جرعت دارند که از خدا و رسول، نترسیدند و پرده حرمت پیامبر را چاک زدند! سپس اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: علی الدنيا بعدك العفا! بعد از تو خاک بر سر دنیا باد! در این موقع حضرت زینب (س) از سراپرده بیرون آمد و با حال اضطراب و سرعت، بسوی بدن علی اکبر رفت و ندبه می کرد! تا اینکه خود را به بدن او رساند و خود را روی علی اکبر انداخت.

امام، خواهر را از روی بدن فرزند خود، بلند کرد و به خیمه اش برگرداند و روبه جوانان بنی هاشم کرد و فرمود: برادر خود را بردارید! جوانان بنی هاشم! جسد نازنین علی اکبر را بر داشتند و در خیمه ای که در مقابل آن می جنگیدند، گذاشتند.¹

-252-

مرحوم سید ضیاء الدین دری از وعاظ معروف تهران در سال آخر عمرشان در شب هشتم یا نهم محرم، جوانی پایین منبر از ایشان

می پرسد، مقصود از این شعر حافظ چیست؟

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ  ! چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد

¹ در کربلا چه گذشت؟

ایشان در پاسخ می فرماید : مراد از " شیخ " حضرت آدم است که وعده نخوردن گندم را داد ولی عمل نکرد . و مراد از

" پیر مغان " امیر المومنین (ع) است که به وعده عمل کرد و در تمام عمر نان گندم نخورد.

مرحوم دری برای سال آینده برای همان مجلس دعوت می شوند ولی عمرشان کفاف نمی دهد . در ماه محرم دقیقاً

در همان شب به خواب آن جوان می آید و می گوید سال قبل این سوال را از من پرسیدی و من جوابی دادم ولی

چون به این عالم آمدم معنای شعر اینطور کشف شد که:

مراد از "شیخ" حضرت ابراهیم و منظور از "پیر مغان" سید الشهداء و مراد از وعده ذبح فرزند است که حضرت ابراهیم

وفای به امر کرد ولی سید الشهداء حقیقت وفا را در مورد حضرت علی اکبر انجام داد¹.

253- شهادت قاسم بن حسن (ع)

قاسم به عزم جهاد، برای اجاز خدمت امام آمد. حضرت چون چشمش به قاسم افتاد که آماده رفتن به میدان است، بی توان شد و دست

به گردن او انداخت و در آغوشش گرفت و هردو آنقدر گریستند که بحالت بیهوشی افتادند.

وقتی بیهوش آمدند، قاسم با التماس درخواست اجازه می کرد ولی امام قبول نمی فرمود. تا اینکه قاسم آنقدر دست و پای امام را بوسید

تا اجازه گرفت. پس به میدان آمد و در حالیکه اشکش جاری بود، این رجز را می خواند:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفیٰ المؤمن

هذا حسین کالاسیر المرتها بین أناس لاسقوا صوب المزن پس کارزار سختی کرد و با آن سن کمش، سی و پنج تن را کشت!

اما عمرو بن سعد از دی به قاسم حمله کرد و ضربتی بر فرقش وارد کرد که سر او شکافته شد. قاسم به صورت بر زمین افتاد و فریاد زد: یا

عمّاه!

همینکه صدای قاسم بگوش امام رسید، حرکت کرد و مانند شیر بر لشکر دشمن حمله نمود و خود را به قاسم در حالیکه ساعات آخر

عمر او بود، رساند. امام مشاهده کرد که قاسم از شدت درد، پاهای خود را بر زمین می ساید. حضرت فرمود: قسم بخدا! که بر عمویت

سخت است که او را برای کمک بطلبی ولی او نتواند اجابت کند! او اگر اجابت کند، نتواند کمک کند! و اگر کمک کند، تو را سودی

نبخشد! از رحمت خدا دور باشند جماعتی که تو را کشتند.

آنگاه قاسم را از روی خاک بلند کرد و در آغوش خود کشید و سینه او را به سینه خود چسباند. سپس در حالیکه پاهای قاسم بر زمین

¹ کشکول جاویدان- محسن کتابچی

کشیده می شد، اورا بسوی خیمه گاه برد و در کنار پسرش، علی اکبر گذاشت.^۱

-254

255- شهادت علی اصغر(ع)

چون حضرت، یارانش را از دست داد، خود آماده رفتن به میدان شد. برای وداع به طرف خیمه ها رفت و صدازد: ای

سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خدا حافظ!

سکینه عرض کرد: ای پدر! آیا تسلیم مرگ شده ای؟ فرمود: چگونه تسلیم مرگ نشود، کسیکه یاور و معینی ندارد؟ سکینه گفت: پس ما را

به حرم جدّمان باز گردان! امام فرمود: هیئات! اگر صیّاد، مرغ قطا را آرام می گذاشت، او می خوابید!

در این موقع، زنها صدا بگریه بلند کردند. حضرت آنها را ساکت کرد و خود عازم میدان شد.

امام سجاد(ع) چون پدر را تنها و بی یاور دید، با آنکه از ضعف و ناتوانی، قدرت برداشتن شمشیر را نداشت، راه میدان پیش گرفت! امّ

کلثوم با دیدن این صحنه صدازد: ای نور دیده! برگرد! امام سجاد(ع) فرمود: ای عمّه! دست از من بردار و بگذار تا پیش روی فرزند

پیامبر، جهاد کنم. حضرت سید الشهداء(ع) به امّ کلثوم فرمود: جلو اورا بگیر تا کشته نشود و زمین از نسل آل محمد(ص) خالی نماند.

در این هنگام، سالار شهیدان، روبه لشکر عمر سعد کرد و صدازد: هل من ناصر ینصرنی؟ هل من معین یمعینی؟ هل من ذاب یدب عن

حرم رسول الله؟ آیا یاری کننده ای است که مرا یاری کند؟ آیا کمک کننده ای است که مرا کمک کند؟ آیا دفاع کنند ای است تا

از حرم رسول خدا، دفاع نماید؟

ندای امام که بگوش زنها رسید، از جهت مظلومیت امام حسین صدا بگریه بلند کردند. امام به خیمه ها برگشت و به

زینب فرمود: کودک صغیرم را بده تا با او خدا حافظی کنم!

زینب(س) علی اصغر را بدست امام داد. حضرت صورتش را نزد یک علی اصغر برد تا ببوسد، ناگاه حرمله تیری بطرف امام انداخت

که بگلوی علی اصغر رسید و او را بشهادت رساند. امام بدن بی جان علی را بدست زینب داد و خود از خون گلوی علی بر می داشت

و بطرف آسمان پخش می کرد و می فرمود: بر من هر مصیبتی که نازل شود، آسان است. زیرا که خداوند ناظر می باشد.^۲

^۱ منتهی الامال

^۲ سخنان امام حسین(ع) از مدینه تا کربلا و منتهی الامال

256- شهادت امام حسین (ع)

بعد از شهادت علی اصغر، امام از زندگانی دست شسته و شمشیر بدست گرفت و مبارز می طلید. هر که در مقابل آن فرزند اسدالله الغالب، قرار می گرفت، بهلاکت می رسید تا آنکه کشتار بزرگی نمود و عده زیادی از شجاعان دشمن را به جهنم فرستاد! دیگر کسی جرعت نداشت تا با حضرت جنگ تن به تن کند! سپس امام به چپ و راست لشگر دشمن حمله نمود.

راوی می گوید: بخدا قسم! هرگز ندیدم مردی را که لشگرهای بسیار او را محاصره کرده باشند و یاران و فرزندان او را بشهادت رسانده باشند و اهلیت او را بسختی انداخته باشند، ولی شجاعت و قوی القلب تر از امام حسین (ع) باشد! زیرا با وجود مصیبت های زیاد و تشنگی و جراحت بدن، باز هیچ تزلزلی در او دیده نمی شد و آنچنان بر دشمن می تاخت که لشگر مانند گله گرگ دیده، می رمیدند و فرار می کردند. دوباره لشگر سی هزار نفره، جمع می شدند و آماده می گشتند! ولی امام بر آن لشگر انبوه، حمله می کرد و آنان مانند ملخهائی که در هوا پراکنده می شوند، از مقابل امام می گریختند و از هم متفرق می شدند. آنگاه امام به مرکز حمله بر می گشت و کلمه لا حول ولا قوه الا بالله را بر زبان جاری می فرمود.

تا اینکه از هر طرف امام را تیرباران نمودند و از کثرت تیرهائی که بر زره حضرت نشست، سینه مبارکش چون خارپشت گشت و به روایت امام محمد باقر (ع) زخمهای حضرت، بیش از سیصد و بیست جراحت بود.

اینجا بود که امام از شدت خستگی و بسیاری ضعف، توقیفی فرمود تا ساعتی استراحت نموده باشد. که ناگاه ظالمی، سنگی را بطرف امام پرتاب کرد که به پیشانی حضرت، اصابت نمود و خون جاری شد. امام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی را پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش، زهر آلود و سه شعبه بود، بر سینه مبارکش وارد شد.

امام فرمود: بسم الله و بالله و علی 'ملئ رسول الله. سپس رو به آسمان کرد و فرمود: ای خدای من! تو می دانی که این جماعت، مردی را می کشند که بر روی زمین، پسر پیامبری جز او نیست بعد دست برد و تیر را بیرون کشید که خون جاری شد. امام از خونها بر می داشت و بطرف آسمان پخش می نمود که قطره ای بر نمی گشت! بار دیگر دست کرد و از خون برداشت و بر صورت و محاسن خود مالید و فرمود: می خواهم با سر و روی خون آلود، جدم رسول خدا را ملاقات کنم!

در این موقع از شدت ضعف، بر روی زمین گودی قتلگاه افتاد.¹

شمر از اسب پیاده شد و بسوی گودی قتلگاه حرکت کرد....

¹ جلاء العیون

257- شیهة ذوالجناح

اسب حضرت بنام ذوالجناح، وقتی صاحب خود را کشته دید، سر خود را به خون امام رنگین کرد و شیهه کشان بطرف خیمه هارفت در حالیکه مهمه می کرد و بازبان بی زبانی می گفت: وای بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند! چون زنها و دخترها، صدای ذوالجناح را شنیدند، سر و پای برهنه از خیمه بیرون دویدند و چون چشمشان به اسب بدون سوار افتاد، فریاد و احسیناه! و اماماه! بلند کردند.

امّ کلثوم دست بر سر می زد و ندبه می کرد و می گفت: و امحمداه! اینک حسین تو، بی عمامه و عبا و شهید در صحرای کربلا افتاده است!

زینب می گفت: و امحمداه! این حسین، فرزند گرامی توست که در خاک و خون غلطیده است و اعضایش از یکدیگر جدا شده اند! و امحمداه! این حسین توست که عریان در صحرای کربلا افتاده است!...^۱

258- غارت اموال امام حسین و اهل بیت ان حضرت

راوی گفت: وقتی حسین (ع) کشته شد، لشکریان عمر سعد برای غارت لباس و اسلحه حضرت هجوم آوردند! عمامه حضرت را اخنس برد! نعلین را اسود بن خالد برد! بجذل انگشتر را با انگشت مبارک، قطع نمود! زره را مالک بن یسر برد! شمشیر را (غیر از ذوالفقار) اسود بن حنظله برد.^۲

بعد از شهادت امام حسین (ع)، سربازان عمر سعد همه اموال و وسایل و زیور آلات اهل بیت اباعبدالله (ع) حتی 'چادری که زن بکمرش بسته بود و پوستینی که امام سجاد (ع) بر روی آن افتاده بود را غارت نمودند!

از فاطمه دختر امام حسین (ع) نقل شده است که: من در آن موقع کودکی بودم و خلخال (یک نوع زیور آلات) در پای من بود. یکی از سربازان عمر سعد، در حالیکه گریه می کرد، آن خلخال را از پایم در آورد! گفتم: ای دشمن خدا! چرا گریه می کنی؟

گفت: چگونه نگریم در حالیکه دختر رسول خدا را غارت می کنیم! گفتم: حال که می دانی، دختر پیامبرم، چرا اموال مرا غارت می کنی؟ گفت: اگر من نبرم، دیگری خواهد برد!!

^۱ جلاء العیون^۲ منتهی الامال

همچنین از او نقل شده است که: من بعد از شهادت پدر بزرگوارم، مضطرب و ناراحت در مقابل خیمه ایستاده بودم و پدر و برادران و خویشان خود را در میان خاک و خون می دیدم و در فکر این بودم که اشقیاء بنی امیه، با ما چه خواهند کرد؟ ناگاه دیدم سواره ای نیزه بدست، ظاهر شد و بر زنان می زد و آنان فرار می کردند و او آنچه داشتند، غارت می کرد و آنها فریاد می زدند: واجداه! و ابته! و اقله! ناصراه! و احسیناه! آیا مسلمانی نیست که ما را یاری کند؟ آیا در میان این مردم، مؤمنی نیست که ما را پناه دهد؟ من از مشاهده این حال، لرزیدم و دنبال عمه های خود بودم تا به آنها پناه برم. ناگاه آن شخص چشمش بمن افتاد و بطرف من حمله کرد! من گریختم و او با نیزه اش بر میان کتف من زد و من روی زمین افتادم. او گوشواره مرا در آورد و مقنعه از سر من کشید و متوجه خیمه هاشم! من هم بیهوش شدم. وقتی بیهوش آمدم، دیدم عمه ام زینب (س) بالای سرم نشسته و می گریه! همینکه دید من بیهوش آمده ام، فرمود: برخیز که برویم تا ببینیم بر سر سایر دختران و برادر بیمار، چه آمده است؟ گفتم: عمه! چادری ندارم! فرمود: منم مثل تو بی چادر! با عمه ام، به خیمه امام سجاد (ع) داخل شدیم و دیدیم که همه اسباب و وسایل و اموال ما را غارت کرده اند! و برادر امام سجاد (ع)، از بیماری و تشنگی بر رو افتاده است و بر احوال ما می گریه.^۱

آمده است که وقتی بدستور منصور دوانیقی درب خانه امام صادق (ع) را آتش زدند، امام آتش را خاموش کردند و زنان و دختران وحشت زده خانه را دلداری دادند. روز بعد وقتی عده ای از شیعیان برای جویا شدن حال امام، بیدار حضرت رفتند، دیدند که امام اندوهناک و گریان است! عرض کردند: این همه اندوه برای چیست؟ آیا از گستاخی و بی رحمی آنان نسبت بشما این همه ناراحتید؟ و حال آنکه این اولین بار نیست که چنین می کنند! امام فرمود: نه! اولی اندوه و گریه من برای این است که وقتی درب خانه را آتش زدند، دیدم که زنان و دختران از این اطاق به آن اطاق می گریختند. در حالیکه من نزد آنها حاضر بودم و تنها نبودند. از این صحنه بیاد فرار اهل و عیال جدّم حسین (ع) در روز عاشورا افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند و دشمن فریاد می زد: خیمه ستمکاران را به آتش بکشید!

بعد از غارت خیمه ها، عمر سعد صدا زد: چه کسی حاضر است، بر بدن حسین (ع)، اسب براند؟

ده نفر که همگی آنها از راه حرام، متولد شده بودند، اعلام آمادگی کردند و بر اسبهای خود سوار شدند و بر آن بدن شریف تاختند و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی بدن مبارک حضرت را درهم شکستند.^۲

^۱ جلاء العیون

^۲ منتهی الامال

259- کاروان اسراء در کنار قتلگاه

در هنگام اعزام اسراء اهلیت به کوفه، آنها بکنار اجساد شهداء کربلا آمدند و با آنها وداع نمودند. همینکه چشم اهل و عیال اباعبدالله (ع)، به اجساد شهداء افتاد، صدای ضجّه و شیون بلند کردند و اظهار مصیبت نمودند.

راوی گفت: بخدا قسم! فراموش نمی کنم آن صحنه ای را که زینب کبری (س) ندبه می کرد و با صدایی حزین و غمناک می گفت: یا محمداه! رحمت ملائکه آسمان بر تو باد! این حسین توست که با اعضای پاره پاره، در خون خویش آغشته است!

اینها دختران تواند که آنها را اسیر کرده اند! یا محمداه! این حسین توست که بدنش بر روی خاک افتاده و باد صبا، بر او خاک و غبار می پاشد! و احزنه! و اگر باده! این حسین توست که سرش را از پشت بریده اند! عمامه و رداء او را غارت کردند!

پدرم فدای آن کسیکه حرمش را از هم گسیختند! پدرم فدای کسیکه اصحابش را روز دوشنبه کشتند! پدرم فدای کسیکه باغم و غصّه از دنیا رفت! پدرم فدای آن کسیکه با لب تشنه شهید شد! پدرم فدای کسیکه مُحاسنش خون آلود بود و از آن خون می چکید! پدرم فدای آن کسیکه جدش محمد مصطفی است! پدرم فدای آن مسافری که به سفری رفت، که امید برگشتش نیست!

آنچنان زینب کبری (س) عزاداری کرد که دوست و دشمن بناله آمدند.¹

260-

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمع نیست که جانها همه پروانه اوست

هر کجا می نگرم رنگ رخس جلوه گر است

هر کجا می گذرم جلوه مستانه اوست

هر کسی میل سوی کربلا پیش دارد

من چه دایم که چه سربست به در خانه اوست²

¹ منتهی الامال

² محتشم کاشانی

26 پیوند هاو مشابَهت های حضرت مهدی و امام حسین علیه السلام لیهما السلام

(۱) زیارت عاشورا و یاد حضرت مهدی (عج)

□ زیارت عاشورا که از سوی امام محمد باقر (ع) به شیعیان و شیفتگان، آموزش داده شده است، مضمون های والایی دارد. در بخشی از زیارت چنین آمده است:

«ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله؛
از خداوند می خواهم خون خواهی تو را در کنار امام یاری شده از خاندان پیامبر (ص)، روزی ام گرداند.»

مقصود از امام منصور، امام عصر علیه السلام می باشد و از جلوه های منصور نامیدن ایشان، طلب خون جدشان است؛

پس حضرت قائم عج الله تعالی فرجه، ولی دم جد بزرگوارشان هستند. در قرآن نیز آمده:

«و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً» (اسرا: 33)؛

کسی که مظلوم کشته شده است، برای ولی اش حق سلطه و حق قصاص قرار دادیم.»

(۲) روز عاشورا و یاد حضرت مهدی (عج)

□ جلوه دیگر این ارتباط، روز عاشورا است؛ روزی که عاشقان باید به عشق مهدی (عج) و ذکر حسین (ع) عزاداری کنند، روزی که اشک ها و ناله ها، منتقم خون حسین (ع) را می طلبند تا با اجابت ندای یاری، انتقام خون سالار شهیدان (ع) را از ستم گران بگیرند.

در روز عاشورا، همه جا یاد امام حسین، همراه نام حضرت مهدی (عج) گرامی داشته می شود. نوع تسلیت گویی که از امام باقر علیه السلام در روز عاشورا نقل شده این چنین است:

«اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام و جعلنا و اياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدى من آل محمد صلى الله عليه واله

خداوند اجر ما و شما را در مصیبت حسین علیه السلام لیه السلام بزرگ گرداند و ما و شما را از کسانی قرار دهد که به همراه ولی (خون) امام حسین علیه السلام لیه السلام، امام مهدی عج الله تعالی فرجه، از آل محمد صلی الله علیه و آله، طلب خون آن حضرت کرده و به خون خواهی او برخیزیم.»

۳) مشابهت در زمانه

□ زمانه حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه و امام حسین علیه السلام لیه السلام در انحراف فکری و فساد اجتماعی، رواج بی دینی و بدعت در سطح جهانی، شبیه هم است.

امام حسین علیه السلام لیه السلام، زمانه خود را چنین توصیف می کند:

«آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد؟»
«همانا در شرایطی هستیم که سنت پیامبر از بین رفته و بدعت ها زنده شده است.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «زمانه مهدی (ع) چنین است؛ چون مهدی قیام کند،

خواهش های نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند؛ پس از آنکه رستگاری را به هوای نفس بازگردانده باشند و آرا و افکار را پیرو قرآن کند، پس از آن که قرآن را تابع رأی خود گردانده باشند...

پس مهدی به شما نشان خواهد داد که روش عادلانه در حکومت، چگونه است

و آنچه را که از کتاب و سنت متروک مانده، زنده خواهد ساخت.»

مشابهت در زمانه، ابعاد بی شماری دارد؛ از تبلیغات جبهه باطل گرفته تا حاکمیت خلفای جور و غربت دین در عرصه زندگی و جامعه.

که تبلیغات بنی امیه و معاویه علیه اهل بیت و امام حسین علیه السلام، شباهت زیادی به تبلیغات کشورهای استکباری و صهیونیست ها علیه جهان اسلام، به ویژه علیه ایران اسلامی دارد.

(۴) قیام در روز عاشورا

□ در برخی روایت ها آمده است که قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه مصادف با شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) است و این مطلب ما را به یکی دیگر از پیوندهای ویژه ی صاحبان این دو قیام، رهنمون می سازد. ارتباط بین روز عاشورا و قیام مهدی موعود (عج)، یک رابطه ملموس و قابل درک برای هر انسان عاقلی است؛

چرا که راه و هدف مهدی (ع) همان هدف امام حسین (ع) در ابعاد گسترده جهانی است

(۵) کوفه؛ پایگاه مشترک

□ رابطه دیگر میان این دو امام و قیامشان، مرکز حکومت آن دو است.

امام حسین (ع) از مکه به جانب کوفه رهسپار بود و شاید با رسیدن به کوفه، مانند پدر بزرگوارشان، آنجا را مقر حکومت خویش قرار می داد؛ ولی سپاهیان یزید راه را بر آن حضرت بستند و

ایشان در دوم محرم، در کربلا منزل کرد.

زمانی که خورشید تابناک مکه ظهور کند، کوفه را به عنوان مقر حکومت خود برخواهد گزید.

در روایت آمده که امام باقر علیه السلام فرمودند: «مهدی علیه السلام وارد کوفه می شود با سه پرچم...»

و در روایتی دیگر آمده که ابوبکر حضرمی می گوید: به امام باقر یا امام صادق علیهما السلام گفتم: کدام سرزمین پس از حرم خدا و حرم پیامبر با فضیلت تر است؟ فرمود: «ای ابابکر! سرزمین کوفه که جایگاه پاکی است و در آن مسجد سهله قرار دارد و مسجدی که همه پیامبران در آن نماز خوانده اند.

آن جا عدالت الهی پدیدار می گردد و قائم به عدل و قیام کنندگان پس از او، از همان جا خواهند بود. آن جا جایگاه پیامبران و جانشینان صالح آنان است.

امام حسین (ع) از مکه به سمت کوفه رفت و حضرت مهدی (عج)، از مکه به سوی کوفه خواهد رفت و مقر حکومت خود را در کوفه قرار خواهد داد؛ یعنی راه نیمه تمام سیدالشهدا (ع) را به پایان خواهند رساند.

1- گریه ام سلمه

صبح روز یازدهم محرم در مدینه، از خانه ام سلمه صدای گریه وزاری شنیده شد. به او گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: دیشب پسر من حسین (ع) کشته شد! زیرا بعد از رحلت رسول خدا (ص)، پیامبر را بخواب ندیدم تا اینکه دیشب، او را عزا دار و دل شکسته به خواب دیدم. عرض کردم: یا رسول الله! چرا شمارا گریان و دل شکسته می بینم؟ فرمود: دیشب تا صبح قبر حسین و اصحابش را می گندم.^۱

262- ابن زیاد، سر مقدس امام را به خولی داد تا در منزلش نگه دارد.

زن خولی می گوید: وقتی شوهرم سر مبارک امام را در گوشه ای گذاشت و به خواب رفت، شنیدم سر حضرت تا طلوع فجر، قرآن می خواند و آخرین آیه این بود: وسیعلم الذین ظلموا آی منقلب ینقلبون^۲ بزودی ظالمین خواهند دانست، به کدام جای باز گشتی، برمی گردند.

بعد از طرف سر مقدس، صدایی چون رعد شنیدم و فهمیدم صدای تسبیح ملائکه است.^۳

-263

پرده ای در مقابل چشم مأمور

عالم پرهیزگار حاج شیخ علی تاکی شهرضایی در دهه ی محرم سال 1322 این قضیه را نقل فرمودند: سالی بنده در فصل زمستان، در مشهد مقدس بودم و به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که من خیلی به زیارت امام حسین علیه السلام مشتاق شده ام و فکر می کنم اگر به کربلا بروم مریض می شوم و از شما تقاضای گذرنامه دارم! در آن زمان فقد یکصد و هفده تومان پول داشتم و گذرنامه نیز نداشتم. و نمی دانستم چگونه باید به کربلا بروم.

بالاخره به خرمشهر آمدم، سید رضا رضوانی برایم یک مکان در کشتی به مبلغ پانزده تومان کرایه کرد و نمی

دانست که من می خواهم بدون گذرنامه و به صورت قاچاق به کربلا بروم! عده ی دیگری در کشتی بودند همه

دارای گذرنامه بودند. جایی در وسط آب یک شرطی آمد و ما یک فلس در دست او گذاشتیم و رد شدیم.

وقتی به بصره رسیدیم. برای گرفتن بلیط قطار اقدام کردم، اما چون نزدیک اربعین و موقع ازدحام زوار بود،

نتوانستم بلیط تهیه کنم و مجبور شدم به مسافرخانه ی سید علی حکاک بروم. در مسافرخانه اتاقی گرفتم و در

¹ در کربلا چه گذشت؟

² شعراء 227

³ در کربلا چه گذشت؟

اتاق رفتم و خوابیدم.

همین که به خواب رفتم، ناگهان بیدار شدم و دیدم شخصی بالای سرم ایستاده است و می گوید: شما بلیط می خواستید! بلند شوید و اثاثیه را جمع کنید. در این هنگام یک بلیط قطار به من داد و ظاهراً پول آن را هم نگرفت و گفت: زود جمع کن و برو!

من اثاثیه را جمع کردم و به دوش گرفتم، لحاف و وسایل را در چادر خوابی پیچیده بودم و بر دوش گرفته بودم و یقیناً هر کس مرا می دید، می فهمید که ایرانی هستم.

هنگامی که می خواستیم به قطار وارد بشویم باید تک تک به اتاقی که مأمور کنترل گذرنامه در آن بود وارد می شدیم و از طرف دیگر اتاق خارج می شدیم و به طرف قطار می رفتیم. هنگامی که به اتاق رسیدم، متوجه شدم که هیچ مسافری در اتاق نیست و من باید به تنهایی وارد اتاق شوم و گذرنامه را به شرطه نشان دهم و سپس از اتاق خارج شوم. اما من چون گذرنامه نداشتم، متحیر شدم. ناگهان ملهم شدم که «یا امام حسین علیه السلام» و «یا ابا الفضل علیه السلام» بگویم و رد شوم.

پس این دو اسم مبارک را پیوسته بر زبان می آوردم و در حالی که اثاثیه را بر دوش گرفته بودم، وارد اتاق شدم و از طرف دیگر خارج شدم! اما گویا در مقابل چشم آن مأمور پرده ای کشیده شده بود و مرا نمی دید! هیچ واکنشی نسبت به من نشان نداد و من رد شدم. تا کربلا نیز کسی از ما گذرنامه نخواست. بالاخره به کربلا رسیدیم و در کربلا نیز چون به نجاری و چوب بری وارد بودم، سقف خانه ی رئیس کنسولگری ایران را درست کردم و او با ما آشنا شد و فرمان داد که به من گذرنامه بدهند. و پس از آن، گذرنامه را به شیخ حسین شاهرودی دادم و برایم «کارت اقامت» گرفت، و از آن روز به بعد، ما در عراق اقامت کردیم.¹

264- شهادت رقیه

زنان اهل بیت امام حسین (ع)، شهادت حضرت وجوانان بنی هاشم را از کودکان کاروان اسراء، مخفی نگه داشته بودند. و می گفتند که آنها به مسافرت رفته اند و بزودی بر می گردند.

شبى در شام، نیمه های شب، رقیه (س) دختر امام، از خواب بیدار شد و پدرش را صدا زد و می گفت: پدرم حسین (ع) کجاست؟ او بهانه

¹ /http://www.ashoora.ir

پدر را گرفته بود و بقدری مضطرب بود، که همهٔ کودکان در خرابه راه، به گریه و فغان انداخت.

یزید متوجه سرو و صدای کودکان امام شد و سؤال کرد: چه خبر است؟ وقتی جریان رقیه (س) را به او گفتند، دستور داد که سر امام را برای او ببرند!

سرمقدس امام را در طبقی گذاشتند و روپوشی بر آن قرار دادند و آنرا برای رقیه (س) بردند.

رقیه (س) وقتی روپوش را برداشت و سر پدر را دید، نشناخت و گفت: این سر از کیست؟ گفتند: سر پدرت. با شنیدن این سخن، سر را برداشت و به سینه گرفت و گفت: ای پدر! چه کسی محاسن تو را بخونت خضاب کرد؟ چه کسی رگهای گردنت را قطع نمود؟ چه کسی مرا در کودکی، یتیم نمود؟ پدر جان! بعد از تو به که امیدوار باشم؟ پدر جان! چه کسی یتیم را نگه داری می کند تا بزرگ شود؟... آنگاه لب بر لب پدر نهاد و آنچنان شیون و زاری کرد، تا بیهوش شد. وقتی او را حرکت دادند، دیدند که از دنیا رفته است و جان بجان آفرین تسلیم نموده است.

اهل بیت امام، در مصیبت این دختر، صدا بگریه بلند کردند.

اهل شام نیز بعد از باخبر شدن از شهادت رقیه (س)، عزاداری کردند و در آن روز، هر مرد وزنی گریان شدند.^۱

265- در کاخ یزید!

یزید دستور داد تا اسراء را حاضر کرده و سر مبارک امام را در طشتی، مقابلش بگذارند. در این موقع امام سجاد (ع) چشمش به سر پدر افتاد، آهی از دل پر خون خود کشید و اشک ریخت و بعد از آن هرگز از کلهٔ گوسفند میل نفرمود. اما وقتی چشم زینب (س) بر آن سر منور افتاد، بیتاب شد و با صدایی که دلها را پاره می کرد، فریاد زد: یا حسیناه! ای حبیب قلب رسول خدا! ای فرزند مکه و منی! ای فرزند دلبنده سیده نساء! ای جگر گوشه محمد مصطفی!

در این موقع، یزید چوب خیزران را برداشت و بر دندانهای سر امام می زد و می گفت: ای کاش! آنهایی که در جنگ بدراز مشرکین، کشته شدند، زنده بودند و می دیدند که من چگونه انتقام آنها را از فرزندان قاتلین آنها گرفتم! او بمن می گفتند: ای یزید! دستت شل مباد!

ناگاه ابو برزّه اسلمی از اصحاب رسول خدا، برخاست و گفت: وای بر توای یزید! چوب بردندان حسین (ع) فرزند فاطمه (س) می زنی؟ در حالیکه من بارها دیدم که پیامبر خدا (ص) بر لب و دندان او و برادرش، بوسه می زد و می گفت: «شما سرور جوانان

¹ ستارگان درخشان ج 5

بهشتید. خدا بکشد کشتندگان شمارا ولعت کند آنها را و آنان را به عذاب الیم، معذب کند.»

یزید غضبناک شد و دستور داد او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند.¹

266- اربعین

اربعین سالروز اولین زیارت جابر بن عبدالله انصاری و عده ای از شیعیان قبر مطهر حسینی بعد از شهادت امام حسین و یارانش و اسارت خاندان پیامبر ص، جوی از ترس و هراس بین مردم حاکم شد و کسی جرات نداشت از امام حسین علیه السلام حرفی بزند و یادی بکند جز زینب و امام سجاد.

اما در چهلّم شهادت امام حسین علیه السلام، جابر بن عبدالله انصاری از صحابه بزرگ رسول الله که هم در نزد شیعیان و هم در نزد اهل سنت جایگاه رفیعی داشت به همراه جمعی از شیعیان به زیارت قبر مطهر امام حسین علیه السلام رفت که کیفیت زیارت ایشان را که درسهای بزرگی در خود دارد عرض می کنم.

به نقل از عطیّه عوفی - : همراه جابر بن عبد الله انصاری ، برای زیارت قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام حرکت کردیم. هنگامی که به کربلا رسیدیم جابر به کرانه فرات نزدیک شد و غسل کرد و پیراهن و ردایی به تن کرد و کیسه عطری را گشود و آن را بر بدنش پاشید و هیچ گامی برنداشت جز آن که ذکر خدای متعال گفت تا این که به قبر نزدیک شد و [به من] گفت: دست مرا بر قبر بگذار

چون دست او را بر قبر گذاشتم بیهوش ، بر روی قبر افتاد. کمی آب بر او پاشیدم و هنگامی که به هوش آمد سه بار گفت : ای حسین!

آن گاه گفت : دوست پاسخ دوست را نمی دهد ؟!

¹ جلاء العیون

سپس گفت: چگونه پاسخ دهی در حالی که خون رگ هایت را بر میان شانه ها و پشتت ریختند و میان سر و پیکرت جدایی انداختند؟! گواهی می‌دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و فرزند سرور مؤمنان و فرزند هم پیمان تقوا و چکیده هدایت و پنجمین فرد از اصحاب کسای و فرزند سالار نقیبان و فرزند فاطمه سرور زنانی؟! و چگونه چنین نباشی در حالی که از دست سرور پیامبران غذا خورده ای و در دامن تقوای پیشگان پرورش یافته ای و از سینه ایمان شیر نوشیده ای و با اسلام تو را از شیر گرفته اند.

پاک زیستی و پاک رفتی؛ اما دل های مؤمنان در فراق تو خوش نیست بی آن که در این تردیدی رود که همه اینها به خیر تو بود. سلام و رضوان خدا بر تو باد ! و گواهی می‌دهم که تو بر همان روشی رفتی که برادرت یحیی بن زکریّا رفت.

آن گاه جابر دیده خود را گرد قبر چرخاند و گفت: سلام بر شما ای روح هایی که گرداگرد حسین فرود آمده، همراهش شدید ! گواهی می‌دهم که نماز را به پا داشتید و زکات دادید و به نیکی فرمان دادید و از زشتی باز داشتید و با ملحدان جنگیدید و خدا را پرستیدید تا به شهادت رسیدید. سوگند به آن که محمد را به حق برانگیخت در آنچه به آن در آمدید با شما شریک هستیم.

به جابر گفتم: ای جابر! چگونه [با آنان شریک باشیم] ، با آن که ما نه به درّه ای فرود آمدیم و نه از کوهی بالا رفتیم و نه شمشیری زدیم ، در حالی که اینان سرهایشان از پیکر جدا شد و فرزندان‌شان یتیم و زنان‌شان بیوه شدند؟!

جابر گفت: ای عطیه ! شنیدم که حبیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : «هر کس گروهی را دوست داشته باشد ، با آنان محشور می شود و هر کس کار کسانی را دوست داشته باشد، در کارشان شریک می‌شود» و سوگند به آن که محمد را به حق به پیامبری برانگیخت نیت من و همراهانم همان است که حسین علیه السلام لیه السلام و یارانش بر آن رفته اند. مرا به سوی خانه های کوفه ببر.

هنگامی که بخشی از راه را رفتیم گفت: ای عطیه ! آیا سفارشی به تو بکنم که دیگر گمان ندارم پس از این سفر تو را ببینم ؟ دوستدار خاندان محمد را تا زمانی که آنان را دوست می دارد دوست بدار و دشمن خاندان

محمد را تا زمانی که با آنان دشمن است دشمن بدار هر چند روزه گیر و شب زنده دار باشد، و با دوستدار محمد و خاندان محمد رفاقت کن که اگر یک گامش از فراوانی گناهِش بلغزد گام دیگری به محبت آنان استوار می‌ماند؛ چرا که دوستدار آنان به بهشت باز می‌گردد و دشمن آنان به سوی آتش [دوزخ] می‌رود.¹

267- بازگشت به مدینه

راوی می‌گوید: وقتی کاروان اهل بیت امام حسین (ع) به نزدیک مدینه رسید، امام سجاد (ع) از مرکب پایین آمد و بارها را باز نمود و زنان و کودکان را پیاده کرد. سپس به بشیر فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند! او شاعر بود. تو هم شعر می‌توانی بگویی؟ عرض کرد: آری! یابن رسول الله! منهم شاعرم.

امام فرمود: وارد مدینه شو و با زبان شعر، شهادت امام حسین (ع) را اعلام کن!

بشیر می‌گوید: براسم سوار شدم و به مدینه رفتم و چون به مسجد النبی رسیدم، صدا بگریه بلند کردم و گفتم:

یا اهل یثرب! لا مقام لكم قتل الحسین فادمعی مدراراً

الجسم منه بکربلا مفرجٌ والرأس منه علی القنّاء یدار

حسین را در غریبی سربردند — تن پاکش به خاک و خون کشیدند.

تنش در کربلا عریان فتاده — سرش بر نیزه‌های کین نهاده.

یعنی: «ای اهل مدینه! جای ماندن نیست! زیرا حسین (ع) شهید شده است. و من اشکم سرازیر است.

بدنش در کربلا در خون است و سرش را بر بالای نیزه‌ها می‌گردانند.»

بعد گفتم: این امام سجاد (ع) است که با عمّه‌ها و خواهرانش، نزدیک شهر می‌باشند. و من قاصد او هستم تا محل آنها را بشما نشان بدهم.

با این نداء، هیچ زن پرده نشین و باحجابی در مدینه نبود مگر اینکه موپیشان و صورت خراشان و لطمه زنان، با نداء او وایلا! از خانه‌ها خارج شده و بطرف محل کاروان، حرکت نمودند.

وقتی من به نزد امام برگشتم، دیدم که حضرت از خیمه بیرون آمده و دستمالی در دست دارد که با آن اشکهای خود را پاک می‌کند.

امام بر روی صندلی نشست و بی اختیار گریه نمود. صدای مردم هم بگریه بلند شد و آن محل یکپارچه گریه شد و از هر

طرف، تسلیت عرض می‌کردند.

¹ مصباح الزائر: ص 286

در این هنگام، امام با دست اشاره کرد تا مردم ساکت شوند.

مردم از جوش و خروش افتادند و امام شروع به بیاناتی نمود از جمله فرمود: ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد! ما را به مصیبت‌های بزرگی مبتلا فرمود و شکاف بزرگی در اسلام ظاهر شد. ابا عبد الله الحسین (ع) و فرزندان و یارانش کشته شدند و زنان و دخترانش، اسیر گشتند و سرش را بالای نیزه هادر شهرها گرداندند. این مصیبتی است که مانند ندارد.

ای مردم! کدامیک از شما می تواند بعد از شهادت حسین (ع)،

شاد و خرم باشد؟ کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟

کدامیک از شما می تواند از ریختن اشکش جلوگیری کند؟

بدرستی که آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین (ع) گریه کردند. دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماقش

و درختها با شاخه هایشان، برای حسین (ع) گریه کردند. امواج دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمانها همه و همه گریه کردند. ای

مردم! آن کدام قلبی است که برای کشته شدن حسین (ع) شکافته نشود؟ آن کدام دلی است که برای حسین (ع) ناله نماید؟ آن کدام

گوشی است که این مصیبت بزرگ را که در اسلام پدید آمده، بشنود و کمر نشود؟... اَنَا لِلَّهِ وَأَنَا لِيهِ رَاجِعُونَ از مصیبتی که چقدر

بزرگ و سوزان و دردناک ورنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوز است! آنچه که برای ما روی داد را به حساب الهی منظور می کنیم که

او عزیز و انتقام گیرنده است!¹

268- عزاداری در مدینه

اُمّ کلثوم وقتی وارد مدینه شد، گریه می کرد و می گفت:

مَدِينَةُ جَدِّنَا لَا تَقْبَلِينَا فَبِالْحَسْرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا

أَلَا فَخِيرِنَا رَسُولُ اللَّهِ عَنَّا بَأَنَّا قَدْ فَجَعْنَا فِي آيِنَا

وَأَنَّ رَجَالَنَا بِالطَّفِّ صَرَعِي 'بَلَارَوْسٍ وَقَدْ ذَبَحُوا الْبَنِينَ

وَأَخِيرَ جَدِّنَا أَنَا أَسْرُنَا وَبَعْدَ الْأَسْرِ يَا جَدَّاهُ سَبِينَا

وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اضْحَوْا عَرَايَا بِالطُّفُوفِ مَسْلِينَا

¹ جلاء العيون

وقد ذبحوا الحسين ولم يُراعوا جانبك يا رسول الله فينا

و...

یعنی: ای مدینه پیامبر! ما را قبول نکن! ما با حسرت و اندوهها آمده ایم. پیامبر! از حال ما با خبر کن که مادر مورد پدرمان دچار فاجعه شده

ایم. مردان ما در سرزمین داغ، بدون سر افتاده‌اند و پسران ما را سر بریده‌اند!

و به جلد ما خبریده که ما اسیر شدیم و بعد از اسارت، زندانی گشتیم! و گروه تو ای پیامبر! در حالی روز بر آنان گذشت که عریان و غارت

زده، بر ریگهای گرم، افتاده‌اند!

ای رسول خدا! حسین (ع) را ذبح کردند و مراعات تو را درباره ما نکردند!

همچنین نقل شده است که امّ کلثوم به مسجد پیامبر رفت و با گریه عرض نمود: السلام یا جدّاه! من خبر شهادت فرزندت حسین (ع) را

آورده‌ام.

در این موقع، صدای ناله ای از قبر بلند شد که مردم با شنیدن آن صدا گریه وزاری سر دادند.

امام سجّاد (ع) نیز بر قبر جدّش آمد و صورتش را بر آن گذاشت و گریه کرد و فرمود: ای جدّ بزرگوار من! ای بهترین انبیاء مرسل! با تو

در دلد می نمایم! محبوب تو، حسین (ع) کشته شد و نسل تو از بین رفته است! در حالی تو را صدا می زنم که محزون و هراسان و اسیرم

و احدی نیست که از ما حمایت کند و طرفداری نماید! ما را اسیر کردند، آنگونه که کنیزان را اسیر می کنند و آنچنان ناراحتی و آزار به

ما رسید که استخوانها تحمل ندارد.¹

269- عزاداری ام البنین

امّ البنین، مادر ابوالفضل (ع) و عبدالله و عثمان و جعفر، بعد از شنیدن خبر شهادت پسرانش، برای عزاداری به قبرستان بقیع می رفت

و مشغول نوحه وزاری می شد. آنچنان عزاداری او سوزناک بود که حتی 'لا مروان، دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های

به گریه می افتاد. امّ البنین می گفت:

لا تدعونی ویک امّ البنین تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم والیوم اصبحْتُ ولا من بنین

اربعه مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین

¹ ستارگان درخشان

تنازع الخرصان اشلائهم فكلهم امسى ' صريعاً طعين

يالت شعري اكما اخبروا ان عباساً قطع اليمين؟

یعنی: دیگر بمن امّ البنین (مادر پسران) نگوئید! زیرا بیاد شیران بیشه می افتم! زمانی پسرانی داشتم که به آنها مرا می خواندند! ولی امروز من پسری ندارم! چهار فرزند که مثل کرکس ها، بلندهمت بودند، ولی با قطع رگشان بشهادت رسیدند. نیزه های باریک و تیز برای بشهادت رساندن آنها نزاع می کردند و شب همه آنان بشهادت رسیدند! ای کاش همانطور که بمن گفته اند، می فهمیدم که دست راست عباس (ع) قطع شده است؟^۱

270- خانمی که امام حسین (ع) به دیدارش رفت

«حاج ملاً محمد علی یزدی در نجف همسایه ای داشت که در کودکی باهم نزد یک معلم درس می خواندند. ولی آن همسایه وقتی بزرگ شد، به شغل راهزنی مشغول شد تا اینکه مُرد و او را در قبرستانی نزدیک خانه ملای یزدی دفن کردند. هنوز یکماه نگذشته بود که حاجی در خواب، همسایه راهزن را دید که در حال خوش و خرمی قرار دارد. تعجب کرد و از او ماجرایش را پرسید. او گفت: بعد از مردنم تا دیروز بخاطر کارهای زشتم در عذاب بودم، ولی دیروز که همسر استاد اشرف حداد فوت کرد و او را در این قبرستان دفن کردند، اباعبدالله (ع) سه باره دیدن او آمد و در بار سوم دستور داد عذاب را از این قبرستان بردارند. لذا حال ما از بدی به خوبی تغییر کرد!

ملای یزدی بعد از بیدار شدن، به سراغ استاد آهنگر رفت و بعد از پرس و جو در مورد شخصیت این زن، متوجه شد که این زن همه روزه زیارت عاشورا می خوانده است»^۲

271- آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام ضربه بسیار زده اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت اند، «آل زیاد» ند(و العن... آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه). نسل ناپاک «زیاد»، دست شان به خون عترت پیامبر آمیخته است. عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین را در کربلا کشت، فرزند همین زیاد است. مادر زیاد، سمیه نام داشت، از زنان

^۱ ستارگان درخشان

^۲ عشق حسینی

زنکار صاحب پرچم. زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام «عبید ثقفی» به دنیا آمد. زیاد را زیاد بن عبید می‌گفتند. از بدعت‌های معاویه، آن بود که بر خلاف حکم پیامبر، این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را «زیاد بن ابی سفیان» می‌گفتند.^۱ این موضوع که به «مساله استلحاق» معروف است، در سال 44 هجری انجام گرفت و مورد اعتراض بسیاری از بزرگان از جمله سید الشهدا بود که در نامه‌اش به معاویه، این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق، آورده^۲ و او را نکوهش کرده است. پس از انقراض امویان، مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه (زیاد، پسر پدرش) می‌خواندند.^۳ امام حسین «ع» روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش جمله «الا و ان الدعی بن الدعی...» دارد، که اشاره به ناپاک زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسبی پست و آلوده داشتند و عبید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به «ابن مرجانه» مشهور بود. حاکمیت یافتن کسی چون پسر زیاد، فاجعه‌ای بود که عزت و کرامت مسلمین و عرب را نابود کرد. زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیاد بر لبهای سر بریده ابا عبد الله «ع» می‌زند، گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس بیرون آمد و می‌گفت: ای جماعت عرب! از این پس برده شده‌اید. پسر فاطمه را کشته و پسر مرجانه را به امارت پذیرفته‌اید...^۴ در همان ایام، آل زیاد بعنوان گروهی فاسد و شیطانی به شمار می‌رفتند. حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالک بن انس مالکی یا انس بن حارث کاهلی در رجزی که در میدان می‌خواند، یکی از ابیات آن چنین بود:

آل علی شیعة الرحمان آل زیاد شیعة الشیطان.^۵

آل زیاد، طبق روایات، دل‌هایی مسخ شده، دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روز عاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی، مبارک دانسته و به شادمانی روزه می‌گرفتند. «تیز» آل زیاد نام سلسله‌ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه بودند و از سال 204 تا 409 هجری بر یمن حکومت کردند. آغاز حکومتشان از زمان هارون

^۱ الغدير، ج 10، ص 218.

^۲ معادن الحکمه، محمد بن فیض کاشانی، ج 2، ص 35 (چاپ جامعه مدرسین)، بحار الانوار، ج 44، ص 212.

^۳ الغدير، ج 10، ص 218.

^۴ بحار الانوار، ج 45، ص 117.

^۵ همان، ص 25.

^۶ همان، ص 95.

الرشید بود و ماموریتشان سرکوبی علویان آن دیار.^۱

272- آل مروان

دودمان مروان بن حکم که از تیره بنی امیه بودند و از سال 64 هجری روی کار آمدند.

آغاز سلطه این خاندان با به خلافت رسیدن مروان بود. مروان از خشن‌ترین و عنودترین دشمنان اهل بیت و امام حسین (ع) بود و نزد پیامبر و مردم ملعون و مطرود و تبعید شده بود (مروان) پس از او عبد الملک مروان، ولید بن عبد الملک، سلیمان بن عبد الملک، عمر بن عبد العزیز، یزید بن عبد الملک، هشام بن عبد الملک، ولید بن یزید، یزید بن ولید، مروان بن محمد، به ترتیب نزدیک به هفتاد سال حکومت کردند و دوران حکومتشان از سخت‌ترین دورانهای شیعه بود. بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت می‌گماشتند که حجاج یکی از آنان بود. در زیارت عاشورا «آل مروان» نیز همچون آل زیاد و آل ابی سفیان و بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند.

273-

عاقبت قاتلین امام حسین (ع)

قیام مختار

مختار که از شیعیان بود در سال 66 قیام کرد و لشکرش با لشکر شام‌جنگ کرده و مختار پیروز شد. او ابراهیم پسر مالک اشتر را فرمانده سپاه خود نموده بود و شروع به انتقام از قاتلین حادثه عاشورا نمود. آنان ابن زیاد را دستگیر کرده و ابراهیم دستور داد تا آتشی روشن کردند سپس خنجر را برداشته و از گوشت بدن ابن زیاد می‌کند و آن را در آتش نیم پخت نموده و به خورد ابن زیاد می‌داد و در آخر با فریاد: یالثارات الحسین! ابن زیاد را از تنش جدا نمود و برای امام سجاد (ع) فرستاد. سپس شمر را دستگیر نموده و سرش را از تن جدا نمودند. آنان که بر بدن حضرت اسب رانده بودند آوردند و بامیخهای آهنین به زمین دوختند سپس اسب بر بدنشان تاختند تا مردند. عمرو بن صبیح را که با شمشیر به صورت امام زده بود آورده و بدنش را با نیزه ریز ریز نمودند. بجدل بن سلیم که انگشت امام را قطع کرده بود آوردند و دست و پایش را قطع نمودند تا در خون خود دست و پا زد و مرد. سنابن انس را آورده و از گوشت رانهایش

¹ دائرة المعارف تشیع، ج 1.

می‌بریدند تا مرد. شبث بن ربع را که با شمشیر به صورت امام زده بود از گوشت بدنش بریدند تا مرد. دست و پای ابجر بن کعب را بریدند و چشمهایش را بیرون آورده و او را کشتند. گوشت حصین بن نمیر را با قیچی بریدند تا مرد. عمر سعد را در بسترش سر بریدند و پسرش حفص را هم کشتند. دست و پای حرمله را بریده و میله‌ای را در آتش داغ کرده و بر گردن حرمله گذاشتند تا گردنش قطع شد. دستهای خولی را بریدند سپس او را کشتند. زیاد بن رقاء را که تیر به پسر یکی از بنی‌هاشم زده بود بستند و تیر بر چشمانش زدند تا مرد. مرّة بن منقذ را که قاتل علی اکبر بود با آتش کشتند...

انتقام از قاتلان

نحوه مجازات	جرم	نام مجرم
باضربات شمشیر و جدا کردن سر از بدن	یزید فرماندهی کل لشکر	عمر بن سعد
جدا کردن سر	همکاری با عمر بن سعد که پدرش بود	حفص بن عمر بن سعد
کشته شدن در درگیری و جدا شدن سر	فرمانده پیاده نظام و جنایات متعدد	شمر بن ذی الجوشن
قطع انگشتان و بریدن دست پا و انداختن در دیگ	(بریدن راس امام حسین(ع))	سنان بن انس
انداخته شدن در آتش	حامل سر امام و جنایات متعدد	خولی بن یزید
قطع انگشتان و قطع دست و پا	بریدن انگشت امام	بجدل بن سلیم کلبی
قطع دست و پا و انداختن در آتش	تیر انداز کربلا و جنایات متعدد	حرمله بن کاهل اسدی

حکیم بن طفیل	(ع) حضرت عباس قاتل	میخ زدن به دست پا و تیر باران کردن
مره بن منقذ	(ع) حضرت علی اکبر قاتل	قطع دست و فلجی تا آخر عمر
زید بن رقاد جهنی	تک تیر انداز و جنایات متعدد	سنگسار و تیر باران
عمرو بن صبیح	عبدالله بن مسلم قاتل	هلاکت با ضربات نیزه
عبدالله بن اسید جهنی	شرکت فعال در کربلا	گردن زدن
حمل بن مالک محاربی	شرکت فعال در کربلا	گردن زدن
رقاد بن مالک بجلی	غارت اموال امام	گردن زدن در ملاعام
عمرو بن خالد بجلی	غارت اموال امام	گردن زدن در ملاعام
عبدالرحمان بن بجلی	غارت خیمه و لباس امام	گردن زدن در ملاعام
عبدالله بن قیس خولانی	شرکت در جنگ و غارت اموال	گردن زدن در ملاعام
مالک بن نسیر	غارت کلاهخود امام	قطع دو دست و پا

عثمان بن خالد جهني	عبدالرحمان بن عقيل قاتل	زدن گردن و سوزاندن
زياد بن مالک	شرکت فعال در جنگ غارت لباس شخصی امام	گردن زدن در ملاعام
عبدالرحمان بن ابي خشکاريه	شرکت فعال در جنگ و غارت لباس شخصی امام	گردن زدن در ملاعام
اسحاق بن حويه	تاختن اسب بر بدن امام	ميخ کردن دست و پا به زمين
رجا بن منقذ عبيدي	تاختن اسب بر بدن امام	ميخ کردن دست و پا به زمين
سالم بن خثيمه	تاختن اسب بر بدن امام	ميخ کردن دست و پا به زمين
واحظ بن ناعم	تاختن اسب بر بدن امام	ميخ کردن دست و پا به زمين
صالح بن وهب	تاختن اسب بر بدن امام	ميخ کردن دست و پا به زمين
هاني بن ثبيت	تاختن اسب بر بدن امام	ميخ کردن دست و پا به زمين
اسيد بن مالک	تاختن اسب بر بدن امام	ميخ کردن دست و پا به زمين

در قیام مختار، بسیاری از بزرگان و سران شیعه نقش فعالی داشتند، اما هیچ کدام از آن‌ها به اندازه ابراهیم اشتر، فرزند برومند مالک اشتر نخعی، تلاش و کوشش نکردند. ابراهیم با آن جایگاه بلند می توانست در بسیج عمومی شیعیان کوفه و اطراف آن، جهت همراهی با مختار در قیامش نقش بارزی را ایفا کند، که همین طور هم شد. علامه مجلسی نقل می کند: "هنگامی که مقدمات قیام فراهم شد، چند نفر از سران شیعه به مختار پیشنهاد کردند که اگر شخصیتی، مثل ابراهیم اشتر که جوانی دلیر، خوش فکر و دوراندیش است و علاوه بر این صفات، عشیره قبیله است و طرفداران قوی بسیاری دارد، در این قیام به ما بپیوندد، امید زیادی به". پیروزی خواهیم داشت

مختار از پیشنهاد آن‌ها استقبال کرد و با ده نفر از سران شیعه به دیدار ابراهیم اشتر رفت و نامه ای از جانب محمد حنفیه به ابراهیم داد، که در آن محمد حنفیه از ابراهیم خواسته بود که مختار را پشتیبانی و همراهی کند. ابراهیم ابتدا در نامه تردید کرد و گفت: "من از کجا بدانم که این نامه از طرف محمد حنفیه است". یزید بن انس، احمر بن شمیط، عبدالله بن کامل و همه آن جمع، شهادت دادند که این نامه از طرف محمد حنفیه است. پس از شهادت دادن آن‌ها، ابراهیم مطمئن شد و با مختار بیعت کرد، که پیوستن قهرمانی، همانند ابراهیم اشتر برای مختار بزرگ ترین پیروزی به حساب می آمد

پس از بیعت ابراهیم اشتر با مختار، هر شب جلسات سرّی تشکیل می دادند و پیرامون قیام و چگونگی شروع آن بحث می کردند که در یکی از این جلسات تصویب شد که روز پنج شنبه، چهاردهم ربیع الاول سال 66 ه. ق. قیام کنند و نشانه قیام هم آتش افروزی بر بالای بام‌ها و شعار آن، "یا منصور اُمّت"؛ یعنی ای پیروز، بمیران و "یا لثارات الحسین"؛ یعنی ای خون خواه حسین، باشد؛ در این میان ایاس بن مضارب، افسر نگهبان کوفه، از تصمیم مختار آگاه شد و فوراً به استانداری رفت و نقشه مختار را به عبدالله بن مطیع که استاندار وقت کوفه بود، گزارش داد، اما روز قیام هم چنان مخفی بود. ابن مطیع سه روز قبل از قیام به گروهی از مأمورین انتظامی دستور داد تا با سرپرستی ایاس بن مضارب، میدان های عمومی و بازار نزدیک مسجد جامع شهر را زیر نظر بگیرند. ابراهیم اشتر با گروهی مسلح که تعداد آن‌ها به صد نفر می رسید، شب چهارشنبه به طرف خانه مختار می رفتند، که ایاس بن مضارب جلو ابراهیم و همراهانش را گرفت و گفت: "من از شما دست برنمی دارم تا همه شما را به استانداری ببرم". ابراهیم از این حرف برآشفته، نیزه یک نفر از پاسبانان را گرفته، در حالی که فریاد می زد: "ای دشمن خدا تو نیز از قاتلان حسین بن علی هستی" به ایاس بن مضارب حمله کرده و نیزه را به شدت برگردن او زد. ایاس کشته شد و همراهان وی فرار کردند. مختار از این

حادثه باخبر شد و فوری به یاری ابراهیم شتافت. به این ترتیب قیام مختار قبل از تاریخ پیش بینی شده؛ یعنی در روز سه شنبه، دوازدهم ربیع الاول سال 66 ه. ق. آغاز گردید.

مختار دستور داد بر بالای بام ها، نی ها را آتش زدند، صدای "یا منصور اُمّت" و "یا لثارات الحسین"، در کوفه طنین انداز شد و جنگ هایی میان سپاهیان مختار به فرماندهی ابراهیم اشتر و سپاهیان ابن مطیع در گرفت که در همه آن ها سپاهیان مختار به پیروزی رسیدند.

ابن مطیع و دیگر شخصیت های حکومتی، به قصر استانداری پناه بردند و در آنجا تحصن کردند؛ اما سپاه مختار، استانداری کوفه را محاصره کرد. این محاصره سه روز به طول انجامید. البته ابن مطیع مخفیانه از کاخ بیرون رفت و به خانه "ابوموسی اشعری" پناهنده شد و دیگران نیز تسلیم شدند.

مختار پس از تسلط بر کوفه بسیاری از ممالک اسلامی، مثل ارمنستان، آذربایجان، موصل، مدائن، بهبهان، حلوان، اصفهان، قم، ماهان، همدان و... را زیر سلطه خود درآورد.

پس از شکست عبدالله بن مطیع، مختار درصدد بود تا در سه جبهه زیر مبارزه کند:

1-جبهه شام به رهبری اموی ها و فرماندهی ابن زیاد

2-جبهه عبدالله بن زبیر به رهبری مصعب بن زبیر

3-جبهه ضد انقلاب داخلی در کوفه به سرکردگی قاتلین امام حسین (ع)

این جبهه، از اوضاع آشفته کوفه استفاده کرده، دست به توطئه ای زدند و مختار ناچار شد تصمیم بگیرد که هرچه زودتر به قلع و قمع عوامل ضد انقلاب و قاتلین امام حسین (ع)، که در واقع از اهداف مهم قیامش بود، بپردازد. با تسلط کامل مختار بر کوفه، فضایی به وجود آمد تا قاتلان امام حسین (ع) و یاران باوفایش شناسایی شده و به سزای اعمالشان برسند.

هنگامی که عبدالملک مروان بعد از مرگ پدرش، حکومت شامات را به دست گرفت، به فکر تسلط بر مناطق انقلابی که از حکومت شام خارج شده بودند، افتاد. بنابراین، عبیدالله بن زیاد را به همراه حصین بن نمیر به عراق فرستاد تا شورش های آنجا را سرکوب کند. عبیدالله با سپاه زیادی به سمت عراق حرکت کرد و به موصل رسید. مختار سپاهی مرکب از سه هزار سواره به فرماندهی "یزید بن انس اسدی" به کمک عبدالرحمن بن سعید، استاندار موصل، فرستاد. این سپاه شجاعانه وارد جنگ شد و سپاه

ابن زیاد را شکست داد و سیصد نفر از شامیان را به اسارت درآورد؛ اما یزید بن انس که بیماری سختی داشت بعد از پیروزی بر سپاه شام از دنیا رفت و سپاه مختار با حالتی محزون به کوفه بازگشت. مختار که از شکست شامیان، وفات یزید بن انس و بازگشت لشکرش به سمت کوفه آگاه شد، به سرعت ابراهیم اشتر را با دوازده هزار مرد جنگی روانه موصل کرد. بعد از حرکت ابراهیم به طرف موصل، گروهی از سران کوفه که در سپاه عمر بن سعد در کربلا شرکت داشتند، در داخل شهر با توطئه و آشوب، نقاط حساس کوفه را اشغال کردند. مختار در داخل قصر حکومتی محاصره و رابطه اش با خارج قطع شد. مختار مخفیانه پیامی به ابراهیم اشتر در موصل فرستاد و دستور داد هر چه سریع تر به کوفه بازگردد. ابراهیم پس از دریافت پیام مختار، سریع به طرف کوفه حرکت کرد و نزدیک مسجد کوفه مستقر شد. مختار به کمک ابراهیم اشتر با آشوب گران وارد جنگ شد، شدت نبرد به حدی بود که مختار خود وارد کارزار شد و این جنگ سرانجام با پیروزی سپاه مختار و کشته شدن پانصد نفر و اسیر شدن دویست نفر از آشوب گران در روز چهارشنبه 24 ذی الحجه سال 66 ه. ق. به پایان رسید.

مختار، پس از سرکوبی آشوب گران به عبدالله بن کامل شاکری، که ریاست شهربانی کوفه را به عهده داشت، دستور داد تمام دروازه های شهر را ببندد تا هیچ یک از قاتلان شهدای کربلا نتوانند فرار کنند و سپس به تعقیب آن ها پردازد. در پی این فرمان، گردان های تعقیب تشکیل شد. مختار به همراه فرماندهان و یارانش، به جستجوی قاتلان امام حسین (ع) و شهدای کربلا پرداختند و همه را دستگیر کردند.

اولین گروهی که مختار آنان را به سزای اعمال زشتشان رساند، کسانی بودند که در روز عاشورا اسب های خود را نعل تازه زدند و بر بدن مطهر امام حسین (ع) و دیگر شهدا تاختند. مختار، پس از دستگیری این گروه دستور داد تا آن ها را به پشت بخوابانند، با میخ های آهنی دست و پایشان را به زمین بکوبند. آن گاه دستور داد عده ای از سپاهیان به پای اسبانشان نعل تازه بکوبند، سپس بر بدن این جنایتکاران بتازند، که پس از انجام این عمل بدن های آنان زیر سم اسبان از هم پاشید، گوشت، پوست و استخوانشان نرم و با خاک یکسان شد و به این صورت به هلاکت رسیدند و سپس جسدهای پلید آنان را به آتش کشیدند تا خاکستر شدند. اسامی این جنایتکاران عبارتند از: 1- اسحاق بن حویه؛ 2- اخنس بن مرثد؛ 3- حکیم بن طفیل؛ 4- عمرو بن صبیح؛ 5- رجاء بن منقذ عبدی؛ 6- سالم بن خیمه؛ 7- واحظ بن ناعم؛ 8- صالح بن وهب؛ 9- هانی بن ثیث؛ 10- اسید بن مالک و.

مختار سر ابن زیاد را همراه سرهای سرداران نامی سپاه شام با سی هزار درهم به مکه نزد محمد حنفیه فرستاد. وی این پول را برای تقسیم میان اهل بیت پیامبر (ص)، شیعیان مهاجر، انصار و فرزندان آنان در مکه و مدینه فرستاده بود. محمد حنفیه با دیدن سر ابن زیاد و دیگر جنایت کاران کربلا، بسیار خوشحال شد و به سجده افتاد و خدای منتقم را سجده و مختار و ابراهیم اشتر را دعا کرد.

محمد حنفیه سر ابن زیاد را نزد امام سجاد (ع) فرستاد. هنگامی که مأموران مختار به منزل امام سجاد (ع) آمدند، آن حضرت سر سفره ی غذا نشسته بود. امام سجاد (ع) از دیدن سر ابن زیاد بسیار خوشحال شد و سجده شکر به جای آورد. هنگامی که سر از سجده برداشت، قطرات اشک مانند مروارید از صورتش سرازیر بود، که در این هنگام فرمودند: "خدا را شکر می کنم که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت و خداوند به مختار جزای خیر عنایت کند". آن گاه امام (ع) رو به حاضران کرده و فرمودند: "هنگامی که ما را بر ابن زیاد وارد کردند، او سر سفره ی غذا نشسته و سر بریده پدرم را در برابر خود نهاده بود، من او را چنین نفرین کردم: "بارپروردگارا! زنده باشم و بینم روزی را که سر بریده ابن زیاد در برابر من قرار دارد

به این ترتیب، دعای امام سجاد (ع) مستجاب شد. آن روز که سر ابن زیاد به مکه و مدینه برده شد، روز شادی و جشن اهل بیت بود. از فاطمه، یکی از دختران امیرمؤمنان (ع) نقل شده، که فرمود: "هیچ یک از زنان بنی هاشم بعد از واقعه کربلا خود را آرایش نکردند تا این که مختار، سر عبیدالله بن زیاد را برای ما فرستاد...^۱.

275- شیخ جعفر مجتهدی از عرفای معاصریکی از گریه کننده های مشهور است که برای اهل بیت علیهم

السلام مخصوصا سیدالشهداء خیلی گریه می کردند. چند تا از داستانهای مربوط به ایشان را از کتاب در محضر

لاهوئیان آقای مجاهدی می اوریم:

از جمله خاطرات جناب مجاهدی است که :

بعد از ظهر روز نوزدهم ماه صفر چند سال پیش در قم توفیق دیدار آقای مجتهدی را پیدا کردم. هنگام ورود به اتاق، مشاهده کردم که بر روی تخت در حالی که دست خود را به نشانه احترام بر روی سینه گذاشته اند، چشمان اشک آلودشان را به نقطه ای از اتاق دوخته اند و قراین نشان می داد که پیش از ورود من به اتاق توسلاتی داشته اند.

آرام در کنار در ورودی اتاق نشستم و به تماشای آن صحنه شور آفرین پرداختم. حدود یک ربع ساعت گذشت تا آن مرد خدا به تدریج حالت طبیعی خود را باز یافت.

پرسیدند:

شما نور خاصی را مشاهده نکردید؟

عرض کردم:

خیر! ولی عطر خاصی را برای چند لحظه ای استشمام کردم.

آن مرد خدا در حالی که می گریستند، فرمودند:

دلم خیلی گرفته بود به بی بی زینب (علیها السلام) متوسل شدم، ناگهان در گوشه ای از اتاق آشکارا در هاله ای از نور جلوه کردند. لباس تعزیت بر تن داشتند و سرا پا سیاه پوش بودند. هیبت ایشان، هیبت علوی بود. خواستم عرض تسلیت کنم ولی گریه امانم نداد! بی بی فرمودند:

دوست دارم فردا که اربعین شهادت حسینی است در این جا مراسم عزاداری اقامه گردد و مرثیه جدیدی خوانده شود. مرثیه ای که صحنه غروب روز عاشورا را تجسم کند.

¹ ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، سید فاضل رضوی اردکانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

عرض کردم:

بی بی جان! این مرثیه را چه کسی باید منظوم کند؟

در حالی که بی بی زینب (علیها السلام) به شما اشاره می کردند به من امر فرمودند تا صحنه غروب روز عاشورا و صحنه وداع شان را با پیکر پاره پاره و غرقه به خون سالار شهیدان را به گونه ای که نشانم داده اند، برای شما بازگو کنم. سپس « کد » مرثیه جدید را به من یاد آور شدند و فرمودند که این مرثیه جدید دارای چه نشانه ای است؟ شما امشب این مرثیه را بسازید و فردا صبح به من لطف کنید تا بینم نشانه ای را که فرموده اند، دارد یا نه!

بعد، آقای مجتهدی حدود یک ساعت آن دو صحنه تکان دهنده را برای من تعریف کردند و در اثناى مجسم کردن آن دو صحنه به سختی می گریستند و گاهی رشته کلام شان پاره می شد و هنگامی که آرام می گرفتند، مطلب را ادامه می دادند.

از خدمت ایشان مرخص شدم و به خانه آمدم. نزدیکی نیمه های شب، غمی بزرگ بر وجودم مستولی شد و انقلاب خاطر عجیبی پیدا کردم. به کتابخانه شخصی ام رفتم و مطلبی را که آقای مجتهدی برایم شرح داده بودند، دقیقاً مرور کردم و پس از دقایقی بعد، این مرثیه منظوم بر زبانم جاری شد:

هان! غروب روز عاشوراستی کربلا پر شود و پر غوغاستی

قتلگاه ار خون هفتاد و دو تن موج زن چون لجه دریاستی

کشتی بشکسته آل رسول غرقه در دریای بی پهناستی

...

فردای آن روز، صبح زود پس از زیارت مرقد نورانی کریمه اهل بیت (علیها السلام) و تشکر از عنایت آن حضرت و بی بی زینب - سلام الله علیهما - رهسپار منزل حضرت آقای مجتهدی شدم. هنگامی که به حضورشان رسیدم، پرسیدند:

مرثیه را به همراه آورده اید؟!

عرض کردم: بله

فرمودند:

مرحمت کنید تا آن را بینم!

تا آن هنگام سابقه نداشت که ایشان این گونه اشعار را از من طلب کنند و فقط می فرمودند:

بخوانید! ولی این بار ظاهراً قضیه فرق می کرد.

وقتی که شعر را به ایشان دادم، دیدم با انگشت خود سرگرم شمردن ابیات آن هستند! سپس با لبخندی حالکی از رضایت خاطر به من فرمودند:

آقا جان! مبارک است، شعر شما نشانه ای را که بی بی زینب (علیها السلام) به من فرمودند، دارد!

عرض کردم:

اگر صلاح می دانید، برای مزید اطمینان قلبی من آن را اشاره بفرمایید.

گفتند:

به من فرموده بودند که این مرثیه به نشانه اربعین باید چهل بیت داشته باشد و حالا که ابیات شعر شما را شمردم دیدم درست چهل بیت است!

آقا جان! شعری که عنایتی باشد « کد » دارد! و « کد » شعر شما عدد (40) بود!

من که سراینده این مرثیه بودم، تعداد ابیات آن را نمی دانستم! بعد که ابیات را شمردم دیدم که ناخودآگاه آن را در چهل بیت سروده‌ام! شعفی که باطناً از این جهت نصیب من شد، روزها ادامه داشت. پس از گذشت ساعتی که در خدمت آن مرد خدا بودم، تنی چند از ذاکران و دوستان آل الله آمدند و ایشان شعر مرا به یکی از آنها داده و گفتند: مرثیه امروز ما، همین شعراست! آن را با لحنی حزن انگیز بخوانید.

-276

آقای حسنی طباطبایی نقل کردند:

صبح یکی از روزهای ماه محرم پس از تشریف به حرم مطهر کریمه اهل بیت حضرت معصومه (علیها السلام) به قصد زیارت آقای مجتهدی حرکت کردم. در زدم، کسی در را باز کرد و گفت: حمید آقا! آقای مجتهدی منتظر شما هستند تا صبحانه را به اتفاق شما صرف کنند! به خدمت ایشان شرفیاب شدم، سفره صبحانه پهن بود. فرمودند:

صبحانه را بایستی با شما صرف می کردیم! خوش آمدید، بفرماید!

در کنار آقای مجتهدی، کتاب گنجینه الاسرار مرحوم عمان سامانی، قرار داشت. ایشان ضمن صرف صبحانه، اشاره‌ای به آن کتاب کردند و گفتند:

آقا جان! عمان سامانی در میان مرثیه سرایان حسینی مقام و منزلت ویژه‌ای دارد و بعد فرمودند:

اصلاً دستگاه حضرت اباعبدالله (علیه السلام) یک دستگاه عجیبی است! نام مبارک ایشان هم خیلی بزرگ است. در نام مقدس

«حسین (علیه السلام)» اسرار عجیبی نهفته است.

و پس از چند لحظه تأمل، فرمودند:

هر کس که نام آقا امام حسین (علیه السلام) را بشنود از میزان انقلاب خاطری که پیدا می کند پایه ایمانش را می توان فهمید. کسانی

که نام این بزرگوار را می شنوند و تغییر حالی در خود نمی بینند باید جداً نگران ایمان خود باشند!

نام آقا امام حسین (علیه السلام) محک ایمان است.

276- عزرا خانه ما را دریابید!

استاد مجاهدی نقل می کنند :

خانه اجدادی مرحوم حجت الاسلام برقی محل آمد و شد علمای ربانی و دوستان آل الله در قم بود و خود ایشان نیز در اقامه عزاداری برای سالار شهیدان سعی بلیغی داشتند و معمولاً در دهه اول محرم هر سال پر رونق ترین مجالس عزاداری اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در منزل ایشان برگزار می شد و مورد عنایت طبقات مختلف مردم بود زیرا قدمت یکصد ساله داشت و نذورات بسیاری که هر سال در اختیار این بیت قرار می گرفت حاکی از نتایجی بود که مردم متدین قم و دیگر شهرها از توسلات خود در آنجا می گرفتند.

روزهای تاسوعا و عاشورا شخصیت های بزرگی همانند مرحوم علامه طباطبائی (رحمت الله) - صاحب تفسیر المیزان - در این مجالس عزاداری شرکت می کردند و اغلب به صورت ناشناس در میان مردم عزادار می نشستند بر مصائب سالار شهیدان اشک می ریختند. بارها شخصاً آن مرحوم را می دیدم که با حضور در آن مجالس، غمگینانه در گوشه ای نشسته و بی تابانه برای جد بزرگوار خود و مصائب آل الله می گریستند و در این حالت سعی می کردند که با گوشه عبا چهره خود را بپوشانند. مرحوم برقی (رحمت الله) برای من این قضیه را با انقلاب حال تعریف می کردند و می گریستند:

هر سال در روز پایان عزاداری، پاکت حق الزحمه واعظان و ذاکران حسینی را پس از ختم جلسه به آنان تقدیم می کردم. سالی، روز عاشورا با روز جمعه مصادف شده بود و من پس از نماز صبح وقتی که خواستم پاکت ها را آماده کنم، دیدم که چهل هزار تومان کم دارم! پول به اندازه نیاز در حساب بانکی داشتم ولی چون روز جمعه بود نمی توانستم از آن استفاده کنم، و از طرفی با مولای خود امام حسین (علیه السلام) عهد کرده بودم که از بابت هزینه مجالس عزاداری شخصاً از کسی وجهی مطالبه نکنم ولو به صورت قرض الحسنه!

لذا برای اولین بار در طول سال ها عزاداری، خود را با مشکلی رو به رو می دیدم که ظاهراً حاصلی جز شرمساری برای من نداشت! مغموم و افسرده، سماور را روشن کردم و قلباً به آقا امام حسین (علیه السلام) متوسل شدم که آبروی مرا بخر و نگذار شرمنده ذاکران تو باشم.

هنوز چند دقیقه ای از دم کردن چای نگذشته بود که شنیدم در می زنند! برخاستم و در خانه را باز کردم. دیدم دو نفر ناشناس (یا سه نفر، تردید از نویسنده است) و آذری زبان پشت در ایستاده اند. پس از سلام و احوالپرسی، گفتند:

از طرف جعفر آقا حامل پیغامی برای شما هستیم!

آنان را به درون خانه راهنمایی کردم و پس از صرف چای، بسته ای را به من دادند و گفتند:

ساعتی پیش در خدمت جعفر آقای مجتهدی بودیم. در اثنای صحبت، ایشان چند لحظه سکوت کرده و به ما گفتند:

آقا امام حسین (علیه السلام) می فرمایند: عزا خانه ما را دریابید!

بعد چند بسته اسکناس را داخل روزنامه پیچیدند و گفتند:

آقا جان! این بسته را به حاج آقا مصطفی برقی برسانید! منزل ایشان در گذر خان، کوچه معروف به کلاه فرنگی است!

از خدمت شان مرخص شدیم و پرس و جو کنان آمدم و خدا را شکر که این توفیق نصیب ما در این روز عزیز شد!

بسته پول را باز کردم و در نهایت تعجب دیدم که جعفر آقا چهار بسته ده هزار تومانی برای من فرستاده اند! بغض گلویم را فشرده و بی آن که بتوانم با آنان سخنی بگویم با من خدا حافظی کردند و رفتند! مرحوم حاج آقا مصطفی برقی به من می گفتند: تا آن موقع صحبت های زیادی در مورد آقای مجتهدی شنیده بودم ولی باور نمی کردم و با مشاهده این کرامت، قلباً به ایشان ارادت پیدا کردم و خدای را سپاس گفتم که این بیت را سال های سال عزا خانه مولایم امام حسین قراردادده و آن حضرت نیز بر آن مهر تأیید زده اند.¹

277- بدون گریه بر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نمی توانیم زنده بمانیم

جناب آقای حاج فتحعلی تعریف کردند:

در یکی از دفعاتی که آقا مجتهدی در بیمارستان آیت الله گلپایگانی بستری شدند تمام اطباء بالاتفاق به آقا گفتند: شما اصلاً نباید

گریه کنید، و در غیر این صورت نابینا خواهید شد. آقا در جواب به آنها فرمودند:

(ما بدون گریه بر حضرت امام حسین (علیه السلام) نمی توانیم زنده بمانیم).

278- ایشان وقتی به کربلا مشرف می شوند به مدت هفت سال در یکی از حجره های فوقانی صحن مطهر آقا

ابا عبدالله رو به ایوان طلا سکونت می کنند و روزها نیز در بازار بین الحرمین در محله قیصریه اخباری ها به شغل

کفاشی سرگرم می شوند و هر روز به زیارت دو طفلان حضرت مسلم (علیه السلام) مشرف می شده اند. از قول

ایشان نقل شده :

در ایامی که در کربلای معلی ساکن بودم هر روز صبح قبل از اینکه به محل کار خود بروم، کنار رود فرات رفته

و به آب نگاه می کردم و به یاد عطش و مصائبی که در روز عاشورا بر امام حسین (علیه السلام) و اولاد و

اصحابشان وارد شده بود می گریستم ، سپس به حرم مطهر مشرف می شدم و بعد از زیارت به صحن مبارک رفته

¹ در محضر لاهوتیان - آقای مجتهدی

و در آنجا مشغول توسل و گریه می شدم، آنگاه به محل کار خود می رفتم.

279- آقای شیخ جعفر مجتهدی می فرمودند:

زمانی که در بیابانها ساکن بودم، هنگام توسل کلمه شریفه (یا حسین) را با انگشت روی خاک می نوشتم و آنقدر می گریستم تا اینکه کلمه یا حسین که بر روی خاک نوشته بودم تبدیل به گل می شد و محو می گشت، مجدداً آن نام مقدس را روی گلها می نوشتم و به حدی گریه می کردم که بی تاب گشته و از هوش می رفتم. ایشان فرمودند: یک روز عاشورا که در بیابان بودم بسیار منقلب گشتم در این هنگام خطاب به آسمان کرده و گفتم؛ آسمان خجالت نکشیدی ناظر کشته شدن حضرت اباعبدالله (علیه السلام) بودی؟! سپس خطاب به زمین نموده و گفتم؛ ای زمین خجالت نکشیدی که حسین فاطمه (علیهما السلام) را بر روی تو سر بریدند؟! و متصل یک خطاب به آسمان و یک خطاب به زمین می کردم که ناگهان ندایی آمد. جعفر از اینجا دور شو. وقتی از آن مکان فاصله گرفتم، آسمان درهم ریخت و صاعقه ای آتشبار به قطعه زمینی که به آن خطاب می نمودم اصابت کرد و آنجا را شکافت.¹

280- روایت شده که چون حضرت موسی ع مأمور شد به ملاقات جناب خضر و تعلّم از او، چیزی که در وقت ملاقات بین ایشان مذاکره شد آن بود

که آن عالم حدیث نمود برای حضرت موسی مُصِیْبَتِهَا و بلاهایی که بر آل محمد وارد می شود پس گریستند هر دو و سخت شد گریستن ایشان.²

281- روایت شده از ابن عباس که گفت در ذیق'ار خدمت امیرالمؤمنین ع رسیدم صحیفه ای بیرون آورد به خط خود و املاء پیغمبر ص و خواند برای

من از آن و در آن صحیفه بود مَقْتَلِ امام حسین ع و آنکه چگونه کشته می شود و کی می کشد او را و کی یاری می کند او را و کی با او شهید می شود پس

گریه کرد آن حضرت گریه سختی و مرا به گریه درآورد

282- از حضرت امام رضا ع منقول است که هر که ترک کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا و پی کاری نرود حق تعالی حوائج دنیا و آخرت

او را برآورد و هر که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد حق تعالی روز قیامت را روز فَرَح و سُرُور و شادی او گرداند و دیده اش در بهشت به ما

روشن گردد و هر که روز عاشورا را روز برکت نامد و از برای منزل خود در آن روز چیزی ذخیره کند خدا آن ذخیره را برای او مبارک نگرداند و در روز

قیامت با یزید و عُبَیْدُاللهِ بن زیاد و عمر بن سعد عَلَیْهِمُ اللَّعْنَةُ محشور گردد پس باید که در روز عاشورا آدمی مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول

¹ در محضر لاهوتیان آقای مجاهدی

² مفاتیح الجنان

گریه و نوحه و مصیبت باشد و امر کند اهل خانه خود را که تعزیه آن حضرت را بدارند و مشغول ماتم باشند چنانکه در ماتم عزیزترین اولاد و اقارب خود می‌باشند و در آن روز امساک کند از خوردن و آشامیدن بی آنکه قصد روزه کند و در آخر روز بعد از عصر افطار کند اگر چه به شربت آبی باشد و روزه تمام ندارد مگر آنکه در خصوص آن روز روزه واجبی داشته باشد که به نذر یا مثل آن بر او واجب شده باشد که آن روز را روزه باید بگیرد و در آن روز آذوقه در خانه ذخیره نکند و نخندد و مشغول لهو و لعب نگردد و هزار مرتبه بر قاتلان آن حضرت لعنت کند و بگوید **اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ**.

283- صاحب شفاء الصدور در شرح این فقره از زیارت عاشورا **اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمَيَّةَ** کلام را در این مقام بسط داده مُلَخَّصَش آنکه تبرک بنی امیه به این یوم مشؤم بر چند وجه است یکی آنکه ذخیره قوت و آذوقه را در این روز سنت شمرند و آن آذوقه را تا سال دیگر مایه سعادت و سعۀ رز و رَعْدِ عَیْش دانستند چنانچه در اخبار اهل بیت: از باب تعریض به ایشان نهی از این مطلب مکرر وارد شده است و دیگر اقامۀ مراسم عید است از توسعۀ رز بر عیال و تجدید ملابس و قَصُّ شِ ارب و تَقْلیمِ اظف'ار و مضافه و تعیدات دیگر که طریقه بنی امیه و اتباع ایشان بر او جاریست و دیگر التزام به روزه این روز است که اخبار کثیره در فضل او وضع کرده‌اند و مُلْتَمَز به صیام این روزند **امر چهارم** از وجوه تبرک به یوم عاشورا اینکه دعا و طلب حوائج را در این روز مستحب دانسته‌اند.¹

284- چنانچه شیخ صدوق از جبلۀ مکیه نقل کرده که شنیدم از میثم **تَمَّ ارَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** که فرمود **وَاللَّهِ** می‌کشند این اُمّت پسر پیغمبر خود را در محرم در روز دهم و هر آینه اعداء حقّ سبحانه و تعالی این روز را روز برکت قرار دهند و همانا این کار شدنی است و پیشی گرفته‌است در علم خدای تعالی و من می‌دانم او را به عهدی که از مولایم امیرالمؤمنین **ع** به من رسیده تا آنکه جبّله می‌گوید گفتم چگونه مردم روز قتل حسین **ع** را روز برکت قرار می‌دهند پس میثم بگریست و فرمود حدیثی وضع کنند که او روزیست که خدای تعالی در او توبۀ آدم را قبول کرد با اینکه خدای تعالی یونس را از شکم ماهی بیرون آورد با اینکه خدای تعالی یونس را در ذی‌قعدة از شکم ماهی برآورد و گمان می‌کنند که او روزیست که سفینه نوح بر جُودِی قرار گرفت با اینکه استواء سفینه در روز هیجدهم ذی‌حجه بوده و گمان می‌کنند که او روزی است که خدا دریا را برای موسی در او بشکافت با اینکه این کار در ربیع الاول بود.²

285- روایت کرده محمد بن اسمعیل بن بزیع از صالح بن عقبه از پدرش از حضرت امام محمد باقر **ع** که فرمود هر که زیارت کند حسین بن علی **ع** را در روز دهم محرم تا آنکه نزد قبر آن حضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حجّ و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که ثواب آنها مثل ثواب کسی باشد که حجّ و عمره و جهاد کند در خدمت رسول خدا **ص** و ائمه طاهرین: راوی گفت: گفتم فدایت شوم چه ثواب است از برای کسی که بوده باشد در شهرهای دور از کربلا و ممکن نباشد او را رفتن بسوی قبر آن حضرت در مثل این روز فرمود هرگاه چنین باشد بیرون رود بسوی صحرا

¹ همان

² همان

یا بالا رود بر بام بلندی در خانه خود و اشاره کند بسوی آن حضرت بسلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلین آن حضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند و بکند این کار را در اوایل روز پیش از زوال آفتاب پس ندبه کند بر حسین ع و بگرید بر او و امر کند کسانی را که در خانه اش هستند هرگاه از ایشان تقیه نمی کند به گریستن بر آن حضرت و برپا دارد در خانه خود مصیبتی به اظهار کردن جزع بر آن حضرت و تعزیت بگویند یکدیگر را به مصیبت ایشان به حسین ع و من ضامنم برای ایشان بر خدا هرگاه بیاورند این عمل را جمیع آن ثوابها را گفتم فدای تو شوم ضامن می شوی این ثوابها را برای ایشان و کفیل می شوی این ثوابها را فرمود که بلی من ضامنم و کفیل از برای کسی که این عمل را بجا آورد گفتم که چگونه یکدیگر را تعزیت بگویند فرمود که می گویند «اعظمَ اللهُ أجورنْ! بمصْ ابنِ! بالحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلنْ! وَايَاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بَثْ! ارِهْ مَعَ وَلِيِّهِ الْأَقْبَامِ! امِّ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت ما به حسین ع و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او با ولی او امام مهدی از آل محمد: و اگر بتوانی که بیرون نروی آن روز را در پی حاجتی چنان کن زیرا که آن روز نحسی است که برآورده نمی شود در آن حاجت مؤمن و اگر برآورده شود مبارک نخواهد بود از برای او و نخواهد دید در آن خیری و رشدی و ذخیره نکند البته هیچیک از شما برای منزلش در آن روز چیزی را پس هر که ذخیره کند در آن روز چیزی را برکت نخواهد دید در آن چیزی که ذخیره نموده و مبارک نخواهد بود از برای او در اهلش که ذخیره برای آنها نهاده پس هرگاه بجا آورند این عمل را بنویسد حق تعالی برای ایشان ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد که همه را با رسول خدا ص کرده باشد و از برای اوست مزد و ثواب مصیبت هر پیغمبری و رسولی و وصی و صدیق و شهیدی که مرده باشد یا کشته شده باشد از زمانی که خلق فرموده حق تعالی دنیا را تا زمانی که به پای شود قیامت.¹

286- صفوان گفت که حضرت صادق ع به من فرمود که مواظب بکن بر این زیارت عاشورا و بخوان این دعا را و زیارت کن به آن پس بدرستی که من ضامنم بر خدا برای هر که زیارت کند به این زیارت و دعا کند به این دعا از نزدیک یا دور اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت برسد و محبوب نماند و حاجت او قضا شود از جانب خدای تعالی بهر مرتبه که خواهد برسد و او را نومید برنگرداند ای صفوان یافتن این زیارت را به این ضمان از پدرم و پدرم از پدرش علی بن الحسین ع به همین ضمان و او از حسین ع به همین ضمان و حسین ع از برادرش حسن ع به همین ضمان و حسن از پدرش امیرالمؤمنین ع با همین ضمان و امیرالمؤمنین ع از رسول خدا ص با همین ضمان و رسول خدا ص از جبرئیل با همین ضمان و جبرئیل از خدای تعالی با همین ضمان و به تحقیق که خداوند عزوجل قسم خورده به ذات مقدس خود که هر که زیارت کند حسین ع را به این زیارت از نزدیک یا دور و دعا کند به این دعا قبول می کنم از او زیارت او را و می پذیرم از او خواهش او را بهر قدر که باشد و می دهم مسئلتش را پس بازنگردد از حضرت من با ناامیدی و خسار و باز گردانم با چشم روشن به برآوردن حاجت و فوز به جنت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند حضرت فرماید جز دشمن ما اهل بیت که در حق او قبول نشود قسم خورده حق تعالی به این بر ذات اقدسش و گواه گرفته مارا بر آنچه که گواهی

¹ مفاتیح الجنان

دادند به آن ملائکه ملکوت او پس جبرئیل گفت یا رسول الله خدا فرستاده مرا بسوی تو بجهت سرور و بشارت تو و شادی و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد تو: تا روز قیامت پس مستمر و پابنده باد مسرت تو و مسرت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان: و شیعه شما تا روز رستخیز پس صفوان گفت که حضرت صادق ع با من فرمود ای صفوان هرگاه روی داد از برای تو بسوی خدای عزوجل حاجتی پس زیارت کن به این زیارت از هر مکانی که بوده باشی و بخوان این دعا را و بخواه از پروردگار خود حاجت را که برآورده شود از خدا و خدا خلاف نخواهد فرمود وعده خود را بر رسول خود بجد و امتنان خویش وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

-287

سینا تقی خانی نوشت: ماجرای مسلمان و شیعه شدن ۱۵۰ سیاهپوست در یک مجلس روضه

♦ به گزارش رهیافتگان پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان: توی آمریکا مراسم روضه گرفته بودیم

شب اول به سیاه پوست هم اومد روضه

براش به مترجم گذاشتیم

شبای بعد، همین جور هی تعداد سیاهپوست ها زیاد میشد تا مجبور شدیم به جای دیگه روهم برای مراسم

بگیریم

♦ شب آخر ۱۵۰ تا سیاهپوست گفتن که میخوان شیعه بشن!

پرسیدم برای چی میخوان شیعه بشین؟!

همه نگاه کردن به سیاهپوستی که شب اول اومده بود روضه!

ازش پرسیدم برای چی شیعه؟

گفت: شب اول به تیکه از روضه جون رو خوندی (غلام سیاه امام حسین)

♦ همونی که وقتی امام حسین سرش رو گذاشت روی پای خودش، سه بار سرش رو انداخت گفت جایی که سر

علی اکبر بوده جای سر جون نیست!!

ولی امام حسین سرش رو گذاشت روی پاهاش و جون شهید شد..

من رفتم به این سیاهپوستا گفتم: بیاید که دینی رو پیدا کردم که توش سیاه و سفید فرقی نداره.^۱

¹ <http://shia-patogh.blogfa.com/post/2491>

288- دو تا زیارت عاشورا است. یکی معروفه که باید صد لعن و صد سلام گفته شود و دوم زیارت

عاشوراء غیر معروفه

است که با زیارت معروفه متداوله در اجر و ثواب شریک است بی‌مشقت گفتن صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و این برای آنانکه شغل مهمی دارند فوزی است عظیم و کیفیت آن به نحوی که در مزار قدیم نقل شده بدون شرح آن چنین است که هر کس دوست دارد زیارت کند آن حضرت را از بلاد دور یا نزدیک پس غسل کند و برود به صحرا یا در بام خانه خود آنگاه دو رکعت نماز کند و بخواند در آن سوره قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ چون سلام گفت اشاره کند بسوی آن حضرت به سلام و متوجه شود به این سلام و اشاره و نیت به آن جهتی که در آنست ابو عبدالله الحسین ع یعنی رو کند به کربلای معلی آنگاه با خشوع و استکانت زیارت را بخواند.

289- زیارت امام حسین ع در اوقات شریفه و لیالی و ایام متبرکه که به غیر از این اوقات که ذکر شد نیز افضل است خصوصاً اوقاتی که به آن حضرت نسبتی داشته باشد مانند روز مباحله و روز نزول هل آتی^۱ و روز ولادت شریف آن حضرت و شبهای جمعه و از روایتی مستفاد می‌شود که حق تعالی در هر شب جمعه نظر مکرمتی بر آن حضرت فرماید و جمیع پیمبران و اوصیای ایشان را به زیارت او بفرستد و ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت کرده که هر که زیارت کند قبر امام حسین ع را در هر جمعه آمرزیده شود البته و از دنیا بیرون نرود با حال حسرت از دنیا و مسکنش در بهشت با امام حسین 7 باشد و در خبر اعمش است که همسایه او برای او گفت در خواب دیدم که رقعها از آسمان فرو می‌ریزد که در آنها امان نوشته‌اند برای هر که زیارت امام حسین ع کند در شب جمعه و بعد از این در اعمال کاظمین در حکایت حاجی علی بغدادی اشاره به این مطلب خواهد شد و غیر این از اوقات شریفه دیگر و روایت شده از حضرت صادق ع پرسیدند که آیا زیارت امام حسین ع را وقتی هست که بهتر از وقت دیگر باشد فرمود که زیارت کنید آن حضرت را در هر وقت و هر زمان زیرا که زیارت آن حضرت خیر مقرر است هر که آن را بیشتر به عمل آورد خیر بیشتر خواهد یافت و هر که کمتر کند کمتر خواهد یافت و سعی کنید در زیارت کردن آن حضرت در اوقات شریفه که اعمال صالحه در آنها ثوابش مضاعف است و در آن اوقات شریفه ملائکه از آسمان نازل می‌شوند از برای زیارت آن حضرت.^۱

290- در احوال سید محدث متبحر آقا سید نعمه الله جزائری آمده که آن سید جلیل در تحصیل علم زحمت بسیار کشیده و سختی و رنج بسیار برده و در اوایل تحصیل چون قادر نبوده بر چراغ به روشنی ماه مطالعه می‌نموده لاجرم از کثرت مطالعه در ماهتاب و بسیار چیز نوشتن و مطالعه کردن چشمانش ضعیف پیدا کرده بود پس به جهت روشنی چشم خود به تربت مقدسه حضرت سید الشهداء ع و تراب مراقده شریفه ائمه عرا اکتحال (مانند سرمه، تربت بر چشمانش می‌مالید) می‌کرد و به برکت آن تربت‌ها چشمش روشن می‌گشت.

¹ مفاتیح الجنان

291- اوّل روایت شده که حوریان بهشت چون یکی از ملائکه را می‌بینند که از برای کاری بر زمین می‌آید از او التماس می‌کنند که برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین ع به هدیه بیاور دوّم به سند معتبر منقول است که شخصی گفت حضرت امام رضا ع برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چون گشودم در میان آن خاکی بود از آن مرد که آورده بود پرسیدم که این خاک چیست گفت خاک قبر امام حسین ع است و هرگز آن حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به جایی نمی‌فرستد مگر آنکه این خاک را در میانش می‌گذارد و می‌فرماید این امان است از بلاها به اذن و مشیت خدا سیّم روایت است که عبدالله بن ابی یعفور به خدمت حضرت صادق ع عرض کرد که یک شخص از خاک قبر امام حسین ع برمی‌دارد و منتفع می‌شود و دیگری برمی‌دارد و منتفع نمی‌شود فرمود که نه والله هر که بردارد و اعتقاد داشته باشد که به او نفع می‌بخشد البته منتفع می‌شود چهارم از ابو حمزه ثمالی روایتست که عرض کردم به حضرت صادق ع که می‌بینم اصحاب ما می‌گیرند خاک قبر امام حسین ع را و طلب شفا از آن می‌کنند آیا شفا در آن هست فرمود که طلب شفا می‌توان کرد از خاکی که بردارند از میان قبر تا چهار میل و همچنین است خاک قبر جدّم رسول خدا ص و قبر امام حسن و امام زین العابدین و امام محمّد باقر: پس بگیر از آن خاک که آن شفای هر درد است و سپری است برای دفع هر چه از آن ترسی و هیچ چیز به آن برابری نمی‌کند از چیزهایی که از آن شفا طلب می‌کنند به غیر از دعا و چیزی که آن را فاسد می‌کند آن است که در ظرفها و جاهای بد می‌گذارند و آنها که معالجه به آن می‌کنند کم است یقین ایشان هر که یقین داشته باشد که این از برای او شفا است هرگاه معالجه به آن کند او را کافی خواهد بود و محتاج به دواي دیگر نخواهد شد و فاسد می‌گردانند آن تربت را شیاطین و کافران از جنیان که خود را بر آن می‌مالند و بهر چیز که می‌گذرد آن تربت آن را بو می‌کنند و اما شیاطین و کافران جنّ پس حسد می‌برند فرزندان آدم را بر آن و خود را بر آن می‌مالند که اکثر نیکی و بوی خوشش برطرف می‌شود و هیچ تربت از حایر بیرون نمی‌آید مگر مهیا می‌شوند از شیاطین و کافران جنّ از برای آن تربت آن قدر که عدد ایشان را کسی به غیر از خدا احصا نمی‌تواند کرد و آن تربت در دست صاحبش است و ایشان خود را بر آن می‌مالند و ملائکه نمی‌گذارند ایشان را که داخل حایر شوند و اگر تربت سالم از اینها بماند هر بیمار را که به آن معالجه نمایند البته در آن ساعت شفا می‌یابد پس چون تربت را برداری پنهان کن و نام خدا بر آن بسیار بخوان و شنیده‌ام که بعضی از آنها که تربت را برمی‌دارند آن را سبک می‌شمارند حتّی بعضی از ایشان آن را در توبه چهارپایان می‌اندازند یا در ظرف طعام یا چیزهایی که دست بر آن بسیار مالیده شود از خورجینها و جوالها پس چگونه شفا یابد از آن کسی که به این نوع آن را حرمت دارد و لکن دلی که در آن یقین نیست و سبک می‌شمارد چیزی را که صلاحش در آن است عمل خود را فاسد می‌کند پنجم روایت شده که هرگاه یکی از شما خواهد که بردارد تربت را به اطراف انگشتان بردارد و قدر آن مثل نخود است به بوسد آن

را و برهر دو دیده گذارد و بر سایر بدن بمالد و بگوید: **اللّٰهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ التُّرْبَةِ، وَبِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِهَا وَتَوَىٰ** فيها، وَبِحَقِّ جَدِّهِ وَآبِيهِ وَآمِهِ وَآخِيهِ، وَالْأَ □ نَمَّهْ مِنْ وَلَدِهِ، وَبِحَقِّ الْمَلَأِ □ نَكَّهَ الْحَافِّينَ بِهِ، الْآ □ جَعَلْتَهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَبِرَّءٍ مِنْ كُلِّ مَرَضٍ، وَنَجَاءٍ مِنْ كُلِّ آفَةٍ، وَحِرْزًا مِمَّا خَافُ وَأَحْذَرُ

خدایا به حق این تربت شریف و به حق آن بزرگواری که در آن فرود آمد و

مسکن گرفت و به حق جد و پدر و مادر و امامان از فرزندانش و به حق

فرشتگانی که او را دربر گرفته‌اند که بگردانی آن را شفای از هر درد و درمان از هر

• بیماری و رهائی از هر آفت و پناهگاهی از هر چه از آن می‌ترسم و پرهیز می‌کنم * * * * * بعد از آن استفاده کند.

و روایت شده که مهر کردن تربت امام حسین ع آنست که بر آن سوره انا انزلناه فی لیلۃ القدر بخوانی و نیز روایت شده که هرگاه تربت

رابخوری یا به کسی بخورانی بگو:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقًا وَاسِعًا، وَعِلْمًا نَافِعًا، وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِنَّكَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

به نام خدا و به ذات خدا، خدایا بگردانش روزی فراخ و دانشی سودمند و شفای از هر دردی که تو بر هر چیزی قادر است.

ششم از حضرت امام رضا ع منقول است که هر که بگرداند تسبیح تربت امام حسین ع را و بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَاللَّهُ أَكْبَرُ» با هر دانه بنویسد حق تعالی از برای او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار گناه و بلند کند از برای او شش هزار درجه و بنویسد از برای او

شش هزار شفاعت و از حضرت صادق ع منقول است که هر که بگرداند سنگهائی را که از تربت امام حسین ع می‌سازند یعنی تسبیح پخته پس

یکبار استغفار کند هفتاد استغفار از برای او نوشته می‌شود و اگر تسبیحی را در دست نگاه دارد و تسبیح نگوید به عدد هر حبه هفت مرتبه از برای او نوشته

می‌شود هفتم در حدیث معتبر منقول است که چون حضرت صادق ع به عرا تشریف آوردند گروهی نزد آن حضرت آمدند و عرض کردند که

دانسته‌ایم تربت امام حسین ع موجب شفای هر درد است آیا باعث ایمنی از هر خوف هست فرمود بلی هرگاه کسی خواهد که او را از هر بیمی امان بخشد

باید تسبیحی که از تربت آن حضرت ساخته باشند در دست بگیرد و سه مرتبه این

دعا را بخواند: أَصْبَحْتُ اللَّهُمَّ مُعْتَصِمًا بِذِمَامِكَ وَجَوَارِكِ الْمَنِيعِ، * * * * * بامداد کردم خدایا در

حالی که چنگ زده‌ام به پیمان تو و جوار محکمت

الَّذِي لَا يُطَاوَلُ وَلَا يُحَاوَلُ، مِنْ شَرِّ كُلِّ غَاشِمٍ وَطَارٍ، مِنْ سَائِرِ مَنْ كُنْتُ مَوَدَّةً لَهُ

نشود و کسی قصد آن نتواند از شر هر ستمکار و شیخون زنده‌ای از تمامی

خَلَقْتَ وَمَا خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ، الصَّامِتِ وَالنَّاطِقِ، فِي جَنَّةٍ مِنْ كُلِّ كَسَانِيٍّ كَمَا أَفْرَدِي وَآنْجِي

خلق فرمودی از مخلوقات خموش و گویایت (و بنهم خود را) در زیر سپر و جوشنی از هر

مَخُوفٍ، بِلِبَاسٍ سَابِغَةٍ حَصِينَةٍ، وَهِيَ وَلَا أُمَّ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ مَوْجُودٍ مَخُوفٍ وَتَرَسَاكِيٍّ

لباس محکم و نگهدارنده و آن (سپر و لباس) همان دوستی خاندان پیامبر تو محمد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مُحْتَجِزاً مِنْ كُلِّ قَاصِدٍ لِي إِلَى أَذِيَّةٍ بِجِدَارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است و نگهداری

کنم خود را از هر که آهنگ آزارم کند به دیوار

حَصِينٍ الْأ □ خَلَاَصٍ فِي الْأ □ عِتْرَافٍ بِحَقِّهِمْ، وَالتَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ جَمِيعاً، محکم اخلاص

در اعتراف کردن به حق ایشان و چنگ زدن به رشته محکم ایشان همگی

مُوقِنًا أَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَمَعَهُمْ وَمِنْهُمْ وَفِيهِمْ وَبِهِمْ، أَوْ أَلِيٍّ مِنْ وَالْوَأ، در حالی که یقین دارم که حق از آنها

است و با آنها است و از آنها است و در میان آنها است و بوسیله آنها است دوست دارم هر که را

وَأَعَادِي مَنْ عَادَوْا، وَأَجَانِبُ مَنْ جَانَبُوا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، آنها دوست دارند و دشمن دارم

هر که را دشمن دارند و کناره گیرم از هر که کناره گرفتند درود فرست بر محمد و آلش

وَأَعِزَّنِي اللَّهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَا أَتَّقِيهِ، يَا عَظِيمُ حَزَنَتِ الْأ □ عَادِيٍّ وَنَگاهم دار خدایا

بوسیله ایشان از شر هر چه از آن پرهیز دارم ای خدای بزرگ دور ساختم دشمنان را

عَنِّي بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأ □ رَضٍ، إِنَّا جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا، از خود بوسیله آفریننده آسمانها و

زمین «ما نهادیم از پیش رویشان سدی

وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. * پس تسبیح را بیوسد و برو از پشت سرشان سدی و پرده بر

دیده شان افکندیم که نمی بینند» * * * * *

هر دو چشم بمالد و بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ التُّرْبَةِ الْمُبَارَكَةِ، وَبِحَقِّ * * * * *

خدایا از تو خواهم به حق این تربت مبارک و به حق

صَاحِبِهَا وَبِحَقِّ جَدِّهِ وَبِحَقِّ أَبِيهِ، وَبِحَقِّ أُمِّهِ وَبِحَقِّ أَخِيهِ، وَبِحَقِّ وَلَدِهِ الطَّاهِرِينَ، صاحب

آن (حضرت اباعبدالله) و به حق جدش و به حق پدرش و به حق مادرش و به حق برادرش و به حق فرزندان پاکش

اجْعَلْهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَأَمَانًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ سُوءٍ. بگردان آن را

شفای از هر دردی و امان از هر ترسی و نگهدارنده از هر بدی

* پس تسبیح را بر جبین خود بگذارد پس اگر در صبح چنین کند در امان خدا باشد تا شام و اگر در شام چنین کند در امان خدا باشد تا صبح

و □ در روایت دیگر منقول است که هر که از پادشاهی یا غیر او ترسد چون از خانه بیرون آید چنین کند تا حرزی باشد او را از شر ایشان

292- محدث متبحر ثقة الاسلام نوری؛ در دارالسلام نقل فرموده که روزی یکی از برادران من به خدمت مرحومه والدهام رسید مادرم دید که تربت امام حسین ع را در جیب پاپین قبای خود گذاشته مادرم او را زجر کرد که این بی ادبی است به تربت مقدسه چه آنکه بسا شود در زیر ران واقع شود و شکسته گردد برادرم گفت چنین است که فرمودی و تا به حال دو مهر شکسته‌ام و لکن عهد کرد که من بعد در جیب پاپین نگذارد پس چندروزی از این قضیه گذشت علامه والد در خواب دید بدون اینکه از این مطلب اطلاع داشته باشد که مولای ما حضرت ابوعبدالله الحسین ع به زیارت او تشریف آورد و در اطا کتابخانه نشست و ملاطفت و مهربانی بسیار کرد و فرمود بخوان پسران خود را بیایند تا آنها را اکرام کنم پس والدپسرها را طلبید و با من پنج نفر بودند پس ایستادند در نزد در مقابل آن حضرت و در نزد آن حضرت از جامه و چیزهای دیگر بود پس یک یک رامی خواند و چیزی از آنها به او می داد پس نوبت به برادر مزبور سلمه الله رسید حضرت نظری بر او افکند مانند کسی که در غضب باشد و التفات فرمود بسوی والد مرحوم و فرمود این پسر تو دو تربت از تربتهای قبر من در زیر ران خود شکسته است پس مثل برادران دیگر او را نخواند بلکه افکند بسوی او چیزی و الان در ذهنم است که گویا قاب شانه ترمه به او داد پس علامه والد بیدار شد و خواب خود را برای مرحومه والده نقل کرد و والده حکایت را برای ایشان بیان کرد والد تعجب کرد از صد این خواب.¹

293- حاجی علی بغدادی که در زمان شیخ انصاری زندگی می کرده است نقل کرد که در ذمه من هشتاد تومان مال امام ع جمع شد پس رفتم به نجف اشرف بیست تومان از آن را دادم به جناب علم الهدی و التقی شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی و باقی ماند در ذمه من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس اید الله پس چون مراجعت کردم به بغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمه من پس در روز پنجشنبه بود که مشرف شدم به زیارت امامین همایین کاظمین ع و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ سلمه الله و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کنند که به اهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن روز و جناب شیخ خواهش کرد بمانم متعذر شدم که باید مزد عملة کارخانه شعربافی را که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می دادم پس برگشتم چون ثلث از راه را تقریباً طی کردم سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می آید چون نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلاً و سهلاً و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود پس ایستاد و فرمود حاجی علی خیر است به کجا می روی گفتم کاظمین ع را زیارت کردم و برمی گردم به بغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیدی متمکن نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جد من امیر المؤمنین ع و از موالیان مانی و شیخ شهادت دهد زیرا که خدایتعالی امر فرموده دو شاهد بگیرد و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته‌ای به من دهد که من از موالیان اهلبیت علیهم السلام و آن را در کفن خود بگذارم پس گفتم تو چه می دانی و چگونه شهادت می دهی فرمود کسی که حق او را به او می رسانند چگونه آن رساننده را

نمی‌شناسد گفتم چه حق فرمود آنچه رساندی به وکیل من گفتم وکیل تو کیست فرمود شیخ محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است و به جناب آقا سید محمد گفته بود که در خاطر من خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی‌شناسم پس به خود گفتم شاید او مرا می‌شناسد و من او را فراموش کردم باز در نفس خود گفتم که این سید از حق سادات از من چیزی می‌خواهد و خوش دارم که از مال امام **ع** چیزی به او برسانم پس گفتم که ای سید در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما یعنی سادات را به اذن او پس در روی من تبسمی کرد و فرمود آری رساندی بعضی از حق ما را بسوی وکلای ما در نجف اشرف پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود آری پس در خاطر من گذشت که این سید می‌گوید بالنسبه به علماء اعلام وکلای ما و این در نظرم بزرگ آمد و گفتم علماء وکلایند در قبض حق سادات و مراغفلت گرفت «انتهی» آنگاه فرمود برگرد جدم را زیارت کن پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون به راه افتادیم دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاریست و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر مسایه انداخته گفتم این نهر و این درختها چیست فرمود هر کس از موالیان ما که زیارت کند جدم را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم می‌خواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم شیخ عبدالرزاق مرحوم مردی بود مدرّس روزی نزد او رفتم شنیدم که می‌گفت کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها به عبادت بسر برد و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین **ع** نباشد برای او چیزی نیست فرمود آری واللّه برای او چیزی نیست پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیرالمؤمنین **ع** است فرمود آری او و هر که متعلق است به تو پس گفتم سیدنا برای من مسئله‌ای است فرمود پیرس گفتم قراء تعزیه امام حسین **ع** می‌خوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سیدالشهداء **ع** پرسید گفت بدعت است پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که کیست در آن هودج گفتند به او فاطمه زهرا و خدیجه کبری **س** پس گفت به کجا می‌روند گفتند به زیارت امام حسین **ع** در امشب که شب جمعه است و دید رقعتهائی را که از هودج می‌ریزد و در آن مکتوبست «أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِرُؤَاةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این حدیث صحیح است فرمود آری راست و تمام است گفتم سیدنا صحیح است که می‌گویند هر کس زیارت کند حسین **ع** را در شب جمعه پس برای او امان است فرمود آری واللّه و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست گفتم سیدنا مسئله فرمود پیرس گفتم سنه هزار و دوست و شصت و نه حضرت رضاع را زیارت کردم و در درود یکی از عربهای شُرَقیّه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضاع گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضاع **ع** خورده‌ام چه حدّ دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئیده در مهمانخانه آن جناب این صحیح است علی بن موسی الرضاع **ع** می‌آید و او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند فرمود آری واللّه جدّ من ضامن است گفتم سیدنا مسئله کوچکی است می‌خواهم پیرس فرمود پیرس گفتم زیارت من حضرت رضاع را مقبولست فرمود قبولست انشاءالله گفتم سیدنا مسئله فرمود بسم الله گفتم حاجی محمد حسین بزّازباشی پسر مرحوم حاجی احمد بزّازباشی زیارتش قبولست یا نه و او با من رفیق و

شریک در مخارج بود در راه مشه‌رضاع فرمود عبد صالح زیارتش قبولست گفتم سیدنا مسئله فرمود بسم‌الله گفتم فلان که از اهل بغداد همسفر ما بود زیارتش قبولست پس ساکت شد گفتم سیدنا مسئله فرمود بسم‌الله گفتم این کلمه را شنیدی یانه زیارت او قبولست یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به لهر و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود پس رسیدیم در راه به موضعی از جاده وسیع که دو طرف آن بساتین و مواجه بلده شریفه کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل است به بساتین از طرف راست آن که از بغداد می‌آید و آن مال بعضی از ایتم سادات بود که حکومت آن را به جور داخل در جاده کرد و اهل تقوی و ورع سکنه این دو بلد همیشه کناره‌می کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می‌رود گفتم ای سید من این موضع مال بعضی از ایتم سادات است تصرف در آن روا نیست فرمود این موضع مال جد ما امیرالمؤمنین ع و ذریه او و اولاد ما است حلال است برای موالیان ما تصرف در آن و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم سیدنا راست است که می‌گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر ع است فرمود چه کار داری به این و از جواب اعراض نمود پس رسیدیم به ساقیه آب که از شط دجله می‌کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جاده می‌گذرد و آنجا دو راه می‌شود به سمت بلد یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد به راه سادات پس گفتم بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم فرمود نه از این راه خود می‌رویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در دروازه مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم آری پس فرمود «أَدْخُلْ يَا اللَّهُ أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» و همچنین سلام کردند بر هر یک از ائمه تا رسیدند در سلام به حضرت عسکری ع و فرمود «أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ» آنگاه فرمود امام زمان خود را می‌شناسی گفتم چرا نمی‌شناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود گفتم «أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بَنِي الْحَسَنِ» پس تبسم نمود و فرمود «عَلَيْكَ أَلْسَلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود به من زیارت کن گفتم من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم آری فرمود کدام زیارت را می‌خواهی گفتم هر زیارت که افضل است مرا به آن زیارت ده فرمود زیارت امین‌الله افضل است آنگاه مشغول شد بخواندن و فرمود «أَلْسَلَامُ عَلَيْكُمَا يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ» الخ و چراغهای حرم را در این حال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است و لکن حرم روشن و منور است به نوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنین غفلت گرفته بود که هیچ تلفت این آیات نمی‌شدم چون از زیارت فارغ شد از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند آیا زیارت می‌کنی جدم حسین ع را گفتم آری زیارت می‌کنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند پس به من فرمود نماز کن و ملحق شو به جماعت پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و

خود به انفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ شدم او را ندیدم پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد آنگاه بخاطر آمد که آن سید که بود و آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت با آن شغل مهم که در بغداد داشتم و خواندن مرا به اسم با آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالبان ما و اینکه من شهادت می‌دهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر موسم و غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من به اینکه او حضرت مهدی ع است خصوص در فقره اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری ع که امام زمان خود را می‌شناسی چون گفتم می‌شناسم فرمود سلام کن چون سلام کردم تبسم کرد و جواب داد پس آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود گفتم بلی پس آمدم به خانه مهماندار خود و شب را بسر بردم چون صبح شد رفتم به نزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصه و افشاء این سر و فرمود خداوند تو را موفق کند پس آن را مخفی می‌داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر بودم سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد به قصه آن روز گفتم چیزی ندیدم باز اعاده کرد آن کلام را بشدت انکار کردم پس از نظرم ناپدید شد دیگر او را ندیدم انتهی!

294- امام خمینی (س) می‌فرماید: "محرم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم و حق در مقابل باطل قیام کرده و به اثبات رسانده است که در طول تاریخ، همیشه حق بر باطل پیروز شده است. امسال در ماه محرم، نهضت حق در مقابل باطل تقویت می‌شود.¹

"رمز پیروزی اسلام بر کفر جهانی را در این قرن که پانزدهم خرداد 42 سرآغاز آن بود، در دوازدهم محرم حسینی جستجو کند، که انقلاب اسلامی ایران، پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است."²

295- علی دوانی درباره اهمیت حماسه حسینی در افکار حضرت امام نقل می‌کند:

در سال 1328 شمسی که برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم آمدم، و آیت الله العظمی امام خمینی - رضوان الله علیه - را در مجالس عزاداری می‌دیدم، به تعبیر امروز، «فرهنگ عاشورا» در نظرم مجسم می‌شد. امام در بعضی از مجالس سوگواری ائمه اطهار - علیهم السلام - که در مسجد بالاسر حضرت معصومه - سلام الله علیها - یا منزل مرحوم آیت الله العظمی بروجردی برگزار می‌شد، چنان با وقار و آرام می‌نشستند و گوش به سخنان واعظ یا روضه خوان داشتند که نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کرد.

¹ صحیفه امام، ج 5، ص: 177

² صحیفه امام، ج 17، ص: 482

امام در آن زمان، استاد سرشناس حوزه و مدرس علوم عقلی بودند. قامت رسا و قیافه جالب و آرامش خاص ایشان طوری بود که چه در راه رفتن و چه در نشستن در مجالس نظر بینندگان را جلب می کرد، و کسی را در میان جمع علمای حوزه مانند ایشان نمی دیدیم.

هنگامی که واعظ به «گریز» می رسید، یا روضه خوان شروع به خواندن روضه می کرد، **حاج آقا روح الله خمینی** نخستین کسی بود که دستمال سفید و تمیز خود را از جیب درمی آورد و به صورت می گرفت و گریه را سر می داد. اگر تکیه بر دیوار داده بودند، بدون حرکت و تکانی می گریستند، و چنانچه خم می شدند، می دیدی که چطور می لرزند و اشک می ریزند، و همین که دستمال از صورت برمی گرفتند، صورتی پراشک و چشمانی اشک ریخته را می دیدی که همان نیز دیگران را به گریستن و اشک ریختن در عزای شهیدان کربلا یا ائمه اطهار(ع) ترغیب می کرد.

اصولاً نشستن امام در مجالس عزاداری و گوش دادن به وعظ و واعظ یا روضه خوان حال و هوای خاصی داشت؛ آرام، ساکت، مؤثر و تمام گوش و چشم بودند؛ گوش به مطالب و چشم به گوینده داشتند. این طرز نشستن در مجالس سوگواری و آمادگی برای گریستن در عزای امام حسین - علیه السلام - و شهیدان کربلا را در کمتر عالمی دیده ام: «وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ». حتی در یک مورد هم دیده نشد که امام در پای منبر و هنگام سخنرانی واعظ - هر که بود - با ذکر مصیبت ذاکر، با اشخاص پهلوی دست خودشان صحبت کنند؛ زیرا بی احترامی به منبر و منبری بود، بعکس آنچه میان بسیاری از علما مرسوم است، بخصوص علمای نجف که آن را شأنی برای خود می دانستند.

امام به طرز نشستن در مجالس سوگواری اهل بیت و گوش دادن به وعظ و واعظ یا روضه خوان، و گریستن به هنگام شنیدن مصایب شهدای کربلا به همه نشان دادند که «فرهنگ عاشورا» را باید پاس داشت و حریم آن را نگاه داشت.

نمونه اعلای توجه امام خمینی به فرهنگ عاشورا

آقای حاج سیدمحمد کوثری ذاکر معروف اهل بیت در قم، از سالها پیش روضه خوان مخصوص امام بود؛ هم خودش و هم مرحوم پدرش آقا سیدعلی اکبر کوثری. پدر و پسر که هر دو از ذاکرین باسابقه قم بودند، آهنگی پرسوز داشتند و روضه باحالی می خواندند. قبلاً پدر روضه خوان خاص امام بود، و بعد هم پسر، یعنی آقای سید محمد کوثری این افتخار را داشت که تا آخر حیات امام، حتی در تهران هم از این توفیق بهره مند بود. هر ساله در ایام عاشورا همه مردم از تلویزیون می دیدند که آقای کوثری در حسینیه جماران در مقابل امام ایستاده و روضه می خواند، و امام چگونه دستمال سفید به دست گریه می کنند.

آقای کوثری برای اینجانب نقل می کرد - ولابد برای بسیاری دیگر هم نقل کرده است - می گفت: «وقتی امام در نجف اشرف بودند، من سفری برای زیارت به کربلا رفتم. در کربلا عده ای از فضلاء شاگردان امام که در قم با هم آشنایی داشتیم مرا دیدند و گفتند، آقای کوثری، به داد امام برس! گفتم موضوع چیست؟ گفتند: می دانی که آقای حاج آقا مصطفی فرزند دانشمند امام به طرز مرموزی جان داده است. کسی گریه امام را در مرگ او ندیده است. یکی دوبار که طلاب در منزل امام یا در سر تربت حاج آقا مصطفی روضه ایشان را خوانده اند، نه تنها امام گریه نکرده، بلکه طلاب را هم منع کرده و گفته اند بروید مشغول کارتان شوید. و به خانم، همسرشان نیز فقط گفته اند: «مصطفی از الطاف خفیه الهی بود. خدا او را از ما گرفت». می گفت: «آنها گفتند، شما زودتر به نجف بروید و خدمت امام برسید و طبق معمول که اجازه می گرفتید و در حضورشان روضه می خواندید، روضه ای بخوانید و اسم حاج آقا مصطفی را ببرید، بلکه بتوانید امام را در مصیبت فرزندشان بگریانید که عقده ایشان خالی شود، و خدای

نکرده صدمه ای نینند. می گفتند، مرگ حاج آقا مصطفی حوزه نجف را عزادار کرده است، لابد ایران و قم نیز همینطور است، ولی خود امام را کسی ندیده که متأثر باشد و گریه کند».

آقای کوثری افزود: «وارد نجف شدم و پس از زیارت، خدمت امام رسیدم، و بعد از تسلیت و مختصر احوالپرسی عرض کردم اجازه می دهید طبق معمول در حضورتان روضه ای بخوانم؟ فرمودند: بفرمایید!».

پس از مقدمه کوتاهی، هرچه راجع به حاج آقا مصطفی می دانستم که چقدر مورد علاقه امام بود و شخصیتی ممتاز داشت، بیان کردم، و با تکیه به صوت گفتم، حضرت آیت الله! آجرک الله در مرگ فرزند عزیزی همچون حاج آقا مصطفی، چه فرزندی، فرزند دانشمند لایقی...

در تمام این مدت، این امام بدون تغییر حال گوش می دادند و کوچک ترین اثری برای گریستن در ایشان پیدا نشد. هرچه به این در و آن در زدم بلکه امام در مرگ فرزند اشکی بریزند نتیجه نداشت. ناچار گریز زدم به کربلا و آمدن امام حسین - علیه السلام - به بالین حضرت علی اکبر. همین که گفتم، قربان غریبت یا ابا عبدالله! وقتی آمدی به بالین فرزند رشیدت علی اکبر، امام دستمال از جیب درآوردند و به قدری گریستند که تا آن موقع کمتر دیده بودم. هنگامه ای شد، و از این طرف به فکر افتادم که نکنند حال امام دگرگون شود، و من از کارم پشیمان شوم. ناچار روضه را طول ندادم و ختم کردم. گریه امام را در ذکر مصیبت امام حسین - علیه السلام - و شهدای کربلا دیده بودم، اما نه آنطور که آن روز دیدم.

نمونه دیگر

یکی از نزدیکان امام خمینی که در پاریس در خدمت امام بوده و تمام لحظه های شبانه روز معظم له را زیر نظر داشته، نقل می کرد که وقتی در پاریس بودیم من مراقب بودم، هر بار که اخبار تلفنی را به امام می دادند، و می گفتند در تهران و فلان شهر چه شده، مردم را کشته اند، به فلان جا حمله کرده اند، کجا را گرفته اند، عده ای را بازداشت کرده اند، مسجد کرمان را سوزانده اند، به قم حمله کرده اند، و طلاب را دستگیر کرده و به زندان انداخته، یا انقلابیون را در زندان به سختی شکنجه داده اند، و از این قبیل اخبار وحشتناک، هر بار حاضران به سختی می گریستند، ولی امام فقط گوش می دادند و چنانکه شأن یک رهبر انقلابی است، صبر انقلابی می نمودند. اما همین که یکی از حاضران به مناسبت ماه محرم شروع به خواندن روضه می کرد، امام آنآ چنان منقلب می شدند و شروع به گریستن می نمودند که می دیدیم اشک مهلت نمی دهد. از هر دو چشم امام چنان اشک می ریخت که پهنای صورتشان را می گرفت. و در یک کلام به پهنای صورتشان اشک می ریختند.

راستی این چه حالتی بود که در امام می دیدیم و می دیدند؟ این حالت ما را به یاد جد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می اندازد که شاعر می گوید:

هوالبکاء فی المحراب لیلاً هو الضحاک اذا اشتد الظراب

یعنی: علی - علیه السلام - دارای دو جنبه متضاد بود: شبانه در محراب صدای گریه اش بلند است، ولی در میدان جنگ لبخند بر لب داشت. توسل به امام فقید برای احیای فرهنگ عاشورا

پس از بازگشت امام خمینی به وطن و تعیین دولت موقت، چنانکه همه می دانیم، امام از تهران به قم رفتند و

ماندگار شدند، ولی چون دولت موقت نتوانست انجام وظیفه کند، در حوادث کردستان امام خود به تهران بازگشتند و تا پایان عمر هم در تهران بودند.

در ایامی که امام در قم اقامت داشتند، دو سه هفته مانده به ماه رمضان 1399 خطیب نامی عصر، جناب آقای فلسفی تلفن کردند و فرمودند، ماه رمضان نزدیک می شود، من و عده ای از وعاظ مشهور تهران عازم قم هستیم که خدمت امام برسیم، و از ایشان رهنمودی برای ماه مبارک رمضان بگیریم، چون کار چنان حاد است که فقط با اعلام رسمی امام می توان منبر را به صورت اول برگردانید. گفتم، من که منبری رسمی نیستم. فرمودند، باید بیایی، چند اتومبیل جلو خانه ما آماده است، فردا فلان ساعت حرکت می کنیم، حتماً باید بیایی. به خانه جناب آقای فلسفی رفتیم و عازم قم شدیم. به امام اطلاع دادند که آقای فلسفی با وعاظ مشهور تهران آمده اند که برای ماه رمضان رهنمود بگیرند.

امام تشریف آوردند و در جمع ما نشستند. جناب آقای فلسفی در سخنان کوتاهی گفتند: آقا، اطلاع دارید که در سنوات اخیر منبر و مسئله گریستن و عزاداری امام حسین چه وضعی پیدا کرده است. به مردم القا کرده اند که عزاداری یعنی چه، و روضه و گریه کردن چه چیزی را حل می کند، و از این قبیل مطالب. اهل منبر سخت در فشارند، مردم همه کم و بیش بی تفاوت شده اند. آمده ایم از حضرت تعالی رهنمود بگیریم. واقعاً تکلیف ما چیست. در منبر بخصوص ماه مبارک رمضان و محرم و صفر اکتفا کنیم به سخنرانی خشک، یا چنان که سابقه داشته، ذکر مصیبت هم بکنیم و روضه بخوانیم؟ (قرب به این مضمون).

پاسخ قاطع امام خمینی:

امام فقید در پاسخ جناب آقای فلسفی مطالب بسیار جالبی بیان داشتند که همان نیز نقطه عطفی در احیای فرهنگ عاشورا بود. اگر آن بیانات قاطع و صریح امام نبود، وضع حاکم بر افکار جوانان آن روز رفته رفته «فرهنگ عاشورا» را به دست فراموشی می سپرد و معلوم نبود کار به کجا بکشد.

درست به یاد ندارم که رادیو و تلویزیون و جراید چه مقدار از بیانات امام را منعکس کردند، ولی هرچه بود، قضیه در اندک زمانی در همه جا انعکاس یافت و به اصطلاح سد شکسته شد و راه را برای اشاعه فرهنگ عاشورا گشود.

جالب است که اوج انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی از بیانات آن حضرت در روز عاشورای سال 1383 و 12 محرم آن سال، مطابق 15 خرداد 1342 آغاز شد و به ثمر رسیدن آن هم با راهپیماییهای میلیونها نفری مردم تهران و شهرستانها در روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین سال 1399 قمری بود، که به دنبال آن، شاه از کشور خارج شد و امام فقید در 12 بهمن 1357 پس از چهارده سال دوری از وطن به کشور بازگشتند و انقلاب اسلامی را در 22 بهمن همان سال به ثمر رساندند، و در 12 فروردین 1358 جمهوری اسلامی ایران را تأسیس نمودند.

روضه و گریه، اسلام را حفظ کرده است

در آن جلسه امام خمینی - قدس سره - در پاسخ آقای فلسفی سرآمد وعاظ و خطبای ایران، ضمن بیانات مفصلی تصریح کردند که اگر روضه و گریه و نوحه سرایی و عزاداری امام حسین (ع) و شهدای کربلا نبود، اسلام با

اعمال بنی امیه از بین رفته بود. کربلا و فرهنگ عاشورا، اسلام را حفظ کرد، و باید این مکتب به همان سبک سنتی آن حفظ شود. سرآغاز و قسمتی از بیانات امام بدین گونه است:

بسم الله الرحمن الرحيم

من چند جمله راجع به تکالیف کلی روحانیون و اهل محراب و منبر باید عرض بکنم و بعد مشکلاتی که هست. آقایان روحانیون، و خصوص اهل منبر، خطبا، اینها سخنگوی اسلام هستند. اگر حکومتی سخنگو می خواهد، سخنگوی اسلام، آقایان خطبا هستند.... سید الشهداء به داد اسلام رسید، سید الشهداء اسلام را نجات داد. روضه سید الشهداء برای حفظ مکتب سید الشهداء است. آن کسانی که می گویند روضه سید الشهداء را نخوانید اصلاً نمی فهمند مکتب سید الشهداء چه بوده و نمی دانند یعنی چه؛ نمی دانند این گریه ها و این روضه ها حفظ کرده این مکتب را. الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبرها و با این روضه ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها ما را حفظ کرده اند؛ تا حالا آورده اند اسلام را. این عده از جوانهایی که این طور نیستند که سوء نیت داشته باشند خیال می کنند حالا باید ما حرف روز بزنیم! حرف سید الشهداء حرف روز است، همیشه حرف روز است، همیشه حرف روز را سید الشهداء آورده است دست ماها داده و سید الشهداء را این گریه ها حفظ کرده است و مکتبش را، این مصیبتها و داد و قالها حفظ کرده؛ این سینه زنیها و این دستجات، و عرض می کنم اینها حفظ کرده. اگر فقط مقدسی بود و توی اتاق و توی خانه می نشست برای خودش و هی زیارت عاشورا می خواند و تسبیح می گرداند، نمانده بود چیزی، هیاهو می خواهد.

هر مکتبی هیاهو می خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی شود. اینها اشتباه می کنند، بچه اند اینها! نمی دانند که این نقش روحانیت و نقش اهل منبر چی هست در اسلام، خودتان هم شاید خیلی ندانید! این نقش یک نقشی است که اسلام را همیشه زنده نگه داشته، آن گلی است که هی آب به آن می دهند زنده نگه داشته، این گریه ها زنده نگه داشته مکتب سید الشهداء را؛ این ذکر مصیبتها زنده نگه داشته مکتب سید الشهداء را. ما باید برای یک شهیدی که از دستان می رود عَلم بیا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم؛ فریاد کنیم. دیگران می کنند، دیگران فریاد می زنند وقتی یکی از آنها کشته بشود. فرض کنید که از یک حزبی یکی کشته بشود، میتینگها می دهند؛ فریادها می کنند. این یک میتینگ و فریادی است برای احیای مکتب سید الشهداء. و اینها ملتفت نیستند. توجه ندارند به مسائل.

همین گریه ها نگه داشته این مکتب را تا اینجا و همین نوحه سرایی ها، همینهاست که ما را زنده نگه داشته، همینهاست که این نهضت را پیش برده، اگر سید الشهداء نبود، این نهضت هم پیش نمی برد، سید الشهداء همه جا هست: کُلُّ اَرْضِ کربلا. همه جا محضر سید الشهداء است، همه منبرها محضر سید الشهداء است، همه محرابها از سید الشهداء است.

اگر سید الشهداء نبود، یزید و پدرش و اعقابشان اسلام را منسی کرده بودند. اگر نسیان نشده بود، یک رژیم طاغوتی در خارج منعکس شده بود. معاویه و یزید یک رژیم اسلامی را رژیم طاغوتی داشتند معرفی می کردند. اگر سید الشهداء نبود، این رژیم طاغوتی را اینها تقویت می کردند؛ به جاهلیت برمی گردانند. اگر حالا من و تو هم مُسلم بودیم، مُسلم طاغوتی بودیم! نه مُسلم امام حسینی. امام حسین نجات داد اسلام را. ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده هی سکوت کنیم؟ ما هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب، برای حفظ این نهضتها؛ این نهضتها مرهون امام حسین - سلام الله علیه - هست. نمی فهمند اینها! بچه اند اینها، سوء نیت ندارند. بله خوب، ممکن است بعضی از آنها هم سوء نیت داشته [باشند] بعضیها هم روی نقشه کار بکنند همان طوری که زمان رضا خان. منتها او یک قدری روی نفهمی کرد، بعدها روی فهمیدگی. جلوی منبرها را همه را گرفت نگذاشت کسی منبر برود. محرابها را هم همه را یک جور دیگر کرد و گرفت. یک مجلس روضه ای نداشتیم. در همه قم - آن قدری که آن وقتها بود - می گفتند یک مجلس آقای صدوقی بود که قبل از اذان، شاید، یا قبل از آفتاب، تمام می شد، شب بود، این یک مطلبی بود. نه این است که منْ باب اتفاق رضا خان آمد منبرها را نگذاشت و محرابها را جلویش را گرفت و روحانیون را متحد الشکل کرد، نخیر، مسأله نقشه بود، نقشه اینکه این قوه را بکوبند، این قوه محراب و منبر که از آن می آید یکدفعه یک ملت را هول بدهد به یک طرف، و یک همچو سلطنت را از بین ببرد، این را از بین ببرند؛ این قدرت را از دست ما بگیرند.

نمی دانند این قشرهای سیاسی که چه خدمتی این منبر، این محراب، به این کشور کرده. اینها چنانچه ملی هستند - ما کار نداریم که آیا به خدا هم کار دارند یا نه - اگر ملی هستند، اگر کشورشان را می گویند می خواهیم، اگر ملت را می گویند که ما می خواهیم، اینها باید دامن بزنند به این روضه خوانیها، برای اینکه این روضه خوانیها این ملت شما را حفظ کرده، این روضه خوانیها و مصیبت و گریه است که کشور شما را حفظ کرده. بله، چنانچه یک مردمی هستند که روی همان نقشه ای که طرح شده است، که باید قدرت اسلام گرفته بشود و قدرت روحانی گرفته بشود و قدرت خطیب گرفته بشود تا راه باز بشود برای آنها بی که باید استفاده کنند و استفاده کردند، آنها یک مردم دیگری هستند که با آنها نمی توانیم حرف بزنیم. اما سایر مردم، اینهایی که مسجد می آیند، منبر را

گوش می کنند، مطالب را گوش می کنند، همچو که به روضه می رسند، رد می شوند می روند، این از باب این [است] که ملتفت نیستند چه هست آن. روضه است که این محراب، که این منبر، را حفظ کرده. اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود، آن حفظ کرده. ما باید به شهیدمان گریه کنیم؛ فریاد کنیم؛ مردم را بیدار کنیم.

البته یک مطلبی هم که باید بین همه ما باید باشد این است که این نکته را به مردم بفهمانیم همه اش قضیه این نیست که ما می خواهیم ثواب ببریم، قضیه این است که ما می خواهیم پیشرفت کنیم. سید الشهداء هم که کشته شد، نه اینکه رفتند یک ثوابی ببرند، ثواب برای او خیلی مطرح نبود، رفت که این مکتب را نجاتش بدهد، اسلام را پیشرفت بدهد، اسلام را زنده کند. شما هم که دارید نوحه خوانی می کنید، حرف می زنید، خطبه می خوانید، نوحه می خوانید، مردم را به گریه وادار می کنید، مردم هم که گریه می کنند؛ همه روی این مقصد باشد که این اسلام را ما می خواهیم با همین هیاهو حفظش کنیم. با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعرخوانی، با این نثرخوانی، ما می خواهیم این مکتب را حفظ کنیم. چنانچه تا حالا هم حفظ شده. باید این نکته هم به مردم گفته بشود، تذکر داده بشود، که آقا قضیه روضه خوانی قضیه این نیست که من یک چیزی بگویم و یکی هم گریه کند، قضیه این است که با گریه حفظ شده است این، با گریه این حفظ شده، حتی «تباکی» هم ثواب دارد. خوب، تباکی چرا ثواب دارد، برای اینکه تباکی کمک می کند به این مکتب؛ کمک به مکتب می کند. اینها اشتباه است که اینها یک طرف قضیه را می بینند، یک طرف قضیه را نمی بینند و مع الأسف ما همیشه - یعنی اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدنها؛ همیشه مبتلا بوده. اینکه در روایت است که اسلام غریب است، از اول غریب بوده و الآن هم غریب است، برای اینکه غریب آن است که نمی شناسند او را. در یک جامعه ای هست او، اما نمی شناسند، نمی شناسند اسلام را، هیچ وقت شناخته نشده...¹

تداوم فرهنگ عاشورا توسط امام فقید

در سالهای پس از بازگشت امام به وطن، چه مدتی که در قم بودند، و چه سالهایی که تا پایان زندگانی در تهران و حسینه جماران به سر می بردند، همه در تلویزیون می دیدند که امام فقید پس از شهادت آیت الله شهید مطهری، یا فاجعه حزب جمهوری و شهادت هفتاد و سه چهار تن، آیت الله شهید بهشتی و سایر علما و رجال محبوب کشوری، شهادت محمدعلی رجایی رئیس جمهور محبوب و دکتر محمدجواد باهنر نخست وزیر روحانی و مورد احترام امام، و هنگامی که رزمندگان به حضورشان می رسیدند و مواردی دیگر، هر گاه امام سخن می گفت، و از آن حوادث دردناک یاد می کرد، و صدای ناله و گریه و زاری حاضران بلند می شد، حتی یک بار هم دیده نشد که امام خم به ابرو بیاورند، فقط آثار تأسف و تأثر در چهره شان پیدا بود، ولی همین که در ایام سوگواری عاشورا آقای کوثری ذاکر اهل بیت از شهدای کربلا نام می برد، امام دستمال سفید را به صورت می گرفتند و به پهنای

¹ صحیفه امام، ج 8، ص 519 و 526-530

صورت تا آخر روضه اشک می ریختند، و چون دستمال را از صورت برمی داشتند، به خوبی معلوم بود که چقدر گریسته اند. هنوز هم وقتی مردم آن صحنه ها را در تلویزیون می بینند، منقلب می شوند و بی اختیار می گریند، و این حالت خاص امام فقید در شناخت فرهنگ عاشورا بخوبی در نظرها مجسم می شود.

همانطور که گفتیم، مبدأ انقلاب اسلامی توسط امام خمینی، سخنرانی ایشان در روز عاشورا در مدرسه فیضیه قم، و ملتهای آن نیز یاد کربلا و فرهنگ عاشورا بود. ملت ایران و جهانیان دیده اند، و هم اکنون در فیلمهای ایام جنگ هشت ساله تحمیلی می بینند که مهیج ترین پیشبند رزمندگان اسلام در جبهه های حق بر ضد باطل، «یا حسین شهید» و مشهورترین شعار آنها سخن سیدالشهدا در روز عاشورا بود که می گفت: «**هیئات منا الذله**»، و انقلابی ترین نوایی که سر می دادند هم، «**برای فتح کربلا، پیش به سوی جبهه ها**» بود.

من عقیده دارم و شاید عقیده همه باشد که اگر یاد امام حسین و کربلا و فرهنگ عاشورا نبود که امام فقید در تمام مراحل انقلاب به آن توجه داشتند و همه را به حفظ آن توصیه می فرمودند، انقلاب اسلامی ملت ایران به ثمر نمی رسید، و جنگ تحمیلی ابرقدرتها به میانداری رژیم بعث عراق بر ضد ایران اسلامی، بدان گونه پایان نمی یافت که یک وجب از خاک ما به دست دشمن نیفتد، آن هم با فقدان همه گونه امکانات و محاصره همه جانبه ما توسط دول استکباری.

قبساتی از پیامها و بیانات امام خمینی، احیاگر فرهنگ عاشورا در رابطه با حفظ این فرهنگ که در تداوم نهضت اسلامی ملت ایران نقش اساسی داشته است

برای اینکه بدانیم امام خمینی - قدس سره - در تمام مراحل نهضت، فرهنگ عاشورا را مدنظر داشته و آن را ضامن نهضت اسلامی و تداوم آن می دانسته اند، قبساتی از پیامها و بیانات آن حضرت - قدس سره - در مقاطع مختلف زمانی را در این جا می آوریم، و توجه خوانندگان را به آن معطوف می داریم، تا شاهدی گویا برای منظور ما در این نوشتار کوتاه باشد، که «امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا» است.

امام خمینی - قدس سره - در پیام رسمی و کتبی خود که از فرانسه در تاریخ 1357/11/2 به ملت ایران در رابطه با کشتار وحشیانه رژیم شاه در ماه محرم آن سال داده اند، از جمله می نویسند:

محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خدا

«... سلام و درود بر ملت بزرگ هوشمند ایران که با همه اختناق و فشار، از اسلام عدل پرور و مظلومان و مقتولان در راه دیانت دفاع نمودند. رحمت خداوند بر مقتولین 15 خرداد (دوازده محرم)، و 19 دی و (29 محرم) امسال. محرم چه ماه مصیبت زا و چه ماه سازنده و کوبنده ای است، محرم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فنای ظالم و شکست ستمکار را به فدایی دادن و فداشدن دانست؛ و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملتها تا آخر دهر.

نهضت 12 محرم (15 خرداد) در مقابل کاخ ظلم شاه و اجانب به پیروی از نهضت مقدس حسینی چنان سازنده و کوبنده بود که مردانی مجاهد و بیدار و فداکار تحویل جامعه داد که با تحرک و فداکاری روزگار را بر ستمکاران و خائنان سیاه نمودند...^۱

چرا امام حسین (ع) قیام کرد؟

«ما حجتان بر اینکه اگر چنانچه این مبارزه را ادامه بدهیم و صد هزار نفر از ما کشته بشود، برای دفع ظلم اینها و برای اینکه دست آنها را از مملکت اسلامی کوتاه کنیم ارزش دارد، حجتان هم کار حضرت امیر - سلام الله علیه - و کار سید الشهداء - سلام الله علیه - است. یزید هم یک قدرتمند بود و یک سلطان بود و - عرض می کنم که - همه بساط سلطنت را یزید داشت. بعد از معاویه او بود دیگر. حضرت سید الشهداء به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ با «ظل الله» طرف شد؟! «سلطان را نباید دست زد!» به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ سلطان عصری که شهادتین را می داد و می گفت من خلیفه پیغمبر هستم! برای اینکه یک آدم قاجاق بود! برای اینکه یک آدمی بود که می خواست این ملت را استثمار کند، می خواست بخورد این ملت را، منافع ملت را می خواست خودش بخورد و اتباعش بخورند.»^۲

محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر

بسم الله الرحمن الرحيم

« با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد؛ ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد، ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطل بر جبهه ستمکاران و حکومت‌های شیطانی زد، ماهی که به نسلها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت، ماهی که شکست ابرقدرتها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند، ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت، راهی که باید مشت گره کرده آزادیخواهان و استقلال طلبان و حق گویان بر تانکها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق، باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین حکومت جائزانه می کند، در مقابل او اگر چه قوای شما ناهماهنگ باشد بپاخیزید و استنکار کنید و اگر کیان اسلام را در خطر دیدید، فداکاری کنید و خون نثار نمایید.»^۳

لزوم ایستادن در برابر سلطان جائر

«... بار دیگر دست جنایتکار شاه از آستین خیانتکار دولت یاغی نظامی بیرون آمد، و ملت ایران را در آستانه ماه محرم، ماه مقابله اسلام و حق و عدالت با جنود شیطان و طاغوت، به خاک و خون کشید... اکنون دشمنان اسلام و ایران و هواداران رژیم یزیدی، در مقابل هواداران قرآن و اسلام و مخالفان سرسخت رژیم طاغوتی ابو سفیانی، صف بندی نموده و می خواهند شعارهای اسلامی و حسینی را، که برای احیای اسلام و به دست آوردن آزادی و استقلال و برقراری حکومت قرآن، به جای سلطه شیطان، و حکومت قانون عدل در مقابل قانون جنگل است ... این ملت، شیعه بزرگترین مرد تاریخ است که با تنی چند، نهضت عظیم عاشورا را برپا

^۱ همان، ج 3، ص: 314

^۲ همان، ج 3، ص: 314

^۳ همان، ج 5، ص: 75

نمود، و سلسله اموی را برای ابد در گورستان تاریخ دفن نمود، و به خواست خدای تعالی، ملت عزیز و پیرو بحق امام - علیه السلام - با خون خود، سلسله ابلیسی پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن می نماید، و پرچم اسلام را در پهنه کشور و بلکه کشورها به اهتزاز در می آورد»¹

در برابر سلطان جائر باید ایستاد

«از حضرت سید الشهداء - سلام الله علیه - خطبه ای نقل شده است که در آن خطبه علت قیام خودشان را بر ضد حکومت وقت ذکر فرموده اند. و آن این است که فرموده اند خطاب به مردم که پیغمبر اکرم فرموده است کسی که ببیند یک سلطان جائری حلال می شمرد حُرُمَاتِ الله را، چیزهایی را که خداوند حرام کرده است این آزاد می گذارد، و مخالف سنت رسول الله عمل می کند و عهد خدا را می شکند، اگر کسی دید یک سلطان جائری این کارها را می کند و مع ذلک ساکت شد و تغییر نداد با قول خودش، با عمل خودش این انحرافی که سلطان جائر پیدا کرده است تغییر نداد، خدای تبارک و تعالی حتم کرده است، حتم است بر او که این آدمی که ساکت شد در مقابل این سلطانی که حرمت احکام خدا را نگه نمی دارد، مخالف سنت رسول الله عمل می کند و عهد خدا را می شکند، این ساکت بشود در مقابل یک همچو سلطانی و قولاً و عملاً تغییر ندهد مسیر این سلطان جائر را، حتم است بر خدای تبارک و تعالی که جای او را هم جای همان سلطان جائر در آخرت قرار بدهد. یعنی این سلطان جائر که این طور اوصاف را دارد: سنت پیغمبر اکرم را تغییر می دهد و عهد خدا را می شکند و حرمت الله را سزاوار و رها می کند یعنی مُسْتَحِلّ است، و لو این آدم که این چیزها را از این آدم می بیند و ساکت است، همه کارهای واجب و مستحب هم به جا بیاورد، آدمی باشد که سه وقت نماز می خواند، در مساجد می رود، آدمی باشد که احکام خدا را همه را ترویج می کند، موافق رضای خدا عمل می کند، همه کارهای خوب را می کند، از همه کارهای بد هم اجتناب می کند، لکن ساکت است در مقابل سلطان جائر، به حَسَبِ این روایتی که نقل شده است از سید الشهداء - سلام الله علیه - که به منزله علت قیام ایشان است بر ضد حکومت وقت، این است که می خواهند عمل به قول رسول الله بکنند که مبادا یکوقت تخلف بکنند و کسی که تخلف بکند جای او جای همان سلطان جائر است؛ یعنی در هر طبقه ای از جهنم که سلطان جائر، یک همچو سلطان جائری جا دارد، این آدمی هم که ساکت است که این سلطان جائر هر کاری می خواهد بکند، ساکت است او، جایش جای همین سلطان جائر است...

حالا ما ببینیم چه کرده است که حضرت سید الشهداء - سلام الله علیه - در مقابلش قیام کردند و همچو مطلبی را فرموده اند و برنامه داده اند. حضرت سید الشهداء مطلبی را که فرموده اند، این مال همه است. یک مطلبی است عمومی: مَنْ رَأَى هَرَّكَهَ بَیِّنْدَ، هر کسی ببیند یک سلطان جائری این طور اتصاف به این امور را دارد، و در مقابلش ساکت بنشیند، نه حرف بزند و نه عملی انجام بدهد، این آدم جایش جای همان سلطان جائر است. یزید یک آدمی بود که به حَسَبِ ظاهر مشبث به اسلام بود و خودش را خلیفه پیغمبر حساب می کرد و نماز هم می خواند و همه این کارهایی که ماها می کنیم آن هم می کرد؛ اما چه می کرد؟ اما از آن طرف معصیت کار بود؛ مخالف سنت رسول الله می کرد. رسول الله سنتش این است که باید با مردم چه جور عمل بکنند، او خلافش عمل می کرد؛ باید حفظ دماء مسلمین بشود، او دماء مسلمین را می ریخت؛ باید مال مسلمین هدر نرود، او هدر می داد مال مسلمین را. همین شیوه ای که پدرش معاویه هم داشت و امیر المؤمنین هم قیام کرد در مقابل او. منتها حضرت امیر لشکر هم داشت ولی سید الشهداء عدد خیلی کمی [داشت] در مقابل یک ابرقدرت.

¹ همان، ج 5، ص: 152 و 153

ما می بینیم که این کارهایی که او کرده است، به این حکام وقت ما و به سلطان وقت ما تطبیق می شود؟ این مسائلی که رسول الله فرموده است، اینها تطبیق می شود بر این؟ سلطان است؟ جائر است؟ اینها معلوم که الآن سلطه دارد؛ «سلطان» یعنی سلطه. الآن سلطه دارد و جائر هم هست. خودش هم شاید قبول داشته باشد که جائر است. همه کس هم می داند که این آدم جائر است. خوب، مخالفت سنت رسول الله را نکرده؟ هر چه رسول الله فرموده است، ایشان عمل کرده؟! یا اقوال رسول الله را به حساب نمی آورند اینها؟ اینها سنت رسول الله را به حساب نمی آورند؟ بله، در ایام عمرش برای اینکه من و شما را بازی بدهد، یک دفعه هم می رود به حرم حضرت رضا و آنجا یک- دو رکعت نماز هم می خواند! من هم نمی دانم با چه حالی می خواند! یک- دو رکعت نمازی هم آنجا می خواند و یک حرفهایی هم آنجا می زند و این چیزها. این برای اغفال من و شماست.^۱

فرارسیدن اربعین حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

« اربعین سید مظلومان و سرور شهیدان- صلوات الله و سلامه علیه- رسید. بر ملت رشید و آگاه ما «اربعین» های سودمندی گذشت. ما در این سالها به دنبال بیش از پنجاه سال سلطنت غاصبانه سلسله پهلوی با چه مصیبتهایی و بی فرهنگیهای خانمانسوزی مواجه بوده ایم ...

امسال اربعین امام امت در خلال اربعین های پیروان و شیعیان آن بزرگمرد اسلام واقع شده، و گویی خون شهیدان ما امتداد خون پاک شهیدان کربلاست، و اربعین اخیر برادران ما بازتاب اربعین آن دلاوران می باشد؛ خون طاهر آنان به حکومت طاغوتی یزید خاتمه داد، و خون پاک اینان سلطنت طاغوتی را به هم پیچید. اربعین امسال استثنایی و نمونه است؛ راهپیمایی و تظاهرات پر شور در این اربعین وظیفه شرعی و ملی است.^۲

عشق به شهادت

«اسلام و برای احیای سنت پیغمبر و اقامه عدل بپا خاستیم، نباید از این بترسیم که از ما شهید [می شود] شهادت پیدا می کند؛ اولادمان شهید می شوند، خودمان شهید می شویم. این یک سیره ای بوده است در اسلام؛ از اول بوده. از اول ... پیغمبر اسلام و ائمه ما فداکاری کردند، شهادت نصیبشان شد، اولاد دادند. حضرت علی بن الحسین به پدر بزرگوارشان عرض می کنند که ما به حق نیستیم؟ می فرماید چرا، ما به حقیق. می فرماید پس، از مردن نمی ترسیم: «لَا بُدَّ لِلْأَلْبَانِ بِالْمَوْتِ»؛ کسی باید از مردن بترسد که خیال کند که بعد از مردن خبری نیست، همه اش همین است، این زندگانی حیوانی اینکه عقیده اش این است که زندگی همین است و دیگر چیز دیگری نیست، خوب، باید این چند روزی که هستش حفظش کند، و بترسد از اینکه از این دنیا برود؛ اما مسلمین، کسانی که

^۱ همان، ج ۵، ص: ۱۹۱-۱۹۳

^۲ همان، ج ۵، ص: ۴۷۷

اعتقاد به قرآن دارند، اعتقاد به اسلام دارند و برای عالم دیگری موجودیت بالاتری قائل هستند و این زندگی اینجا را یک زندگی حیوانی می دانند، زندگی انسانی در یک عالم دیگری، بالاتر از اینجا است، این دیگر ترسی ندارد، خوفی ندارد. انسان از این محل به یک محل دیگری منتقل می شود که بهتر از اینجا است؛ بنا بر این، این معنایی که در صدر اسلام هم بوده است، که اصحاب پیغمبر ... استقبال شهادت می کردند، برای شهادت از هم پیشی می گرفتند، اصحاب حضرت امیر، حضرت سید الشهداء از شهادت استقبال می کردند، پیشی می گرفتند، این روی همین ایمان راسخ به این بوده است که شهادت یک مطلبی نیست که انسان بکلی از بین برود تا دیگر غیر از این خبری نباشد. شهادت از این عالم منتقل شدن به یک عالم بالاتر، نورانیتر؛ همه چیزش از اینجا بهتر.¹

کشته شدن سیدالشهدا لله بود، و قیام لله شکست ندارد

« حضرت امیر - سلام الله علیه - با معاویه جنگ کردند و شکست خوردند لکن شکست نبود. این شکست صوری، شکست حقیقی نبود؛ چون قیام لله بود، قیام لله، این شکست ندارد. تا امروز هم او غالب است، تا ابد هم او غالب است.

سید الشهداء - سلام الله علیه - با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدّراتشان قیام کردند. چون قیام لله بود، اساس سلطنت آن خبیث را به هم شکستند. در صورت ایشان کشته شدند لکن اساس سلطنت را، اساس سلطنتی که می خواست اسلام را به صورت سلطنت طاغوتی درآورد. خطری که معاویه و یزید برای اسلام داشتند این نبود که غضب خلافت کردند؛ این یک خطر، کمتر از آن بود؛ خطری که اینها داشتند این بود که اسلام را به صورت سلطنت در می خواستند بیاورند، می خواستند معنویت را به صورت طاغوت درآورند، به اسم اینکه «ما خلیفه رسول الله هستیم» اسلام را منقلب کنند به یک رژیم طاغوتی. این مهم بود. آن قدری که این دو نفر ضرر به اسلام می خواستند بزنند یا زدند جلوتری ها آن طور نزدند. اینها اصل اساس اسلام را وارونه می خواستند بکنند. سلطنت بود، شرب خمر بود، قمار بود در مجالسشان. «خلیفه رسول الله» و در مجلس شرب خمر؟! و در مجلس قمار؟! و باز «خلیفه رسول الله» نماز هم می رود در جماعت می خواند! این خطر از برای اسلام خطر بزرگ بود. این خطر را سید الشهداء رفع کرد. قضیه قضیه غضب خلافت فقط نبود. قیام سید الشهداء - سلام الله علیه - قیام بر ضد سلطنت طاغوتی بود. آن سلطنت طاغوتی که اسلام را می خواست به آن رنگ درآورد که اگر توفیق پیدا می کردند، اسلام یک چیز دیگری می شد. اسلام می شد مثل رژیم 2500 ساله سلطنت. اسلامی که آمده بود و می خواست رژیم سلطنتی را و امثال این رژیمها را به هم بزند و یک سلطنت الهی در دنیا ایجاد کند، می خواست «طاغوت» را بشکند و «الله» را جای او بنشاند، اینها می خواستند که «الله» را بردارند، «طاغوت» را جایش بنشانند. همان مسائل جاهلیت و همان مسائل سابق. کشته شدن سید الشهداء سلام الله علیه - شکست نبود چون قیام لله بود، قیام لله شکست ندارد. خدا می فرماید، من فقط یک موعظه دارم: «قل انما اعظکم بواحدة، ان تقوموا!...» وقتی دیدید دین خدا در خطر است، برای خدا قیام کنید. امیرالمؤمنین می دید که دین خدا در خطر است، معاویه دارد دین خدا را وارونه می کند، برای خدا قیام کرد. سیدالشهدا هم همینطور قیام کرد...

این یک مطلبی است که برای یک وقت نیست؛ موعظه خدا همیشگی است - هر وقت دیدید که بر ضد اسلام، بر ضد رژیم انسانی - اسلامی - الهی خواستند که قیام کنند، خواستند وارونه کنند مسائل اسلام را، به اسم اسلام اسلام را بکوبند، اینجا لگه باید قیام کرد. و نرسید از اینکه شاید نتوانیم، شاید شکست بخوریم؛ شکست تویش نیست.^۱

15 خرداد 1342

«15 خرداد از همین مدرسه شروع شد. عصر عاشورا در همین مدرسه اجتماع عظیم بود؛ و بعد از اینکه صحبت‌هایی و افشاگری‌هایی شد، دنباله آن منتهی به 15 خرداد شد.»^۲

شکست ظاهری و شهادت اهل حق به نفع اسلام است

بسم الله الرحمن الرحيم

«من باید با آقایان روحانیون و پاسدارهای محترم و سایر آقایان محترم که تشریف دارند، خطرهایی که حالا به ما متوجه است و اشکالاتی که در حال حاضر ما داریم و موضعی که ما در این وقت داریم فی الجمله عرض کنم، و من در مجامع دیگر هم مطلب را چون اهمیت دارد گفته ام و باز هم تکرار می‌کنم...

شهادت سید الشهداء به اسلام هیچ لطمه ای وارد نیاورد، اسلام را جلو برد. اگر نبود شهادت ایشان، معاویه و پسرش اسلام را یک جور دیگری در دنیا جلوه داده بودند، به اسم خلیفه رسول الله؛ با رفتن در مسجد؛ اقامه جمعه و امام جمعه بودن؛ اقامه جماعت و امام جماعت بودن. اسم، اسم خلافت رسول الله و حکومت، حکومت اسلام؛ لکن محتوا بر خلاف، نه حکومت، حکومت اسلامی بود به حسب محتوا؛ و نه حاکم حاکم اسلامی. سید الشهداء - سلام الله علیه - این نقشی که اینها داشتند برای برگرداندن اسلام به جاهلیت و نمایش دادن اسلام به اینکه این هم نظیر همان چیزهای سابق است، آن را باطل کرد... سید الشهداء برای اسلام خودش را به کشتن داد. همان اسلامی که حالا دست ما افتاده، و مع الأسف بعضی از ما بازی می‌کنند با او!»^۳

-296-

علی اکبر ع

السلام علی الحسین و علی بن الحسین

علی اکبر یا علی بن الحسین شخصیت کم نظیری از اهل بیت علیهم السلام است

هم خَلقا (از نظر ظاهری) و هم خُلقا (از نظر اخلاق) و هم منطقاً (از نظر صحبت کردن) شبیه ترین مردم به رسول

^۱ همان، ج ۸، ص: ۸-۱۰

^۲ همان، ج ۸، ص: ۵۳

^۳ <http://www.imam-khomeini.ir/fa/n3518> /امام خمینی و عزاداری امام حسین ع

الله ص بوده است.

حضرت علی اکبر (علیه السلام)

سن حضرت: مرحوم مقرر می نویسد: علی اکبر در روز یازدهم شعبان (انیس الشیعه، سید محمد عبدالحسین هندی کربلانی) سال 33 هجری - دو سال قبل از کشته شدن عثمان (الحدایق الوردیه) به دنیا آمد. و این موافق است با قول ابن ادریس (ره) در «سرائر» که فرموده: حضرت علی اکبر در خلافت عثمان چشم به دنیا گشود.

پس در روز عاشورا آن بزرگوار 27 ساله بوده و تایید می شود به اتفاق مورّخین و علماء علم نسب که حضرت علی اکبر از امام سجّاد (ع) بزرگتر بوده، و امام سجّاد (ع) در روز عاشورا 23 سال داشته اند

با توجه به زیارتنامه های حضرت به نظر می رسد که ایشان نیز دارای اهل و عیال بوده اند. زیارت نامه ایشان اینگونه است: صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و ابنائک.¹، همچنین سفارش امام صادق (ع) به ابو حمزه ثمالی که فرمود: چون به قبر حضرت رسیدی، «ضع خدک علی القبر! و قل: صلی الله علیک یا ابا الحسن!» که با توجه به این فراز، ایشان فرزندی به نام حسن داشته است

علی اکبر از نظر فضائل اخلاقی بعد از ائمه قرار داشته است. لذا شخص پلیدی مانند معاویه به یارانش می گوید اگر من خلیفه نبودم بهترین فرد برای خلافت بر مسلمین علی اکبر است.

علی اکبر الگوی جوانان ایران اسلامی مخصوصا در ایام دفاع مقدس بود که جوانان رزمنده با تاسی به ایشان روحیه شهادت طلبی و ایثار در خود ایجاد می کردند و به دشمن حمله می نمودند و ان پیروزی های بزرگ را افریدند.

حضرت علی اکبر (ع) فرزند ابی عبدالله الحسین (ع) بنا به روایتی در یازدهم شعبان، سال 43 قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود.²

پدر گرامی اش امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است.³

¹ کامل الزیارات/239 ب 79 زیارت 18

² مستدرک سفینه البحار (علی نمازی)، ج 5، ص 388

³ أعلام النساء المؤمنات (محمد حسون و أمّ علی مشکور)، ص 126؛ مقاتل الطالبین (ابوالفرج اصفهانی)، ص

او از طایفه خوش نام و شریف بنی هاشم بود . و به بزرگانی چون پیامبر اسلام (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س)، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و امام حسین (ع) نسبت دارد.

ابوالفرج اصفهانی از مغیره روایت کرد: روزی معاویه بن ابی سفیان به اطرافیان و هم نشینان خود گفت: به نظر شما سزاوارترین و شایسته ترین فرد امت به امر خلافت کیست؟ اطرافیان گفتند: جز تو کسی را سزاوارتر به امر خلافت نمی شناسیم! معاویه گفت: این چنین نیست.

بلکه سزاوارترین فرد برای خلافت، علی بن الحسین (ع) است که جدش رسول خدا (ص) می باشد و در وی شجاعت و دلیری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و فخر و فخامت ثقیف تبلور یافته است.^۱

نقل است روزی علی اکبر (ع) به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبر سؤال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سؤال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، « **ما یُریدُ أبوک؟** » پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر (ع) نزد اباعبدالله الحسین (ع) برد، ایشان فرمود: والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم.

درباره شخصیت علی اکبر (ع) گفته شد، که وی جوانی خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و خلق و خوی و صباحت رخسار، شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم (ص) بود و شجاعت و رزمندگی را از جدش علی ابن ابی طالب (ع) به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود.^۲

در روایتی به نقل از شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیه آمده است: اباعبدالله الحسین هنگامی که علی اکبر را به میدان می فرستاد، به لشگر خطاب کرد و فرمود:

« **یا قوم، هولاء قد برز علیهم غلام، أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسول الله** ای قوم،

^۱ مقاتل الطالبین، ص 52

^۲ منتهی الامال، ج 1

شما شاهد باشید، پسری را به میدان می فرستم، که شبیه ترین مردم از نظر خلق و خوی و منطق به رسول الله (ص) است بدانید هر زمان ما دلمان برای رسول الله (ص) تنگ می شد نگاه به وجه این پسر می کردیم.

بنا به نقل ابوالفرج اصفهانی، آن حضرت در عصر خلافت عثمان بن عفان (سومین خلیفه راشدین) دیده به جهان گشود.¹

این قول مبتنی بر این است که وی به هنگام شهادت بیست و پنج ساله بود. در برخی روایات هم سن ایشان را 28 ساله ذکر کرده اند، وی در مکتب جدش امام علی بن ابی طالب (ع) و در دامن مهرانگیز پدرش امام حسین (ع) در مدینه و کوفه تربیت و رشد و کمال یافت.

امام حسین (ع) در تربیت وی و آموزش قرآن و معارف اسلامی و اطلاعات سیاسی و اجتماعی به آن جناب تلاش بلیغی به عمل آورد و از وی یک انسان کامل و نمونه ساخت و شگفتی همگان، از جمله دشمنانشان را بر انگیخت.

به هر روی علی اکبر (ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسین (ع) بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد. شیخ جعفر شوشتری در خصائص نقل می کند: هنگامی که اباعبد الله الحسین علیه السلام لیه السلام در کاروان خود حرکت به سمت کربلا می کرد، حالتی به حضرت (ع) دست داد بنام نومیه و در آن حالت مکاشفه ای برای حضرت (ع) رخ داد، از آن حالت که خارج شد استرجاع کرد: و فرمود: «**اَنَا اللَّهُ و اَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ**» علی اکبر (ع) در کنار پدر بود، و می دانست امام بیهوده کلامی را به زبان نمی راند، سؤال نمود، پدر جان چرا استرجاع فرمودی؟ حضرت بلادرنگ فرمود: الان دیدم این کاروان می رود به سمت قتلگاه و مرگ در انتظار ماست، علی اکبر (ع) سؤال نمود: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: آری ما بر حق هستیم. علی اکبر (ع) عرضه داشت: پس از مرگ باکی نداریم،

گفتنی است، با این که حضرت علی اکبر (ع) به سه طایفه معروف عرب پیوند و خویشاوندی داشته است، با این حال در روز عاشورا و به هنگام نبرد با سپاهیان یزید، هیچ اشاره ای به انتسابش به بنی امیه و ثقیف نکرد، بلکه هاشمی بدون و انتساب به اهل بیت (ع) را افتخار خویش دانست و در رجزی چنین سرود:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ بَيْتُ اللَّهِ أَوْلَىٰ يَا لَنَبِيِّ

¹ مقاتل الطالبيين، ص 53.

أَضْرِبَكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَنْثَنِي ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ

وَلَا يَزَالُ الْيَوْمَ أَحْمَى عَنْ أَبِي تَالِهٍ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى

وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای معروفه نیز آمده است: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا**

أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ^۱

علی اکبر(ع) درنبرد روز عاشورا دویست تن از سپاه عمر سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجام مرّه بن منقذ عبدی بر فرق مبارکش ضربتی زد و او را به شدت زخمی نمود. آن گاه سایر دشمنان، جرأت و جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وی را آماج تیغ شمشیر و نوک نیزه ها نمودند و مظلومانه به شهادتش رسانیدند.

امام حسین(ع) در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش فراوان گریست و هنگامی که سر خونین اش را در بغل گرفت، فرمود:

وَلَدِي عَلِيٌّ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا^۲ (فرزندم علی، دیگر بعد از تواف بر این دنیا)

در مورد سنّ شریف وی به هنگام شهادت، اختلاف است. برخی می گویند هجده ساله، برخی می گویند نوزده ساله و عده ای هم می گویند بیست و پنج ساله بود.^۳

اما از این که وی از امام زین العابدین(ع)، فرزند دیگر امام حسین(ع) بزرگتر یا کوچک تر بود، اتفاقی میان مورخان و سیره نگاران نیست. روایتی از امام زین العابدین(ع) نقل شده که دلالت دارد بر این که وی از جهت سن کوچک تر از علی اکبر(ع) بود. آن حضرت فرمود: **كَانَ لِي اخٌ يَقَالُ لَهُ عَلِيُّ اكْبَرُ مِنِّي قَتْلَهُ النَّاسُ**

4

مقبره حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلای معلی پایین پای اباعبدالله الحسین علیه السلام لیه السلام است و

^۱ منتهی الآمال، ج 1، ص 375

^۲ همان

^۳ همان و الارشاد، ص 458

^۴ نسب قریش (مصعب عبن عبدالله زبیری)، ص 85، الطبقات الکبری (محمد بن سعد زهری)، ج 5،

در سلام زیارت عاشورا منظور از **علی ابن الحسین**، **آقا علی اکبر علیه السلام** می باشد.

297-ازادگی و ازاد مردی یکی از درسهای کربلا

ولقد کرّمنا بنی ادم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً¹.

و به تحقیق فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را بر مرکبهای دریایی و زمینی سوار کردیم و از هر غذای پاکیزه به آنها روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری

دادیم و چه برتری دادنی .

یکی از درسهای مهم نهضت امام حسین علیه السلام، درس ازادگی است.

ولاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً.

آزادگی در آن است که انسان کرامت و شرافت خودش را بشناسد و تن به پستی و ذلت و حقارت و اسارت دنیا و زیر پا نهادن ارزشهای انسانی ندهد.

حضرت علی(ع) در جایی می فرماید:

«آیا هیچ آزاده‌ای نیست که این نیم‌خورده (دنیا) را برای اهلش واگذارد؟ یقیناً بهای وجود شما

چیزی جز بهشت نیست، پس خود را جز به بهشت نفروشید

نهضت عاشورا، جلوه بارزی از ازادگی در مورد امام حسین(ع) و خاندان و یارانش است که بعضی از موارد آن به عنوان نمونه اشاره می شود:

وقتی می خواستند به زور از امام حسین علیه السلام برای یزید بیعت بگیرند با رد درخواست آنها این گونه فرمودند:

«نه به خدا سوگند نه دست ذلت به آنان می دهم و نه چون بردگان تسلیم حکومت آنها می شوم.»

صحنه کربلا نیز جلوه دیگری از این ازادگی بود، آن حضرت از میان دو امر؛ یعنی شمشیر یا ذلت مرگ با افتخار را پذیرفت و فرمود: «هیّاهات منّا الذلّة.»

روح ازادگی امام(ع) سبب شد حتی در آن حال که مجروح بر زمین افتاده بود به تصمیم سپاه

دشمن برای حمله به خیمه‌ها فریاد برآورد: «اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی‌هراسید، لا اقل در دنیای خود آزاده باشید.»

فرهنگ آزادگی در میان یاران امام هم کاملاً مشهود بود، حتی «مسلم بن عقیل» پیشاهنگ نهضت حسینی در کوفه نیز هنگام رویارویی با سپاه ابن زیاد رجز می‌خواند که: «هرچند که مرگ را چیز ناخوشایند می‌بینیم، ولی سوگند خورده‌ام که جز با آزادگی کشته‌نشوم.»

جالب آن که همین شعار و رجز را عبدالله پسر «مسلم» در روز عاشورا هنگام نبرد با دشمنان می‌خواند و این نشان‌دهنده پیوند فکری مرا می این خانواده بر اساس آزادگی است. مصداق بارز دیگری از آزادگی، حربن یزید ریاحی است و همین صفت او را از دوزخ نجات داد و راهی بهشت کرد و چون به شهادت رسید سیدالشهدا (ع) بر بالینش حاضر شد و او را حرّ و آزاده خطاب کرد و فرمود: «تو آزاده‌ای، همان گونه که مادرت نامت را حر گذاشت.»

و همه اصحاب امام حسین حر و آزاده بودند. یا لیتنی کنا معکم فنفوز فوزا عظیما

این انسان ازادمرد (امام حسین) است که در صفین وقتی با پدرش امیرالمؤمنین به منطقه صفین رسید دید معاویه آب را محاصره کرده، لشکر آب ندارد بنوشد، امام حسین چه باید بکند؟ آقا امیرالمؤمنین فرمود: حسینم، حمله کنید آب را آزاد کنید. حمله کردند امام حسین بود، ابا الفضل العباس بود، افراد دیگری هم بودند، ریختند دشمن را از کنار آب دور کردند و آب را به اختیار خودشان درآوردند. بلافاصله برای معاویه پیغام دادند: هر که می‌خواهد آب بخورد، بیاید از آب استفاده کند، فکر نکنید شما آب را بسته بودید ما هم آب را می‌بندیم، خیر آب آزاد است. به این می‌گویند مروت که مقابل به مثل نکرده

چه کنیم که ازاد مرد و حر باشیم؟

1- کسی که ریاست طلب است نمی‌تواند حر باشد چون برای ریاست باید بنده دیگری که از خود بالاتر است بشود. عمر سعد برای حکومت ری، امام را شهید کرد.

2- کسی که شهوت پرست است نمی‌تواند حر و ازاد مرد باشد چون برای رسیدن به شهواتش باید

درمقابل زنها و مردهای فاسد کرنش و تعظیم و حتی التماس کند! ابن ملجم برای رسیدن به قسام، امام علی ع را شهید کرد و..

3- کسی که ترسو و بزدل است نیز نمی تواند حر و ازاد مرد باشد.

4- کسی که اهل گناه و شرابخواری است نمی تواند حر و ازاد مرد باشد.

5- کسی که پول پرست هم نمی تواند ازاد مرد باشد. (شمر ملعون برای چند سکه امام را شهید کرد)

298- امام حسین (ع) در وصیتنامه خود به برادرش محمد بن حنفیه، در ضمن بیان انگیزه های قیام خویش، به فریضه امر بمعروف و نهی از منکر اشاره می فرماید و آن را از اهداف قیام خود می شمارد. امام (ع) قبل از حرکت از مدینه وصیتنامه ای نوشت و آن را به برادرش محمد بن حنفیه سپرد که در آن موقع دستش معیوب بود و قدرت بر جهاد نداشت در آن وصیتنامه چنین آمده است:

أَنِّي مَا خَرَجْتُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، إِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)

همچنین سالار شهیدان به هنگام وداع با قبر رسول خدا (ص) چنین ابراز شده است:

اللَّهُمَّ وَ أَنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَكْرَهُ الْمُنْكَرَ»

خدایا من معروف را دوست می دارم و منکر را بد می دانم.

در مرحله دیگر، به امر به معروف و نهی از منکر زبانی می پردازد. آن حضرت در بیان هایی صریح، حکومت بنی امیه را منکری می داند که باید با آن مبارزه کرد. یزید را نیز مردی شرابخوار و فاسق و جنایتکار می داند و پیروان او را ملازمان شیطان و واگذارندگان «طاعت خدا» می شمارد و حکومت اموی را حرام کننده حلال و حلال کننده حرام معرفی می کند که بدعتها را زنده و سنتها را میرانده اند. از آنجا که نهی از منکر زبانی نیز دیگر اثری در تغییر اوضاع ندارد. شوریدن بر ضد او را به عنوان سومین مرحله نهی از منکر، وظیفه خود میدانند. با این مبنای دینی است که امام،

بیعت با یزید را رد می کند و آن را مایه ننگ می داند و حماسه کربلا را پدید می آورد.

بر همین اساس است که پیروان فرهنگ عاشورا، با الهام از این حماسه، پیوسته نبض پر حرکت جامعه انقلابی اند و نسبت به جریان امور و وضعیت فرهنگی و سیاسی حساس اند و با حضور دائم در میدان امر به معروف و نهی از منکر، عرصه را بر فساد آفرینان تنگ می سازند؛ چون می دانند که سکوت و عقب نشینی از این جبهه گستاخی و پیشروی دشمنان حق و فساد گستران در جامعه را به دنبال دارد. آنان باور دارند که اگر این فریضه ترک و فراموش شود، حدود الهی تعطیل شده، احکام خدا مورد تحقیر و استهزاء قرار خواهد گرفت. از این رو حاضرند برای اجرای آن جان خویش را نیز با تاسی از پیشوای آزادگان نثار کنند؛

حضرت امام هم بر اساس امر بمعروف و نهی از منکر قیام کردند و انقلاب را بوجود آوردند. الان هم مقام معظم رهبری در مقابل استکبار و طاغوت‌های زمان قیام کرده اند. و در سخن معروف خویش پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا، روی دگرگونی اوضاع و عمل نشدن به حق و نکوهیده ندانستن باطل تأکید کرده فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ...»

باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود؟ اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم

299- زنی که استخاره می کرد!

«یکی از علماء می گوید: مشاهده کردم که هفته‌ای یکبار خانمی در حرم امیرالمؤمنین (ع) برای زنها استخاره می گیرد. من از یکی از خادمین حرم خواش کردم که آن زن را نزد من بیاورد تا چند سؤال از او بپرسم. خانم را نزدم آوردند، از او پرسیدم: شما چگونه استخاره می گیرید؟ جواب داد: با تسبیح و با کمک حضرت ابوالفضل (ع)! وقتی از او توضیح خواستم، گفت: من زنی بیوه هستم که چند بچه دارم. از بی پولی چندبار تصمیم به اعمال ناشایست گرفتم، ولی هربار منصرف شدم و تقوا

پیشه نمودم. یک دفعه آخر خیلی بمن فشار آمد و دیگر نزدیک بودم که آلوده شوم ولی باز منصرف شدم و به حرم حضرت ابوالفضل (ع) رفتم و سه روز در آنجا اعتصاب غذا نمودم و از حضرت تقاضای کمک نمودم. در عالم رؤیا حضرت عباس (ع) بمن فرمود: برو و در حرم پدرم امیرالمؤمنین (ع) برای زنها استخاره بگیر!

گفتم: من این کار را بلد نیستم!

فرمود: ما کمکت می کنیم.

من هم هفته ای یک بار به اینجا می آیم و استخاره می گیرم و حضرت هم مطالبی که لازم است به افراد بگویم، بر زبانم جاری می کند. و مردم هم در عوض بمن مزد می دهند!^۱

-300

سلام دادن به امام حسین علیه السلام

مرحوم حجت الاسلام میرزا تقی زرگری (قدس سره) به خاطر انسی که با عاشق دلسوخته و عارف صاحب دل مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی (رحمت الله) داشتند حالات و روحیات آن مرحوم را به روشنی به تصویر می کشیدند. روزی تعریف کردند:

حاج ملا آقا جان در سفری به عتبات، با سر و وضعی بسیار آشفته و با پای برهنه و بسیار بیدلانه طی طریق می کرده است. در اثنای راه به دشت همواری می رسد و همین که می خواهد از کنار جالیزی عبور کند، دهقان سالخورده عربی که سرگرم آبیاری بوده و به او نهیب می زند که: تو کیستی و با این سر و وضع در اینجا چه می کنی؟!

می گوید:

من عاشق و دلباخته مولایم حسین بن علی (علیه السلام) هستم و بیدلانه به زیارت او می روم.

¹ عشق حسینی

دهقان سالخورده با شنیدن پاسخ حاج ملا آقا جان، بیل خود را بر می دارد و به او می گوید:
ادعای بزرگی کردی! باید ثابت کنی که عاشقی!
می پرسد: چگونه؟!

می گوید: در میان عاشق و معشوق حجاب و فاصله ای نیست. از همین جا که ایستاده ای به محبوب
خود سلام کن اگر جواب سلامت را دادند که هیچ و گرنه با همین بیل ادبت خواهم کرد!
حاج ملا آقا جان لحظاتی به فکر فرو می رود و برای آنکه طرف را بیازماید به او می گوید:
تو که این پیشنهاد را به من می کنی، این آمادگی را در خود می بینی؟!
مرد عرب جواب می دهد:

من که ادعایی نکرده ام تا آن را ثابت کنم، تو باید ادعای خود را ثابت کنی نه من!
که: البینه علی المدعی، ولی با این وجود سلامی می کنم، شاید جواب سلام مرا دادند!
و بعد تیمم می کند و رو به قبله می ایستد و میگوید ...

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین

حاج ملا آقا جان از چهار جهت جواب سلام آن دهقان سالخورده را از زبان محبوب خود می شنود
و از هوش می رود!

پیرمرد دهقان او را به هوش می آورد و می گوید:
حالا نوبت توست! برخیز و عاشقی خود را ثابت کن!
حاج ملا آقا جان با دست و پای لرزان می رود و به قول خودش یک وضوی علمایی می گیرد و رو
به قبله می کند و با چشمی گریان و دلی سوزان عرضه می دارد:
السلام علیک یا ابا عبدالله! بابی انت و امی یا مولای!

حاج ملا آقا جان می گوید که من جواب سلام خود را نشنیدم ولی آن پیرمرد عرب که شکسته
دلی مرا دید با لحنی نصیحت آمیز به من گفت:

جواب سلام تو را دادند ولی خیلی آهسته! انسان وقتی می خواهد به خدمت امام بزرگواری چون

حسین بن علی (علیه السلام) برسد باید مراتب ادب را رعایت کند و در نهایت احترام و فروتنی به محضر آن حضرت سلام کند نه با ادعا! باید آدم شد و آدمیت به داشتن سر و وضع پریشان نیست.^۱

301- سیدالشهداء از 999 صف شفاعت می کند.

روایت شده اهل محشر (آنها که نجات پیدا می کنند) هزار صف می باشند. نهصد و نود و نه صف از آنها به شفاعت امام حسین علیه السلام به بهشت می روند و یک صف آنها را سایر امامان علیهم السلام شفاعت کنند و در آن صف نیز امام حسین علیه السلام شریک باشد.^۲

302- به هنگام شهادت سالار شهیدان بادهای سرخ وزیدن گرفت، هوا تیره و تار شد بطوریکه کسی چیزی را نمی دید و تا هفت روز افق سرخ بود، شبها نیز آسمان به رنگ خون می شد. هر سنگی بر می داشتند خون جاری می شد و دهها آثار و دگرگونی در اجسام که بعضی از آنها هنوز هم ادامه دارد، از جمله:

جاری شدن خون از درخت چنار «زرآباد» - از قصبات قزوین - که هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای دیدن چنار خونبار به آنجا می روند. و مرحوم آیه الله مرعشی نجفی در حاشیه «عروة» به هنگام شمردن خونهاهای پاک می نویسد: همچنین خونی که از درخت موجود در قریه‌ی «زرآباد» از توابع قزوین خارج می شود.^۳

303- صبر آن حضرت، که آن بزرگوار تمام مراتب صبر را دارا بودند، چون حتی در وقتی که بر خاک افتاده، تمام اعضایش پاره پاره، سرش شکافته، قلبش از نیزه سه پهلوی چاک، لبهایش از عطش خشک شده، سر و رویش از خون خضاب شده بود، صدای استغاثه عیال و اطفالش از یک طرف، شماتت دشمنان از طرف دیگر، در آن حال فرمود:

«صبرا علی قضاءک، لا معبود سواک.»

¹ jafarmojtahedi.blogfa.com/post-63.aspx

² الخصائص الحسینیة - شوشتری

³ کرامات - آیه الله سید موسی زرابادی

«بر قضای تو شکیبائی می‌نمایم، معبودی جز تو نیست.»

در زیارت ناحیه ی مقدسه وارد شده:

«لقد عجت من صبرك ملائكة السموات.»

«براستی ملائکه آسمانها از صبر تو به شگفت آمدند¹.»

304- خصوصیات زیارت آن حضرت:

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام علاوه بر سلام بر خود آن مظلوم بر اعضاء و جوارح آن بزرگوار سلام داده می‌شود، سلام می‌کنی بر سر بریده ی او، سلام بر سینه ی شکسته اش، سلام بر بدنش، سلام بر محاسن خون آلودش، سلام بر بدن برهنه اش، سلام بر سر بر نیزه اش، سلام بر خون او، و... اما در زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط بر خود آنجناب سلام داده می‌شود،

305- در مجلس ابن زیاد در کوفه بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام لیه‌السلام، ابن زیاد به منبر رفت، شروع کرد به امام حسین جسارت کردن، هر چه دلش خواست به امام حسین و به امیرالمؤمنین ناسزا گفت. همه نشسته اند گوش می‌کنند، همه می‌دانند دروغ می‌گویند، چرا؟ چون امیرالمؤمنین بعد از خلافتش تقریباً یکی دو سال بعد به کوفه آمد و لااقل سه سال در این شهر خلافت کرده، مردم کوفه علی علیه‌السلام را خوب می‌شناختند. حالا اگر بگوییم مردم شام علی علیه‌السلام را نمی‌شناختند حق داشتند، اما کوفه جایی است که بیست سال قبل از کربلا حضرت علی در آن جا خلافت کرده، نماز جماعت خوانده خطبه خوانده، دخترش زینب در آن جا درس تفسیر گفته است. او را می‌شناختند با گذشت بیست سال که یک نسل عوض نمی‌شود، الان خیلی از شما بیست سال پیش را یادتان است، بیست سال، دویست سال نیست که بگوییم نسل عوض شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سال 40 هجری شهید شد، واقعه کربلا سال 61 هجری بوده است، بیست سال بعد رفته در کوفه ای که مرکز خلافت حضرت علی علیه‌السلام بوده است. 4-5 کیلومتر آن طرف تر قبر حضرت علی علیه‌السلام در نجف است؛ البته آن موقع

¹ الخصائص الحسينية-شوشتری

قبر حضرت مکشوف نبود. ابن زیاد آمده بالای منبر و دارد ناسزا می گوید، همه هم در حال گوش کردن هستند یک نفر هم برای اعتراض بلند نشد، این ترس است. اما یک جانباز به نام عبدالله ابن عقیف که در جنگ ها هر دو چشمش را یکی را در صفین و دیگری را در جمل در رکاب امیرالمؤمنین از دست داده بود؛ بلند شد - این شجاعت و راستگویی است - گفت: «ان الکذاب ابن الکذاب انت و ابوک»؛ ابن زیاد! دروغگو خودت، پدرت، جد و اجداد و خانواده ات است. چرا این حرفها را به امام حسین می زنی؟ امام حسین پسر پیغمبر بود، سید شباب اهل جنت بود. شروع کرد بین جمعیت از فضایل امام حسین گفتن بساط ابن زیاد را به هم ریخت. یک نفر او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد آورد. ابن زیاد گفت: سخنرانی من را بهم می زنی؟ می خواهی بگویم اعدامات کنند؟ گفت: چه افتخاری شهادت آن هم به دست خبیثی مثل تو! وقتی امام حسین شهید خبرش به من رسید، خیلی غصه خوردم، گفتم: من کور بودم، نابینا بودم اگر چنین نبود امام حسین را یاری می کردم، با خودم گفتم: من دیگر مدال شهادت نصیب نمی شود و تا آخر عمر از شهادت محروم هستم، نمی دانستم خدا این قدر مرا دوست دارد که شهادتم را به دست خبیثی مثل تو قرار می دهد.¹

306- روز عاشورا کسی به نام تمیم ابن قحطبه، از فرماندهان شجاع و قوی شام بود، به میدان آمد و مبارز طلید، خود امام حسین جلو رفت و فرمود: ابن قحطبه من برای مبارزه با تو آمده ام. گفت: حسین برگرد، تو فرزند پیامبری من دلم نمی خواهد کشته شوی همه یارانت کشته شده اند - ظاهراً کسی دیگر نمانده بود - حسین تسلیم شو، اگر تو بجنگی حریف این همه آدم که نمی شوی. شروع کرد به نصیحت کردن امام حسین علیه السلام لیه السلام. پیش خودش می گفت تو بجنگی یا بجنگی نتیجه این جنگ ظاهراً به نفع تو نیست، چون تو یک نفری. امام فرمودند: من بجنگم و با عزت کشته شوم بهتر از این است که مثل یک آدم ذلیل تسلیم شوم. من تسلیم نخواهم شد، حالا حضری با من مبارزه کنی؟ گفت: بله، وارد نبرد شدند در همان اولین نبرد امام علیه

السلام ضربه محکمی به پای تمیم زد، ابن قحطبه از اسب روی زمین افتاد و صدای ناله اش بلند شد. - هر کجای دنیا باشد این جا از نظر نظامی اجازه می دهند که تیر خلاص بزنی، کسی که آمده جلویت جنگیده، حالا روی زمین افتاده، شمشیر بزن و کارش را تمام کن - اما امام آمد بالای سرش، دید دارد التماس می کند، فرمود: چیست ابن قحطبه؟ می خواهم بگویم قبیله ات بیایند تو را ببرند؟ گفت: بله آقا، لطف کنید مرا نکشید، بگویید مرا ببرند. امام فریاد زد: بیایید فرمانده تان ابن قحطبه را ببرید. همشهری ها و رفقاییش آمدند زیر بغل هایش را گرفتند و با پای مجروح او را بردند.

307- در کوفه قحطی شد، آمدند خدمت امیرالمؤمنین که آقا نماز بخوانید. فرمود: حسینم، برو نماز باران بخوان. امام حسین نماز خواند و باران آمد، در آب راه ها و جوی ها آب راه افتاد، فرمود: حسینم، به نماز باران تو این مردم آب نوشیدند؛ اما همین ها یک روز آب را به روی تو خواهند بست. در این روایت نکته ای است؛ اگر اباعبدالله روز عاشورا نماز باران می خواند همه سرزمین را آب می گرفت، اگر دعا می کرد بهترین و پر باران ترین ابرها بالای سرش ظاهر می شد. اما امام نمی خواست از معجزه استفاده کند، نمی خواست از راه غیرطبیعی وارد بشود. و الا همین آقا در کوفه نماز باران خواند و جوی ها پر از آب شد. می خواست مردم امتحان شوند، ببیند چه کسی به او می پیوندد مثل حر، و چه کسی به او پشت می کند مثل عیدالله حر جوفی. قرار نبود کار از طریق غیرطبیعی پیش برود، قرار بود عادی پیش برود تا ببیند چگونه افراد خودشان را در این صحنه نشان می دهند،¹

308- شهادت طلبی در حماسه حسینی:

امام حسین ع در مسیر خود به کربلا، فرمود: من مرگ را جز سعادت نمی دانم و زندگی در کنار ستمگران را جز ملامت.

در اشعاری هم که امام حسین ع روز عاشورا یا قبل از آن روز می خواند، این مفهوم مطرح بود. از

¹ سخنرانی استاد رفیعی با عنوان امام حسین (ع) مظهر شجاعت

جمله:

و ان یکن الابدان للموت انشات فقتل امرء بالسيف فی الله افضل
و نیز در رجزهای آن حضرت، مرگ را بر زندگی ذلت بار ترجیح دادن می درخشد:
«الموت اولی من رکوب العار».

حضرت زینب س در خطبه‌اش در مجلس یزید، بر این شهادت‌ها افتخار می کند:
«... فالحمد لله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعادة و الرحمة و لآخرنا بالشهادة و الرحمة».
حضرت سجاده نیز در برابر تهدیدی که ابن زیاد کرد که آن حضرت را بکشند، فرمود: «أبألقتل
تهددنی یابن زیاد؟

اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة» مرگ، برای ما عادت است و شهادت، افتخار
ماست، مرا از مرگ می ترسانی؟

امام خمینی ره فرمود: «مرگ سرخ، به مراتب بهتر از زندگی سیاه است و ما امروز به انتظار
شهادت نشسته‌ایم، تا فردا فرزندانمان در مقابل کفر جهانی با سرافرازی بایستند».
امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خطاب به اصحابش فرمود که مرگ پلی است که شما را
از مکانهای خرابه به بهشتی که پر از قصرها و کاخهای اباد است منتقل می کند.

سعید بن عبدالله حنفی از شهدای کربلا در منظر مهدی آل محمد ع
دویست سال از حادثه عاشورا و از شهادت سعید بن عبدالله حنفی می گذشت و همواره کار او
مورد تقدیر و تشویق معصومین بود تا اینکه مورد تقدیر حضرت بقیه الله ع نیز قرار گرفت □.
چنانچه در زیارت ناحیه آمده است حضرت پس از سلام به سعید و اشاره به گفتار وی در شب
عاشورا، درباره اش چنین می فرماید:

«این تویی که به آرزوی خود رسیدی و امامت را مواسات و یاری دادی و از خداوند کرامت را
در دار اقامت دریافت کردی. خداوند ما را با شما در زمره شهدا محشور بگرداند و در اعلی علین
همراهی و همنشینی شما را به ما روزی دهد!»

درود فراوان و بی پایان خداوند بر تو باد ای سعید □.

-309

درباره ی زیارت امام حسین علیه السلام امام به مفضل فرمودند:

«لا تزورن خیر من أن تزورن.»

مفضل گوید: عرض کردم: چرا ترك زیارت ما از زیارت کردن بهتر است؟ فرمودند: زیرا هنگامی که به زیارت آن بزرگوار می روید خوشحالی می کنید، غذاهای لذیذ صرف می نمائید، با اینکه حسین بن علی علیه السلام مهموم و مغموم، تشنه و گرسنه شهید شده است¹.

310- شهید مطهری می گوید:

حسین (ع) معلم بشریت

حسن بن علی درس غیرت به مردم داد، درس تحمل و بردباری به مردم داد، درس تحمل شدايد و سختی ها به مردم داد، اینها برای ملت مسلمان درس های بسیار بزرگی بود، پس اینکه می گویند: حسین بن علی چه کرد و چگونه شد که دین اسلام زنده شد، جوابش همین است؟ حسین بن علی روح تازه دمید، خونها را به جوش آورد، غیرتها بار تحریک کرد، عشق و ایده آل به مردم داد، حس استغناء در مردم به وجود آورد، درس صبر و تحمل و بردباری و مقاومت و ایستادگی در مقابل شدايد به مردم داد، ترس را ریخت، همان مردمی که تا آن مقدار می ترسیدند، تبدیل به يك عده مردم شجاع و دلاور شدند،²

311- عجب از این مادر!

مادر یکی از شهدای دفاع مقدس، گفت: وقتی پسر من شهید شد چند نفر آمدند و با يك مقدماتی خبر شهادتش را به من دادند. ولی وقتی روحیه قوی مرا دیدند به من گفتند که این خبر را من به شوهرم بدهم. بعد از آن من به اتفاقاً دوستان فرزند شهیدم به سردخانه رفتیم. قبل از وارد شدن یکی از دوستانش

1 مجالس المواعظ: 8 م 1

2 حماسه حسینی

گفت: چون علی همیشه با وضو بود ما هم با وضو داخل شویم. همگی وضو گرفتیم و به سردخانه وارد شدیم. من وقتی جنازه به خون تپیده پسر را دیدم. گفتم: ماشاءالله. سپس لبها و چشمها و سینه و دستهایش را بوسیدم. و در پایان بر قدمهایش بوسه زدم. اما پیشانی‌اش را بوسیدم چون برای خدا سجده کرده بود. چشمانش را بوسیدم چون وقتی روحانی یا سیدی را می‌دید خوشحال می‌شد و آنها را دوست داشت. لبهایش را بوسیدم و گفتم: علی جان! بسیار ذکر خدا می‌گفتی و با این لبها از امام حسین عز یاد یاد می‌نمودی. سینه‌اش را بوسیدم زیرا آیات قرآن و حدیث چهارده معصوم در سینه‌اش بود و گاهی می‌خواند. ضمن اینکه نزدیک سینه‌اش هدف تیر دشمن قرار گرفته بود و از همین جا به شهادت رسیده بود. دستش را بوسیدم زیرا با آن دست‌ها اسلحه برمی‌داشت. بر قدمهایش دست کشیدم (زیرا با آنها به جنگ دشمنان خدای رفت)

312- یکی از درسهای مهم حماسه حسینی، درس صبر و استقامت است:

فقط صابران بیایند: امام حسین علیه السلام لیه السلام هر چند یاران و اصحاب معدودی داشت، ولی این گونه نبود که هر کس را به یاری دعوت کند، و نصرت هر بی صبر و تحملی را بپذیرد؛ بلکه با صراحت اعلام کرد که فقط صابران بیایند و بمانند: «ایها الناس فمن کان منکم یصبر علی حد السیف و طعن الاسنة فلیقم معنا و الا فلینصرف عنا؛ ای مردم! هر کدام از شما که می‌تواند بر تیزی شمشیر و ضربات نیزه‌ها صبر کند با ما قیام کند [و بماند] و گرنه از میان ما بیرون رود [و خود را نجات دهد]

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما

سرگیرد و بیرون رود از کربلای ما

¹ فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام (همان)، ص 44؛ ینابیع المودة، ص 406

روز عاشورا و صبر بی پایان: وقتی روز عاشورا فرا رسید و فشار نظامی، تشنگی و مشکلات دیگر هجوم آوردند، یاران اطراف حسین علیه السلام لیه السلام را گرفتند و نگاه به چهره او دوختند، تا بینند چه رهنمودی می دهد. امام حسین علیه السلام لیه السلام به راستی صحنه های بسیار زیبایی از پشت پرده های صبر را به نمایش گذاشت که به برخی موارد آن اشاره می شود

الف) خطاب به یاران با چهره ای گشاده و با نفس آرام فرمود: «صبرا بنی الکرام فما الموت الا قنطرة عن البؤس والضراء الى الجنان الواسعة والنعيم الدائمة؛ ای فرزندان کرامت و شرف! شکیبا باشید، مرگ پلی بیش نیست که ما را از مشکلات و سختیها به سوی بهشت وسیع و نعمتهای جاویدان عبور می دهد

و در جای دیگر فرمود: «ان الله قد اذن فی قتلکم فعلیکم بالصبر؛^۱ براستی خداوند اذن کشته شدن [و شهادت شما را] داده است، پس بر شما لازم است که صبر کنید

ب) آن حضرت خطاب به احمد بن حسن علیه السلام، آنگاه که بعد از جنگ آشکار برگشت و از عمو آب خواست، فرمود: «یابنی اصبر قليلا حتى تلقى جدك فيسقيك شربة من الماء لا تظما بعدها ابدا؛^۲ پسر! مدت کمی شکیبایی کن تا جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله را، ملاقات کنی، پس آنگاه از آبی سیرابت کند که هرگز بعد از آن تشنه نشوی.»

ج) امام حسین علیه السلام لیه السلام خطاب به علی اکبرش هنگامی که برای تجدید قوا آب خواست، فرمود: «اصبر حبیبي فانك لاتمسی حتى یسقيك رسول الله بكاسه؛^۳ عزیز دلم صبر کن؛

^۱ لهوف، ابن طاووس، ص 26؛ كشف الغمة، اربلی، ج 2، ص 29؛ فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص 274

^۲ معانی الاخبار، صدوق، ص 288

^۳ ناسخ التواریخ، ج 2، ص 331

^۴ مقاتل الطالبین، ص 115

زیرا به زودی از دست جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله سیراب می شوی» .

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نفس شمرد زدم مهرهت پیاده دویدم

محاسنم به کف دست بود و اشک به چشمم

گاهی به خاک فتادم گاهی زجای پریدم

دلم به پیش تو، جان در فغان دیده به قامت

خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

هنوز العطش میزد آتشم که زمیدان

صدای یا ابتای تو را دوباره شنیدم

پسرم! نه تیغ شمر مرا می کشد نه نیزه خولی

زمانه کشت مرا لحظه ای که داغ تو دیدم

(د) آن گاه که به درب خیمه زنها آمده و فریاد کشید: سکینه، فاطمه، زینب، ام کلثوم، خدا حافظ

من هم رفتم، زنها و بچه ها شروع به گریه کردند، حضرت خطاب به سکینه فرمودند: «یا نور عینی ... فاصبری علی قضاء الله ولا تشکی فان الدنيا فانیة والآخرة باقیة؛ ای نور چشمم! ... پس باید بر تقدیرات الهی صبر کنی و شکوه نکنی؛ چرا که دنیا ناپایدار و آخرت ماندگار است آن گاه که حضرت به زمین افتاده بود و لحظات آخر عمر خویش را سپری می کرد، آخرین پرده از شکوه و صبر خویش را با این جملات به عرصه نمایش گذاشت: «صبرا علی قضائک لاله سواک یا غیاث المستغیثین ولا معبود غیرک، صبرا علی حکمک»^۲

-313

زیارت اربعین علامت مومن است

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده: نشانه های مؤمن پنج چیز است: پنجاه و یک رکعت نماز و زیارت اربعین و انگشتر به دست راست نمودن و سر به خاک گذاشتن حین نماز و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم^۳

اینکه زیارت اربعین یکی از علامتهای مومن است فلسفه ای دارد و ان این است که باید قیام امام حسین علیه السلام همیشه زنده باشد. زیرا اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی کرد دیگر مومنی نبود. دیگر از دین اثری نبود. و مردم به جاهلیت بر می گشتند و مردم به ظلمت و تاریکی می افتادند و مسلمانان دچار جهل و نادانی می شدند. ولی بواسطه ان فداکاری عظیمی که امام حسین علیه السلام انجام داد مردم از تاریکی و جهل نجات یافتند. در زیارت اربعین به این نکته اشاره فرموده است:

((و بذل مَهْجَتَه فیک لیستنقد عبادک من الجهاله و حیره الضلاله)). امام حسین علیه السلام جان خود را در راه تو (خدا) فدا کرد تا ازاد کند بندگان را از نادانی و ناگاهی و حیرت

^۱ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۰

^۲ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۰

^۳ تهذیب الاحکام/ج ۶/ص ۵۲

گمراهی.

لذا ایه الله العظمی سید احمد خوانساری وقتی می خواستند نماز یومیه بخوانند بعد از اذان واقامه و قبل از تکبیره الاحرام می فرمودند:

السلام علیک یا ابا عبدالله

سپس تکبیره الاحرام می فرمودند. از ایشان علت این عمل سوال شد فرمود: زیرا ما این نماز را از امام حسین علیه السلام داریم. این منبر و مسجد را از امام حسین علیه السلام داریم. در مورد بعضی مراجع هم همینطور نقل نموده اند.

-314

پیامبران بزرگ و زمین مقدس کربلا

عبور آدم علیه السلام از زمین کربلا

چون آدم علیه السلام بر زمین هیوط کرد و حوا را ندید دنبال او گشت تا عبورش به زمین کربلا افتاد پیش از آن که حادثه ای واقع شود، غمناک شد، سینه اش تنگی گرفت، و چون به مقتل امام حسین علیه السلام رسید پایش لغزید خون از آن جاری شد.

پس سر به موی آسمان بلند کرده و گفت: ای پروردگار من، مرتکب گناه دیگر شده ام و اینک مرا کیفر خواهی کرد زیرا که من تمام زمین را طی کردم و یا چنین حادثه ای روبه رو نشد مسجد خداوند وحی فرستاد: ای آدم گناهی تازه مرتکب نشده ای ولی فرزند تو حسین علیه السلام در این سرزمین به ظلم کشته می شود اینک خون تو به موافقت وی ریخته شد.

آدم عرض کرد: پروردگارا، حسین پیغمبر است؟

خطاب سید که پیامبر نیست و لیکن فرزند زاده پیامبر من محمد صلی الله علیه و آله است عرض کرد: قاتل وی کیست؟ ندا رسید: یزید که ملعون اهل آسمان ها و زمین است آدم به جبرئیل رو کرد و گفت: چه کنم؟ گفت: یزید را لعن کن پس آدم چهار مرتبه یزید را لعنت کرد و چند قدمی برداشت تا به کوه عرفات رسید و حوا را یافت.¹

¹ وقایع الایام خیابانی، ص 149

کشتی نوح علیه السلام و کربلا

چون حضرت نوح علیه السلام بر کشتی نشست و بر روی آب همه روی زمین را گشت تا به زمین کربلا رسید، چون به آن زمین بلا رسید آن سرزمین کشتی او را به گرداب افکند پس حضرت نوح علیه السلام از غرق شدن کشتی ترسید دست دعا به درگاه عزت و جلال خدا برداشت و عرض کرد: پروردگارا همه روی زمین را گشتم، ترس اضطرابی که در این زمین بر من رخ نمود در هیچ جا رخ نداده بود. همان ساعت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عز و جل فرود آمد و عرض نمود: یا نوح، حسین علیه السلام سبط محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و فرزند گرامی اوصیا در این سرزمین کشته می شود حضرت نوح پرسید قاتل آن بزرگوار کیست؟ جبرئیل عرض کرد: قاتل او کسی است که اهل هفت آسمان و اهل هفت زمین بر او لعنت می کنند پس حضرت نوح چهار مرتبه بر آن حرام زاده بد کردار لعنت کرد پس کشتی از آن مهکله نجات یافت و از آن سرزمین بلا گذشت.^۱

عبور ابراهیم علیه السلام از کربلا

روایت شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی سواره به صحرای کربلا بگذشت اسبش رم کرد. آن جناب از پشت اسب بر روی زمین افتاد و سرش بشکست و خون از آن جاری شد پس زبان به استغفار بگشاد و گفت: پروردگارا از من چه گناهی سر زده است؟ جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای ابراهیم! گناهی از تو صادر نگشت ولکن کشته می شود در این محل سبط خاتم الانبیا و پسر خاتم الاوصیا، پس خون تو به موافقت خون او ریخته شد فرمود: ای جبرئیل، قاتل او کیست؟ گفت: قاتل او ملعون اهل آسمان ها و زمین و قلم جاری شد بر لوح آن پلید پس ابراهیم علیه السلام دست برداشت و یزید پلید را لعن بسیار کرد و اسب آن حضرت به زبان فصیح آمین گفت: ابراهیم علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: بر تو چه معلوم شد که آمین گفتی؟ گفت: ای ابراهیم، من همیشه فخر می کردم که تو بر پشت من سوار می شوی و چون تو از پشت من درافتادی خجلت و شرمساری من زیاد شد و سبب این از یزید بود خداوند او را لعنت کند.

^۱ محن الابرار (ترجمه جلد دهم بحار)، ص 48

مرحوم شوشتری رحمه الله در خصایص می گوید که شاید محل توسط حضرت ابراهیم علیه السلام از اسب همان محل سقوط حضرت امام حسین علیه السلام باشد از اسب خود یعنی در مقتل آن جناب به زمین افتاده باشد پس ملاحظه کن فرق این دو سقوط را.^۱

اوی کسی که لعنت بر قاتل امام حسین علیه السلام حضرت ابراهیم علیه السلام بود و امر کرد فرزندان خود را عهد و پیمان از ایشان گرفت که پیوسته او را لعنت کنند.

پس از آن حضرت موسی علیه السلام او را لعنت کرد و امت خود را به آن امر کرد، سپس داود علیه السلام او را لعنت کرد و بنی اسرائیل را امر نمود که لعنت کنند یزید را سپس حضرت عیسی ع لعنت کرد و بسیار می گفت بنی اسرائیل را که لعنت کنند بر قاتلان حسین علیه السلام اگر زمان او را دریافتند در خدمت او جهاد کنید کسی که با او شهیدی شود چنان است که با پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شده است.^۲

گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام آب نیاشامیدند

روایت است که گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام در کنار فرات می چریدند. روزی شبان آنها به خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام آمد و گفت: چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمی آشامند پس حضرت در مناجات با خدا از سبب این حالت سوال کرد همان ساعت حضرت جبرئیل علیه السلام از طرف خداوند خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای اسماعیل سبب این حالت را از گوسفندان بپرس، آنها پاسخ را خواهند داد.

پس آن حضرت از گوسفندان پرسید: چرا از این رودخانه آب نمی نوشید؟

گوسفندان به زبان فصیح پاسخ دادند: به ما خبر رسیده که فرزند تو حسین - که سبط گرامی

^۱ وقایع الایام، ص ۱۵۲

^۲ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۹، دمعہ الساکبه، ص ۲۷۲.

محمد صلی ال له علیه و آله است - در این زمین با لب تشنه کشته خواهد شد پس ما از این آب نمی آشامیم به جهت حزن و اندوه برای تشنگی آن بزرگوار. کسی که اهل آسمان ها و زمین ها او را لعنت می کنند. پس حضرت اسماعیل علیه السلام فرمود: خداوندا لعنت کن بر قاتل حسین علیه السلام¹.

مسافرت حضرت موسی علیه السلام به کربلا مرحوم خیابانی در ذیل خبری طولانی می گوید: حضرت موسی علیه السلام دوباره به کربلا رفته است ، یک بار تنها و بار دیگر با وصی خود یوشع بن نون چنان که طریحی می گوید: حضرت موسی علیهما السلام با یوشع بن نون می رفت چون به زمین کربلا رسیدند بند نعلین آن حضرت پاره شد و خاری بر پای وی فرو رفت و خون از پایش جاری شد پس عرض کرد: ای خدای من ، چه گناهی از من صادر شد که بدین کیفر گرفتار شدم؟ خدای بزرگ به او وحی فرستاد که در این موضع خون امام حسین علیه السلام ریخته می شود و خون تو به موافقت خون وی جاری شد. عرض کرد: خدایا، حسین کیست؟ خطاب آمد: او فرزندزاده محمد مصطفی و پسر علی مرتضی . عرض کرد: قاتل او کیست؟ ندا رسید: قاتلش یزید است . پس حضرت موسی علیه السلام دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد و یوشع بن نون آمین گفت² .

حضرت سلیمان علیه السلام و کربلا

سلیمان بن داود علیه السلام بر فرش خود می نشست و در هوا سیر می کرد. روزی گزارش به زمین برسد باد فرش ، او را سه بار روانه کرد و برگردانید و سلیمان ترسید از در

¹ محن الابرار، ص 49.

² وقایع الایام خیابانی ، ص 155

آمدن به زمین باد ساکت شد، به سرزمین کربلا نزول کرد.

سلیمان به باد گفت: چرا ساکت شدی؟ باد گفت: در این سرزمین حسین علیه السلام کشته می شود سلیمان گفت: حسین کیست؟ گفت: سبط محمد مختار صلی الله علیه و آله و پسر علی کرار. گفت: قاتلش که باشد؟ گفت: لعن انس به دعایش آمین گفته، باد ورزید و فرش را برداشت.

ریان بن شیب از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: ای پسر شیب اگر خوش باشی، به سکونت قصرهای بهشتی با پیغمبر صلی الله علیه و آله، لعن کن به کشندگان امام حسین علیه السلام.¹

حضرت زکریا علیه السلام سه روز از مسجد خارج نشد

در حدیث طویل از سعد بن عبدالله اشعری در حکایت شرفیاب شدن به حضور حضرت مهدی علیه السلام گفت: خبر ده مرا از تاویل کهی عص.

حضرت فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده خود زکریا را از آن آگاه کرد و حکایت آن را برای محمد صلی الله علیه و آله بیان فرمود و آن چنان است که زکریا از خداوند خواست نام پنج تن را به وی آموزد جبرئیل فرود آمد و او را بیاموخت و زکریا هر گاه نام محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را می برد اندوهش برطرف می شد و غمش زایل می گشت و هرگاه نام حسین علیه السلام می برد گریه گلوی او را می گرفت و نفسش به شمار می افتاد روزی گفت: ای پروردگار من! چون است که وقتی نام چهار کس از آنها را می برم از اندوه تسلیت می یابم و هرگاه یاد حسین می کنم اشکم ریزان می شود و ناله ام بیرون می آید؟

خداوند تبارک و تعالی او را خبر داد و فرمود: کهی عص پس کاف نام کربلاست و ها هلاکت عترت است و یا یزید است که بر امام حسین علیه السلام ستم می کند و عین عطش حسین است و

¹ الدار المنفصود، ص 151.

صاد و صبر و شکیبایی آن حضرت چون زکریای این بشنید، سه روز از مسجد خود جدا نگشت و مردم را از داخل شدن به محضر خود منع فرمود و به گریه و ناله پرداخت. نفس المهوم، ص 20. و او را رثا می گوید: که خداوند! آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزند وی مبتلا می کنی آیا چنین بلایی بر خانه او فرود می آوری؟ آیا علی و فاطمه علیهما السلام را لباس سوگواری می پوشانی و اندوه آن را در منزل آنها می آوری؟

آن گاه گفت: ای خدای من، مرا فرزندی روزی کن که در پیریم چشم من به وی روشن شود و چون روزی کردی، مفتون کن مرا به دوستی او آنگاه به مرگ او اندوهناکم ساز چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله حبیب را به فرزندش اندوهناک ساختی پس خداوند یحیی را به وی بخشید و او را مبتلا کرد و حمل یحیی شش ماه بود چنان که حمل حسین علیه السلام چنین بود¹.

عبور حضرت عیسی علیه السلام از کربلا

روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در ایام سیاحت با حواریین گذرش به کربلا افتاد ناگاه شیر غرانی بر سر راه ایشان آمد و راه را برایشان بست عیسی علیه السلام پیش رفت و فرمود: چرا سر راه بر ما گرفته و نمی گذاری که ما عبور کنیم؟ شیر به زبان فصیح گفت: نمی گذارم شما در گذرید مگر این که یزید را کشنده حسین علیه السلام است لعن کنید.

عیسی علیه السلام فرمود: حسین چه کسی است؟ شیر گفت: سبط محمد النبی الامی و ابن علی الولی، فرزند زاده پیغمبر امی و پسر علی ولی است.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: قاتل او کیست؟

شیر گفت: قاتل وی ملعون و حوش بیابان ها و گرگان و درندگان صحراهاست، به خصوص در روز عاشورا، پس حضرت عیسی علیه السلام دست برداشت و لعن و نفرین کرد بر یزید، و

¹ نفس المهوم، ص 20

حواریین آمین گفتند و شیر از راه دور شد و ایشان به مقصد خود رفتند¹.

خبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بود، فرمود: نگذار کسی داخل شود، حسین علیه السلام آمد زمانی که طفل بود ام سلمه نتوانست جلو او را بگیرد، حسین علیه السلام بر جاش وارد شد دید حسین علیه السلام بر بالای سینه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است و حضرت رسول گریه می کند ام سلمه سبب گریه حضرت را پرسید؟ حضرت فرمود: ای ام سلمه ، جبرئیل به من خبر داد که حسین تو کشته می شود، این تربت را هم به تو بدهم در نزد تو باشد که جبرئیل برایم آورده است در شیشه ای بگذار، زمانی که خون شد آن وقت حسین من کشته می شود².

315- ثوابهای زیاد در محرم و صفر برای عزاداران حسینی

همانطور که ماه رمضان ماه مبارکی است زیرا خداوند بر کاتش را برای روزه داران نازل می کند، ماه محرم و صفر هم فرصت زرگی برای جلب رضایت خداوند هستند از این جهت که خداوند ثوابهای فراوانی را برای عزاداران حسینی نازل می کند. هر که اشکی برای حسین بریزد. لباس سیاهی به تن کند. در مجلس حسین شرکت نماید. عزاداران را اطعام کند. در منزل و هیات روضه خوانی برقرار نماید. زیارت عاشورا بخواند. سفره ابوالفضل ع بیاندازد. سینه بزند زنجیر بزند. مردم را برای عزای حسین بگریاند. شعر بگوید و.. او مشمول رحمت پروردگار عالم قرار می گیرد.

¹ وقایع الایام خیابانی ، ص 160.

² مقتل خوارزمی ، چاپ نجف ، ص 163

از ابی عماره شاعر نقل شده که: هرگاه نام حسین (ع) در نزد امام صادق (ع) برده می‌شد، آن روز تا شب خنده بر لبان حضرت دیده نمی‌شد.

امام رضا (ع) فرمود: هرگاه محرم می‌شد، پدرم را کسی خندان نمی‌دید و غم و اندوهش زیاد می‌شد تا روز عاشورا فرا می‌رسید. روز عاشورا روز مصیبت او بود و گریه می‌کرد و می‌فرمود: این همان روزی است که حسین (ع) کشته شد.

امام رضا (ع) فرمود: حادثه عاشورا اشک ما را روان ساخت و خون از چشم ما جاری کرد و عزیز ما را در سرزمین کربلا خوار ساخت و تار و قیامت برای ما غم و غصه به میراث گذاشت.

امام صادق (ع) به داود رقی فرمود: من هرگاه آب خنک خوردم حسین (ع) را یاد کردم.

روزی ابو حمزه ثمالی خدمت امام سجاد (ع) آمد و چون حضرت را در حال گریه بر حسین (ع) دید، گفت: مولای من! این همه گریه و بی تابی برای چیست؟ آیا عمویت حمزه شهید نشد؟ آیا جد شما علی (ع) با شمشیر شهید نشد؟ کشته شدن عادت خانواده شماست و شهادت هدیه الهی به شماست.

امام فرمود: ای ابو حمزه! خدا بتو پاداش نیکو بدهد. همانطور که گفتی، شهادت برای ما عادت است و خدا نیز به ما شهادت را هدیه کرده است. ولی ای ابو حمزه! آیا هرگز شنیده‌ای یا دیده‌ای که تا قبل از عاشورازنی از خاندان ما را اسیر کرده و هتک حرمت کرده باشند؟ به خدا سوگند ای ابو حمزه! هر وقت به عمه‌ها و خواهرانم نگاه می‌کنم به یاد فرار آنها در بیابان می‌افتم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند و دشمن فریاد می‌زد: خیمه ستمکاران را به آتش بکشید!

امام رضا (ع) به ریان بن شیب فرمود: محرم ماهی است که در جاهلیت، جنگ در آن را حرام می‌دانستند و آن را محترم می‌شمردند. ولی این امت، حرمت ماه خود و حرمت پیامبر خود را نگاه نداشتند. در این ماه فرزندان او را کشتند و خانواده او را به اسارت بردند.^۱

ایه الله بهجت و عزاداری حسینی

حجه الاسلام علی بهجت فرزند ایه الله العظمی بهجت فرمودند:

پدرم گریه بر سیدالشهدا علیه السلام را افضل مستحبات و حتی از نماز شب بالاتر می دانست. ایشان می گفت این حرف چیست که می گویند گریه یعنی چه؟ خیلی از انبیاء از خوف خدا بکاء داشته اند. آیا از شوق لقاء خدا بکاء نداشتند؟ گریه از شوق رسیدن به معشوق حقیقی عالم داشته اند.

خود انبیاء برای امام حسین (ع) گریه می کردند. آنها وقتی عظمت کار امام حسین (ع) را درک کردند، اشکشان جاری شد و توسل پیدا کردند. این مسئله، تک بودن و عظمت کار امام حسین (ع) را نشان می دهد.

پدرم می گفت: خیال می کنم گریه بر سیدالشهدا (ع) از افضل مستحبات باشد. گریه بر سیدالشهدا (ع) از همه مستحبات بالاتر است! حتی از نماز شب

گریه، اذن دخول و محرم شدن انسان است

پدرم می گفت: گریه، رابطه انسان با آن طرف عالم است. گریه، واسطه و رابطه است. وقتی که می خواهید وارد حرمی شوید و پا به حریمی بگذارید، طلب اجازه می کنید و اذن دخول می گیرید. می گویند یا خداوند وارد شوم؟ یا پیامبر وارد شوم؟ یا امام وارد شوم؟ در روایت است که اگر برای اذن دخول زیارت امام حسین (ع) اشک از چشم جاری شد، بدان اجازه داده شده است.

پس این اشک رابطه انسان با ماوراء است. این اشک یک نشانه است. یک رمز است. فقط یک اتفاق فیزیکی نیست.

پدرم تأکید داشت خود گریه یک اذن و اجازه است. مثل چراغی است که روشن می شود و برای تو نشانه است. اگر اشکی آمد، علامت این است که به تو اذن داده اند. این عین عبارت آقااست

آیت الله بهجت، 50 سال هر هفته مراسم داشتند و خودشان جلوی در می نشستند

مسئله روضه ابا عبدالله (ع) اینقدر برای آیت الله بهجت مهم بود که حدود 40، 50 سال هر هفته مجلس داشتند و ایشان حاضر نبود به این سادگی این کار را ترک کند. حتی در حال مریضی اصرار داشت که این مجلس باید برقرار شود و اصرار داشت که خودش باید حضور داشته باشد. خیلی برایش مهم بود که از اول مجلس حضور داشته باشد.

سالها این مجلس روضه در منزل ایشان بود و پدرم درها را باز می کرد و خودش دم در می نشست و برای هرکسی که وارد می شد، احترام می کرد. هیچ وقت اینگونه نبود که برای شخصیت خاصی بلند شود و برای همه این احترام را قائل می شد.

استاد آیت الله بهجت پای سماور می نشست و در روضه سیدالشهدا علیه السلام جای می داد

ایشان می گفت: استاد بزرگ ما، مرحوم غروی کمپانی (آیت الله کمپانی اصفهانی) که از لحاظ علمی در سطح بالایی بود، در مجالس روضه ابا عبدالله (ع) پای سماور می نشست و جای می داد.

هر مجلسی برای هر امامی برگزار می کنید آخرش با امام حسین (ع) تمام کنید

مطلب دیگری که پدرم در این روضه‌ها بر آن اصرار داشت این بود که مجلس به مناسبت هر امامی که برگزار شده بود، باید آخرش به امام حسین (ع) ختم می‌شد.

ایشان تأکید می‌کرد امام حسین (ع) منشأ همه اینهاست و اینقدر بزرگ است که همه اینها به او متوسل می‌شدند. نه تنها امامان، بلکه قبل‌تر از آن پیامبران نیز به ایشان متوسل می‌شدند.

این توسلات انسان را خدایی می‌کند

سفارش پدرم همیشه این بود که خدا می‌داند این توسلات برای انسان چه می‌کند. این توسل برای انسان یک ارتباط است. چطور وقتی یک لامپ را به برق وصل می‌کنیم، نور می‌دهد. انسان اگر به اینها متوسل شود، اسباب وصل می‌شود. انسان وقتی به آنها متصل شود، انگار به خدا متصل شده است. این توسلات انسان را خدایی می‌کند. نظر ایشان این بود که انسان هرچه می‌تواند در این زمینه کم نگذارد. لذا خود ایشان با آخرین توانش می‌آمد.

(وصیت‌نامه آیت الله بهجت درباره عزاداری برای امام حسین (ع))

ایشان در وصیت‌نامه خود ذکر کردند که بعد از من از ثلث مانده‌هایم، مجلس عزا و روضه سیدالشهدا (ع) را اقامه کنید. ایشان می‌گفت اگر من در عمرم 50 سال مراسم گرفتم، کم است و بعد از من شما باز هم برایم مراسم روضه اباعبدالله (ع) را بگیرید.

زیارت عاشورا را هر روز با صد لعن و صد سلام می‌خواند

آیت الله بهجت هر روز زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام می‌خواند و بارها می‌گفت: آقایی از خدا خواسته بود تا زیارت عاشورایش هیچ روزی ترک نشود حتی در روز مرگش. ایشان نمی‌گفت که این درخواست خود من است. در حالیکه ما می‌دیدم خودش هر روز این کار را می‌کرد.

ایشان روز یکشنبه رحلت کرد. یک روز قبلش که شنبه بود، دیدم ایشان مشغول خواندن زیارت عاشورا شده بود و هنگامی که برای رفتن به درس جلوی در ایستاده بود، صد لعن و صد سلام را با تسبیح می‌شمرد. آن روز از همه روزها سر حال‌تر بود.

شرکت در مجالس روضه سیدالشهدا (ع) تعظیم شعائر است

یکی از کارهای ایشان این بود که در مراسم مختلفی که برای اباعبدالله (ع) گرفته می‌شد، به اندازه توانشان شرکت می‌کردند. از زمان قدیم که من بچه بودم، ایشان به شرکت در این مجالس التزام داشت. شرکت در مجالس این بزرگواران را عظمت بخشیدن به یاد و نام آنها می‌دانست.

لذا می‌گفت شرکت در این مجالس تعظیم شعائر است. ما باید به شعائر خود عظمت بخشیده و عزیز نگه داریم و برایمان مهم باشد. و به آنها اعتنا کنیم و برایشان وقت بگذاریم و عمر عزیز خود را صرف آن کنیم.

این روزها لبخند هم نمی‌زد

مطلب دیگر اینکه خنده ایشان اصولاً صدا نداشت و همیشه در حد یک لبخند بود. اما در این روزها ایشان اصلاً همان لبخند را هم نداشت و پیوسته گرفته بود و به یاد امام حسین (ع) در حزن بود و می گفت: همین به یاد آنها بودن را فقط خدا می داند چقدر اجر دارد.

در مجالس، برتری ها و امتیازات اهل بیت (ع) را بگویید

ایشان اصرار داشت وقتی مجلس می گیرید، برتری ها و امتیازات اهل بیت (ع) را بگویید. فضائل و مناقب این حضرات را بگویید و نسبت به این قضیه ابراز احساسات کنید. حتی اگر گریه و اشک شما نمی آید، حالت گریه به خود بگیرید و در حال حزن باشید. تباکی کنید

شرکت در مراسم امام حسین (ع) همان محبت ذی القربی و اجر رسالت پیامبر (ص) است

آیت الله بهجت همیشه می گفت شرکت در مجالس سیدالشهدا (ع) محبت به ذی القربای پیامبر (ص) است. در آیه قرآن است که شما به ذی القربای پیامبران محبت کنید. پیامبر (ص) فرمود من پیامبر شما بودم و از شما چیزی نمی خواهم و اجر و مزدی جز محبت به نزدیکانم نمی خواهم

پدرم می گفت شرکت در مراسم امام حسین (ع) همان ابراز عشق و محبت است. همان دوستی و محبت ذی القرباست که خداوند دستور داده است. این شرکت در مراسم اجر رسالت پیامبر (ص) است. شما به این نیت برو و به خدا بگو تو گفتی و من هم آمدم. من همان محبتی را که تو می خواهی انجام می دهم.¹

-317

می گویند اگر امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا پیروز شد چرا آن روز را جشن نمی گیریم؟

چرا گریه می کنیم؟ آیا این همه گریه در برابر آن پیروزی بزرگ برای چیست؟ گریه زبان صادق و طبیعی شوق و اندوه و درد و عشق یک انسان است. گریه تجلی طبیعی یک احساس و حالتی جبری و فطری از یک رنج، یک شوق یا یک اندوه می باشد یکی از دانشمندان غرب می گوید:

«انسانی که هرگز نمی گرید و گریستن را نمی داند احساس انسانی را فاقد است».

مگر نه اشک زیباترین شعر و بی تاب ترین محبت و پرگدازترین ایمان و تب دار ترین احساس و خالصترین «گفتن» و لطیف ترین «دوست داشتن» است که همه در کوره دل به هم آمیخته و ذوب شده و قطره ای گرم شده اند به نام اشک؟ مگر نه قلب، قالب اشک است و اشک در قلب شکل می گیرد ولذا اشک شبیه قلب است:

ای بسا قلبهای سوزانی

که زبان راز آن نگوید باز

¹ <http://www.mashreghnews.ir/fa/news/183492>

لیک آن دیدگان نورانی

راز دلدادہ می کند ابراز

گریہ ترجمان دل است مثلاً کسی کہ عزادار است و مرگ عزیزی قلبش را می سوزاند، باید گریہ کند. وقتی کہ دلش یاد از او می کند و زبانش سخن از او می گوید چشمش نیز با او ہمدردی می کند مگر چشم از زبان صادقانہ تر سخن نمی گوید؟!

از من مپرس کاتش دل در چہ غایت است

از آب دیدہ پرس کہ او ترجمان ماست

اشک چشم نشانہ رقت قلب است کسی کہ از صحنہ دلخراش منقلب نمی شود تا اشک تأثر بریزد و نیز از حقیقت و جلوہ زیبائی لذت نمی برد تا اشک شوق جاری گرداند از قلب سلیم و روح متعادل برخوردار نیست.

امیرمومنان علی (علیہ السلام) می فرماید:

«خداوند متعال افرادی را کہ بہ ہنگام استماع قرآن تحت تأثیر قرار نمی گیرند و از شنیدن آیات مربوط بہ قیامت تعجب نمی کنند، و خندہ می نمایند، مورد سرزنش قرار می دہد و می فرماید: (تضحکون و لا تبکون)

و نیز فرمودہ: (بکاء العیون و خشیۃ القلوب من رحمۃ اللہ تعالیٰ)¹

چنانکہ «جمود عین» و محروم بودن از اشک و گریہ از خوف خدا نشانہ قساوت قلب و شقاوت معرفی شدہ است.

رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ) فرمود:

«من علامات الشقاء: جمود العین، قسوة القلب...»²

در مقابل، آن دستہ از مومنانی کہ بصیرتی روشن قلبی رؤوف و احساسی پاک و شفاف دارند در زبان قرآن کریم با جملہ (بیکون و یزیدہم خشوعاً) و (سجداً و بکیاً) مورد ستایش قرار گرفتہ اند. قہرا این نوع افراد در برابر عظمت مردان خدا اشک شوق و بہ خاطر مظلومیت آنان ہم اشک غم و اندوہ از چشم خود جاری می کنند.

نام حسین (علیہ السلام) با گریہ ہمراہ است

آن گونه کہ از متون اسلامی استفادہ می شود نام حسین (علیہ السلام) با گریہ و نالہ آمیختہ است و قبل از شہادتش پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ) و امیرالمؤمنان علی (علیہ السلام) و مادرش فاطمہ زہرا (سلام اللہ علیہا) بر او گریستہ اند. طبق روایات فراوانی، چون حضرت حسین (علیہ السلام) تولد یافت جبرئیل بہ رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ) نازل شد و خبر شہادت آن نوزاد را بہ پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ) و پدر و مادرش داد و آنان از همان ایام برای حسین (علیہ السلام) گریستند. طبق روایتی کہ از عایشہ نقل شدہ است حسین (علیہ السلام) کودک خردسال بود کہ وارد خدمت پیامبر گردید همان موقع جبرئیل بہ پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ) ابلاغ کرد: زمانی نمی گذرد کہ این کودک را افرادی از امت تو در سرزمین «طف» از خاک عراق بہ قتل می رسانند «بکی رسول

¹ ارشاد القلوب: ص 128.

² بحار الانوار: ج 90 ص 336.

الله (صلی الله علیه و آله) اما جبرئیل افزود: «لا تبک، فسوف ينقم الله منهم، بقائمکم اهل البيت¹» گریه نکن در آینده خداوند به وسیله قائم اهل بیت از آنها انتقام می گیرد.

«ابن عباس» می گوید به هنگام رفتن به «صفین» من همراه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودم چون در کنار شط فرات به «نینوا» وارد شد، امام (علیه السلام) با صدای بلند گریست و فرمود: ای پسر عباس این محل را می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم ای امیرمؤمنان. فرمود اگر اینجا را مثل من می شناختی هرگز از اینجا رد نمی شدی مگر این که مثل من گریه سر می دادی ابن عباس گفت: «فبکی طویلا حتی اخضلت لحیته و سألت الدموع علی صدره ویکینا معا»؛ «آن حضرت گریه مفصلی کرد به طوری که اشک از روی محاسن او جاری شد ما هم همصدا با علی (علیه السلام) گریه سردادیم». بعد امام ادامه داد: وای، من با آل ابوسفیان چه کرده ام، سپس افزود: در این سرزمین که (کرب و بلا نامیده می شود) هفده نفر از فرزندان من و فاطمه به شهادت می رسند و مدفون می گردند.²

طبق روایت امام صادق (علیه السلام) روزی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و آن حضرت را گریان دید از علت گریه اش پرسید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل به من خبر داد که حسین (علیه السلام) را گروهی از امت من به قتل می رسانند! فاطمه (علیه السلام) نیز از شنیدن این خبر به شدت گریست ولی وقتی از مقام بلند فرزندش به خاطر شهادت آگاه گردید آرامش و تسکین یافت.³

داستان گریه و عزاداری پس از شهادت آن حضرت از سوی امامان (علیه السلام) داستانی مفصلی است که به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم:

امام سجاد (علیه السلام) که خود در کربلا شاهد مصائب دلخراش امام حسین علیه السلام لیه السلام و یاران با وفایش بود پس از واقعه عاشورا تا زمانی که در قید حیات بود این واقعه سوزناک را فراموش نکرد و همیشه گریه و سوگواری نمود او هر وقت می خواست آب بنوشد تا چشمش به آب می افتاد اشک از چشمانش سرازیر می شد وقتی علت این کار را می پرسیدند می فرمود چگونه گریه نکنم درحالی که یزیدیان آب را برای وحوش و درندگان آزاد گذاشتند ولی آن را به روی پدرم بستند و او را با لب تشنه کشتند. می فرماید هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه (علیه السلام) رابه یاد می آورم گریه گلویم را می گیرد. وقتی هم افرادی وی را دلداری می دادند، می فرمود: «کیف لا أبکی؟ وقد منع أبی من الماء الذی کان مطلقا للرباع والوحوش»⁴

امام سجاد (علیه السلام) در عزای پدر مظلوم خویش به حدی گریست که او را یکی از بگائون پنج گانه تاریخ لقب دادند⁵ وقتی راز آن همه گریه را از آن حضرت می پرسیدند، مصائب جانگداز کربلا را بازگو می کرد و می فرمود: مرا ملامت نکنید، یعقوب، پس از آن که یک فرزند خود را از دست داد آنقدر گریست تا از غصه چشمهایش سفید شد در حالی که یقین به مرگ فرزندش نداشت.

از فراق روی یک یوسف اگر یعقوب سوخت

¹ بحار الانوار: ج 36 ص 349.

² بحار الانوار: ج 44 ص 252.

³ کامل الزیارات، ص 57.

⁴ مناقب: ج 3، ص 303 بحار الانوار: ج 46، ص 109

⁵ دیگران عبارتند از: آدم، حضرت نوح، یعقوب و حضرت فاطمه زهرا الخصال: ص 83

هجر هفتاد و دو یوسف کرده خونین دل مرا

در حالی که من به چشم خود دیدم که در یک نیمروز چهارده نفر از اهل بیت مرا سر بردند انتظار دارید داغ آنها از دلم بیرون برود؟!^۱

او نه تنها در ماتم پدر بزرگوارش اشک می ریخت بلکه مومنان را نیز ترغیب به گریستن در عزای آن مظلوم می کرد: «ایما مومن دمعت عیناه لقتل الحسین حتی تسيل علی خده بواه الله بها فی الجنة غرفا یسکنها احقبا»^۲

«هر مؤمنی که بر شهادت حسین (علیه السلام) آن قدر بگرید که اشک بر گونه اش جاری شود خداوند برای او غرفه هائی در بهشت آماده می سازد که تا ابد در آن اقامت خواهد کرد.»

امام باقر (علیه السلام) برای امام حسین (علیه السلام) اشک می ریخت و به هر کس هم در خانه او بود دستور می داد گریه کند. و در منزل آن حضرت مجلس عزا و سوگواری برای امام حسین (علیه السلام) تشکیل می گردید و حاضران مصیبت آن حضرت را به هم تسلیت می گفتند.^۳

«عبد الله بن سنان» می گوید: در روز عاشورا به حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم آن حضرت را رنگ پریده و بسیار غمگین و گریان یافتم، علت آن را از امام پرسیدم، فرمود: امروز عاشوراست و در چنین روزی جد ما امام حسین (علیه السلام) شهید شده است.^۴

امام صادق (علیه السلام) به «ابو هارون مکفوف» دستور داد مرثیه بخواند آنگاه که وی مرثیه خود را آغاز نمود متوجه شد امام (علیه السلام) سخت گریه می کند و زنانی که پشت پرده بودند همینکه صدای گریه امام صادق (علیه السلام) را شنیدند آنها نیز صدای خود را به گریه و شیون بلند کردند؛ بعد امام فرمود: «من انشد فی الحسین شعرا فبکی وابکی عشرا کتب له الجنة»^۵. «هر کس در مصیبت حسین (علیه السلام) شعر بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند بهشت بر او نوشته می شود.»

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: روش پدرم امام موسی بن جعفر (علیه السلام) این بود که هرگاه ماه محرم می رسید پیوسته غمگین بود تا دهه عاشورا سپری شود روز عاشورا روز گریه و ماتم او بود و می فرمود: «هو الیوم الذی قتل فیہ الحسین»^۶.

^۱ امالی صدوق، مجلسی، ۲۹، ص. ۱۲۱.

^۲ ثواب الأعمال: ص. ۸۳.

^۳ ثواب الأعمال: ص. ۸۳.

^۴ بحار الانوار: ج ۹۸، ص ۳۰۹.

کامل الزیارات: ص ۱۰۴.

^۵

^۶ امالی الصدوق مجلس ۲۷ بحار الانوار: ج ۴۴، ص. ۲۸۴.

امام رضا (علیه السلام) فرمود محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ماه جنگ و خونریزی را حرام می دانستند ولی دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند حرمت ما را شکستند زنان و فرزندان ما را به اسارت گرفتند و به خیمه های ما آتش زدند اموال ما را غارت نمودند و حرمت رسول خدا را در حق ما رعایت نکردند.

«ان يوم الحسين اقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزيزنا بأرض كربلا على مثل الحسين (عليه السلام) فليبك الباكون، فان البكاء عليه يحط الذنوب العظام»^۱

«کشته شدن امام حسین (علیه السلام) اشکهای ما را ریزان و پلکهای چشمان ما را معجروح و در کربلا عزیز ما را ذلیل کرد... گریه کنندگان باید بر حسین (علیه السلام) گریه کنند . گریه بر او گناهان بزرگ را می ریزد».

امام رضا (علیه السلام) به «ریان بن شبیب» فرمود: «ان كنت باکيا لشيء فابك للحسين بن علي فانه ذبح كما يذبح الكبش و قتل معه من أهل بيته ثمانية عشر رجلا ما لهم في الارض شيهون...».

«اگر بخواهی به چیزی گریه کنی بر حسین بن علی (علیه السلام) گریه کن زیرا سر آن حضرت را مثل سر گوسفند بریدند و با او هجده مرد از اهل بیتش کشته شدند که در دنیا بی نظیر بودند».

سپس به «ابن شیب» فرمود: «اگر دوست داری در درجه های بلند بهشت با ما باشی، غمگین باش از برای غمگینی ما و شاد باش از برای شادمانی ما».^۲

حتی به موجب بعضی از روایات امام زمان (عج) نیز مدام بر سید الشهداء اشک می ریزد و می گوید:

«ای جد بزرگوار! روزگار مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم وبا دشمنانت پیکار کنم در عوض: «فلاندبنک صباحاً و مساءً ولأبکین لک بدل الدموع دما حسرة عليك..»^۳ «هر صبح و شام بر مصائب تو گریه می کنم، اگر اشک چشمم تمام شود، به جای آن خون می گریم».

حتی به موجب روایات فراوانی که نقل شده است، همه کس و همه چیز خورشید و آسمان و زمین و فرشتگان روز عاشورا بر آن حضرت گریه می کنند.^۴

شاعر پر شور «فؤاد کرمانی» با استفاده از این روایات چنین سروده است:

تا ندا کرد ولای تو، در اقلیم الست

بهر لیک فدایت، دو جهان پر زداست

¹ بحار الانوار: ج 44 ص 284

² وسائل الشیعه ج 10 ص 393 ح 5.

³ المزار الکبیر: ص 165 117 بحار الانوار: ج 98 ص 320.

⁴ کامل الزیارات: ص 83 ، 81 ، 90 ، 91 بحار الانوار: ج 14 ص 181 مجمع البیان: ج 9 ص 65.

کشته شد عالم دهری، چو تو در عالم دهر

دهر تا روز قیامت شب اندوه و عزاست

در غمت اعین و اشیاء همه از منطق کون

هر یکی مویه کنان بر دگری نوحه گر است

رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا

کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو پیاست

منکسف گشت، چو خورشید حقیقت به جمال

گر بگریند زغم دیده ذرات رواست.^۱

موضوع قابل توجه این است که «عبد الله بن فضیل هاشمی» از امام صادق (علیه السلام) سوال می کند: چرا روز عاشورا این چنین روز مصیبت و غم و اندوه و عزاداری گردید؟ اما روز وفات پیامبر اکرم و امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و امام مجتبی (علیه السلام) که با زهر مسموم شد این چنین نشد؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ان يوم الحسين أعظم مصيبة من جميع سایر الايام... فکان ذهابه کذهاب جميعهم...»^۲

روز حسین علیه السلام اشورا از لحاظ مصیبت از تمام روزها عظیم تر است... زیرا حسین (علیه السلام) تنها باقی مانده اصحاب پنج گانه کساء است که رفتن او، مثل رفتن همه آنهاست.

روز عاشورا مصائبی بر خاندان رسالت وارد شد که در خاطره هیچ آفریده ای خطور نکند و قلم را تاب نوشتن نباشد، چه جالب گفته است:

فاجعة ان اردت اکتبها

مجملة ذکرة لمدکر

«مصیبتی بزرگ که اگر بخواهیم آن را به نحو اقتصار برای یاد آوری یاد کننده ای بنویسم» .

جرت دموعی فحال حائلها

ما بین لحظ الجفون و الزبر

«به یقین اشک روانم بین چشم من و اوراق کتب حایل آید»

و قال قلبی بقیا علی فلا

و الله ما قد طبعت من حجر

^۱ شمع جمع: ص 178

^۲ وسائل الشیعة: ج 10، ص 394، 392 علل الشرایع، ص 86.

«دلم گفت به من رحمی کن، به خدا سوگند من از سنگ آفریده نشده ام».

بکت لها الارض و السماء دما

بینهما فی مدامع حمر⁽²⁰⁾ ۱

«بر آن فاجعه زمین و آسمان و آنچه ما بین آندواست اشک خون گریست».^۲

-318

شرکت_امام_زمان_علیه_السلام_در عزاداری سید الشهداء ع

درباره ی سید بحر العلوم میگویند:

روز تاسوعا در بین الحرمین شاگردانشان دور ایشان حلقه زده بودند، یک دفعه دیدند این مرجع بزرگوار با آن سن و سال ، عمامه اش را از سرشان برداشتند، پاهایشان را از نعلینش در آوردند ، پا برهنه می دوید، و به سر می زد، و می گفت :

عَلَى العباس واویلا

حسین تنهاس واویلا

شاگردان گفتند: آقا شما مرجع هستید، شما سنی ازتان گذشته آقا جان، چرا اینطوری سینه می زنید؟

شما آروم سینه بزنید، اینجوری سر را برهنه نکنید، آشفته نشوید .

ایشان گفتند: چی می فهمید شما؟! من خودم دیدم که حضرت بقیه الله (عج) با سر و پای برهنه در میان سینه زنان

حاضرند و در حالی که به شدت گریه می کنند، بر سر و سینه خود می زنند. با دیدن این صحنه من دیگه

¹ مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا

² <http://www.hawzah.net/fa/article/view/65101>

نتوانستم طاقت بیاورم، از خود بی خود شدم¹...

319- آقای فوکویاما از تئوریسین های استکبار جهانی و از کسانی که علم و تفکر خود را علیه اسلام بکار می برد در سمینار اورشلیم گفته است:

شیعه پرنده ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست.

شیعه دو بال دارد یکی سبز که مهدویت است و یکی سرخ که شهادت طلبی (میراث کربلا) است. این دو بال شیعه را فنا ناپذیر کرده است.

شیعه بعد سومی هم دارد که اهمیتش بسیار است و آن ولایت فقیه است.

اگر بخواهیم مهدویت و شهادت طلبی را از شیعه بگیریم باید اول ولایت فقیه را خط بزنیم! تا این را خط نزنیم نمی توانیم به ساحت مهدویت و شهادت طلبی تجاوز کنیم.²

320- عطش امام حسین (ع) اعظم مصائب است؛ زیرا جبرئیل هم وقتی برای حضرت آدم (ع) روضه می خواند، به مصیبت عطش اشاره می کند، وقتی پروردگار عالم اراده فرمود که توبه آدم (ع) را قبول نماید، پرده از جلو چشمش برداشته شد و در ساق عرش، اسامی خمسۀ آل عبا را دید، حضرت آدم (ع) سؤال کرد ای جبرئیل آنان را چگونه بخوانم؟ جبرئیل گفت بگو:

يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ! يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ! يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ! يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ
مِنْكَ الْإِحْسَانُ

حضرت آدم سؤال کرد: چرا در موقع بردن نام حسین (ع) قلبم شکست و اشکم جاری شد؟!

جبرئیل عرض کرد: ای آدم، برای فرزندت مصیبتی رُخ می دهد که تمام مصائب در کنار آن

¹ <http://babolharam.mihanblog.com/post/3885>

² <http://moshtarimadari.ir/1393/11/17/post-62> همه-چیز-درباره-فرانسیس-فوکویاما

کوچک است. حضرت آدم پرسید: آن مصیبت چیست؟ جبرئیل گفت:

يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيْبًا وَحِيْدًا فَرِيْدًا، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِيْنٌ وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمَ وَهُوَ يَقُوْلُ: وَا عَطْشَاهُ! وَآ قَلَّةُ نَاصِرَاهُ! حَتَّى يَحُوْلَ الْعَطْشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ بِالسُّيُوفِ وَشُرْبِ الْحُتُوْفِ فَيَذْبَحُ ذَبْحَ الشَّاةِ مِنْ قَفَاهُ وَيَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ وَتُشْهَرُ رَأْسُهُ وَرُؤُوسُ أَنْصَارِهِ فِي الْبُلْدَانِ وَمَعَهُمُ النَّسْوَانُ.¹

جبرئیل عرض کرد: این فرزند تو با لب تشنه کشته می شود در حالیکه دور از وطن تنها بی یاور می باشد. ای آدم، اگر برخی از مصیبت های او را ببینی پریشان و حیران خواهی شد. در آن وقتی که تشنگی میان او و آسمان مانند دود حائل می شود و از شدت تشنگی عالم به چشمش تیره و تار می شود. و چون آب طلب کند با تیر و نیزه و شمشیر بر بدن او بزنند. سر او را از قفا جدا کنند و خیمه گاهش را غارت کنند و سر او را بر نیزه کنند و با اهل بیتش را در شهرها بگردانند

321-امام حسین (ع) و یارانش زیباترین جلوه های جوانمردی و فتوت را در حماسه عاشورا از خود نشان دادند، چه با حمایت یارانشان از حق، چه با جانبازی در رکاب امام خویش تاشهدات و چه در برخورد انسانی با دیگران حتی دشمنان. در کوفه یکجا در خانه هانی، مسلم می توانست براحتی ابن زیاد را که برای عیادت آمده بود بکشد ولی بخاطر جوانمردی نکشت! و یکجا وقتی «هانی» را به اتهام پنهان کردن «مسلم» در خانه اش دستگیر کرده و به دار الاماره بردند، ابن زیاد از او خواست که «مسلم» را تحویل دهد، ولی او این را نامردی دانست و در جواب گفت:

«به خدا سوگند! هرگز او را نخواهم آورد، آیا مهمان خود را بیاورم و تحویل دهم تا او را بکشی؟ به خدا قسم! اگر تنهای تنها و بدون یاور هم باشم، او را تحویل نخواهم داد تادر راه او کشته شوم.»

در مسیر، وقتی امام (ع) با لشکر حرّ برخورد کرد وقتی یکی از اصحابش پیشنهاد کرد که اینان گروه اندکند و جنگ با اینها آسان تر از نبرد با گروه هایی است که بعداً می آیند، در جواب فرمود: «من شروع به جنگ نمی کنم.»

¹ بحار، 245/44، نامه ها و ملاقاتهای امام حسین، ص 183

و صحنه دیگر آب دادن به سپاه تشنه حر بود که حضرت حتی آن که از همه دیرتر رسیده بود را سیراب کرد.

یاران حسین همه مرد بودند و هیچگاه اهل نامردی نبودند. کسانی که نامرد و ناجوانمرد هستند و اهل خیانتند آنها یزیدی هستند نه حسینی.

توماس کارلایل (فیلسوف و مورخ انگلیسی): بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می شود اهمیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است.

الحق که به ما درس وفاداد حسین (ع)

هر چیز که داشت بی ریا داد حسین (ع)

یعنی که تأملی کنید ای یاران!

آن هستی خود ز کف چرا داد حسین (ع)؟

در فرهنگ اسلامی وفا از نشانه های ایمان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها تاکید می فرمودند: هر کس به خدا و عالم آخرت ایمان آورد، باید وفای به عهد و پیمان را لازم بشمارد و از آن تخلف ننماید. بارزترین صفت شهدای کربلا، وفاداری آنان به امام زمانشان است. چرا در سخت ترین شرایط، حاضر نشدند عهدی را که با امام خود بسته بودند نقض کنند.

وقتی به صحنه عاشورا می نگریم، در یک طرف مظاهر برجسته ای از وفای رامی بینیم و در سوی دیگر، نمونه های زشتی از عهدشکنی و بی وفایی. شب عاشورا سیدالشهدا (ع) وقتی با اصحاب خود صحبت می کند، و اعلام می کند اینها با من کار دارند و شما ازادید که بروید و من بیعتم را از شما برداشتم همه اصحاب می گویند که هرگز امام را تنها نمی گذارند و حاضرند هزاربار در رکاب حضرت کشته شوند و زنده شوند. در اینجا امام حسین علیه السلام وفای آنان را می ستاید و می فرماید: «من با وفاتر و بهتر از اصحابم، اصحابی نمی شناسم.»

شهدای کربلا جان‌بازی در رکاب آن حضرت را وفای به عهد می‌دانستند، سعید بن عبدالله روز عاشورا خود را در برابر شمشیرها و تیرهای دشمن قرار می‌داد تا به امام آسیبی نرسد، آن قدر جراحت برداشت که بی‌تاب شد، آن‌گاه رو به حضرت کرد و پرسید: «ای پسر پیامبر! آیا وفا کردم؟»، امام فرمود:

«آری تو در بهشت پیش روی منی و زودتر به بهشت می‌روی، سلام مرا به پیامبرسان.»
در زیارت ناحیه آمده است حضرت پس از سلام به سعید و اشاره به گفتار وی در شب عاشورا، درباره‌اش چنین می‌فرماید:

«این تویی که به آرزوی خود رسیدی و امامت را مواسات و یاری دادی و از خداوند کرامت را در دار اقامت دریافت کردی. خداوند ما را با شما در زمره شهدا محشور بگرداند و در اعلیٰ علین همراهی و همنشینی شما را به ما روزی دهد!»
درود فراوان و بی‌پایان خداوند بر تو باد ای سعید □.

و در زیارت امام حسین (ع) خطاب به آن حضرت می‌گوییم: «أشهد أنك وفیت بعهد الله وجاهدت فی سبيله حتى أتاك اليقين

انها مصداق بارز این ایه سوره احزاب بودند که واقعا به عهد خود با خدا وفا کردند: رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر وفاداری، ایثار و از خود گذشتگی حضرت عباس (ع) و جایگاه وی در لشکر سیدالشهدا از مولفه‌ای شاخص ایشان به شمار می‌رود.

بسیاری از افراد سرشناس و نزدیکان آن حضرت به نیت خیرخواهی، ایشان را از شرکت در این قیام بازداشتند، اما حضرت عباس (ع) با وجود نسبت برادری خود با سالار شهیدان، هیچ‌گاه ایشان را از رفتن به کربلا منع نکردند. این موضوع از نکات برجسته ایشان است که از ابتدا تا انتهای قیام تنها تابع امام خود بودند و هیچ‌گاه زبان به اظهار نظر و خطاب به امام خود نمی‌گشودند.
با توجه به اینکه وجود قمر بنی‌هاشم در لشکر سیدالشهدا بسیار رفیع بود بنابراین شمر تلاش کرد تا

حضرت عباس (ع) را از امام حسین (ع) جدا کند تا به لشکر سیدالشهدا ضربه زند اما حضرت عباس (ع) حتی پاسخگوی شمر هم نبود.

امام حسین (ع) در صحرای کربلا مصیبت‌های زیادی را دیدند اما تنها جایی که سیدالشهدا اعلام کردند که پشت من شکست، زمان شهادت قمر بنی‌هاشم بود.^۱

-322

خنده غلام ترک

وقایع عاشورا بسیار است در اینجا به ذکر شهادت یک شهید گمنام که اصلاً ترک بود اکتفا می‌کنیم:

امام حسین علیه السلام غلامی داشت که ترک بود او را با نام اسلم صدا می‌زدند از ویژگی‌های او اینکه قاری قرآن بود و آیات قرآن را با صدای دلنشین می‌خواند.

اسلم آماده جنگ شد و پس از اجازه گرفتن از امام (ع) به سوی میدان رفت و آنچنان با دشمن جنگید که به نقل بعضی هفتاد نفر از دشمن را کشت تا آنکه بر اثر ضربات دشمن از پای درآمد و به زمین افتاد.

امام حسین علیه السلام به بالین او آمد و صورت خود را روی صورت خون‌آلود غلامش نهاد و گریه کرد، در این هنگام اسلم چشم خود را گشود و یک لحظه سیمای نورانی امام حسین علیه السلام را دید و از خوشحالی خندید و هماندم به شهادت رسید، زبان حالش این بود.

گردست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم.^۲

323- از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه

السلام در کودکی به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمد، آن حضرت

^۱ <http://article.tebyan.net/57751>

^۲ داستان‌های شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام - محمدی اشتهاردی

امیرالمؤمنین علیه السلام را می فرمود که یا علی، او را برای من نگاه دار پس او را می گرفت و زیر گلولی او را می بوسید و می گریست!

■ روزی آن امام مظلوم گفت: ای پدر! چرا گریه می کنی؟ حضرت فرمود: ای فرزند گرامی! چون نگریم که موضع شمشیر دشمنان را می بوسم. حضرت امام حسین علیه السلام گفت که ای پدر! من کشته خواهم شد؟ فرمود: بلی، واللّه تو و برادر تو و پدر تو همه کشته خواهید شد، امام حسین علیه السلام گفت: پس قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود؟ حضرت فرمود: بلی ای فرزند، امام حسین علیه السلام گفت: پس که زیارت ما خواهد کرد از امت تو؟ پس حضرت فرمود که زیارت نمی کنند مرا و پدر ترا و برادر ترا مگر صدیقان از امت من.^۱

324- آقای سید علی اکبر کوثری (از روضه خوان های قدیم قم و از پیرغلام های مخلص اباعبدالله) پدر مرحوم آقای کوثری معروف، در ظهر عاشورای یک سالی به یکی از مساجد قم برای روضه خوانی تشریف میبرند.

بچه های آن محله به رسم کودکانی خود خاله بازی میکردند و به جهت تقلید از بزرگترها، باچادرهای مشکی و مقنعه های مشکی مادرانشان حسینه و تکیه ی کودکانه و کوچکی در عالم کودکی، در گوشه ای از محله برای خودشان درست کرده بودند.

مرحوم سید علی اکبر میگه بعد از اتمام جلسه او مدم از درب مسجد بیام بیرون یکی از دختر بچه های محله او مد جلوم و گفت آقای کوثری برای ماهم روضه میخونی؟ گفتم : دخترم روز عاشورا است و من تا شب مجالس مختلفی وعده کردم و چون قول دادم باید عجله کنم که تاخیری در حضورم نداشته باشم. میگه هر چه اصرار کرد توجهی نکردم تا عبا ی منو گرفت و با چشمان گریان گفت مگه ما دل نداریم؟! چه فرقی بین مجلس ما و بزرگترها هست؟

¹ منتهی الامال، تألیف حاج شیخ عباس قمی

میگه پیش خودم گفتم دل این کودک رو نشکنم و قبول کردم و به دنبالش باعجله رفتم تا رسیدیم. حسینه ی کوچک و محقری بود که به اندازه سه تا چهار نفر بچه بیشتر داخلش جا نمیشدند. سر خم کردم و وارد حسینه ی کوچک روی خاکهای محله نشستم و بچه های قد و نیم قد روی خاک دور و اطرافم نشستند. سلامی محضر ارباب عالم حضرت سیدالشهدا عرضه کردم السلام علیک یا ابا عبدالله...

دو جمله روضه خوندم و یک بیت شعر از آب هم مضایقه کردند کوفیان...

دعایی کردم و اومدم بلند بشم باعجله برم که یکی از بچه ها گفت تا چای روضه رو نخوری امکان نداره بزاریم بری

رفت و تو یکی از استکانهای پلاستیکی بچه گانشون برام چای ریخت، چایی سرد که رنگ خوبی هم نداشت

با بی میلی و اکراه استکان رو اوردم بالا و برای اینکه بچه ها ناراحت نشن بی سر و صدا از پشت سر ریختم روی زمین و بلند شدم و رفتم...
شام عاشورا (شب شام غریبان امام حسین) خسته و کوفته اومدم منزل و از شدت خستگی فوراً به خواب رفتم.

وجود نازنین حضرت زهرا صدیقه ی کبری در عالم رویا بالای سرم آمدند طوری که متوجه حضور ایشان شدم. به من فرمود : آسید علی اکبر مجالس روضه ی امروز قبول نیست. گفتم چرا خانوم جان فرمود : نیت خالص برای ما نبود. برای احترام به صاحبان مجالس و نیت دیگری

روضه خواندی. فقط یک مجلس بود که از تو قبول شد و ما خودمون در اونجا حضور داشتیم، و اون روضه ای بود که برای اون چند تا بچه ی کوچک دور از ریا و خالص گوشه ی محله خواندی. آسید علی اکبر ما از تو گله و خورده ای داریم! گفتم جانم خانوم، بفرمایید چه خطایی ازم سر زده؟

خانوم حضرت زهرا با اشاره فرمودند اون چای من بادست خودم ریخته بودم چرا روی زمین ریختی!!؟

میگه از خواب بیدار شدم و از ان روز فهمیدم که توجه و عنایت اونها به مجالس بااخلاص و بی ریاست و بعد از اون هر مجلس کوچک و بی بضاعتی بود قبول میکردم و اندک صله و پاکی که از اونها عاید و حاصلم میشد برکتی فراوان داشت و برای همه ی گرفتاری ها و مخارجم کافی بود.¹

325- **قل انما اعظکم** بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنه ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید): (بگو: من شما را به یک پند، موعظه می کنم و آن اینکه برای خدا قیام کنید چه تنها و چه گروهی.²

قیام امام حسین علیه السلام برای خدا بود با یاران و خانواده اش. قیام امام حسین اولین قیام علیه طاغوت ها در بین اهل بیت علیهم السلام لیه السلام می باشد که الگویی برای همه کسانی شد که میخواستند برای خدا قیام کنند و با قیام امام حسین ، راه مشخص شد.

جناب زید بن علی بن الحسن هم برای خدا قیام کرد ولی او را بشهادت رساندند.

جناب حسین بن علی بن حسن بن حسن از نوادگان امام حسن مجتبی ع هم در زمان هادی عباسی برای خدا بصورت گروهی قیام کردند ولی بشهادت رسیدند و معروف به شهید فخر

1. گوهرناب-بیادروضه های کودکی

شدند.

جناب ابوذر با اشرافی گری و غارت بیت المال مبارزه می کرد ولی تنها بود. به تنهایی مبارزاتش را تا زمان شهادتش پیش برد.

میرزا کوچک خان جنگلی که یک روحانی بود هم با عده ای از یارانش برای خدا قیام کرد
میرزای شیرازی در تحریم تنباکو با کمک ملت ایران برای خدا قیام فرمودند.

قیام فداییان اسلام هم قیام برای خدا بود که نواب صفوی از نسل حسین بر سر طاغوت فریاد می کشید ولی در این راه دستگیر و به همراه یارانش بشهادت رسید.

همه این قیامها برگرفته از قیام حسینی است. حتی می توان گفت مبارزات گاندی در هند و نهرو در پاکستان و قیام ملت های مسلمان در سالهای اخیر علیه طاغوت های زمان خود نیز برگرفته از قیام حسینی است. اگر چه در عقاید و معتقدات باهم فرق دارند.

امام خمینی هم برای خدا قیام کرد و ملت ایران با او همراهی کردند تا انقلاب پیروز شد. این انقلاب برگرفته از قیام سیدالشهداء بود. در این انقلاب خونین، بیش از سیصد هزار نفر از ملت شهید پرور ایران اسلامی بشهادت رسیدند.

-326-

راوی می گوید: خدمت آقا امام صادق (علیه السلام) رفتم، دیدم آن حضرت نماز می خواند و در سجده نماز برای زوآر قبر امام حسین (علیه السلام) دعا می کند. می گوید: «خدایا اگر در این مسیر پول خرج کرده اند به جای آن به آنها پول بده، اگر اذیت شده اند به جای آن آرامش بده، خدایا به کسانی که به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) رفته اند به آنها هر چه می خواهند بده، حاجاتشان را برآورده کن.» معاویه ابن وهبه می گوید: وقتی دعای امام تمام شد به حضرت گفتم: آقا برای چه کسانی دعا می کنید؟ فرمود: «برای کسانی که قبر امام حسین (علیه السلام) را زیارت می کنند.» گفتم: آقا برایشان ثواب زیادی شمردید. حضرت فرمودند: «کسانی که در آسمان برای زائران قبر امام حسین (علیه السلام) دعا می کنند بیشتر از زمینی ها هستند، فرشته ها دعا می کنند.»

بعد فرمود: «دلت نمی خواهد با ملائکه مصافحه کنی؟» گفتم: بله آقا. فرمود: «جدم امام حسین (علیه السلام) را زیارت کن.»

-327

امام هادی (علیه السلام) مریض شد. افرادی را به کربلا فرستاد تا برایش دعا کنند. خودش امام است، حجت خداست. وقتی به آن حضرت می گویند: آقا چرا خودتان که امام هستید دعا نمی کنید! می فرمایند :

«إِنَّ الْأَجَابَةَ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ»
«زیر قبه جدم حسین (علیه السلام) شفاست»؛

328- زیارت سید الشهداء ع از راه دور

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «اگر نتوانستید به زیارت جدم اباعبدالله (علیه السلام) بروید، سه مرتبه رو کنید به طرف قبله و بگویید :

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا ابَاعَبْدِ اللَّهِ»

در نقل دیگر دارد: پشت بام بروید، از بلندی حداقل یک سلام بدهید: «السلام عليك يا اباعبدالله». یکی از بزرگان نمازش که تمام می شد بعد از تسبیحات می گفت :

«السلام عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

. عجب نامی است کربلا؛ کرب و بلا. عجب نامی است یادآور تشنگی، یادآور مصیبت .

«السلام عليك يا بن امير المؤمنين، و ابن سيد الوصيين، السلام عليك يا بن فاطمه، سیده نساء العالمين».

کربلا؛ یعنی کمال بندگی

کربلا؛ یعنی رها در زندگی

کربلا؛ یعنی ندای العطش

روی لب ها رد پای تشنگی
 کربلا؛ یعنی حضور فاطمه
 پیش سقا در کنار علقمه
 کربلا؛ یعنی علی اصغر شدن
 تشنه بر دوش پدر پرپر شدن
 کربلا؛ بوی خدایی می دهد
 عطر ناب آشنایی می دهد
 کربلا؛ یعنی وداع زینب
 پشت خیمه با گل زهرا، حسین
 السلام ای تشنه کام کربلا
 السلام ای خامس آل عبا
 ای لبانت بوسه گاه فاطمه
 ای خجل از تو فرات و علقمه
 بر لب دریا لب تشنه بود
 از عطش کی اصغرت خوابیده بود
 کربلا خیلی معنا دارد؛ اما یک معنای کربلا خودش را خیلی نشان می دهد :
 «کربلا؛ یعنی ندای العطش»

آن هم معنای تشنگی ابا عبدالله (علیه السلام) است. نمی دانم تشنگی چقدر سخت بوده، همین قدر
 بگویم بیش از سی و پنج سال بعد از حادثه عاشورا هر وقت نگاه امام سجاد (علیه السلام) به آب
 می افتاد گریه می کرد. صدا می زد :
 «قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا»؛
 مردم بابای من را کنار آب با لب تشنه کشتند.

329-و من قُتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل انه كان منصوراً¹

این ایه شریفه درباره امام حسین علیه السلام و امام زمان عج است. مظلوم امام حسین است و ولی او برای انتقام، مهدی عج است که اگر همه جمعیت کره زمین (از نسل قاتلین امام حسین علیه السلام) را بکشد در انتقام اسراف نکرده است.

پیوند عجیبی بین محرم و امام زمان ع است. محرم ماه غم و اندوه و حزن و مصیبت امام زمان عج است. و منتظران امام زمان ع هم همانند امامشان، دوماه محرم و صفر را عزاداری می نمایند. و اینکه مردم در محرم برای امام حسین علیه السلام عزاداری می کنند جزو مصادیق انتظار فرج می باشد. زیرا محرم و صفر است که دل‌های مردم را با ولایت پیوند می زند. مردم را با امام حسین علیه السلام مرتبط می سازد. و کسی که با امام حسین علیه السلام ارتباط پیدا کرد، با همه امامان ع ارتباط پیدا می کند. مخصوصاً با امام زمان ع که منتقم خون حسین علیه السلام است. هر جمعه دعای ندبه خون‌ها صدا می زنند این الطالب بدم المقتول بکربلا کجاست کسی که انتقام خون شهید کربلا را می گیرد.

و اینکه منتظران منتظر ظهور هستند علاوه بر اینکه منتظرند امام زمان جهان را پر از عدالت کند، منتظرند انتقام شهید کربلا را بگیرد

انتظار در محرم پر رنگ تر می شود. و پیوند بین امام حسین علیه السلام که قیام کرد تا اسلام حفظ شود تا عدالت حاکم گردد تا ظلم از بین برود با قیام جهانی امام زمان ع که انهم برای از بین بردن ظلم و ظالمان است و برای برقراری عدالت در زمین است، ظاهر می شود. و هر که عاشق حسین است، عاشق امام زمان ع هم هست.

انی سلم لمن سالمکم یعنی من با هر که دوست شما امامان ع باشد سازش و صلح می کنم و عدو لمن عاداکم. و با هر که با دشمنی بورزد دشمن خواهم بود. پس در نتیجه من با منتظران مهدی ع دوستم و با دشمنان مهدی ع دشمنم.

و این هم تولی و تبری است که در محرم جلوه گر می شود.

منتظران مهدی ع در محرم و صفر بیاد امام زمان عج که بیش از هزار سال است در عزای جدش گریه می کند، گریانند. و می دانند در کره زمین شخصی نیست که مانند امام زمان ع برای امام حسین علیه السلام زاداری و گریه کرده باشد.

منتظران مهدی ع از امامشان یاد می گیرند که تا آخر عمر عزادار حسین علیه السلام مظلوم باشند زیرا مصیبت حسین علیه السلام بزرگترین مصیبت در آسمان و زمین بوده است. مصیبه ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع السماوات والارض.

مرحوم کلینی در «روضه کافی» به سند خود از ابو عبدالله جعفری روایتی را نقل می کند :

«قال لی ابوجعفر محمد بن علی، (ع): کم الرباط عندکم؟ قلت: اربعون، قال (ع) لکن رباطنا الدهر.»

«حضرت ابوجعفر محمد بن علی، امام باقر: به من فرمودند: منتهای زمان مرابطه نزد شما چند روز

است؟ عرضه داشتم: چهل روز، فرمودند: ولی مرابطه ما مرابطه ای است که همیشه هست ...»

«مرباطه» چنانکه فقها در کتاب جهاد گفته اند، این است که شخص مؤمن برای جلوگیری از هجوم و نفوذ مشرکان و کافران در مرزهای کشور اسلامی و یا هر موضعی که از آن احتمال بروز حمله ای علیه مسلمانان می رود، به حال آماده باش و در کمین به سر برد. این عمل در زمان غیبت امام معصوم (ع)، مستحب است.

و این آماده باش منتظران ظهور مهدی ع در محرم به اوج خود می رسد. انتظار ظهور در محرم و صفر برای مردم بیشتر می شود

انان در زیارت عاشورا می خوانند که

ان یرزقنی طلب ثاری کم مع امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم

یعنی خدایا به ما توفیق بده در رکاب امام مهدی ع در انتقام خون شما اهل بیت علیهم السلام

شرکت نمائیم

محرم، منتظران را بیاد امام زمان و انتقام ان حضرت از قاتلین جدش حسین علیه السلام می اندازد. و اینکه امام زمان ع همان امام حسین علیه السلام است زیرا امامان ما همه نور واحد هستند و اعمال همه امامان یکی است اگر امام حسن هم در موقعیت امام حسین علیه السلام بود او هم قیام می کرد و اگر امام حسین علیه السلام در موقعیت امام حسن ع بود صلح می نمود.

نکته دیگر این است که منتظران ظهور معتقد به رجعت هستند. یعنی بعد از اینکه امام مهدی ع حکومت جهانی تشکیل دادند و سالیان سال حکومت نمودند. و سپس رحلت کردند. امام حسین علیه السلام زنده می شود و به دنیا بر می گردد و بر بدن امام زمان ع نماز می خواند و حضرت را دفن می کند. سپس حکومت امام حسین علیه السلام شروع می شود. و سالیان سال بر جهان حکومت می نماید.

و این پیوند دیگری بین امام حسین علیه السلام و امام زمان ع را نشان می دهد.

و منتظران باید به همه این حوادث مبارک اعتقاد داشته باشند. یکی ظهور امام زمان ع و حکومت ان حضرت و یکی هم حکومت امام حسین علیه السلام که البته بعد از حکومت امام حسین علیه السلام، امیرالمومنین ع زنده می شود و حکومت اهل بیت را ادامه می دهد. که در روایات آمده حکومت اهل بیت علیهم السلام پنجاه هزار سال طول می کشد.

-330

آخرین سخن امام حسین علیه السلام

و از کتاب (لسان الذاکرین الدمعه الساکبه) نقل شده است هنگامی که شمر ملعون سر مطهر حضرت را از بدن جدا نمود، می گوید: رأیت شفتیه یتحرّکان فلما قربته من أدنی سمعته یقول إلهی و شیعتی و محبی.

دیدم لبهای حضرت به حرکت درآمد، گوش های خود را نزدیک بردم، شنیدم می گوید: پروردگارا! پیروان و دوستان مرا بیامرز.¹

¹ معالی السبطین ص 465 - لسان الذاکرین الدمعه الساکبه ج 4 ص 358

331- لطف حسین ما را تنها نمیگذارد

گر خلق واگذارد او وا نمیگذارد

او کشتی نجات و کشتی شکسته ماییم

مولا به کام غربال مارا نمیگذارد

زهر را به دوستانش قول بهشت داده ست

بر روی گفته ی خویش او پا نمیگذارد

ما مستحق ناریم از بس گناهکاریم

باید که سوخت مارا زهر را نمیگذارد

* وقتی پیغمبر خبر داد به صدیقه طاهره که فرزندان حسین و میکشند پرسید بابا کجا

میکشنش؟ "فی ارض یقال لها کربلا"

گریه فاطمه شروع شد، پرسید بابا اون روزی که میکشنش شما زنده ای یا نه؟ فرمود نه دخترم،

باباش علی در قید حیات هست یا نه؟ نه دخترم، من هستم یا نه؟ نه دخترم، گریه فاطمه بیشتر شد

پرسید "یا ابا فمّن یبکی علیّه؟!!" پس کی بر حسینم گریه میکنه؟!! به به ، رحمت خدا به این ناله ها

... "امام صادق فرمود خاموش کننده ی آتش جهنم است گریه بر حسین " یا ابا ... فمّن یبکی

علیه؟!! پس کی بر حسینم گریه می کنه؟!! فرمود دخترم : غصه نخور، یه امتی میان مثل مادر بچه

مرده بر حسین تو زار میزنن ... "جِیلاً بَعْدَ جِیْلِ" نسل به نسل اینا میان بر حسین تو گریه می کنن "

گریه ی فاطمه بند اومد "گل لبخند به لب های زهرا نقش بست _ یعنی چی؟ _ یعنی گریه بر ابی

عبدالله سبب رضایت فاطمه ست "....

بعد پیغمبر فرمود: دخترم باید یه قولی به من بدی؛ قیامت تو باید از زن هاشون شفاعت کنی، منم از

مرد هاشون شفاعت می کنم " ممنونتیم بی بی جان که با گریه ی بر حسین تو ما رو مشمول به

شفاعتت می کنی ... " حالا آماده ای یا نه ؟!!

السلام علیک یا ابا عبدالله.....

حسین.....

خود ابی عبدالله فرمود: "أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ" گریه بر منه حسین سنگ محک
ایمانه، هیچ مومنی نیست که منو یاد کنه و اشکش جاری بشه " حالا میخوای بری کربلا؟! کدوم
کربلا ؟ !!

میروم بینم، در کجا زینب

شکو از شمر بی حیا دارد...

بگم کجا بود؟! همون جایی که کربلا میرسی میگن تل زینییه " او مد بالا بلندی دختر
امیرالمومنین راوی میگه دیدم دو دست روی سر گذاشت " هی میگه یا غیاث المستغیثین
.... "

دوان دوان افتان و خیزان از بالای بلندی به سمت گودی قتلگاه هی زمین میخوره و بلند میشه " هی
فریاد میزنه وا محمدا ... " وا علیا ... " وا اماه ... " اما دیدن لحن مناجات زینب عوض شد ... " فقط
صدا میزنه واحسینا " اخه دید " وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكِ " ناله بزن یا حسین
وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكِ مُوَلِّعٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكِ ... " با عجله از گودال قتلگاه برگشت " داداشو
محاصره کردن هر کی با هر چی دستشه داره ضربه میزنه ... " یا الله ... " یه تعبیری امام باقر اینجا
دارن " گفتم و دعوات کنم؛ فرمود: "لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِالسَّيْفِ وَالسَّنَانِ وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَ
بِالْعَصَا " یعنی یه عده ای کربلا بودن توانایی حمل سلاح جنگی رو نداشتن، با عصا جدمو
میزدن "

بأبي المستضعف الغریب، یا قَتیل الله یا ابا عبدالله

السَّلام عَلَى الْحُسَيْنِ (ع) وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ (ع) وَعَلَى أَصْحَابِ
الْحُسَيْنِ (ع)

لطفی که کرده ای تو به من مادرم نکرد

ای مهربان تر از پدر و مادرم حسین

332- نقش امام سجاد (ع) در حماسه عاشورا و پس از آن

یکی از شخصیت‌های موثر در حماسه حسینی حضرت امام سجاد ع فرزند امام حسین علیه السلام می باشد.

اگر چه امام سجاد ع در روز عاشو را بخاطر بیماری، به میدان نرفتند و نجنگیدند اما روایت شده :

در روز عاشورا امام سجاد مبتلا به بیماری بود، با این وجود وقتی ندای «هل من ناصر» امام خود را شنید با آنکه از شدت ضعف و ناتوانی قدرت برداشتن شمشیر را نداشت، راه میدان را در پیش گرفت، ام کلثوم خواست مانع شود حضرت فرمود: «ای عمه دست از من بردار و بگذار تا پیش روی پسر پیغمبر (ص) جهاد کنم» حضرت سید الشهدا (ع) به خواهرش فرمود: «بازدار او را تا کشته نگردد و زمین از نسل آل محمد خالی نماند» بدین ترتیب امام زین العابدین به عنوان یک مجاهد - با وجود بیماری شدید - در جهاد شرکت جست و به عنوان مطیع مطلق ولایت به سوی خیمه بازگشت تا به گونه ای دیگر برای ادامه جهاد وارد عرصه پیکار شود.

مبارزه امام سجاد ع علیه دستگاه یزیدیان از عصر عاشورا آغاز شد و پرچم خونین عاشورا به دست امام سجاد (ع) برافراشته شد. امام مأموریت خود را در

ابعاد گسترده ای آغاز نمود و از هر فرصتی در این راستا استفاده کرد که مهم ترین آنها را می توان در چند بخش زیر خلاصه کرد:

۱ (خطبه های آتشین: حضرت برای روشنگری مردم و تبیین معارف حقه و پرده برداری از چهره منفور بنی امیه خطبه هایی ایراد فرمودند که اهم آنها از این قرار است:

الف) خطبه کوفه: امام به جمعیتی که برای تماشای اسیران آمده بودند اشاره کرد که ساکت شوند، همه سکوت کردند، آنگاه پس از ستایش خدای متعال خود را معرفی فرمود و با سخنان کوتاه و جانگداز در آن محیط اختناق و ارباب، طوفانی به پا ساخت. خطبه امام چنان در عمق روح و جان مردم نفوذ کرد که ناگهان از هر سو صدای شیون و ندای ندامت بلند شد و مردم همگی از آن حضرت اعلام حمایت نمودند و از دشمنان آنان برائت جستند.^۱

باز تا ب) خطبه شام: مردم شام در اثر تبلیغات چهل ساله معاویه شناخت صحیحی از اسلام و خاندان نبوت - علیهم السلام - نداشتند امام سجاد (ع) با کلام خود در مجلس یزید و درمقر حکومت اموی، غوغایی ایجاد کرد و در میان اقشار مختلف مردم چنان تحولی به وجود آورد که یزید ترسید شورش شود و به مؤذن دستور داد اذان بگوید اما با ادامه سخنان امام، فشار افکار عمومی بر یزید اوج گرفت و او مجبور شد بر خلاف مواضع قبلی، خود را تبرئه کند و مسئولیت فاجعه کربلا را به گردن این زیاد اندازد.^۲

ج) خطبه مدینه: هنگامی که کاروان امام به نزدیکی مدینه رسید، مردم مطلع شده و به استقبال آنها آمدند، امام در میان آنها خطبه شورانگیزی ایراد فرمودند و در ضمن آن صحنه جانگداز عاشورا و جنایات بنی امیه را بازگو کردند و با بیانات روشنگرانه خود پرده از حکومت جائز یزید برداشتند و اذهان مردم مدینه را نسبت به بنی امیه آگاه کردند و این زمینه ای شد که بسیاری از قیام ها بر علیه امویان در مدینه شکل گیرد.

۲ (تبیین معارف حقه و مبارزه در قالب دعا: امام زین العابدین (ع) در محیطی که ارباب و اختناق حاکم بود مباحث سیاسی و اصول اعتقادی را در قالب دعا بیان می فرمود که مهم ترین آنها مسئله امامت و رهبری حقیقی جامعه اسلامی و غضب و تصاحب آن توسط حکام جور بود.

۳ (برخورد و مبارزه با علماء درباری: اینان کسانی بودند که فکر و ذهن مردم را به سوی بنی امیه متمایل می کردند و آنان را با وضعی که بنی امیه طالب آن بودند در جامعه حاکم باشد، عادت می دادند و افکار ناشایست و فرهنگ نادرست اموی را در قالب اسلام به مردم تحمیل می کردند. مثال عینی آن برخورد

^۱ سید محمد رضا جلالی، جهاد الامام السجاد چاپ اول، دار الحدیث، ص ۴۸.

^۲ مجلسی، بحار الانوار ج ۴۵، ص ۱۳۷.

شدید امام با محمد بن مسلم زهری محدث برجسته درباری است.^۱

۴ (زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا: واقعه عاشورا در افکار عمومی برای حکومت اموی بسیار گران تمام شد و مشروعیت آن را زیر سؤال برد، اما برای اینکه این فاجعه عظیم فراموش نشود امام با گریه بر شهیدان و زنده نگه داشتن خاطره آنان مبارزه منفی را به صورت گریه ادامه داد. شکی نیست که این اشک های سوزان ریشه عاطفی داشت، اما چگونگی برخورد آن حضرت با این موضوع اثر و نتیجه سیاسی را بیار آورد. یادآوری مکرر قضیه کربلا نمی گذاشت ظلم و جنایات حکومت بنی امیه از خاطره ها فراموش شود.

۵ (تربیت شاگردان و اصحاب خاصی که هر یک از آنها حافظ دستاوردهای مکتب عاشورا و امامت بودند.

ب خطبه حضرت سجاد ع در مسجد شام

خطبه تاریخی امام سجاد علیه السلام در مسجد شام تاثیر عمیقی بر مردم شام بر جا گذاشت. در روایتی از "ابن باقی" چنین آمده که پس از این خطبه، مردم گریه و شیون می کردند. مردم حاضر در مسجد که از بزرگان شهر و ارکان حکومت یزید هم جزو شان بودند، به شدت تحت تاثیر این بیانات قرار گرفتند و زمینه بیداری آنان فراهم شد. در همان مجلس عده ای زبان به اعتراض گشودند و وقتی یزید خواست نماز بگزارد، عده ای با او نماز نخواندند و پراکنده شدند.

به علاوه، وضع عمومی شهر به گونه ای شد که یزید به ناچار در مقابل درخواست بازماندگان حادثه کربلا که می خواستند برای مصائب امام حسین علیه السلام لیه السلام عزاداری کنند، تسلیم شد و جایی را به نام "دارالحجاره" برای آنها اختصاص داد و آنها هفت روز به اقامه ماتم پرداختند.

ذکر امام حسین علیه السلام لیه السلام کم کم همه شهر را فرا گرفت، تا جایی که یزید قرآن را به قسمت های کوچک تقسیم کرد و بین مردم توزیع کرد تا قرآن بخوانند و توجه شان از حسین علیه السلام لیه السلام منصرف شود، ولی هیچ چیز نمی توانست آنها را منصرف سازد. یزید که اوضاع را نامناسب دید تصمیم به انتقال کاروان اسرا به مدینه گرفت.

^۱ شیخ عباس قمی، سفینه البحار، تهران، کتابخانه ثنایی، ج ۱، ص ۵۷۳.

^۲ علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ هـ.ق، ج ۲، ص ۳۱۴.

از دیگر آثار این خطبه این بود که یزید در رفتار خود با اهل بیت و به ویژه امام زین العابدین علیه السلام تجدید نظر کرد. او که در ابتدا تصمیم داشت سر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را تا چهل روز بر بالای مناره مسجد جامع شهر ننگه دارد، دستور داد آن را پایین آورند و با احترام کامل به قصر ببرند.

ثانیاً محل سکونت اهل بیت را عوض کرد و به آن‌ها محبت کرد.

ثالثاً گناه قتل سید الشهدا را به گردن ابن زیاد انداخت و او را لعن و نفرین کرد و گفت: "اگر من بودم، هرگز حسین را نمی‌کشتم".

البته همه این حرف‌ها منافقانه بود و با هدف کنترل اوضاع اجتماعی؛ چرا که وقتی ابن زیاد به دمشق آمد، یزید او را احترام کرد و کنار دست راست خود نشاند و با او شراب خورد.

واقعۀ دیگری که در مسجد اموی گزارش شده، مربوط است به یکی از علمای یهودی که بعد از شنیدن خطبه امام سجاد علیه السلام و دانستن اینکه او از اولاد رسول خداست، به شدت به یزید اعتراض کرد و یزید خشمگین شد و دستور داد او را کتک بزنند.

*تصمیم یزید بر قتل امام علیه السلام

پس از واقعه‌ی کربلا، یزید تصمیم گرفت امام سجاد علیه السلام را نیز از میان بردارد. به همین دلیل در ملاقات‌هایی که در کاخ خود با او و سایر اسرا داشت، منتظر بود از او حرفی بشنود که بهانه‌ای برای قتلش باشد. یک روز امام را به کاخ خود فرا خواند و از او سوالی پرسید. امام در حالی که تسبیح کوچکی را در دستش می‌گرداند، به او پاسخ داد.

یزید گفت: «چگونه جرأت می‌کنی موقع حرف زدن با من تسبیح بگردانی؟»

امام فرمود: «پدرم از قول جدم فرمود هر کس بعد از نماز صبح، بی‌اینکه با کسی سخن بگوید، تسبیح در دست بگیرد و بگوید: «اللهم انی اصبحک و اسبحک و امجدک و احمدک و اهللک بعدد ما اذیر به سبحتی» سپس تسبیح در

دست، هر چه می‌خواهد بگوید، تا وقتی به بستر می‌رود، برایش ثواب ذکر گفتن منظور می‌شود. پس هر گاه به بستر رفت، باز همین دعا را بخواند و تسبیح را زیر بالش خود بگذارد، تا موقع برخاستن از خواب نیز برای او ثواب ذکر خدا منظور می‌شود. من هم به جدم اقتدا می‌کنم».

یزید گفت: «با هیچ کدام از شماها سخنی نگفتم، مگر اینکه جواب درستی به من می‌دهید.» پس به او هدایایی داد و دستور داد امام را آزاد کنند.

*چهره‌ی حقیقی امام سجاد (ع) در بیان امام خامنه‌ای

آنچه‌ی مظلوم بی‌صدای سربزه‌زیر منفعلی که از امام سجاد درست کردند به کلی برخلاف واقع است؛ چهره‌ی حقیقی امام سجاد علیه‌السلام چهره‌ی یک مبارز قهرمان خستگی‌ناپذیر آشتی‌ناپذیر پیگیری است، که با تدبیر تمام، با دقت کامل راه‌ها را می‌شناسد و انتخاب می‌کند و به سمت هدف‌ها این راه‌ها را می‌پیماید، خودش خسته نمی‌شود و دشمن را خسته می‌کند؛ و بالاخره دشمن وقتی هیچ کار دیگری نتوانست بکند، آن حضرت را مسموم کرد و این امام بزرگوار بعد از یک عمر پریرکت و پرمبارزه به رضوان الهی پرواز کرد. این خلاصه‌ی زندگی امام سجاد است.^۱

گوشه‌ای از خدمات امام سجاد (ع) به تشیع

حجت الاسلام دکتر رفیعی در حسینیه امام خمینی (ره): در تاریخ تقریباً 250 ساله شیعه و امامت 11 امام بزرگوار (به غیر از دوران غیبت) سخت‌ترین دوران مربوط به امامت 34 ساله امام سجاد (ع) بود. جامعه اسلامی پر بود از فتنه‌ها و اضطراب‌ها و نگرانی‌ها و سختی‌های فراوان.

وظایف امام سجاد در دوره امامت:

یک : زنده نگه داشتن یاد و نام نهضت عاشورا و امام حسین (ع)؛

¹ خطبه‌های نماز جمعه تهران ۴/۷/۱۳۶۵

بعد از عاشورا دشمنان و بنی امیه سریعا وقایع را تحریف کردند و شهادت امام حسین(ع) را خواست و جبر خدا اعلام کردند! اینجا بود که حضرت با اقداماتشان سعی در روشن گری و حفظ نهضت عاشورا داشتند. برای مثال: نوشته روی انگشتر حضرت سجاد(ع) "العزه لله" بود که بعد از عاشورا دستور دادند انگشتری جدید ساختند و روی آن نوشتند: "شقی قاتل حسین بن علی(ع)" این خودش شد یک علامت برای زنده نگه داشتن یاد عاشورا.

گریه بسیار می کردند؛ آب می دیدند گریه می کردند، رود می دیدند گریه می کردند، غذا می دیدند گریه میکردند و البته علت گریه شان را هم اعلام میکردند تا آیندگان نگویند گریه درست و جایز نیست! دیگر اقدام حضرت برای حفظ یاد عاشورا این بود که کیسه ای داشتند زرد رنگ که خاک کربلا در آن بود و بعد هر نماز بر آن سجده می کردند.

دوم: تربیت شاگردان بسیار نظیر أبو حمزه ثمالی. با اینکه کلاس های ایشان یک نفره و دو نفره بود اما در طول امامت خود اینقدر شاگرد تربیت کردند تا جایی که حلقه اول شاگردان امام محمد باقر و امام صادق(ع)، از شاگردان ایشان بودند.

سوم: فرهنگ دعا و معارف اسلامی را تبیین کردند. صحیفه سجاده زبور آل محمد(ص) است. از آن غفلت نکنیم.

این صحیفه ای که معمول است و میبینیم فقط 54 دعا است و الان صحیفه دوم و سوم و چهارم را در تکمیل آن منتشر کرده اند که بالغ بر 257 دعا است. که همه آن ها هم با درود و صلوات بر محمد و آل محمد(ص) آغاز شده است.

چهارم: مبارزه و برخورد با حکام زمان خود. همه امامان ما سیاسی بودند و اصلا امامت با سیاست آمیخته است. امام عارف به سیاست است و امام سجاد نیز در هر فرصتی با حکام زمان خود برخورد میکردند.

***دعایی که امام حسین علیه السلام قبل از شهادت به امام سجاد تعلیم دادند**

از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: پدرم در روزی که کشته شد، در حالی که خونها {از بدنش} می جوشید من را به سینه چسبانید و فرمودند: «ای پسر، از من حفظ کن دعایی را که فاطمه صلوات الله علیها من را تعلیم نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله او را تعلیم کرده بود و جبرئیل به پیامبر در حاجتها و امور مهم و غم و غصه ها تعلیم داده بود و همچنین در امور مهمی که از آسمان نازل می شود و کارهای بزرگ و سهمگین؛ فرمود بخوان: بحق یس والقرآن الحکیم، و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین، یا من یعلم ما فی الضمیر، یا منفس ان المکروبین، یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا من لا یحتاج الی التفسیر، صلی علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا» و بالاخره آخرین مطلبی که از حضرت زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا تا قبل از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام لیه السلام نقل شده است مربوط به آخرین وداع ایشان با پدرشان می باشد.¹

-333

سلام های امام زمان عج بر حسین سلام الله علیه و شهدای کربلا و اهل عیال اسیرش

السَّلَامُ عَلَى الْمُرْمَلِ بِالْدمَاءِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخَبَاءِ، السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ،
سلام بر آن آغشته به خون، سلام بر آنکه (حُرْمَتِ) خیمه گاهش دریده شد، سلام بر پنجمین اصحاب کساء،

السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ، السَّلَامُ عَلَى شَهِيدِ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ،
سلام بر غریب غریبان، سلام بر شهید شهیدان، سلام بر مقتول دشمنان،

السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءَ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَزْكِيَاءُ،
سلام بر ساکن کربلاء، سلام بر آن کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند، سلام بر آن کسی که خاندانش پاک و مطهرند،

¹ <http://www.farhangnews.ir/content/15274>

اَلسَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى مَنَازِلِ الْبَرَاهِينِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الْاِثْمَةِ السَّادَاتِ ، سلام بر پیشوای دین ، سلام بر آن جایگاههای براهین و حُجَجِ الهی ، درود بر آن پیشوایانِ سَرَوَرِ ،

اَلسَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الشَّفَاهِ الذَّابِلَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى النُّفُوسِ الْمُصْطَلَمَاتِ ، سلام بر آن گریبان های چاک شده ، سلام بر آن لب های خشکیده ، سلام بر آن جان های مُستأصل و ناچار ،

اَلسَّلَامُ عَلَى الْاَرْوَاحِ الْمُخْتَلَسَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الْاَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ ، سلام بر آن ارواح (از کالبد) خارج شده ، سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ،

اَلسَّلَامُ عَلَى الدِّمَاءِ السَّائِلَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الْاَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُسَالَتِ ، ،(سلام بر آن خون های جاری ، سلام بر آن اعضایِ قطعه قطعه شده ، سلام بر آن سرهایِ بالا رفته (بر نیزه ها

اَلسَّلَامُ عَلَى النَّسْوَةِ الْبَارِزَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، سلام بر آن بانوانِ بیرون آمده (از خیمه ها) ، سلام بر حُجَّتِ پروردگارِ جهانیان ،

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى اَبَائِكَ الطَّاهِرِينَ ، سلام بر تو (ای حسین بن علی) و بر پدرانِ پاک و طاهِرَتِ ،

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى اَبْنَائِكَ الْمُسْتَشْهَدِينَ ، سلام بر تو و بر فرزندانِ شهیدت ،

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ ، ،(سلام بر تو و بر خاندانِ یاری دهنده ات (به دین الهی

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ ، سلام بر تو و بر فرشتگانِ مُلازمِ آرامگاهت ،

اَلسَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ ، سلام بر آن کشته مظلوم ،

اَلسَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْمَسْمُومِ ، سلام بر برادرِ مسمومش ،

اَلسَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ الْكَبِيرِ ، سلام بر علی اکبر ،

السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ،

سلام بر آن شیر خوارِ کوچک،

السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلْبَةِ،

سلام بر آن بدن های برهنه شده،

السَّلَامُ عَلَى الْعِثْرَةِ الْقَرِيْبَةِ،

سلام بر آن خانواده ای که نزدیک (و همراه سرورشان) بودند،

السَّلَامُ عَلَى الْمُجْدَلَيْنِ فِي الْفُلُوتِ،

سلام بر آن به خاک افتادگان در بیابان ها،

السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ الْأَلُوطَانِ،

سلام بر آن دور افتادگان از وطن ها،

السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانِ،

سلام بر آن دفن شدگان بدون کفن،

السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفْرَقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ،

سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن،

السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ،

سلام بر آن حسابگر (اعمال خویش برای خدا) و شکیبا،

السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلَا نَاصِرِ،

سلام بر آن مظلوم بی یاور،

السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الزَّائِكَةِ،

سلام بر آن جای گرفته در خاک پاک،

السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْقَبَةِ السَّامِيَةِ،

سلام بر صاحب آن بارگاه عالی رتبه،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ،

سلام بر آن کسی که ربّ جلیل او را پاک و مطهر گردانید،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ افْتَحَرَ بِهِ جَبْرَائِلُ،

سلام بر آن کسی که جبرئیل به او مباحثات می نمود،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ ميكائيلُ،

سلام بر آن کسی که میکائیل در گهواره با او تکلم می نمود،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ نُكِنَتْ ذِمَّتُهُ،

سلام بر آن کسی که عهد و پیمانش شکسته شد،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ،

سلام بر آن کسی که پرده حُرمتش دریده شد،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ أُرِيقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ،

سلام بر آن کسی که خونس به ظلم ریخته شد،

السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ،

سلام بر آنکه با خون زخم هایش شست و شو داده شد،

السَّلَامُ عَلَى الْمُجْرَعِ بِكَأْسَاتِ الرِّمَاحِ

سلام بر آنکه از جام های نیزه ها جرعه نوشید،

السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُسْتَبَاحِ،

سلام بر آن مظلومی که خونس مباح گردید،

السَّلَامُ عَلَى الْمَنْحُورِ فِي الْوَرَى،

سلام بر آنکه در ملأ عام سرش بریده شد،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى،

سلام بر آنکه اهل قریه ها دفنش نمودند،

السَّلَامُ عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتَنِ،

سلام بر آنکه شاهرگش بریده شد،

السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِلا مُعِينِ،

سلام بر آن مدافع بی یاور،

السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ،
سلام بر آن محاسن بخون خضاب شده،

السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ الثَّرِيبِ،
سلام بر آن گونه خاک آلوده،

السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ،
سلام بر آن بدن جامه به غنیمت رفته ،

السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ،
سلام بر آن دندان هایی که با چوب خیزران زده شده ،

السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ،
سلام بر آن سر بالای نیزه رفته،

السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفَلَوَاتِ، تَنَهَّ شُهَا الذَّنَابُ الْعَادِيَاتُ، وَتَخْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الضَّارِيَاتُ،
سلام بر آن بدن های برهنه و عریانی که در بیابان ها(ی کربلاء) گرگ های تجاوزگر به آن دندان می آلودند، و درندگان خونخوار
بر گرد آن می گشتند،¹

-334-

خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد شام

یکی از حساس ترین سخنان امام سجاد علیه السلام که تحولی عظیم در بینش مردم نسبت به امویان ایجاد کرد و معادلات یزید را بر هم زد و خط مشی او را نسبت به اهل بیت علیهم السلام کاملاً تغییر داد خطبه ای است که آن حضرت در جمع مردم و رجال سیاسی و دینی شام ایراد کردند. این خطبه که در مسجد شام ایراد گردیده اوج موفقیت امام سجاد علیه السلام در ابلاغ رسالت و تبلیغ عاشورا و تداوم خط شهیدان کربلاست.

در این مجلس یزید ملعون به یکی از خطیبان درگاهش دستور داد تا به مذمت علی علیه السلام و اولادش و به توجیه و تمجید فجایع عاشورا اقدام نماید. خطیب پس از اینکه بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد فوق العاده از حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) غیبت و بدگوئی کرد و نسبت به بزرگداشت معاویه و یزید سخنانی طولانی گفت و آن ها را به هر

¹ تنبیان

عمل نیکوئی نسبت داد.

در این حال امام سجاد(ع) بر آن خطیب فریاد زد و فرمود: ای خطیب، وای بر تو! رضایت مخلوق را بوسیله غضب خالق خریدی. اینک جایگاه خود را در آتش شعله ور دوزخ آماده بنگر و خود را برای آنجا آماده ساز!

آنگاه حضرت به یزید فرمود:

آیا اجازه می دهی من هم با مردم سخن بگویم؟

اما یزید به دلیل ترسی که از افشاگری های امام و نفوذ کلام ایشان داشت به این کار رضایت نداد.

در این حال معاویه پسر یزید به پدرش گفت: خطبه این مرد چه تأثیری دارد؟ بگذار تا هر چه می خواهد، بگوید.

یزید در جواب پرسش گفت: شما قابلیت های این خاندان را نمی دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه برانگیزد و وبال آن گریبان گیر ما گردد.

اما مردم شام با اصرار فراوان از یزید خواستند تا امام سجاد علیه السلام نیز به منبر برود.

یزید گفت: اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

به یزید گفته شد: این نوجوان چه می تواند بکند؟!

یزید گفت: او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند.

بالاخره در اثر پافشاری شامیان، یزید موافقت کرد که امام علیه السلام به منبر برود.

حضرت سجاد علیه السلام پس از اینکه بر فراز منبر رفت به گونه ای سخنرانی نمود که چشم عموم مردم گریان و قلب آنان ترسان شد. ایشان پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَمِنَّا الصِّدِّيقُ وَمِنَّا الطَّيَّارُ وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ وَمِنَّا سِبْطُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي أُنْبَأْهُ بِحَسْبِي وَنَسَبِي

ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را، و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق [امیر المؤمنین علی علیه السلام]، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله [حمزه]، و امام حسن و امام حسین علیه السلام لیه السلام دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد. [با این معرفی کوتاه] هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا شناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم.

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي أَنَا ابْنُ زَمَزَمَ وَالصَّفَا أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرَّدَا أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ

وَارْتَدَى أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِّنْ ائْتَلَّ وَاحْتَفَى أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِّنْ طَافَ وَ سَعَى أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِّنْ حَجَّ وَ لَبَّى أَنَا ابْنُ مَن
حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَن أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى أَنَا ابْنُ مَن بَلَغَ بِهِ
جِبْرِئِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَنَا ابْنُ مَن دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى أَنَا ابْنُ مَن صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ
أَنَا ابْنُ مَن أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى أَنَا ابْنُ مَن ضَرَبَ
خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجر الاسود را با ردای خود حمل و در
جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم، من
فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد، من
فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند
آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و
علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

أَنَا ابْنُ مَن ضَرَبَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمَحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بَدْرَ
وَ حُنَيْنَ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ
الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ
يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجِبْرِئِيلِ الْمُنْصُورِ بِمِيكَائِيلِ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ
وَ قَاتِلِ الْفَارِاقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَ
أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلِ السَّابِقِينَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَ
سَهْمِ مَنْ مَرَامَى اللَّهُ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ
اللَّهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد، و در بدر و
حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده
مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم، من فرزند بردبارترین بردباران و
افضل نماز گزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد، من فرزند آنم که از
حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من
پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر
متجاوزان و از میان برنده مشرکانم، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و
یاری کننده دین خدا و ولی امر او، و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود.

سَمَحٌ سَخِيٌّ بِيهِ يُهْلَوُ زَكِيٌّ أَبْطَحِيٌّ رَضِيٌّ مَقْدَامٌ هُمَامٌ صَابِرٌ صَوَامٌ مَهْدَبٌ قَوَامٌ قَاطِعٌ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقٌ
الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَ أَثْبَتَهُمْ جَنَانًا وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً أَسَدٌ بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا
ازْدَلَقَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرَبَتِ الْأَعْنَةُ طَحْنُ الرَّحَى وَ يَذْرَوُهُمْ فِيهَا ذَرَوُ الرِّيحِ الْهَشِيمِ لَيْثُ الْحِجَازِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ

مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أَحَدِيٌّ شَجَرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَ مِنَ الْوَعْيِ لَيْثُهَا وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ
وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ
النِّسَاءِ

او جوانمرد، سخاوتمند، نیکوچهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکیبا،
دائما روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود. او رشته اصلاّب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب
کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی
نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت. او شیر حجاز و آقا
و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری است، که در همه این صحنه ها
حضور داشت. او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر، و پدر دو فرزند: حسن و حسین. آری او، همان او [که
این صفات و ویژگی های ارزنده مختص اوست] جدم علی بن ابی طالب است. آنگاه گفت: من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان
جهانم.

حضرت سجاد علیه السلام آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد تا اینکه صدای مردم به ضجه و گریه بلند شد. چون یزید
ترسید مبادا فتنه پیا شود لذا دستور داد تا مؤذن شروع به اذان کرد و سخن امام سجاد را قطع نمود.

وقتی مؤذن گفت:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

حضرت سجاد فرمود: چیزی از خدا بزرگتر نیست.

هنگامی که مؤذن گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

علی بن الحسین فرمود: مو، پوست، گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند.

موقعی که گفت:

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

در این حال امام سجاد علیه السلام عمامه خویش را از سر برداشت و خطاب به مؤذن گفت: تو را به حقّ محمد ساکت باش تا
من سخنی بگویم. آنگاه از بالای منبر خطاب به یزید فرمودند:

ای یزید! این پیغمبر، جد من است و یا جد تو؟ اگر گویی جد من است، همه می دانند که دروغ می گویی، و اگر جد من
است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟! حضرت این جملات
را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت:

به خدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست، آن منم، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟! آنگاه فرمود: ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی: محمد رسول خداست؟! و روی به قبله می ایستی؟! وای بر تو! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند.

در این هنگام یزید فریاد زد که مؤذن اقامه بگوید! و آنگاه در میان مردم هیاهویی برخاست، بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند.

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام

هنگامی که امام سجاد علیه السلام آن خطبه رسا را ایراد فرمود، مردم حاضر در مسجد را سخت تحت تأثیر قرار داد و انگیزه بیداری را در آنان برانگیخت و به آنان جرأت و جسارت بخشید.

روایت شده است که یکی از دانشمندان یهود که در آن مجلس حضور داشت به یزید گفت:

این جوان کیست؟

یزید گفت: او علی بن الحسین است.

یهودی گفت: حسین کیست؟

یزید در جواب گفت: پسر علی بن ابی طالب می باشد.

عالم یهودی گفت: مادر حسین کیست؟

یزید گفت: فاطمه دختر محمد.

یهودی گفت: سبحان الله!! این حسین پسر دختر پیامبر شما است و مع ذلک او را با این سرعت کشتید. چه بد با ذریه پیامبر خدا رفتار کردید!! بخدا قسم اگر حضرت موسی یک نوه از صلب خود در میان ما یهودیان به یادگار می نهاد ما او را پرستش می کردیم، ولی شما که دیروز پیغمبر خود را از دست داده اید امروز برجستید و پسر او را شهید کردید؟ اف بر شما، چه بد امتی هستید!

در این حال یزید عصبانی شد و فرمان داد تا او را بزنند.

در این هنگام آن یهودی برخاست و گفت:

اگر می خواهید مرا بنزد بزنید، می خواهید بکشید بکشید، رها می کنید رها کنید؛ در هر صورت من در تورات می نگرم که می گوید: هر کسی ذریه پیامبری را بکشد تا زنده باشد همیشه ملعون خواهد بود و هنگامی که بمیرد دچار آتش جهنم خواهد

-335

نفرین امام سجاد (ع) بر قاتل علی اصغر (ع)

امام سجاد (علیه السلام) دعا کرد که قاتل علی اصغر هر چه زودتر به انتقام و عذاب الهی گرفتار شود. منهل گوید: از کوفه به سفر حج می رفتم که خدمت امام سجاد (علیه السلام) رسیدم. امام از من پرسید: آیا حرمه زنده است؟

گفتم: آری، امام (علیه السلام) دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! حرارت آتش و داغی آهن را به او بچشان! وقتی به کوفه بازگشتم و دیداری از مختار کردم، با هم به منطقه کناسه کوفه رفتیم. آنجا بودیم که حرمه را آوردند و مختار فرمان داد تا دست و پای او را ببندند و در آتش افکنند و من با دیدن آن صحنه «سبحان الله» گفتم.

مختار پرسید: چرا چنین گفتی؟ جریان نفرین امام سجاد (علیه السلام) را به او گفتم و او به خاطر آن که دعای امام به دست او مستجاب شده بود به سجده افتاد.

بعضی نوشته اند: حرمه خطاب به مختار گفت: مهلت بده تا کارهایی را که کرده ام بیان کنم و قلبت را بسوزانم: سه تیر سه شاخه داشتم که آنها را زهر آگین ساختم!

با یکی از تیرها گلوی علی اصغر را در آغوش حسین دریدم. با دومی، قلب حسین را هنگامی که پیراهن خود را بالا زد تا خون پیشانیش را پاک کند هدف قرار دادم و سومین تیر را به گلوی عبدالله بن حسن که در کنار عمویش حسین بود زدم².

¹ خصال شیخ صدوق

² حلیۃ الأبرار: سید هاشم بحرانی (1107 هـ). دارالکتب العلمیه / قم.

336-سید علی قاضی بعد از چهل سال مجاهدت عاقبت با عنایت امام حسین علیه السلام راهی به عالم غیب پیدا کرد:

آیت الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را، در حرمین شرفین امام حسین علیه السلام لیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام به جا می آورد، و چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می رسد، با خود می اندیشد که تا به حال در مدت این چهل سال هیچ چیز از عالم معنا برایم ظهور نکرده، هر چه دارم به عنایت خدا و به برکت ثبات است.

در راه سید ترک زبانی که دیوانه است، به طرف او می دود و می گوید؛ سید علی، سید علی، امروز مرجع اولیاء در تمام دنیا حضرت ابوالفضل علیه السلام هستند، و او آن قدر سر در گریان است که متوجه نمی شود آن سید چه می گوید! به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می رود. اذن دخول و زیارت و نماز زیارت می خواند و می خواهد که مشغول نماز مغرب شود.

آیت الله نجابت می گوید: تکبیره الاحرام را که می گوید، می بیند که وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام به طور کلی عوض می شود، آن گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است.

قرائت را کمی نگه می دارد تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه می دهد، مستحبات را کم می کند و نماز را سریع تر از همیشه به پایان می رساند.

به حرم امام حسین علیه السلام لیه السلام نمی رود و به دنبال جایی خلوت به خانه رفته و برای این که با اهل منزل هم برخورد نکند به پشت بام می رود. آن جا دراز می کشد و دوباره آن حال می آید و بیشتر می ماند. تا اهل منزل سینی چای را می آورد، آن حال می رود.

نماز عشاء را می خواند و دوباره آن وضع بر می گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به گفته خودش یک ذره اش را هم ندیده است و حالا که دیده، نه می تواند در بدن بماند و نه می تواند بیرون بیاید. دوباره که شام را می آوردند، آن حال قطع می شود و نیمه شب دوباره بر می گردد و مدت بیشتری طول می کشد.

آری و بالاخره درهای آسمان برایش گشوده و فتح باب می شود. می گوید: «آن چه را می خواستم، تماماً

به دست آوردم و امام حسین علیه السلام لیه السلام در را به رویم گشود. ابن فارض یک قصیده تائیه برای استادش گفته؛ من هم یک قصیده تائیه برای امام حسین علیه السلام لیه السلام گفته‌ام نمره یک! که کار مرا ایشان درست کرد و در غیب را به نحو اتم برایم باز کرد»^۱

337- آی عاقلا آی عاقلا بیرون بیاید از خونه

مارو تماشا بکنید به ما میگن دیوونه

از کوچیکی تا به حالا یه دوست خوبی داشتم

جوونیمو روی همون دوست خوبم گذاشتم

اسم مقدسش دلو می لرزونه به قرآن

من چی بگم؟.. دیوونه ها بهش میگن :

حسین جان

-338

قسمتی دیگر از زیارت ناحیه مقدسه در باره مصیبت عظمای حسینی

فَمَنْعُوكَ الْمَاءَ وَوَرُدَّهُ، وَ أَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ،

و آن ملعون لشکریانش را فرمان داد، تا تورا از آب و استفاده آن منع نمودند،

وَلَمْ يَرْعَوْا لَكَ ذِمَامًا، وَلَا رَاقِبُوا فِيكَ أَثَامًا، فِي قَتْلِهِمْ وَرَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَالنَّبَالِ، وَبَسَطُوا إِلَيْكَ الْأَصْطِلَامَ، وَعَاجَلُوكَ النَّزَالَ، وَنَاجَزُوكَ الْقِتَالَ،
أَوْلِيَاءَكَ، وَنَهَبِهِمْ رِحَالَكَ،

و با توقالت نمودند، و به جنگ و مبارزه با تو شتافتند، و تیرها و خدنگها بسوی تو پرتاب نمودند، و برای استیصال و ناچار نمودن تو دست

دراز کردند، و حرمتی برای تو مراعات نکردند، و از هیچ گناهی درمورد تو خودداری ننمودند، چه در کشتن آنها و دوستانت را، و چه

در غارت اثاثیه خیمه هایت،

وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ، وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ،

باری (تو در گرد و غبارهای جنگ پیش تاختی، و آزار و اذیت‌های فراوانی تحمل نمودی،)

قَدْ عَجِبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ،

آنچنانکه فرشتگان آسمانها از صبر و شکیبائی توبه شگفت آمدند،

¹ سید علی قاضی و شاگردانش

فَأَحْدِقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ ، وَانْحَوِكْ بِالْجِرَاحِ ،

پس دشمنان از همه طرف به تو هجوم آوردند، و تورا به سبب زخم ها و جراحتها ناتوان نمودند،

وَ حَالُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الرُّوْحِ ، وَلَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ ،

و راه خلاص و رفتن بر تو بستند، تا آنکه هیچ یآوری برایت نماند،

حَتَّى نَكُتُوكَ عَنْ جَوَادِكَ ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلَادِكَ ، وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ ،

ولی تو حسابگر (عمل خویش برای خدا) و صبور بودی، از زنان و فرزندان دفاع و حمایت مینمودی، تا آنکه تورا از اسب سواری ات سرنگون نمودند،

قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ ، وَ اخْتَلَفَتْ بِالْإِنْقِبَاضِ وَ الْإِنْبِطَاطِ شِمَالُكَ وَ تَعْلُوكَ الطَّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا ، تَطْلُوكَ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا ، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَلَرُضِ جَرِيحاً ، يَمِينُكَ ،

پس بابتن مجروح بر زمین سقوط کردی، در حالیکه اسبها تورا با سُم های خویش کوبیدند، و سرکشان باشمشیرهای تیزشان برفرازت شدند، پیشانی تو به عرق مرگ مرطوب شد، و دستان چپ و راست به باز و بسته شدن در حرکت بود ،

تُدِيرُ طَرَفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ يَمِينِكَ ، وَ قَدْ شَغِلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وَلَدِكَ وَ أَهْلِيكَ ،

پس گوشه نظری به جانب خیام و حرمت گرداندی، در حالیکه از زنان و فرزندان (رو گردانده) به خویش مشغول بودی ،

وَ أَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا ، إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا ، مُحْتَمِحًا بِأَكْبَا ،

اسب سواری ات با حال نفرت شتافت ، شیهه کشان و گریان، بجانب خیمه ها رو نمود ،

وَ نَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبًا ، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُودِ ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ ، لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتِ ، وَ بِالْعَوِيلِ فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًا ، دَاعِيَاتِ ، وَ بَعْدَ الْعَزْمِ مُدْلَلَاتِ ، وَ إِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ ،

پس چون بانوان حرم اسب تیز پای تو را خوار و زیون بدیدند، و زین تورا براو واژگونه یافتند، از پس پرده ها (ی خیمه) خارج شدند، در حالیکه گیسوان بر گونه ها پراکنده نمودند، بر صورت ها طپانچه می زدند و نقاب از چهره ها افکنده بودند، و بصدای بلند شیون میزدند، و از اوج عزت به حضيض ذلت درافتاده بودند، و به سوی قتلگاه تو می شتافتند،

وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ ،

در همان حال شمر ملعون بر سینه مبارکت نشسته،

وَ مَوْلِغٌ سَبَقَهُ عَلَى نَحْرِكَ ،

و شمشیر خویش را بر گلویت سیراب مینمود،

قَابِضٌ عَلَى شَبْتِكَ بِيَدِهِ ،

بادستی محاسن شریف را در مشت میفشرد،

ذَابِحٌ لَكَ بِمَهْنَدِهِ ،

و بادست دیگر (باتیغ آخته اش سراز بدنت جدami کرد،)

قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسُكَ ،

تمام اعضا و حواس از حرکت ایستاد،

وَ خَفِيَ أَنْفَاكُ ،

نَفَس‌های مبارک در سینه پنهان شد ،

و رُفِعَ عَلَى الْقَنَاءِ رَأْسُكَ ،

و سر مقدس بر نیزه بالا رفت،

و سُبَى أَهْلِكَ كَالْعَبِيدِ ،

اهل و عیالت چون بردگان به اسیری رفتند،

و صُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ ، تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِیِ وَالْفَلَوَاتِ ، أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ ،

و درغل و زنجیر آهنگین بر فراز جهازشتران در بند شدند، گرمای (آفتاب) نیمروز چهره هاشان می سوزاند ، در صحراها و بیابانها کشیده میشدند، دستانشان به گردنهای زنجیر شده، در میان بازارها گردانده میشدند،

-339-

امر به معروف و نهی از منکر

در فرهنگ عاشورا، حاکمیت یزیدی، بزرگترین منکر اجتماعی است و مبارزه برای حاکم ساختن حق و قطع سلطه ستم، معروفی عظیم است. لذا امر به معروف و نهی از منکر، از مهمترین فلسفه‌های حماسه خونین کربلاست. حضرت سید الشهدا (ع) در وصیت‌نامه‌ای که به برادرش محمد حنفیه می‌سپارد، می‌فرماید: «أَتَى مَا خَرَجْتُ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسَدًا وَ لَا ظَالِمًا، إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ»؛ من برای سرکشی و خوشگذرانی و ریاست طلبی و ظلم و فساد خروج نکرده‌ام؛ بلکه تنها به قصد اصلاح در امت جدّم قیام نموده‌ام و می‌خواهم امر به نیکی و نهی از زشتی کنم و به روش جدّم و پدرم عمل خواهم کرد. این کلمات به وضوح، نقش امر به معروف و نهی از منکر را در حرکت عاشورایی امام نشان می‌دهد. در زیارت‌نامه آن حضرت هم این موضوع مطرح است: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»؛

این تعبیرات، نشان دهنده عمق این فریضه دینی است که در متن جهاد خونین جلوه‌گر می‌شود و دامنه امر به معروف و نهی از منکر، از واجبات و محرمات جزئی و فرعی و فردی، حتی به قیام برای اقامه قسط و سرنگونی حکومت باطل و تغییر نظام فاسد اجتماعی هم گسترش می‌یابد. سیدالشهدا(ع) پس از امتناع از بیعت با یزید و برخوردهایی که با ولید و مروان داشت، کنار قبر پیامبر اکرم(ص) آمد و شب را آنجا به مناجات گذراند، در ضمن مناجاتش با خدا، عشق خود را به معروف بیان کرد و خواستار آنچه «خیر» است در این مسیر شد: «خدایا من معروف را دوست می‌دارم و منکر را زشت می‌شمارم. ای خدای بزرگوار و صاحب کرم! به حق این قبر و مدفون در آن از تو می‌خواهم راهی و سرنوشتی برایم برگزینی که رضای تو و پیامبرت در آن باشد».¹

-340

رضا و تسلیم

یکی از بالاترین مراحل عرفان و توحید، مرحله «رضا» است. «رضا»؛ هم نشان دهنده اوج محبت و دلدادگی به خداوند است و هم نشانه کمال اخلاص و نداشتن هیچ انگیزه‌ای جز خواست و اراده الهی است.

اهل بیت(علیهم‌السلام) با پشتوانه «رضا» هر بلا و مصیبتی را صبورانه و عاشقانه در راه خدا تحمل می‌کردند و اگر چنین نبود، هرگز درخت دین، استوار و راست قامت باقی نمی‌ماند.

واقعۀ عظیم کربلا، نمونه کامل جلوه‌گری «رضا و تسلیم» است. امام حسین(ع) در مسیر کوفه پس از برخورد با فرزدق فرمود: «اگر قضای الهی بر چیزی نازل شود که می‌پسندیم، خدا را بر نعمتهایش سپاس می‌گوییم و اگر قضای الهی میان ما و امیدمان فاصله انداخت، باز هم از کسی که نیتش حق و شیوه اش تقوا باشد، دور نیست (که آن را بپسندد)».

¹ <http://ahlolbait.blog.ir>

همچنین یکی از کلمات و شعارهایی که حضرت سیدالشهدا(ع) در این سفر پر رنج، بر زبان مبارک جاری می‌فرمود، شعار «رَضَاَ اللهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ» بود، یعنی: «آنچه رضای خداوند باشد، رضای ما خاندان نیز خواهد بود».

آن حضرت در لحظات پایانی عمر شریفش در قتلگاه نیز رضایت و تسلیم کامل خویش را نسبت به مقدرات الهی اعلام نمود و فرمود: «إِلَهِي رَضًا بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ».

البته باید توجه داشت ادعای صبر و رضا و تسلیم، بسیار ساده است و برخورداری از این صفات والا، جز در رویارویی با مصیبتها مشخص نمی‌شود و حضرت سیدالشهدا و خاندان و اصحاب او در واقعه خونین کربلا، این صفات را در حدّ اعلای آن به نمایش گذاشتند.^۱

-341

شفای سرطانی با اشک بر علی اصغر

یکی از آقایان می‌گفت: یک روحانی منزل ما آمد گفت: بچه من سرطان گرفته دکترها جوابش کردند. التماس دعا کرد خواهش کرد. گفتم: من که کاری از دستم بر نمی‌آید. زیاد اسرار کرد. گفتم: فردا بیا ببینم چه کار می‌توانم برای شما بکنم. فردا آمد من نصف شب بلند شدم ایشان عادت دارد می‌رود زیر آسمان با خدا راز و نیاز میکند. گفت: خدایا می‌خواهم این بنده ات نا امید برنگردد. بچه اش دارد می‌میرد پرپر می‌شود برای آدم خیلی سخت است. گفت: وقتی التماس کردم برای خدا، به قلبم الهام شد یک روضه ای برای امام حسین علیه السلام لیه السلام بخوانم. اشک هایی که برای امام حسین(ع) می‌ریزی در یک استکان جمع کن به این بچه بده بخورد خوب می‌شود. گفت: روضه خواندم «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» گریه ام گرفت چند قطره اشکم را در استکان ریختم کمی هم آب قاطیش کردم. فردا پدرش آمد به او دادم برد. بعد از چند روز آمد گفت: حاج آقا این چه بود؟ گفتم: چه طور؟ گفت: بچه را آزمایشگاه بردیم. گفتند: بچه ای را که مریض بود بیاورید این بچه را چرا آوردید. چه کردی؟ چه دادی من به این بچه دادم؟ گفتم: اشکهایی که برای مظلومیت ابا عبدالله علیه السلام ریختم، آتش جهنم را خاموش می‌کند. شب و روز کنار قبر میرزای قمی حاجت می‌گیرند قبرش در شیخان است ولی همین میزای قمی هر وقت گرفتار می‌شد توسل به علی اصغر ابا عبدالله می‌کرد.^۲

-342

^۱ <http://ahlolbait.blog.ir>

^۲ سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین فرحزاد

حجت الاسلام شیخ «محمدحسن انصاری» استاد حوزه علمیه و فرزند آیت الله شیخ «مرتضی انصاری» درباره جایگاه بالای حضرت رقیه دختر سه ساله امام حسین و ارادت و علاقه ویژه پدرش به آن بانوی بزرگوار اسلام اطلاعیه ای صادر کردند

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از مهمترین اسباب موفقیت، توجه زیاد به خداوند متعال و اهتمام به زیارات و توجه و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام. مخصوصاً وجود ذی جود و مسعود واسطه غیب و شهود حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. همین توسلات آدمی را در تحصیل علم و کسب اخلاص و تهذیب نفس و ترک گناهان، فراوان یاری می دهد پس نباید از آن غافل بود.

والد معظم، فقیه راحل حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی انصاری - قدس سره - از زمره آن مردان الهی است که با تمام وجود به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام عشق می ورزید، ولایت و محبت آنها با جانش عجین شده بود و به فضل و کرمشان امید بسته بود.

حقیقت دین را جز با ولایت و محبت عترت آل رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) نمی دانست.

و اما باب الحوائج بودن بانوی سه ساله، حضرت رقیه (سلام الله علیها) بنت الحسین (علیه السلام) گره گشای عجیبی است به ظاهر کوچک بود اما برای حاجت های بزرگ او را واسطه قرار می دهند و نتیجه می گیرند.

والد معظم رحمه الله علیه علاوه بر آنکه خود هنگام برخورد با مشکلی به این بانوی سه ساله متوسل می شد دیگران را هم به این امر توصیه می نمودند. و تذکر می فرمودند هنگامی که حضرت رقیه سلام الله علیها را واسطه برآورده شدن حاجت قرار می دهید - عدد 14 را در نظر بگیرید. مثلاً بگویید چنانچه انشاءالله مشکلم برطرف شد چهارده صلوات بر محمد و آل محمد و یا 14000 هزار تومان و یا چهارده میلیون تومان و... به نیت آن بانوی مکرمه به فلان امر خیر اختصاص دهم. و برآستی که ثمرات توسل به اهل بیت علیهم السلام صمت و طهارت علیهم السلام بر کسی پوشیده نیست. امید آنکه خداوند متعال ما را در زمره شیعیان راستین آن بزرگواران قرار دهد. آمین یا رب العالمین

الاحقر محمد حسن انصاری - اهواز¹

-343-

آقای سید حمزه موسوی بودیم تعریف کردند: که یکی از بزرگان از شب اول قبر خیلی می ترسیدند یه شب در عالم خواب رسید به محضر ابی عبدالله و گفت: آقای یه عمره برات روضه می خوانم، برات روضه گرفتم، ولی از شب اول قبر می ترسم، امام حسین (علیه السلام) فرمود: از کجای آن می ترسی؟ گفت از آن موقعی که دو تا ملک می آیند و سؤال و جواب می کنند و زبانم بند می آید، فرمودند: کدام ملک جرأت دارد که از نوکر من سؤال کند، سؤال و جواب آنها با ماست ²

-344- مرحوم آیت الله تکابنی در مواعظ المتقین می نویسد:

¹ <http://mouood.org/home/item/7274>

² گلوژه های روضه

سلمان فارسی تو کوچه ها و پس کوچه ها عبور می کرد، دید آقا امام حسین (علیه السلام) در سن کودکی، گوشه ای دور از بچه های دیگر ایستاده اند و گریه می کنند.

سلمان جلو رفت، سؤال کرد یابن رسول الله! جانم به فدای شما، آیا اتفاقی افتاده است، اینچنین گریه می کنید؟
ابی عبد... جواب نداد، باز سلمان اصرار کرد، گفت آیا کسی شما را اذیت کرده، دائم سؤال می کرد. آخر پسر زهرا فرموده باشد: سلمان! اگر بگویم طاقت شنیدنش را نداری، عرضه داشت یابن رسول الله! مگر نشنیدید پیغمبر فرمود: سلمان از ما است به من بگویید چی شده است؟
شروع کرد وقایع کربلا را تعریف کند. ای سلمان! یک روز من بزرگ می شوم، گذر من به کربلا می خورد، خدا به من یک پسر می دهد، اسم او علی اکبر است، سلمان فرشته ها صف می بندند جمال این پسر را ببینند، اما همین پسر را تو کربلا جلوی من می کشند ...
سلمان! خدا یک پسر دیگر به من می دهد اسمش علی اصغر است. این پسر را با لب تشنه وقتی از لشکر برای او آب می خواهم او را روی دستم با تیر سه شعبه می کشند.

سلمان! خدا به من یک برادر می دهد اسم او عباس (علیه السلام) است کنار نهر آب او را با لب تشنه می کشند
سلمان نگاه می کرد، دید گریه ی آقا شدیدتر شد، نفس بند آمد صدا زدند ای سلمان! زینیم ...
اینقدر گفت

سلمان آخر کار سؤال کرد، آقا جان! شما که همه کاره ی خلقت هستید اراده کنید همه چیز را عوض کنید.
آقا امام حسین (علیه السلام) فرموده باشند: سلمان درست می گویی، ولی من دوست دارم فدایی دوستانم بشوم، دوستانم فردا دور هم جمع بشوند اسم من را بیاورند ... شفاعت دوستانم را فردا بکنم نگذارم در آتش جهنم بسوزند. سلمان! نشونه ی دوستان من دو چیز است، یکی اشک چشمشون، یکی هم دلهای آنهاست که برای کربلا پر می زند، برای دیدن کربلا می میرند ...^۱

-345-

چهار عضو سیدالشهداء ع از کار افتاد

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می گوید: در روز عاشورا، چهار جا، چهار عضو بدن ابی عبدالله به خاطر بی آبی از کار افتاده بود، که حتی شاید اگر آب هم می دادند، کار از کار گذشته بود و فایده نداشت.
اولین جایی که از عطش از کار افتاد چشمان امام حسین (علیه السلام) بود، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: جدّ ما در روز عاشورا، از شدت عطش چشمانش آسمان را دود می دید.
دومین عضو، لبهای آقا بود، می دونی چرا؟ حمید بن مسلم می گه دیدم لب های حسین علیه السلام مانند دو چوپ خشک شده به هم می خورد، دیدم از لبهای حسین دانه خون می آید.
سومین عضو زبان حضرت بود، همان زمان که علی اکبر را بغل گرفت، زبان در دهان علی گذاشت، علی اکبر دید بابا از خود او تشنه تر است.
چهارمین عضو جگر حسین بوده، هلال بن نافع می گوید، آمدم نزدیک گودال، جنگ تمام شده، از بالای گودال نگاه کردم، دیدم لبهای حسین تکان می خورد، نزدیک تر رفتم، گفتم شاید حسین نفرین می کنه، دیدم می گوید: «لشکر جگرم از تشنگی می سوزد» از گودال آمدم بیرون، سریع رفتم آب آوردم، دیدم شمر دانه بیرون می آید، گفت کجا می روی، گفتم می روم پسر فاطمه را سیراب کنم، گفت زحمت نکش، من سیرابش کردم ...^۲

^۱ گلوآزه های روضه

^۲ خصائص الحسینیه

ذکر مصیبت

امام از بیرون خیمه ها صدا زد؛ زینب، رباب، ام کلثوم، سکینه،

«عَلَيْكُنَّ مَنِّي السَّلَامُ»

عزیزانم خدا حافظ. همه از خیمه ها بیرون آمدند و متوجه شدند که دیگر وداع، وداع آخر است. هشتاد و چند زن و کودک در اطراف امام حسین علیه السلام لیه السلام حلقه زده اند و به هر بهانه ای شده می خواهند بیشتر با امام حسین صحبت کنند. امام فرمود: عزیزانم صبر کنید؛ بعد از این اسیر دشمن و نامحرم می شوید، همسفر دشمن می شوید ولی عزیز باقی می مانید. دوران بلای شما به زودی عبور می کند ولی خدا به شما عزت می دهد و دشمن ذلیل می گردد. سپس فرمود: مراقب باشید، این امتحان تمام می شود، مبادا حرفی بزنید که مزدتان پیش خدا کم شود. اهلیت در صحنه های سنگین مصیبت به گونه ای استقامت کردند که دشمن را انگشت به دهان نمودند. سپس امام به خواهرش فرمود: خواهرم مرا کمک کن و زنان و کودکان را به خیمه ببر. امام به طرف میدان می رفت، ناگهان دید خواهر به دنبال او می دود. «محل المحلا یابن الزهرا» امام حسین توقف کرد. خواهرم کاری دارید؟ عرض کرد آری، مادرم به من فرموده تو به میدان می روی و کشته می شوی و خنجر به حنجره ی تو می گذارند. مادرم به من سفارش کرده قبل از اینکه به میدان بروی به جای او گلوی تو را ببوسم. امام حسین خواهر را آرام کرد. امام به طرف میدان رفت و با دشمن اتمام حجت نمود؛ فرمود: چرا خون مرا حلال میدانید؟ آیا حلال خدا را حرام کرده ام و یا حرام خدا را حلال کرده ام؟ آیا خونی از شما به ناحق ریخته ام؟ همه گفتند نه

«فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي»

یک نفر از لشکر دشمن جوابی داد که سیدالشهدا بلند بلند گریه نمود. گفت :

«بَغْضًا لَا يَبِيكُ»

کینه ای از پدرت. حضرت فرمود :

«هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ»

آیا کسی هست که از حرم پیامبر دفاع کند؟ باز هم جوابش ندادند. امام به اصحاب خود رو نمود: «فنادا یا مسلم بن عقیل، یا هانی ابن عروه و یا حبیب و یا ظهیر و یا بریر و یا مسلم ابن اوسجه مالی اونادی کم فلا تجیبون.» برخیزید، این حرم رسول الله است که بی محافظ مانده است. سپس امام عازم میدان شد. هم از حرم دفاع می کرد و هم می جنگید. جنگ نمایانی کرد ولی لحظه ای «فوقوف لیستریح ساعتاً» درنگ نمود تا استراحت کند. از همه طرف به او هجوم آوردند. امام دیگر خسته و مجروح شده و تیر سه شعبه رگ قلبش را پاره کرده است؛ دیگر امام توان جنگیدن ندارد، در این هنگام کاری کردند که امام حسین از اسب به روی زمین افتاد.

نه ذوالجناح دیگر تاب استقامت داشت

نه سیدالشهدا بر جدال طاقت داشت

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

امام دیگر توانی ندارد و می خواهد به طرف راست بدن آرام بگیرد، اما زخم های بدنش مانع است و طرف چپ بدن نیز همین گونه است. دیدند امام خاک های گرم کربلا را جمع نموده و مانند کسی که پیشانی را روی مهر می گذارد صورت را روی خاک های گرم کربلا گذاشته است؛ تشنگی بین او و آسمان حائل شده است - «يَحُولُ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ»

با هر نفس خون از زره بیرون می ریزد و درعین حال زبانش به ذکر خدا مشغول است. ناگهان امام احساس کرد که سینه ی مطهرش سنگین شده است. از یک طرف دشمن به قتلگاه هجوم آورده و از طرفی زینب به بالای بلندی آمده و صدا می زند و محمد و علی و حسینا. امام حسین اشاره کرد خواهرم برگرد و اهل حرم را به خیمه برگردان. زینب نمی تواند از امام حسین دل بکند و امام حسین را بین دشمن تنها بگذارد، ولی باید اطاعت

کند. رو به قتلگاه عقب عقب به طرف خیمه ها می رفت. ناگهان صدای تکبیر دشمن به گوش رسید، زمین می لرزد، آسمان تیره و تار شده است. زینب نزد امام سجاد آمد و گفت: پسر برادرم چه اتفاقی افتاده است؟ فرمود: عمه جان بیرون خیمه را نگاه کن، زینب نگاه کرد و دید سر مطهر برادر بر بالای نیزه است.

سری به نیزه بلند است در برابر زینب

خدا کند که نباشد سر برادر زینب

347- سیره علماء در عزاداری حسینی

میرزا محمد تنکابنی (مؤلف قصص العلماء)

او خود گفت که در ایام عاشورا به قرائت کتابهای مقتل مشغول بودم.

شبی از شبها در این فکر بودم که چگونه می شود اصحاب امام حسین علیه السلام هر یک که به میدان میرفتند عده زیادی از دشمن را می کشتند با این که لشکر دشمن شجاع و عجیب بود. چرا در مقابل اصحاب امام حسین علیه السلام شجاعتی نشان نمی دادند. شب در خواب دیدم که حادثه کربلا ذ روی داده و من جزو سربازان امام حسین علیه السلام بودم. ناگاه شخصی نزد آمد و گفت نوبت جهاد توست. من گفتم من که اسلحه ندارم؟ او چاقویی که از تیغه آن چیزی باقی نمانده بود گفت این سلاح توست.

گفتم لشکر دشمن کجا هستند؟ او دست مرا گرفت تا به دیواری رسیدیم. دیدم که مورچه های بسیاری روی هم سوار و بر روی آن دیوار راه می رفتند. آن مرد گفت: این مردان لشکر دشمن می باشند. من چند خطی کشیدم و در هر خط کشیدن مورچه گانه زیادی فرو می ریختند. در این موقع از خواب بیدار شدم¹.

فرزند شیخ عباس قمی می گوید: وقتی پدرم مرحوم محدث قمی در کنار مرقد حضرت مولی الموحدين امام علی علیه السلام از دنیا رفت همراه با علمای نجف و جمعیت بسیار زیادی آن مرد محترم را در کنار استادش حاج میرزا حسین نوری به خاک سپردیم. و به منزل برگشتیم، تا نیمه شب رفت و آمد ادامه داشت پس از آن برای استراحت به بستر رفته و لحظاتی نگذشته بود که در عالم خواب، پدر را با انبساطی عجیب زیارت کردم. من گفتم در چه حالی هستی؟ فرمود: از لحظه ای که وارد برزخ شدم تا الان سه بار محضر مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف شده و مهمان آن جناب بودم.^۱

یکی از ویژگیهای آیت الله شیخ عبدالکریم حائری، توسل شدید به امام حسین علیه السلام بود. علاوه بر روزه که هر شب جمعه و دهه محرم داشتند هر روز قبل از شروع درس، بطور مختصر، ذکر توسلی به امام حسین علیه السلام توسط یکی از شاگردان انجام می گرفت.

یکی از یاران خاص ایشان، علت این مسأله را سؤال می کند. ایشان در پاسخ می فرماید: من، ادامه زندگیم را مرهون توسل به امام حسین علیه السلام هستم. هنگامی که در عراق بودم. در عالم خواب بمن گفته شد: سه روز دیگر از عمرت، بیشتر باقی نیست! با معیارهای فقهی گفتم: خواب حجیت ندارد. روز سوم که پنج شنبه بود و با برخی از شاگردان برای تفریح به کنار دجله رفته بودیم. پس از نماز ظهر و صرف نهار، ناگهان تب شدیدی بر من عارض شد. متوجه آن خواب شدم. گفتم، مرا به منزل ببرید هر لحظه بر تب افزون می شد. یکدفعه متوجه شدم دونفر برای قبض روح روح آمده اند. در همان حال، متوسل شدم به آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام عرضه داشتم: یا بن رسول الله! من از مرگ هراسی ندارم، ولی کاری برای آخرتم انجام نداده ام. خواهش می کنم، به من فرصتی بدهید، تا خدمتی برای دینم انجام دهم. ناگاه شخص سومی

آمد و به آن دو گفت: ایشان را آقا اباعبدالله شفاعت کرده، شما برگردید. من دیدم، آن سه با هم به طرف آسمان حرکت کردند، حالم خوب شد و تا به الان به برکت آن شفاعت زنده‌ام.^۱

در قصص العلماء درباره حالات وحید بهبهانی می‌نویسد که: معروف است که آقا، زمانی که به حرم سیدالشهداء برای زیارت مشرف شدند معمولاً تشریفشان بدین صورت بود. اول آستان کفش کن آن جناب را می‌بوسید و روی مبارک و محاسن مبارک بدان می‌مالید. پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب به اندرون حرم مشرف می‌شد، و زیارت می‌کرد و در مصیبت حضرت امام حسین ع کمال احترام را مراعات می‌فرمود در آن دفعه که صورت بر آستان حسین علیه‌السلام سائید و خود را در برابر آن کوه جلال و وقار، پر کاهی دید، زبان دلش به مضمون این دو بیت گویا شد:

شاهها من ار به عرش رسانم سریر فضل مملوک آن جنابم مسکین این درم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم، آن دل کجا برم

آیت الله اراکی در مورد مرحوم سید نورالدین اراکی می‌فرماید: من به چشم خود دیدم که در دهه عاشورا در مجلس روضه خوانی که در منزل خودش از اول طلوع آفتاب شروع می‌شد و تا ظهر ادامه داشت و منبرها پی در پی می‌آمدند و مردم زیادی از غریبه و آشنا از اهل اراک و جاهای دیگر جمع می‌شدند، ایشان از اول چندین دستمال جلو خودش می‌گذاشت و تمام دستمالها را از گریه خیس می‌کرده از اول روضه گریه می‌کرد تا آخر، من نمی‌دانم چه گریه‌ای بود که تمامی نداشت! روز

عاشورا که می شد معرکه بود ، بگآء (بسیار گریه کننده) بود به تمام معنا!^۱
 از حجة الا سلام سید حسن مؤمن زاده نقل شده که گفت : من در مشهد مدرسه ملی داشتم . در دوران تحصیلات ابتدائی ، مرحوم کافی از شاگردان مدرسه من بود . وقتی که زنگ تفریح زده می شد ، او همراه بچه ها سراغ بازی نمی رفت و می آمد ، دو ریال به من می داد و می گفت : برایم روضه امام حسین علیه السلام بخوان . من روضه می خواندم و مرحوم کافی زار زار گریه می کرد^۲ شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر .
 اقا بزرگ تهرانی

ایشان هر شب جمعه در منزل روضه داشتند و اطعام می کردند و اگر هم روضه خوان تصادفا نمی آمد ، خود ایشان از روی کتاب چند جمله روضه می خواندند .

آیة الله میر محمد علی صدرایی اشکوری

آقای فلسفی واعظ شهیر ایران قدس سره می گوید: «سالی مرحوم صدرایی واعظ به علّت عارضه قلبی در بیمارستان آبان تهران بستری بود، من به عیادت ایشان رفته، ضمن گفتگو با ایشان پرسیدم: حالتان چطور است؟ او جواب داد: عطیه آقا سید الشهداء ما را اداره می کند. گفتم: ما همه از آقا امام حسین علیه السلام برخورداریم. او در پاسخ گفت: اما ما یک حساب دیگری داریم. کنجکاو شدم و از ایشان خواستم تا این راز را فاش کند. صدرایی گفت: یک قطعه باغ چای دارم که هدیه سالار شهیدان، حضرت اباعبدالله است و در دوران کهولت مرا اداره می کند. بنده پرسیدم: از کجا می گوید عطیه سید الشهداء است؟

او خاطر نشان ساخت: این باغ را برای معامله، قولنامه کرده بودم و دو روز پس از آن به دیدن عارف نامدار آیة الله شیخ محمد کوهستانی قدس سر (1392 ق.) رفتم. وقتی که مرا دید، فرمود: چرا عطیه ملوکانه را می فروشی! عرض کردم: با شاه کاری ندارم.

سیمای فرزنانگان^۱

فرمود: منظورم این نیست، آقا سید شهیدان را می گویم. اینها (شاه) این الفاظ را دزدیده اند. یادت هست جوان بودی، رفتی حرم امام حسین علیه السلام بالا سر آقا، سرت رابه شبکه ضریح نزدیک کردی و گفتی: آقا جان، من از تو یک لطفی می خواهم که دوران پیری و از کار افتادگی سر سفره شما اداره شوم.

این باغ جای اجابت آن دعا است، چرا قصد فروش آن را داشتی؟ من دست آقا را بو سیدم، از پله ها پایین آمدم و سریع به رشت باز گشتم و قولنامه را پاره کردم و تا الان زندگی من از این باغ اداره می شود.^۱

عنایت امام حسین علیه السلام

شهید محراب حضرت آیة الله سید عبد الحسین دستغیب قدس سره در کتاب داستانهای شگفت خود، داستان عجیبی از شیخ غلامرضا طبسی نقل فرموده است که در ذیل به آن اشاره می کنیم:

«زاهد عابد و واعظ متعظ مرحوم حاج شیخ غلامرضا طبسی که تقریباً 35 سال قبل (از تاریخ تدوین کتاب) به شیراز تشریف آورده بودند و چند ماهی در مدرسه آقا بابا خان توقف داشتند و بنده هم به فیض ملاقاتشان رسیدم، فرمود: با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم. هنگام مراجعت به ایران، شب آخر که در سحر آن باید حرکت می کردیم، متذکر شدم که در این سفر مشاهده

م شرفه و مواضع متبرکه را زیارت کردم، جز مسجد براثا و حیفاست از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم. به رفقا گفتم: بیایید به مسجد براثا برویم! گفتند: مجال نیست و خلاصه نیامدند.

خودم تنها از کاظمین بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم. دیدم در بسته است و معلوم شد در را از داخل بسته و رفته اند و کسی هم نیست. حیران شدم که چه کنم! این همه راه به

امیدی آمدم. به دیوار مسجد نگریستم، دیدم می توانم از دیوار بالا بروم. بالاخره هر طوری بود از دیوار بالا رفته، داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم، به خیال اینکه در مسجد را از داخل بسته اند و باز کردنش آسان است. در داخل مسجد هم کسی نبود. پس از فراغت، آمدم در را باز کنم، دیدم قفل محکمی بر در زده اند و به وسیله نردبان یا چیز دیگر رفته اند.

حیران شدم که چه کنم! دیوار داخل مسجد هم طوری بود که هیچ نمی شد از آن بالا رفت. با خود گفتم: عمری است دم از حسین علیه السلام می زنم و امیدوارم که به برکت آن حضرت در بهشت به رویم باز شود؛ با اینکه درب بهشت یقیناً مهم تر است و باز شدن این در هم به برکت حضرت ابی عبدالله علیه السلام سهل است. پس با یقین تا دست به قفل گذاشتم و گفتم: یا حسین! و آن را کشیدم، فوراً باز گردید. در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را به جا آوردم و به قافله هم رسیدم.^۱

شیخ جعفر شوشتری

آن عالم ربانی خود نقل کرده است:

«زمانی که از تحصیلات علمی خویش در حوزه نجف فارغ شدم و به وطن خود شوشتر باز گشتم، با تمام وجود دریافتم که باید در هر چه بیشتر و بهتر آشنا ساختن مردم با معارف قرآن و اسلام بکوشم. به همین جهت، در گام نخست تصمیم گرفتم که روزهای جمعه را منبر بروم و پس از آن با فرار سیدن ماه رمضان، به خاطر انجام این مسئولیت به منبر خویش ادامه دادم.

اما شیوه کار این گونه بود که تفسیر صافی را به دست می گرفتم و از روی آن مردم را وعظ و ارشاد می کردم و در آخرین بخش منبر هم به بیان مشهور و معروف که هر غذایی نیاز به نمک دارد و نمک مجلس وعظ و ارشاد نیز روضه و یادآوری و بازگویی

مصائب جانسوز عاشورا و حسین علیه السلام است، به ناچار از کتاب روضه الشهداء مقداری مرثیه می خواندم.

ماه محرم را نیز که در پیش بود، به همین صورت گذراندم؛ اما به هیچ عنوان توانایی جدایی از کتاب و منبر رفتن بدون کتاب را نداشتم و مردم نیز بدین صورت بهره کافی نمی بردند؛ اما به هر حال، حدود یک سال بدین صورت گذشت.

سال بعد با فرارسیدن محرم با خود زمزمه کردم که تا چه زمانی باید کتاب در دست گیرم و از روی کتاب، مجلس و منبر را اداره کنم! و تا کی نتوانم از حفظ منبر بروم! باید چاره ای بیندیشم و خویشتن را از این وضعیت ناگوار نجات بخشم؛ اما هر چه در این مورد اندیشیدم، راه به جایی نبردم و بر اثر فکر زیاد، خستگی سراسر وجودم را فرا گرفت و از شدت نگرانی به خواب خوشی فرو رفتم.

در عالم رو یا دیدم که در سرزمین کربلا هستم، آن هم درست به هنگامی که کاروان حسین علیه السلام در آنجا فرود آمده است.

به همه جا نگریستم، چشمم به خیمه ای بر افراشته افتاد. دریافتم که سپاه دشمن در صفهائی فشرده بر گرد خیمه حسین علیه السلام گرد آمده اند، گام به پیش نهادم. دیدم خود حسین علیه السلام در درون آن خیمه نشسته است، وارد شدم. سلام گرمی نثار آن سیمای نور افشان کردم که حضرت مرا در نزدیکی خویش جای داد و به حبیب بن مظاهر فرمود:

«حبیب! شیخ جعفر، میهمان ماست، باید از میهمان پذیرایی کرد. درست است که آب در خیمه نیست، اما آرد و روغن موجود است، به پاخیز و برای میهمان غذایی آماده ساز!» حبیب بن مظاهر به دستور حسین علیه السلام برخاست و پس از لحظاتی چند به خیمه وارد شد و غذایی پیش روی من نهاد. فراموش نمی کنم که قاشقی هم در ظرف غذا بود.

چند قاشقی از آن غذای بهشتی صفت، خورده بودم که از خواب بیدار شدم و دریافتم

که از برکت زیارت آن حضرت و عنایت او، نکات و لطائف و کنایات و ظرافتهایی از آثار خاندان وحی و رسالت بر من الهام شده است که تا آن ساعت، بر کسی الهام نگشته و فهم کسی بر آنها از من پیشی نگرفته بود.^۱

حجة الاسلام محمدجواد قهرمانی

یاری خداوند

زمستان سال 1373 جهت تبلیغ اسلام و معارف دینی با لباس مقدس روحانیت به جمهوری خود مختار نخجوان اعزام شدم پس از تحمّل رنجهای بی شمار خود را به شهر شرور رساندم.

مردم نخجوان به خاطر جنگ با جمهوری ارمنستان از لحاظ سوخت و مواد غذایی و برق و غیره در مضیقه بودند. گاهی از شدّت سرما و یخبندان درختان کوچه و خیابان را می بریدند و برای سوخت منازلشان از آن ها استفاده می کردند.

در این او ضاع و احوال برنامه هایمان را شروع کردیم. یکی از هم سایه ها نسبت به این لباس حسّاس بود. به من فحش و ناسزا می گفت و صاحب خانه را تحت فشار قرار می داد تا قرارداد اجاره را به هم بزند. او مصر بود که من این منزل را تخلیه کنم. ولی ما همه این امور را تحمّل می کردیم و می گفتیم: خداوند ارحم الراحمین است انشاءالله کمک خواهد کرد.

اوضاع روز به روز بدتر می شد. سرما و یخبندان و کمبودهای دیگر از یک طرف و تحمّل فحش و ناسزاهای روزانه ی همسایه از طرف دیگر مرا به شدّت رنج می داد. برنامه روزانه این همسایه این شده بود که هر روز سه یا چهار بار در خیابان یا منزل و یا در مسجد به من و همه ی مقدسات فحش و ناسزا می گفت. حتی بعضی اوقات در هنگام سخنرانی میکرفون را از دست من می گرفت و به اسلام، روحانیت، ایران، امام

ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ترجمه الخصائص الحسينية، علیرضا کرمی، نشر حاذق، ج اول، 1374^۱

و... ناسزا می گفت. این برای ما درد بی درمانی شده بود که حقیقتاً تحمل اش بسیار گران بود. در عمرم چنین مصیبتی ندیده بودم.

ایّام بدین منوال می گذشت تا این که ایّام محرم الحرام نزدیک شد. با همکاری استانداری آذربایجان غربی علاوه بر عزاداری در روزهای محرم، برای روز عاشورا یکی از هیئت های عزادار کشور ترکیه را نیز همراه با یک گروه فیلم برداری برای یکی از شبکه های تلویزیونی ترکیه دعوت کردیم. برای میهمانان که حدوداً پنج هزار نفر بودند غذای مفصّلی آماده شد. مراسم بسیار با شکوهی را در روز عاشوار اجرا کردیم.

اما این مرد فحّاش باز هم در روز عاشورا به اسلام، روحانیت، ایران، امام و همه مقدّسات ما توهین کرد و فحش و ناسزا گفت. آن همه زحمت و رنج و تلاش ما را در آن روز با برهم زدن برنامه ی عزاداری از بین برد. هیچ کاری از من ساخته نبود. حتی اگر به پلیس هم می گفتیم، جواب می دادند ایشان مست است و با مست هیچ کاری نمی توان کرد! بعد از اهانت و ناسزاگویی به مسجد، اسلام و امام حسین علیه السلام با یک چاقو به من حمله ور شد. چون او را دیدم و از او دور شدم نتوانست مرا مجروح کند. آن روز سپری می شد و من در این فکر بودم که با این مرد فحّاش چه کنم؟ هرچه تلاش می کردم، کمتر موفق می شدم. و از هدایت او کاملاً مأیوس بودم و امید نجات و هدایت برایش نمی دیدم.

بعد از ظهر دیگر نمی دانستم چه باید انجام دهم.

با خود حدیث نفس می کردم که من سربازی بیش نیستم. مولا و سروری دارم که با یک اشاره اش عالمی نابود می شود ناگهان به یادم آمد که وضوئی بگیرم و دو رکعت نماز بگذارم و با خدای خویش درد و دل نمایم و نیازم را با او در میان بگذارم.

با دلی غمگین، با قلبی آکنده از عشق و ایمان و روحی بسیار امیدوار به فضل و رحمت الهی وضو ساختم و نماز خواندم دلم حقیقتاً شکسته بود. چنان خود را به مولا و آقای خودم نزدیک می دیدم که انگار هر دعایی در آن حال می کردم، قبول می شد و به

فضل الهی یقین داشتم. بعد از راز و نیاز سر از سجده برداشتم به حاضران گفتم با چشم خود دیدید که فلانی چقدر به اسلام، قرآن، مسجد و امام فحش و ناسزا گفت. و چگونه به مقدّسات ما توهین کرد؟ حاضران همه جواب دادند بلی. گفتم حالا که او از پذیرش حق ابا دارد و از کار زشتش دست بر نمی دارد، دیگر چاره ای جز شکایت به مولا و آقامان امام حسین علیه السلام نداریم. من در حق او نفرین می کنم؛ شما هم آمین بگویید. باشد که خداوند متعال دعای مضطربین را مستجاب گرداند!

البته ذکر این نکته لازم است که نفرین آخرین ابزار است. و تا سر حد امکان مبلّغ باید با سعه صدر با مردم برخورد کند. اما من دیگر مضطر شده بودم و در غیر این صورت و بدون لطف خداوند و استجاب دعا ناچار به بازگشت به ایران بودم.

خدای بزرگ را به چندین نوع قسم دادم و بعد خدا را به حق اهل البیت علیهم السلام قسم دادم و نابودی هرچه سریع تر این مرد شرور را از درگاه او خواستم و حاضران آمین گفتند.

بعد از مراسم تصمیم گرفتم اگر دعایم مستجاب نشود و از دست این مرد نجات پیدا نکنم، فردای آن روز هر طور شده شهر شرور را به مقصد ایران ترک کنم ولی لطف و احسان خداوند شامل حالمان شد و در ساعت دوازده شب به من اطلاع دادند که آن فرد فحّاش به جهنّم واصل شده است. پس از شنیدن این خبر دو رکعت نماز گزاردم و خداوند را شکر کردم. جریان مرگ او چنین بود که بعد از ظهر عاشورا میهمانی مفصلی ترتیب می دهد و تعدادی از افراد عیّاش و اراذل و اوباش را جهت صرف شام دعوت می کند و شام مفصلی همراه با مشروبات الکلی رنگارنگ آماده می کند ولی میهمانان از خوردن مشروبات الکلی به خاطر روز عاشورا ابا می کنند و او اصرار زیادی می کند ولی آن ها نمی پذیرند. در نتیجه عصبانی شده و همه ی مشروبات الکلی موجود را می خورد و بعد از لحظاتی همان جا به شدّت می ترکد و به جهنّم واصل می شود.

این واقعه یک حادثه ی طبیعی نبود بلکه یک نصرت الهی بود که موجب هدایت خیل

عظیمی از گناهکاران و مشروب خواران محل شد و تعداد زیادی از آن ها پس از این واقعه به مسجد رو آوردند. آن ها با اهدای فرش و اشیاء دیگر به مسجد برائت و انزجار خویش را از این نوع اعمال ابراز داشتند. مردم گروه گروه به مسجد می آمدند. طلب دعای خیر و سلامتی برای خویش می کردند.

آن ها اعلام می داشتند که اگر مشروب هم می خوریم، با مسجد کاری نداریم و احترام آن را نگه می داریم و شما هم با ما کاری نداشته باشید!^۱

حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ محمد تقی بهجت برای جمعی از سروران روحانی که در میان آنان برخی از مدرسین عالی مقام همانند حضرت آیة الله محفوظی حضور داشتند داستان زیر را بیان فرمودند:

«یکی از نوکران واقعی و با اخلاص حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مرحوم نظام رشتی واعظ شهیر تهران بود که هنوز مردم تهران روضه های سوزناک و ناله های حزن انگیزش را به یاد دارند. او قادر بود با گفتن کلمه «یا حسین» شور و ولوله ای عجیب در جمعیت ایجاد نماید، بر خلاف خطباء و وعاظ در ابتدای منبر خطبه نمی خواند بلکه بعد از بردن نام مقدس خداوند، جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله» را با چشم گریان و دل بریان و آه سوزان برای حضار بیان می فرمود و کمتر کسی بود که منقلب نشود.

او و منبرهایش مورد توجه خاص و عنایت ویژه حضرت ولی عصر علیه السلام بوده است. سالی مردم خطه خراسان این مرد الهی را دعوت کردند، او در شهرهای مختلف خراسان منبرهای آتشین و با حالی تحویل داد؛ از مشهد مقدس گرفته تا سبزوار و نیشابور و کاشمر و تربت حیدریه منبرهای فراوانی رفت و آوازه روضه هایش به گوش مردم تربت جام رسید. نظام رحمه الله به قصد تبلیغ در تربت جام عازم آن شهر گردید، یکی دو ساعت از شب گذشته در ورودی شهر پیاده شد، بعضی از اشرار به طمع ربودن چمدان شیخ، با زبانی چرب و نرم بعد از طی مسافتی او را وارد منزلی کرده و از او

درباره منابر شهرهای یاد شده استفسار کردند. مرحوم نظام از ماهیت این افراد آگاهی نداشت و در مورد اینکه آنها چه کسانی هستند و چه سابقه آشنائی با او داشته و چگونه از منبر رفتن او در شهرها مطلع هستند غفلت داشت. از او پذیرائی مفصلی شد و او که پیرمردی بود با گذشتن نیمی از شب کاملاً خسته شده و برای استراحت راهی رختخواب شد. میزبانان به ظاهر برای او رختخواب پهن می کردند تا او استراحت کند و آنان ورود نظام را به اهالی خبر دهند. آنان نظام را در اطاق تنها گذاشته و رفتند، او بر اثر شدت خستگی و کوفتگی راه، وارد رختخواب گردید تا استراحت نماید اما ناگهان توهمات و خیالات او را فرا گرفت و مانند کسی که احساس شری کند خواب از چشمانش پرید، از رختخواب بلند شد و آهسته به پشت در آمد. از اطاق مجاور صدای ضعیفی شنید که افراد میزبان (اشرار) به همدیگر می گفتند: «خوب شکاری نصییمان شده، بیچاره شیخ با پای خودش به مهلکه افتاده است.» آنها مشغول تیز کردن کاردی بودند که نظام صدای تیز کردن آن را نیز شنید. حالا دیگر نظام یقین دارد که کارش ساخته است، او در میان رختخواب به حضرت سید الشهداء متوسل می شود و می گوید: «آقا جان تو می دانی که نظام یک عمر است نوکری تو را کرده و حالا یک لحظه توقع آقایی تو را دارد تا نوکرت از بین نرود.»

بعد از این توسل، در آن شرایط بحرانی ناگهان زلزله ای عجیب رخ می دهد و اطاق و سقف شروع به لرزیدن می کند، نظام فوراً بیرون آمده و با دیدن منظره هولناک خراب شدن خانه ها و شنیدن صدای مهیب آن از هوش می رود. او زمانی به هوش می آید که آفتاب همه جا را روشن نموده است. وقتی چشم می گشاید در اطراف خود چیزی جز تل خاک و ویرانی نمی بیند و مشاهده می کند که میزبانان خائن او در زیر خروارها خاک مدفون شده اند. او از رفتن به شهر منصرف شده و به طرف تربت حیدریه حرکت می کند، پس از طی مسافتی بر اثر شدت گرما و تشنگی و گرسنگی و در حالی که هیچ رمقی نداشت به زمین می افتد به حدی که قدرت برخاستن ندارد، ناگهان

صدای پای اسبی به گوشش می رسد، شخصی از اسب پیاده شده و می گوید: «نظام تو هستی؟!». صاحب اسب مقداری آب گوارا به او می دهد و او را سوار بر اسب می کند و با خود می برد. بعد از طی مسافتی کوتاه، نظام را در شهر نیشابور و دم در منزل حاکم نیشابور پیاده می کند و نامه ای بدست او می دهد تا به حاکم تحویل دهد. وقتی حاکم نامه را مشاهده می کند، می گوید: نظام تو هستی؟ با چه وسیله ای آمدی و لباسهایت کجاست؟ نظام برمی گردد ولی اثری از اسب سوار نمی بیند. حاکم که نظام را قبلاً با عمامه و قبا و عبا دیده بود، در مورد اینکه این فرد همان نظام باشد تردید می کند چون نظام در این ساعت آن لباسها را ندارد، ولی پس از اطمینان دستور می دهد برای نظام لباس روحانیت تهیه کنند. نظام به منبر می رود و جریان عنایت امام حسین علیه السلام را تعریف می کند.

بیان این واقعه انقلابی در مردم به وجود می آورد و موجب بی هوشی حاکم و شماری از مومنین می شود. بعد از آن جریان نظام مورد عنایت و اثره حاکم نیشابور قرار می گیرد. وقتی از حاکم درباره محتوای نامه سوءال می کنند، می گوید: نامه با خط سبز نوشته شده و حاوی پیام ثامن الحجج علیه السلام است و به من دستور داده که از نظام دلجویی و تفقد کنم.»

مورخ مخلص محمد شریف رازی می نویسد:

«به خوبی به خاطر دارم در سال 1359 قمری نظام رشتی در منزل مرحوم حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی در شهر ری منبر رفتند و با ضعف و پیری و کسالت چنان مردم را منقلب نمود و شور عجیبی ایجاد کرد که جمعی از هوش رفتند و بر زمین افتادند و مرحوم آیه الله آشتیانی به حال اغما و بیهوشی افتاد. هنوز مردم تهران و حومه منبرهای آتشین و روضه های سوزناک و جانسوز او را از خاطر نبرده اند.»¹

حاج شیخ حسین انصاریان واعظ شهیر تهران فرمودند: نظام رشتی رحمه الله در میان

مبلغان یک مبلغ نمونه و در میان نوکران یک نوکر واقعی و با اخلاص بود که قطعاً نظیر نداشته است. او در تهران، خیابان ری کوچه دادار منزل استیجاری داشت، ... روزی صاحب خانه او مرا دعوت کرد و به منزلش برد و گفت: «این اطاقی است که نظام در آن زندگی می کرده است و در آن گوشه اطاق نیز جان داده است. من در آخرین لحظات مرگش بودم. ساعت ده صبح دخترش را صدا زد و گفت: آفتابه و لگن بیاور که می خواهم وضو بسازم، دخترش گفت: آقا جان الان که موقع نماز نیست. فرمود: می دانم ولی وقت ملاقات با خداست. وضو گرفت، روی تخت خوابیده بود اما چشمان او به درب اطاق دوخته بود و مرتب چیزی را زمزمه می کرد و انتظار کسی را می کشید. یک دفعه گفت: «حسین جان خوش آمدی.» به دخترش گفت او را بلند کند، وقتی او را بلند کردیم، به صورت ایستاده بلند شد و در حالی که تبسم بر لب داشت و شادمانی در چهره اش نمایان بود دست راست خود را به زحمت به روی سینه اش گذاشت و جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله» را بر زبان جاری ساخت و افتاد و روحش به ارواح طیبه انبیا و اولیای الهی ملحق شد.^۱

شیخ ابراهیم گفت: یک شب خواب دیدم، منبری ها جمع شده اند که بروند نزد حضرت سید الشهدا علیه السلام و جرأت نمی کنند: دیدم شیخی آمد که برود پیش حضرت. منبری ها نیازهایشان را مطرح کردند، تا شیخ به امام بگوید، یکی گفت به آقا بگو: دعا کند که زن خوبی گیرم بیاید، زیرا زن خوبی ندارم یکی گفت: به آقا بگو: من برای شما روضه می خوانم، ولی مردم چون صدایم خوب نیست می خندند. به حضرت بگو: دعا بکنند که صدایم خوب شود. دیگری گفت: من قرض دارم. به آقا بگو دعا کند که بتوانم قرضه هایم را بپردازم. شیخ رفت پیش امام و بعد از چند لحظه ای برگشت. شیخ گفت: امام نسبت به آن کسی که زن بدی دارد و تقاضای آن دارد که

زن خوبی نصیبت شود ، فرمود : قسمت او همین است . امام نسبت به آن کس که قرض دارد و تقاضای ادای دینش را داشت فرمود ، قرض او ادا شد ، امام ، نسبت به آن کس که صدای بدی دارد و تقاضا دارد که صدایش خوب بشود ، فرمود : اگر برای من روضه می خواند من همین صدا را دوست دارم اگر برای غیر من می خواند ، لازم ندارم . واقعا همین طور است . ائمه علیهم السلام علم را پاک و با اخلاص می خوانند^۱

حضرت امام را کسی ندیده است که ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام و یا حضرت زهرا علیها السلام و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام را بشنود و گریه نکند . یکروز به مناسبت یکی از وفیات ائمه علیهم السلام چند نفری به عنوان خواندن دعای توسل به اطاق امام رفتیم . همه رو به قبله نشستند و شروع به دعا کردند . بعد از شروع ، امام وارد شدند و در صف نشستند و همراه با همه دعا خواندند . در اثنای دعای توسل یکی از آقایان ذکر مصیبت مختصری خواند . با آنکه ذاکر ، روضه خوان ماهری نبود و با حضور امام دست پاچه شده بود و صدایش هم مرتعش و بریده بریده بود همینکه شروع به روضه کرد با آنکه مطلب حساسی را بیان نکرده بود ، امام چنان به گریه افتادند که شانه هایشان به شدت تکان می خورد^۲

شهید سید مصطفی خمینی به تهجد و سرخیزی ، زیارت ، عبادت ، پیاده رفتن به کربلا و ادعیه سخت اهتمام داشت . در تمام مدتی که در نجف اشرف می زیست ، در ایام زیارتی مانند عاشورا ، اربعین ، 13 رجب ، نیمه شعبان ، ماه ذیحجه و ... پیوسته پیاده به کربلا می رفت و با آنکه پیمودن بیش از صد کیلومتر راه نجف و کربلا ، بطور پیاده ، دشواریهایی برای او بوجود می آورد و گاهی پای او آماس می کرد ، این برنامه را ترک

مردان علم در میدان عمل^۱

پابه پای آفتاب : ج 2 ، ص 322^۲

نمی فرمود. در دهه آخر ماه رمضان در مسجد کوفه به اعتکاف می نشستند و زیارت عاشورا را زیاد می خواند. گفته شد که در شب شهادت خویش، سرگرم خواندن زیارت عاشورا بوده که به شهادت رسیده است^۱

ایه الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی

علاقه ایشان به آستان مقدس سیدالشهداء علیه السلام به حدی بود که عصر عاشورا بستگان را پیرامون خویش جمع می کردند و شخصاً روضه می خواندند، و این سیره ایشان تا آخر عمر شریفشان ترک نشد و تا محرم سال 1414 ه. ق این عمل را انجام می دادند. و خودشان در این باره می فرمودند:

می خواهم نامم در زمره روضه خوانهای سیدالشهداء علیه السلام ثبت شود.^۲

-348

مرحوم شیخ رمضان علی قوچانی از علمای معروف و ائمه جماعت مسجد گوهرشاد بودند ایشان مریض و مشرف به مرگ شدند. جمعی از اقوام و دوستان و آشنایان برای تشییع جنازه ایشان آمدند.

ناگهان می بینند که ایشان حرکت کرده و چشم ها را باز می کند و با صدای ضعیف همه را فرا می خواند و می گوید می خواهم برایتان روضه بخوانم همه تعجب کردند چون ایشان منبری روضه خوان نبودند.

فرمودند همین الان صحرای محشر را دیدم و هاتفی با صدای بلند اعلام کردند که حاج رمضان علی قوچانی اهل بهشت است، به سوی بهشت برو، من دیدم دری به سوی بهشت باز است و جماعتی بسیار در صف طولانی ایستاده که به نوبت بروند. گفتند صف علما می باشد و در اواخر صف بودم دیدم تا نوبت به من برسد، هلاک می شوم، به عقب نگاه کردم دیدم در دیگر به سوی بهشت باز است، ولی این در خلوت است به خود گفتم من که اهل بهشتم از این در نشد از آن در می روم، سپس سوی آن در رفتم دیدم دربان جلوی من را گرفت و گفت نمی شود این در مخصوص اهل منبر و روضه خوان های امام حسین (علیه السلام) است. تو که روضه خوان نیستی،

متحیر بودم دیدم حاجی میرزا عربی خوان معروف به ناظم سوار بر اسب از بهشت بیرون آمد جلوی در سلام کردم و گفتم مرا کمک کن و به بهشت ببر گفت نمی توانم چون این در مخصوص روضه خوان های حسین است اصرار کردم گفت یک راه دارد، تو روضه بخوانی و من مستمع شوم شاید بتوانم به این وسیله تو را ببرم، آن گاه پیاده شد و نشست و من برای او روضه خواندم، پس برای شما هم روضه می خوانم چند کلمه ای روضه خواند و از دنیا رفت.^۳

پای درس علماء^۱

پای درس علماء^۲

^۳ گنجینه دانشمندان ج ۹ ص 263 / معجزات و کرامات امام حسین (علیه السلام) ص 309

-349

از مرحوم آیت الله العظمی بهجت نقل شده است که فرمودند:
 مرحوم علامه دربندی در حرم کربلا، خطاب به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد: به حق مادرت زهرا (سلام الله علیها)، شمر را شفاعت مکن!
 از ایشان پرسیدند: مگر حضرت از شمر هم شفاعت می کند؟
 جواب داد: امکان دارد، زیرا این ها مظهر رحمت پروردگارند.^۱

-350

بر این خاک امام زمان (عج) سه تا سلام در زیارت ناحیه می دهد:
 السلام علی ساکن تربت الزاکیه
 السلام علی من جعل شفاء فی تربته
 السلام علی خدا التریب و شیب الخضیب
 می گفت کربلا بوم به پیرمرد 70 ساله خیابون پشت قبله، تو کوچه پس کوچه ها مهر فروشی داشت، دیدم اهل دله، رفتم دیدنش، به سؤال ازش کردم، گفتم این همه ساله دارند تربت کربلا درست می کنند مگه این خاک چقدر است، چرا تمام نمی شود، پیرمرد گفت: من بچه ی کربلا، 70 ساله دارم تو کربلا زندگی می کنی، هر سال سه بار این شهر گرد و غبار عجیبی می آد، یکی دو روز اینقدر زیاد است که همه جا رو خاک می گیره، عبارت او این طور بود سالی سه بار خدا خاک کربلا را از آسمون می فرسته ...^۲

-351

اولین بار است که آقا ابی عبدالله روزه گرفته، فاطمه (سلام الله علیها) فرستاد دنبال آقا رسول الله (ص) بابا جان! یا رسول الله اولین بار است حسین (علیه السلام) روزه گرفته، افطار قدم رنجه کنید، خدمت شما باشیم، همه کنار سفره ی افطار حسین جمعند، وقت افطار که شد، آب مقابل حسین (علیه السلام) گذاشتند، وقتی خواست افطار کند یک نگاه به صورت جدش رسول الله (ص) کرد، یا جداه، به من چه می دهی افطار کنم؟
 یک نگاه به صورت قشنگ حسین (علیه السلام) کرد، فرمود: نصف عبادت های من برای آن هایی که تو را دوست دارند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: حسین جان افطار کن، بابا جان به من چه می دهی افطار کنم؟ امیرالمؤمنین فرمود: نصف عبادت های من برای آن هایی که تو را دوست دارند.
 (فردای قیامت یک وقت به پرونده ی اعمال نگاه می کنی عبادت های علی را می بینی)
 حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: پسر افطار کن، مادر به من چه می دهی افطار کنم؟ نصف عبادت های من برای آن هایی که برای تو گریه می کنند (ثواب یکی از آن نمازهای شب نشسته حضرت زهرا (سلام الله علیها) برای همه ما بس است، ثواب یکی از آن تازیانه هایی که در راه ولایت خورد برای مغفرت ما در روز قیامت بس است)
 امام حسن (علیه السلام) فرمود: داداش افطار کن، برادر جان شما به من چه می دهی؟ فرمود: فردای قیامت خودم بر در بهشت می ایستم و یک یک محبانت

^۱ آیه ی حقیقت، ص 505، در محضر آیت الله العظمی بهجت، ج 1، ص 128

^۲ گلوآزه های روضه

را وارد بهشت می‌کنم، وقتی همه‌ی آنها وارد بهشت شدند، بعد خودم وارد می‌شوم.¹

-352

: «به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی‌خوانی؟

عالم بزرگوار «شیخ کاظم سبتی» می‌گفت: یکی از علمای بزرگ و معروف، نزد من آمد و فرمود: من از طرف «آقا حضرت عباس(ع)» برای شما پیغامی آورده‌ام. گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم. فرمود: من در عالم رؤیا به محضر مقدس و با سعادت «حضرت ابوالفضل(ع)» مشرف شدم، حضرت به من فرمود: «به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی‌خوانی؟ از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، و آن این است که «هر وقت سواری از پشت اسب به زمین می‌افتد، در وقت افتادن، دست‌های خود را سپر قرار می‌دهد و دست‌هایش را اول به زمین می‌رساند تا وقت افتادن، دست‌هایش شود و سوارکار با صورت به زمین نیفتد. چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه‌اش مورد هدف تیرها قرار گرفته باشد و دست‌هایش را هم بریده و با گرز آهنین بر سرش زده باشند و امیدش نیز از رساندن آب به خیام حرم قطع شده باشد و با صورت به زمین افتد». 2.

¹ کبریت احمر مرحوم بیرجندی

² به نقل از کرامات العباسیه.

دادی دو دست و دست دوعالم به سوی توست ساقی تویی و
 باده ی ما ازسبوی توست

ای ماه هاشمی لقب و پورِ بو تراب داروی درد ما به خدا
 خاک کوی توست

ای یادگار و زاده ی مشکل گشا علی(ع) هردل شکسته در طلب
 و جست وجوی توست

باب حوایج همه ی خلق عالمی درجمع عاشقان همه جا گفت
 و گوی توست

353- محبت به حضرت ابوالفضل(ع)

در ایام بیماری «علامه ی امینی(ع)» - صاحب کتاب شریف
 الغدير- فردی برای عیادت به منزل موقت ایشان در تهران
 رفت. علامه، سخت بیمار و به پشت خوابیده بود. آن فرد درضمن
 حرف هایش گفت: آقا! مثلاً اگر انسان به «حضرت عباس(ع)»،
 علاقه و محبت نداشته باشد به کجای ایمان او صدمه می خورد؟!
 «علامه ی امینی» متغیر شده و با آن حالت نقاهت، نشست و
 فرمود: «به حضرت ابوالفضل(ع) که سهل است، اگر به بند کفش
 من- که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل(ع) هستم، از این
 جهت نوکرم- علاقه نداشته باشد، والله به رو در آتش خواهد

-354

یک سال اربعین با دوستان از نجف پیاده به کربلا آمدم. به حرم آقا سیدالشهداء (ع) که رسیدیم، دیدم یک پیرزن عرب دارد ناله می کند. گوش دادم بینم چه می گوید؟ دیدم این پیرزن می گوید: امام حسین (ع) من بچه هایم را رها کرده ام و اینجا آمده ام؛ شوهرم را هم رها کرده ام آمده ام؛ خانه و زندگی و گوسفندهایم را هم گذاشته ام و آمده ام سال اولی هم نیست که می آیم بلکه هر سال دارم می آیم. می دانی چرا می آیم. حسین جان! من این همه می آیم تا تو هم لحظه مرگ بیایی.

امام حسین! این مردم هم صبح جمعه می گویند: این همه می آیم که تو هم بیایی. حسین! حسین! حسین جان! این همه می آیم که تو هم بیایی. خدا نظام رشتی را بیامرزد. از منبرهای آقا شناس و ارباب شناس بود، مولا شناس بود. نوکر سید الشهدا (ع) بود. گفتند: نظام رشتی وقت مردنش از بستر احتضار بلند شد و نشست. طبع شعری هم داشت. یک وقت دیدند خطاب به ابی عبدالله (ع) کرد:

به هنگام پیری مرا نم ز پیش که صرف تو کردم جوانی خویش

حسین جان! وقتی جوان بودم در خانه ات بودم. حسین! حالا که پیر شده ام می خواهی بیرونم کنی؟ حسین! حسین! این موی سر و صورت را در خانه ات سفید کرده ام. حسین! یک عمری گفتم: حسین! حالا کجا بروم؟

به هنگام پیری مرا نم ز پیش که صرف تو کردم جوانی خویش²

-355

نقل می کنند: در کشور بحرین، زنی تنها یک فرزند داشت، نامش محمد بود. تمام امید مادر بود. خیلی به این پسر علاقه مند بود، اتفاقاً پسر از دنیا رفت، مادر داغ دیده روزها می آمد کنار قبرش، گریه و ناله می کرد.

اما یک روز هنگام رفتن به قبرستان، یاد مصائب امام حسین افتاد به خودش گفت: غم و اندوه من، مقابل مصائب حسین ناچیز است. آخر وقتی پسر از دنیا رفت بدنش سالم بود، تشنه لب نبود، مردم کمک کردند، غسل دادند، کفن و تشیع نمودند.

اما عزیزان فاطمه را کربلا با لب تشنه کنار شط فرات شهید کردند، وقایع کربلا را به یاد می آورد گریه می کرد، تا رسید به قبرستان، دید قبرستان خالی است، فقط یک زن نزدیک قبر فرزندش نشسته، گریه می کند، خانم شما برای چه کسی گریه می کنید؟

زن در جواب گفت: برای پسر تو گریه می کنم، داغ مادر (محمد) تازه شد با گریه گفت: چرا برای فرزند من گریه می کنی؟

در جوابش گفت: شما برای فرزندان من گریه می کردی من هم برای فرزند تو گریه می کنم³

¹ معادشناسی، ج ۷، ص ۸۳.

² گلوآزه روضه

³ حکایاتی از عنایات حسینی، ص 76، ره توشه راهیان نور، ص 358، محرم 1378.

-356

آیت الله اراکی (ره) فرمودند:

شبى خواب امير کبير را ديدم، جاىگاهى متفاوت و رفيع داشت.
پرسيدم چون شهيدى و مظلوم کشته شدى اين مرتبت نصيبت گرديد؟
با لبخند گفت: خير.

سؤال کردم چون چندین فرقه ضاله را نابود کردی؟

گفت: نه

با تعجب پرسیدم: پس راز این مقام چیست؟

جواب داد: هديه ی مولایم حسين (ع) است!

گفتم چطور؟

با اشک گفت:

آنگاه که رگ دو دستم را در حمام فین کاشان زدند، چون خون از بدنم میرفت تشنگی بر من غلبه کرد. سر
چرخاندم تا بگویم قدری آبم دهید .

ناگهان به خود گفتم میرزا تقی خان! ۲ تا رگ بریدند اینهمه تشنگی! پس چه کشید پسر فاطمه؟ او که از سر تا به
پایش زخم شمشیر و نیزه و تیر بود! از عطش حسین حیا کردم، لب به آب خواستن باز نکردم و اشک در
دیدگانم جمع شد.

آن لحظه که صورتم بر خاک گذاشتند امام حسین (علیه السلام) آمد و فرمود:

به یاد تشنگی ما ادب کردی و اشک ریختی؛ آب ننوشتی. این هدیه ما در برزخ. باشد تا در قیامت جبران کنیم!

همیشه برایم سوال بود که امیرکبیر که در کاشان به شهادت رسید چگونه با امکانات آن زمان مزارش در کربلاست.

جواب، عشق به مولایش امام حسین (علیه السلام) بود¹

-357

حضرت حاج آقا (محمد خبازی) معروف به (مولانا) فرمود: یکی از این سالها که کربلا رفتم ایام عاشورا و تاسوعا بود. (عربها عادتشان این است که ایام عاشورا در کربلا عزاداری کنند و از نجف هم برای شرکت در عزا به کربلا می آیند، ولی آنان در موقع 28 صفر در نجف عزاداری می کنند و از کربلا هم برای عزاداری به نجف می روند).

صبح بیست و هفتم صفر از نجف به کربلا آمدم و چون خسته شده بودم به حسینیۀ رفتم و در آنجا خوابیدم، بعد از ظهر که به زیارت (حضرت ابوالفضل (ع)) و (زیارت امام حسین (ع)) مشرف شدم، دیدم خلوت است حتی خدام هم نیستند و مردم کم رفت و آمد می کنند، گفتم: پس مردم کجا رفتند. گفتند: (امشب شب بیست هشتم صفر است اکثر مردم از کربلا به نجف می روند و در عزاداری (پیغمبر (ص) و امام حسن (ع)) شرکت می کنند)

من خیلی ناراحت شدم، به حرم حضرت ابوالفضل (ع) آمدم و عرض کردم: (آقا من از عادت عربها خبر نداشتم و به کربلا آمده ام، یک وسیله ای جور کنی تا به نجف برگردم) آمدم سر جاده ایستادم ولی هر چه ایستادم وسیله ای نیامد، دوباره به حرم آمدم و به حضرت گفتم: آقا من می خواهم به نجف بروم، باز به اول جاده برگشتم ولی از وسیله نقلیه خبری نبود. بار سوم آمدم سر جاده ایستادم، دیدم یک فولکس واگن کرمی رنگ جلوی پای من ترمز کرد. گفت: محمد آقا، گفتم بله، گفت نجف می آیی. گفتم: بله گفت: تَفَضَّلْ، یعنی: بفرمائید بالا.

¹ آخرین گفتارها

من عقب فولکس سوار شدم ، راننده مرد عرب متشخصی بود که چپی و عقالی بر روی سرش بود. از آینه ماشین گریه کردن او را دیدم ، از او پرسیدم : حاجی قضیه چیه ؟ چرا گریه می کنی ؟! گفت : نجف بشما می گویم.

آمدیم نجف ، درِ یک مسافرخانه نگه داشت ، و مسافرخانچی را که آشنایش بود صدا زد و گفت : این محمد آقا چند روزی که اینجاست مهمان ماست و هر چه خرجش شد از ایشان چیزی نگیر. بعد به من آدرس داد که هر وقت کربلا آمدمی به این آدرس به خانه ما بیا. گفتم : اسم شما چیست ؟ گفت : من (سید تقی موسوی) هستم . گفتم : از کجا می دانستی که من می خواهم به نجف بیایم.

گفت : بعداً برایت به طور کامل تعریف می کنم اما اکنون به تو می گویم.

من عیالی داشتم که سر زائیدن رفت ، بچه اش که دختر بود زنده ماند، من دختر بچه را با مشکلات بزرگش کردم ، یکی دو سال بعد عیال دیگری گرفتم ، مدتی با آن زندگی کردم ، و این روزها پا به ماه بود، من دیدم که ناراحت است و دکتر دم دست نداشتم ، به زن همسایه مان گفتم : برو خانه ما که زنم حالش خوب نیست و خودم به حرم (حضرت ابوالفضل (ع)) آمدم و گفتم : آقا من دیگه نمی توانم ، اگر این زن هم از دستم برود زندگیم از هم می پاشد، من نمی دانم ، و با دل شکسته و گریه زیاد به خانه آمدم.

دیدم عیالم دو قلو بچه دار شده و به من گفت : برو دم جاده نجف ، یک نفر بنام محمد آقا است او را به نجف برسان و باز گرد.

گفتم : محمد آقا کیست ؟

گفت : من در حال درد بودم و حالم غیر عادی شد در این هنگام (حضرت ابوالفضل (ع)) را دیدم . فرمودند: (ناراحت نباش خدا دو فرزند دختر به شما عنایت می کند.

به شوهرت بگو: این زائر ما را به نجف ببرد.) خلاصه من مامور بودم شما را به نجف بیاورم.

من بعد از زیارت به کربلا آمدم ، منزل ایشان رفتم ، دیدم دو دختر دوقلوی او و عیالش بحمدالله همه صحیح و سالم هستند و از من پذیرائی گرمی کردند بخاطر آنکه زائر (حضرت قمر بنی هاشم

((ع)) بودم¹....

358- شیخ ابراهیم گفت: یک شب خواب دیدم، منبری ها جمع شده اند که بروند نزد حضرت سید الشهدا علیه السلام و جرأت نمی کنند: دیدم شیخی آمد که برود پیش حضرت. منبری ها نیازهایشان را مطرح کردند، تا شیخ به امام بگوید، یکی گفت به آقا بگو: دعا کند که زن خوبی گیرم بیاید، زیرا زن خوبی ندارم یکی گفت: به آقا بگو: من برای شما روضه می خوانم، ولی مردم چون صدایم خوب نیست می خندند. به حضرت بگو: دعا بکنند که صدایم خوب شود. دیگری گفت: من قرض دارم. به آقا بگو دعا کند که بتوانم قرضهایم را بپردازم. شیخ رفت پیش امام و بعد از چند لحظه ای برگشت. شیخ گفت: امام نسبت به آن کسی که زن بدی دارد و تقاضای آن دارد که زن خوبی نصیبش شود، فرمود: قسمت او همین است. امام نسبت به آن کس که قرض دارد و تقاضای ادای دینش را داشت فرمود، قرض او ادا شد، امام، نسبت به آن کس که صدای بدی دارد و تقاضا دارد که صدایش خوب بشود، فرمود: اگر برای من روضه می خواند من همین صدا را دوست دارم اگر برای غیر من می خواند، لازم ندارم. واقعا همین طور است. ائمه علیهم السلام علم را پاک و با اخلاص می خواهند⁽¹⁾.

وداع امام حسین (ع) با حضرت زینب (ع)

از روایات و گفتار مقتل نویسان استفاده می شود که امام حسین (ع) در روز عاشورا چندین وداع با چند نفر و گاهی با همه ی اهل بیت (ع) داشته است و زینب (ع) در مصیبت همه ی آن وداع ها از نزدیک، شاهد و ناظر بوده است، ولی آنچه را که نام حضرت زینب (ع) در آن آمده را یادآوری می کنیم: دروداع اول، امام حسین (ع) همه ی بانوان و کودکان را جمع کرد و آنها را به صبر و استقامت امر نمود، تا این که به زینب (ع) فرمود:

«أَخِيَّ! إِنِّي بَتُّوبٍ عَيْنِقُ لَا يَرْغَبُ فِيهِ أَحَدٌ، أَجْعَلُهُ تَحْتَ تِيَابِي، لِنَلَّا أَجْرَدَ بَعْدَ قَتْلِي؛ خَوَاهِرْ جَانِم! جامه ی کهنه و بی ارزشی به من بده تا در زیر لباس های خود، آن را بپوشم تا دشمنان (از روی طمع) آن را از بدنم بیرون نیاورند و مرا پس از کشتن، برهنه نسازند». سرانجام جامه ی کهنه ای را آوردند. امام آن را گفت و پاره پاره کرد و زیر لباسهایش پوشید.^۱ در همین وداع بود که امام (ع)، علی اصغرش را طلبید تا با او وداع کند، سپس او را به میدان برد، تا برایش آب بگیرد، که بر اثر اصابت تیر دشمن، به شهادت رسید.^۲ در وداع دیگر، امام حسین (ع) دختران و خواهرانش؛ سکینه، فاطمه، زینب و امّ کلثوم را به نام، صدا کرد و فرمود: «آخرین سلام بر شما باد، این دیدار، آخرین دیدار است و اندوه جانکاه نزدیک شده است». آنگاه امام (ع) سخت گریه کرد، زینب (ع) عرض کرد: «برادرم! خدا چشمت را نگراند چرا گریه می کنی؟» امام حسین (ع) فرمود: «كَيْفَ لَا أُبْكِي وَ عَمَّا قَلِيلٍ تُسَاقُونَ بَيْنَ الْعُدَى؛ چگونه گریه نکن با این که شما را به زودی به اسیری در میان دشمنان خواهند برند». زینب (ع) همراه بانوان حرم فریاد می زند:

«الوداعُ، الوداعُ، الفراقُ، الفراقُ؛ اکنون هنگام وداع و جدایی است».^۳

بگذار تا بگریم چون ایر در بهاران کز سنگ، ناله خیزد اندر وداع یاران

^۱ لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۲۴.

^۲ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

^۳ تذکره الشهداء، ص ۳۰۷.

قربان حسین گشته قربانی دوست گردید تمام هستی فانی دوست
 جان داد و سر بریده اش بر سر نی پیمود ره و کرد ثنا خوانی دوست
 منزل به منزل طی طریق می کنید این قافله ، تا رسیدند دروازه کوفه ، همه کوفیان هلهله می کنند ، همه شادمانند ، اما عزیزان پیغمبر همه داغدار ، شمانت و
 تهمت و تهمت مردم دل اهل بیت را بیشتر خون می کند . می گویند اینها خارجی اند . اما سر بریده شروع می کند به قرآن خواندن (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ الْكُفَّهْرَ وَ
 الرَّقِيمَ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا)¹
 مردم اینها خاندان پیغمبرند . این سر بریده ای که قرآن می خواند سر حسین ، ناگهان زینب به سخن آمد . صدا زد ای هلال یک شبه زینب ، عزیز برادر ، هر
 چه با تو تکلم می کنم جواب زینب نمی دهی
 حسینم جواب این دختر کوچک را بده . ببین چگونه خیره خیره به سر بریده ات نگاه می کند .

سر بریده عزیز زهرا

خولی به دستور عمر سعد ، سر بریده ابی عبدالله را به کوفه آورد به طرف قصر عبید الله بن زیاد رفت ، دید در قصر بسته شده ، نا نجیب سر بریده عزیز فاطمه را
 آورد خانه زیر طشتی قرار داد ، پنهان کرد²

همسر خولی می گوید : نیمه شب بیدار شدم آمدم صحن خانه ، دیدم نور آسمان به زمین می رسد ،
 خدایا چه شده ؟ از همسرم (خولی) سوال کردم نا نجیب این چه زیر طشت پنهان کردی ؟
 (آی دلهای آماده) گفت : این سر بریده عزیز زهرا حسین است همه صدا بزیند حسین .

ای سر پر خون ز کجا آمدی این دل شب منزل ما آمدی
 ای سر پر خون ز چه افسرده ای هست گمانم که جوان مرده ای
 گلشن روی تو عجب با صفاست ای سر پر خون بدنت در کجاست

1 .

-362

مقایسه بلای پیامبران و بلای سیدالشهدا (علیهم السلام)

در وداع آخر، حضرت زینب کبری چون برادرش را تشنه و غریب و بی کس دید، عرض کرد: ای برادر، بلای
 تو شدیدتر است یا بلای انبیا؟

¹ سوره کهف / 9.

² نظری منفرد ، علی کربلا ، ص 401.

امام حسین فرمودند: ای خواهر، از این سوال در گذر.

زینب کبری اصرار کرد که می‌خواهم بدانم.

سید مظلومان گریست و فرمود: ای خواهر!

آدم صفیّ الله بعد از خروج از بهشت از فراق حوّا گریست، در حالی که حوّا را آلمی نبود (درد و رنجی نداشت)؛ اما عیال مرا بعد از کشته شدن من از خیمه-ها بیرون می-آوردند و به اسیری می-برند.

نوح نجی الله، بدنش را سنگ باران کردند، جبریل پر و بال خود را به بدن او مالید که اثر سنگ معلوم نباشد؛ اما بدن مرا بنی امیه تیرباران می-کنند و به همین اکتفا نمی-کنند، بلکه اسب بر بدن من بتازند.

ابراهیم خلیل الله را وقتی در آتش انداختند، آتش بر او گلستان شد و بدن خلیل را اذیت نرسانید. اما در همین روز با آتش تیر و نیزه و شمشیرهای بنی امیه بدن برادرت را پاره پاره کنند.

یونس پیغمبر را وقتی از شکم ماهی بیرون آوردند، درخت کدویی لب دریا سبز شد و به روی بدن او سایه انداخت و آفتاب بدن او را اذیت نکرد؛ اما بدن مرا بعد از شهادت، سه روز برهنه زیر آفتاب می-اندازند و کسی مرا غسل نمی-دهد و کفن نمی-کند.

یعقوب نبی، بعد از فراق یوسف و نایینا شدن، به وصل یوسف رسید و دیده-اش روشن شد و به تاج و تخت فرزندش رسید؛ اما من علی اکبرم را با بدن پاره پاره روی خاک گرم کربلا می-بینم.

قوم صالح پیغمبر وقتی خواستند ناقه را پی کنند، گذاشتند که با طفلش آب بیاشامد و بعد او را پی کردند؛ اما مرا و طفلم علی اصغر را تشنه شهید خواهند کرد.

اسماعیل ذبیح الله را برایش از بهشت گوسفندی جهت قربانی کردن فرستادند و او را ذبیح الله نامیدند؛ اما کسی برای من قربانی نمی-آورد.

جدم رسول خدا در جنگ احد، کفار قریش یک دندان او را شکستند؛ اما روزی می-آید که یزید (علیه اللعنه) چوب بر این لب و دندان می می-زند.

پدرم علی را یک ضربت زدند؛ و مرا یک هزار و صد و پنجاه ضربت و زخم می-زنند.

برادرم حسن هنگام شهادت سرش در دامن من بود؛ اما سر من گاهی بر روی خاک، گاهی بر سر نیزه، گاهی بر روی درخت خرما آویخته می-شود.

زینب کبری عرض کرد: با این همه بلا ما را به که می-سپاری؟

حضرت فرمود: به خدا که "نعم الوکیل" است.

پس زینب کبری ناله-ای زد و افتاد و گفت :

لَيْتَ الْمَوْتُ أَعَدَّ مَنِي الْحَيَاةُ قَبْلَكَ؛ کاش زینب پیش از تو مرده بود و این احوال را مشاهده نمی-کرد¹.

363- حضرت رقیه (س)

کلمه رقیه، در اصل از ارتقاء به معنی صعود به طرف بالا و ترقی است.

این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته، مثلاً نام یکی از دختران هاشم جد دوم پیامبر اکرم (ص) رقیه بوده است، که عمه پدر رسول خدا رقیه می شود.

نخستین کسی که در اسلام، این نام را داشت، یکی از دختران رسول خدا (ص) از حضرت خدیجه است. پس از آن، یکی از دختران امیرالمؤمنین (ع) نیز رقیه نام داشت، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد. در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیه و رقیه صغری خوانده می شدند.

اکثر محدثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علامه ابن شهر آشوب، و محمدبن جریر طبری شیعی، سه دختر به نامهای سکینه، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند.

در میان محدثان قدیم، تنها علی بن عیسی اربلی - صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ هـ ق تألیف کرده است) - به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نامهای زینب، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکر می به میان نمی آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیه بوده باشد.

علامه حائری در کتاب معالی السبطين می نویسد: بعضی مانند محمدبن طلحه شافعی و دیگران از علمای اهل

¹ گریزهای مداحی صفحه 203 (به نقل از: انوار الشهاده صفحه 62)

تسنن و شیعه می نویسند: امام حسین دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است. سپس می نویسد:

دختران او عبارتند از: سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری، و رقیه (س)

آنگاه در ادامه می افزاید: رقیه (س) سه سال و در برخی منابع پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد.

اما ذکر نشدن نام حضرت رقیه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه

السلام لیه السلام نخواهد بود، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از

کربلا در مورد اسیران، در کتابهای مربوطه، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت

آن نوشته شده وجود نداشته است.

پدر حضرت رقیه

پدر بزرگوار حضرت رقیه علیه السلام، امام عظیم، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و

معرفی داشته باشد.

مادر حضرت رقیه

بر اساس نوشته‌های بعضی کتاب‌های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام)، امّ اسحاق است که پیش‌تر

همسر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه السلام) به عقد امام

حسین (علیه السلام) درآمده است. مادر حضرت رقیه (علیها السلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار

می‌آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.

نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام) در بعضی کتاب‌ها، ام‌جعفر قضاعیه آمده است، ولی دلیل محکمی در این

باره در دست نیست. هم چنین نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (علیها السلام) را شاه زنان؛ دختر

یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می‌کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام

حسین (علیه السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز به شمار می‌آید.

این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد (علیه السلام) از دنیا رفته و

تاریخ درگذشت او را ۲۳ سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال ۳۷ ه. ق دانسته‌اند. از این رو، امکان ندارد او

مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در یک

صورت قابل حل می‌باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو (مادر امام سجاد (علیه السلام)) است.

سن حضرت رقیه علیه السلام

در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که، دختر کوچک امام حسین علیه السلام لیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

رقیه علیه السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است: حضرت سکینه علیه السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت: ((بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود)) امام حسین علیه السلام لیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیه السلام صدا زد: ((بابا! مانعت نمی شوم. صبر کن تا ترا ببینم)) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که: العطش العطش، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام، شدت تشنگی جگر را آتش زده است. امام حسین علیه السلام لیه السلام به او فرمود ((کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم)) آنگاه امام حسین علیه السلام لیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت: یا ابه این تمضی عنا؟ بابا جان کجایم روی؟ چرا از ما بریده ای؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد.

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام لیه السلام با حضرت رقیه علیه السلام

وداع امام حسین علیه السلام لیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیهم السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلاً می خوانید:

هلال بن نافع، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم. دیدم امام حسین علیه السلام لیه السلام، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام لیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد: یا ابه! انظر الی فانی عطشان.

بابا جان، به من بنگر، من تشنه ام شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام لیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه

السلام لیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

الله یسقیک فانه و کیلی . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است. هلال می گوید: پرسیدم ((این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام لیه السلام داشت ؟)) به من پاسخ دادند: او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام لیه السلام است . به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعاً ۲۳ کودک از اهل بیت علیهم السلام لیه السلام را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک ، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند.

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد.

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: ((بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم)) او گفت : آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد، فرمود: پس من هم آب نمی آشامم

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش

زدند و اهل بیت علیهم السلام لیه السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش

آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم آمد. به نزد

او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم : ای

دختر، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را

دلداري دادم.

یکمرتبه فرمود: ای مرد، لبهایم از شدت عطش کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از شنیدن این کلام رقتی

تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم . آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم:

عزم کجا داری ؟ فرمود: خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است . گفتم مترس ، زمان منع آب گذشت ،

شما بنوشید گفت: ای مرد سوالی دارم، بابایم حسین علیه السلام لیه السلام تشنه بود، آیا آبش دادند یا نه! گفتم: ای دختر نه والله، تا دم آخر می فرمود: (اسقونی شربه من الما) می فرمود: یک شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند.

وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب را نیاشامید، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است. کناره سجاده، چشم به راه پدر بود از کتاب سرور المومنین نقل شده است: حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز، طبق عادت، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست. ولی پس از مدتی، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد.

رقیه علیه السلام به او گفت: آیا پدرم را ندیدی؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده، چشم به راه پدر دید، به غلام خود گفت: این دختر را بزن. غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد.

کنار پیکر خونین پدر، در شب شام غریبان

در کتاب بحر الغرائب، جلد ۲، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت: یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیهم السلام لیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود.

حارث می گوید: شب اول من به شکل خواب بودم، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست، اما فوراً از ترسش باز نشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام لیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود. آری، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت، تا چند مرتبه. آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام لیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت: السلام علیک یا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده،

چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد. حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه شام بود، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است، پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفته است¹

364- از مرحوم حسن ذوالفقاری مداح تهرانی و از شاعر اهل بیت علیهم السلام صمت و طهارت علیه السلام آقای حاج غلامرضا سازگار نقل شده است که گفت: از کسی شنیدم این قضیه را نقل کرده است که، برای زیارت حضرت رقیه علیه السلام به شام رفته بودم و یک روز در حرم مطهر ایستاده و مشغول زیارت خواندن مجذوب خود گرد. دیدم می خواهد یک تکه پارچه سفید را روی ضریح بیندازد ولی نمی تواند. جلو رفتیم و گفتم: دختر جان، چه می خواهی بکنی؟ لبش را گشود، دیدم آذری زبان است، با پدر و مادرش آمده است. گفتم: همه برای حضرت رقیه علیه السلام اسباب بازی می آورند، تو چرا پارچه آورده ای؟ گفت: پدر و مادرم - و آنها را نشان داد - به من گفتند حضرت رقیه علیه السلام کفن ندارد، من برای او کفن آورده ام جناب حجه الاسلام و المسلمین سید عسکر حیدری از طلاب حوزه علمیه زینبیه شام نقل کردند: در سال ۱۳۵۶ شمسی بعد از نماز کنار ضریح با صفای حضرت رقیه علیه السلام منظره عجیبی دیدم. پیر مردی ترک از اهالی تبریز را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده و هی فریاد می زند و گریه می کند. مردم هم که این منظره را می دیدند گریه می کردند. یک غوغایی به وجود آمده بود.

پیرمرد با زبان ترکی با دختر امام حسین علیه السلام لیه السلام صحبت می کرد و اشک می ریخت. چون من ترکی بلد نبودم به کسی که زبان ترکی بلد بود گفتم این مرد چه می گوید؟ گفت او می گوید: رقیه جان، مدتهاست اسم نوشته ام و چند سال است که آرزو می کردم به شام بیایم. تقاضای من این نیست که بچه ام را

¹ معالی السبیطی - علامه حائری

وقایع الشهور و الايام نوشته علامه بیرجندی

کشف الغمّه - علی بن عیسی اربلی

بحر الغرائب

شفا بدهی یا وضع دنیوی و مادیم خوب شود یا در قیامت دستم را بگیری . نه ، نه ، برای هیچ کدام نیامده ام .
تنها آمده ام بینم حالت چه طور است ؟ بدنت خوب شده یا نه ؟ آیا آبله پاهایت خوب شده ؟ قلبت خوب شده
؟ برویم ایران ، به تبریز برویم تا آنجا صحن شما را طلا کنم ، جان خود را به شما فدا کنم . اینها را می گفت و
گریه می کرد و متوسل بود

365- داستانی خیلی عجیب از عاق شدن جوان بخاطر مادر و شفاعت امام حسین علیه السلام لیه السلام

روزی پیغمبر خدا حضرت محمد(ص) از یه قبرستانی داشت عبور،،، میکرد یه وقت دید از داخلو
یکی از قبرها صدای نعره ای میامد امد بالای سر قبر پاش رو محکم زد رو زمین و فرمودند:ای بنده
ی خدا پاشو وایسا.

قبر شکافته شد یه جوانی از تو قبر اومد بیرون

از تمام بدن این جوان آتش میزد بیرون،

رسول خدا فرمودند:ای جوان تواز امت کدام پیامبری که اینقدر عذاب میکشی؟

عرض کرد یا رسول الله از امت شما

پیامبر خیلی دلش به حال جوان سوخت

پیامبر فرمود:تارک الصلوات بودی؟

جوان گفت:نه یارسول الله من پنج وعده نمازم رو به شما اقتدا میکردم

پیامبر:روزه نگرفتی؟

جوان: یارسول الله نه فقط رمضان بلکه رجب و شعبان و رمضان رو هم روزه میگرفتم.

پیامبر فرمودند:ای جوان حج نرفتی؟

گفت:مستطیع نشدم

پیامبر فرمود:جهاد نکردی؟

جوان گفت:چرا جانباز یکی از جنگ ها هستم

پیامبر اکرم سرشو بالا گرفت و فرمود:خدایا من نمیتونم عذاب کشیدن امتم را بینم به من بگو این

جوان چرا ایقدر عذاب میکشه،،؟

خطاب رسید یا رسوالله حقت سلام میرساند و میفرماید این جوان عاق مادر شده تا مادرش رضایت نده عذاب همینه.

پیامبر به سلمان، ابوذر و مقداد مفرماید برید مادر این جوان رو پیدا کنید.

رفتند مادرشو پیدا کردند. یه پیرزن ضعیف و رنجور و مریض احوال بودند.

رسول خدا باز امر کرد قبر شکافته شد جوان از قبر آمد بیرون.

پیامبر فرمودند: مادر بین پسر و چطور داره عذاب میکشه. بیا از سر تقصیر پسر و بگذر و حلالش کن.

مادر جوان: سرشو بالا گرفت و گفت: ای خدا اگر حق مادری بر گردن این پسر دارم لحظه ب

لحظه عذاب پسر مو زیاد کن و کم نکن!!!

تمام بدن این جوان آتش گرفت

رسول خدا فرمودند: آخه زن این بچه مگه در حق تو چه بدی کرده ک تو لحظه ب لحظه داری

نفرینش میکنی؟

عرض کرد یا رسولله من با زنش یه روز تو خونه مشاجره کردم، دعوا مون شد، از راه رسید از من

نرسید همینجوری منو هل داد تو تنور آتش سینه ام سوخت، موهام سوخت، قسمتی از بدنم

سوخت، زن ها منو از تو آتش کشیدن بیرون لباسهام رو عوض کردند.

همون سینه سوختمو دردست گرفتم در حق پسر من نفرین کردم سه روز بعد مرد.

رسول خدا فرمودند: ای زن میدونی که من پیغمبر رحمت به خاطر من بیا از تقصیر جوانت بگذر.

سرشو بالا گرفت و گفت: ای خدا به حق این پیغمبر رحمت قسم میدهم ک لحظه ب لحظه عذابو

ب پسر من زیاد کن ک کم نکن!!!

رسول خدا به سلمان فرمودند: سلمان برو به فاطمه ام بگو تنها نه علی هم بیاره، حسن و حسین رو

هم بیاره.

سلمان رفت در خانه به فاطمه (س) گفت: پیامبر پیغام داده سریع بیایید.

مادر ما زهرا(س) آمد، علی(ع)، حسن(ع) و حسین(ع) هم او شدند.

اول مادر ما حضرت زهرا(س) رفت جلو فرمودند: ای زن میدانی من فاطمه حبیبه ی خدا هستم
گفت: آره

فرمود: ای زن به خاطر من فاطمه بیا از سر تقصیر جوانت بگذر.

زن سرشو گرفت بالا صدا زد: خدایا به حق حبیبه ات فاطمه قسم میدهم لحظه ب لحظه عذاب
پسرمو زیاد کن و کم نکن.

دوباره آتش از بدن جوان زد بیرون.

این بار امیرالمومنین علی(ع) رفت جلو و فرمودند: ای زن به خاطر من بیا از سر تقصیر پسرت بگذر.

زن گفت: خدایا به حق علی(ع) قسم میدم لحظه ب لحظه عذاب پسرم را زیاد کن.....

نوبت رسید به اقامون امام حسن(ع). او آمد جلو و فرمودند: ای زن بخاطر من بیا از سر تقصیر پسرت
بگذر.

زن گفت: خدایا به این غریب مظلوم تورو قسم میدم لحظه به لحظه عذاب پسرمو زیاد کن و کم
نکن.

نوبت رسید به آقای ما حسین(ع)

او آمد مقابل این زن ایستاد، ایشان خردسال بود چون دامن زن رو گرفته بود و سرشو گرفته بود بالا و
فرمودند: ای زن به خاطر من بیا از سر تقصیر جوانت بگذر.

زن سرشو گرفت بالا یهو دیدند رنگ از رخسار این زن پرید به دست و پای حسین(ع) افتاد و

عرض کرد: خدایا پسرمو به حسین بخشیده ام.

پیغمبر خدا(ص) فرمودند: که ای زن چی شد؟ من، فاطمه، علی، حسن خواستیم قبول نکردی چی

شد که حسین؟

عرض کرد: یا رسوالله سرمو گرفتم بالا در حق جوانم نفرین بکنم دیدم فرشتگان در آسمان میگوین

ای زن مبادا دل حسین رو بشکنی،،،،¹

¹ <http://facenama.com/view/post:297304018>

366- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مَظْلُومَ يَا أَبَاعَبْدَ اللَّهِ، وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنْ سَلَامِ اللَّهِ [أَبْدًا] مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ لِيْزَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

ما هیچ نبودیم ولی قسمت ما کرد

با پای پیاده سفر کربلا را

"حسین جان....." میدونی ان شاءالله نتیجه ی این حسین گفتن ها رو کی می بینی؟ درروایت میگه: مادر سادات وقتی میخوان وارد بهشت بشن، توقف می کنند، پشت سرشون رو نگاه می کنند، هر چی میگن: خانم وارد بهشت بشین، بهشت رو برای شما آماده کردن، همه منتظر قدوم شما هستن، بی بی پشت سرش رو نگاه میکنه، میگه: تا بچه هام وارد نشن من وارد نمیشم، تا محبینم وارد نشن من وارد نمیشم، تا گریه کن های حسین وارد نشن من وارد نمیشم. تصور کن این منظره رو همه تون دور فاطمه ی زهرا حلقه می زنید ان شاءالله.

کامل الزیارات مینویسه: وقتی دور فاطمه حلقه زدی، فاطمه ی زهرا شروع میکنه روضه ی حسین رو خواندن. تصور کن توی صحرای محشر شما بشید گریه کن، فاطمه ی زهرا بشه روضه خوان، میدونی روضه خواندن مادرت فاطمه چه طوره؟ یه وقت نگاه میکنی می بینی پیراهن خونی حسین رو روی دست بلند کرده. حسین جان.....

پیاده روی اربعین وقتی چند کیلومتری راه میری، به پاهات فشار میاد، کف پات تاول میزنه، هر چند تا موکبی یه عده آماده اند زائرهای بیان، خستگی زائرها رو در کنند، پذیرایی کنند، مرهم به کف پای این بچه ها بگذارند، حالا تصور کن آدم بزرگ، جوان، نیرومند، این طور تحلیل میره، اما دلا بسوزه برا بچه های حسین، حسین.... نمیگذاشتن پا به پای بزرگترها راه برن، زن و بچه رو با طناب به هم بسته بودن، این بچه ها روی زمین می افتادن با تازیانه بچه هارو بلند می کردند، آی بمیرم براتون، کسی نبود این بچه هارو تحویل بگیره، کسی نبود مرهم به پای این بچه ها بذاره، آی حسین....

وقتی جابر رسید کنار قبر مطهر ابی عبدالله، دست رو قبر گذاشت، خودش رو روی قبر انداخت، شروع کرد اشک ریختن و ناله زدن، شروع کرد با حسین در و دل کردن، اینقدر ناله زد بی هوش شد، کنار قبر روی زمین افتاد، آب به صورتش پاشیدن، جابر رو بلند کردن، اما بگم جابر کجا بودی وقتی زینب اومد وارد گودال قتلگاه شد؟

عجب زیارتی کرد از بدن حسین، جابر آب رو صورتت ریختن بلندت کردن، اما کجا بودی بچه های حسین رو با چه وضعیتی از بدن مطهر جدا کردن؟ "فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ" سکینه رو چه طور از بدن حسین جدا کردن، با تازیانه و کعب نی، حسین.... گفت: داداش*!

گودال پر از خون شد و ما سوی مدینه

رو کرده و گفتیم رسولِ دو سرا را

"يَا جَدًّا، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ وَبَنَاتُكَ سَبَايَا"

داداش این منو داره میکشه

افسوس کمی رحم نکردند و ربودند

پیراهن و عمامه و نعلین و عبا را

جان از تن ما رفت در آن لحظه که دیدیم

چوب و لب و دندانِ تو و تشت طلا را

*این بچه ها همه نشسته بودن یه گوشه ای از مجلس، بچه هایی که رنگ رخسارشون رو آفتاب هم ندیده، این بچه ها پشت مخدرات، خودشون رو پنهان کرده بودن با این معجز پاره ها سرها رو پوشونده بودن، اما یه وقت دیدن ده ساله ی حسین رو پنجه ی پا بلند شده، یه جا رو داره نشان میده، هی میگه: عمه جان زینب! عمه جان نگاه کن سر بابام حسین، دارن با چوب خیزران به لب و دندان بابام حسین، حسین...

السلام علیک یا ابا عبدالله

امروز دیگه اینجوری سلام نمیدم. داداش پاشو سربرید تو برات آوردم

"السلام علی المجزوز الرأس من القفا"

*حسین... نه نه! زن و مرد، تو که نفست یاری میکنه. تو که صدات مثل زینب نگرفته. این بچه ها دیگه صداشون جوهره نداشت. امروز ما به جای اون بچه ها میگیریم. حسین.... به خدا هر چیز دیگه جای این ذکر بگی دلت آروم نمیشه. "فما احلی اسمائکم". شیرینی این ذکر و بچش... حسین وای

هنوز به قبرا نرسیده بودن، یه وقت دیدن این زن و بچه خودشونو از ناله ها به زمین انداختن. داداش اگه اون روز

تو با صورت به زمین خوردی بلندشو بین آخرین وجه تشابه من و تو اینه. تو تشنگی کشیدی منم کشیدم. گرسنگی کشیدی من کشیدم کتک خوردی منم کتک خوردم. تو رو با نیزه زدن منم زدن. زین العابدین فرمود آ: "ان دَمَعَت من اَحَدِنَا عَيْنٌ" اگه چشمی از ما گریه میکرد. "فَقُرِعَتْ رَأْسُهُ بِالرُّمَحِ" نیزه دارا با نیزه به سرش میزدن. اما داداش تو رو کشتن منم میخواستن بکشن، اما صورت تو زمین خورد تو این یکی من عقب موندم. اربعین جبران کرد. یه جوری از ناقه خودش و به زمین انداخت. رو زانوهای داره راه میاد. همه منتظرن ببینن زینب چه میکنه؟ خوب نشونی رو بلده. خودم دیدم از بالا بلندی کجا افتادی زمین. خودم دیدم چی جوری محاصره ات کردن

اومد کنار این قبر. همه دور زینب حلقه زدن. اینجا با روضه ی شام و کوفه فرق میکنه اینا همه خواصن. همه روضه ها رو خونند. آی رباب! تو از خیمه بیرون نیومدی اما من اومدم دیدم یه بدنی به رو، رو زمین افتاده. "و هُوَ جَسَدٌ بِلَا رَأْسٍ"، سر نداشت سر نداشت. رباب نبودی ببینی چه کردم... خواستم سرشو بیوسم سر نداشت خواستم، دستشو بردارم به قلبم بزارم دستشو بریده بودن، فقط یه جای سالم بود اونم رگای گردنش بود. لبامو به اون رگا گذاشتم که تونستم خطبه بخونم. لبامو به اون رگا گذاشتم، که تونستم یزید و رسوا کنم. گریه ها کردن... هر یکی سمت قبری رفت. اما دیدن رباب متحیره. یه جور دیگه داره ناله میزنه... خانوم تو چرا سرقبری نمیری؟ آخه قبر علی اصغرمو نمیدونم کجاست. آخ بمیرم. آب خوردم سینه هام شیر آورده. یادش بخیر 40 روز پیش علی داشتمو شیر نداشتم، حالا برعکس شد.

یه بدن عصر روز یازدهم بدون زائر موند. هیچکی هم اشاره نمیکنه. به زینب خیلی سخت گذشت. از گودال که عبورشون دادن تو دارالحربم که بدن بنی هاشم بود. همه رو زینب زیارت کرد اما یه بدن کنار علقمه موند آخه عباس دور افتاده بود. هرچه زینب خواش کرد نداشتن اون بدنو زیارت کنه حالا تو ببین چه حسرتی به دلش ماند.

گفت: داداش میرم اما برمیگردم. از کنار قبر حسین هنوز داره رو زانوهای راه میره. کربلا رفته ها همین جایی که میگن بین الحرمین ارباب ما دست به کمر رفت، اما زینب رو زانوهای راه رفت. رسید کنار علقمه. عباس! نگي من با وفا نبودم. اینجا دیگه زینب روضه نخوند سکینه شروع کرد روضه خواندن.

عمو عباس جات خالی بود

عمه مو سیلی زدن.^۱

-367

368- جلوه های اهمیت دان امام حسین علیه السلام به نماز

امام حسین علیه السلام نماز را بر پا داشتند. اشهد انک قد اقامت الصلوه. جلوه های اهمیت دان امام حسین علیه

السلام به نماز را تبیین می نماییم:

یکی غروب تاسوعا که حضرت متوجه شدند لشکر یزید قصد حمله دارند حضرت عباس ع را فرستادند که ان

شب را به امام مهلت دهند و فرمودند:

إِزْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى عُدُوهِ وَتَذْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ، لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَحَبُّ الصَّلَاةِ لَهُ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ وَكَثْرَةُ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ. [1].

نزدشان برو و امشب تا صبح را به تاخیر بیاورند و آنها را امشب از ما دور کنیم تا امشب برای خدایمان نماز

بخوانیم و پیش خدا اسغفار نماییم و خدا می داند من چقدر نماز برای خدا را دوست دارم و همچنین دوست

دارم تلاوت قران و دعا و اسغفار.

یکی اقامه نماز جماعت در ظهر عاشورا در مقابل تیرهای لشکر یزید که به شهادت دوتن از اصحاب با وفای امام

حسین علیه السلام منجر شد یکی سعید بن عبدالله و یکی زهیر .

نازم به قیام و قامت والایت. هنگامه عشق، چشم چون دریایت

خاموش در آن میانه غوغا کردی. نازم به نماز ظهر عاشورایت

هنگام اقامه ی نماز در ظهر عاشورا، 30 تیر به سوی حضرت رها شد، یعنی در برابر هر کلمه از حمد و رکوع و سجده تقریباً یک تیر به امام پرتاب شد.

¹ <http://babolharam.mihanblog.com/post/archive/1395/8>

یکی اینکه امام حسین علیه السلام خود شبها هزار رکعت نماز می خواندند. (امام سجّاد علیه السلام نقل فرمود که حضرت اباعبدالله علیه السلام همانند پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب و روز هزار رکعت نماز می خواند.)

یکی اینکه از زمان حرکت از مدینه تا کربلا حضرت موّان مخصوص به همراه داشتند که حجاج بن مسروق مؤذن امام حسین علیه السلام در هنگام اقامه نماز جماعت در طول این سفر، مواقع نماز اذان می گفتند.

یکی اینکه سخنرانی ها امام حسین در طول سفر از مدینه تا کربلا بعد از نماز بوده است.

تمام سخنان امام حسین(ع) از مکه تا کربلا در هر منزلی بعد از نماز بوده است. [سخنان امام حسین (ع) از نجفی].

یکی اینکه صبح عاشورا حضرت امام حسین علیه السلام خود اذان و اقامه گفته و نماز صبح را با اصحابشان خواندند.

و هم چنین اذان ظهر را نیز حضرت اباعبدالله علیه السلام گفتند. (توجّه به مستحبات در سخت ترین شرایط)

قابل توجه است که امام حسین در صبح روز عاشورا آخرین روز عمرش اقتدا به پدر بزرگوار خود کرده و همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان خود اذان گفتند امام حسین علیه السلام هم در صبح عاشورا با داشتن مؤذن مخصوص خودشان اذان گفتند.

یکی رکوع و سجده طولانی ان حضرت.

حضرت مهدی عج فرمود: جدم حسین علیه السلام رکوع و سجودش طولانی بود.

علمدار امام حسین علیه السلام حضرت عباس ع نیز از اقامه کنندگان نماز بوده است.

اثر سجده در پیشانی حضرت ابوالفضل (ع)

قاتل ابوالفضل(ع) در کوفه بر سر خود می زد و می گفت: جوان ماه رو را کشتم که میان دو چشمانش جای سجده بود. [عنصر شجاعت کمره ای].

زینب که پیام رسان قیام حسینی است نیز از اقامه کنندگان نماز بوده است.

برخی از پژوهشگران روایت کرده اند که حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «عمه ام زینب در تمام طول مسافرت از کوفه به شام نمازهای واجب و نوافلش را ایستاده می خواند و در یکی از منازل، دیدم نشسته می خواند، علت این کار را پرسیدم. پاسخ داد: به خاطر شدت گرسنگی و ضعف، سه شبانه روز است که دیگر نمی توانم ایستاده نماز بخوانم (زیرا حضرت غذای خود را بین کودکان تقسیم می کرد) به خاطر اینکه دشمن به هر کدام از ما، در شبانه روز فقط یک قرص نان می داد.»

در سایه قنوت تو راه نجات ماست

از آخرین نماز تو، دین خدا به پاست

اگر قرآن در آغاز بزرگ ترین سوره خود (بقره) می فرماید : «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بقره/3 (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان می آورند و نماز به پا می دارند» همچنین در کوچک ترین سوره

خود (کوثر) از نماز، سخن به میان می آورد، امام حسین علیه السلام لیه السلام نیز آن را اقامه می کند؛ چنان که «در زیارت عاشورا آمده: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ شَهَادَتِ مِی دهم که تو نماز را بر پا نمودی

اگر قرآن می فرماید: «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاکِعِينَ بقره/43؛ و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید»، سیدالشهداء علیه السلام نماز را با جماعت، آن هم در برابر صفوف دشمن برگزار می کند

اگر قرآن اقامه نماز در میدان جنگ را به پیامبر این گونه می آموزد و می فرماید: «وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ ... نساء/102 و هنگامی که در میان آنها باشی و (در میدان جنگ) برای آنها نماز را بر پا کنی، باید دسته ای از آنها با تو (به نماز) برخیزند و ...»، امام حسین علیه السلام لیه السلام در میدان جنگ نماز را اقامه می فرماید: اگر قرآن نماز را به عنوان منبع انرژی زای غیبی معرفی و مؤمنان را امر به استعانت از آن می فرماید: «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ بقره/153 از صبر (و استقامت) و نماز کمک گیرید»، سالار آزاد مردان و شهیدان نیز در بحبوحه جنگ و مشکلات آن، از نماز استعانت می جوید

اگر قرآن اقامه نماز را در اول وقت سفارش می نماید: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلدُّلُوكِ الشَّمْسِ اسراء/78، امام حسین علیه السلام لیه السلام نماز عاشورا را در اول وقت، اقامه فرمودند

اگر حضرت عیسی مسیح سلام الله علیه تا زمانی که نفس دارند، مأمور به اقامه نماز شده اند: وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا مريم/31، امام حسین علیه السلام لیه السلام نیز تا آخرین لحظه، همراه نماز است

اگر قرآن از کسانی که تجارت، آنها را از نماز غافل نمی سازد، ستایش می کند: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ نور/37، از امام حسین علیه السلام لیه السلام چه باید گفت که حتی حفظ جان هم او را از نماز غافل نساخت

شاید از شدت اهتمام آن امام به اقامه نماز در اوج کارزار بود که تربت پاکش، سبب قبولی نماز دانسته شد و این اوج منزلت ایشان را گواه است. در حدیث می خوانیم سه چیز موجب قبولی نماز است: حضور قلب، نماز نافله، تربت سید الشهداء علیه السلام

نماز باید در جامعه، علنی اقامه شود: وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ. بدین جهت امام حسین علیه السلام لیه السلام با آنکه می توانست در خیمه نماز بخواند و با اینکه نمازش شکسته بود، در مقابل جمعیت نماز را به پاداشت. هنگام اقامه نماز در ظهر عاشورا 30 تیر به سوی حضرت رها شد؛ یعنی تقریباً در برابر هر کلمه از حمد و رکوع و سجده، یک تیر به سوی امام پرتاب شد. به راستی نماز چیست که در عصر تاسوعا هنگامی که به سید الشهداء علیه السلام پیشنهاد حمله می شود، آن حضرت پس از چند نوبت گفت و گو، جنگ را یک روز به تأخیر می اندازند و می

فرمایند: اِنِّیْ اَحَبُّ الصَّلَاةِ ؛ و نفرمود: می خواهم نماز بخوانم؛ بلکه فرمود: « من نماز را دوست دارم». بسیاری از ما نماز می خوانیم، ولی چقدر آن را دوست داریم؟

زراره از امام صادق علیه السلام درباره کعبه پرسید: دهها سال است هرگاه درباره حج و کعبه از شما سؤال می کنم، پاسخ جدیدی می دهید. علم شما به کجا متصل است؟ امام فرمودند: « آیا می خواهی اسرار کعبه ای که هزاران سال قبل از آدم بوده، با چند کلمه تمام شود؟! » این در حالی است که کعبه و تمامی اسرار و رموز آن !! که امام به آن اشاره فرمودند، تنها قبله نماز است و قبله یکی از شرایط نماز

امام حسین علیه السلام لیه السلام راضی می شود تا بدن مبارکش، شرحه شرحه شود، ولی از نماز هیچ چیز فروگذار نشود. سر مقدس آن شهید دوران ساز بر سر نیزه قرآن می خواند؛ یعنی سر از بدن جدا می شود، ولی دل از قرآن جدا نمی شود^۱.

369- کودکان و نوجوانان حماسه ساز کربلا

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنیان مرصوص

در واقعه عاشورا، کودکان و نوجوانان همپای بزرگ سالان، نقش مؤثری ایفا کردند و حماسه ها آفریدند. حماسه حضرت قاسم سیزده ساله . که می توانیم بگوییم شهید محمد حسین فهمیده سیده ساله که خود را زیر تانک انداخت و ان را منفجر کرد و خود شهید شد با الگو برداری از شهادت حضرت قاسم بوده است. شجاعت حضرت قاسم که در مقابل چندین هزار نفر سپاه دشمن قرار گرفت و رجز خواند سپس به انها حمله کرد و چند نفرشان را به هلاکت انداخت بسیار اعجاب امیز است و ما در دفاع مقدس از این حماسه ها فراوان داشتیم.

همچنین حماسه پسر یازده ساله جناده بنام عمر که در مقابل دشمن رجزی بیاد ماندنی خواند .

شهادت جناب علی اصغر انقدر مظلومانه است که هر شخص با انصافی ان را می شنود جنایت یزیدیان را محکوم

¹ سروش وحی فروردین و اردیبهشت 1383، شماره 11

می کند و در حقیقت شهادت طفل شش ماهه امام حسین علیه السلام، سند مظلومیت امام حسین علیه السلام است.

امام محمد باقر ع که در کربلا 5 ساله بودند نقش پیام رسانی اهداف قیام حسینی را انجام دادند.

ولایت پذیری

کودکان و نوجوانان عاشورایی، تسلیم مطلق مقام ولایت امام زمان خود بودند و در راه دفاع از امام و آرمان های او تا پای فدای جان پیش رفتند.

- پیام برای کودکان و نوجوانان امروز:

1. مقام ولایت را بشناسیم.

2. از اوامر و نواهی مقام رهبری اطاعت کنیم.

3. از مقام رهبری - که دنباله ولایت خدا، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است - دفاع کنیم.

ب) عشق به شهادت

یکی از الگوهای رفتاری آنان، عشق به شهادت و نهرا سیدن از مرگ بود. هنگامی که امام حسین علیه السلام لیه السلام نظر قاسم بن الحسن علیه السلام را درباره مرگ می پرسد، می گوید: «عموجان! مرگ در راه خدا و در رکاب تو، نزد من از عسل شیرین تر است.»

- پیام:

- معنی شهادت را درک کنیم.

- از سختی ها و مرگ نهرا سیم.

- مقام و رتبه شهید را بشناسیم.

ج) شجاعت و شهامت

نوجوانان عاشورایی با وجود کمی سن، مردانه در مقابل دشمن وحشی و سنگل دل ایستادند و جنگیدند. آنان

هنگامی که پای در میدان نبرد می گذاشتند، با شجاعت هرچه تمام، ابتدا خود را معرفی می کردند و سپس در میدان جنگ ده ها مرد جنگی را از پای در می آوردند.

قاسم بن الحسن علیه السلام، هنگامی که به میدان می رود، با جسارت هرچه تمام، خود را چنین معرفی می کند: «اگر مرا نمی شناسید، پس بدانید من فرزند امام حسن علیه السلام نوه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستم.

به روایتی، وی در میدان جنگ، 35 مرد جنگی را از پای در آورد.

عون فرزند حضرت زینب علیها السلام نیز در میدان جنگ چنین می گوید: «اگر مرا نمی شناسید، من پسر جعفر طیارم! آن شهید راستینی که در بهشت می درخشد و با بال سبزی که خداوند به او عطا فرموده است، پرواز می کند. این افتخار، برای من و او در محشر کافی است.»

او 21 سپاهی را به یزید دوزخ فرستاد.

پیام:

-در برابر دشمنان باید شجاع بود.

-در برابر سختی ها و مشکلات زندگی باید با شهامت و دلیری ایستادگی کرد.

-در برابر توطئه های دشمن باید از تمامی وسایل ممکن استفاده کرد.

(د رعایت ادب و اجازه گرفتن از بزرگ تر

تمامی نوجوانان حاضر در کربلا، هنگامی که قصد رفتن به میدان را داشتند، نزد امام حسین علیه السلام لیه السلام آمدند و از ایشان اجازه گرفتند.

پیام:

-همواره و در تمامی لحظات باید به بزرگ تر از خود احترام گذاشت.

-در انجام کارها به ویژه کارهای مهم باید به بزرگ ترها اطلاع بدهیم.

-در انجام کارها، بر بزرگ ترها پیش دستی نکنیم.

توجه به نماز و ارتباط با خدا

کودکان و نوجوانان عاشورایی در سخت ترین لحظات، نماز به جای آوردند. فرزندان مسلم پیش از شهادت، از

قاتل خود درخواست کردند که نماز بخوانند. هنگامی که او اجازه داد، وضو گرفتند، دو رکعت به جای آوردند و دست به مناجات با خدا برداشتند و گفتند: «ای خداوند حی داور! بین ما و این مرد، تو خود، داوری فرما.»!

پیام:

-هیچ گاه نماز را ترک نکنیم.

-نماز، بهترین راه ارتباط با خداست.

-نماز در مشکلات، تسلی دل و مایه صبوری و بردباری است

370- عزت مندی حسینی

فرهنگ قرآنی انسان مسلمان را از پذیرفتن هر نوع ذلت و خواری، تسلیم فرومایگان شدن، اطاعت از کافران و فاجران نهی می کند، تا آنچه که حتی در فقه ما، یکی از موارد جواز تیمم با وجود آب، آنجاست که اگر انسان بخواهد از کسی آب بگیرد، همراه با منت، ذلت و خواری باشد، در اینجا نماز گذار می تواند بجای وضو تیمم نماید تا ذلت طلب آب از دیگری را تحمل نکند. درینش اسلامی ریشه همه زشتی ها، ستمگری، تبهکاری و گناهان «ذلت نفس» معرفی شده و بهترین راه اصلاح این امور نیز عزت بخشی به جامعه اسلامی و عزت آفرینی در افراد جامعه است.

زیباترین خصلت ها و روحیاتی که در عاشورا تجلی نمود، جلوه های گوناگون «عزت» بود. دودمان بنی امیه می خواستند ذلت بیعت با خویش را بر حسین ابن علی (علیه السلام) تحمیل نمایند. ولی روح بلند حسین (علیه السلام) و یارانش این ذلت و فرومایگی را تحمل ننمود و فریاد برآورد که: «لَا أُعْطِيكُمْ يَدَيَّ إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ» هیچگاه همانند انسانهای پست و ذلیل، دست بیعت با شما نخواهم داد.

امام (علیه السلام) در یکی از شورانگیزترین سخنانش در کربلا فرمود: «الدَّعْيُ وَابْنُ الدَّعْيِ قَدْ رَكَزَنِي»

بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِّنَّا الذَّلَّةُ» یزید بن معاویه مرا میان کشته شدن و ذلت مخیر نمود،

ولی من هرگز جانب ذلت و خواری را نمی گیرم. بعد در ادامه فرمود: این را خدا و رسول و دامان پاک عترت و نفوس با عزت نمی پذیرند. من هرگز اطاعت از ستمگران را بر شهادت عزت بخش ترجیح نخواهم داد. به خدا قسم آنچه را از من می خواهند، نخواهم پذیرفت (ذلت و خواری را) تا اینکه خدا را آغشته به خون خویش، دیدار نمایم.))

این سخن بلند و حیات بخش اوست که در رجزخوانی های روز عاشورا می فرمود: «**الْمَوْتُ أَوَّلِي مِنْ رَكوبِ الْعَارِ**» مرگ نزد من از ننگ و خواری برتر است و باز می فرمود: «**مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ**» مرگ با عزت از زندگی همراه با ذلت برتر و بالاتر است

درفر هنگ عاشورا آموختیم که اگر دستیابی به عزت راهی جز مرگ و کشته شدن نداشته باشد، باید این راه را پیمود تا به ساحل شرافت و عزت برسیم. لذا امام (علیه السلام) پس از برخورد با سپاه حریف فرمود: «من از مرگ باکی ندارم، مرگ راحت ترین راه برای رسیدن به عزت است. مرگ با عزت، حیات ابدی است و زندگی لذت بار، مرگ واقعی است. آیا مرا از مرگ می ترسانید؟ چه خیال باطلی، هرگز از ترس مرگ، ظلم و ذلت را تحمل نمی کنم. درود بر مرگ در راه خدا. شما با کشتن من نمی توانید شکوه و عزت و شرافت مرا از بین ببرید، هیچ هراسی از مردن ندارم.» امام حسین (علیه السلام) این روحیه زیبای عزتمند را به اصحاب و یاران و فرزندان نیز منتقل نمود. لذا می بینیم قاسم ابن الحسن در آن بیان زیبایش می گوید: «وقتی زمامداران نظام ما افراد فاسدی مثل یزید و ابن زیاد

باشند، در این صورت مرگ برای من از غسل شیرین تر و زندگی با ستمگران مایه ننگ و خواری خواهد بود.» و برادرش عباس ابن علی پذیرفتن امان نامه ابن زیاد را ننگ و ذلت ابدی تلقی نموده و به شدت ردمی نماید. در صورتی که اگر می پذیرفت جان سالم بدر می برد، فریاد برآورد: مرگت بادای شمر! نفرین خدا بر تو و امان تو باد. از من می خواهی که زیر بار ستم و ذلت تو بروم و از یاری امامم دست بردارم؟ امام (علیه السلام) در آخرین لحظات وداع نیز خطاب به کودکان خردسالش فرمود: «پس از من دشمن شما را اسیر می کند، ولی هرگز ذلیل نمی شوید. او شما را

به اسارت می برد ولی نمی تواند به ذلت بکشانند، شما خاندان عزت، کرامت و شرافت هستید.»

و فرزندش امام سجاد (علیه السلام) در خطبه آتشین شام خطاب به رزیم بنی امیه فرمود: «ای یزید! خیال کرده ای با اسیر گرفتن ما وبه این سو و آن سو کشیدنمان، ما خوار و ذلیل شده ایم و تو عزیز و شریف گشته ای؟! به خدا قسم نه یاد ما محو می شود و نه وحی ما می میرد و نه ننگ این حادثه از دامان تو پاک می گردد.»

یکی از درس های حیات بخش عاشورایی این است که: هم فرد مسلمان باید عزیز زندگی کند و هم جامعه اسلامی باید با عزت و سربلندی به پیش برود. عزت فردی را خود فرد باید پاسداری نماید و عزت اجتماعی را در درجه نخست حاکمان و زمامداران جامعه باید حفظ نمایند. در تفکر عاشورایی، نه فرد حق دارد عزت و آقایی خود را بفروشد و زیر بار حقارت و ذلت برود و نه جامعه. فلسفه جهاد در اسلام همانا حفظ عزت جامعه اسلامی است. حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فرمودند: «جَعَلَ اللَّهُ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ». خداوند جهاد را جهت عزت و سرافرازی اسلام مقرر فرموده است.^۱

371- نفرین امام

ابن وائل می گوید: در کربلا مردی آمد و خطاب به اصحاب امام حسین علیه السلام گفت: آیا حسین در میان شماست؟ گفتند: آری! وقتی که چشمش به حضرت افتاد خطاب به امام گفت: تو را به جهنم بشارت می دهم! امام علیه السلام فرمود: من بشارت دارم به خدایی رحیم و شفاعت کننده اطاعت شده. تو کیستی؟ گفت: من حویزه هستم. امام فرمود: «اللهم خُذْهُ إِلَى النَّارِ!» «خدایا او را به جهنم بکش!» در این موقع اسبی که آن شخص بر او سوار بود رم کرد و آن مرد در حالی که پایش در رکاب بود از اسب افتاد و آنقدر آن حیوان او را به این طرف و آن طرف کشاند تا اینکه مُرد و چیزی از او باقی نماند

372- خدایا او را تشنه نگهدار

روایت شده که: مردی به نام زرعۀ در کربلا حاضر بود و تیری به طرف حضرت انداخت تا اینکه به عمامه حضرت خورد و این در موقعی بود که امام

^۱ بحار، ج ۲۹، ص ۲۳۳

می‌خواستند به طرف آب بروند ، ولی تیراندازی این شخص مانع شد . لذا حضرت او را نفرین کردند : خدایا او را تشنه نگه‌دار ! کسانی که بعدها شاهد مرگ زرعۀ بودند ، می‌گفتند او از حرارتی که در شکمش احساس می‌کرد و از سرمایی که در پشتش بود ناله می‌کرد . در مقابل او برف و یخ گذاشته بودند و در پشت سرش آتش برای گرم شدنش . وقتی که می‌گفت : آب به من بدهید که از تشنگی مُردم . برای او ظرف بزرگی آب و شیر می‌آوردند که اگر پنج نفر می‌خوردند سیراب می‌شدند ولی او می‌خورد و باز فریاد می‌زد . به من آب بیاشامید که از تشنگی مردم تا اینکه شکم او ترکید و مرد.^۱

373- دستی که به خون امام آلوده شد

در عصر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در گودال قتلگاه افتاده بود ، مردی به نام ملاک بن یسر به طرف حضرت آمده و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت ، و با شمشیر ضربتی به سر حضرت زد که کلاه خود حضرت شکافته شد و شمشیر به سرمقدش رسید و خون جاری شد به حدی که کلاه از خون پر شد . حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود : با این دست نخوری و نیاشامی ، و خداوند تو را با ظالمان محشور کند . مالک کلاه حضرت را برداشت ، و پس از واقعه عاشورا به خانه خود برد ، و خواست که خون آن را پاک کند ، همسرش آگاه شد و صدا زد که در خانه من لباس غارت کرده از فرزند پیامبر را می‌آوری ! از خانه من بیرون برو که خداوند قبرت را از آتش پر کند و آن ملعون همواره در فقر و بدحالی بود و از دعای حضرت هر دو دستش از کار افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب ، خشک می‌گردید و در زمستان خون از آنها می‌چکید و به همین حالت بود تا اینکه به جهنم داخل شد.^۲

374- شفای بیمار با دعای امام علیه‌السلام

صالح بن میثم می‌گوید : نزد حبابه والیه رفتیم و او برای ما سخنی درباره امام حسین علیه‌السلام گفت . او گفت : روزی نزد امام علیه‌السلام رفتم و سلام کردم و حضرت بعد از جواب سلام فرمود : ای حبابه چه شده که مدتی است نزد ما نمی‌آیی ؟

روشنگران قرآن گزینش فضایل درخشنده اهل بیت (علیهم السلام) از صواعق المحرقه-نویسنده : گزینش، ترجمه و تحقیق: عبد^۱ الله محمدی و محمد حسین رحیمیان

گفت: علتی دارد که موفق به زیارت نشده‌ام.

فرمود: به چه علتی؟ گفت: دچار مرض برص (پسی) شده‌ام.

امام علیه‌السلام دستش را بر محل برص گذاشت و دعا کرد. حضرت دستش را برداشت و هنوز دعای امام علیه‌السلام تمام نشده بود که دیدم خداوند به من شفا داده و اثری از مرض نیست.

سپس حضرت فرمود: ای حبابه در زمان کنونی فقط ما و شیعیان ما بر ملت ابراهیم هستیم و تو سعی کن از غیر ملت ابراهیم دوری گزینی.^۱

375-بوی سیب و امام حسین علیه‌السلام

ام سلمه همسر پیامبر (ص) می‌گوید: حضرتشان در حُجره من بودند، جبرئیل به حضورش رسید و آن دو در حجره گفت‌وگو می‌کردند که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در حجره را زدند. در را گشودم و آن دو همین که جبرئیل را کنار پدر بزرگشان دیدند، پنداشتند که او دحیه کلبی است و دور تا دور او می‌گشتند. جبرئیل گفت: ای رسول خدا! می‌بینی این دو کودک چگونه رفتار می‌کنند؟ فرمود: آری تو را با دحیه کلبی اشتباه گرفتند و دحیه کلبی به این دو کودک بسیار محبت می‌کند و هر گاه پیش ما می‌آید برای آنان هدیه می‌آورد.

جبرئیل دست خود را به گونه‌ای در مقابل آسمان گرفت که گویا می‌خواهد چیزی را بگیرد. سپس سیب، به و اناری در دستش قرار گرفت و آنها را به حسن و حسین داد که هر دو خوشحال شده و با چهره‌ای درخشان پیش پیامبر (ص) دویدند. پیامبر؛ میوه‌ها را گرفته و بوییدند و به آنان برگردانده و فرمودند: «با همین میوه‌ها پیش مادران بروید و شاید بهتر باشد که نخست پیش پدرتان بروید» آنان به منزل رفته و چیزی از میوه‌ها نخوردند تا پیامبر (ص) به منزلشان آمد و خطاب به امام علی (ع) فرمود: چرا چیزی از این میوه‌ها نخوردید؟! سپس ماجرای جبرئیل را برای آنان نقل کردند.

به دنبال آن بود که پیامبر و اهل بیت از آن میوه‌ها خوردند و به ام سلمه هم دادند. آن سیب، به و انار همچنان باقی بود و هر چه می‌خوردند چیزی از آن کاسته نمی‌شد؛ امام حسین (ع) فرموده

^۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا

است: «پس از رحلت پیامبر (ص) آن میوه‌ها همچنان به حال خود باقی بود و تا هنگامی که مادرمان فاطمه (س) زنده بود چیزی از آن کاسته نشد و چون مادرمان شهید شد انار را از دست دادیم، ولی سیب و به باقی بود و چون پدرم امیر المؤمنین (ع) شهید شد، به از میان رفت و آن سیب باقی ماند و به همان حال در اختیار برادرم امام حسن (ع) بود. پس از آن که ایشان مسموم شد و رحلت فرمود آن سیب پیش من بود، هنگامی که محاصره شدم و آب نداشتیم آن را می‌بوییدم و شدت تشنگی من کاسته می‌شد و چون تشنگی من شدت پیدا کرد و یقین به نابودی کردم آن را خوردم.»^۱

امام سجاد (ع) می‌فرماید: «این موضوع را یک ساعت پیش از کشته شدن پدرم از ایشان شنیدم و پس از شهادت آن حضرت بوی آن سیب از قتلگاه ایشان احساس می‌شد. و بوی آن سیب پس از امام حسین (ع) در مرقد آن حضرت باقی مانده است. من هرگاه مرقد پدرم را زیارت می‌کنم بوی آن سیب را استشمام می‌کنم و هر یک از شیعیان ما که به زیارت مرقد پدرم می‌رود، به هنگام سحر دقت کند، در صورتی که مخلص باشد آن بو را احساس خواهد کرد.»^۱

376- عاشورا در حدیث قدسی

در حدیث مناجات حضرت موسی علیه السلام آمده است که حضرت موسی (ع) گفت: «خدایا! چرا امت پیامبر خود، محمد، را بر دیگر امت‌ها فضیلت دادی؟»

خدای تعالی فرمود: «آنان را به دلیل 10 خصوصیت برتری دادم: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، نماز جمعه، نماز جماعت، قرآن، علم و عاشورا.»

در ادامه این روایت زیبا، موسی (ع) از روز عاشورا می‌پرسد: خداوند می‌فرماید: اَلْبُكَاءُ وَالتَّبَاكِي عَلَى سَبْطِ مُحَمَّدٍ ص وَ الْمَرْثِيَّةُ وَالْعَزَاءُ عَلَى مُصِيبَةِ وَلَدِ الْمُصْطَفَى؛ گریه کردن و تباکی بر نوه محمد (ص) و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی است.

سپس خداوند متعال به ذکر ثواب اشک بر امام حسین (ع) می‌پردازد و می‌فرماید: يَا مُوسَى مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عِبْدِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَكَى أَوْ تَبَاكَى وَ تَعَزَّى عَلَى وَلَدِ الْمُصْطَفَى ص إِلَّا وَكَانَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ثَابِتًا فِيهَا؛ ای موسی، هیچ بنده‌ای از بندگان من نیست که در آن روز بر فرزند مصطفی (ص) گریه و تباکی و عزاداری کند جز اینکه بهشت بر او واجب می‌شود در حالی که در آن ثابت است.

وَمَا مِنْ عَبْدٍ أَتَّفَقَ مِنْ مَالِهِ فِي مَحَبَّةِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِ طَعَامًا وَغَيْرَ ذَلِكَ دِرْهَمًا إِلَّا وَبَارَكْتَ لَهُ فِي الدَّارِ الدُّنْيَا الدَّرْهَمَ

¹ فتال نیشابوری، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ج 1، ص 159 - 160، قم، انتشارات رضی، چاپ اول، 1375 ش

بَسْبِینَ دِرْهَمًا وَ كَانَ مُعَافًا فِي الْجَنَّةِ وَ غَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَهُ؛ هر کس در راه محبت حسین فردی را طعام دهد یا درهمی هزینه کند، در دنیا به مال او هفتاد برابر برکت دهم و گناهانش را بیامرزم و در بهشت آزاد خواهد بود و گناهانش را بیامرزم.

وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا مِنْ رَجُلٍ أَوْ امْرَأَةٍ سَأَلَ دَمْعُ عَيْنِيهِ فِي يَوْمٍ عَاشُورَاءَ وَ غَيْرِهِ قَطْرَةً وَاحِدَةً إِلَّا وَ كُتِبَ لَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ؛ به عزت و جلالم سوگند هر کس از چشمانش در روز عاشورا اشک جاری شود ولو به اندازه یک قطره، اجر صد شهید برای او می نویسم.

دیشب کجا بودی؟

فضل می گوید: در اول محرم امام صادق (ع) به من فرمود: دیشب کجا بودی؟ عرض کردم: دیشب بین ما کسی بود که می گفت: هلال ماه محرم را دیده‌ام. لذا یکی از دوستان و محبین شما به مناسبت اول محرم مجلسی منعقد نموده بود؛ و ما برای گریه و ناله و عزاداری بر جد بزرگوارتان حضرت سیدالشهداء (ع) و اهل بیت آن حضرت - به خاطر مصائبی که بر آن بزرگواران در این ماه وارد شده - در مجلس او شرکت کردیم و بر مصائب شما اهل بیت گریستیم.

امام صادق (ع) فرمود: «نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَكَ وَ شَرَحَ صَدْرَكَ وَ أَجَرَكَ عَلَى حُسْنِ صُنْعِكَ وَ وَلَاتِكَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ»؛ «خداوند دلت را روشن کند، و به تو شرح صدر مرحمت فرماید، و تو را بر این عمل خوب و موالات تو با اهل بیت پیامبر (ص) پاداش دهد. ای فضل! هنگامی که از مجلس عزای بیرون آمدی جلو در خانه به چیزی برخورد نکردی؟

عرض کردم: بلی، خداوند مرا فدای شما گرداند. با مردی که جلوی در نشسته بود برخورد کردم. فرمود: آن شخص را شناختی؟ گفتم: هوا تاریک بود و نتوانستم او را بشناسم.

حضرت فرمود: خود من جلوی در نشسته بودم! گفتم: الله اکبر، پس برای چه به مجلس ما نیامدید تا در صدر مجلس باشید؟ به خدا قسم شما صاحب عزای هستید و واجب است به شما تعزیت بگوییم.

امام صادق (ع) فرمود: من خواستم وارد مجلس شوم، اما دیدم در صدر مجلس جدم پیامبر و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (ع) حضور دارند، و با شما بر ابا عبد الله الحسین بن علی (ع) می گریستند و نوحه و زاری می کردند. ثمرات الاعواد ج ۱ ص ۱۶؛ منابع النوراء ص ۱۷؛ دیوان مصاریع العبره ج ۱ ص ۱۷.

-377

سبط بن جوزی و دیگران گویند: مشهور این است که یزید اهل شام را جمع کرد و با چوب خیزران بر سر مطهر

امام حسین (علیه السلام) می زد.

سپس ابن جوزی گوید: جای شگفت نیست که یزید بر دندهای آن حضرت می زد و آل پیامبر (صلی الله و علیه و آله و سلم) را با دستهای بسته و زنان را با صورتهای باز و بر شتران حمل می کرد، آنگاه ابن جوزی به بخشی از کارهای زشت یزید اشاره می کند.

نویسنده گوید: در آن هنگام که یزید در قصر خود چوب به لب و دندان حضرتش می زد و جسارت می کرد، فرستاده ای از قیصر در نزد او بود، او با تعجب گفت: در نزد ما، در یکی از جزیره ها جای پای الاغ حضرت عیسی (علیه السلام) است، ماه همه ساله از اقصی نقاط به آنجا سفر می کنیم، و نذوراتی نذر می نماییم و آن محل را مانند کعبه شما بزرگ می شماریم، ولی شما فرزندان پیامبران را می کشید؟ گواهی می دهم که شما بر باطل هستید.¹

-378-

عاقبت قاتل حسین

لشکریان سر مطهرش را بریدند و به نزد ابن زیاد بردند، قاتلش این اشعار را خواند:

املاً رکابی فضة و ذهباً - فقد قتلت الملك المحجبا

و من یصلی القبلتین فی الصبا - و خیرهم اذ یذکرون النسبا

قتلت خیر الناس اما و ابا

دامن مرا از طلا و نقره پر کن! چون پادشاه بزرگواری را کشته ام.

کسی که در کودکی به دو قبله نماز خوانده؛ و از بهترین انسانها از جهت نسب یاد می شود.

من کسی را کشته ام که پدر و مادر او بهترین مردم هستند.

ابن زیاد از شنیدن این اشعار به خشم آمد و گفت: اگر می دانستی چنین است پس چرا او را کشتی؟ سوگند به

روشنگران قرآن گزینش فضایل درخشنده اهل بیت (علیهم السلام) از صواعق المحرقة¹

خدا! خیری از من نخواهی دید، و تو را به او ملحق می‌کنم.

آنگاه دستور داد تا گردن او را بزنند¹.

-379-

مرحوم مقرر نقل می‌کند که امام علیه السلام در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه‌ها دور شد. نافع بن هلال که یکی از یاران آن حضرت بود خود را به امام علیه السلام رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه‌ها را سؤال کرد و اضافه نمود: یابن رسول الله! آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران و متوحش ساخت.

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: ((آمده ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه‌ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن

مخفیگاهی باشد و از آنجا برای حمله خود و یا دفع حمله شما استفاده کند.))

آنگاه امام علیه السلام در حالی که دست نافع در دستش بود چنین فرمود: ((هِيَ وَاللَّهِ وَعَدُّ لَا خُلْفَ فِيهِ؛)) امشب همان شب موعود است، وعده‌ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد.))

سپس امام علیه السلام رشته کوههایی را که در مهتاب شب از دور دیده می‌شد به نافع نشان داد و فرمود: ((أَلَا تَسْلُكُ بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَتَنْجُو نَفْسَكَ؟)) نمی‌خواهی در این تاریکی شب به این کوهها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟.

((نافع بن هلال)) خود را به قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت مادرم به عزایم بنشیند من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را هم به هزار درهم خریداری نموده‌ام، سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشیر، کند و این اسب خسته شود.

((مقرر)) از نافع بن هلال چنین نقل می‌کند که: امام علیه السلام پس از بررسی بیابانهای اطراف به سوی خیمه‌ها برگشت و به خیمه زینب کبری (س) وارد گردید و من در بیرون خیمه کشیک می‌دادم، زینب کبری (س) عرضه داشت: برادر! آیا یاران خود را آزموده‌ای و به نیت و استقامت آنان پی برده‌ای؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنها بگذارند.

امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود: ((وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ...)) آری، به خدا سوگند! آنها را آزمودم و نیافتم مگر دلاور و غرّنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار)، آنان به کشته شدن در رکاب من آنچنان مشتاق هستند مانند اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادرش.))

نافع می‌گوید: من چون این سؤال و جواب را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنیده بودم بدو بازگو نمودم.

حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند! اگر منتظر فرمان امام علیه السلام نبودیم همین امشب به دشمن حمله می‌کردیم. گفتم

¹ همان

حبیب! اینک امام در خیمه خواهرش می باشد و شاید از زنان و اطفال حرم نیز در آنجا باشند و بهتر است تو با گروهی از یارانت به کنار خیمه آنان رفته و مجدداً اظهار وفاداری بنمایید تا هرچه بیشتر مایه دلگرمی این بانوان باشد.

حبیب با صدای بلند یاران امام را که در میان خیمه ها بودند دعوت کرد و همه آنان، خود را از خیمه ها بیرون انداختند.

حبیب اول به افراد بنی هاشم گفت: از شما درخواست می کنم که به درون خیمه های خود برگردید و به عبادت و استراحت خویش بپردازید، سپس گفتار نافع را برای بقیه صحابه نقل نمود.

همه آنان پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نایل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می کردیم، حبیب دلت آرام و چشمت روشن باد.

حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیاید با هم به کنار خیمه بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم.

چون به کنار این خیمه رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا! اینان جوانان فداکار شما و اینها شمشیرهای برآقشان است که همه سوگند یاد نموده اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه های بلند و تیز در اختیار غلامان شماست که هم قسم شده اند آنها را فرونبرند مگر در سینه دشمنان شما.

در این هنگام یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد:

((إِيهَا الطَّبِيبُونَ حَامُوا عَنْ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ وَحَرَائِرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ)) ای پاک مردان! از دختران پیامبر و زنان خاندان امیر مؤمنان دفاع کنید.))

چون سخن این بانو به گوش این افراد رسید، با صدای بلند گریه کرده و هریک به سوی خیمه خویش بازگشتند.

و این بود حماسه ای که درباره صحابه و یاران حسین بن علی علیهما السلام از زبان آن حضرت شنیدید و این بود گفتار نافع بن هلال و سایر یاران آن حضرت در شب عاشورا¹.

380- به عقیده شیعه و اندیشمندان اسلامی پس از رسول اکرم (ص) و معصومین، حضرت ابوالفضل العباس (ع) یکی از عالم ترین، فقیه ترین،

عارف ترین، فرزانه ترین و شجاع ترین افرادی است که تاریخ اسلام بلکه تاریخ جهان به خود دیده است.

نگاه و برخورد حضرت عباس (ع) با امام حسین (ع) فقط صرف ارتباط برادرانه نبوده است، بلکه او با نگاه امام زمان و ولی خود با ایشان برخورد می کردند و در تمام مراحل زندگی نهایت احسان و ادب را در حق برادر خود رعایت می کردند و همیشه در اندیشه حمایت و دفاع از امام زمان خویش و یاری سیدالشهدا (ع) بودند.

-381

صاحب ((نفس المهموم)) از مرحوم صدوق؛ نقل می کند که در ساعتهای آخر شب عاشورا خواب سبکی چشم امام علیه السلام را فرا گرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش فرمود: ((من در خواب دیدم که چندین سگ شدیدا بر

¹ همان

من حمله می کنند و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و این خواب نشانگر آن است از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلاست قاتل من خواهد بود.

امام علیه السلام سپس فرمود: و پس از این خواب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود: ((تو شهید این امت هستی و ساکنان آسمانها و عرش برین، آمدن تو را به همدیگر مژده و بشارت می دهند، تو امشب افطار را در نزد من خواهی بود، عجله کن و تاءخیر روا مدار و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبزرنگی جمع آوری کند^۱

-382

مقام علمی عباس(علیه السلام)

حضرت عباس(علیه السلام) در خانه ای زاده شد که جایگاه دانش و حکمت بود. آن جناب از محضر امیرمومنان، امام حسن و امام حسین(علیه السلام) کسب فیض کرده است. لذا از علی بن ابیطالب(ع) در مورد حضرت عباس(علیه السلام) نقل شده است که فرموده اند: "ان ولدی العباس زق العلم زقا، یعنی همان طور که پرنده به جوجه خود مستقیماً غذا می دهد، اهل بیت(ع) نیز مستقیماً به آن حضرت علوم و اسرار را آموختند".

و همچنین روایتی بدین مضمون از امامان معصوم(ع) نقل شده است که فرموده اند: "همانا عباس بن علی علم را چون غذا از پدرش وارد جان خویش نموده است".

حضرت ابوالفضل توفیق آن را پیدا کرد که از محضر 4 معصوم بهره مند شود. پدر عظیم الشان ایشان حضرت امیرالمومنین(ع)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و همچنین امام سجاد(ع). آن بزرگوار از امام سجاد حدود 12 سال بزرگتر بودند اما چون در مکتب ولایت و مهد امامت پرورش یافته بود، از علمای بزرگ ما به شمار می روند اما آن ایثار و جانفشانی فوق العاده ای که حضرت در روز عاشورا در کربلا داشتند باعث شده که آن بعد از شخصیت ایشان بر سایر ابعاد چیره شود و ما حضرت عباس را در علم به درستی شناسیم حال آنکه ایشان از عالمان بزرگ بود و طبیعی است وقتی شاگرد 4 معصوم باشد به این جایگاه دست یابد.

علامه شیخ عبدالله ممقانی در کتاب نفیس تنقیح المقال، در مورد مقام علمی و معنوی ایشان گفته است: "آن جناب از فرزندان فقیه و دانشمندان ائمه (ع) و شخصیتی عادل،

مورد اعتماد، با تقوا و پاک بود.^۲

^۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا

^۲ تنقیح المقال

عباس و ائمه اطهار(ع)

*امیرالمؤمنین علی(ع) در خطابی به همسر گرانقدرش ام‌البنین می‌فرماید: "نور دیده‌ات نزد خداوند منزلتی سترگ دارد و پروردگار در عوض آن دو دست بریده، دو بال به او ارزانی می‌دارد که با فرشتگان خدا در بهشت به پرواز درآید؛ آن سان که پیشتر این لطف به جعفر بن ابی‌طالب شده است." سپس خطاب به فرزند گرامی خود عباس فرمود: جلوتر بیا. عباس پیش روی پدر ایستاد و امام با دست خود، شمشیری را بر قامت بلند او حمایل نمود. سپس نگاهی طولانی به قامت او نمود و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود: "گویا می‌بینم که دشمن پسر مرا احاطه کرده و او با این شمشیر به راست و چپ دشمن حمله می‌کند تا این که دو دستش قطع می‌گردد".

*در زمان امام حسن مجتبی(ع) و پس از صلح و بازگشت امام به مدینه، عباس در کنار امام به دستگیری از نیازمندان پرداخت و هدایای کریمانه برادر خود را بین مردم تقسیم می‌کرد. او در این دوران بود که لقب «باب الحوائج» یافت و وسیله دستگیری و حمایت از محرومین جامعه گردید. او در تمام این دوران، در حمایت و اظهار ارادت به امام خویش کوتاهی نکرد.

*امام حسین بن علی(ع) هنگام خروج از مدینه به طرف کربلا ندا داد: "کجاست برادرم ... کجاست ماه بنی‌هاشم؟ پس عباس جواب داد: بله بله ای آقای من! آنگاه امام حسین فرمود: ای برادر، اسبم را حاضر کن، پس عباس اسب حضرت را حاضر نمود".

در عصر تاسوعا شمر با چهار هزار نفر وارد کربلا شد. یکی از نقشه‌های او برای کاستن از یاران امام حسین امان دادن به عباس و برادران او بود. وقتی جناب عباس شنید که شمر امان نامه آورده اصلاً به او اعتنا نکرد و جواب او را نداد، تا این که امامش به او فرمان داد که جواب شمر را بگوید، عباس فرمود: "چه می‌گویی؟" عرض کرد: "شما و برادران در امانید." عباس غیرتمند سراسر وجودش آتش گرفت و فریاد او بلند شد: "دست‌های بریده باد و لعنت بر آنچه که از امان نامه آورده‌ای. ای دشمن خدا! آیا دستور می‌دهی که ما برادران و آقایان حسین پسر فاطمه را رها کنیم و داخل اطاعت لعنت‌شدگان و فرزندان لعنت‌شدگان شویم؟ آیا به ما امان می‌دهی در حالی که فرزند رسول خدا در امان نیست".

*امام سجاد(ع) می‌فرماید: "خداوند حضرت عباس(ع) را رحمت کند که به حق ایثار کرد و امتحان شد و جان خود را فدای برادرش کرد تا آنکه دو دستش قطع شد. لذا خداوند عزوجل در عوض، دو بال به او عطا کرد تا همراه ملائکه در بهشت پرواز کند، همان طور که به جعفر بن ابی‌طالب (ع) هم دو بال عطا فرمود و به تحقیق، حضرت عباس (ع) نزد پروردگار مقام و منزلتی دارد که روز قیامت همه شهدا به آن مقام و منزلت غبطه می‌خورند".

*امام صادق(ع) همواره از عمویش عباس تجلیل به عمل می‌آورد و با درود و ستایش از او یاد می‌کند و مواضع قهرمانانه‌اش در روز عاشورا را بزرگ می‌داشت. از جمله سخنانی که امام درباره قمر بنی‌هاشم(ع) فرموده است این است که: "عمویم عباس بن علی بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت. همراه برادرش حسین جهاد کرد، به خوبی از بوته آزمایش بیرون آمد و شهید از دنیا رفت..." امام صادق(ع) از برترین صفات مجسم در عمویش یعنی تیزی، ایمان محکم و جهاد، پرده بر می‌دارد.

در جای دیگر نیز امام صادق فرموده است: "شهادت می‌دهم که تو برای خدا و رسولش و برادرت خیرخواهی نمودی، پس تو چه نیکو برادر فداکار بودی".

*بقیه الله الاعظم، امام زمان(عج) در بخشی از سخنان پرمعنای خود در زیارت ناحیه مقدسه درباره عمویش عباس (ع) چنین می‌گوید: "سلام بر ابوالفضل، عباس بن امیرالمؤمنین، همدرد بزرگ برادر که جانش را فدای او ساخت و از دیروز بهره‌فردایش را برگزید، آنکه فدایی برادر بود و از او حفاظت کرد و برای رساندن آب به او کوشید و دستانش قطع گشت"¹...

384- امام صادق(ع): هر که دوست دارد 120 هزار پیامبر با او دست بدهند، شب نیمه شعبان به

زیارت قبر حسین علیه السلام برود.²

385- حضرت عباس از معدود غیر معصومین هستند که از معصوم برای ایشان زیارتنامه

صادر شده است. از حضرت امام صادق(ع) زیارتنامه‌ای برای حضرت ابوالفضل روایت

¹ وقایع الایام - نفس المهموم - مفاتیح الجنان - مولد العباس بن علی - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس

² کتاب مزار - محمد بن مهدی

شده است، همچنین در زیارت ناحیه مقدسه در مورد حضرت عباس به صورت اختصاصی بیانات بلندی وجود دارد و حضرت ابوالفضل مورد مدح حضرات معصومین قرار گرفته‌اند و این به سبب غرق بودن حضرت عباس در معرفت به ولایت است. اوج شخصیت حضرت عباس به دلیل بصیرت نافذ ایشان است چرا که امام صادق وقتی که می‌خواهد از عموی خویش یاد کند، با اینکه حضرت عباس فضیلت‌های بسیاری دارد اما در مورد ایشان می‌فرماید "کان نافذ البصیره".

386- حضرت عباس برادران دیگری داشتند که در کنار آن حضرت در کربلا به شرف شهادت نائل آمدند اما مقام حضرت عباس به خاطر آن بصیرت فوق‌العاده به جایی می‌رسد که امام سجاده (ع) می‌فرماید "عمویم عباس در روز قیامت چنان جایگاهی دارد که همه شهدا به جایگاه او غبطه می‌خورند" و ما می‌دانیم که همه بهشتیان به جایگاه شهدا در قیامت غبطه می‌خورند. حال جایگاه حضرت عباس چنان رفیع است که شهدا به این جایگاه غبطه می‌خورند و این نیست مگر اوج بصیرت ایشان در مساله ولایت و ولایتمداری که او را یگانه دوران کرد و شایسته اینکه از طرف معصومین زیارتنامه مخصوصه داشته باشد.

-387

حسین بن علی علیه السلام نزدیک غروب تاسوعا و پس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (و یا پس از نماز مغرب) در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفته این خطابه را ایراد نمود:

خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شدايد و آسایش و رنج و رفاه مقابل نعمتهایش سپاسگزارم. خدایا! تو را می‌ستایم که بر ما خاندان، با نبوت، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشنا ساختی و بر ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرموده‌ای و از گروه مشرک و خدانشناس قرار ندادی.

اما بعد: من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم . خداوند به همه شما جزای خیر دهد.

آنگاه فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی به نام ((عمورا)) و یا ((کربلا)) فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت ، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.^۱

-388-

امام صادق می فرماید در آن هنگام که امام حسین شهید شد لشکریان شخصی را دید که به شدت فریاد می کشد گفتند ای مرد بس کن این همه ناله و فریاد برای چیست؟

او گفت: «چگونه فریاد زنم در حالی که رسول خدا را می بینم که ایستاده است و گاهی نظر به سوی آسمان می کند و زمانی به سوی میدان جنگ شما نظاره می فرماید از این می ترسم که خدا را بخواند و نفرین کرده و تمام اهل زمین را هلاک نماید و من هم در میان ایشان هلاک گردم.

بعضی از افراد لشکر با هم گفتند این مرد دیوانه است و سخن سفیهانه ای می گوید.

گروهی دیگر که به تواین نامیده شدند از این کلام متنبه شدند و گفتند به خدا قسم که ستمی بزرگ بر خود کردیم و بخاطر خشنودی پسر سمیه سید جوانان اهل بهشت را کشتیم.

پس همانجا توبه کردند و بر علیه ابن زیاد خروج نمودند.

به امام صادق عرض شد آن صیحه زننده چه کسی بود؟

^۱ سخنان امام حسین ع از مدینه تا کربلا

حضرت فرمود: "ما او را کسی جز جبرئیل نمی دانیم و اگر خداوند به او اجازه فرموده بود در میان آنان صیحه ای می زد که از آن صیحه روح آنها از بدنهایشان خارج می شد و وارد آتش جهنم می شدند ولی خداوند برای اینکه آنها بر گناهانشان بیفزایند و عذابشان بشتر شود به آنان مهلت داد."^۱

389- فلسفه عزاداری و تعظیم ایام محرم چیست؟

دلیل اول: این کار بدستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام بوده است.

1- امام زمان «عج» خطاب به امام حسین علیه السلام: اگر در کربلا نبودم تا یاریت کنیم حال برایت گریه می کنم و اگر اشکم تمام شود برایت خون می گیریم!^۲

2- «پیامبر صلی الله علیه و آله: کسی که در مصیبت حسین علیه السلام، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود.»^۳

3- «امام سجاد علیه السلام: هر مؤمنی که برای حسین، طوری گریه کند که اشکش بر گونه اش جاری شود، خداوند سبحان غرفه ای در بهشت به او اختصاص می دهد.»^۴

4- «امام صادق علیه السلام: یک قطره اشک در مصیبت حسین، باعث آمرزش گناهان می شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد.»^۵

¹ <http://adabir98.blogfa.com/tag>

² بحار الانوار 237/98

³ همان

⁴ همان

⁵ همان

5- «امام صادق علیه السلام: هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سیدالشهداء که اجر او محدود نیست!»¹

390- روزه های شبهای محرم از شب اول تا شب دوازدهم

روزه شب اول - مصیبت مسلم بن عقیل

جناب «مسلم» فرزند «عقیل بن ابی طالب» از بزرگان بنی هاشم و پسر عموی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود.

امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و در مکه بود که نامه های مردم کوفه و دعوت از ایشان بسیار زیاد شد. آخرین نامه که به امام رسید و تعداد نامه ها که به هزاران درخواست بالغ شد، امام بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خداوند متعال طلب خیر کرد. سپس مسلم را خواست و پاسخ نامه ها را نوشت و در آن آورد: «سخن شما این است که: "امامی نداریم، به سوی ما بیا شاید خدا به سبب تو ما را هدایت و متحد کند". من، مسلم بن عقیل برادر و پسر عموی خود را که مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم، پس اگر برای من نوشت که رأی خردمندان و اهل فضل و مشورت شما همان است که در نامه هایتان خواندم بزودی نزد شما خواهم آمد» ...

مسلم در نیمه رمضان از مکه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و با خانواده خود وداع کرد و با چند راهنما و همراه به سوی کوفه رفت. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان راه را گم کردند و دو راهنما از تشنگی جان باختند. تا اینکه مسلم سرانجام در روز پنجم شوال به کوفه رسید.

مردم کوفه دسته دسته نزد مسلم جمع شدند و چون نامه حضرت علیه السلام را بر آنان خواند گریستند. سپس 18000 نفر از اهل کوفه با مسلم بیعت کردند. در نتیجه او نیز نامه ای به امام علیه السلام نوشت و بیعت این

¹ بحار الانوار 237/98

تعداد را خبر داد و ایشان را به حرکت به سوی کوفه ترغیب کرد.

هنگامی که خبر این بیعت به یزید بن معاویه رسید، وی عیدالله بن زیاد را که حاکم بصره بود مأمور کرد تا حکومت کوفه را نیز عهده‌دار گردد. عیدالله با حيله به شهر وارد شد و حکومت را در دست گرفت و مردم را تهدید کرد. سپس «هانی بن عروه» که از بزرگان کوفه بود و مسلم بن عقیل در منزل او پناه گرفته بود را شکنجه و زندانی کرد.

مسلم هنگامی که خبر شکنجه‌شدن هانی را شنید از کوفیان خواست که به یاریش بشتابند. مردم به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از جمعیت شد در حالیکه یاران عیدالله بیش از پنجاه نفر نبودند. عیدالله چند نفر را بین قبایل مختلف کوفه فرستاد تا آنها را تهدید و تطمیع کنند و عده‌ای از اشراف که در قصر او بودند را مأمور نمود که از بام‌های دارالاماره مردمی که قصر را محاصره کرده بودند بترسانند یا فریب دهند. اهل کوفه هنگامی که سخن رؤسا و اشراف خود را شنیدند سست شدند. کم‌کم نجوای خناسان زیاد شد که به هر یک به دیگری می‌گفتند: «برگردیم، دیگران هستند و کفایت می‌کنند!!»

اندک‌اندک جمعیت از پیرامون مسلم پراکنده شد و تنها حدود سی نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم که با این پیمان شکنی روبرو شد به همراه آن سی نفر به سوی "ابواب کنده" حرکت کرد. هنگامی که به آنجا رسید تنها ده نفر همراه وی باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور کرد هیچکس همراه او نبود. مسلم غریبانه به این سو و آن سو نگاه کرد ولی حتی کسی نبود که وی را راهنمایی کند و یا در خانه‌اش او را پنهان نماید. سفیر حسین سرگردان در کوچه‌های تاریک کوفه راه می‌رفت و نمی‌دانست کجا برود.

تا اینکه به خانه‌ای رسید که پیرزنی بر در آن ایستاده بود. نام این زن «طوعه» بود و منتظر فرزندش بود که به همراه مردم از خانه بیرون رفته بود. مسلم بر زن سلام کرد و از او آب خواست. طوعه به او آب داد و به داخل خانه رفت. دوباره که بیرون آمد مسلم را دید که بر در منزل نشسته است. گفت: «ای بنده خدا اگر آب نوشیدی نزد خانواده خود رو». مسلم خاموش ماند. زن، دوباره و سه‌باره سخن خود را تکرار کرد. مسلم برخاست و گفت: «من در این شهر خانه و خانواده‌ای ندارم. من مسلم بن عقیل‌ام. این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و از مأمن خود بیرون آوردند.» پیرزن مسلم را به داخل خانه برد؛ فرش را برایش گسترده و طعامی فراهم نمود. اما مسلم شام نخورد و خوابید و در عالم رؤیا عموی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید که به وی گفت:

«بشتاب که تو فردا نزد ما خواهی بود.»

از سوی دیگر، عیدالله که پراکنده شدن مردم را دید جرأت پیدا کرد از قصر خارج شد و به مسجد آمد و برای پیدا کردن مسلم هزار دینار جایزه تعیین کرد.

فرزند طوعه که به خانه برگشت از وجود مسلم در منزل با خبر شد و با طلوع فجر خبر را به دشمنان رساند.

عیدالله گروهی متشکل از ده‌ها سپاهی را برای دستگیری او فرستاد.

مسلم مشغول عبادت بود که لشگریان به منزل طوعه رسیدند. هنگامی که وی صدای شیهه اسبان را شنید دعای خود را به شتاب تمام کرد و زره پوشید و از طوعه تشکر کرد و به مقابله با لشکر شتافت مبادا که خانه پیرزن را بسوزانند.

مسلم که مردی جنگاور بود بیش از 40 نفر از نامردان کوفی را کشت تا اینکه آنان دسته جمعی بر او حمله کردند و از بام‌ها نیز سنگ بر او می‌زدند تا سرانجام بر اثر شدت جراحات و تشنگی و نیزه‌ای که از پشت بر او فرود آمد بر زمین افتاد و اسیر شد.

(برخی از منابع نیز نقل کرده‌اند که وقتی دیدند نمی‌تواند آن جناب را دستگیر کنند با نیرنگ به وی امان دروغین دادند و از این طریق ایشان را به دارالحکومه بردند.)

مسلم بن عقیل هنگامی که دربند شد گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» و شروع به گریه کرد. یکی از لشگریان از گریستن ایشان - با آنهمه جنگاوری - تعجب کرد و از سبب آن پرسید. مسلم گفت: «به خدا سوگند که از کشته شدن باک ندارم و برای خود گریه نمی‌کنم من برای خاندان پیامبر که به اینجا می‌آیند و برای حسین و آل او گریه می‌کنم.»

نام خوش‌قرار دل بی‌قرار من *** روی تو شمع روشن شب‌های تار من

بی‌خانه‌ام ولی به دلم کرده خانه غم *** نبود کسی به جز در و دیوار، یار من

مسلم را به دستور عیدالله بر بام قصر دارالاماره بردند، در حالی که تسبیح خداوند می‌گفت و استغفار می‌کرد.

من انتظار می‌کشم اما نمی‌کشد *** غیر از طناب دار، کسی انتظار من

هم خود به روی بامم و هم آفتاب عمر *** ای باغبان! بیا که خزان شد بهار من

سپس او را گردن زدند و ابتدا سرش و سپس بدنش را از بام به زیر افکندند تا مردم ببینند و سپس بدن مبارکش را

در انتظار پیمان شکنان کوفه آویزان کردند.

من از فراز بام کنم جان نثار تو *** کوفی ز بام، سنگ نماید نثار من

هانی را نیز که پیر مردی 89 ساله بود را به بازار کوفه بردند و با وضعی دلخراش کشتند و به دار آویختند در

حالی که یاران خود را صدا می کرد و هیچکس به یاری او برخاست.

آنگاه ابن زیاد سرهای مبارک هانی و مسلم را به شام نزد یزید فرستاد. بدن مسلم بن عقیل اولین بدن از بنی هاشم

بود که آویخته گشت و رأس او اولین رأسی بود که به دمشق فرستاده شد.

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أی منقلب ينقلبون¹.

عشق، شوق همانندی است! هر چه مثل تر، عشق شکوفا تر .

کسی مثل حسین، از میان خدائیان، بی کس نبود. همه ی بی کسی خدائیان در آن بود که خدا را نمی پذیرفتند و کسان حسین همه

قاری و عابد و ... حتی شیعه بودند. همان کسانی که بی کسش گذاشتند. و این عجب غربت پر سوزی است.

و مسلم دُرده این جام تلخ، نصیصش شده بود. و اگر این طور باشد که هر که مقرب تر است جام بلا پیشرش می دهند. و اگر جامی،

بلایی تر از غربت نباشد، و اگر حسین بیشترین بوسه را بر لب این جام زده است، پس مسلم نزدیک ترین چاکر به آستان مولایش

گشت. مسلم! حقا که نامش گوارایش بود !

و بالاتر...

مسلم، آفتاب خورشید غربت خدا در میان زمینیان بود.

حسین، مسلم را هدایت کرد. هادیانی که مهدیه‌های خود را از خود نیز پیش می فرستند. حسین، مسلم را خاص تر از خود کرد.

همچنان که عباس را موجب شد تا مقامی یابد که خود نیز رشک آن را ببرد.

آن هجده هزار، حسین فقط امضایشان را دید. و گاهی در طول سفر نامه هایشان را هم می خواند. و مسلم دستان گرمشان را احساس

کرد. و سخنان وفایشان را ترنم گوشش نمود. مسلم میهمانشان گشت و دید که درختان به ثمر نشسته اشان و چاهای پر آبشان و

دشت های پر علوفه اشان همه ارزانی اوست. آنچه حسین خوانده بود، مسلم شنید و دید .

پشتی از مسلم خالی شد، که به شدت گرم گشته بود. و حسین، هم چون امام بود و هم چون در کوفه نبود، دستی از او به این شمع

¹ سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . - شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

کم فروغ، گرم نشد.

کم شدن، شاید اگر سالیانی طول می کشید و یا لااقل ماهیانی و یا هفته ها و روزهایی، این چنین نبود. برای مسلم زمان در خلاصه ترین حد خودش، همه غربت خدائیان زمین را نمود داد.

روزی که هزاران سال بی کسی پیامبران و اوصیاء آنها مرور شد و شب در منزل پیره زنی بود که پسرش باده نوشی خود فروش بود و صبحی که ریختند و شعله کشیدند و زخم زدند و بردند.

حالا فقط مانده یک شباهت دیگر!

حسین را با لب تشه کشتند. هر که روضه حسین را خواند از جبرئیل تا همه دیگران دیگر، گفتند که حسین را با لب تشه کشتند و مسلم که خواست آب بنوشد، دندان‌های او شکسته بود، درون کاسه افتاد و این، اوج شوق به همانندی با محبوب بود.

روی پشت بام او را سر زدند و جسمش را به زیر افکندند و در کوچه های کوفه، پاهایش را به استری که بسته بودند چرخاندند و مسلم در فرصت قبل از مرگی که به او داده بودند - که به همه اعدایان می دهند - رو کرد به آن سو که از آنجا حسین می آمد و ... علیک السلام یا ابا عبد الله! خدا حافظ ای حسین!

و حالا به تو می گویند برو روی پشت بام و رو به کربلا بایست و سلام کن! السلام علیک یا ابا عبد الله! تازه واردی! فعلا سلام کن و جواب بگیر تا هزاران مرحله دیگر ... شاید هم صد ساله را یک شبه رفت و شاید همین امشب مرگت برسد و همه بشوند که می گویی: علیک السلام ...

آخ مسلم که اوج شکوهت آنچنان همه دهلیز قلم را پر ساخته است که همان بهتر لب فرو بندم دیگر!

391- روضه شب دوم - ورود کاروان عشق به کربلا

پس از آنکه بنی امیه، امام حسین علیه السلام را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دادند، ایشان از مدینه به سمت مکه مکرمه خارج شد و بقیه ماه شعبان و ماه های رمضان، شوال، ذوالعقده را در جوار بیت الله سپری کرد و با آمدن ذوالحجّه، احرام حج نیز بست.

از سوی دیگر «عمرو بن سعید بن عاص» از سوی یزید مأمور شد که برای دستگیری یا جنگ با حضرت به مکه برود. وی در روز ترویبه (8 ذوالحجّه) به مکه رسید.

امام علیه السلام که می دانست این دشمنان، حرمتی برای حرم خداوند قائل نیستند حج تمتع خویش را نیمه تمام گذاشت و آن را به عمره مفرده تبدیل کرد و از مکه خارج شد. انگیزه امام برای این کار، همانگونه که خود

فرمود، حفظ حریم بیت الله بود. ایشان در پاسخ «محمد حنیفه» که او را از ترک مکه بر حذر و به اقامت در این شهر ترغیب می کرد فرمود: «ای برادر! می ترسم یزید ناگهان مرا در حرم بکشد و به سبب من حرمت این خانه شکسته شود». همچنین حضرت در پاسخ افراد دیگری مانند «ابن عباس»، «فرزدق» و «عبدالله بن زبیر» که همین خواسته را تکرار می کردند و می پنداشتند که دشمن، حرمت مکه را نگه می دارد می فرمود: «یک وجب دورتر از خانه کعبه کشته شوم و حرمت مکه به خاطر من پایمال نگردد بهتر است.»

بعدها که در جریان قیام عبدا... بن زبیر، بنی امیه کعبه را با منجنیق مورد حمله قرار دادند و عبدالله را در مسجدالحرام کشتند، معلوم شد که ابن عباس با آن فطانت و ابن زبیر با آن زیرکی اشتباه می کردند و امام آینده را بروشنی در خشت خام می دید و دشمنان اسلام را بخوبی می شناخت .

بهرحال، امام هنگامی که حاجیان برای ادای مناسک حج تمتع به سوی منا می رفتند طواف کرد، سعی بین صفا و مروه به جای آورد، موی چید، از احرام عمره بیرون آمد و رو به سوی کوفه گذارد.

ما کاروان کعبه عشقیم ، هر کجا *** رو آوریم کعبه بود روبروی ما
 ماییم کعبه ی دلِ عشاقِ باوفا *** هر جا رویم کعبه کند جستجوی ما

چون خبر به محمد حنیفه رسید خود را به کاروان رساند و زمام ناقه امام را گرفت و گفت : «ای برادر! چه باعث شد که با این شتاب خارج شوی؟» حضرت فرمود : «دیشب رسول خدا به خوابم آمد و گفت : ای حسین! بیرون رو که خدا خواست تو را کشته ببیند». ابن حنیفه گفت : «انا لله و انا الیه راجعون. پس این زنان و کودکان را چرا با خود میبری؟» امام پاسخ داد: «جدم فرمود خداوند می خواهد آنها را اسیر ببیند.»

احرام ما کفن شود اندر منای عشق *** خون گلوی ما شود آنجا وضوی ما
 ما تشنه ی شهادت عشقیم، می رویم *** تا پر شود ز خون دل ما، سبوی ما

اینگونه بود که امام علیه السلام به خاطر حفظ حریم خدا ، به دستور رسول خدا و برای زنده کردن امر خدا، به همراه اهل و عیال و تعدادی از موالی و یاران از مکه خارج شد و به سوی عراق عزیمت کرد. روز خروج را برخی از موخان روز ترویه (هشتم ذوالحجه) و «ابن قولویه» به نقل از امام باقر علیه السلام روز هفتم این ماه نقل کرده اند.

ما را منای عشق، صف کربلا بود *** رنگین شده فرات ز خون گلوی ما

امام علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد اما در نزدیکی این شهر به وسیله «حر بن یزید ریاحی» و سپاهیان‌ش که مأمور راه‌بستن بر کاروان امام بودند متوقف شد (که حکایت مفصل‌تر آن در روضه فردا ذکر خواهد شد). پس از مذاکرات طولانی که بین امام علیه السلام و حر صورت گرفت و بعد از آنکه حر گفت اکنون که از کوفه آمدن ابا داری راهی برگزین که نه به کوفه روی و نه به مدینه بازگردی تا من به امیر نامه نویسم، حضرت علیه السلام راه قادسیه را انتخاب فرمود.

لشکر ظلمت و کاروان نور چند روز سایه به سایه یکدیگر حرکت می‌کردند تا اینکه روز دوم محرم در نزدیکی روستای نینوا، نامه‌ای از عبیدالله به حر رسید که در آن نوشته بود: «همان هنگام که نامه من به تو رسید حسین را نگاهدار و بر او تنگ بگیر و او را در بیابانی بی‌پناه و بی‌آب فرود آور.»

حر بر امام و اصحاب او سخت گرفت تا آنها را مجبور نماید در همان مکان بی‌آب و آبادی که نامه به دستش رسیده بود اتراق کنند. امام به او فرمود: «وای بر تو! بگذار در آبادی و روستایی فرود آئیم» حر گفت: «نه، به خدا قسم نمی‌توانم. این نامه رسان را بر من جاسوس کرده اند و باید در همینجا بمانی.»

«زهیر» که یکی از یاران امام بود گفت: «ای پسر رسول خدا! جنگ با این جماعت آسانتر از نبرد با کسانی است که بعداً به آنها ملحق می‌شوند. بگذار با آنها بجنگیم». امام فرمود: «من آغازکننده جنگ نخواهم بود». آنگاه نام آن سرزمین را پرسید. گفتند نام اینجا «عقر» است. دوباره پرسید آیا نام دیگری ندارد. گفتند به اینجا نینوا نیز می‌گویند. نام دیگری هم دارد که کربلاست. پس حضرت شروع به گریستن کرد و گفت: «اللهم انی اعوذ بک من الکرب والبلاء. اینجا مکان رنج و اندوه است». آنگاه یاران را فرمود: «همینجا فرود آید که جدم رسول خدا به من خبر داد که خون ما بر این زکین ریخته می‌شود و در اینجا دفن خواهیم شد». سپس دستور داد که خیمه‌ها را رد همان سرزمین بی‌آب و علف برپا کردند.

کربلا بر تو مهمان رسیده *** وعده‌ی وصل جانان رسیده

کربلا وا کن آغوش خود را *** بر پذیرایی آل طاه‌ها

در روایت دیگری نیز آمده است هنگامی که به امام علیه السلام گفتند نام اینجا کربلاست حضرت خاک آنجا را بویید و گریست و گفت: «ام سلمه مرا خبر داد که روزی جبرئیل نزد رسول خدا بود و من تو را نزد او بردم و تو گریه می‌کردی. پیامبر تو را گرفت و در دامن نشاند. جبرئیل گفت: آیا او را دوست داری؟ پیامبر فرمود:

آری. جبرئیل عرض کرد: امت تو او را می کشند. و سپس خاک کربلا را به پیامبر نشان داد. والله این همان خاک است.»

همچنین در حدیث است هنگامی که علی علیه السلام به صفین می رفت به حوالی نینوا رسید. پرسید این سرزمین را چه می گویند؟ گفتند: کربلا. امیرالمومنین علیه السلام آنقدر گریست که زمین از اشکش نمناک شد.

و اکنون بیا تا ما نیز به همراه محمد و علی بگیریم برای آن کس که آسمانها و زمین در مصیبتش گریانند.
 لا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون¹.

392- روضه شب سوم - حکایت حر؛ حماسه توبه و تصمیم

داستان «حر» یکی از عجیب ترین و عبرت آموزترین وقایع عاشورا است .

وی رادمردی پهلوان و سرداری نیرومند بود. برخی او را "دلیرترین مرد کوفه" می دانستند. اهمیت این لقب آنگاه معلوم می شود که بدانیم کوفه شهری نظامی بود که به عنوان اولین دژ اسلام در برابر ابر قدرت اول آن زمان یعنی امپراتوری ایران بنا شده بود؛ لذا بیشتر ساکنان آن را سپاهیان و سرداران نامی عرب و عجم تشکیل می دادند.

هنگامی که به عیدالله خبر دادند که امام حسین علیه السلام به عراق رسیده است وی «حر» را به همراه حدود 1000 سرباز فرستاد تا راه را بر ایشان ببندد و یا او را به دارالاماره ببرد.

هنگامی که حر از قصر عیدالله خارج شد صدایی از پشت سرش شنید که گفت: «حر! شادباش که به سوی خیر می روی!». حر به سوی صدا برگشت و کسی را ندید. با تعجب از خود پرسید: «این چه بشارتی بود؟ و این چه خیری است که به جنگ حسین بروم؟»

در گرمای نیمروز، سپاه حر به کاروان امام رسید. امام هنگامی که تشنگی آنان را دید به یاران فرمود: «به این جماعت و اسبانشان آب دهید» و وقتی مشاهده کرد که یکی از سربازان نمی تواند آب بخورد و آب از مشک بیرون می ریزد خود برخاست و با دستان مبارکش وی را سیراب کرد.

¹ سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364. - شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378. - محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسودان، بی تا؛ ج 5.

این مهر و عطوفت امام علیه السلام را ببینید و با آنچه همین سپاهیان کوفه با وی کردند مقایسه کنید. حسین اسبان آنان را سیراب کرد اما آنان آب را از فرزندان حسین دریغ کردند.

تا تمامی لشکریان آب نوشیدند وقت نماز شد. امام از خیمه بیرون آمد خطبه‌ای کوتاه خواند و گفت: «ای مردم! من نزد شما نیامدم تا وقتی که نامه‌های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند نزد ما بیا که ما امامی نداریم. حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید بگویید و اگر بر عهدتان نیستید و آمدن مرا ناخوش دارید از همینجا باز می‌گردم»

سپس به حر فرمود: می‌خواهی با اصحاب خود نماز گزاری؟ گفت: نه، ما همه با تو نماز می‌گزاریم. امام پس از نماز به خیمه خود رفت و حر نیز به جمع سپاهیان خویش برگشت. هنگام نماز عصر، دوباره امام بیرون آمد و نماز خواند و سپس روی به کوفیان کرد و فرمود: «ای مردم! اگر از خدا بترسید و حق را برای اهلش بدانید خدای تعالی بیشتر از شما راضی می‌گردد. ما اهل بیت محمد علیه السلام به تصدی امر خلافت از مدعیانی که این مقام از آن آنها نیست و با شما به ستم رفتار می‌کنند شایسته‌تریم. اما اگر ما را نمی‌پسندید و حق ما را نمی‌شناسید و رأی شما غیر از آن چیزی است که در نامه‌ها فرستادید و نمایندگان شما گفتند، از نزد شما برمی‌گردم.» حر گفت: «سوگند به خدا که من از این نامه‌ها و نمایندگان که می‌گویی چیزی نمی‌دانم.» امام به یکی از همراهان گفت تا خورجینی را بیاورد که انباشته از نامه‌های کوفیان بود. امام نامه‌ها به حر نشان داد. حر گفت: «من از کسانی که این نامه‌ها را نوشتند نیستم. به من دستور داده‌اند که وقتی تو را دیدم از تو جدا نشوم تا نزد عیدالله به کوفه برویم.» امام به یاران و نیز زنان کاروان دستور داد که سوار شوند و فرمود: «باز گردید.» اما سپاهیان حر راه برگشت را نیز سد کردند.

گفتگو میان امام و سپاهیان کوفه به نتیجه نرسید و سرانجام کاروان امام مجبور به فرود آمدن در سرزمین کربلا شد...

اما در روز عاشورا هنگامی که حر، فزید امام را شنید که می‌فرمود: «اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله؟ - آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری کند؟ آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟» نزد عمر سعد رفت و گفت: «آیا واقعا می‌خواهی با این مرد بجنگی؟» عمر پاسخ داد: «آری» حر پرسید: «چرا پیشنهاد او را که می‌خواهد باز گردد نمی‌پذیری؟» عمر گفت: «اگر کار به دست من

بود می‌پذیرفتم ولی عیدالله به این امر راضی نمی‌شود.»

اینجا بود که حر فهمید یزیدیان برای کشتن امام علیه السلام مصمم هستند. از این فکر لرزه بر اندامش افتاد... در یک سوی میدان، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی را می‌دید و در سوی دیگر دشمنان رسول خدا را؛ در یک سوی میدان بنده صالح خداوند را می‌دید و در سوی دیگر خلیفه غاصبی را که علنا شراب می‌نوشید و محرمات را حلال و حلال خدا را حرام می‌کرد؛ در یک سوی میدان عشق و شهادت را می‌دید و در دیگر سوی آن پلیدی و خیانت؛ در یک سو سعادت می‌دید و در دیگر سو شقاوت...

حر تصمیم نهایی خود را گرفت و در حالیکه فرمانده هزاران سوار بود بدنیا پشت پا زد و به بهانه آب دادن به مرکب خود از لشگر یزید دورتر و دورتر. و به خیمه گاه حق نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد.

«مهاجر بن اوس» که همراه حر بود از وی پرسید: «چه فکری در سر داری؟ آیا می‌خواهی به حسین حمله کنی؟» حر جواب نداد و لرزه تمام اندام او را گرفته بود. مهاجر گرفت: «به خدا سوگند که تو را تا به حال در چنین حالتی ندیده‌ام. اگر از من نام دلیرترین اهل کوفه را می‌پرسیدند از تو نمی‌گذشتم» حر پاسخ داد: «والله خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم، و اگر مرا پاره پاره کنند یا بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی‌گزینم». آنگاه اسب خویش را تازاند و به سوی کاروان امام علیه السلام شتافت.

حر، وقتی به امام علیه السلام رسید با ندامت دست بر سر گذاشت و گفت: «اللهم الیک أُنبت فُتب علیّ فقد اربعت قلوب اولیائک و أولاد بنت نبیک - خداوندا به سوی تو باز گشتم پس توبه مرا بپذیر زیرا من بودم که هول و هراس در دل دوستان تو و فرزندان دختر رسول تو افکندم». سپس شرمگینانه به امام علیه السلام عرض کرد: «فدای تو شوم ای پسر رسول خدا! من بودم که راه بازگشت را بر تو بستم و عرصه را بر تو تنگ کردم چرا که هرگز فکر نمی‌کردم این مردم پیشنهاد تو را نپذیرند و کار را به اینجا بکشانند. به خدا سوگند که اگر می‌دانستم چنین می‌شود هرگز راه را بر تو نمی‌گرفتم. اینک پشیمانم و از کرده خویش نزد خداوند توبه می‌کنم. آیا من امکان توبه دارم؟»

میهمان بودی تو، اول من به رویت راه بستم *** چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم
آدمم اکنون که قلب زینبت را شاد سازم *** تا که از زهرا به محشر سرخط غفران بگیرم
آدمم تا اصغر را عذرخواه خویش سازم *** آدمم تا اکبر را دست بر دامان بگیرم

امام فرمود: «آری. خداوند توبه تو را بپذیرد! از اسب فرود آی.» حر عرض کرد: «چون من نخستین کسی بودم که به رویارویی تو آمدم می‌خواهم پیش از همه در مقابل تو کشته شوم، شاید که در روز حساب دستم در دست جدت قرار گیرد.»

دست رد بر سینه ام مگذار و بگذر از خطایم *** تا به راحت سینه را در معرض پیکان بگیرم
امام علیه السلام به حر اذن جهاد داد. حر در مقابل حضرت ایستاد و خطاب به لشکر کوفه فریاد زد: «ای اهل کوفه! این بنده صالح خدا را دعوت کردید و وقتی آمد او را رها کردید؟! به او گفتید ما در راه تو جانبازی می‌کنیم و وقتی آمد شمشیر بر او کشیدید و نمی‌گذارید در زمین پهناور خداوند به سویی رود؟ یهود و نصاری و مجوس از آب فرات می‌نوشتند و شما او را و زنان و دختران و خاندان او را از آن محروم کرده‌اید؟ خداوند روز تشنگی بزرگ، شما را سیراب نکند چرا که پاس حرمت محمد را نداشتید». سپاه دشمن که تاب و تحمل سخنان حر را نداشتند، او را تیرباران کردند. پس حر، رجز خواندن آغاز کرد و همراه با «زهیر» به لشکر دشمن حمله نمود و بسختی جنگید و عده زیادی از دشمنان را کشت تا اینکه دسته جمعی بر او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند.

امام علیه السلام خود را به پیکر پاک حر رساند و خطاب به او گفت: «ای حر! براستی همانگونه که نامت را نهاده‌اند در دنیا و آخرت حر هستی». آنگاه با دستمالی سر حر را که از آن خون جاری بود بست.
آری؛ امام حسین علیه السلام خود را به هر کدام از یارانش که شهید می‌شدند می‌رساند و پیکر پاکشان را در آغوش می‌گشاید اما دلها بسوزند و چشمان بگریند برای او که تنها و بی کس در گودال قتلگاه افتاده و دشمن بر سینه‌اش نشسته بود...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أی منقلب ينقلبون¹.

393- روضه شب چهارم - مصیبت فرزندان و برادران زینب (س)

روز عاشورا هنگامی که ناگزیر بودن کارزار مسجل شد، اصحاب نگذاشتند که تا زنده هستند فرزندان رسول

¹ سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364. - شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

خدا صلی الله علیه و آله به میدان روند و کشته شوند. اما هنگامی که تمامی یاران امام علی علیه السلام جانفشانی کردند و به شهادت رسیدند، نوبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد که خود را فدای حق و حقیقت نمایند.

در این لحظات سخت فرزندان علی (ع)، جعفر طیار، عقیل، امام حسن علیه السلام و سید الشهداء علیه السلام گردهم آمدند، یکدیگر را در آغوش کشیدند و با هم وداع کردند.

در حدیثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به چند تن از جوانان قریش نگریست که صورتهایی زیبا و نورانی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان اندوهگین شد. پرسیدند: «یا رسول الله! تو را چه شد؟» فرمود: «ما خاندانی هستیم که خداوند، آخرت را برای ما برگزیده است نه دنیا را. یه یاد آوردم آنچه را که امت من بر سر فرزندانم خواهند آورد و آنان را می کشند یا آواره می سازند.»

از بین افراد خاندان نبوت که در کربلا به دست لشکر یزید به شهادت رسیدند سه نفر فرزندان عبدالله بن جعفر طیار (همسر حضرت زینب) و سه نفر دیگر از آنان برادران تنی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام (یعنی برادران حضرت زینب) بودند.

فرزندان زینب (س)

«عون»، «محمد» و «عبیدالله» سه پسر عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) بودند که به همراه مادر خویش در رکاب امام علیه السلام به کربلا آمده بودند.

آنان وقتی که تنهایی دایی و امام خویش را دیدند یک به یک به میدان رفتند و جان خود را فدای اسلام کردند. «عون» در مقابل چشمان نگران مادرش زینب به سوی میدان تاخت در حالی که می خواند:

إن تنکرونی فانا ابن جعفر *** شهید صدق فی الجنان ازهر

یطیر فیها بجناح اخضر *** کفی بهذا شرفا فی المحشر

یعنی: اگر مرا نمی شناسید بدانید که من پسر جعفر طیارم؛ همان که در راه حق و حقیقت به شهادت رسید و در فردوس برین می درخشد؛ و همو که بر فراز بهشت با بالهایی سبز به پرواز در می آید، و همین نسب و شرف برای روز محشر کافی است.

عون سه سوار و هجده پیاده از لشکریان دشمن را کشت تا اینکه سر انجام به دست لشکر یزید به شهادت رسید.

پس از وی، دو برادرش محمد و عبیدالله نیز در راه حق جنگیدند و شهید شدند.

برادران زینب (س)

«عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» چهار برادر ناتنی امام حسین (ع) و زینب کبری (س) از «فاطمه ام البنین» بودند.

هنگامی که ابوالفضل العباس مشاهده کرد که بسیاری از اهل بیت به شهادت رسیده‌اند با سه برادر مادری خود گفت: «برادران عزیزم! دوست دارم که در مقابل من به میدان روید تا اخلاص شما را در راه خدا و رسول بینم.»

سه برادر یک به یک به میدان رفتند و در رجزهایشان خود را "فرزند علی" معرفی کردند و پس از کارزاری قهرمانه به شهادت رسیدند.

عثمان بن علی - که امیرالمومنین فرمود: «او را به یاد برادرم عثمان بن مظعون (صحابی صدیق رسول الله) عثمان نامیدم» - جوانی 21 ساله بود. هنگامی که جنگ قهرمانه او را دیدند برای کشتن او به تیر اندازی متوسل شدند. «خولی» تیری به پهلوی او زد و عثمان از اسب به زیر افتاد. سپس یکی از دشمنان بر او تاخت و وی را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود.

این 6 برادر، تنها چند نفر از خویشانی بودند که زینب، شهادت آنان را به چشم دید؛ شیر زنی که در یک نیمروز، پسران و برادران و برادر زادگان و پسر عموهایش را بر خاک و خون مشاهده کرد و سر آنان را بر نیزه دید... امان از دل زینب...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون¹.

394-روضة شب پنجم - مصیبت عبدالله بن حسن علیه السلام

امشب و فرداشب را میهمان سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام مجتبی علیه السلام هستیم که دو پسرش - قاسم و عبدالله - در کربلا در رکاب عمو به شهادت رسیدند .

¹ سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلى الطفوف ؛ قم: منشورات الرضى، 1364 . - شیخ عباس قمی ؛ نفس

المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378 .

عبدالله بن حسن فرزند کوچک امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه خانواده خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی کوفه آمده بود.

از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آنحضرت یک به یک و یا دستجمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه السلام یک به یک و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد: «آیا یاری کننده‌ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟».

«شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به امام علیه السلام هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.

عبدالله که در بین بچه ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عمومی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گر گهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت: «نه، به خدا سوگند عمویم را تنها نمی گذارم». سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.

در غوغایی که دور امام علیه السلام ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آنحضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند. شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای بر آورد و پدرش را صدا کرد: «وا ابتاه ...»

اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش - قاسم و عبدالله - را نیز پرپر شده می دید ...

اشک و خون از دیده‌اش بر خاک ریخت *** اشک بر آن کودک بی‌باک ریخت

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسپاند و در گوشش زمزمه کرد: «فرزند برادرم! صبر داشته باش

و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا به پدران صالحت ملحق کند.»

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد *** آخرین نجوای شه آغاز شد

کای خدا گر چه مرادت حاصل است *** دیدن مرگ یتیمان مشکل است

در ره تو هستی ام از دست رفت *** حیف شد، عبد‌الهم از دست رفت

این دو بر من، روح پیکر بوده اند *** یاد‌گاران برادر بوده اند

امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت: «خداوند! اگر مقدر کرده ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای سخت بیانداز... که آنان را ما را دعوت کردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله کردند و ما را کشتند.»

آن برادرزاده ام صد چاک شد *** این برادرزاده ام بر خاک شد

آن برادرزاده ام سرمست رفت *** این برادرزاده ام بی دست رفت

تا ابد مجروح زخم کاری ام *** وای من از این امانتداری ام

در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرمله ابن کاهل» گلولی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد ...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون¹.

395-روضة شب ششم - مصیبت قاسم (س)؛ بلای خوش‌تر از عسل

شب عاشورا، از شگفت‌ترین شب‌های تاریخ انسان است. شبی که بشریت، بر سر دو راهی خیر و شر قرار گرفت؛ و چه بسیار انسانها که تا آن شب در اردوگاه کفر بودند ولی یک شبه ره صد ساله طی نمودند و به حق و حقیقت پیوستند.

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران را نزد خود جمع نمود و پس از ستایش خداوند فرمود: «براستی که من اصحابی از شما باوفا تر و خاندانی از شما فرمانبردار تر نمی‌شناسم. این لشکر، من را می‌خواهند و با من سر ستیز دارند و کار من با آنان فردا به جنگ و کارزار خواهد کشید. پس بیعت خویش را از شما برمی‌دارم و به همه شما اجازه می‌دهم که مرا ترک کنید. از تاریکی شب بهره گیرید و بروید»...

پس از سخنان امام، ابتدا حضرت ابوالفضل العباس (س)، سپس دیگر بنی‌هاشم و بعد از آنها، یاران حضرت لب به

¹ سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364. - شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

سخن گشودند و گفتند: «زنده ماندن پس از تو را برای چه می‌خواهیم ای فرزند رسول خدا؟ براستی که اگر بارها و بارها کشته شویم و زنده گردیم، باز هم دست از یاری تو برنخواهیم برداشت.»

شاهان من ار به عرش رسانم سریر فضل *** مملوک این جنابم و محتاج این درم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر *** این مهر بر که افکنم، این دل کجا برم؟

امام که این کلمات را از آنها شنید فرمود: «من فردا کشته خواهم شد و شما نیز همه با من کشته خواهید شد.»

اینجا بود که اوج کرامت انسانی آشکار گردید و اصحاب و خاندان در واکنش به خبر مرگ قطعی خویش گفتند: «خدای را سپاس که به ما توفیق یاری کردن تو را ارزانی داشت و به شهادت در رکاب تو گرامی نمود.»

امام علیه السلام پس از آنکه حجت را بر آنان تمام کرد و بیعت مستحکم آنان را آشکار نمود، در حق آنان دعا کرد و سپس فرمود «سر بلند کنید و جایگاه خویش را در روضه و رضوان الهی ببینید» و اینگونه بود که یکایک یاران با چشم بصیرت، جای و منزل اخروی خویش را مشاهده کردند.

«قاسم بن الحسن» فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام که نوجوانی تازه بالغ شده بود نیز در آن جمع حضور داشت و این صحنه‌های شور و شیدایی را مشاهده می‌کرد. وی از عمو پرسید: «آیا من هم به همراه یارانت کشته خواهم شد؟» دل امام علیه السلام برای یادگار برادر سوخت و پرسید: «ای پسرک من! مرگ، نزد تو چگونه است؟» قاسم شجاعانه پاسخ داد: «احلی من العسل - ای عمو از عسل شیرین تر است.»

دادن جان، گر به رهبر است *** از عسل ناب مرا خوش تر است

جام اگر جام شهادت بود *** مرگ، به از روز ولادت بود

امام با رقت و شفقت فرمود: «عمویت فدای تو شود! آری، تو نیز کشته می‌شوی پس از آنکه بلایی عظیم بر تو وارد آید» و آنگاه ادامه داد فرزند کوچکم علی اصغر هم کشته خواهد شد. غیرت و مردانگی قاسم تازه جوان جوشید و پرسید: «عمو جان! مگر دست دشمنان به خیمه گاه زنان هم خواهد رسید که اصغر شیرخواره را هم می‌کشند؟!» امام پاسخ داد: «عمو به فدای تو! فاسقی از میان دشمنان، تیر به گلوی اصغر خواهد زد و او را در آغوش من به شهادت خواهد رساند در حالی که او می‌گرید و خونش در دستان من روان است...» پس آن دو گریستند و دیگر اصحاب و یاران از گریه آنان گریه کردند و بانگ شیون خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه گاه به آسمان برخاست.

اما آن «بلای عظیم» که امام وعده آن را به قاسم داد چه بود؟ شاید نحوه شهادت آن حضرت، راز آن بلا را بر ما آشکار سازد ...

برخی از نویسندگان روایت کرده‌اند پس از آنکه علی اکبر علیه السلام به میدان رفت و به شهادت رسید، قاسم بن الحسن به قصد جنگ از خیمه گاه بیرون شد.

چون امام حسین علیه السلام یادگار برادر را دید که برای جنگ بیرون آمده، او را در آغوش گرفت و با یکدیگر گریستند آنچنان که از شدت گریه از حال رفتند.

هر دو بریدند دل از بود و هست *** هر دو گشودند به یکباره دست

هر دو ربودند ز سر هوش هم *** هر دو فتادند در آغوش هم

رفت ز تن، تاب و ز سر، هوششان *** سوخت وجود از لب خاموششان

قاسم پس از آنکه آرام شد از عمو اذن جهاد خواست.

ای عمو سینه‌ی من تنگ بُود *** شیشه‌ام منتظر سنگ بُود

نیزه کو؟ تا که زمن سینه درَد *** تیر کو؟ تا که به اوجم ببرد

اسب‌ها کو؟ که مرا گرم کنند *** استخوان‌های مرا نرم کنند؟

آن حضرت اذن نداد. پس قاسم به دست و پای امام افتاد و وی را می‌بوسید و التماس می‌کرد تا بالاخره اجازه گرفت و به سوی میدان جنگ شتافت.

اسناد تاریخی از قول یکی از سپاهیان دشمن نقل کرده‌اند که پسری از خیمه‌ها به سمت ما بیرون تاخت که

رویش چون پاره ماه زیبا بود. قاسم در حالی که اشک بر گونه‌هایش روان بود رجز می‌خواند و می‌گفت:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن *** سبط النبی المصطفی المؤمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن *** بین اناس لاسقوا صوب المزن

پس با وجود کمی سن و کوچکی بدن، جنگی سخت کرد و تعدادی از لشگر یزید را به خاک و خون کشید.

سپاهیان دست جمعی دور او را گرفتند و یکی از آنان بر او تاخت و ضربتی شدید بر او وارد آورد. قاسم با

صورت به روی زمین افتاد و فریاد یاری کشید که: «یا عمه‌ا!»، پس امام علیه السلام سر برداشت و چون باز

شکاری، تیز به میدان نگریست، آنگاه همچون شیری خشمگین به سرعت به میدان حمله کرد و ضارب قاسم را با

شمشیر زد و دست وی را از مرفق جدا ساخت. وی از درد عربده‌ای کشید که سواران دشمن شنیدند و به سوی میدان تاختند تا او را از دست امام علیه السلام برهانند. در این شرایط سخت، جنگی بین امام علیه السلام و کوفیان در گرفت در حالی که قاسم بر زمین افتاده بود... و شاید این، همان بلای عظیم بود. آنگاه که غبار میدان فرو نشست، امام علیه السلام را دیدند که سینه بر سینه قاسم نهاده و وی را به سوی خیمه‌ها باز می‌گرداند در حالی که دو پای قاسم - شاید از شدت شکستگی‌ها - بر زمین کشیده می‌شد؛ و امام علیه السلام می‌فرمود: «این قوم از رحمت خدا دور باشند و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن آنان باشد در روز قیامت»

کاش نمی‌دید عمو پیکرت *** تا ببرد هدیه بر مادرت
کاش نمی‌دید تنت کاین چنین *** جان دهی و پای زنی بر زمین
دیده به روی عمو انداختی *** صورت او دیدی و جان باختی
و سپس زمزمه کرد: «به خدا سوگند برای عمویت سخت است که تو او را بخوانی ولی نتواند تو را نجات دهد
...»

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون¹.

قاسم الان 13 سال دارد. دو ساله بود که پدرش را مسموم کردند و حق قربی را بنیکویی!! پاس داشتند.

قبلترها که در خانه حدیث عمو به میان می‌آمد و دشمن و پاس حق قربی، او می‌گفت:

«تا من شمشیر به دست داشته باشم عمویم کشته نخواهد شد»!

غیر بنی هاشم کسی نمانده بود و فرزندان عقیل و جعفر و پسران خورشید نیز همه رفته بودند. نوبت به گل‌های حسنی رسیده بود. و

قاسم مشتاق تریشان بود که نزد عمو آمد .

حسین که می‌دانست قاسم از پی چه سویی آمده او را در آغوش گرفت و سخت فشرد و سخت تر گریست و قاسم نیز گریست

¹ . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . - شیخ عباس قمی ؛ نفس

المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378 . - محمد بن جریر

طبری ؛ تاریخ الامم و الملوک ؛ بیروت: دارسویدان، بی تا ؛ ج 5 .

هر که دید نیز گریست. عمو آنچنان بر گل زاده گریست که بی حال شد و زانو بر زمین زد. و در آخر هم اجازه میدان به قاسم نداد. می گفت:

«تو نشان برادر منی! تسلائی دل منی!» قاسم بوسه بر دست و پای عمو می زد و اصرار و اصرار بر نوشیدن مرگ، جام غسل، که شیرین تر از غسل و این شد که حسین اجازه داد و قاسم با همان لباس عربی بی زره و کلاه و با یک جفت نعلین که بند یکی از آندو پاره شده بود. و با شمشیری که بدستش بزرگ می نمود، روانه شد چون آب در کویر و چون باد در نی زارهای خشک و چون آتش که خرمنهای ستم را سوزاند و سوزاند تا که فریادش بلند شد:

«عموجان!» و عمو عقابی شد و پرید و شیری که که حمله برد. اطراف قاسم غوغایی شد خاک از زمین آنچنان برخاست که معلوم نبود دشمن کجاست و قاسم کجاست. خاک که نشست، قاسم پاشنه بر زمین می کشید و سرش را در آغوش عمو دید و اشک حسرت حسین که می گفت:

«سوگند که بر عمو سخت است از او یاری بخواهی، نتواند پاسخت بدهد. پاسخت بدهد ولی تو را سودی نبخشد! در روزی که دشمنانم بسیار و یارانم اندکند»!

حسین بی توان تر از هر وقت، سینه قاسم را به سینه چسبانده بود که از زمین بلندش نمود و راهی خیمه شهیدان شد. پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد.

396-روضة شب هفتم - علی اصغر (س)؛ داغی بر دل اهل بیت

مرسوم است که شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج کوچک کربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می خوانند. شهیدی که به ظاهر، کودک است؛ ولی به واقع پیر عشق است.

حوریان محو رخ مه پارهات *** کهبه‌ی خیل ملک گهوارهات

گردش چشمان تو عشق آفرین *** رشته‌ی قنداقات جبل‌المتین

زینت آغوش و دامان رباب *** آینه گردان رویت آفتاب

عالم و آدم همه محتاج تو *** بر سر دوش پدر معراج تو

بسته بر هر تار موی تو نجات *** تشنه‌ی لب‌های تو آب حیات

کودکی، اما به معنا پیر عشق *** روی دستان پدر، تفسیر عشق

تلخ‌ترین لحظات تاریخ نزدیک می‌شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته و کشته

شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده بود: اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام که آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام حسین علیه السلام به دست بگیرد. امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام کرد و بانگ برآورد: «هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد يخاف الله فينا؟ هل من مغيث يرجو الله باغاثتنا؟ هل من معين يرجو ما عند الله في اعانتنا؟» یعنی: «آیا مدافعی هست که از حریم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری رساند؟ آیا کسی هست که به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟».

صدای این کمک خواهی امام که به خیمه‌ها رسید و بانوان دریافتند که حسین دیگر یآوری ندارد، صدایشان به شیون و گریه بلند شد. امام روی به خیمه‌ها کرد، شاید که زنان با دیدن او اندکی آرام گیرند؛ که ناگاه صدای فرزند شش ماهه‌اش «عبدالله بن الحسین» - که به علی اصغر معروف بود - را شنید که از شدت تشنگی می‌گریست.

علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ که نه آبی در خیمه‌ها بود تا وی را سیراب کنند، و نه مادرش «رباب» شیری در سینه داشت که به وی دهد.

امام علیه السلام قنداقه علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت؛ در مقابل لشکر یزید ایستاد و فرمود: «ای مردم! اگر به من رحم نمی‌کنید بر این طفل ترحم نمایید...»

اما گویی که بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان ریشه دوانده بود؛ زیرا به جای آنکه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان کنند، تیراندازی از بنی اسد (که گفته شده است «حرملة بن کاهل» بود) تیری در کمان نهاد و گلوی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد... سر کوچک و گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود...

آتش عشق تو در من شعله‌ور بود ای پدر *** پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

شد گلویم روی دست ذبح، می‌دانی چرا؟ *** پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت: «هون علی ما نزل بی انه بعین الله - تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا که خدای آن را می‌بیند... در همین حال، «حصین بن تمیم»

تیر دیگری افکند که بر لبان مبارک امام علیه السلام نشست و خون از دهان حضرت جاری شد. امام روی به آسمان کرد و اینگونه نیایش نمود: «خدایا! سوی تو شکایت می‌کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می‌کنند...»

اصغر که به چهره ز عطش رنگ نداشت *** یارای سخن با من دلتنگ نداشت
یا رب! تو گواه باش، شش ماهه‌ی من *** شد کشته‌ی ظلم و با کسی جنگ نداشت
آنگاه از سپاه دشمن دور شد؛ با شمشیرش قبر کوچکی کند؛ بدن علی اصغر را به خون او آغشته نمود؛ بر او نماز گزارد و جنازه کوچک را دفن کرد...
به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت‌ترین و جانگدازترین مصیبت‌ها در نزد ائمه بوده است. «عقبه بن بشیر اسدی» می‌گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ما از شما بنی‌اسد خونی طلب داریم!» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من خواند.

همچنین آورده‌اند که پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی که خبر انتقام از قاتلان کربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال کرد: «بر سر حرمه چه آمد؟». این نمونه‌ها، نشان دهنده آن است که این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده است...
و این داغ بر دل ما نیز هست؛ و بر دل انسانیت نیز؛ تا زمانی که مهدی آل محمد (عج) قیام کند و انتقام از ظالمان بستاند...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون¹.

امشب که توفیق نوشتن یافته‌ام، شب عاشورا است. و حسین تنها روزه‌ای که خواند، روزه علی اصغر در شب عاشورا بود.
شب عاشورا که حسین خبر از کشته شدن همه مردان داد و این که هیچ کس باقی نمی‌ماند، قاسم ماند که آیا مرد شده است!! که اگر مرد شده است فردا جزو کشته‌هاست.

¹ شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.
-سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364. -شیخ عباس قمی؛ سفینه البحار؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1418 ق.؛ ج 1.

حسین اول مردیش را آموزد. وقتی مطمئن شد مرگ نزد او شیرین تر از عسل است، باورش شد او مرد شده است! بالغ گشته است !

و بعد قاسم از عبد الله شیرخوار پرسید که :

«آیا او هم کشته می شود.» حسین گفت :

«من تشنه می شوم او کشته می شود.» عجب پاسخی؟! چه رابطه غریبی بین عطش حسین و شهادت علی!!

حسین توضیح داد :

«عصر عاشورا وقتی از تشنگی بر جان خود می ترسم، سراغ علی اصغر می روم و می گویم که او را به من بدهید تا زبان در دهانش کنم و با رطوبت دهانش کمی التهاب عطش را بنشانم! کودکم را بدستم می دهند. او را به صورتم نزدیک می کنم که ناگاه فاسقی از آنان با تیری علی ام را ذبح می کند»!

علی اصغر مهمترین سند حسین برای مظلومیت اوست. لذا خونش را به آسمان می پاشد تا سندش زودتر از خودش به محکمه الهی برود .

آخر علی، رزمی نکرده بود، کسی از حرامیان را نکشته بود. برای کشتن او چه دلیلی داشتند!!

گل حسین این چنین در آغوشش به خون نشست و گل حسن هم در آغوش عمو تا دقایقی دیگر با تیر همان حرمله، سر از تنش جدا خواهد شد !

عجب قلبی را حسین می خواهد تقدیم خدا کند!! قلبی پر از داغ یکی از یکی، سوخته تر !

بعد از قلب تفتیده اینک نوبت تن پاره بود که در آن گودال عروج تقدیم یارش کند!

الهی که یارش یارمان باشد و قربانی اش هوسهایمان!

397-روژه شب هشتم - مصیبت علی اکبر علیه السلام ؛ شبیه پیامبر

براستی که زمین و زمان، اصحابی باوفاتر از یاران حسین علیه السلام به خود ندیده اند ؛ کسانی که تا زنده بودند نگذاشتند که اهل بیت پیامبر علیه السلام پای به میدان گذارند... اما لختی، بعد از آنکه آخرین آنان در خون خویش غلتید، زمان آن رسید که جوانان بنی هاشم نیز به مسلخ عشق روانه شوند.

(علی بن الحسین) فرزند آن حضرت از «لیلا بنت ابی مره بن عروه بن مسعود» معروف به علی اکبر، اولین نفر از خاندان امام علیه السلام بود که اجازه گرفت به میدان برود.

علی اکبر علیه السلام چه از طرف پدری و چه از طرف مادری، به شریف ترین مردم نسب می‌رساند: پدر و اجداد پدری وی که نیاز به معرفی ندارد. اما از جانب مادر، پدر بزرگ مادری وی یعنی «عروه بن مسعود ثقفی» کسی بود که در راه تبلیغ دین اسلام به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود: «من عیسی بن مریم را مشاهده کردم و عروه بن مسعود از همه کس به او شبیه تر است»؛ و نیز او را یکی از چهار مهتر عرب برشمرد.

علی اکبر بغایت نیکو سیرت و بسیار خوش صورت بود و به دلیل شباهت فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله، هر گاه اصحاب دلشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می‌شد به وی نگاه می‌کردند. تنها دانستن ماجرای زیر، معرفت امام گونه وی را بر ما معلوم می‌کند:

در یکی از روزهایی که کاروان عشق از مکه به سوی کربلا در حرکت بود، هنگامیکه نزدیکی ظهر در یکی از منازل اتراق کرده بودند، امام علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و پس از لختی سر بر آورد و فرمود: «هاتفی دیدم که ندا می‌داد: شما می‌روید و مرگ به دنبال شما در حرکت است». علی اکبر (س) به امام علیه السلام عرض کرد: «پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟» امام علیه السلام پاسخ داد: «چرا پسر، به خدا سوگند که ما بر حقیم». علی اکبر (س) با رشادت گفت: «پس از مرگ هراسی نداریم» امام علیه السلام را احساسی از تحسین فرا گرفت و فرمود: «پسر! خدا بهترین جزایی که می‌تواند از پدری به فرزندش بدهد را به تو عطا نماید.»

اما روز عاشورا ...

سیره امام حسین علیه السلام آنگونه بود که از روی رحم و شفقت، به کسانی که اذن میدان رفتن می‌گرفتند، در ابتدا اذن نمی‌داد. اما این بار تفاوت داشت. به محض آنکه علی اکبر اجازه خواست، امام به وی اذن داد... و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود. ایشان - بر خلاف رهبران دیگر که نزدیکان خویش را از معرکه دور می‌دارند - در غزوات هر کس که به او صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود را قبل از دیگران به جنگ می‌فرستاد

حسین علیه السلام سپس نگاهی ناامیدانه بر قد و بالای فرزند رشیدش کرد و آنگاه چشم به زیر انداخت و گریست ...

گمان مدار که گفتم برو ، دل از تو بریدم *** نفس شمرده زدم مهرت پیاده دویدم

دلم به پیش تو ، جان در قفات ، دیده به قامت *** خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

امام علیه السلام پس از آنکه علی اکبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند کرد و محاسن مبارک را به دست گرفت و اینگونه با خدای خویش راز و نیاز نمود: «ای خدا! شاهد باش که جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم در خلقت و خوی و گفتار، به رسول الله صلی الله علیه و آله است که هرگاه مشتاق دیدار رسول صلی الله علیه و آله تو می شدیم به صورت وی نگاه می کردیم.»

شه عشاق ، خلاق محاسن *** به کف بگرفت آن نیکو محاسن

به آه و ناله گفت: ای داور من *** سوی میدان کین شد اکبر من

به خلق و خوی آن رفتار و کردار *** بد این نورسته همچون «شاه مختار»

آنگاه این آیه را قرائت کرد: «ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم» یعنی «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد؛ آنها

فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و دانا است.»

علی اکبر به سوی سپاه دشمن تاخت و رجزخوانان جنگی سخت کرد و بسیاری از سپاهیان یزید را به خاک انداخت .

کم کم تشنگی و زخم های متعدد، می رفت که تاب و توان از کف اکبر برآید که یکی دشمنان ضربه ای بر سر آن حضرت وارد آورد. خون صورت وی را پوشاند و او را از پای درآورد. علی اکبر دست دور گردن اسب حلقه کرد تا بر زمین نیفتد و اسب در ازدحام دشمن و دشنه، به جای آنکه وی را به سوی خیمه گاه باز گرداند به قلب دشمن برد. دژخیمان یزیدی دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیکرش شمشیر وارد آوردند آنگونه که نوشته اند بدنش ریز ریز (ارباباً) گردید .

اینجا بود که علی اکبر، پدر را صدا کرد که: «یا ابتاه علیک منی الاسلام هذا جدی رسول الله ... - پدرجان، خداحافظ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله است که به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می‌نوشاند ...»

امام علیه السلام به سرعت خود را به پیکر اکبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود: «علی الدنيا بعدک العفا - بعد از تو ای پسر من این دنیا باد ...»

دو چشم خویش بگشا و سؤال کن که بگویم *** ز خیمه تا سرِ نعل تو من چگونه رسیدم
آنگاه - مطابق زیارت مروی از امام صادق علیه السلام - مشتی از خون وی را به آسمان پرتاب کرد و شکفت آنکه قطره ای از آن به زمین برنگشت ...

حضرت زینب (س) که این صحنه را دید شتابان از خیمه‌ها بیرون آمد در حالیکه فریاد می‌زد: «یا اخیاه و یابن اخیاه - وای برادرکم و ای وای بر فرزند برادرم» و خود را بر پیکر علی اکبر افکند. امام علیه السلام وی را گرفت و به خیمه‌ها بازگرداند و به جوانان فرمود: «برادر خویش را بردارید و به خیمه‌ها برسانید ...»

آری! امام علیه السلام تمامی شهدا و کشتگان را خود به خیمه‌ها می‌آورد؛ به جز آن دو کشته که با شهادتشان کمر او را شکستند؛ پسرش علی اکبر (س)؛ و برادرش ابوالفضل العباس (س)

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون¹.

398- روضه شب نهم - مصیبت ساقی لب تشنگان

ابوالفضل العباس، جوانی زیبا و رشید بود که از شدت زیبایی، به او قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان) می‌گفتند و از شدت رشادت هنگامی که بر اسب می‌نشست پایش به زمین می‌رسید. وی به دلیل شجاعت و جنگاوری بی‌همتا که داشت، علمدار امام حسین علیه السلام لیه السلام بود و هنگامی که امام علیه السلام لشکر کم تعداد خود را آماده جنگ می‌کرد، پرچم را به او سپرد. شجاعت و دلاوری عباس علیه السلام ریشه در آباء و اجداد او داشت؛ که از پدر به اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام نسب می‌رساند و از جانب مادر به بنی کلاب

¹ سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364. - شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم

؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

که شجاع ترین عرب بودند.

ای حرمت قبله حاجات ما *** یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاج شهیدان همه عالمی *** دست علی، ماه بنی هاشمی

ماه کجا؟ روی دلارام تو؟ *** سرو کجا؟ قامت رعنا تو؟

شمع شده، آب شده، سوخته *** روح ادب را ادب آموخته

منابع معتبر تاریخی آورده اند که حضرت فاطمه (س) اندکی پیش از شهادتش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت فرمود که چند روز پس از رحلت وی، ازدواج کند.

پس از آنکه حضرت زهرا (س) به شهادت رسید و اتفاقات تلخ پس از آن سپری گشت، حضرت علی علیه السلام از برادر خویش "عقیل" که مردی نسب شناس بود و خصوصیات خانواده های حجاز و نیز اخبار و تاریخ عرب را بخوبی می شناخت، خواست زنی برای او انتخاب کند که در خاندانی بزرگ و شجاع متولد شده باشد و فرزندی دلیر و جنگجو برای وی به دنیا آورد.

عقیل نیز "فاطمه بنت حزام بن خالد" از بنی کلاب را برای آن حضرت انتخاب کرد و گفت: «در بین عرب، شجاع تر و جنگاورتر از پدران او وجود ندارد». امیر المومنین علیه السلام او را از پدرش خواستگاری و با او ازدواج کرد و فاطمه چهار پسر دلاور به نامهای «عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» برای آن حضرت به دنیا آورد؛ و از این روی به «ام البنین» مشهور گشت.

شاید آن زمان، کسی دلیل این تصمیم و انتخاب حضرت را نمی دانست ولی در آن هنگام که در کربلا، حسین علیه السلام بی یار و یاور شد و این برادران شجاع و بویژه علمدار کربلا ابوالفضل العباس (ع)، یک به یک در راه او جانبازی کردند، کرامت علوی آشکار گردید.

روز نهم محرم «شمر بن ذی الجوش» از سوی عبیدالله بن زیاد مامور شد که اگر «عمر بن سعد» از دستور سرپیچی کرد، خود فرماندهی را برعهده بگیرد و به امام علیه السلام حمله کند. وی که از قبیله «فاطمه ام البنین» بود و نسبت دوری با حضرت عباس علیه السلام و برادرانش داشت امان نامه ای از عبیدالله گرفت تا به خیال خود آنان را از حسین علیه السلام لیه السلام جدا کند و هم، باعث ضعف امام علیه السلام گردد و هم جان بستگانش را

نجات دهد!

شمر در واپسین ساعات روز نهم محرم به نزدیکی خیمه های امام علیه السلام آمد و فریاد زد « خواهرزادگان من کجا هستند؟ » عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند: « چه می خواهی؟ » شمر گفت: « برایتان امان نامه آورده ام. شما در امانید! » چهار جوان پاسخ دادند: « لعنت بر تو و بر امان تو. آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!... » و عباس بانگ برآورد: « دستت بریده باد که چه بدامانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟ ». شمر خشمناک به لشکر دشمن بازگشت.

عصر عاشورا، هنگامی رسید که تمامی اصحاب و خاندان امام علیه السلام به شهادت رسیدند و فقط حسین و عباس -علیهما السلام- باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت: « ای برادر! آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟ » امام سخت بگریست و گفت: « برادرم! تو علمدار منی و اگر بروی کاروان پراکنده می شود ». عباس پاسخ داد: « سینه ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم ». عباس از سوی لشکر دشمن رفت و آنان را نصیحت و تحذیر کرد ولی در دل سنگ آنان اثری نگذاشت. پس به سوی خیمه ها آمد و خبر به برادر داد. در همین حین صدای دلخراش کودکان را شنید که از تشنگی فریاد می زدند: « العطش، العطش ». سپس بر اسب نشست، نیزه و مشک برداشت و رجزخوانان آهنگ فرات کرد در حالی که می خواند:

لا ارب الموت اذا الموت زقا *** حتی اوارى فى المصاليق لقا

نفسى لنفس المصطفى الطهر وقا *** انى انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشر يوم الملتقى

یعنی :

از مرگ نمی ترسم هنگامی که بانگ زند

تا وقتی که میان مردان کار آزموده افتاده و به خاک پوشیده شوم

جان من، بلاگردان جان پاک مصطفی است

من عباس هستم با مشک می آیم

و روز نبرد از شر نمی ترسم

چهار هزار نفر دور او را گرفتند و به سوی او تیر می انداختند تا مانع رسیدن وی به آب شوند. پس از ساعتها تشنگی و جنگ، عطش بر تمام وجودش چنگ انداخته بود. آب از زیر پای اسب روان بود و عباس را به خود می خواند. عباس مشتها را پر از آب کرد و به لب نزدیک نمود تا بیاشامد، اما به یاد تشنگی حسین علیه السلام لیه السلام و اهل بیت او افتاد. آب از کف بریخت، مشک را پر کرد، بر دوش راست انداخت و مرکب را به طرف خیمه ها تازاند .

لشکر دشمن برای آنکه همین چند جرعه آب به کام کودکان رسول الله نرسد راه را بر او گرفتند و از هر طرف بر او حمله کردند. عباس با آنها پیکار می کرد تا اینکه یکی از لشکریان با شمشیر دست راست وی را قطع کرد . عباس قهرمان فریاد برآورد:

والله ان قطعتموا یمینی *** انی احمی ابداء عن دینی
و عن امام صادق الیقین *** نجل النبی الطاهر الامین
یعنی :

به خدا سوگند حتی اگر دست راستم را قطع کنید

تا ابد از آیینم دفاع خواهم کرد

و از امامی که صادق الیقین است

همان فرزند پیامبر پاک و امین

آنگاه مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر به دست چپ گرفت و از بین دشمن به راه خود ادامه داد که

ناگهان، تیغی بر دست چپ حضرت وارد شد و آن را نیز قطع کرد. اما غریو شیر حیدر آسمان را پر کرد که:

یا نفس لا تخشی من الکفار *** و ابشری برحمۃ الجبار

مع النبی السید المختار *** قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

یعنی :

ای نفس! از کافران هراس به دل راه مده

و مژده باد بر تو که شایسته رحمت خداوند دستگیر شدی

در سایه پیامبر بزرگ صاحب اختیار

(خداوندا) دشمنان، با شقاوت دست چپم را نیز قطع کردند

پس ای خدا، آنان را به آتش خشم دچار کن

عباس ناامید نشد و مشک را به دندان گرفت تا به خیمه رساند .

ای مشک! تو لا اقل وفاداری کن *** من دست ندارم، تو مرا یاری کن

من وعده ی آبِ تو به اصغر دادم *** یک جرعه برای او نگهداری کن

اما تیر بعدی مشک را از هم درید و آنها را بر زمین داغ کربلا ریخت تا عباس علیه السلام دیگر مأیوس شود.

ای مشک! نگه کن تو به بالای سرم *** (زهر) ست نشسته، آبروداری کن

لختی بعد، تیری به سینه مبارک حضرت علیه السلام نشست و وی را از اسب به زیر انداخت، تا کار تمام شود و

لب تشنکان بی ساقی و حسین علیه السلام بی علمدار گردد.

سرانجام یکی از لشکریان دشمن به پیکر نازنین حضرت حمله کرد و با عمود آهنین بر فرق عباس زد که سر او -

مانند فرق مبارک پدرش علی (ع) - شکافت و بر زمین افتاد و فریاد زد: «یا ابا عبدالله علیک منی السلام - برادرم

خدا حافظ.»

امام علیه السلام خود را به پیکر بی دست برادر رساند و چون وی را دید که به شهادت رسیده است، فرمود: «

الان انکسر ظهري و قلت حیلتی - اکنون کمرم شکست و راه چاره بر من بسته شد...»

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون¹.

399- روضه شب عاشورا - ذکر مصائب امام حسین (ع)

شب عاشورا بود و خیمه گاه حق در تب و تاب. در عصر روز تاسوعا «شمر بن ذی الجوشن» به همراه هزاران نفر

نیروی کمکی به صحرای کربلا رسید و «عمر بن سعد» را برای حمله به امام علیه السلام تحت فشار قرار داد.

عمر سعد دستور حمله را صادر کرد. صدای همههمه لشگر که به گوش امام حسین علیه السلام رسید، برادرش

¹ سید محسن امین؛ اعیان الشیعة؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403 ق. - . سید بن طاووس؛ اللہوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364. - . شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

عباس (س) را صدا کرد و به همراه چند تن از بزرگان کوفه – که خود را به کاروان حق رسانده بودند – به نزد دشمن فرستاد تا از قصد آنان آگاه شود.

حضرت ابوالفضل (س) بازگشت و به برادر عرضه داشت که دشمن آمده است تا یکی از این دو کار را انجام دهد: یا اخذ بیعت یا آغاز جنگ. امام فرمود: «بیعت با یزید که هرگز ؛ اما درباره جنگ اگر می توانی برو و امشب را از آنان مهلت بگیر و نبرد را به فردا موکول کن ؛ تا نماز و قرآن بخوانیم. به خدا سوگند که من عبادت خدا را بسیار دوست می دارم.»

فرماندهان یزیدی، ابتدا پیشنهاد حضرت را قبول نکردند ؛ اما یکی از آنان دیگران را ملامت کرد که: «وای بر شما! اگر در جنگ با کفار، آنان یک شب از ما مهلت بخواهند درخواستشان را اجابت می کنیم. چگونه است که به پسر پیغمبر شبی را رخصت نمی دهید؟...»
و اینگونه بود که شب عاشقان بی دل آغاز شد...

روز تاسوعا گذشت و شب رسید *** تشنه کامان جانشان بر لب رسید
بسته بود آب و حرم بی تاب بود *** دیده ی طفلان به راه آب بود
سینه ها از فرط بی آبی کباب *** بود ذکر تشنه کامان آب ، آب
گرچه بود از تشنگی لبها کبود *** مادران را با عطش کاری نبود
مادران در ماتم فرزندها *** دل پریشان در غم دلبندها

بهر اسماعیل های فاطمه *** هاجران ، بی زمزم و بی زمزمه
بود چشم مادران پر ز درد *** اشک ریزان ، بهر فردای نبرد
بود گریان ، چشم پر خون رباب *** بهر آن شش ماهه ی بی تاب آب
وای اگر فردا ، گه ماتم شود *** تار مویی زین عزیزان کم شود
وای اگر «اکبر» سرش گردد جدا *** وای اگر در خون شود خون خدا
ای سپیده! جلوه بعد از شب نکن *** ای فلک! خون بر دل «زینب» نکن
اما سپیده عاشورا دمید ... و سواران عشق، یک به یک پای به مسلخ نهادند...
و بالاخره می رفت که تلخ ترین لحظات تاریخ فرا رسد ...

آری! عصر عاشورا شد؛ و زمین کربلا غرق در نيزه و شمشير و جنازه. از سپاه كوچك حق چيزی باقی نمانده بود اما هزاران هزار گرگ گرسنه همچنان در لشگر شيطان منتظر طعمه بودند.

ديگر کسی برای حسين (ع) باقی نبود. «حبيب»، «زهير»، «برير»، «حر» و ديگر اصحاب به شهادت رسيده بودند. «اکبر»، «قاسم»، «عون»، «جعفر» و بقيه جوانان بنی هاشم – و حتی «اصغر شش ماهه» – نیز جان خود را فدای اسلام کرده بودند؛ و «عباس»، بی سر و دست، دور از خيمه ها به دیدار خدای خویش رفته بود. حسين عليه السلام به اين سو و آن سو نظر افکند. در تمامی دشت پهناور، حتی يك نفر نبود تا از او و حريم رسول خدا صلى الله عليه و آله دفاع کند.

امام عليه السلام به خيمه گاه آمد تا با بانوان اهل بيت وداع کند. صحنه ای دلخراش و جانسوز بود. کودکان و دخترکان دور امام را گرفته بودند و نمی دانستند آخرين کلام را چگونه بگویند. «سکينه» دختر امام عليه السلام فریاد زد: «پدر جان! آیا تن به مرگ دادی و دل بر رحيل نهادی؟» امام پاسخ داد: «چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاورى ندارد؟»، پس صدای به گریه بلند شد. امام آنان را ساکت کرد و به آنها وصيت نمود و سپس ودایع امامت و مواريث پیامبران را به علی بن الحسین السجاد عليه السلام که سخت بیمار بود سپرد و به سوى میدان رهسپار شد.

امام عليه السلام با وجود تنهائی و تشنگی، با هزاران هزار سپاهی دشمن جنگی دلاورانه کرد. گاه به میمنه لشگر (سمت راست لشگر دشمن) حمله میکرد و می خواند:

الموت خير من ركوب العار *** والعار اولی من دخول النار

یعنی:

مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است *** و ننگ سزاوارتر از آتش جهنم است.

سپس به میسره لشگر (جناح چپ لشگر) حمله میکرد و میخواند:

انا الحسين بن علی

آليت ان لا اتثنی

احمى عیالات ابی

امضی علی دین النبى

یعنی :

من حسین پسر علی هستم
که هیچگاه سازش نخواهم کرد
از حریم پدرم دفاع میکنم
و بر طریقت پیامبر ره می سپارم.

یکی از اهل کوفه روایت کرده است : «من ندیدم کسی را که اینهمه دشمن بسیار بر او بتازد و فرزندان و یارانش کشته شده باشد اما اینگونه شجاع و پر جرأت باشد . مردان سپاه بر او میتاختند اما او با شمشیر بر آنان حمله میکرد و لشکر را مانند گله بزی که شیری درنده در آن افتاده باشد پراکنده و تارو مار می ساخت ، سپس به جای خویش باز می گشت و می گفت : لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

در منابع تاریخی آورده اند که آن حضرت نزدیک به 2000 نفر از سپاه یزید را کشت ، تا اینکه عمر سعد بر لشکریانش فریاد کشید : « وای بر شما ! آیا میدانید با چه کسی کارزار می کنید ؟ این فرزند علی و پسر کشته قهرمانان عرب است. دسته جمعی و از تمامی جهات بر او حمله کنید » و به چهار هزار تیر انداز سپاه دستور داد که از هر سوی بر امام علیه السلام تیر بیارند ، و عده ای نیز با سنگ به حضرت حمله آوردند .

در برخی روایات آمده است که از شدت اصابت تیر ، بدن امام مظلوم ، همانند بدن خارپشت شده بود ، و پس از شهادت ، بیش از 1000 زخم بر تن امام شمرند که 32 ضربه آن ، غیر از زخم تیر بود .

امام علیه السلام کشته و مجروح و خسته ، اندکی ایستاد تا نفسی تازه کند و دمی از خستگی جنگ بیاساید . در این لحظه یکی از دشمنان سنگی زد که به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون بر صورت وی جاری شد. امام خواست آن خون را پاک کند که تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه و قلب حضرت نشست . امام گفت : «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله» و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت : « خدایا تو می دانی این قوم مردی را می

کشند که روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست .»

به مرکز باز شد سلطان ابرار *** که آساید دمی از رزم و پیکار

فلک ، سنگی از دست دشمن *** به پیشانی وجه الله احسن

که گلگون گشت روی عشقِ سرمد *** چو در روز احد ، روی محمد

به دامان کرامت خواست آن شاه *** که خون از چهره بزدايد ، بناگاه

يکي الماس وش تيري ز لشگر *** گرفت اندر دل شه جای ، تا پر

که از پشت پناه اهل ایمان *** عیان گردید زهر آلود پیکان

آنگاه تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید خون مانند ناودان بیرون جست، پس امام دست خود را از آن خون پر کرد و به سوی آسمان پاشید. حاضران می گویند حتی یک قطره از آن خون به زمین برنگشت و از آن لحظه، آسمان کربلا سرخ شد. سپس دوباره دست خود را از آن خون پر کرد و صورت و محاسن خویش را با آن آغشته نمود و فرمود: «جد خود رسول الله را اینچنین خضاب شده دیدار می کنم و از دست اینان به او شکایت می کنم.»

عده ای از پیاده نظام دشمن ، دور امام را گرفتند. یکی از آنان با شمشیر به آن حضرت زد که بر اثر آن، کلاه امام دریده شد و تیغ به سر مبارک وی رسید و خون روان گشت.

سپس «شمر» با عده ای از سپاهیان دشمن به سوی خیمه گاه حمله کردند. شمر خواست که آن خیمه ها را آتش زند ، امام (ع) سر برداشت و چون این صحنه دید بانگ برآورد و آن جمله تاریخی خویش را بر زبان آورد که : «وای بر شما ! اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید ، لااقل در دنیا آزاده و جوانمرد باشید» آنگاه خطاب به فرماندهان لشگر یزید نهیب زد: «اهل و عیال مرا از دست سرکشان و بی خردان خود حفظ کنید». «شبث» خود را به شمر رساند و با تندی او را از این کار بر حذر داشت. شمر خجالت کشید و به سپاهیانش دستور داد که از حرم دور شوید و به سوی خود حسین بروید که حریفی بزرگ و جوانمرد است.

در همین حین، «عبدالله» فرزند امام مجتبی علیه السلام که نوجوانی نابالغ بود از خیمه ها بیرون دوید تا از عموی خویش دفاع کند ؛ اما وی نیز با وضعی دلخراش به شهادت رسید (و مصیبت آن در روضه شب پنجم گذشت)

سپاه دشمن به امام علیه السلام نزدیک شد و دایره محاصره را بر وی که از شدت زخمها و هرم تشنگی، تاب و توان نداشت تنگ تر و تنگ تر کرد.

(زرعه بن شریک) به حضرت نزدیک شد و شمشیری به دست چپ آن حضرت زد. سپس شخصی دیگر، از پشت، تیغ بر شانه امام علیه السلام وارد آورد که حضرت از شدت آن ضربت، با صورت بر خاک افتاد.

این دو ملعون عقب نشستند ، در حالیکه امام افتان و خیزان بود ؛ گاه به مشقت از جای برمی خاست ولی دوباره بر زمین می افتاد...

«سنان بن انس» بر امام حمله کرد و با نیزه خویش بر پشت امام زد ، آنقدر سخت که نوک نیزه از سینه حضرت بیرون آمد. امام در گودال قتلگاه افتاد و واپسین راز و نیاز خود با خدای خویش را آغاز کرد. و هر چه می گذشت زیباتر و برافروخته تر می شد... یکی از راویان نوشته است: «به خدا قسم ، هیچ کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از حسین ندیدم. ما برای کشتن وی رفته بودیم ولی رخسار و زیبایی هیئت او ، اندیشه قتل وی را از یاد من برد. »

درخیمان ، همچون گرگان گرسنه ، دور امام حلقه زدند تا به خیال خود کار را تمام و حق را برای همیشه ذبح نمایند.

زینب (س) که دیگر صدای تکبیر و "لا حول و لا قوه" ی امام را نمی شنید فهمید که ماه فاطمه در محاق رفته است ؛ پس از خیمه ها بیرون دوید در حالی که شیون می کشید : «وا اخاه ، وا سیداه ، وا اهل بیتاه ! ای کاش آسمان بر زمین می افتاد! ای کاش کوهها خرد و پراکنده بر دشت می ریخت ...» و خود را به تلی (تپه ای) مشرف بر گودال رساند و آن صحنه دلخراش را مشاهده کرد .

وی با دیدن گرگانی که برای قتل امام در آنجا جمع شده بودند به «عمر سعد» نهیب زد: «وای بر تو ای عمر! آیا ابا عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟» قطرات اشک عمر سعد بر گونه اش جاری شد اما پاسخی نداد و روی از زینب برگرداند. زینب (س) فریاد زد : «وای بر شما ! آیا مسلمانی میان شما نیست؟» هیچکس جواب نگفت.

شمر بر سر یارانش فریاد کشید: «چرا این مرد را منتظر گذاشته اید؟!» و خواست که یکی از آنان کار را تمام کند. «خولی بن یزید» با شتاب از اسب فرود آمد تا سر مبارک آن حضرت را جدا کند ، اما تا به امام علیه السلام نزدیک شد بر خود لرزید و نتوانست. شمر گفت: «بازوی تو ناتوان باد! چرا می لرزی؟» آنگاه خود تیغ به دست گرفت و به همراه سنان برای بریدن رأس مطهر امام علیه السلام رهسپار شد...

زیر خنجر بود ، اما دیده باز *** اشک او بر گونه ، سرگرم نماز

اشک او می شست خونِ گونه را *** شرمگین می کرد این گردونه را

مست بود و اشک دیده ، باده اش *** خاک گرم کربلا سجاده اش
 در دل گودال کرد از بس سجود *** شد ز فرط سجده چشمانش کبود
 یک نفر «پهلو شکسته» در برش *** کیست یارب این ، به غیر از مادرش؟
 مادرش آمد و لیکن مضطر است *** بر گلی تشنه ی او خنجر است
 خنجر از بس بوسه زد بر خنجرش *** رفت تا گردون صدای مادرش
 الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أی منقلب ينقلبون¹.

3. اشعار قرمز رنگ، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (و برگرفته اند از جزوه آموزشی آداب

مرثیه خوانی با عنوان طنین عشق ؛ تهیه و تنظیم مرتضی وافی ؛ قم: انتشارات شفق، 1380).

400- روضه شب یازدهم - مصیبت شام غریبان

نمی دانم امشب باید از کدام غربت گفت؛ چه روضه ای خواند؛ و مصیبت کدامین غریب را باز گو نمود.
 آیا از بدن پاره پاره حسین علیه السلام بگوییم که عریان در گودال قتلگاه افتاده است؟ یا از بدن عباس علمدار
 که نه سر در بدن دارد و نه دست؟
 آیا از علی اکبر بگوییم که صورت پیامبر گونش را بر نیزه برافراشته اند؟ یا از علی اصغر شش ماهه که اینک در
 گهواره خاکی خویش به خواب ابدی رفته؟
 آیا از یاران حسین علیه السلام بگوییم که غریبان در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟ یا از کودکان حسین
 علیه السلام که غم یتیمی و اسیری، یکجا بر آنان وارد شده است؟
 از غریبی بگوییم یا از مظلومیت؟ از وفا بگوییم یا از پیمان شکنی؟ از عطش بگوییم یا از آتش؟ از عشق بگوییم
 یا از زینب؟

خوب نامی بر قلم گذشت.. زینب...

¹ سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . - شیخ عباس قمی ؛ نفس

المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378 .

آری! بگذار از زینب بگوئیم ؛ که کربلا، از اینجا به بعد، از آن زینب است و پیام کربلا، مرهون زینب .
 بگذار از زینب بگوئیم و از رنج‌های زینب. از زینب و از غصه‌های زینب. از زینب و از قصه‌های زینب. از زینب
 و از حماسه‌های زینب؛ و از زینب و از دل زینب ... و امان از دل زینب...
 اما از کدامین غم زینب بگوئیم ؟ از برادرانی که از دست داد؟ یا از برادرزادگانش که یک به یک به میدان
 رفتند و باز نگشتند؟ یا از پسرانش که جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟
 اگر چه زینب «ام المصائب» است و از کودکی داغ‌های فراوان دیده - ابتدا داغ بزرگ رحلت جدش پیامبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سپس مصیبت شهادت مادر جوان - و در جوانی فرق شکافته پدرش علی علیه السلام را
 دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر معصومش حسن مجتبی را... اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند
 کربلا...

قصه ی بی سر و سامانی من گوش کنید *** دوستان ، غصه ی تنهایی من گوش کنید
 گر چه این قصه ی پر غصه به گفتن نتوان *** نه به گفتن نتوان ، بلکه شنفتن نتوان
 دختر دخت نبی ، «ام مصائب» نامم *** کرده لبریز ز غم ، ساقی گردون جامم
 صبر ، بی تاب شد از صبر و شکیبایی من *** ناتوان شد خرد از درک و توانایی من
 باغبانم من و یک سر شده غارت باغم *** چرخ بگذاشته بس داغ به روی داغم
 نه که چون جد عزیزی چو پیمبر دادم *** پدر و مادر و فرزند و برادر دادم
 پیش من ، در پس در ، مادر من آزدند *** ریسمان بسته به مسجد ، پدرم را بردند
 من هم استاد و این منظره را می دیدم *** مات و وحشت زده می دیدم و می لرزیدم
 بود در سینه هنوز آتش داغ مادر *** که فلک زهر دگر ریخت مرا سوخت جگر
 دیدم آن تاج سرم را که دو تا گشته سرش *** بسته خون سر او هاله به دور قمرش
 بعد از آن بود دلم خوش که برادر دارم *** به سرم سایه ی دو سرو صنوبر دارم
 غافل از آنکه غم و درد من آغاز شده *** به دلم تازه در غصه و غم باز شده
 رفت از دست حسن گشت دلم خوش به حسین *** شد مرا روح و روان ، قوت دل ، نور دو عین
 بعد از آن واقعه ی کرب و بلا پیش آمد *** راه جانبازی در راه خدا پیش آمد

حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسرعمو و سه پسرش را مشاهده کرد و شهادت دهها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش را دید؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری – که تازه از امشب آغاز شد – بسیار اندک بود...

روز طی گشت و نگویم که چه بر ما آمد *** شب جانکاه و غم افزا و محن زا آمد
آن زمان کو که بگویم چه بدیدم آن شب *** خارها بود که از پای کشیدم آن شب
چه بگویم چه شبی را به سحر آوردم *** کوه غم شد دل و چون کوه به پای استادم
چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند؛ به لباس‌های پاره پاره آن
حضرت نیز رحم نکردند و عمامه، پیراهن، شلوار و کفشهای امام علیه السلام را ربودند. شخصی به نام «بحدل»
نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را بدزد اما بر اثر شدت جراحات و متورم شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون
آورد، پس خنجر کشید و انگشت مبارک را برید و انگشتر را درآورد...

اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه‌ها رفت. زنان و دختران اهل بیت علیه السلام با دیدن اسب
خونین و بی‌سوار، فهمیدند که دیگر بی‌کس و یتیم شده‌اند و صدا به گریه و شیون بلند کردند. «ام کلثوم» خواهر
امام علیه السلام فریاد کشید: «یا محمد! یا علی! یا جعفر! یا حسن! کجایید که ببینید با حسین چه کردند؟»...
پس لشکر دشمن به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند. از یک سو این خیمه‌ها را آتش می‌زدند
و از سوی دیگر هر آنچه می‌دیدند غارت می‌کردند. آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی‌کردند و لباس‌های
بانوان اهل بیت علیه السلام را می‌کشیدند و می‌بردند. زنان و دخترکان، سربرهنه و هراسان، از خیمه‌ها فرار
می‌کردند در حالیکه خار و خس بیابان، پای برهنه آنان را می‌درید...

بانوان حرم، که از خیمه‌ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیکر بی‌سر حسین علیه السلام
روبرو شدند. راوی می‌گوید: به خدا فراموش نمی‌کنم زینب دختر علی علیه السلام را که زاری می‌کرد و به
آواز سوزناک می‌گفت: «یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مُرمل بالدماء المقطع الاعضاء، و بناتک
سباتا، و إلی الله المشتکی...» یعنی: «یا محمد! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند! بنگر که این حسن توسست، به
خون آغشته، با اعضای از هم جدا گشته. بنگر که این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان‌ها رها گشته. به
خدا شکایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا محمد! این حسین توسست که در این

دشت افتاده، به دست زنارادگان کشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیکر او می‌پراکند. ای اصحاب محمد! برخیزید و ببینید که اینها فرزندان مصطفایند که اینگونه اسیر شده‌اند...» مویه زینب آنقدر دلخراش بود که دشمنان و درّخیمان را نیز گریان کرد.

آنگاه «سکینه» پیکر مبارک پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و شروع به زاری کرد؛ تا اینکه جماعتی از اعراب چادر نشین ریختند او را کشیدند و از بدن پدر جدا کردند.

لشکریان یزید که به غارت خیمه‌ها مشغول شده بودند، به خیمه‌ای رسیدند که علی بن الحسین السجاد علیه السلام در آن بیمار و تب آلود افتاده بود. «شمر بن ذی الجوشن» شمشیر کشید تا او را بکشد، اما عده‌ای از همراهانش به او نهیب زدند: «آیا شرم نمی‌کنی و می‌خواهی این جوان بیمار را هم بکشی؟» شمر گفت: «فرمان امیر است که همه فرزندان حسین را بکشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این کار برداشت... و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولیّ خویش را حفظ فرمود.

سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد کشید: «چه کسی حاضر است که بر پیکر حسین، اسب بتازاند؟» ده نفر - که راویان شهادت داده اند هر ده، حرامزاده بودند - حاضر شدند که این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند. پس اسب‌ها را آماده کردند و آنان را بر پیکر بی‌سر و قطعه قطعه امام علیه السلام تازاندند؛ آنگونه که استخوان‌های سینه امام شکست و نرم شد... (ای قلم! چگونه این جملات را می‌نگاری و از شدت مصیبت، خشک نمی‌شوی؟ ای دست! چگونه می‌نویسی و نمی‌شکنی؟)

اینک، حال زینب را تصور کنید... از یک سو، شاهد این مصیبت‌های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان‌ها جمع نماید و زیر خیمه‌های نیم سوخته گرد آورد...

صحرای کربلا می‌رفت که تاریک و تاریک‌تر شود؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دخترکان و طفلان می‌دویدند تا شاید گوشواره‌ای از گوش آنان بکشند یا خلخالی از پای آنان ببرایند... زینبا! چه کشیدی آن شب، در آن شام سیاه غریبان...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون¹.

401- روضه شب دوازدهم - مصیبت امام زین العابدین (ع)

در آخرین لحظه های حیات، که رونقش ریحانه رسول خدا، حسین علیه السلام زیز بود، عصر عاشورا، وقتی دیگر نوبت آن بلندترین نخل بود که بر زمین بیافتد آمد و آمد تا با علی، امام بعد از خود، وداع کند و علی خوابیده بر بستر بیماری، از لای درب خیمه، پدر را دید که می آید....

با شتاب به زینب گفت :

عمه! بلندم کن! بنشانم! فرزند رسول خدا می آید! بگاز به تو تکیه دهم! پشتم بنشین! نباید لمیده باشم، خوابیده باشم! فرزند رسول خدا می آید! زود باش عمه! و علی نشست، و حسین آمد! کنارش نشست! علی خیس و داغ تب و حسین نمی خواست صورتش خط اندوهی را نشان دهد! بر لبانش لبخند کشید و از حال آخرین پسرش پرسید. علی پرسید:

«پدر! امروز با این منافقان چه کردی؟» حسین خلاصه ترین و راست ترین گزارش قصه عاشورا را گفت:

«فرزندم! شیطان بر آن ها چیره گشت لذا یاد خداوند را بر آن ها فراموشاند بین ما و آن ها تنور جنگ داغ شد، خدا آن ها را لعنت کند، تا جایی که زمین از خون ما و آنها جاری شد.»

«عمویم عباس چه شد؟» چشمان زینب به اشک نشست و نگاه کرد به برادر می خواست ببیند او چه پاسخی می دهد. علی از

شهادت عمویش عباس بی خبر مانده بود می ترسیدند بیماریش شدید شود .

«عمویت کشته شد، دو دستش را کنار ساحل فرات قطع نمودند.»

«کجاست برادرم علی، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، زهیر بن القین؟»

«پسرم بدان! در خیمه هیچ مرد زنده ای باقی نمانده است جز من و تو و آنانی را که سؤال کردی همگی بر خاک افتادند.» علی که

به سختی می گریست به عمه اش زینب گفت:

«عمه! شمشیر و عصایم را بیاور!» حسین پرسید:

¹ سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364. - شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم

؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378. - شیخ صدوق ؛ آمالی ؛ ترجمه

آیة الله کمره ای ؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370.

«با این دو می خواهی چه کنی؟»

«به عصا می خواهم تکیه دهم و با شمشیر دشمن را از اطراف فرزند رسول خدا پراکنده کنم، زیرا اگر تو بروی دیگر بعد از تو

خیری در زندگی نیست.» حسین در آغوشش گرفت و به سینه اش چسباند :

«فرزندم! تو پاک ترین نسل منی، و برترین خانواده ام، تو جانشین من بر این اطفال و زنان هستی. اینان غریب و خوار گشته اند.

ذلت و یتیمی و شماتت دشمنان و مصائب روزگار آنان را فراگرفته است. وقتی فریاد می زنند، ساکتشان کن! وقتی احساس وحشت

می کنند، آرامشان کن! با سخنان نرم دلشان را تسلی بده! آنان غیر از تو مردی ندارند که انیشتان باشد. غیر از تو کسی نیست تا

شکایت مشکلاتشان را نزد او ببرند. رهایشان کن تا تو را ببینند و تو نیز آنها را ببوی! بگذار آنها بر تو بگیرند و تو هم بر آنها

بگری!» آنگاه علی را با دستانش گرفت و با صدای بلند گفت :

«زینب! ام کلثوم! سکینه! رقیه! فاطمه! سخنم را بشنوید و بدانید این پسر جانشین من بر شماست و او امامی است که طاعتش

واجب است.» سپس به علی گفت :

«فرزندم! به شیعیانم سلام من را برسان و به آنها بگو! پدرم غریب مرد، پس برایش ناله کنید! و از این دنیا با شهادت رفت، پس

برایش بگیرید...»!

از چادر که بیرون آمد طبق عادت همیشگی که از یارانش می خواست اسبش را برایش بیاورند، صدایش را بلند نمود :

«چه کسی اسبم را برایم می آورد؟» زینب از خیمه خارج شد و اسبش را آورد و گفت :

«چه کسی را صدا می زنی؟ قلم را که زخم زدی!» سوار بر اسبش شد! چپ و راستش را نگاه کرد. هیچ یک از مردانش نبودند.

سجاد از درون خیمه، غربت پدرش را دید. باز طاقت نیاورد از چادر بیرون زد آن قدر ناتوان بود که نمی توانست شمشیرش را

نگاه دارد. ام کلثوم فریاد زد :

«پسرم! برگرد!» علی پاسخ داد :

«عمه ام! رهایم کن! بگذار در محضر پسر رسول خدا بجنگم!» حسین متوجه فرزندش شد. به ام کلثوم گفت :

«ام کلثوم! نگهش دار که زمین خالی از نسل آل محمد نشود»!

و حسین رفت! او تنها رفت میان هزاران دندان نفرت از نور!

امام علی بن الحسین علیه السلام ملقب به «سجاد»، «زین العابدین»، و «سید ساجدین»، در کربلا حدود 22 سال

سن داشت.

آنچه باید بدان توجه فراوانی داشت اینکه آن حضرت، فقط در سفر همراه با کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا، و در روزهای منتهی به عاشورا بیمار بود. راز این امر هم آن زمان آشکار شد که تمامی فرزندان و اهل بیت امام علیه السلام – حتی علی اصغر شش ماهه – در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در آن هنگام «شمر» با اراذلش به خیمه‌ها حمله کرد و می‌خواست آن حضرت را بکشد که یکی از لشکریان دشمن به نام «حمید بن مسلم» – و نیز گفته‌اند خود «عمر بن سعد» – بیماری حضرت را به شمر یادآور شد و با تلاش بسیار، مانع از شهادت ایشان گردید.

پس بیماری حضرت سجاد علیه السلام تنها منحصر به همان چند روز بود؛ و زشت است برای شیعه اهل بیت علیه السلام که این را نداند و از آن حضرت با القابی همچون «زین العابدین بیمار» یاد کند! و اما بعد...

فردای روز عاشورا «عمر بن سعد» جنازه‌های لشکر خویش را جمع کرد و بر آنان نماز خواند و دفن نمود؛ اما بدن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را همچنان در بیابان باقی گذاشت. سپس هر یک از قبایل کوفه و عرب، برای آنکه خود را نزد «ابن زیاد» عزیز کنند، سرهای مطهر شهداء را بین خود تقسیم کردند و آنها را بر نیزه زدند و آماده حرکت شدند. آنگاه زنان و کودکان اهل بیت علیه السلام را بدون حجاب مناسب بر شتران و چارپایان بدون زین نشانند و همچون اسرای کفار به سوی کوفه بردند.

چون ابن سعد با اسیران نزدیک کوفه رسید، مردم شهر برای تماشا جمع شده بودند. زنی از اهل کوفه که از بلندی بر اسیران مشرف بود پرسید: «شما اسیران کدام طایفه‌اید؟» گفتند: «اسیران آل محمد!» آن زن فرود آمد و چادر، مقنعه و جامه‌هایی آورد تا زنان اهل بیت عصمت خود را بپوشانند.

اینک خود، حال امام سجاد علیه السلام را تصور کنید؛ از یک سو بیماری بر آن حضرت مستولی است و تب و ضعف بر آن حضرت فشار می‌آورد؛ از سوی دیگر غم از دست دادن پدر و برادران و عموها و عموزادگان قلبش را می‌فشارد؛ از طرف دیگر سر بریده شهداء را در جلوی چشمانش دارد؛ و از همه سخت‌تر و دردناک‌تر اینکه امام – این مظهر غیرت الهی – عمه‌ها و خواهران خود را می‌بیند که با آن وضع در معرض دید خائنان و دشمنان هستند...

پیش از ورود اسرا به دارالحکومه، رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در مقابل ابن زیاد گذاشتند. وی عصایی از چوب خیزران به دست گرفته بود و با آن بر لب و دندان امام می زد.

این جسارت وی، اعتراض بسیاری از حاضران را برانگیخت. «زید بن ارقم» که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود و در آن هنگام پیرمرد شده بود به عیدالله نهیب زد: «چوب خود را بردار! به خدا سوگند پیغمبر را دیدم که همین جای چوب تو را می بوسید» و سپس شروع به گریستن کرد. ابن زیاد گفت: «اگر نه این بود که پیرمردی خرف و دیوانه شده ای گردن تو را می زدم». زید برخاست و در حالی که بیرون می رفت گفت: «ای عرب! از امروز بنده شدیدی. پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید. به خدا قسم نیکان شما را خواهد کشت و اشرار را به کار خواهد گرفت». دیگر از کسانی که حضور داشت «انس بن مالک» بود که با دیدن سر مطهر امام علیه السلام و جسارت عیدالله گریست و گفت: «شبه ترین مردم است به پیغمبر.»

سپس اسرا را بر ابن زیاد وارد کردند. وی هنگامی که امام سجاد علیه السلام را دید پرسید: «کیستی؟» فرمود: «علی بن الحسین». آن ملعون گفت: «مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟» امام فرمود: «برادری داشتم که "علی" نام داشت. مردم او را کشتند». ابن زیاد گفت: «خدا کشت» امام فرمود: «الله یتوفی النفس حین موتها». ابن زیاد خشمگین شد و گفت: «در پاسخ من دلیری می کنی و هنوز شجاعت داری؟ او را ببرید و گردن بزنید». پس حضرت زینب گفت: «ای پسر زیاد! هر چه خون از ما ریختی بس است» و امام را در آغوش گرفت و فرمود: «والله از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز بکش». ابن زیاد کمی به آن دو نگریست و گفت: «عجبا که این زن دوست دارد با برادرزاده اش کشته شود! او را رها کنید که با این بیماری که دارد خواهد مرد» ...

امام سجاد علیه السلام سپس رنج سفر به شام و غم اسیری و عذاب در دربار یزید را تحمل کرد... و تا پایان عمر شریفش، همواره در اندوه مصیبت کربلا بود...

روایت کرده اند که مردی بطال و دلچک در مدینه زندگی می کرد که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را می خنداند. وی روزی گفت: «علی بن الحسین مرا درمانده و عاجز کرده است؛ چرا که هر چه تلاش کردم هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم.»

امام سجاد علیه السلام در محرم سال 94 (یا 95) هجری، هنگامی که 57 سال داشت، با زهر یکی از فرزندان «عبدالملک مروان» مسموم شد و در بستر احتضار افتاد.

حضرت در این ایام، تمامی فرزندان خود را جمع کرد و فرزند بزرگوارش «محمد بن علی علیه السلام» - که او نیز در مصیبت کربلا حضور داشت و در آن زمان کودکی 4 ساله بود - را وصی خود قرار داد و وی را «باقر» نامید و امر سایر فرزندان خود را به آن جناب واگذار کرد و به آنان موعظه و وصیت نمود.

سپس امام باقر را به سینه چسباند و فرمود: «تو را وصیت می‌کنم به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در هنگام وفات خود که: بر حذر باش از اینکه ستم کنی بر کسی که یآوری بر تو غیر از خداوند ندارد.»

آورده‌اند که چون حضرت علیه السلام وفات کرد، تمامی مدینه در ماتمش عزادار گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان شدند و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون¹.

-401-

اسرار و عجایب زیارت امام حسین علیه السلام لیه السّلام

در معتبرترین منابع روایی شیعه پیرامون زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام تعبیر بسیار مهم و حساس شده است که جملگی از اسرار شگفت و اثرات عظیم این زیارت حکایت دارد. کتاب‌هایی چون کامل الزیارات (شیخ صدوق)، ثواب الاعمال (شیخ صدوق)، وسائل الشیعه (شیخ حر عاملی)، بحار الانوار (علامه مجلسی)، تهذیب (شیخ طوسی) و ... هرکدام سرشار از روایات معتبر و موثق و

¹ شیخ عباس قمی؛ منتهی الآمال؛ با کوشش و تلخیص آیه‌الله رضا استادی؛ قم: دفتر نشر مصطفی، 1380.

2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364. - شیخ عباس قمی؛ نفس

المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378

متواتر پیرامون زیارت امام حسین علیه السلام لیه السلام هستند که ما در اینجا به جهت اختصار لیست کاملی از مفاد این روایات نورانی و موثق را با ذکر یک منبع آن خوانندگان محترم بیان می کنیم که امید است از زیارت نورانی حضرت سیدالشهدا غفلت نکرده که الحق کیمیای اعظم عالم وجود همین اشک و زیارت مولی الکونین حضرت اباعبدالله الحسین است:

1- زیارت امام حسین علیه السلام بر هر مرد و زنی که اقرار به امامت آن حضرت دارد واجب است. 4.

2- هرکس حج به جا آورد و به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، پس گویی حقی از حقوق خدا و رسولش را ترک نموده است. 5.

3- در زیارت امام حسین علیه السلام توسعه رزق و افزایش عمر و دفع بلاهای ناگوار و فریضه ای بر هر مؤمن است. 6.

4- هرکس زیارت امام حسین علیه السلام را ترک کند، اگرچه از اهل بهشت باشد، ولی او در بهشت مهمان خانه های بهشتیان است. 7.

5- هرکس امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، ایمانش ناقص است. 8.

6- هرکس زیارت امام حسین علیه السلام را ترک کند خدا یک سال از عمرش را کم می کند. ترک این زیارت باعث کم شدن عمر و رزق و روزی است. 9.

7- نباید زیارت امام حسین علیه السلام را به خاطر ترس (از دشمنان) ترک کرد؛ زیرا از این کار (پس از مرگ) آن چنان حسرتی برای شخص به دنبال خواهد داشت که آرزو می کند که ای کاش قبر او در کربلا می بود. 10.

8- زائر امام حسین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و ملائکه مصافحه می کند و مورد دعای امامان است، و نیز از خوف روز قیامت و فزع اکبر ایمن است. 11.

9- هرکس با خوف به زیارت امام حسین علیه السلام برود، خداوند او را در سایه

عرش خویش جای می دهد و امام حسین علیه السلام از عرش الهی به او عنایت دارد و از خوف و فزع روز قیامت در امان است). 12)

10- هرچقدر خوف و ترس در راه زیارت امام حسین علیه السلام بیشتر باشد، ثواب آن نیز بیشتر است). 13)

11- حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست می کند که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام بیاید، پس او به اذن الهی به همراه هفتاد هزار فرشته از آسمان هبوط می کنند و از اول شب تا به طلوع فجر در کنار قبر شریف امام حسین علیه السلام به سر می برند و با طلوع فجر به آسمان عروج می کنند . 14)

12- پیامبری در آسمان ها و زمین نیست، مگر اینکه از خداوند درخواست می کند که به ایشان اجازه داده شود تا امام حسین علیه السلام را زیارت کند. پس فوجی از آنها نازل می شوند و فوجی دیگر پس از زیارت به آسمان می روند . 15)

13- کسی که در راه زیارت امام حسین علیه السلام کشته شود، همین که اولین قطره خونس ریخته شود، خداوند متعال تمام گناهانش را می بخشد. فرشتگان او را غسل می دهند تا از تمام آلودگی ها پاک و خالص شود؛ همانطور که انبیاء مخلص پاک می باشند و طینت او از هر پلیدی پاک می گردد و سینه اش از ایمان مملو می گردد و براو مقرر می گردد که خانواده و هزار تن از برادران خویش را شفاعت کند.

فرشتگان به همراه جبرئیل و ملک الموت بر او نماز می خوانند. کفن و حنوطش را از بهشت می آورند و قبرش توسعه می یابد و دری از بهشت به سویش باز می شود. فرشتگان از بهشت برای او تحفه های بی نظیر می آورند. و پس از هجده روز او را به حظیره القدس می برند و پیوسته با اولیای الهی مأنوس است

تا نفخه اولی دمیده شود و رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیر مؤمنان علیه السلام به او بشارت می دهند و از آب کوثر می نوشند). 16.

14- کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، محققا به رسول خدا صلی الله علیه و اله و اهل بیت علیهم السلام لیهم السلام احسان نموده است و گوشتش بر آتش حرام می شود و در مقابل هر درهمی که در راه زیارت انفاق کرده خداوند متعال انفاق اهالی ده هزار شهر از شهرهایی که در کتابش محفوظ است برای او ثبت می کند و حوائج او را برآورده می کند). 17.

15- کسی که با داشتن توانایی، زیارت امام حسین علیه السلام را ترک کند عاق رسول خدا صلی الله علیه و اله و اهل بیت علیهم السلام لیهم السلام می شود. زیارت امام حسین علیه السلام سبب جلب رزق و روزی می گردد. و گناهان پنجاه ساله انسان بخشیده می گردد. اگر انسان در سفر زیارت امام حسین علیه السلام فوت کند، فرشتگان بر او نازل شده و او را غسل می دهند و دری از بهشت به روی او می گشایند و نسیم خوشی در قبر او می وزند و اگر به سلامتی بازگردد دری از رزق و روزی به روی او گشوده می شود.

16- کسی که به خاطر مشکل یا مریضی نمی تواند به زیارت امام حسین علیه السلام برود ولی شخص دیگری را مجهز به این سفر می کند در مقابل هریک درهمی که خرج می کند خداوند به اندازه کوه احد از حسنات برای وی ثبت می کند و چند برابر هزینه ای را که متحمل شده برایش باقی می ماند و نیز بلاها از او دور می گردد و مال و دارایی وی حفظ می شود). 18.

17- هرگاه امام صادق علیه السلام و نیز امام هادی علیه السلام مریض می شدند، پس کسی را اجیر می نمودند و هزینه سفر او را پرداخت می نمودند تا به زیارت امام حسین علیه السلام برود و برای شفای آن بزرگواران در حرم آن حضرت دعا کند و می فرمودند: برای خداوند متعال مکان هایی است که در

آنجاها دعا مستجاب است و حرم امام حسین علیه السلام یکی از آنهاست) 19.

18- دوست داشتنی ترین اعمال نزد خداوند زیارت قبر امام حسین علیه السلام است و آن افضل اعمال است) 20.

19- هرکس امام حسین علیه السلام را زیارت کند، پس گویی خدا را فوق عرشش زیارت نموده است) 21.

20- هرکس امام حسین علیه السلام را زیارت کند، پس گویی خدا را در فوق کرسی اش زیارت کرده است) 22.

21- زائر قبر امام حسین علیه السلام زائر قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله است؛ و زائر امام حسین علیه السلام زائر امیر مؤمنان علی علیه السلام و زائر فاطمه علیها السلام است) 23.

22- کسی که امام حسین علیه السلام را در حالی که عارف به حقش باشد زیارت کند خداوند نام او را در زمره علیین ثبت می کند) 24.

23- زائر امام حسین علیه السلام گویی در بالای عرش با خدا به گفتگو نشسته است) 25.

24- زائر امام حسین علیه السلام در روز قیامت مورد نظر رحمت الهی است و سكرات موت بر او آسان می شود) 26.

25- بر زیارت امام حسین علیه السلام از یکدیگر سبقت بگیرید و آن را ترک نکنید، چرا که امام حسین علیه السلام نزد خداوند و رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه زهرا علیهم السلام بر شما شاهد و گواه است) 27.

26- روز قیامت منادیان ندا می دهند: زائران امام حسین علیه السلام کجایند؟ پس گروهی از مردم سرهایشان را بلند می کنند، پس از آن ها سوال می شود برای چه قبر حسین علیه السلام را زیارت کردید؟ آنها پاسخ می دهند برای

محبتی که به رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و طلب رحمت برای صاحب قبر داشتیم. پس به آنها خطاب می شود، ایشان محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین هستند، پس به آن ها ملحق شوید و در رتبه آنها و تحت لوا رسول خدا قرار گیرید و بدین ترتیب وارد بهشت می شوید). 28 (

27- زائر امام حسین علیه السلام نامه اعمالش به دست راستش داده می شود و از کسانی که خداوند برای او امنیت و آسایش نوشته و تحت لوای امام حسین علیه السلام وارد بهشت می شود. و در درجه امام حسین علیه السلام قرار می گیرد). 29 (

28- همانا حضرت فاطمه علیها السلام برای زوار قبر فرزندش حسین علیه السلام حاضر می شود و برای گناهان آنها استغفار می کند). 30 (

29- امام حسین علیه السلام از سمت راست عرش الهی در حضور پدر و مادر و جد بزرگوارش همواره به زائرین قبرش نگاه می کند و آنان را به اسم می شناسد و نام پدرشان را نیز می داند و آنچه همراه شان هست می داند و از ایشان به فرزندانشان آگاه تر است (31) و به زائر خود می گوید: ای زائر من، اگر می دانستی چه چیزی خداوند برای تو مهیا کرده است، همانا فرح و شادی تو از جزع ات بیشتر می شد و زائر باز می گردد، درحالی که از گناهان پاک شده است). 32 (

30- همانا حضرت فاطمه علیها السلام به زائران قبر امام حسین علیه السلام می نگرد و برای آن ها از خداوند طلب خیر و خوبی ها می نماید). 33 (

31- خداوند به همراه ملائکه و انبیاء و اوصیا که افضل آنها حضرت ختمی مرتبت است در شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السلام می آیند پس تو هم زائر قبر امام حسین علیه السلام باش تا تجلّی صفات جمال و جلال الهی شامل حال تو گردد). 34 (

توضیح: منظور از زیارت حضرت حق همان عنایت و تجلّی خاص حضرت حق

است که در قرآن در مورد حضرت موسی علیه السّلام آمده که چون به کوه تجلّی نمود دگّا و خرّ موسی صعقا پس امام سفارش می نماید که شب جمعه در کنار قبر امام حسین علیه السلام حاضر باش که این عنایت و تجلی ربوبی شامل حال تو نیز گردد.

و به تعبیر استاد بزرگواری منظور از این زیارت این است که فاصله عبد و معبود نزدیک می شود و به نهایت قرب می رسد یعنی این هبوط و حرکت همان نزدیک شدن بنده و خداست. لذا نتیجه می گیریم که در شب های جمعه، در کنار قبر امام حسین علیه السلام بودن در نهایت قرب و نزدیکی و عنایت حضرت پروردگار قرار گرفتن است که در تکامل معنوی بسیار مؤثر و بی نظیر است که صاحبان عقل و درک به خوبی می فهمند.

32- موضع قبر امام حسین علیه السلام باغی از باغ های بهشت است و آن معراج ملائکه است. و هیچ ملک مقرب و هیچ پیامبر مرسل نیست مگر اینکه از خداوند اجازه می گیرد تا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، پس فوجی از آسمان هبوط می کنند و فوجی دیگر به آسمان صعود می نمایند. 35)

33- زیارت کربلا را ترک نکنید چرا که هزار سال قبل از شهادت امام حسین علیه السلام ملائکه به این سرزمین می آمدند و آن را زیارت می کردند. و هیچ شبی نمی گذرد مگر اینکه جبرئیل و میکائیل امام حسین علیه السلام را زیارت می کنند. 36)

34- هرروز هفتاد هزار فرشته از آسمان به طواف خانه خدا می پردازند و شب هنگام آنها به آسمان عروج می کنند و گروه دیگری نازل می شوند و به طواف خانه خدا می پردازند؛ لیکن امام قبر حسین علیه السلام در نزد خداوند از خانه کعبه گرامی تر است چراکه در وقت هر نماز (پنج گانه) هفتاد هزار فرشته

غبارآلود و غمگین به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می آیند و سپس به آسمان می روند و دیگر تا روز قیامت نوبت آنها نمی شود). 37 (

35- میلیون ها فرشته غمگین و غبارآلود و در حال گریه همواره در کنار قبر امام حسین علیه السلام مشغول زیارتند). 38 (

36- خداوند آفریننده ای بیشتر از ملائکه نیافریده است، هرروز هفتاد هزار فرشته (ملائکه) نازل می شوند، پس خانه کعبه را طواف می کنند سپس به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و اله می روند و پس از زیارت قبر آن حضرت به سوی قبر امیر مؤمنان علی علیه السلام می روند و پس از زیارت آنجا به سوی قبر امام حسین علیه السلام می روند و پس از زیارت آن قبر به آسمان عروج می کنند و تا روز قیامت نوبت آنها دیگر نمی شود). 39 (

37- زائر امام حسین علیه السلام همین که اراده زیارت آن حضرت می نماید و از منزل خود خارج می شود، خداوند چهل هزار ملائکه را مأمور و نگهبان او قرار می دهد که آنها براو درود می فرستند تا به قبر امام حسین علیه السلام می رسد). 40 (

38- خداوند چهار هزار فرشته غمگین و غبارآلود را موکل قبر امام حسین علیه السلام قرار داده است که بر زائران امام حسین علیه السلام استغفار و دعا نمایند. پس اگر زائران مریض شدند از آنها عیادت می کنند و اگر فوت نمودند در تشییع آنها شرکت می نمایند). 41 (

39- اگر مردم فضیلت زیارت قبر امام حسین علیه السلام را می دانستند از شوق اشتیاق آن می مردند و از شدت حسرت نفس هایشان بند می آمد . 42 (

40- خداوند به جای زائر امام حسین علیه السلام ملکی را موکل قرار می دهد تا به جای او و در مقام او در حرم باشد و استغفار نماید تا اینکه زائر دوباره به

زیارت امام حسین علیه السلام بازگردد). 43.

41- خداوند هفتاد هزار ملائکه را موکل قبر امام حسین علیه السلام نموده است که همواره به عبادت خدا مشغول هستند و یک رکعت نماز آنها معادل هزار رکعت نماز انسان ها است، پس ثواب نماز آنها متعلق به زائران قبر امام حسین علیه السلام است). 44.

42- ملائکه با زائران امام حسین علیه السلام مصافحه می کنند). 45.

43- هر وقت کسی از منزلش به قصد زیارت امام حسین علیه السلام خارج شود هفتصد فرشته از بالا و پائین، چپ و راست، جلو و پشت سرش او را مشایعت می نمایند. پس هنگامی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرد به او می گویند: همانا تو بخشیده، لذا پس عمل خود را از سر بگیر پس او را دوباره تا رسیدن به خانه اش مشایعت می نمایند.

آنگاه ملائکه به کنار قبر امام حسین علیه السلام بازمی گردند و آن حضرت را زیارت می کنند و ثواب زیارت آنها برای آن شخص است). 46.

44- احدی در روز قیامت نیست که آرزو می کند که از زوّار امام حسین علیه السلام باشد، زیرا مشاهده می کند که خداوند چگونه با آنها رفتار می کند و چه کرامتی نزد خدا دارند). 47.

45- کسی که دوست دارد در روز قیامت بر سفره های نور بنشیند، پس باید از زوّار امام حسین علیه السلام باشد). 48.

46- روز قیامت زائران امام حسین علیه السلام آنچنان نوری دارند که شرق و غرب عالم را روشن می کنند، پس منادی ندا می دهد: اینان زائران امام حسین علیه السلام هستند که مشتاقانه او را زیارت کردند. پس احدی در آن روز باقی نمی ماند که آرزو می کند: ای کاش از زائران امام حسین علیه السلام بود.

(49)

47- روز قیامت منادی ندا می دهد: کجایند زائران قبر امام حسین علیه السلام؟ پس جمع بسیاری برمی خیزند پس به آنها گفته می شود، دست هرکس را که دوست می دارید بگیرید و به سوی بهشت ببرید. 50.)

48- خداوند از هر (قطره) عرق زائر امام حسین علیه السلام هفتاد هزار فرشته خلق می کند که همواره خدا را تسبیح می کنند و برای زائر استغفار می نمایند تا روز قیامت. 51.)

49- هرکسی به خاطر خدا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را مشایعت می کنند تا به خانه اش بازگردد. 52.)

50- هنگامی که زائر از قبر امام حسین علیه السلام بازمی گردد منادی او را می خواند که اگر صدایش را می شنید حاضر بود تمام عمر خویش را در کنار امام حسین علیه السلام مقیم باشد.

پس خطاب به او می گوید: خوشا به حال تو، همانا غنیمت بردی و سالم برگشتی و تمام گناهان گذشته ات پاک شد. و اگر او در آن سال بمیرد، پس خداوند قابض روح می شود. 53.)

51- ملائکه زائر امام حسین علیه السلام را پس از بازگشت تا منزلش مشایعت می کنند و به دستور الهی در کنار منزلش مقیم می شوند و برای او تسبیح و استغفار می کنند تا روز وفاتش. پس در امر تدفین و تکفین او شرکت می کنند و بازهم به دستور الهی در کنار قبر او تا روز قیامت مقیم می شوند و به تسبیح و تقدیس الهی مشغول می گردند و ثواب حسناتشان برای آن زائر است. 54.)

52- اگر زائر امام حسین علیه السلام می دانست با زیارت امام حسین علیه السلام چقدر فرح و شادی به قلب رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و ائمه علیهم السلام و شهدا از آنان وارد می کند و چقدر دعای آن بزرگواران را برای خود به همراه دارد و چقدر ثواب ها و برکات دنیوی و اخروی به او می رسد، آرزو

می کرد خانه اش در کربلا بود). 55)

53- برای حاجی در مسیر زیارت خانه خدا به ازای هر درهم هزار درهم لحاظ می شود، اما برای زائر امام حسین علیه السلام به ازای هر درهم ده هزار درهم لحاظ می شود و ده هزار درجه ترفیع است). 56)

54- امیر مؤمنان علیه السلام با زائر امام حسین علیه السلام در کنار حوض کوثر مصافحه می کند و از آن به او می نوشاند). 57)

55- رسول خدا ضمانت فرموده اند که: برعهده من است که در روز قیامت زائران امام حسین علیه السلام را از هول و هراس آن روز نجات دهم و آنان را به بهشت وارد سازم). 58)

56- امام حسین علیه السلام زائر خود را، در روز قیامت زیارت خواهد نمود، و حتی اگر در جهنم باشد او را نجات خواهد داد). 59)

57- همانا خداوند به زائر امام حسین علیه السلام مباحثات می کند و فرشتگان مقرب الهی زائر را راهنمایی می کنند). 60)

58- چون امام حسین علیه السلام مظلومانه، مصیبت دیده، عطشان و غمگین به شهادت رسید، پس خداوند بر خود فرض کرده که هیچ غمگین و گنه کار و مصیبت دیده در کنار قبر امام حسین علیه السلام دعا نکند، مگر اینکه خدا دعایش را اجابت نماید و از گناهانش درگذرد). 61)

59- کسی که امام حسین علیه السلام را با معرفت و به خاطر خدا و ثواب آخرت زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را خواهد بخشید). 62)

60- زائر امام حسین علیه السلام مقام شفاعت دارد و از صد نفر که جملگی مستحق جهنم هستند و در دنیا از مسرفین بوده اند شفاعت می کند). 63)

61- زائر امام حسین علیه السلام از صدیقین امت محمد صلی الله علیه و آله هستند). 64)

62- برای زائر امام حسین علیه السلام ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مبروره نوشته می شود و اگر از اشقیا باشد در زمره نیکان ثبت می گردد و در رحمت الهی غرق می شود. 65.)

63- کسی که امام حسین علیه السلام را زیارت کند، همچون روزی که از مادرش متولد شده از گناهانش خارج می شود و از انتهای آسمان، رحمت الهی او را در بر می گیرد و ملائکه او را بشارت می دهند که پاک گشتی و آنکه زیارت کردی پاک و مطهر است و پیوسته در اهلش حفظ می شود. 66.)

64- همه موجودات از ملائکه تا جن و انس و حتی وحوش بر زائر امام حسین علیه السلام غبطه می خورند و امید خیر دارند در نگاهشان شخص به زائر؛ زیرا او به قبر امام حسین علیه السلام نگریسته است. 67.)

65- زائر امام حسین علیه السلام مورد دعای مغفرت امام صادق علیه السلام است. 68.)

66- زیارت امام حسین علیه السلام باعث برآورده شدن حوائج، بخشش گناهان طولانی شدن عمر، گشایش و وسعت رزق، فرج عاجل می گردد. 69.)

67- بی اعتنایی به زیارت امام حسین علیه السلام باعث محروم شدن از خیر کثیر و کم شدن عمر می گردد. 70.)

68- زیارت امام حسین علیه السلام غرق شدن، سوختن به آتش، زیر آوار ماندن و طعمه حیوانات درنده شدن را دفع می کند. 71.)

69- زیارت امام حسین علیه السلام پیشامدهای بد را دفع می کند و رزق را جلب می کند و امور دنیای زائر را کفایت می کند و آنچه در راه زیارت انفاق نموده برای او برخواهد گشت. 72.)

70- ایام زیارت امام حسین علیه السلام از ایام عمر زائر محسوب نمی شود. 73.)

71- زیارت امام حسین علیه السلام ثواب بیست حج و بیست عمره مقبول و ثواب شرکت در بیست غزوه همراه رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم یا امام عادل را دارد. 74.)

72- زائر امام حسین علیه السلام در روز قیامت در سایه کرامت الهی و داخل در شفاعت پیامبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم و هرکسی طالب فضل و کرامت الهی است و می خواهد از کردارش در دنیا از او سوال نشود، پس زائر امام حسین علیه السلام باشد. 75.)

73- اگر خدا خیر و خوبی بنده ای را بخواهد محبت امام حسین علیه السلام و محبت زیارت آل حضرت را در قلبش قرار می دهد و اگر خدا بد بنده ای را بخواهد، بغض امام حسین علیه السلام و زیارت آن حضرت را در دل او قرار می دهد. 76.)

74- هیچ صبحی شروع نمی شود، مگر هاتفی از ملائکه در کنار قبر امام حسین علیه السلام ندا می دهد: ای طالبان خیر بشتابید به سوی خدا که به کرامت کوچ خواهید کرد و از حسرت و ندامت در امان خواهید ماند و این ندا در شرق و غرب عالم می پیچد. 77.)

75- زائر امام حسین علیه السلام زائر خدا و رسولش است و پاداش و تکریم او برخداست. پاداشی که همه به آن غبطه خواهند خورد. 78.)

76- زائر امام حسین علیه السلام از فشار قبر و سوال نکیر و منکر در امان است و از قبر او به بهشت دری گشوده می شود. 79.)

77- زائر امام حسین علیه السلام از جمله آمین در روز قیامت است و نامه عملش به دست راستش داده می شود و پیوسته در زیر لواء و پرچم امام حسین علیه السلام است تا وارد بهشت شود. 80.)

78- هرکس دو رکعت نماز پشت قبر امام حسین علیه السلام بخواند، روز

قیامت خدا را ملاقات خواهد کرد درحالی که آنچنان نورانی است که نور او بر همه اشیا برتری دارد). 81.

79- امام حسین علیه السلام با حالت گرفتاری و مشقت به شهادت رسید و برخداست که هیچ بنده گرفتاری در نزد او دعا نکند، مگر اینکه گرفتاری او برطرف شود و با خوشحالی به سوی خانواده اش بازگردد). 82.

80- برای زائر امام حسین علیه السلام هزار حاجت برآورده می شود که ششصد حاجت او اخروی و چهارصد حاجت او دنیوی است). 83.

81- همانا خداوند دعا در زیر قبه امام حسین علیه السلام را اجابت می کند و زائر امام حسین علیه السلام را از فزع اکبر حفظ می نماید و حوائج دنیوی و اخروی او را برآورده می سازد). 84.

82- زائر امام حسین علیه السلام در هر قدمی که برای زیارت برمی دارد، هزار گناه او بخشیده می شود و هزار حسنه برای او ثبت می گردد و هزار درجه و رتبه بالا می رود و هزار حاجت او برآورده می گردد و در ثواب شهیدان کربلا شریک می گردد). 85.

83- زائر امام حسین علیه السلام به درجه ای می رسد که گویی در راه خدا به خون خود غلطیده و به شهادت رسیده باشد). 86.

84- امام رضا علیه السلام به پسر شیب فرمود: ای پسر شیب اگر می خواهی که خداوند را ملاقات کنی و بر تو گناهی نباشد، پس امام حسین علیه السلام را زیارت کن). 87.

85- ملائکه زائر امام حسین علیه السلام را از حزب خدا و حزب رسول خدا و حزب اهل بهشت می خوانند). 88.

86- امام صادق علیه السلام به هارون بن خارجه فرمودند: ای هارون؛ هرکس امام حسین علیه السلام را درحالی که عارف به حقش باشد و

برای خداوند و ثواب آخرت زیارت کند، به خدا سوگند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد. آنگاه امام فرمود: آیا برای تو سوگند نخوردم؟ آیا برای تو سوگند نخوردم؟ آیا برای تو سوگند نخوردم؟ (89)

87- برای زائر امام حسین علیه السلام ثواب دو ماه اعتکاف در مسجد الحرام و روزه آن دو ماه ثبت می شود. (90)

88- امور دنیایی زائر امام حسین علیه السلام کفایت می شود و رزق و روزی به سوی او روان می گردد و آنچه در این راه خرج نموده به او بازمی گردد و گناه پنجاه سال او بخشیده می شود و به خانواده اش بازمی گردد، درحالی که نامه اعمالش پاک است. (91)

89- برای زائر امام حسین علیه السلام ثواب حج و عمره مقبول و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و ثواب هزار روزه و هزار صدقه مقبوله و هزار آزادی بنده ثبت می گردد. (92)

90- اگر مردم خیر کثیری که در زیارت امام حسین علیه السلام را می دانستند برای رسیدن به این زیارت با یکدیگر می جنگیدند و اموال خویش را برای رفتن به زیارت می فروختند و برای رفتن به زیارت آن حضرت زهد نورزید؛ چرا که خیر و ثواب آن بیشتر از حدی است که شمارش شود. (93)

91- امام صادق علیه السلام به عبد الله بن ابی یعفور فرمودند: اگر شما را به فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام و فضیلت قبر آن حضرت باخبر سازیم، همانا شما حج را ترک می کنید و دیگر کسی از شما حج به جا نمی آورد. آیا ندانستی که خداوند قبل از اینکه مکه را حرم خویش قرار دهد، کربلا را حرم امن و مبارک خود قرار داد. (94)

92- زائر امام حسین علیه السلام در حالی که عارف به حق آن حضرت باشد و مستکبر نباشد، خداوند هزار فرشته از راست و هزار فرشته از چپ همراه او

می سازد و ثواب هزار حج، هزار عمره با رسول خدا صلی الله علیه و اله یا وصی آن حضرت برای او ثبت می نماید). 95 (

93- بهتر است افراد فقیر سالی یک بار و افراد غنی سالی دوبار، امام حسین علیه السلام را زیارت کنند و کراهت دارد که چهار سال بر انسان بگذرد و امام حسین علیه السلام را زیارت نکند). 96 (

94- زیارت امام حسین علیه السلام در هر شب و روز جمعه تأکید شده است . 97()

95- ثواب یک شب بیتوته در کنار قبر امام حسین علیه السلام معادل هفتاد سال عبادت است). 98 (

96- هر رکعت نماز مستحبی زائر در کنار قبر امام حسین علیه السلام ثواب هزار حج و هزار عمره و آزاد کردن هزار بنده را دارد). 99 (

97- دعای نمازگزار در کنار قبر امام حسین علیه السلام مستجاب است و هر چه از خدا بخواهد به او داده می شود). 100 (

98- زیارت امام حسین ثواب نود و نه حج و عمره ای که رسول خدا انجام داده اند را دارد). 101 (

99- فرشتگان دست و صورت زائران امام حسین را در کنار قبر آن حضرت لمس و نوازش می کنند). 102 (

100- زائر امام حسین همسایه رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه زهرا است و چهل سال قبل از دیگران وارد بهشت می شود در حالی که مردم مشغول حساب و کتاب قیامت هستند). 103 (

فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام با پای پیاده

(مشتاقان زیارت اربعین با دقت بخوانند)

1-هرکس با پای پیاده قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند به ازای هر قدم برای او هزار حسنه ثبت می کند و هزار گناه از او می بخشد و هزار درجه او را بالا می برد. 104.)

2-کسی که پیاده به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رود، خداوند به ازای هر قدمی که برمی دارد و بر زمین می گذارد ثواب آزاد کردن عبدی از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام برای او ثبت می کند. 105.)

3-هرکس قبر امام حسین علیه السلام را به دور از شرارت و ریا زیارت کند، تمام گناهان او چون شسته شدن لباس پاک می شود و برای هر قدمی که در این راه می گذارد ثواب حج و هر قدمی که برمی دارد ثواب عمره می نویسند . 106.)

4-هرکس به سوی قبر امام حسین علیه السلام بیاید و در فرات غسل کند، خداوند به ازای هر قدمی که بر زمین می گذارد و برمی دارد ثواب صد حج مقبول و صد عمره مقبول و ثواب شرکت در صد غزوه با پیامبر مرسل صلی الله علیه و اله در برابر دشمنان خدا را برای او ثبت می کند. 107.)

«اوقات خاص زیارت امام حسین»

زیارت امام حسین در روز عرفه

1-خداوند متعال در روز عرفه قبل از عنایت به حاجیان در عرفات به زوّار امام

حسین علیه السلام عنایت می کند و حوائج آنان را برآورده می سازد و گناهانشان را می بخشد و آنگاه به اهل عرفات نگاه می نماید. و برای آنان این امور را انجام می دهد. 108.)

2-زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه باعث محکم شدن یقین و ایمان قلبی می شود. 109.)

3- برای زائر امام حسین علیه السلام در روز عرفه ثواب یک میلیون حج به همراه امام زمان علیه السلام و یک میلیون عمره همراه رسول خدا صلی الله علیه و اله و آزادی یک میلیون بنده و آماده کردن یک میلیون اسب در راه خدا ثبت می شود). 110 (

4- هرکس شب عرفه امام حسین علیه السلام را زیارت کند، ثواب هزار حج و هزار عمره مقبول برای او ثبت می شود و هزار حاجت از حوائج دنیوی و اخروی او برآورده می گردد). 111 (

5- راوی از امام صادق علیه السلام پیرامون ثواب زیارت عرفه سوال کرد، امام فرمودند: ثواب حج و عمره برای او ثبت خواهد شد. راوی پرسید: چند حج و عمره. امام فرمود: قابل شمارش نیست. راوی گفت: صد حج و عمره، امام فرمود: چه کسی می تواند آن را احصا می کند؟! راوی گفت: هزارتا، امام فرمود: بیشتر و سپس این آیه شریفه را قرائت فرموده **(و ان تُعَدَّوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحيم)** (112).

6- زائر امام حسین علیه السلام در روز عرفه، گویی زائر خدا در عرش است . (113)

7- هرکس شب عرفه را در کربلا بیتوته کند، خداوند شرّ و گرفتاری آن سال را از او دور می کند). 114 (

زیارت امام حسین علیه السلام در شب نیمه شعبان

1- هرکس دوست دارد که با ارواح صد و بیست و چهار هزار پیامبر مصافحه کند پس در شب نیمه شعبان امام حسین علیه السلام را زیارت کند، چرا که ملائکه و ارواح همه پیامبران در این شب از خداوند اجازه می گیرند تا به زیارت امام حسین علیه السلام بیایند، پس خوشا به حال کسی که با آنان مصافحه نماید

که البته پیامبران اولوالعزم؛ نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام از جمله آنان است). 115 (

2-هرکس نیمه شعبان امام حسین علیه السلام را زیارت کند منادی از افق اعلی او را خطاب می کند که بازگرد که مورد معرفت قرار گرفتی و ثواب شما بر پروردگارتان و پیامبرتان محمد صلی الله علیه و اله است). 116 (

3-هرکس شب نیمه شعبان امام حسین علیه السلام را زیارت کند، ثواب هزار حج و عمره مقبول برای او ثبت می شود و هزار حاجت از حوائج دنیوی و اخروی او برآورده می گردد). 117(

4-امام صادق علیه السلام به یونس بن یعقوب فرمودند، اگر مردم فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان می دانستند، همانا مردان (اگر حتی پا نداشتند) بر پاهای چوبی به زیارت امام حسین علیه السلام می رفتند). 118(

5-معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: هنگامی که اول شعبان فرا می رسد منادی از زیر عرش ندا می دهد که ای عاشقان حسین! شب نیمه شعبان زیارت امام حسین علیه السلام را ترک نکنید زیرا اگر فضیلت آن شب را می-دانستید، می خواستید که سال بگذرد و شب نیمه شعبان برسد). 119(

6-هرکس در یکی از این سه شب (شب عید قربان، شب عید فطر، شب نیمه شعبان) امام حسین علیه السلام را زیارت کند گناهان گذشته و آینده او بخشیده می شود). 120(

7-ثواب زیارت امام حسین علیه السلام در نیمه شعبان حد و نهایت ندارد .
(121)

زیارت امام حسین علیه السلام در شب های قدر (شب 23 رمضان)

1-هرکس امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان از جمله شب های قدر زیارت کند، گویی با ارواح صد و بیست و چهار هزار پیامبر که از خدا اجازه زیارت امام حسین علیه السلام گرفته اند مصافحه نموده است .
(122)

2-در شب قدر منادی از آسمان هفتم ندا می دهد که همانا خداوند عزوجل هر کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت نماید بخشید. (123)

3-هرکس در شب بیست و سوم ماه رمضان امام حسین علیه السلام را زیارت کند، گناهان گذشته و آینده او آمرزیده می شود. (124)

4-منادی زائر امام حسین علیه السلام را در ماه رمضان چنین ندا می دهد: ای بنده خدا، پاک گشتی و عمل خود را از سربگیر. تو را بشارت باد به مغفرت و فضل الهی. (125)

زیارت امام حسین در عید فطر

1-هرکس امام حسین علیه السلام را شب عید فطر زیارت کند، ثواب هزار حج و عمره مقبول برای او ثبت می شود و هزار حاجت از حوائج دنیوی و اخروی او برآورده می گردد .

2-هرکس در شب عید فطر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، گناهان گذشته و آینده او آمرزیده می شود. (126)

هرکس در روز عید امام حسین علیه السلام را زیارت کند، ثواب هزار حج و هزار عمره مقبول و هزار غزوه با پیامبر صلی الله علیه و اله و امام عادل در نامه عمل او ثبت می شود. (127)

زیارت امام حسین در شب عید قربان

کسی شب عید قربان امام حسین علیه السلام را زیارت کند، گناهان گذشته و آینده او آمرزیده می شود. 128.

زیارت امام حسین در روز عاشورا

- 1- هرکس روز عاشورا (دهم محرم) امام حسین علیه السلام را زیارت کند، روز قیامت خدا را زیارت می کند درحالی که ثواب هزار حج و عمره و هزار غزوه همراه رسول خدا صلی الله علیه و اله برای او ثبت شده است. 129.
- 2- هرکس شب عاشورا نزد قبر امام حسین علیه السلام بیتوته کند، روز قیامت خدا را ملاقات می کند در حالی که گویی در خون خود غلطیده است و گویی در عصر عاشورا با آن حضرت شهید شده است. 130.
- 3- هرکس روز عاشورا امام حسین علیه السلام را زیارت کند، پس گویی خدا را در عرش زیارت نموده است و نیز همچون کسی است که در مقابل آن حضرت به شهادت رسیده است. 131.
- 4- هرکس می خواهد حق رسول خدا صلی الله علیه و اله و حق امیر مؤمنان و حق فاطمه و حسن و حسین علیه السلام لیهم السلام را ادا نماید، پس امام حسین علیه السلام را روز عاشورا زیارت کند. 132.
- 5- هرکس در روز عاشورا در کنار قبر آن حضرت سقایت کند، گویی لشکر امام حسین علیه السلام را سقایت کرده و با آن حضرت به شهادت رسیده است. 133.

6- هرکس روز عاشورا امام حسین علیه السلام را زیارت کند و در آن روز محزون و گریان و غمگین باشد، پس خدا را زیارت می کند درحالی که ثواب هزار حج و هزار عمره همراه پیامبر صلی الله علیه و اله و ثواب هزار غزوه، رسول خدا صلی

الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام براو نوشته می شود. راوی سوال کرد، پس اگر شخص به خاطر بعد مسافت نتوانست در آن روز در آنجا حاضر باشد چه کند؟ امام فرمود: پس آن شخص چه نزدیک به قبر امام حسین علیه السلام یا دور باشد در روز عاشورا غسل کند و به سوی صحرا برود و یا بر پشت بام خانه اش برود و دو رکعت نماز بخواند و وقتی سلام داد به سوی قبر امام حسین علیه السلام اشاره کند و (زیارت عاشورا) را بخواند پس امام به راوی فرمود: اگر می توانی هرروز این زیارت را به این کیفیت انجام بدهی، انجام بده که برای تو جمیع این ثواب ها ثبت خواهد شد). 134.

7- زیارت امام حسین علیه السلام روز عاشورا ثواب دو میلیون حج، دو میلیون عمره با رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو میلیون غزوه در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام را دارد). 135.

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر توانستی روز عاشورا در پی حاجت و کاری نروی، این کار را انجام بده چراکه این روز، روز نحسی است و روز مباکی نیست و چیزی در خانه ات ذخیره نساز؛ چرا که در آن چه که در این روز ذخیره شود برکت برای تو و خانواده ات نیست و به یکدیگر تسلیت و تعزیت بدهید: **در عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام. و جعلنا و ایاکم من الطالبین بشاره مع ولیّه الامام المهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله**. «پس هر کس چنین کند ثواب یک میلیون حج و یک میلیون عمره و یک میلیون غزوه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در نامه عمل او ثبت می شود. و برای او ثواب مصیبت هر پیامبر و رسول و صدیق و شهیدی است که از زمان خلقت دنیا تا روز قیامت بوده اند، ثبت خواهد شد). 136.

نکته مهم پیرامون زیارت عاشورا

مرحوم علامه امینی در کتاب «أدب الزائر لمن یمّم الحائر» (137) به نقل از علامه فضل شریف الشروانی در کتاب «الصدف» (1388) آورده است: که امام هادی علیه السّلام فرموده اند: فراز «اللهم العنهم جميعا» و «السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین» را نود و نه بار تکرار کنید که گویی صد مرتبه از اول تا آخر فراز زیارت عاشورا خوانده اید.

زیارت امام حسین در روز اربعین

امام عسکری علیه السّلام فرمودند: از نشانه های مؤمن پنج علامت است. پنجاه و یک رکعت نماز، زیارت اربعین، انگشتی به دست راست، خاک ساری پیشانی و بلند گفتن **بسم الله الرحمن الرحيم** (139).

زیارت امام حسین در روز اول ماه رجب

1- هرکس امام حسین علیه السلام را در روز اول رجب زیارت کند، آمرزیده خواهد شد. 140.

زیارت امام حسین در نیمه ماه رجب

1- از امام رضا علیه السّلام درباره بهترین و با فضیلت ترین اوقات زیارت امام حسین علیه السلام سوال شد آن حضرت فرمودند: نیمه رجب و نیمه شعبان. 141.

2- ثواب زیارت امام حسین علیه السلام در نیمه رجب و نیمه شعبان نهایت و حدی ندارد. 142.

شیخ فخر الدین طریحی در مجمع البحرین در حدیث مفصلی در مناجات حضرت

موسی علیه السّلام چنین آورده است که خداوند به موسی علیه السّلام فرمود: خداوند به ده خصلت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بر سائر امم فضیلت داد که عبارتند از نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، جمعه، جماعت، قرآن، علم و عاشورا.

پس موسی علیه السّلام سوال کرد: پروردگارا، عاشورا چیست؟ خداوند فرمود: گریه و تباکی بر سبط محمد صلی الله علیه و آله و مرثیه و عزاداری بر اوست. ای موسی! هیچ بنده ای در آن زمان بر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله گریه یا تباکی نکند، مگر اینکه بهشت براو واجب می شود و هیچ بنده ای از مالش در راه محبت فرزند دختر پیامبر در راه اطعام و غیر آن درهمی نبخشد، مگر اینکه در دنیا هفتاد درهم به او ببخشیم و بهشت را به او عطا نماییم و گناهانش آمرزیده شود و به عزت و جلالم سوگند هیچ مرد یا زنی در روز عاشورا یا غیر آن روز قطره ای اشک از چشمم جاری نشود، مگر اینکه ثواب صد شهید برای او نوشته شود). 143.

زیارت امام حسین از دور

سُدی صیرفی می گوید، امام صادق علیه السّلام به من فرمود: «ای سُدیر! برای تو چه زحمتی دارد که مرقد مطهر حسینی را در هفته پنج بار و یا روزی یک بار زیارت کنی؟» من گفتم: «فدایت کردم میان محل سکونت ما و مرقد آن حضرت فرسنگ های بسیاری فاصله است».

امام صادق فرمود: «بالای بام خانه ات برو و نخست بر راست و چپ خود بنگر سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کن، آنگاه به مرقد مطهر حسین علیه السلام توجه کن و چنین بگو:

«السلام علیک یا ابا عبد الله، السلام علیک و رحمه الله و برکاته»

«ای ابا عبد الله سلام بر تو باد، درود و رحمت و برکت های خدا بر تو باد».
 با این کار برای تو یک زیارت نوشته می شود و زیارت معادل یک حج و یک عمره است.» سُدیر می گوید: پس از آن چه بسا اتفاق می افتاد که هرروز بیش از بیست بار این گونه زیارت می کردم. 144)

در روایتی دیگر آمده است که غسل می کند و بر بام خانه خود یا گوشه دور افتاده ای می رود و با اشاره به قبر حضرت سید الشهداء سلام بدهد و چنین بگوید 145)

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرگاه به سبب دوری خانه و محل زندگی انجام مسافرت برکسی از شما دشوار باشد، برفراز بام خانه خود رود و دو رکعت نماز بگذارد و سپس با اشاره به آرامگاه های ما بر ما سلام کند و این سلام به ما می رسد.» 146)

در روایت دیگری آمده: از راه دور به امامان همان گونه سلام می دهی و زیارت می کنی که از راه نزدیک، ولی نمی گویی که به بارگاهت آمده ام، بلکه می گویی:

قَصَدْتُكَ بِقَلْبِي زَائِرًا إِذْ عَجَزْتُ عَنْ حُضُورِ مَشْهَدِكَ وَ وَجَّهْتُ إِلَيْكَ سَلَامِي لِعِلْمِي بِأَنَّهُ يُبَلِّغُكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ...؛

«با دل خود قصد زیارت می کنم و از حضور در بارگاهت ناتوانم، اینک با علم به اینکه سلام من به تو می رسد سلام می دهم، درود خدا بر تو باد، برای من در پیشگاه پروردگارت شفاعت فرمای.»

سپس به هرچه که می خواهی و دوست می داری دعا می کنی. 147)
 یونس بن ظبیان به امام صادق علیه السلام گفت: «فدایت کردم من فراوان حسین علیه السلام را یاد می کنم، در آن حال چه بگویم؟» فرمود: «سه بار

پیای بگو: «صلی الله علیک یا ابا عبد الله» و سلام از دور و نزدیک به حضرتش می رسد) «148»

سفارش رسول خدا

ابو الحسن فارسی (149) می گوید، من فراوان به زیارت مرقد مطهر حسینی می رفتم، به خاطر تنگدستی و سالخوردگی زیارت را رها کردم، شبی پیامبر خدا را در خواب دیدم که حسن و حسین علیه السلام لیهم السلام همراهش بودند و من از کنارشان گذشتم، امام حسین علیه السلام گفت: ای رسول خدا! این مرد فراوان به زیارت من می آمد و اینک از من بریده است، پیامبر فرمودند: «آیا از کسی مثل حسین دوری می گزینی و زیارتش را رها می کنی؟» من عرض کردم: «ای رسول خدا، هرگز مباد که من از مولای خود دوری گزینم. ولی سالخورده و ناتوان شده ام و به این سبب و هم به سبب تنگدستی رفتن به زیارت بر من دشوار شده است و آن را رها کرده ام، پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: «هر شب بر بام خانه خود برو و با انگشت اشاره خود به سوی مرقد مطهر حسین علیه السلام اشاره کن و چنین بگو:

«السَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی جَدِّکَ وَ أَبِیکَ السَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی أُمِّکَ وَ أَخِیکَ السَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی الْأَئِمَّةِ مِنْ بَنِیکَ. السَّلامُ عَلَیکَ یا صَاحِبَ الدَّامَةِ السَّاکِبَةِ. السَّلامُ عَلَیکَ یا صَاحِبَ المَصِیْبَةِ الرَّاتِبَةِ.»

لقد أصبح کتاب الله فیک مهجورا و رسول الله فیک محزونا السَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ.

السَّلامُ عَلَی أَنْصَارِ اللهِ وَ خُلَفَائِهِ. السَّلامُ عَلَی أَمْنَاءِ اللهِ وَ أَحِبَّائِهِ. السَّلامُ عَلَی مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللهِ، وَ مَعَادِنِ حِکْمَةِ اللهِ وَ حِفْظَةِ سِرِّ اللهِ وَ حَمَلَةِ کِتَابِ اللهِ وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ

حضرت موسی در حرم است!

حسین نوۀ دختری ابو حمزه ثمالی می گوید: در اواخر حکومت بنی مروان مخفیانه به قصد زیارت امام حسین علیه السلام به راه افتادم. هنگامی که به کربلا رسیدم پنهان شدم تا شب از نیمه گذشت. سپس به طرف قبر مطهر رفتم و دیدم مردی به سوی من آمد و گفت: «خدا به تو اجر عنایت کند، برگرد که نمی توانی به زیارت مشرف شوی». من با ترس برگشتم و نزدیک طلوع فجر دوباره به طرف قبر مطهر رفتم. باز همان شخص آمد و گفت: «تو نمی توانی به زیارت بروی». گفتم: خدایت به سلامت بدارد، چرا نتوانم؟ من از کوفه به قصد زیارت آمده ام، مرا از زیارت محروم مکن، می ترسم اگر تا صبح این جا بمانم شامیان مرا دستگیر کرده و به قتل برسانند .

او در جواب گفت: کمی صبر کن. حضرت موسی بن عمران علیه السلام از خدای تعالی اجازه گرفته که به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود، و پس از اجازه همراه با هفتاد هزار از فرشتگان به زمین فرود آمده است. از اول شب تا حال به زیارت آن حضرت مشغولند و منتظر طلوع فجر می باشند، و پس از آن باز به آسمان عروج خواهند کرد.

گفتم: تو کیستی؟ گفت: من یکی از فرشتگانی هستم که مأمور حفظ و حراست حرم امام حسین علیه السلام و درخواست آمرزش برای زائرین آن حضرت هستم.

حسین می گوید: از شنیدن این سخنان چنان متحیر شدم که نزدیک بود عقل خود را ازدست بدهم، و بالاخره پس از طلوع فجر به زیارت آن حضرت مشرف شده و از ترس شامیان به سرعت برگشتم. 151)

زیارت کربلا در شب جمعه

مرحوم علامه مجلسی در ضمن روایتی از سلیمان اعمش نقل می کند که گوید: همسایه ای داشتم از اهل سنت که زیارت امام حسین علیه السلام را بدعت و گمراهی می دانست و زایران آن حضرت را اهل جهنم می شمرد. در شب جمعه ای رؤیای صادقه ای دید و موجب توبه و بازگشت او شد. او در رؤیا دید که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و امیر المؤمنین و امام حسین و حضرت زهرا و حضرت خدیجه علیهم السلام به زیارت آن حضرت آمده و امان نامه هایی از آسمان پخش می شد که «هرکس شب جمعه به زیارت امام حسین موفق شود، از آتش جهنم در امان خواهد بود». «152)

آداب زیارت عاشورا

امام باقر علیه السلام برای کسی که نتواند روز عاشورا خود را به کربلا برساند، آدابی بیان فرموده که پس از رعایت آنها از راه دور، زیارت عاشورا را بخواند و اینک آداب زیارت عاشورا از راه دور:

1) رفتن به صحرا، یا برفراز پشت بام (زیر آسمان)

2) اشاره به سوی کربلا نمودن

3) درود به امام حسین علیه السلام فرستادن

4) تلاش در لعن و نفرین بر قاتلان آن حضرت نمودن

5) دو رکعت نماز خواندن (153)

6) انجام دادن آن در اول روز پیش از اذان ظهر

7) گریه و ندبه نمودن بر امام حسین

8) وادار کردن حاضران بر گریه و ناله اگر جای تقیّه نباشد

- (9) اقامه‌ی عزا در خانه‌اش با اظهار جزع در مصیبت آن حضرت
(10) تسلیت گفتن اهل خانه به یکدیگر در این مصیبت بزرگ (154)

آداب ختم زیارت عاشورا

در همه ختومات، از جمله ختم زیارت عاشورا علاوه بر آداب ده گانه رعایت چند نکته لازم است:

- (1) با وضو بودن
 - (2) روبه قبله بودن
 - (3) به قصد قربت و توجّه کامل انجام دادن
 - (4) به دور از هرگونه ریا و تظاهر انجام دادن
 - (5) در صورت امکان در اماکن مقدّسه و مشاهد مشرّفه انجام دادن
 - (6) در صورت امکان همه روزه در یک ساعت معیّن و مکان مشخص انجام دادن
 - (7) بدون تکلم در وسط، با تن پاک، لباس نظیف و پرهیز از لقمه شبّه ناک.
- (155)

و در آخر باید گفت:

1. آب بی حسین تشنه ماند.

2. آدمهای از جنس حسین، بی حسین، دیگر نماندند. 3. اشک بر حسین، ماتم بر خود است. 4. اشک حسینی، شورترین سرشک. 5. اصحاب، اگر عمر جاوید می داشتند باز فدائیش بودند. 6. اصغر مثل پدر، شش ماه در رحم دنیا ماند. 7. اکبر حسین، که رفت، حسین رفتن را آغاز کرد. 8. اگر اشک نبود، در اندوه حسین، دل تا آخر می سوخت. 9. اگر حسین نبود، چه بود؟! 10. اگر عباس زنده می بود، شرم او را می کشت. 11. امیری حسین، نعم الامیر. 12. آنقدر حسین بی کس شد که بی سر شد. 13.

آنگونه امام بر تو تکیه کند که بی تو بگوید: کرم بشکست. 14. آیا کسی هست خود را یاری کند؟! 15. ایمان بی حسین، اسلام هم نیست. 16. اینبار نیز قرآن را بر نیزه کردند. 17. با حسین قاموس عشق، بیکران واژه یافت. 18. با حسین هر اصغری اکبر شد. 19. بر دهانش چوب زدند و شراب ریختند و او قرآن میخواند. 20. برادر حسین، تشنه بر دار رفت. 21. برادر یعنی عباس. 22. برای سروری، سر باید داد. 23. بی اندوه حسین، هیچ سروری پایدار نیست. 24. بی حسین، حس بودن نیست. 25. بی عشق حسین، هیچ انسانی تکریم نشد. 26. بی کرب و بلا، بکر بلا هیچ کس نرسید. 27. پیامبر انگار گفته بود: تا می توانید آزار دهید! 28. تنهای تنها شده!، فرجام حسینی بودن است. 29. جان عقل را، شمر نفس گرفت. 30. جز حسین، همه لاف عشق زدند. 31. جون، نماینده ما در کربلا. 32. حرّ، نامی که در کربلا معنی گرفت. 33. حرف حسین: اشک بر مظلوم، خشم بر ظالم. 34. حسین همچنان کشته می شود! 35. حسین آنگونه رفت تا تو نیز آنگونه روی. 36. حسین بی زینب، قرآن صامت بود. 37. حسین تا آنجا بالا رفت که، تا، بر نمی داشت. 38. حسین تشنه رفت تا تو سیراب شوی. 39. حسین خال آفرینش، یزید خلط خلقت. 40. حسین خون دل داد، زینب خون دل خورد. 41. حسین در قتلگاه آب خواست تا بگوید: دشمنم انسان نیست. 42. حسین را در ساحل رود، تشنه کشتند. 43. حسین را کشتند، تا رسالت بی مزد نماند!! 44. حسین که بی عباس برگشت، بعد رفت، و دیگر بر نگشت. 45. حسین نبود، بودن بود. 46. حسین، معنای زنده بدون را زنده کرد. 47. حسینیان جان دادند و یزیدیان جان کردند. 48. حمد خدای را که مصیبت زده حسینمان کرد. 49. خاک کربلا، خاکی ترین خاک. 50. خدا بهشت خدائیان را از خاک کربلا می سازد. 51. دانا! از حسین چه می دانی؟! 52. در خرابه، پدر سر بر دامن دختر گذاشت. 53. در دجله، آلاله ها تشنه ماندند. 54. در طفّ، دلها، تفتیده گشت. 55. در عاشورا هم نماز، بهترین کار بود. 56. در عاشورا، همه اوجها شکوفا شد. 57. در غروب عاشورا، خورشید، چه صبورانه خون گریست. 58. در کربلا، سرو عشق تا ابد سیراب شد. 59. در کربلا، کار بالا گرفت. 60. در مسلخ، گونه های حسین گل انداخته بود. 61. در نینوی، نی، بی نوا شد. 62. رقیه، گنج خرابه شد. 63. زینب، در آخرین منزل حسین، سر بر خاک گذاشت. 64. ستاره ها در شام، خرابه را آسمان کردند. 65. سر حسین بر دامن مادرش بریده شد. 66. سر حسین هنوز سنگ می خورد. 67. سرچشمه کوثر، اشک بر حسین است. 68. سردار آن است که سرش بر دار است. 69. سید شهیدان شهادت داد که قاتلم، حیوان نیز نیست. 70. شام، شومترین جای زمین. 71. شام، همچنان شام است و تاریک. 72. عاشورا روز نبود روزگار بود. 73. عاشورا: شعور، حماسه، عشق. 74. عاشورا، پرشورترین عیش بود. 75. عاشورا، زینت زینب شد. 76. عاشورا، سکوت عقل است و فریاد عشق. 77. عباس، عبوس بر ستمکاری. 78. عباس، فلسفه بودنش را فدای حسین کرد! 79. عباس، ماه بنی آدم. 80. علی فرزند حسین تا زنده بود گریست. 81. غروب، آینه خون

خداست. 82. غنچه عشق، در کربلا باز شد. 83. قاسم، شهد شهادت مکید و کندوی عشق را عسل بخشید. 84. کاف، کربلا، «هیعیص»، همه آنچه هست و نیست. 85. کربلا صبورترین سرزمین. 86. کوفه گریست و شام خندید و هردو تنها تماشا کردند. 87. گودی قتلگاه، برج فلک الافلاک است. 88. لعن بر یزید، خشم بر همه زشتیهاست. 89. الله اکبر، اکبر را هدیه حسین کرد. 90. ما أَتَقَصُّ ذِكْرَ الْحُسَيْنِ لِلْعِيشِ. 91. ما را شفیع باش در «یوم الورد»، آروز که فقط می آیند. 92. محرم ماه نبود خورشید بود. 93. الها! از اشک بر ماتمش، نهال عشق را سیراب کن! 94. هرکس از کربلا رفت یا به عمق دوزخ رفت یا بر بام بهشت. 95. هیچ کس جز بر خویش، ستم نکرد. 96. وفا یعنی ریختن آب بر آب! 97. وقتی تشنه می شوی بگو: سلام بر حسین! 98. یاران حسین یا با خون رفتند یا با اشک. 99. یزید نبود، نبودن بود. 100. بر حسین تنها باید گریست، قلم بشکن! لب فرو بند!

منابع حسین شناسی

ستارگان درخشان

سید علی قاضی و شاگردانش

مائه منقبه

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۳۳۹، تحقیق:

محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م فضائل

الخمسة عن الصحاح الستة

منتهی الامال

معالی السبطين،

داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام

وسائل الشیعه ج 14، ص 428، ح 19524 -

تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان)

جامع الاخبار،

کامل الزیارات، ترجمه، ذهنی تهرانی، محمد جواد، ص 469، تهران، پیام حق، چاپ اول، 1377ش.

ابن شهر آشوب، المناقب،

عاشورا، ریشه ها

تفسیر نمونه،

روزنه هایی از عالم غیب

کرامات العباسیة

الارشاد

مستدرک الوسائل

مجله زمزم، دی و بهمن

طوبای کربلا

ثواب الاعمال شیخ صدوق، ص 116

منتخب کامل الزیارات

کافی، مرحوم کلینی

امالی شیخ طوسی

سفینه البحار، محدث قمی

ره یافتگان

مشکوٰۃ الانوار

کرامات الحسینیه

چشمه سار عشق،

قصص الحسینیه

معالی السبطین

کرامات معنوی

داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام نویسنده: علی میرخلف زاده

داستانهای علوی

دارالسلام عراقی

مسافر نگاه سرخ- میرحمید میرمعصوم نژاد

عارف کامل

چهره درخشان قمر بنی هاشم ع

داستانهایی از علماء- نویسنده: علی میرخلف زاده

داستانهای شگفت

شیخ بهائی، جامع عباسی، ص ۲۳۳ و نگاهی نو به جریان عاشورا،

صحیفه نور

مقاتل الطالبیین:

تاریخ کربلا:

العقبری الحسان،

.(الاستیعاب/

انساب الاشراف/

ترجمه المراقبات، کریم فیضی

سمو المعنی،

ویژگی های امام حسین

خصائص الزینیه

ثمرات الاعواد

عوالم العلوم

سوگنامه آل محمد

اشک روان بر امیر کاروان

سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا

اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت (جلد دوم) نویسنده : میرزا حسن ابوترابی

داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهداء علیه السلام-نویسنده : حیدر قنبری

یاران شیدای حسین ابن علی تألیف استاد مرتضی آقا تهرانی

گذر و نظری بر زندگی و شخصیت فیض کاشانی-نویسنده: خادم حسین فاضلی

فرهنگ عاشورا نوشته حجت الاسلام جواد محدثی

مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی

خصائص العباسیه، آیت الله کلباسی نجفی؛ زندگانی پرچمدار کربلا، معارف مظفری

پرچمدار نینوا، محمدی اشتیاردی

مروری بر سیره شخصیت حضرت ابوالفضل العباس (ع)، نشریه آزاد

چهره درخشان قمر بنی هاشم-خلخال

مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم (عج)،

خاطرات فقیه اخلاقی، احمدی میانجی

دلائل الامامه، محمدبن جریر طبری،

نفس المهموم

قمقام زخار

تذکره الشهداء

طوبای کربلا - ناشر : انتشارات هنارس

راهنمای زائرین کربلا

شیفتگان حضرت مهدی (عج)

ماهیت قیام مختار

دمع السجوم، علامه شعرانی

طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج 5، ص 446، دار التراث، بیروت، چاپ دوم، 1967/1387؛

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 246 و 247، دار صادر، بیروت، بی

تا

میزان الحکمه، ج 4، ص 58، ش 6932، محمدی ری شهری، چاپ مکتب الاعلام، 1362 هـ.ش.

الطبقات الکبری، ج 5، ص 163، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1410ق

بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ج 3، ص 200، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417ق

عیون اخبار الرضا

زینب(س) اسوه فضائل

فروغ تابان کوثر

حضرت رقیه ، علی فلسی

ناسخ التواریخ

المناقب -

تاریخ الایمه

-اثباه الوصیه

دانشنامه امام حسین، ری شهری

ریاض المصائب

الموسوعة الکبری

تذکره الخواص ابن جوزی

کیمیای نظر

بدیع الحکمه - از مواعظ آیت الله مجتهدی تهرانی(ره)

ثواب الاعمال

الملهوف

داستانهای علوی

المحججه البيضاء

تهذيب الكمال ، المزی

تاریخ مدینه دمشق ، ابن عساکر

مسند احمد بن حنبل

سنن ترمذی

سنن ابن ماجه

مجمع الرجال

رجال ابن داود

جامع الرواة

سخن گفتن امام حسین (علیه السلام) در یکصد و بیست محل

محمد بن عمر، رجال کشی

جرعه ای از کرامات امام حسین

کرامات و معجزات خراسانی

ستاره ی درخشان شام

سرگذشت جانشوز حضرت رقیه

مجالس المومنین-شوشتری

عشق حسینی

درسی که حسین به انسانها آموخت، شهید هاشمی نژاد

داستانهایی از زندگی علماء

دفتر تحقیق و پژوهش بنیاد شهید انقلاب اسلامی

مجله پیام حوزه پاییز 1378، شماره 23

اهل البیت

مروج الذهب» مسعودی

موسوعه کلمات الامام الحسین

سید محسن امین، اعیان الشیعه

استاد مطهری ، خدمات متقابل اسلام و ایران

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ

ابن جوزی، المنتظم،

زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی

معارف و معاریف

گلواژه

من لا یحضره الفقیه

ریاحین الشریعه

زندگانی حضرت فاطمه (س) و دختر آن حضرت، سید هاشم رسولی محلاتی

میرزا خلیل کمره‌ای، عنصر شجاعت

فوائد المشاهد 2

-در کربلا چه گذشت؟

کشکول جاویدان- محسن کتابچی

مصباح الزائر

معادن الحکمه، محمد بن فیض کاشانی

دائرة المعارف تشیع

ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، سید فاضل رضوی اردکانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

در محضر لاهوتیان - آقای مجاهدی

الطبقات الکبری (محمد بن سعد زهری)،

کرامات - ایه الله سید موسی زرابادی

مجالس المواعظ

حماسه حسینی

فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام

لهوف، ابن طاووس

محن الابرار (ترجمه جلد دهم بحار)،

وقایع الایام خیابانی

الدار المنفصود

شمع جمع

سید محمد رضا جلالی، جهاد الامام السجاد چاپ اول، دار الحديث، ص ۴۸.

حلیه الأبرار: سید هاشم بحرانی (1107 هـ). دارالکتب العلمیه / قم.

قصص العلماء

پای درس علماء

سیمای فرزندگان

گلشن ابرار

ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ترجمه الخصائص الحسینیة، علیرضا کرمی، نشر حاذق، ج اول، 1374

اختران فروزان ری و طهران، محمدشریف رازی

مردان علم در میدان عمل

پابه پای آفتاب

معجزات و کرامات امام حسین (علیه السلام)

گنجینه دانشمندان

آیه ی حقیقت

در محضر آیت الله العظمی بهجت

کبریت احمر مرحوم بیرجندی

معادشناسی

ره توشه راهیان نور

حکایاتی از عنایات حسینی

آخرین گفتارها

نظری منفرد، علی کربلا

گریزهای مداحی

سروش وحی فروردین و اردیبهشت 1383، شماره 11

روشنگران قرآن گزینش فضایل درخشنده اهل بیت (علیهم السلام) از صواعق المحرقه-نویسنده: گزینش،

ترجمه و تحقیق: عبد الله محمدی و محمد حسین رحیمیان

بصیره المتعظین، ج 1، ص 159 - 160، قم، انتشارات رضی، چاپ اول، 1375 ش

سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364
 - شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

محمد بن جریر طبری ؛ تاریخ الامم و الملوک ؛ بیروت: دارسویدان، بی تا ؛
 شیخ عباس قمی ؛ سفینه البحار ؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، 1418 ق. ؛ ج 1.
 سید محسن امین ؛ اعیان الشیعه ؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403 ق.
 شیخ صدوق ؛ آمالی ؛ ترجمه آیه الله کمره ای ؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370.
 شیخ عباس قمی ؛ منتهی الآمال ؛ با کوشش و تلخیص آیه الله رضا استادی ؛ قم: دفتر نشر مصطفی، 1380

<http://adabir98.blogfa.com/tag>

<http://facenama.com/view/post:297304018>

<http://babolharam.mihanblog.com/post/archive/1395/8>

<http://ahlolbait.blog.ir>

<http://mouood.org/home/item/7274>

<http://www.farhangnews.ir/content/15274>

<http://article.tebyan.net/5775>

<http://moshtarimadari.ir/1393/11/17/post-62>

<http://babolharam.mihanblog.com/post/3885>

<http://www.hawzah.net/fa/article/view/65101>

<http://www.mashregnews.ir/fa/news/183492>

jafarmojtahedi.blogfa.com/post-63.aspx

<http://shia-patogh.blogfa.com/post/2491>

[/http://www.ashoora.ir](http://www.ashoora.ir)

www.almazaheri.ir

: www.almazaheri.ir

<http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/89/3398/15695>

<http://shohadayekan.ir/post/tag>

[/http://maarefedini.persianblog.ir/post/65](http://maarefedini.persianblog.ir/post/65)

<http://www.sayyedrazishirazi.ir/mohammadtaghiamoli.aspx> .

<http://sarallah.valiasr->

aj.com/include/VIEW.php?bankname=LIBLIST&RADIF=0000003546

[/http://choulab.persianblog.ir/post/1513](http://choulab.persianblog.ir/post/1513)

<http://vista.ir/news/22386496>